





PK

6481

M9A24

1870

v.2

'Abdullah, Sari  
Serh-i Mesnevi

PLEASE DO NOT REMOVE  
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

---

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

---



473/2











✽ فهرست الجلد الثاني من جواهر بواهر مشنوی جناب ✽  
 ✽ صاری عبد الله افندی قدس الله سره المعالی ✽

صفحه

قصه قارون و بیان نسیبه و مال و خسفه	۲
انکار کردن پادشاه جهود و قبول ناکردن نصیحت ناصحان	۷
تفسیر الیه ( بعد الکلم الطیب والعمل الصالح برفعه )	۱۰
بیان توکل و ترک جهد گفتن تخجیران بشیر	۲۱
جواب گفتن شیر تخجیرانرا و فائده جهد گفتن	۲۲
ترجیح نهادن تخجیران توکل را بر جهد و اکتساب	۲۳
ترجیح نهادن شیر جهد و اکتساب را بر توکل و تسام	۲۵
ترجیح نهادن تخجیران توکل را بر اجتهاد	۲۶
تفسیر حدیث ( الخلق عیال الله )	۳۱
ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل	۳۲
الاتصال علی ثلث درجات	۳۵
بیان قدرت و جبر	۳۶
باز ترجیح نهادن تخجیران توکل را بر جهد و اکتساب	۴۱
تفسیر ( و قد مکروا مکرمهم و عند الله مکرمهم )	۴۳
قصه صعود نمرود الی السماء	۴۵
نکستن عزرا بیل بر مردی و کربختن اودر سرای سلیمان علیهما السلام	۴۵
ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل و فائده جهد را بیان کردن	۵۰
زیان نکردن کسی در راه خدا	۵۳
بیان حقیقت دنیا و شرح حدیث ( الید العلیا خیر من الید السفلی )	۵۶
حکایت عبرتنامه فی بیان حب دنیا	۵۸
مقرر شدن ترجیح جهد بر توکل	۶۱
انکار کردن تخجیران بر خرکوش جواب گفتن خرکوش	۶۳
کیفیت خروج انبیاء و اولیاء عن احکام الافلاک و الکواکب	۶۴
اعتراض تخجیران بر سخن خرکوش	۷۲
ذکر دانش خرکوش و بیان فضیلت و منافع دانش	۷۹



- ۸۰ فضیلتہ العلم والعلم الکسبی والوہبی والفرق بین العلم والمعرفة والجمع  
 ۰۰ بین الظاهر والباطن  
 ۸۹ بیان الملائکۃ وحقیقت الجن  
 ۹۲ طلبدن منجیران از خرکوش سراندیشہ اورا  
 ۹۳ منع کردن خرکوش از راز ایشان حدیث کل سرجاوز الاثنین  
 ۹۸ قصہ مکر خرکوش  
 ۱۰۵ حدیث (لائعارضوا فترضوا) وتحقیق جبر بحسب اللغة  
 ۱۰۷ سبب نزول سورہ طہ ومعنای طہ  
 ۱۱۱ تفسیر اقتربت الساعة وانشق القمر  
 ۱۱۳ بیان بطلان فلاسفہ کہ تأویل کردند آیت اقتربت الساعة وانشق القمر  
 ۱۱۷ زیافت تأویل ربک مکس در تشبیہ فلاسفہ  
 ۱۱۹ تولیدن شیراز دیر آمدن خرکوش  
 ۱۲۳ تصدیق نبیہ تصدیق لجمع الانبیاء  
 ۱۲۴ در بیان مکر خرکوش ومراتب العقل اربعہ  
 ۱۱۹ تحقیق اللون ورؤیتہ وتعریف النور وتقسیم النور  
 ۱۳۳ رؤیۃ البصر علی ثلثہ انواع نقیصۃ البصر من العقل علی سبعۃ اوجہ  
 ۱۳۹ تفسیر وهو يدرك الابصار تفسیر اسم لطیف  
 ۱۴۳ فی بیان القرب والبعد بالنسبۃ الی اللہ تعالیٰ  
 ۱۴۸ رسیدن خرکوش بشیر هذر گفتن خرکوش  
 ۱۵۳ جواب گفتن شیر خرکوش را و روان شدن باو  
 ۱۵۵ هلاک عمرود بابعضوہ نصیحتۃ الملك للعمروء  
 ۱۶۰ قصہ ہدھد وسلیمان علیہ السلام در بیان آنکہ چون قضا آید  
 ۰۰۰ چشمهای روشن بسته شود  
 ۱۶۳ نصیحت الملوك ولارباب السلوك  
 ۱۶۵ طعنہ زاع در دعوی ہدھد  
 ۱۶۶ جواب گفتن ہدھد طعنہ زاع را  
 ۱۶۸ قصہ آدم علیہ السلام و بستن قضا نظر اورا از مراعات صریح بھی



- ۱۶۹ الشجرة المنهية ای شجرة كانت وستر المرأة حب زوجها
- ۱۷۱ سؤال معتزله بان الجنة ليست دار الثواب وانما هي جنة برزخية  
وجواب اهل سنت
- ۱۷۴ خروج خاتم سليمان عليه السلام من الجنة وشكله ونقشه
- ۱۷۷ اخذ العهد من ذرية آدم عليه السلام
- ۱۷۸ بيان مشاهدات شيخ اكبر رضي الله عنه
- ۱۸۲ جلوس آدم على سرير الخلافة وسجود الملائكة اليه
- ۱۸۴ في بيان نهى الحریم والتعزیه
- ۱۸۵ اختلاف المفسرين في تلقي آدم عليه السلام ای كلمة كانت
- 
- ۱۸۸ واپس کشیدن خرکوش از شیر چون نزدیک چاه رسید
- ۱۹۳ حصول الوبا من عفونة الهوا
- 
- ۱۹۷ رسیدن شیر از سبب واپس کشیدن خرکوش پای را
- ۱۹۸ نظر کردن شیر در چاه و دیدن عکس خود را و آن خرکوش را
- ۲۰۱ تفسیر اذا جاء نصر الله والفرق بين القمح والنصر
- ۲۰۴ قصة اصحاب قبل وتفسیر الم تر كيف بالتفصيل
- ۲۱۱ دیدن موسی عدل الهی را در صورت جور
- ۲۱۵ حکایت ذوالنون فی تفتیح نفسه وتحسین غیره
- ۲۱۸ مرده بردن خرکوش بسوی نخجیرانکه شیر در چاه افتاد
- ۲۲۰ تفسیر آخر سورة القمح من قوله تعالى هو الذي ارسل الى آخر السورة
- ۲۲۲ بیان التقبیل والمعانقة بحوزام لا
- 
- ۲۳۰ جمع شدن نخجیران کرد خرکوش و ثنا گفتن اورا
- ۲۳۳ پند دادن خرکوش بخجیرانرا که بدین شاد مشوید
- ۲۳۵ تفسیر رجعتنا من الجهاد الا صغر الى الجهاد الاکبر
- ۲۳۹ شرح حدیث (حتى يضع الجبار قدمه)
- 
- ۲۴۴ آمدن رسول روم با عمر رضی الله عنه و دیدن او کرامات عمر
- ۲۴۹ تفسیر قوله تعالى وانی کلدعوتهم لتغفر لهم
- 
- ۲۵۴ یافتن رسول روم عمر رضی الله عنه خفته بر زیر درخت خرما



الخوف والتقوى ومراتب الخائفين والمتقين	۲۵۶
سلام کردن رسول روم بامیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه	۲۶۰
فی بیان الحال والمقام	۲۶۳
سؤال کردن رسول روم از عمر رضی الله عنه	۲۶۸
فی تحقیق الاعداد وحقائق العوالم	۲۷۰
بیان الجبر عند العشاق والمشتاق	۲۷۷
اضافت کردن آدم آن زلت را بنحو یشتن و ابلیس گناه خود را بنحدا	۲۸۳
تفسیر قوله تمالی (بما اغویتني)	۲۸۶
تاویلات معتزله آیت بما اغویتني حفظا لعقیدتهم الباطلة	۲۸۸
سعادت آدم و شقاوت ابلیس بخمسة اشياء	۲۹۶
فی تحقیق الحرمة	۲۹۸
لازم و ملزوم نافی و مقتضی	۳۰۴
تفسیر (وهو معكم اينما كنتم)	۳۰۶
سؤال کردن رسول روم از عمر رضی الله عنه از سبب ابتلاء ارواح	۳۱۲
مبحث فی بیان سرروح و منع افشاه من الشارع	۳۱۳
در معنی آنکه من اراد ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف	۳۲۰
کیفیت تثبیت قرآن عظیم	۳۲۵
قصه بازرگان که طوطی محبوس اورا پیغام داد بطوطیان هندوستان	۳۳۰
صفة اجمعه طيور عقول الهی مراتب نفوس و عقول بشریه	۳۴۰
دیدن خواجه طوطیان در دشت و پیغام رسانیدن از آن طوطی	۳۴۷
تحقیق الصبر و اقسام درجات اهل و حکایات الصابرين	۳۵۲
تقریر قول فریدالدین عطار	۳۵۶
تعظیم ساحران موسی علیه السلام اول تواندازی عصایا	۳۶۲
سبب نزول و اذا قرأ القرآن و وجوب الانصات و استجابہ	۳۶۵
سبب نزول آیت و اتوا الیوت من ابوابها	۳۶۹
ظاہر حلال و درجات و رع و مراتب ارباب و رع	۳۷۰
گفتن بازرگان باطوطی آنچه دید از طوطیان هندوستان	۳۸۰



تفسیر ما نسخ من آیه او نساها	۳۸۷
اقسام النسخ معنای تأویل آیت ما نسخ	۳۹۰
تفسیر آیت کریمه (حتی ان سو کم ذکرى)	۳۹۴
موعظه لطیفه فی احوال القیامه	۴۰۲
شنیدن آن طوطی حرکت آن طوطیان و مردن آن طوطی در قفس	۴۰۵
لطیفه در بیان کامل و مکمل و کامل غیر مکمل	۴۰۸
بیان مسافران راه طریقت	۴۱۳
تفسیر (لا اقسام بهذا البلد)	۴۱۵
غریبه فی بحث الروح	۴۲۲
بیان عدم تکرار فی التجلی و وارث کامل حقیقت محمدی	۴۲۷
بیان تحقیق غیب و غیبت	۴۳۷
تفسیر قول حکیم سنائی بهر چه از ره و امائی	۴۴۳
و معنی حدیث ان سعد الغیور و انا اغیر من سعد و تحقیق غیرت	۴۴۵
تحقیق لطیفه انسانی و مزاج مساوی محمدی	۴۴۷
تحقیق حبی که در میان مرد وزن واقع شده	۴۶۰
تجلیات الهیه فی الموقف لاهل الاسلام و امتحانهم	۴۶۶
در معانی غمز و چشم و امثال این عبارات	۴۷۰
قصیده مصنوعه سید لسمی	۴۷۵
بیان العقل الکمل	۴۷۹
رجوع بحکایت خواجر ناجه	۴۸۱
مطلب شریف و فتح لطیف	۴۸۳
برون انداختن مرد تاجر طوطی را از قفس و پریدن طوطی مرده	۴۸۷
وداع کردن طوطی خواجه را و پریدن	۴۹۳
مضرت تعظیم و انکشت نداشتن	۴۹۳
آفات مادی و ممدوح	۴۹۸
مطلب لطیف و مقصد شریف	۵۰۳
تفسیر ما شاء الله کان	۵۰۶



داستان پیر چنکی در عہد عمر رضی عنہ از بہر خدا	۵۱۵
تفسیر یامعشر الجن والانس از استطعتم	۵۱۹
در تحقیق تلقین با طالب صادق و ظهور تجلی	۵۲۲
در تحقیق اسم عبد اللہ	۵۲۷
حدیث (من كان لله كان الله له)	۵۳۰
حدیث (طوبى لمن رآنى)	۵۳۴
ظہور خاتم الانبیاء فی صورۃ الشیلى وغیرہ	۵۳۵







Abdullah, Şari

# مشوی شریف شری

✽ اصراری عبدالله افندی ✽

✽ جلد ✽

✽ ثانی ✽

شارح مشارالیهک فن محاضراتدن (ثمرات الفوائد)

نام ترکی تألیف لطیف شایان نشر اثار مقبوله دن

بولند یغندن طبع قلند یغنی

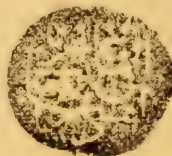
اخطار اولتور

تیاغی نه  
ص

Şerh-i Mesnevî

مطبعه عامره ده طبع اولتمشدر

سنه ۱۲۸۸







PK  
6481  
Mg A24  
1870  
v. 2

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطلب  
قصه قارون

\* منوی \* خاک قارون را چو فرمان در رسید \* باز رو تختش بقر خود کشید \*  
چونکه فرمان جلیل و جبار \* و حکم عز و زوقهار \* خاکه ایرشیدی قارونی ز رو تختی  
ایله قعر زمینه چکوب خسف ایدی \* قصه خسف قارون \* قال الله تعالی  
( ان قارون کان من قوم موسی فیغی علیهم و آتیناه من الکنوز ما ان مفتاحه  
لنوء بالصبة اولی القوة اذ قال له قومہ لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین ) معلوم اوله که  
قارونک اسمی زبان عبریه قاروج ایدی \* و قارون ایچون بعضیلر موسی  
علیه السلامک عمزاده سی و بعضیلر عیسی و بعضیلر دخی خواهرزاده سیدردیمشیر  
وعلی الاختلافات الروایات \* نقل اولنور که موسی و هارون علیهما السلامدن  
صکره بنی اسرائیلک اعلی و افضلی \* و سبطیلرک عابد ترینی قارون ایدی \*  
و حسن صورت و شکل و شمایلده ملاحث و لطافتی کالده اولماغله قارون  
منور دیرلر ایدی \* و مستمرا تلاوت تورانه مشغول اولوب \* حضرت موسی دخی  
قارونک تربیه سنه بذل همت بیوروب نیجه علوم غریبه \* و فنون عجیبه تعلیم  
ایدوب \* حتی قارون حضرت موسی علیه السلامدن تعلم کیمیا دخی ایتیش ایدی \*  
و موجب علم کیمیا ایله حمل ایدوب \* اکثرا و قاتنی ممارست اکسیره مصروف ایتکله  
کثرت مالی بر درجه به ایرشیدی که کنوز و خزائنک مقناحلرینی قرق رأس



قاره تخمیل ایدرلر ایدی \* برقاج زماندن صکره حضرت موسی وحی آلهی ایله  
 قارونه هزار ده یک دینار \* زکوة امر ایدوب \* واداء زکوة ترغیب بیوردی \*  
 قال الله تعالی ( وابتغ فیما آتیک الله الذار الآخرة ولانسن نصیک من الدنیا  
 واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله لا یحب المفسدین )  
 لیکن قارونک اخراج زکات کوجنه کلوب \* موسی علیه السلامه مخالف  
 و مناقشه و مجادلویه عزیمت ایلدی \* و متابعت موسادن روگردان اولوب \*  
 طریقه جبارین و متمر دینه روان اولدی \* و بر قصر عالی بنا ایتدیروب صفایح  
 دیوارن مطلقیلوب \* و باب قصری زر خالصدن دوزدروب \* و میان قصرده  
 بر تخت مرصع وضع ایدوب مراسم \* ترتیب شهرته مافوق متصور اولیان  
 مرتبه تقدیم و مبالغه کوستردی \* و صید و شکار \* و کشت و کذاره سوار اولسه \*  
 توابع و لواحقندن بیک نفر رجال سوار اولوب و اوچ یوز نفر دخی جواری  
 ماه روی عنبرینی بوی \* ملبوسات فاخره و اکایل پر جواهر \* و خلعات  
 مرصع \* و لالی باهره ایله اراسته اولوب \* قارونک رکابنجه رفتار ایدرلر دی  
 \* و سیر و تماشادن عودت و سراینه رجعت ایتدکده \* نعم فراوان ایله مالا مال  
 بساط بزم کشیده قیلوب \* مراسم صحتک و مطایبه بی رعایت ایله \* اسرائیلیانی  
 عظیم ضیافت ایدر دی \* و حریم دولت و ثروت اولان غافلان و جهلا  
 تجملات قارونی بوطنطنه و ولوله ایله مشاهده ایتدکلرند \* ( یالیت لسان مثل  
 ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم ) خواستجه تولیدی قارونده اولان دولت  
 و حظ عظیم بزه دخی میسر اولیدی دیو تمنا ایدرلر دی \* نه کم زمانده اولان  
 جهلانک دخی احوالی بویله در \* پی جهلامر دنیاده واقع اولان بیت \*  
 عاقبت راه فنا خواهی گرفت \* زین جهسان اخر فنا خواهی گرفت \* پندک  
 استماعه تصام ایدوب کون بوکوندن دیرلر ایدی \* شیخ عطار \* اغنیارا  
 اعتبار اذرهمی چندی بود \* همچو طفل نفس کو خرم بشیر مادرست \*  
 اعتبار زینت دنیا بدان ماند که کس \* بیند اندر خواب را جامه نو در پرست \*  
 سفله را اقطاع دنیا خوشتر از عقبی بود \* خود جعل را بوی سرکین به زطیب  
 عنبرست \* و بالجمله قارون برای منع زکات موسادن مفارقت و کمال مرتبه  
 بغض و عداوت ایدوب بالاخره بین الناس زنا ایله مشهوره برزن فاحشه بی  
 خانه سته دعوت وزر و جواهر ایله مملو برزین طبق عطیه ایدوب \* ای زن  
 موسی عقد مجلس موعظه ایتدکده موسی بنم ایله زنا ایلدی دیو متهم ایلیم سن \*



\* شویله که شرطین برینه کله سکا اموال فراوان اعطا ایدیم دیومو اعید  
 کونا کون ایله \* عورتی اضلال ایلدی \* عورت دخی عهد و قرار ایدوب بخلمنه منتظره  
 اولدی \* روایت اولور که بنی اسرائیل هفته ده بر کون جمع اولوب \* موسی  
 علیه السلام انلره وعظ و نصیحت ایدردی \* پس یوم معهود ایر بشوب  
 مجلس وعظ منعقد اولد قده \* قارون دخی تحولات عظیمه ایله محفل وعظه  
 کلوب بطریق الاستهزاء مقابله موسی علیه السلام ده قعود ایلدی \*  
 وزن فاحشه معهوده دخی کلوب بر کوشه ده قرار ایلدی \* موسی نبی علیه  
 السلام دخی امواج بحار اسرار خاطری تلاطم ایدوب فوایح مسکینه  
 انقباس طیبه سندن مجلس وعظه معطر و تأثیر نظر اکسیر اثر لرندن نحاس  
 قلوب مستمعین زرمز هر اولد قده \* مرأء مزبوره قائم راست قلوب بر موجب  
 مشروطه \* بهتان و افترایه نیت و دامن عصمت موسی علیه السلامی لوٹ  
 تهمت ایله آکوده قلعه عزیمت ایلدی \* اول محمول الحول والاحوال \* و مقبل  
 القلوب والابصار \* جلیل و جبار \* خالق پروردگار \* زبان زنی طریق  
 کذب ن تحویل \* وجانب گفتار راسته کشاده ایدوب مرأء مزبوره اواز  
 بلند ایله دیدیکه \* ای بنی اسرائیل معلوم کن اوله که \* قارون موسایه  
 عداوت ایتکله بنی دونه که کون اوینه دعوت ایلوب \* و بر طباق زر  
 وجواهر و یروب مجلس وعظ ده موسایه عمل زنا بی افترا ایله که  
 سنی بنی اسرائیل اندن خلاص ایدوب \* موسای بی تورات حکمنجه  
 سنکسار ایدلم دیوب \* نه تعلیم ایلدیه بلا نقصان سویادی \* و بعده  
 زبان کشاده ایدوب \* بن شهادت ایدرم که موسی حق پیغمبر در \* و کتاتی  
 وحی الهی در \* و دین حق دین موسی در \* شمدی یه دکن ایتد کلام اعمال فاسده مه  
 توبه ایلدم صد هزار \* استغفر الله اشهد ان لا اله الا الله \* و اشهد ان موسی  
 کلیم الله و نبیه \* ثبت عماصعت \* رجعت عما فعلت \* دیوب ایمانه کلدی  
 \* پس بنی اسرائیل قضیه مزبوره مسموعاری اولد قده \* زبانلرین قارونک  
 طعنه دراز ایدوب انواع لوم و تشنیع ایلدیلر \* موسی علیه السلام ده دخی  
 صورت جلال رونما اولوب \* غیرت نبوت غلبه ایتکله آتش جلال و قهری \*  
 فلک ایتره پیوسته اولدی \* وفی الحال منبردن نزول ایدوب وجه مبارکن  
 فرش زمینه مالیده \* و دست تضرع و نیازی عرش برینه افراشته قلوب \*  
 الهی سنک دشمنک بنم فضاحتهم قصد ایلدی \* بحق غیرت انبیا قارونی



قهر و غضب ایله هلاک و بنی اکام سلط قبل دیدی \* پس فی الحال جبریل امین  
 نازل او اوب \* یا موسی باشک سجده دن قادر که حق تعالی زمینی سنک  
 اطاعتکه فرمان ایتدی \* قارونی نیجه دیلر سنک ایلله سین دیدی \* موسی  
 علیه السلام دخی رفع رأس ایدوب ای قوم حق تعالی بنی فرعون مظفر  
 قیلدوغنی کبی قارونه دخی مظفر ایلدی (فن معه فلیلیث معه ومن معی  
 فلیعزل عنه) یعنی هر کیم که بی رو قاروند انکله طور سون \* و هر کیم که ثله در  
 قاروندن دور اولسون دیدی \* پس بنی اسرائیل قاروندن دور او اوب  
 الا قارونک هر امورده مشیر و مصاحبی اولان \* اوئان \* و ایزان \* نام ایکی کسسه  
 قارونه تابع او اوب مفارقت ایتدی \* پس حضرت موسی یاررض خذیه  
 دیوزمینه امر ایتد کده \* زمین قارونی طیوقلرینه وار نیجه اخذ ایلدی \* قارون  
 خذیه ایدوب عجب سحراره سن یا موسی دیدی \* حضرت موسی تکرار یاررض  
 خذیه دیوب \* ارض قارونی زانولرینه وار نیجه اخذ ایلدی \* چونکه قارون  
 نیده او غرادر و غن یل اوب دهشت غضب الهی درون بیرون استیلا ایتکله یا موسی  
 مدد الا امان الا امان دیوزاری یه باشلدی \* فریادی مفید اولما یوب \* یاررض خذیه  
 دیوب بیور مغله \* زمین سراپا قارونی بلع ایدوب خسف اولدی \* وبعد الحسف  
 فسقه بنی اسرائیل مساویه باشلیوب قارون بو قدر امان دیلش ایکن امان  
 و یرمیوب موسی اموال و اسبابنه طمع ایدوب \* زمینه خسف خسف و اخذ  
 ایتدردی دیوب کفت و کوا یلدیلر \* کلمات اراجیف سمع موسی علیه السلامه  
 ابلاغ اولند قده \* درگاه عزته تکرار دعا ایلوب \* حق تعالی زمینه امر ایلدی  
 قارونک جیعا اسباب و اموال \* واقشه و امتعه و ملبس و مفارش و دواب  
 و انعام و آلات و اوانی الحاصل قارون نیه مالک اولدیه \* جمله سی زمینه  
 خسف اولوب \* و اطراف و انکافده اولان تجارتدن هر کیمک النده مال قارون  
 و ارایسه بر طریق ابله جمله سی مفقود و معدوم اولدی \* و قضیه من بورده  
 روساء بنی اسرائیلدن اون درت بیک یدییوز نفر کسسه تلف اولدی قال الله تبارک  
 و تعالی (فخسفناه و بداره الارض فاکان له من فئته ینصرفونه من دون الله و ما کان  
 من المنتصرین) \* مثنوی \* کزاردنیا جوی نیست در دست \* قناعت را سعادت  
 باد کین هست \* بین قارون چه برداز کج دنیا \* نیزد کج دنیا \* ایددی  
 ای مستمع مستعد معجزات انبیا و کرامات اولیا یه نهایت یوقدر \* و مکونات علویه  
 و سفلیه دن دیلدوکنی \* حق انبیا و اولیا سینه مسخر و چار عنصری



امر لبتہ رام ایدوب انلک دیلدو کی حق مرادی اولور مثلاً ❀ مثنوی ❀ آب وکل جهن  
 از دم عیسی چرید ❀ آب وکل دم عیسان چونکم اوتلادی ❀ مثنوی ❀ بال وپر بکشد  
 و مرغی شد پرید ❀ یعنی آب وکل دم عیسان حیات بخش اولوب وبال وپراچوب  
 بر مرغ اولوب اوچدی ❀ تہ کہ حق سبحانہ و تعالی سورہ آل عمرانہ اسان عیسان  
 بطریق الحکایہ بیورر لکہ ( انی اخلق لکم من الطین کھیئۃ الطیر فانفخ فیہ  
 فیکون طیرا باذن اللہ ) یعنی حضرت عیسانک نفخی وحق تعالی تک امر یلہ  
 حیات بولوب طیران ایلدی ❀ حضرت عیسانک نفخیلہ حیات بولان طیردہ  
 اختلاف اولوب اکثری دیمش لکہ ❀ حیات بولان مرغ خفاش ایدی ❀ زیرا  
 بنی اسرائیل عیسی علیہ السلام دن خفاشک خلقنی طلب ایلدیلر ❀ اکابنہ کہ  
 اعجب خلقدن بری دخی خفاشدر ❀ و عجایبندن بعضی بودر کہ ❀ خفاشدہ  
 ریش وپراولما یوب مجرد لحم ودم ایکن بلاریش پرواز ایلر وانسان کبی  
 ضحک ایلر ❀ و مرأہ کبی حیاض اولور ❀ و حیوانات سائرہ کبی تولد ایدوب  
 سائر طيور کبی یومی دلامز وضوء نهار و ظلمۃ شبیدہ کور میوب انبیق بعد  
 غروب الشمس ایکی ساعت و بعد طلوع الفجر قبل الاسفار دخی بر ساعت کورور  
 ❀ پس بنی اسرائیل حضرت عیسان بومعجزاتی کور دکدہ کواشوب  
 بوسحر در دیدیلر ❀ ای نور حدیقہ عالم و نور حدیقہ آدم ❀ مثنوی ❀ هست تسبیح  
 بخار آب وکل ❀ نفخ عیسی کبی سنک دخی تسبیح و تقدیسک و بخار آب وکلدر ❀ یعنی  
 عناصر دن مرکب اولان جسدک بخار ایلر کہ ❀ مثنوی ❀ مرغ جنت شدز نفخ  
 صدق دل ❀ صدق نیت و خلوص و طویلہ صعود ایدن نفخ دلدن مرغ جنت  
 اولدی ❀ یعنی حق سبحانہ و تعالی نفخ عیسان طیر خلق ایلدو کی کبی عاشق  
 صادق لک دخی قلب خالص لک نفخندن صادر اولان تسبیح و تہلیل لک  
 طیر جنسان ایدوب ❀ نعمہ زن عنسد ایب کلزار بہشت اولور لار ❀ پس  
 بر کوکلدہ کہ انوار تجلیات ربانیہ درخشان ایلہ ❀ بامر اللہ تعالی انک وجودی  
 جہاد مثابہ ساندہ دخی اولسہ خیات جاودانی بولوب وریاض قلبندہ  
 زاہرہ اولان ازہار معارف سبحانیہ ک ❀ سمات طیبہ سی ظاہر و باطن  
 معطر ایدوب عندلیب لسانی جنان جنانندہ بلبل شوریدہ حال اولور ❀ و او مقولہ  
 زباندن صدور ایلان کلمات درر یار ❀ دخی ہزار زار گلستان عالم قدس محبان اولور  
 کورمز میسن ❀ مثنوی ❀ کوہ طور از نور موسی شد برقص ❀ کوہ طور جہاد ایکن  
 موسی علیہ السلام واقع اولان تجلیات جمال احدیت الذاتدن رقصہ کربوب



مولوی رکنی سماع و دوران ایلدی ❖ مشنوی ❖ صوفیء کامل شد و درست او ز نقص ❖  
و نقصا ندن قور تیاوب صوفیء کامل اولدی کوه طورک کیفیت رقصنده اولان  
تفصیل اول مشنویده ❖ مشنوی ❖ عشق جان طور آمد عاشقا ❖ طور مست و خر موسی  
صفا ❖ بیت شریفنده سبق ایتمشدر ❖ و ایکن حضرت مولانا بوبیت شریفده  
دخی نقصدن قور تیلدی و صوفیء کامل اولدی دید کارنده برسر عظیمه تلمیح  
وارد لیکن مشاهده موقوف در فافهم وجد و جد ❖ مشنوی ❖ چه عجب کر کوه  
صوفی شد عزیز ❖ نه عجب اگر جبل طور صوفی عزیز اولد یسه ❖ یعنی عجب  
دکدر ❖ جسد انسانی دخی بعینه کوه طور کی جهاد لایته رک دگی ایدی  
❖ مشنوی ❖ جسم موسی از کلوخی بود نیز ❖ جسم موسی به دخی نظر اولسه بر کلوخ  
و کسکدن جهادی روح ایدی ❖ پس قدرت حقه کوره ذی روح حرکتی  
ایله حرکت جهادک نه فرقی وارد ❖ ایکی سنده دخی محرم حقیق ارادت  
سجانه در ❖ پس هر قفسنه مشیت ازلیه سی تعلق ایله بی جان ایکن  
ذو حیات اولور ❖ و روح اضافی نفخ ابتدا کده بر حیات جاودانی دخی حاصل  
اولور ❖ روح حیوانی انوک قتنده کسک و کلوخ مشابه سنده ایکن عاشق حق  
و عارف فیاض مطلق اولور (ارنی انظر الیک) نیازینه مستعد اولور و نقص  
و زوالدن رها بولور مرد کامل اولور ❖ شعر ❖ بن ازل خمخانه سندن ایچمشم  
صهه های عشق ❖ تا باد سرمستم از صهه های روح افزای عشق ❖ عشقه کر دشته در نه  
چرخ و هفت اختر مدام ❖ ططلو درشش جهت برشورش غوغای عشق ❖ رابع  
عنصر که خامس عقل و نفس و کائنات ❖ جمله سی بر قطره در در کوشه دریای  
عشق ❖ انبیا و اولیا و اصفیا و اقیا ❖ مست و لای عقل کر زل در ده صحرای عشق ❖  
سندن اوز که کسه بیلز عشق کک تا و یلنی ❖ بر عجب سر چشمه دندر منبع و ماوای عشق ❖  
ای حسینی حق شرافت لم زلندن لطفله ❖ هر کیمه کم رایاغ صوندی یدی دریای عشق ❖

❖ طنز و انکار کردن پادشاه جهود و قبول ❖

❖ کردن نصیحت ناصحان و خاصان خویش ❖

پادشاه جهودک طنز و انکاری و ناصحانک و کندی و خواصنک انصا یمن قبول  
ایتمدیکی یاننده در ❖ مشنوی ❖ این عجایب دید آن شاه جهود ❖ اول جهود پادشاهی  
بالاده مذکور اولان عجایبی یعنی مؤمنلری ناراحق ایتمدیکن کوردی اما عنادنده  
مصر اولور ❖ مشنوی ❖ جز که طنز و جز که انکارش نبوده اول قدرته طعن و انکارندن  
غیری اولمادی یعنی طعن و انکاری کتد بکه مشتمل اولدی ❖ مشنوی ❖ ناصحان گفتند



از حد مگذران \* ناصحرا کا حد دن تجاوز یافته دیدیلر \* مشنوی \* مر کب استیزه  
 راجدین مران \* مر کب عنادی بوقدر سورمه \* مشنوی \* ناصحرا د است بست  
 و بند کرد \* ناصحراک الینی باغلوب بحر ملر کی قید بند ایلدی \* مشنوی \* ظلم  
 راپوندد ریوندد کرد \* ظلمی بر برینه اولاشدردی \* یعنی فساد و ظلمی حد و حصر دن  
 تجاوز ایلدی \* مشنوی \* بانک آمد کار چون اینجار سید \* چونکه اول جهودک  
 کار و ستمی بورایه یعنی بومر تبه حد افراطه ایرشدی اول اثناده هاتقدن بویله  
 دیو بر اواز کلدیکه \* مشنوی \* پای دارای سک که قهر مار سید \* ایاق طوت  
 یعنی ایاغک چک ای کلب و سک جهود بزم قهر مز ایرشدی \* العظمه و الکبر بیا لله  
 \* مشنوی \* بعد از آن آتش چهل کز بر فروخت \* اندن صکره نار اخدود فرق  
 ذراع بوقار و شعله لندی \* مشنوی \* خاقه کشت ان جهود ارا بسوخت \*  
 و خلقه اولوب اول جهود لری عوما احراق ایلدی \* پس اول جهود عنود قبل  
 الهلاک ایات الله دن بوقدر علامات باهرات کوروب و نصیح و پند اولنش ایکن  
 نه عجب متنبه اولوب کفرو عناننده مصر اولوب بالا خره آتسه کندوبی احراق  
 ایتدردی دیر سه کز \* مشنوی \* اصل ایشان بود آتش زابتدا \* انلرک اصلی ابتدا  
 آتش دن ایدی یعنی علم از ایدیه بونلر دوزخی اولوب و جبلت لری دخی طبیعت نار یه  
 اوزرینه خلق اولوب صفات نار یه لری غالب اولمش ایدی \* پس بر خوای کل شی  
 بر جمع الی اصله \* مشنوی \* سوی اصل خویش رفتند انتها \* بالا خره کندولر بک  
 اصلی جانبته کستدیلر \* مشنوی \* هم ز آتش زاده بودند این فریق \* وهم بوفر بق  
 اتشدن طوغش لرایدی \* مشنوی \* جزوهار اسوی کل آمد طریق \* جزولرک  
 طریق کل جانبته کلدی یعنی اصلاری آتش کندولری آتشدن جزو اولغله  
 بر طریق مقرر اجزا جانب گله رجوع ایلدی \* مشنوی \* آتشی بودند مؤمن  
 سوز بس \* اول جهود لری بحق مؤمن یا قبحی بر آتش ایدیلر \* یعنی آتشدن احراق دن  
 ماعدانجه منافع کثیره اولوب خصوصاً طبخ نعم و افره آتشدن غیر یله اولاز  
 اما اول جهود لری قطعاً بر نفع اولمش بوب ایحق احراق مؤمنین ایدر لری  
 \* مشنوی \* سوخت خود را آتش ایشان چو خس \* عاقبت انلرک آتش حسد  
 و نار غضب لری خار و خس کی کندولری یا قدی \* مشنوی \* انکه او بود ست  
 امه الها و به \* اول کسه نک که اصلی هاویه اولمشدر \* مشنوی \* هاویه آمد مرا  
 و رازاویه \* اکامکان و زاویه هاویه کلدی \* کما قال الله تبارک و تعالی (وامان  
 خفت موازینه فامه هاویه) هاویه جاقه و قارعه کبی اسماء جهمنددر  
 \* اما شول کسه نک که سیستانی حسنه راجه اوله \* انوک مسکن و مأویسی

ناردر (وما ادراك ماهيه) ای ما الهماویه یعنی انک لاتعلم کنهها فانها اعظم  
من ان یبلغها درایه احد \* ماهیه ده اولان هاوقف ایچوندر \* اصلی ماهی به در \*  
عند الوصل حذف اول نور \* و بعضی بر عند الوصل دخی ثابته در \* زیرا مصحفه  
ثابته در دیشلر \* حقی سبحانه و تعالی هاویه نه اولدیغن نفسیر ایدوب \*  
(نار حامیه) دیو بیان بیوردی \* یعنی هاویه ذات حیدر \* و شدیدة الحرارة  
بر نار محرقه در \* و یا خود اعمالده خفیفه الموازن اولانلرک مأویسی نار عمیقده در  
\* و هاویه هوی دندر که \* هوی باشی اشاعه دوشمک \* و غیرک زورندن باشی  
اشاعه کلک معناسنه در پس خفیفه الموازن اولان اهل نار دخی منکوس  
الرأس اولدقلری حانده \* ناره طرح اولمغله جهنم دخی اسم هاویه ایلله  
موسومه اولدی \* و مأوی دخی مادره تشبیه اولنوب \* مأویه ام دیوتسمیه  
اولندی \* زیرا ام مأوی ولددر دیوتحقیق ایشملر \* قال سهل قدس  
الله روحه (من ثقلت موازینہ) بالاخلاص فهو فی عیش مشاهدته الابدیه  
مرضیه ینقلب فی جوار الحق (ومن خفت موازینہ) بالربا والسمعة (فامه هاویه)  
\* فانه ینقلب فی سخط الله و مأویه النار \* اه ای طالب فوز و فلاح علاء الدوله  
سمنائی طیب الله انفسه \* بآیت کریمه نک تفسیرنده بیوررلر شول کسنه که موازین  
اعمال صالحه سی خفیفه اوله \* انوک می هاویه در \* یعنی ولده هاویه در دیمکدر \* اکابناء  
که بلوای مزبوره و هاویه مذکره ایچون مدخره اولان اعمال خبیثه مادره وادن  
متولده و صادره اولوب مادره و اول ولد ناخلفی حجر قالبدنه تر بیه ایشملر \* پس  
کر کدر که (فامه هاویه) قول کریمده اولان اشارت الهیه به متعلقن اولوب \*  
ام هو انک دفعیله تقبدا یدوب \* سنی نعیم ابدی به هدایت ایدن \* آب خیره اتباع ایلله  
سن \* یعنی آب خیردن مر ادقوت روحانیه نورانیه در که سنی جاه مظلم طبیعتدن  
اخراج ایدوب مدارج اعتلای مقام انسه معراج یتدیر \* و مادر دن مر ادقوت  
قابلیه ظالمیه در که سنی زین تراب طبیعتده دس و پنهان ایدوب حقیقته جیفه دن  
اخبث و انت اولان قابلک تر بیه سینه امر ایدر \* ایدمی لایق دکدر که تبعیت پدردن  
روگردان و متابع مادره و طبیعت اوله سن انکیچون حضرت مولانا  
بیوررلر \* مشوی \* مادر فرزند جوین ویست \* فرزندک مادری فرزندینی طاب  
ایدیچیدر \* مشوی \* اسلله امر فرعه ارادر پیست \* اصول فروعلک اثرنده  
و طالبنده در \* مشوی \* آبهادر حوض اگر زندانست \* مثلاً آبلرا کر چه حوضده  
زندانی و محبوسدر \* مشوی \* باد نشفش میکند کار کانست \* باد اول مایه



نشف ایدر \* زیرا که ارکانیدر یعنی عنصریدر \* مشوی \* می ره، ند برد تا معدنش \*  
 باد اول آب محبوس ورا کدی حوضدن خلاص ایلر \* یعنی صورت نوعیه  
 مائیه سن ازاله ایدوب صورت هوائییه الباس ایدر \* وهوائک حیرن طبیعی سنه  
 کیدر \* مشوی \* اندک اندک تابانی بردنش \* تدریججه آرزو آریلمسنی کورمز سن \*  
 یعنی هوا مائی بر وجهله کندویه جذب ایدر که \* آنا فائنا مائیتی هوائییه تبدیل \*  
 وعناصر بر برینه تحویل اولور \* لکن تدریججه اولغله کیفیت تگونلرین  
 تشخیص ایدمز سن دیمکدر \* مشوی \* وین نفس جانهای مارا همچنان \* کذلک  
 یونفس دخی بزم جانلریمزی \* مشوی \* اندک اندک درد داز حبس جهان \* اندک اندک  
 جهان حبسندن سرفه ایدر \* یعنی باد نفس دخی عمریمز اینی حوض بندن  
 اندک اندک جذب وعالم طبیعتدن اخراج ایدر \* پس ارباب نهییه لایق وسزا  
 اولان بودر که \* ریاح انفاسی بادهوا وهوس اولمایوب \* عمری آینی هبایه و برمه  
 \* بلکه سمات طیبات محبة الله ایله دماغ جانی معطر \* وانوار باهرات تسبیحات  
 ایله مرآت قلبی منور \* وروح روانی مزهر ایلیه که بر موجب (الیه بصعد الکلم  
 الطیب) مدارج اوجات عالیاته ارتقا ایلیه \* تنکم حضرت خداوندگار علیه رحمة  
 الغفار بیوررلر که \* مشوی \* تالیه بصعد الطیب الکلم \* اطیب کلم تا جناب الهییه  
 صعود وعروج ایدر \* مشوی \* صاعد امثالی حیث علم \* کلمه طیبیه بردن صعود  
 ایلدیکی حاله \* ویاخود صاعد صعود مناسنه مقبول مطلق اولق اوزره بصعد  
 صعودا تقدیرنده اولوب بزدن صعود ورایدن کلمات طیبیه جناب قدس کبریایه  
 صعود ایلدیکله صعود ایدر \* شول مأوا ی برینه که \* انوک علوقد قرنی الله بیلور  
 علم کلمتک فاعلی الله در \* کلم قافیه سنه موافقت ایچون علم دیوس کون اوزره  
 قرائت اولتور \* وحضرت مولانا سوره فاطرده بوآیت کریمه به اشارت  
 بیوررلر که \* قال الله تبارک وتعالی (الیه بصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه)  
 صعود هبوطک مقابلیدر که مکانا وجهه جانب اعلایه حرکندر \* پس صعود  
 کلم طیب ایله عمل صالحک جناب الهییه توجهلرندن مستعاردر \* یعنی  
 حق سبحانه وتعالی کلمات طیبیه واعمال صالحه بی قبول ایلدیکی صعود منزله سنده  
 قلمشدر \* ویاخود کلم طیب وعمل صالحک کتبیه سی صعود بالا اعمال ایدر  
 دیمکدر \* و بناء کلمه اختلاف اوانوب مطرزی واکثر نجات لفظ کلم جمع کلمه در  
 دیمشدر \* لکن شیخ علی سمرقندی بوآیت کریمه تفسیرنده بیوررلر که کلم جمع  
 کلمه اولق غلطدر \* زیرا باجماع المحققین فعل ابنیه جمعدن دکلدر دیمش \*

مطلب  
تفسیر الیه بصعد

و بعضیله دخی عمر ونخل کبی کلم دخی بین الجمع والواحدتا ایله فرق اولنان جمع  
 جنسدر \* ولفظده مفرد و تسمیده جمع اولدیغی معنایی جنس اعتبار یله در  
 \* فلهذا اعتبارا الجانبی اللفظ والمعنی \* بونک امشالی ابیه نک وصفده هم تذکیر  
 وهم تأیث جائزدر دیمشالر \* نخل خاویه ونخل منقر کبی \* و بناء کلم بطریق  
 التغلیب کثیره اطلاق اولنمغله لایدواحدده استعمال اولنما مشدر \* وکلم طیب  
 ایله وصف اولندیغی دخی کلم من حیث اللفظ جمع اولما دیغنه دلیلدر \* وابن عباس  
 رضی الله عنهما دن کلم طیب سؤال اولندوقده کلمه لاله الا الله در دیمشالر \*  
 وحضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم هو قول الرجل سبحان الله والحمد لله ولا اله  
 الا الله والله اکبر دیو بیوردق لری مرویدر \* پس چنان بر عبد مؤمن قائل  
 کلمه طیبه من بوره اولسه \* کلمه من بوره به مؤکل اولان ملاک اول کلمه ایله  
 سمایه عروج وجناب قدسه صعود ایدر \* وعمل صالحه مقارن اولیان کلم  
 طیب قبوله قرین اولما غله صعود ایتمز \* پس کلمات طیبه نک رافعی عمل صالح  
 اولور اما نفس بر در المصنوعه مسطوردر \* ابن عباس رضی الله عنهما قون  
 من بور صحیح دکلدر دیو بیور مشالر \* زیرا مذهب اهل سنت دخی بونک  
 اوزرینه در که صاحب کلم عاصی دخی اولور سه مؤمن اولدقن صکره  
 اندن صدور ایدن کلم طیب عند الله مقبولدر \* وبعضیله کلم طیب تسبیح و تهلیل  
 و قرائت قرآن ودعاء استغفار و بونک امشالی اولان اذکاردر دیمشالر \* والیه  
 ضمیری اللهه راجعدر و بعضیله سمایه راجعدر دیمشالر \* یعنی کلم طیب مقبول  
 اولماز \* وصعود ایتمز الاعمال صالحه مقارنت ایله متصاعد اولور که عمل صالح  
 کلم طیبی محقق و مصدق اولوب اصعاد و رفع ایدر \* و رفعه جمله سنده اولان  
 ضمیر مستتر دخی عمل صالحه ارجاع قلندیغی بومعنایی تصریح ایدر \* و بعضیله  
 دخی ضمیر برفع کلم لفظنه راجعدر دیمشالر بوتقدیرجه کلم رافع و عمل صالح  
 مرفوع اولور \* زیرا عمل صالح غیره و حددن قبول اولماز توحید ايسه کلم طیب  
 در که لاله الا الله در \* و بعضیله دخی برفعده اولان ضمیر اللهه راجعدر دیمشالر  
 یعنی رافع عمل صالح حق تعالی در دیمک اولور \* وعمل صالحک بونک کبی  
 تشریفه تخصیص اولندیغی عمل صالحه کلفت و مشقت اولدیغی ایچوندر \*  
 پس بوايت کریمه نک معنای لطیفنده بحسب اللفظ والاعراب بهر مند اولد کسه  
 سمع جاک دوش قبل که معانی بطونیه سندن دخی حصه مند و مستفیض  
 اوله سن \* ایمدی علم شریفه خفی اولمیه که بوايت کریمه نک ماقبلی ( من کان



یرید العزۃ فله العزۃ جمیعاً ) قول کریمدر \* یعنی شول کمسنه که شرف و عزت  
 و علو مکانست طلب ایلایه عزت و سعادت و شرف و منعت و مکنست و قدرته  
 حقدن غیر بی مالک دکلدر \* پس طالب عزت اولان طاعت و عبادت ایدوب  
 عزتی حقدن طلب ایلسون \* زیرا هر شی مالک و صاحبندن طلب اولور  
 \* مثلاً من اراد العلم فهو عند العلماء فليطلبه من عندهم دیناور ) ایدمی ای عاشق  
 صادق و جگری در دلبه یانق \* بر موجب ( والله الغنی وانتم الفقراء ) انسان  
 ذلیلاً و مهیناً خلق اولوب هر شیئه محتاج اولدی فی الحقیقه انسانک جمیع اشیاء  
 واقع اولان احتیاج کلیمی کی بر شیئک بر شیئه احتیاجی بو قدر و سائر  
 شیئی شی آخرده دخی محتاج اولسه احتیاجی دون الاخر بدر ذات ایه قدر  
 حاجتدر \* زیرا هر کی کم حاجتی زیاده اولسه ذاتی دخی علی قدر الحاجة زیاده اولور  
 عزت ایه جمیعاً حقه مخصوص صدر و اللهک مالکی در \* زیرا حق سبحانه  
 و تعالی احتیاجدن غنی و منزهدر \* کما قال الله تعالی ( ان الله غنی عن العالمین )  
 پس جمیع اشیاءک حقه کمال احتیاج لری اولوب حقه ذلیل و مقهور لر بدر  
 علی الخصوص انسان احتیاج جده جله دن زیاده اولدیه \* حقه اولان ذات  
 و حاجتی دخی جله دن زیاده و کاملدر \* اکابناء که حق سبحانه و تعالی ( من کان  
 یرید العزۃ فله العزۃ جمیعاً ) بیوروب جمیع اشیاء حقه ذلیل و محتاجی اولوب  
 و حقدن غیر بدن عزت طلب اولما دیغین عبادنه خبر و یردی پس عبده مستعد  
 دخی نظر نی جله اشیادن قطع ایدوب \* عزتی حقدن طلب ایدوبی مقداری  
 ذاتی ناقص و عزتی مزید اولور \* و حقدن غیر یه احتیاجی قالماز \* فاما قلوب  
 عباددن دخی حقه غیر یه اولان افتقار و احتیاج زائل اولماز \* الانفی لاله \*  
 و اثبات الاله ایل اولور \* زیرا عبد مخلص دن نفی لایله تعلقات کونین رفع  
 و ازاله اولوب اثبات الایله قلبی بکلیته حقه متوجه اولور \* و عبد مزبور  
 وجه مشروح اوزره علایق کونیه و عوایق تکیو بنیده دن کسسته اولسه \*  
 حقیقه کلمه لاله الا الله دخی حضرت حقه راجع اولور \* مثلاً بحر و حیدک  
 اصطفا کبیه فک اثبردن مستتر له اولان شراره نار ایله ایقاد شجره اولوب  
 ناردخی شجری احراق ایله اکل ایدوب صورت حطیبه سن افنا \* و وجود  
 نار بیت ایله بقا ایدر \* حتی وجود شجری بت بکلیته فانیه اولوب صورت  
 حطیبه دن اثر قالمادقه نار مستتر له حیز طبعی و فک اثر بر جوع  
 و عروج ایدر \* همچنان ( الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه ) قول

کر یمنده دخی بوسره اشارت واردر \* زیر اعمل صالح ارکان شریعتدر \* پس  
 شریعتک رکن اولی استنزال نار نور الله در که اهن لا اله الا الله \* و سنک دلت  
 اصطکاک و بر برینه چاقلماسیله نور تو حیدک ناری ابقاد شجره وجود انسانی  
 ایدوب اول اشناده عبد مؤمن دخی مینای اسلام اولان ارکان خسدن  
 بر یسی اله عمل ایتش اولور وارکان اربعة باقیه دخی شمول اعمال صالحه در که  
 دمار درخت طبیعتی ارض دنیسادن بریده قیلوب قبول ناره واشتغال  
 آتشد مستعدله لر ایلیمه حتی درخت وجود نار نور تو حیدک هیثم  
 سوزنده سی اولوب نار تو حید دخی احراق وجود و شجریتدن افنا و بقا بالله  
 اله ابقا و اوج اعتلای قرب حقه ترفع ایدر پس شجره وجود موهوم دخی  
 نار محبت و نور تجلیات احدیت اله اثر حضرتده مشتمله اولدوقده موسای  
 قلب جانب طور دن انیس نار اولوب ( فلما اتیها نودی من شاطی الواد الایمن  
 فی البقعة المبارکة من الشجرة ) معنایی عیان اولوب علی اسان الشعلة  
 ( انی ان الله رب العالمین ) نداسن جان قولاغیله اشیدر ابدی عمل صالح  
 عمل قلبدر و عمل قلب دخی محبة الله و شوق الی لقاء الله در که ایکسی دخی  
 جذبات ربانیهدن صدور ایدوب صاحبان کلمه طیه اولور لر \* زیر کلمه  
 و محبت جانب الوهیتدن پرتو ایدوب بر موجب \* فیه بدء والیه بعود کبرو  
 اصله رجوع ایدر \* ته کم کاشف اسرار کبریا نور چشم اصفیا حضرت  
 مولانا قدس الله سره الاسنا بیور لر که \* مشوی \* ترتقی انفا سن بالمشقی \*  
 بزم انفا س طیه من تفاوت و طهارته و لطافت و نظافته ملابس اولمغله ترقی  
 و عروج ایدر \* مشوی \* متکفما منالی دار البقاء \* بزدن متحف و مهدی قلندوغی  
 حالده دار بقایه حاصل کلام بزم نفس لر عزمز یاوسعه دن و نفس لر عزمز دخی معاصی  
 و آنام و اوهام و خیالدن رها بولوب محبة الله اله تزکیه و قلب لر بزم ماس وادن  
 تخلیه اواندوقده درگاه عزته هدیله اولمغله لیاقت تحصیل ایدوب \* اوجات  
 عالینات وحدت مطلقه و درجات سامیات بقای احدیة الذاته اعتلا و ارتقا ایدر  
 دیمکدر ترتقیک فاعلی انفا سنادر \* مشوی \* ثم تأتینا مکافاة المقال \* بعد الارترقاء  
 و الاعلا مقالمک مکافات و مجازاتی بزه کلور \* مشوی \* ضعف ذکرحه من ذی  
 الجلال \* مقالمکضعفی کلور رحمت یونندن ذی الجلال الله دن جله تأتینا ترتقی  
 جله سنه معطو قدر مکافات تأتینایه فاعلدر ضعف مکافاتدن بد لدر  
 و نصب رحمت تمیزیت اوزره در و ذی الجلال متعلق اله صفت رحمتدر



حاصل کلام کلم طیب وعمل صالحك جزاومکافاتنی عندالله اضعا ف ومضافه بواورز  
 \* واحسان آلهی من حیث اللزوم والوجوب اولما یوب بلکه من محض اللطف  
 والاحسان ومن کمال الجود والرحمة والغفران در دیک اولور \* مشوی \* ثم یلجئ الی  
 امثالها \* کی ینال العبد مما نالها \* یلجئ ادخی تأتینا جله سنه معطوف اولوب تحتند  
 مستکن اولان ضمیر فاعل ذی الجلاله راجع در \* وضمیر امثالها مکافاته راجع در \* وکی  
 حروف نواصب دن اولوب ینال کله سنی نصب یتشدر \* عبد ینال نک فاعل ویاخود  
 منصوب باقرائت اولوب مفعولی دخی اولوق جائز در \* وتمامه اولان من حرف  
 جرما دخی یا موصوله ویاخود موصوفه اولوق اوزره مقالدن عبارت اولوب  
 \* نال تحتند اولان ضمیر مستکن عبد ه راجع در \* وضمیر بارز دخی مکافات دن  
 عبارت اولان مایه راجع در \* وما دخی مع صلته ویاخود مع صفته محلا من بیانیه  
 ایله مجرور اولوب متعلق محذوفی ایله نعیم \* ویاخود بونک امثالک بیانیدر \* پس  
 عبد ینال کله سنک فاعلی اولور ایسه \* متعلق محذوف مفعول ینال اولور \*  
 والا فاعل ینال اولور \* حاصل معنی بعد اتیان مکافاة المقال اول رب ذی الجلال  
 اول مکافاتک امثاله بزى ابصال ابلر \* عبده نائل اولما غیچون شول حسناندن  
 کم عبده نائل اولان مکافاة قبیله نندر بومعنی عبدک منصوب اولدیغنه کوره در  
 \* اما هر فوع اولدیغنه کوره عبد اول خیره واول احسانه نائل اولسون  
 ایچون که \* اول نعیم کلم طیب جنس ننددر که عبد اکا نائل اولدی \* ویاخود  
 تمامه اولان من زانده اولوب کی ینال العبد ما نالها \* یعنی عبد نائل اولدیغی  
 شبه که مکافات نائل اولما غیچون دیک اوله هکذا \* مشوی \* تعرج وتنزّل دائماً \*  
 \* ذاقلا زات علیه قائماً \* تعرج کله سنده اولان ضمیر مستکن انفا سه راجع در \*  
 وتنزل کله سنده اولان ضمیر مستکن دخی مکافاة مقاله راجع در \* دائماً تعیریت  
 اوزره منصوب در \* ویاخود نصبی ظرفیت اوزره اولوب زمانا دائماً دیک اوله \*  
 وذا اسماء اشارت نندر \* فاعقیب ایچوندر \* لازات کله سنده اولان لازال  
 افعال ناقصه دن اولوب ضمیر نا محلا مرفوع زال نک اسمی وقائماً خبر یدر \*  
 وعلیه ده اولان ضمیر ذانک مشار الیهی اولان مفهومه راجع در ( حاصل معنی  
 متنبه اول که بومذکور کی بزم انفا سمز جناب حقه عروج وصعود ایدر \*  
 ومکافاة مقالز نزول ایدر دوام جهش دن \* ویاخود دائم الا زمان عروج ونزول  
 ایدر \* عروج ونزول دن شول مفهوم که ذکر اولندی \* پس سن دائماً بونک  
 اوزر بنه قائم اولوب بوا یکی حالت که عروج ونزول در زائل اولما دیک \* یعنی

سندن صدور ایدن کلمات طیبه و اعمال صالحه جانب اعلايه عروج ايتد کجه  
اضعاف مضاعفه مکافاتی دخی سـ کا نزولدن خالی اولمز \* اهای طالس محبت  
فیاض مطلق بوایات شریفه دن حصه بودر که \* سالکان راه حق اولان  
عاشق صادق لک انواع دردو فراق \* واصناف شوق واشتیاقله بوزلرین  
درگاهه سـ وروب \* درون دلدن وجان کوکلدن ایلدکری ذکر و توجید و آه  
و این و تضرع و حینلری \* معشوق حقیقی اولان درگاه عزته عروج ایدوب  
\* اول محبوب ازلی و مطلوب لم یزلنک دخی دریای ارجت و مغفرتی جوش  
و خروشه کلوب کمال فضل و احسانکدن قابوب عاشقینه تجلیات حسن و جلاله  
نظر قلماغه تنزل ایتکله \* عاشق آلهی شمع عشق پروانه سی او اوب \* نار جذبات  
حقله محمود جود ایتکله حسیض طبیعتدن خروج \* و اوج اعتلاء جبروته عروج  
ایدوب \* برکات تجلی احدیه الذات ایله عنایات بی غایات ربانیه \* و انعامات بی نهایات  
سبحانیه مشاهده مستغرق و باقی بالحق اولورل \* آلهی همیشه عاشق صادق لک  
درگاه قدس انسه تضرع و نیاز ایدوب سبحات وجه کدن نقاب عزت کشف و باز  
اولماقدن خالی اولماسون \* و عاشق ایله معشوق بیننده بوناز دائم اولسون دیمکدر

❖ از گفتار سید نسیمی ❖

جانک وجودی سنسز لاشی کبی عدمدر \* سندن جدا دیرلک مشتاقه کی  
المدر \* روح القدس دمندن عیسی ابن مریم اولدی \* ای بیخبر بودمدن کل کل که  
دم بودمدر \* زلفک قرا کوسنده نور زحک کوردی \* هر قنده شام اولورسه  
اردنجه صبح دمدر \* یارک غمی کوکلم کون و مکانه و برمز \* بیچونکم اول بیلور کیم  
یارک غمی نه غمدر \* وار ایلوب عزیمت بیت الحرامه کل کم \* معشوقه نک جالی  
هم کعبه هم حرمدر \* عشقک منی بلا سز بردم قوماز الدن \* عاشق قلربنه  
دائم عشقک ایشی کرمدر \* رزق و ریادن اولدی بوخسول اگر نسیمی \* یارک محبتدن  
کور کم نه محشم \* در آهای عاشق صادق \* و در دیارده حاله موافق \* و شوق و ذوق  
ایله جگری یانق (کوزی اعمی اولاک نوری تجلی نه بیلور بوسوزک شر حنی بینایه  
صور اعمی نه بیلور \* مفهوم بجه لذت دردو فراقی دردی اولمیان ذوق ایتمز \*  
و نور تجلی عاشقی کوزی اولمیان کورمز \* هر کس نه لایق ايسه بالاخره لایق  
بولور تنکم حضرت مولانا بیلور \* منوی \* پارسی کویم یعنی ابن کشش \*  
عروج و نزوله اولان احوالی \* ع \* نالیه یصعد اطیاب الکمدن بو محله کلنجه  
لسان عربیده سـ و بلدک شمدن صکره زباز فارسی سـ و بلیلم و شرح و بیان



ایله لم یعنی بو جذب و کشش که انفاس طیبه و نفوس زکیه بی حق سبحانه و تعالی  
 عالم بالا یه جذب ایله دیکیدر ❀ مشنوی ❀ زان طرف آید که آمد آن چشم ❀ اول طرفدن  
 کلور که اول چشم کادی یعنی (یحبههم و یحبونه) فحواسیجه جانب آلهیدن روح قلبه  
 ذوق و محبت و لذت افس و وحدت اعطا اولوب روح دخی اول حب از لیک جانبته  
 میل ایلدی ❀ مشنوی ❀ چشم هر قومی بسوی مانده است ❀ هر بر قومک چشمی  
 بر جانیده قالمشدر یعنی هر بر کوهک نظری بر ستمه در ❀ مشنوی ❀ کان طرف یک روز  
 ذوقی رانده است ❀ زیرا که اول طرفده بر کون بر ذوق سور مشدر ❀ ایملدی هر کیمک که  
 همت و نظری عمل صالح ❀ و جانب آخرت و اولیا و اصفیاءک روشی و حق سبحانه  
 و تعالی آنک عشق و محبتنه اولسه ان شاء الله تعالی اول کسسه نک میلی جانب علوه  
 و آخری سعادتمند اولماغه دلیلدر ز بر عالم ارواحده مقام انسدن چشیده  
 قیلدیغی لذت مشاهده کبر و اول جانبته میل ایدر جانب فساد میل ایدن لره دخی عاقبت  
 خوفی ❀ و شقاوت ایله ختم المی وارد ز بر ❀ مشنوی ❀ ذوق جنس از جنس خود  
 باشد یقین یقینا جنسک ذوق کند و جنسدن اولور ❀ و خلاف جنسدن الم کشیده اولور  
 ❀ مشنوی ❀ ذوق جز و از کل خود باشد بین ❀ نظر ایله کور کم جز و ک ذوق کند و  
 کاندن اولور ❀ سلطان ولد طیبین سوی طیبات روند ❀ هم خبیثین بجنس  
 خود ک روند ❀ بطلب المرء ما یحانه ❀ عند تلقاه یو آنسه ❀ اجتماع المیاء و القطرات ❀  
 جمعها یرتی بصیر فرات ❀ هكذا النار و الهوی اعلم ❀ کل شیء یجنسه یفحم ❀ جنس  
 از جنس می شود افزون ❀ جنس از غیر جنس ناموزون ❀ پس جنس شطریته  
 منقسم اولوب ❀ بری نیک و بری بد ❀ و صفات دخی باعتبار الکلی ایکی نوعدر یعنی  
 بری عرشدرو بری فرشیدرو و فرشیان فلک جاندن مجبور و دور عرش بیان ایه  
 انوار تجلیات ایله بر نوردر ❀ نته که بوندن اقدام دخی بونک بیانی سبق ایتشدر ❀  
 و بر نوع دخی وارد که جینسینک ایکسسه دخی قابلیت ویرلشدر ❀ حضرت  
 مولانا قدس الله روحه نوع اخیره اشارت بیور و دیرلر که ❀ مشنوی ❀ یا مکر آن  
 قابل جنسی بود ❀ یا مکر خلاف جنسدن اولانک جنس اعلادن اولماغه قابلیت اوله  
 ❀ مشنوی ❀ چون بدو پیوست جنس او شود ❀ چونکه خلاف جنس ایکن جنسه  
 پیوسته اوله استعدادی اولماغه اول جنسدن اولور ❀ لیکن قابلیت شرطدر  
 ❀ مثلا بادم فدانه شفتالو اش لا یوب ❀ بادم ایکن شفتالو اولور ❀ لیکن جون  
 شفتالو اش لاغز ❀ زیرا قابلیت یوقدر پس اهل هوا و ارباب فسادک دخی  
 بعضی اصحاب صلاحه مقارن اولدقده فسادی زائل اولوب صلاحه

تبدیل اولور\* وارباب تلویندن دخی بعضی فسخه ایله مقارن اولسه فاسد  
 اولور ❖ نظم ❖ روبهرشی کرو کر آن جنسی\* سوی جنی مروا کرانی\* چون  
 دو جنس آمدی کرین بهرا\* ترک که کن چویافتی مهرا\* ایمدی ای طالب  
 صادق دولت وسعدت اکام صحبتی دائمی دان خدا اولان عاشق لایله اولوب  
 زبانی انلرک مدحی سـوبلیه وخلاف جنس ایکن جنس اخره مقارنت ایله  
 تحصیل جنسیت نوجهله ممکن ایش حضرت مولانا مال ابرادنه شروع ایدوب  
 بیورر که ❖ شتوی ❖ همچو آب ونان که جنس مانبود\* مثلا آب ونان کی که ظاهرا  
 بزم جنسین دکل ایدی ولیکن ❖ شتوی ❖ کشت جنس ماواندر مافزود\* بزم جنسین  
 اولدی و بزده زیاده ایلدی یعنی آب ونانی بزا کل ایتمکله کندو جنسیتلرین خلع  
 ایدوب وجود مزده لحم وشحم آرتوروب قوت شامه وبا صره وسامعه  
 ولامسه یه ملحق اولوب هریر قوا وجوارحه توزیع اولندی الحاصل آب ونان  
 ایکن انسان اولدی ❖ شتوی ❖ نقش جنسیت ندارد آب ونان\* آب ونان من  
 حیث الشکل والصورة کر چه جنسیت طوماز یعنی انسانه بوجهله مشابهتی  
 یوقدر فاما ❖ شتوی ❖ زاعتبارا اخر از جنس دان\* اعتبارا خردن آب ونانی  
 جنس انسان بیل یعنی بعد الاکل والهضم اتی جنس بشردن بیل ❖ شتوی ❖  
 ورز غیر جنس باشد ذوق ما\* و اگر غیر جنس که مر ادنا جنس حقیق در بزم  
 ذوق اندن اوله ❖ شتوی ❖ آن مکرمانند باشد جنس را مکر اول نا جنس بحسب  
 الصورة اول جنسک مانند ایدی اوله الحاصل حق ایله و اولیا و اصفیا ایله اشناق ایدوب  
 حظ ونصیب اولنر غیر بلر ایله ذوق ایتمز\* و ایدوی تقدیر چه دخی صورته  
 واسانده انلره مضاهات صورسی اولغله نوع ما ذوق دخی اولنور سه باقی  
 و بایدار دکلدر بلکه باعث ذوق مشابهت در\* پس بو تقدیر چه ❖ شتوی ❖  
 انکه مانند ست باشد عاریت\* اول نسنه کم عین اولما یوب مجرد مشابهت اوله  
 اول عاریت اولور\* یعنی عارضی رحالت اولما غله بایدار اولما یوب سریع الزوال در زیرا  
 ❖ شتوی ❖ عاریت باقی نماند عاقبت\* عاریت باقی فالز عاقبت مثلا ❖ شتوی ❖  
 مرغ را کر ذوق آید از صفیر\* مرغها کر چه صفیردن ذوق کلور ❖ شتوی ❖  
 چونکه جنس خود نیاید شد نفیر\* چونکه کندو جنسین بولیه نفرت ایدیی اولور  
 \* و با خود دام بلایه گرفتار اولغله فریاده زاره باشلر\* محصول بیت\* بودر که  
 صیادلر دام تزویر وضع ایدوب پس پرده دن صفیر لر بنی صدای مرغ تشبیه  
 ایتمکله اشیدن قوشچغرلر دام و صفیری کندو جنسک اوازی قیاسیله جانب صفیره



قریب اولدقدہ ایچہ لرندن عاقل اولانلری کندو جنسی اولدیغنی بیایوب دام  
 بلایه کرفتار اولمادین فرارایدوب و خلاص اولدیغنه شکر هزار ایدر \* اما بی  
 ادراک اولان مرغلر کندو جنسی کوره مد کلرندن متنبه اولیوب وصفیر دام  
 اولدیغنی اذعان قلمایوب دانیه طبع اتمکله کرفتار دام اولوب نفیر و فریاده  
 باشلرل \* بومعنی نفیر نوحه معناسنه اولمق اوزره و معنای اول نفیر نفرت اید بیجی  
 معناسنه اولمق اوزره درو بر مثال دخی ❖ مثنوی ❖ تشنه را کر ذوق اید  
 از سراب ❖ تشنه ایدر که سر ایدن ذوق کلور ❖ مثنوی ❖ چون رسد دروی  
 کریزد جوید آب \* چونکه سرابه ایدر شد اندن خیار جوین آب اولور یعنی  
 چول و صحرا رده خصوصاً ایام حارده سفر قیلن ابناء سیله عطش و حرارت  
 مستولی اولدقدہ پدش چشمه ده اولان صحرا آکا آب کبر و شط و فرات کی  
 کورنوب دفع عطش ایچون اول جانبہ یویان اولوب آب تخمین ایدوی محله  
 وارد قدہ مکر سراب اولغله شکل آب چشمندن غائب اولوب تشنه لب کبر و آب  
 طلبنده اولور و مسافه بیدیه نظر ایدکجه لایق قطع سراب آب کورینوب  
 هر برینه وارد خه آیدن محروم و تشنه لکدن هلاک اولور و حق سبحانه و تعالی  
 اعمال کفار و فجاری سرابه تشبیه ایدوب یورر قال الله تعالی (والذین کفروا اعمالهم  
 کسراب بقیعة یحسبهم الظمان ماء حتی اذا جاءهم لم یجدوا شیئاً) ارباب تحقیق  
 یوررلر که بوآیت کریمه شمول زمره کفران نعمیه اشارتدر که نعم آلهی می  
 معاصی به مصروف قیلوب و عهد ازلی سبحانی فراموش ایدوب کلیت ایله  
 عهد مزبوره توجده و اقبال ایدہ جک ایکن خلافتنه ذاهب اولوب بعده عقل  
 قاصر بنه تابع و اقتضای نفسہ متابع اولغله ابا واجدادنی بولدیغنی صوری  
 و بلا معنی اولان رسم و عادت ایله عمل ایدوب بلکه اکا دخی ریا و سمعه مباشرت  
 ایدر و بوطائفه سفلیه کمال جهل لرندن ظن ایدرلر که عملارنده اجر و ثوابه نائل  
 اولوب ایشلری مستحسن اوله و نفس و شیطان دخی جهله مزبوره عملارینی  
 تر بین ایدوب خوب و لطیف کو ستر کا قال الله تعالی (وهم یحسبون انهم یحسنون  
 صنعاً این لهم الشیطان اعمالهم) حال انکه اعمال مزبوره مادن خالی و لایقحه  
 طائل قیانتدن اولان سراب کبی در که اول سراب چول و صحرا رده اولور  
 پس اول عملک صاحبنه فائده سی بوقدر مکرکم عمل صالح و عبادت خالصه سی  
 اوله و صاحب الاعمال ایسه بحسب الغنله و الجهل اعمال مشوبه سیننی مطفی  
 نار غضب الله قیاس ایدر حتی موت اصابت ایدوب و صاحب الاعمال اعمال کندوبی

منجیه او اورظن ایدرکن توهم ابتدیکی شی دن آخرتد برینی بولماز بلکه (و وجد الله  
عنده فوقاً حساباً) اعمال عبدك قتله وزن و حساب ایچون وسوء معامله سته  
مکافات و مجازات ایچون اللهم قهر و غضبی حاضر بولور و حق جزا سینه  
جزا نور \* پس حق تبارک و تعالی ریا سمعه ایله و مناسب صورتله اولان اعمالی  
سراب قیغانه تشبیه ییوردی ز را اصحاب سمعه ریا و شرکرانده اهل خسران  
و حرماندندر اکا بناء که قیلد قلری اعمالک جزا سینه محتاج لر اولوب و مقابله نه  
خیرو ثواب توقع ایدرکن حضور حقه وصول مراد دن برشی بولر لر ز را  
حسن قبوله قرین اولان من حیث الیقین والصدق والاخلاص اولان اعمال  
صالحه اصفیا و اولیادر \* پس ارباب ریا حق کندور دن نعت اعراضله بولوب  
مأمور لار ندن فرقت و انقطاع ایله جزا نور کذلک حق دن خلقه و مسیدن سینه  
رجوع ایدن باز کشتد لرک دخی شانی بویلمه در \* پس حضرت مولانا دخی  
بوییت شریقلر ایله اشـ بـ و آت کریمه یی نفس ایرایدوب بویجهله تاویل  
ییور لر که متشیخ اولان کذاب و مقلد اولان قلابر دخی سرابه و آب زلال محبته  
طالب اولان تشنه ایلر دخی عطشانه بکرز لر و مقلدین و مزورین اولان کذابلری  
بحسب الشکل والصورة دفع عطش طلب ایده جک آب ریان ظن ایلبوب  
ودام تزویر لاسدن استماع ابتد کلری صغیر خدعلرین اواز مرغ قدس آشیان  
ملاحظه ایتکله حضور لرینه واروب دفع عطش و صحبت هم جنس نه کمال  
رغبت ایله توجه ایلد کلرنده دام تزویر و سراب قیغان مثابه سنده بولوب  
مراده واصل اوله مز لر \* پس کیسی اذعان پاک صاحبی اولغله اول جانبی ترک  
ایدوب چشمه سار محبت الهمی یه اولان مرشد کامل در یاد لرک جانبنه کیدن  
طریق فلاحی صوروب نشان الوب اول سمته روان و طاب درمان و دفع  
عطش ایدر لر و دام تزویرده دانه حرفه الدائموب مرغ زار فضای حب و ولایه  
پرواز قیولر لر فاما شـ و نلر کم قاصر الفهم و بی ادراک اوله لر سراب جهالت  
و بلاهت و ورطه غفلت و حیاقتدن جید ارادتلرین تخلص ایده میوب صغیر  
صیادک دام تزویرینه گرفتار و قید خذلان و حرمانده خوار و زار اولور لر ایمدی  
بنم جانم قلبنده نور محبت ربانیه باهر اولان عشق غنیلری دکه بر لعه یه الدائم  
و جانب سرابه یقین و دام تزویر طوتلر ز را مفلس اولما یوب کوکلکی عشق  
سبحانی ایله غنی و نور هدایت الیه میان حق و باطلی فارقدن و عشق و محبتدن  
و ذوق و حالندن تهی دست اولان مفلسلر کندو قلابغی ایله تفاخر ایدر لر سه



قایم مزرا ❀ مشنوی ❀ مفلسان کر خوش شوند از زر قلب ❀ مفلس را اگر چه قلب  
 التون خوش اولورل ❀ مشنوی ❀ ایک آن رسوا شود در دار ضرب ❀ لکن اول قلب  
 التون ضرر بخانه ده رسوای اولور یعنی یا مولانا مقلد دید یک کس لک خود باشنه  
 خلق کثیر جمع اولوب و هر بری شیخم شو یله در دیومدح ایدوب اصلا بی ذوق  
 و محبت و مفلس عشق و معرفت سز دیرل دیوسه ❀ ال ایدن سائله جواب بیورلر که  
 او مقوله بی تمیز و بی اذعان اولان کس نه لرشول مفلسه بکرلر که قلابدن بریسی  
 انه بر قایق قلب التون ویر مکله خوش دل اولوب بعده ضرر بخانه ده رسوای  
 اولدخی کی بونلردخی سکه و کسوه کید کلرینه و طپاسان وردا صار قند قلرینه  
 و کلمات تصوفدن بر قایق اصطلاحات و عبارات ازیرلد کلرینه مسرور اولوب لکن  
 ضرر بخانه عشقه ده عشق ضرر بخانه حبسی اولان مرشد کا ملک ید همتنه و پوته  
 ریه سنه داخل اولد قده مقدمه مسرور اولد بی کلمات و اصطلاحاتی رسوای اولوب  
 هیچ شیشه مالک اولوب مفلس و مند بور اولد بی ظاهر و باهر اولوب و یا خود  
 ضرر بخانه میران آخرت ده رسوای اولور ایدمی ای مرد طالب و طریقی مستقیم  
 راغب بونصایح و مواعظدن متنبه اول ❀ مشنوی ❀ تازراند و دیت از ره نفکند ❀  
 زنه ارز اند و دایق سنی یولدن براقیه یعنی ابیحی مس و اوستی التون بالذوز  
 مشابه سنده اولان عمارت ظاهر و خرابی باطن سنی طریق حقندن دور و مهجور ایتیه  
 ❀ مشنوی ❀ تا خیال کثر تراجه نفکند ❀ و خیالات سقیمه و باطله و توهمات مزخرفات  
 عاجله سنی جاه مظالم طبیعتیه براقیه (مولانا جامی) حذر از صوفیان شهر و دیار  
 \* همه نامردم اند مردم خوار \* هر چه دادی بدست شان خورند \* هر چه آمد  
 ز دست شان کردند \* کار شان غیر خواب و خوردن نی \* همچشان فکر روز  
 مردن نی \* ذکر شان صرف بهر سفره و اش \* فکر شان صرف در وجوه  
 معاش \* هر یکی کرده منزل دیگر \* نام از خانقاه یا لکر \* بهر نیل امانی و شهوات \*  
 کرد میل اوانی و ادوات \* فرشهای لطیف افکنده \* ظرفهای نکو پراکنده \*  
 چشم پر در که کبست کرده و شهر \* یافته از طریق مردان بهر \* گوشت  
 یا ارد اوردد و سه من \* تافشند بصدر شیخ زمن \* مرانبان لاف بکشاید \* بحر یغان  
 کذاب پیماید \* بهر آش است اشنایی او \* ز آتش دیک روشنای او \* ایدمی ای طالب  
 هدایت ناجنسه و مقلده مقارنت وار باب ریا و سمعه ایله مصاحبت و خیالات و او هام  
 باطله یته متابعت ایدن جاه مظالم طبیعت و درکات نارحسره دوشد بکنه  
 بر مثل لطیف استرسک ❀ مشنوی ❀ از کلبه باز خوانان قصه را ❀ کلبه و دمنه

حکایه‌ری مسطوره اولان همایون نامه گنبد بوقصه بی آشکارا و قو❖ مشوی❖  
 و ندران قصه طلب کن حصه را❖ و اول قصه ده حصه طلب ایله اعدی  
 اول قصه نه در دیر ايسك قصه بودر که مع الحصة سکا تفصیل و بیان ایدلم

❖ بیان توکل و ترک جهد کفتن نجیران بشیر ❖

طائفه نجیران ارسلانه توکل یافته و سعی و جهدی ترک قیاق خصوصنده  
 سوبلدکاری بیاند❖ مشوی❖ طائفه نجیر در وادی خوش❖ نجیر صید و شکار  
 مناسبند در یعنی حیواناتدن قابل صید و مناسب شکار اولان بر طائفه وادی  
 خوشده❖ مشوی❖ بودشان از شیر دایم کش مکش❖ نجیرانه شیردن دائم کش  
 مکش و نزاع و اضطراب و ارادی❖ مشوی❖ بس که ان شیراز کین در می بود❖  
 که اول شیر کین دن نجیران بسیار قیاردی یعنی تقدیر بیت بالتقدیم والتأخیر که  
 آن شیراز کین نجیران بسیار در می بود اولاق اوزره معنی و برادی❖ مشوی❖  
 آن چرا با جله ناخوش کشته بود❖ اول اولاق بر فضای خوش و صحرای دلکش  
 ایکن شیرك خوفندن جله نجیرانه ناخوش اولمشیدی شیردن مراد روح  
 و چرادن مراد طبیعت و نجیراندن مراد حواس انسانی و قوای بدنیه اوله که شیر  
 روح نجیران خواسته اتباع ایتمکله چاه طبیعت سرنگون دوشدی و یا خود  
 شیردن نفس اماره و چرادن مراد ریاض ریاضت و مجاهده و فضای محبت  
 و مشاهده و نجیراندن مراد قوای روحانیه اولوب نفس قوای روحانیه بی  
 کند و یه شکار ایتمکله جای منبع ریاضت و فضای وسیع و محبت باشلرینه  
 تنك اولوب بالاخره خرکوش عقل نفس شیرینك شرنی دفع ابتد بکدر ایکی  
 وجه اوزره اولان تأویل دخی وجه در❖ ز بر حضرت مولانا بوقصه بر حصه ده  
 شیری گاه روحه و گاه نفسه تشبیه بیورمشلدر ان شاء الله تعالی محملارنده معلوم  
 اولور حاصل کلام علی کلام التقديرین طائفه نجیران فرومانده و درمانده اولوب  
 بالاخره❖ مشوی❖ حبله کردند آمدند ایشان بشیر❖ نجیران شیره کلدیلر حبله  
 ایلدیلر❖ مشوی❖ کر وظیفه ماتر ادریم سیر❖ بویله دیو که وظیفه دن بزسنی طوق  
 طوتار ز اعدی ای شیر دلیر من بعد ز حجت و مشقتی کشدو که روا کورمه❖ مشوی❖  
 جز وظیفه در پی صیدی میا❖ سکا مراد ک اولد یغی مقدار تعیین اولشان وظیفه دن  
 غیر بر صید کاردنجه کله❖ مشوی❖ نانکزد تلخ برمان کا❖ ناکه بوچن زار و چرا  
 و مرغی و یکازه تلخ ورنج اذا اولید و پنجه قهرک برضه فایه بلاود او حقا و اذا کتور میه



❖ جواب گفتن نخبیران را وفا ده جهد گفتن ❖

نخبیرانه شیرك جواب دیمه سی وفا ده جهدی عیان سهو یله سی بیاند در  
 ❖ شنوی ❖ گفت آری کرو فایتم نه مکر ❖ شیر طائفه نخبیرانه ایتدی بلی بو باده  
 عرضه قلنان کلماتکن مقبولدر ❖ اما شول شرطله که عهد کز ده وفا کورم خلف  
 وعد و نقض عهد کز سببندن مکر و خدعه و حیل و زعه کور میم زیراکه بن دفعات  
 ایله بومقوله مواعید و معاهده غره و فریقته او اوب ❖ شنوی ❖ مکر هبس  
 دیده ام از ید و بکر ❖ زید و بکردن چوق حیل و مکرل کور شمدر ❖ احتمالدر که  
 سزدخی وعده کزده صادق اولیوب تزویر و مکره نیت ایتمش اوله سز حال آنکه  
 ❖ شنوی ❖ من هلاک فعل و مکر مر دم ❖ بن خلقک فعل و مکر ینک قهر و هلاکیم  
 ❖ شنوی ❖ بن کزیده زخم و مار و کژدم ❖ بن مار و عقربک زخم کرده و زهر چشیده  
 نسیم یعنی مار جلت و عقرب خلقت اولان نیچه بد سیرت و حشرات سر یرت لک  
 مضرات کثیره لینی کور مشم ❖ یعنی شیردن مراد روح اولور سه قوای  
 طبیعه به خطاب ایدر که بن عالم ارواحدن گذار ایدوب مأوی انسانیه  
 کلبه طبایع مختلفه و عوالم متنوعده انواع کرم و سرد چکوب و شمسی به  
 دکن مشتهیات حیوانیه دن نیچه زهرلر یودوب جفالر چکمش و بلال کور مشمدر  
 ای مقتضیات نفسانیه جائز که سـنک دخی کفتارک بکا زهر مار وادغه کژدم  
 نیش دار اوله ❖ اعدی ❖ شنوی ❖ مر دم نفس از درونم در کین ❖ درونم در کین  
 اولان مر دم نفس خدعه کار و مکاره ❖ شنوی ❖ از همه مر دم بتر در مکر و کین ❖  
 بکا مکر و کین ایلمکده جله دن اقبیح و شر و مطلقا ضرر در بعض نسخده  
 مکر یرینه کبر واقع او اوب کین انوک عطف تفسیری واقع اولمدر ❖ حقا  
 نفس اماره دن زیاده عدی واردر ❖ کما قال علیه السلام (اعدی عدوک نفسک  
 التي بین جنبیک) اعدی شول کسنه که تفویض امر الی النفس ایدوب انوک  
 و ساوس شیطانیه سنه فریقته اوله طریق صوابه مهتسی اولماز زیرانفس  
 اماره بالسؤدر (کما قبل النفس الامارة وهی التي تمیل الی الطبیعة البدنیة و تأمر  
 بالذات و الشهوات الحسیة و تجذب القلب الی الجهة السفلیة فهی مأوی  
 الشرور و منبع الاخلاق الذمیة) ❖ شیخ عطار ❖ همه مقصود ما نفس است  
 غدار ❖ که تا کثرت ز خواب جهل بیدار ❖ همه مقصود ما نفس است یشک ❖  
 کز از عین رومی بند همه یک ❖ چون نفس کور اینجا باز مانده ست ❖ یقین  
 در حرص و اندر از مانده ست ❖ چون نفس کور اینجاره نه بید ❖ بمنزل کی رسد

کوشه نه بیند \* ایتدی ای نفس شوم چونکه سمنک دفعاتیله بونک کی مکر  
وحیله لک کور یلیدی و دخی من جرب الجرب خلت به الدامة دینلیدی \* پس  
سمنک دروغکه بردخی اعتماد ایتزم و بردوشدیکم قویه بردخی دوشتمزم خصوصاً  
﴿ مشوی ﴾ کوش من لایلدغ المؤمن سمنید \* بنم قولانغم لایلدغ المؤمن  
من حجر واحد مرتین حدیث شریفی معننه روات احادیثدن اشدیدی \* یعنی  
مؤمن بردلکدن ایکی کره لدغ اولنمز \* یعنی عاقل بر کره ضرر کوردیکی محلله  
تکرار اوغرامن دیمکدر \* لدغ عقرب ویلان و سار حشرات صوقسه نه دیرل  
و حجر ضم حیله عقارب و حیاتک و سار موذی اداغلرک سوار خلیدر و بو حدیث  
شر بنی احمد و ابوداود ابوهریره دن و ابن ماجه ابن عمر دن روایت ایتمشلردر  
رضی الله عنهم چونکه قولانغم بو حدیثی سمع قبول الیه کوش ایتدی ﴿ مشوی ﴾  
قول پیغامبر بجان و دل کزید \* قول رسول علیه السلامی جان و دل الیه قبول ایتدی

﴿ ترجیح نهادن نخبیران توکل را بر جهد و اکتساب ﴾

نخبیران توکلی جهد و اکتساب اوزرینه ترجیح و تقدیم ایلدکلر بنک بیانده در  
﴿ مشوی ﴾ جمله گفتد ای حکیم باخبر \* جمله نخبیران شیر زیانه ایتدیلر  
ای حکیم باخبر ﴿ مشوی ﴾ الحذر دع ایس یعنی عن قدر \* لک حذر قیلز را  
حذر قدر دن غنا و فائده و برمز \* یعنی المقدر کاژ و جف القلم بما هو کاژ  
بیورلمشدر \* پس دع الحذر فان الحذر لایغنی عن القدر حدیث شریفنک  
و فقیحه سیم قدر جنه حذر الیه دفع اولماز \* و تبر تقدیر سپر جهد و تدبیر الیه  
کرو و دوز و نشانه سمنه اصابندن خطا ایتمز \* کا قیل اذا حل القدر  
بطل الحذر \* ارادت باینک تیری شامر من هیچ نشانندن \* نشان اولماغه بن  
دخی شها سیم بردارم \* ایتدی ای شیر باتدبیر عبد مطیع له لازم اولان توکلدر  
قضا و قدره تسلیم و رضادن غیر ی به چاره یوقدر \* قضا دکر نشود  
کر هزار ناله واه \* بشکر یا بشکایت براید از دهنی ﴿ مشوی ﴾  
در حذر شوریدن شور و شرسست \* قدر دن حذرده پر یشائی شور  
و شر واردر \* شوریدن بومحمده پر یشان معناسنه مستعملدر ﴿ مشوی ﴾  
رو توکل کن توکل بهترست \* بوری توکل الیه که توکل کسبدن بهتردر

﴿ حکیم سیاقی ﴾

پانه بانفاق بدرگاه \* بتوکل روند مر دان راه \* کر بکوی توکل آری رخت \*



در زمانت بدیدن آید بخت \* ناتوانی جزاویار مکبر \* خاق راهیج در شمار  
مکبر \* کارها جز خدای نکشاید \* بخدا کن ز خلق هیچ آید \* هیچ دل در فرض - ول  
خلق مبد \* دل درو بندرستی از غم و بند \* جز بدرگاه او پناه مساز \* خلق  
راهیج تکیه کاه مساز \* کین همه تکیه جایها هوس است \* تکیه که رحمت خدا بس  
است \* زیراتو کل قضا و قدره تسلیم وجد و اکتساب کو یا فضا به مقابله  
و معارضه در ایمدی \* مشنوی \* با قضا پنجه مکن ای تندوتیز \* قضا به پنجه آورده  
ای تندوتیز \* و متهور و غضوب \* مشنوی \* تا نکیر دهم قضا با تو ستیز \* تا قضا  
دخی سنکله عناد و خصومت قلیله \* مشنوی \* مرده باید بود پیش حکم حق \*  
عبد خدا پیشگاه حکم آهیده کالبت بین بدی الغسال مرده مشابه سنده اولمق  
کر کدر \* مشنوی \* نایب زخم از رب الفلق \* حتی کائناتک موجودی و مکنوناتک  
مظهر و مبدعی اولان خالق الارض و رب الفلقدن زخم قهر و غضب کلبه

﴿ حکیم سیانی قدس سره ﴾

باش در صول جان حکمش کوی \* هم سماعنا و هم اطاعنا کوی \* هر یکا حکم او بود  
توکی \* جلّه تسلیم کن بدو توجه \* جان و تن را بکرد کار - پار \* تا دهندت  
بقر ب حضرت کار \* هدف تیر حکم او جان کن \* هدف در عشقن ایمان کن \*  
یک - و انداز حظ خود ز میان \* نایابی حلاوت ایمان \* کتاب شرح تعرفده  
مسطور در رک (اجمعه و ان الله تعالی خالق الافعال العباد) کانه خالق لاعبد فهم  
(اختلف الناس فی افعال العباد فذهب جماهير اهل السنة الى انها واقعة بقدره  
الله تعالی مخلوقة له) قال القاضي ابو بکر منهم کونها طاعة و معصية یکون  
بقدره اعبد و ذوات لافعال واقعة بقدره الله (وقال امام الحرمين ان الله تعالی  
يخلق للعبد قدرة و ارادة يقع بهما افعاله و هو قول ابی الحسن البصری و الفلاسفة  
(وقال الاستاذ ابو اسحاق الاسفرائینی المؤثر فی وجود افعاله بمجموع القدرتین  
قدرة الله و قدرته) (وقال جمهور المعتزلة العبد يوجد الفعل باختياره \* ای بدی  
ای طالب طریق فوز و فلاح و راغب راه صلاح و نجاه عبد خدا خیردن  
و شردن نه اشکرسه جلّه کاری حق سبحانه و تعالی نک قضا و قدرتی و ارادت  
و مشیت ایلدر \* پس مسئله قضا و قدرده حق تعالی جمیع افعالک خالق و موجودی  
اولد یغنه ایمان کتوره پنجه و طاعت و عیمان و کفر و ایمان و خیر و شر و نفع  
و ضرر جلّه سی حقک مشیت و ارادتق و قضا و قدری اولد یغنه اعتقاد تام ایتمایجه  
مؤمنک ایمانی درست و تمام اولمز معتزله نک ایسه عقیده سی بو کائنات قدر ز را

اعتقاد معتزله بونك اوزر ينه در كه حق سبحانه و تعاليدن قضا و قدر سبق  
ايتكمسن عبد كنند و امر و كارنده مستقلدر ديرل \* فلذلك بوطائفة به قدر به  
ديلدی \* زيرا بونكر قدری نفی ايتديلر و قدر به سمتده اولنلر ايچون \* ان القدرية  
محبوس هذه الامة \* حديث شريفی وارد اولمشدر اكايناه طائفة محبوس ايكي  
خالق اثبات ايدوب خالق خير يزدان و خالق شره اهر من ديدكلى كى \* قدر يذر  
دخى معنى ايكي خالق اثبات ايدوب برى خدا و برى عبددر ديرل و اگر بويله  
اولماسه عباد عبيد اولمازدی و اوزر ينه امر اجرا اولمازدی ديرل \* حق تعالى  
ايسه عبادندن خير ديلدى و شري ديلدى \* پس عبد فعلنده مستقل اولماسه  
عبددن خيرى اراده و شري نهى ايلمزدی ديرل \* لخصا قول معتزله ده اولان  
كلمات من خرفه خريطة نحر به كشيده اولنورسه صدد دن قالب و نيجه خالى  
الذهنلك دماغى فساد انجام اولور \* پس لازم اولان مذهب اهل سنت  
و جماعت و امر حقه اطاعت ايليان مسلك اصحاب هدايتدر

✽ از گفتار حكيم سيانى فى القضاء و القدر ✽

كفر و دين زشت و خوب كه نه و تو \* يرجع الامر كله سزى او \* بدو نيك تو بر  
توراند اوست \* تابدانى كه دشمنى يادوست \* كرده امر خداى در هر فن  
\* قوتى را بفعل آب تن \* تا چوراه مشيمه بكشايند \* زانكه كشتند حامل آن زايند \*  
هر چه آن هست و بود و خواهد بود \* آن توانند كرده او فرمود \* هر چه استاد  
بر نشيت و براند \* طفل در مكنت ان تواند خواند \* بندكازرا كه از قدر حذرست \*  
آن نه زبشان كه ان هم از قدرست \* تلخ و شيرين چو هر دوزو باشد \* زشت نبود  
همه نكو باشد \* چون زبالانهد قضايت و روى \* رونوالله كوى و آمه كوى \* چه كند  
باقضاي او اهى \* جز فر و مابه و كم راهى \* حكم تقدير او بلان بود \* كه قضايش بحر  
عطا بود \* اما جبر مذموم دخى من لفة الاقدام اولديغى بوندن اول بيان اولمشدي

✽ ترجيح نهادن شير جهد و اكتساب را بر توكل و تسليم ✽

شير دخى جهد و اكتسابى تسليم و توكل اوزر ينه ترجيح و تقديم ايتديكنتك  
بيانده در \* مشوى \* گفت آرى كرتوكل رهبرست \* شير ايتدى نعم اگر چه  
موصل حق اولان راه راسته توكل دليل و رهبردر \* كفا قال عليه السلام ( بدخل  
الجنة من امتي سبعون الفا بغير حساب و هم الذين لا يكتوون ولا يسبون و ترقون  
ولا يتطربون و على ربههم يتوكلون \* لم يأمنوا انفسهم ان تجرهم الاسباب



دون المسبب بل رفضوا الاسباب اعتمادا عليه وتقوى بضالیه \* صدق حبیب الله \*  
 ولكن في زماننا توكل صرفه قدرت عبد اولماديسه \* الكاسب حبیب الله \*  
 فحوا سجنه كسب - لال مقاماتك اولاسی اولديغی مقرر در \* مشوی \* این سبب  
 هم سنت پیغمبرست \* بوسبب که جهد و اکتساب در بودخی سنت نبی علیه  
 السلام در حق تعالی (لا یكلف الله نفسا الا وسعها) پیور مشدر و اندن ماعدا  
 \* مشوی \* گفت پیغمبر باواز بلند \* پیغمبر علیه السلام اواز بلند ایله ابتدی  
 \* مشوی \* با توکل زانوی اشتر یفتد \* توکل ایله زانوی نافه بی بند ایله و سبب  
 وزود حدیث شریف بودر که معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت پیور در که بر کون  
 حضور رسول الله علیه صلاوات لله بر کمنه کلوب \* با حبیب الله نافه مک دیزنی  
 بند ایدوب جایه سنده احتیاط قیلا غنی بوخسه اللهه توکل ایدوب مطلق  
 العنان ایده یعنی دیو سؤال ایتد کده \* اعقل بعیرک ثم توکل علی الله \* دیو پیور دیلر  
 \* و بر روایتده اعقلها و توکل واقع اولمشدر که ضمیر نافه مذکوریه راجع اولور  
 \* مشوی \* رمز الکاسب حبیب الله شنو \* الکاسب حبیب الله رمزنی استماع  
 ایله \* مشوی \* از توکل در سبب کاهل مشو \* توکله اعتمادا سیده کاهل اوله  
 وجهده توانی و تکامل ایتد ایدی اسبابه مباشرت اولور بعده اول اسباب  
 ایله مقصوده نائل اولماغیچون مسببه توکل اولور ایشتمدیکز میکم بر کون  
 عمر بن الخطاب رضی الله عنه رجاعتک اوزرینه اوغرایوب بیکار کورد کده سنز  
 کیلر سنز دیو سؤال ایلدی انلردخی زمتوکلرزدیو جواب و ردیلر عمر رضی الله عنه  
 انلرک جوابلرینی رد ایدوب بلکه سنز متاکلر سنز توکل اولدر که حبه بی زمینه القا  
 ایلیه بعده توکل قیله دیو پیور دیلر خصوصاً اکابر صحابه رضی الله عنهم هر بری  
 بر صنعت و کسب ایله مشغوللرایدی یس کسیدن نه وجهله کسسته اولام دبدی

### ترجیح نهادن تخجیران توکل را بر اجتهاد

تکرار تخجیران توکلی اجتهاد اوزرینه ترجیح ایتد کلرین بیان ایدر \* مشوی \*  
 قوم گفتندش که کسب از ضعف خلق \* توکلی جهد و اکتساب اوزرینه ترجیح  
 و طریق توکله عازم اولان قوم لسان تخجیرانن دیدیلر که کسی خلقک ضعفندن  
 \* مشوی \* نعمه تزویردان مقدار خلق \* هر برینک خلق واستعدادی مقداری  
 تزویر و حيله لقمه سی پیل \* ز را ابن مسروق (التوکل الاستسلام لجریان القضاء  
 فی الاحکام) دیو پیور مشلر \* پس متوکل احکامده جریان ایدن قضایه مستسلم  
 اولوق کر کدر \* ز را مادامکه حق تعالی هر شیئک خالق و هر حیک رازنی اولدیغی

معلوم اولماد چنه توکل بولماز حق سبحانه وتعالی ايسه صفات من بوره ايله  
 بيلماسه ایمان درست اولماز \* پس توکل برحالتدن عبارتدر که حالت من بوره  
 توحیددن صادره اولوب واری اعمالده ظاهر اولور \* ایمدی هر کیم که جمیع اموری  
 مالکینه تسلیم ایدرسه احکامده جاری اولان قضایه تسلیم و انقیاد ايله  
 حقیقته اول کسسه متصف اولور باخصوص حق تبارک وتعالی ( وعلی الله  
 فتوکلوا ان کنتم مؤمنین ) ودخی ( ان الله یحب المتوکلین ) ودخی ( ومن یتوکل  
 علی الله فهو حسبه ) بیوروب ودخی ( ان الذین یعبدون من دون الله  
 لایلکون لکم رزقا فابتغوا عند الله الرزق ) دیو خبرو بیروب وحضرت فخر عالم  
 صلی الله علیه وسلم ( لو انکم تتوکلون علی الله حق توکله رزقکم کما رزق الطیر  
 تغدو و خصاصو تروح بطائنا ) ودخی ( من انقطع الی الله تعالی کفاه الله کل مؤنه  
 ) ورزقه من حیث لا یحسب \* ومن انقطع الی الدنیا وکله الله الیهها ) دیو  
 بیور مشدر \* ایمدی باب توکله بوقدرایات واحادیث وکلمات اکابر اولدقد نصکره  
 مقرر اولدی که \* مشوی \* نیست کسی از توکل خوبتر \* حقه توکل ایتمکن اعلا  
 بر کسب بوقدر ( ایس الله بکاف عبده ) بیور مشدر \* مشوی \*  
 چیست از تسلیم خود بمحبوبتر \* پس تسلیم دن محبوب بک خود نه واردر

مناجات حامی در توکل

ای دو عالم ز تو اجزا و توکل \* خار صحرای توکل ز توکل \* جزورا معرفت کل  
 تودهی \* توشه راه توکل تونهی \* خاصکارا توشوی راهمنون \* سوی روزی  
 ز سببهای بیرون \* که بی تشنه آب پرتب و تاب \* چشمه آب براری ز سراب \* گاه بر کرسنه  
 از بی برشاخ \* ریزی از بهر غدام بود فراخ \* مرده راجگری شیردهی \*  
 بار او بر کنف شیر نهی \* چون شود کنف شیر سوار \* تازیانه دهیش از دم مار \*  
 جان جامی که درین کرد ایست \* مرکز دانه اسپاست \* ده بکلزار از توکل  
 راهش \* ساز ازان روضه تماشا کاهش \* غنچه آن چو شود نافه کشا  
 \* بماءش برسان بوی رضا \* ایمدی ای شیر دلبر دامگاه قضا دن پای اجتهاد ايله  
 هیچکس فراره قادر اولماز \* وعواقب اموری دیده بر غفلت ايله هیچ احد  
 کور من زیرا \* مشوی \* پس کر بزان از بلا سوی بلا \* چوق کسه لر بلاد ن  
 بلا جانینه چارلر \* یعنی بر بلادن قاچوب خلاص اولاین دیر ایکن اندن اشد  
 بر بلایه ملاقی اولور لر خسوزدن قاچوب مثلا حرامی به او غرارلر و یا غوردن قاچوب  
 طایفه طوبی لورلر \* مشوی \* پس چهند از مار سوی اردها \* چوق کسنه لر  
 مار دن اردها جانینه صحرارلر یعنی افعی دن چار کن اردها غزنه دوشر لر



و تو کلدن خوف ايله فرار ايدوب عفريت وش اولان کسب و کار رنجك  
 پنجه سنه کبرلر ❖ مشوی ❖ حيله کردانسان حيله ش دام بود ❖ فقير و عاجز و ضعیف  
 و ظلوم انسان حصول مراد نفس ایچون اجتهاد و اکساب د یو حيله ایلدی  
 لکن حيله سی کند و به دام اولدی ❖ مشوی ❖ انکه جان پنداشت خون آشان بود ❖  
 و اول نسنه بی که جان قیاس ایلدی قان ایچی جی اولدی که مراد نفس اماره  
 مکاره در ❖ مشوی ❖ در بیست و دشمن اندر خاله بود ❖ درد مند انسان خوف دشمندن  
 امین اولق امنیه سیله قیوی باغلدی اما خبری یوقدر که عدو درون خانه ده  
 ایدی ❖ یعنی افاق اولان اعدا ایچون در او در لو تدبیر ایدوب کله جک یوللرین  
 سد ایلدی و حصن حصین بابوب ایچنه کبردی ❖ اما اعدای عدو اولان  
 نفس اماره خانه حسدنده مکین ایدو کندن خبری یوق وانوک ندار کی هرگز  
 خاطریته دخی کلز (بیت) تو یاد شمن نفس هم ❖ خانه چه در بندیکار بیکانه ❖ کذلک  
 قوه و اهمه و عقل معاش ❖ مصراع ❖ دشمنه قالدورسه قالدون دوسته  
 محتاج اولدن ❖ دبو کسب غنا ايله فقر و غنا قیوسن بند ایدوب ابالیس حب دنیا  
 و حرص و ازو طلب جاه و حشمت و تمنای دولت و ثروت دروننده وطن طومش  
 دبو مردم خوار ایکن قلبندن ازاله و آخر اجه تقید ایتمایوب بالاخره دست  
 اعداده گرفتار و خوار و بنای دین و سرای آخرت منهدم و تار مار  
 ایلدی ❖ مشوی ❖ حيله فرعون ازین افسانه بود ❖ فرعونک حيله سی  
 بو افسانه دن ایدی بو وجهله که اول جاهل و غافل دخی ❖ مشوی ❖  
 صد هزاران طفل کشت ان کینه کش ❖ اول کینه کش و مردم کش اولان  
 فرعون نیجه بوزیک طفل قتل ایلدی ❖ مشوی ❖ و انکه اومی جست اندر  
 خانه اش ❖ و اول کسینه بی که فرعون استردی کند و خانه سنده ایدی  
 کا قال الله تعالی (یذبحون ابناءکم و یسبحون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم  
 عظیم) یعنی فرعون امین عدوی دولتی ظهوره کله سون ایچون ابناء بنی اسرائیلی  
 قتل ایلدی و باعث قتل بو ایدیکه فرعون بر رویای مخوفه کوروب تعبیر  
 ایتدر دکده بنی اسرائیلدن برولد ظهوره کلوب سنک دولت و سلطنتک  
 انوک ائده هبابه و ارسه کرک دبو تعبیر ایتدیلر و بر و ائده دخی کهنه حضرت  
 موسانک زمان تولدین کونی و ساعتی ايله خبر و یروب سنک هلاکک انوک ائده  
 اولاجقدر دیدیلر اول دخی اوزرندن قضای دفع ایچون مقدورن صرف  
 ایدوب اجتهادی قدر الله دن بر شیک رده قادر اولمادی ❖ حال انکه موسی

علیه السلام فرعونك سراينده صلب پدران رحم مادره هبوط ایدوب  
 وبعد التولد آب نیل فرعونك سراينده قصرينه قریب یرده تابوت ایلہ موسایی  
 ساحله اخراج ایدوب فرعونك زوجه سی آسیه موسایی آلوب ( قرت عین لی  
 ولك ) دیوب موسی علیه السلامی یانلرنده پرورده قیلدیلمر کما قال الله تعالى ( اذا وحينا  
 الى امك ما يوحى ان اقدفيه في التابوت فاقدفيه في اليم فليلقه اليم بالساحل  
 يأخذه عدولى وعدوله والقيت عليك محبة منى وتصنع على عيني اذتمشى  
 اختك فتقول هل ادلكم على من يكفله فرجعناك الى امك كي تقر عينها ولا تحزن )  
 وفرعون علق بن سام اولادندن قاهر مصر اولانلرك لقي درنته كيم فرس  
 پادشاهلرينه كسرى وروم پادشاهلرينه قيصر ديد كلرى كې مصر تختنده  
 پادشاه اولنلره دخى فرعون دیرل وفرعون دیواقب وپردوكلرينه باعث ملوك  
 مصر ككالك تكبر وعتورى اولدوغيچون ( تفر عن الرجل ) دخى فرعون دن  
 مشتق دربركسند تكبر وعجب كوسترسه ( تفر عن الرجل ) دیرل موسی علیه السلام  
 زماننده اولان فرعونك اسمى مصعب بن ريان ابدى \* ان شاء الله تعالى ميسر  
 او اورسه قصه فرعون مشوى شريفك جلد ثالثنده مفصل ومشروح كلكنده  
 بيان اولنه \* ايمدى دولت دنبا المدين كتمه سون ديو نيجه قانلردو كوب وبن كناه  
 كنهلر قتل ايدوب وكهنه ونجمين دروغنه اعتماد ايلابوب امت محمدى  
 بايمال ايليان فراغنه مشر بلر دخى فضايه پنجه اورمقده زمرة فراغنه يه  
 ملحق وعاقبة العاقبة رموساى وقتك بددعاسى ايله مظلوملرك اشك چشم  
 خون اولدلرندن حاصل اولان درباى آنش بارقه الهى به غرق اولمق مقرر در  
 اماقنى برحق كلا من اصفيا ايليان كوش كم اشيدى وقنى برعبرت بين كوز كم  
 بومعناى كوره پس نيچون كورمن كوزى يوقى در دىورسه \* مشوى \*  
 ديدى ماچون بسى علت دروست \* زم چشمز چونكه انده علت كشيده واردر  
 ( فلهذا ) حقيقت اشياى كورمكه خيره اولوب خطا واخللندن خالى دكلدر ايمدى  
 بوخود بين اولان چشم احوال وديده معتله علاج ايدوب \* مشوى \*  
 روفنا كن ديد خود درديد دوست \* بورى سن كندو ديدى دوست ديدنده  
 محو وافنا ايله حتى سنك چشم كرت نظر خود بينك نابود ونظر دوست موجود  
 اولوب غلط بين اولمق دن خلاص اوله سن \* ديدايكى محله دخى ديدن معناسنه دركه  
 كورمك ديكدر \* پس چونكه بونصيح ايله عال اولوب محو وافناى انايت  
 ورفع وازاله بشريت ايله سن \* ديدى خود بينك عين خدا بين اولور \* مشوى \*



دید ما را دید او نعم العوض \* بزم کورمه مرزه دوستک کورمه سی نه خوب عوض  
 ونه کوچک بدادرکه \* مثنوی \* یابی اندر دید او کلی غرض \* اول محبوب  
 از اینک نظر نده غرض اصلی و مقصود کلی بی بولورسن و خطا و خلل دن  
 خلاص او اورسن \* مثنوی \* طفل تا کبر او تا پویا نبود \* مادامکه طفل  
 طونجی و بلیجی اولدی \* مثنوی \* مرکیش جز کردن بابا نبود \* طفل مز بورک  
 مرکبی باباسنک کردندن غیری اولادی \* حاصل کلام طفل تا کم قوت دست  
 و پا طوتمیه و امور و مصالحنی کف و کفایت مادر و پدره تسلیم ایلیمه بدر مادرانک  
 جله امور بن کوروب جگر کوشه لرینی آب و آتشدن جانلری کبی حفظ  
 و حراست ایدرلر زیر طفل کندوده عجز و بی قدرتک اظهار ایتکله انلردخی  
 و کاکه طفلک کارنی انما مه ایرشدرلر کذلک بر عبد مؤمن و مسلم دخی قوت  
 و قدرت و مشیت و ارادت مطلقا حق سبحانه و تعالی نک اولدیغنه عین یقین  
 حاصل ایدوب کندوده اولان کمال عجز و فقرنی بیلوب بلا تقلید حقیقت اوزره  
 جله امور بنی قدرت حقه تفویض ایدوب و قوت دست و پایه مالک اولمیان  
 طفل کبی امر حقه تسلیم اولوب (فانخذ وکیلا) قول کریمی اوزره حق سبحانه  
 و تعالی بی وکیل اتخاذا ایلیمه بلا زحمت و مشقت جله کاری انما مه ایریشوب  
 امور کلیه و جزیه دن هیچ برشیده نص و تعب چکمز و قناعت کبی برکنز  
 لایفنی به واصل اولور اما کندوده مستقلا قدرت و ارزیمه انانیت و فرعونیته  
 دوشوب دفع مضرات و جلب منافع ایتک نیجه یلار سعی و کوشش ایلیمه مقدر دن  
 زیاده نصب بولمزورنج و امکان غیری الله نسنه کرمر مثلا \* مثنوی \*  
 چون فضولی کشت و دست و پانمود \* چونکه طفل برفضول اولدی و دست  
 و پا کوستردی \* یعنی بن دخی قدرت دست و قوت پایه مالکم دیومشی و حرکت  
 ایلدی \* مثنوی \* درعنا افتاددر کورو کبود \* عنایه و کورو کبوده دوشدی  
 یعنی زحمت و بلا و مشقت و عنایه و رنج و جفا به دوشوب کفالت پدردن دور  
 مهجور و قوتنه مغرور و اولکی صفا سندن غافل و محروم اولغله ظلوم و جهول  
 اولدی \* ایلدی بنم روحم \* مثنوی \* جانهای خلق پیش از دست و پا \*  
 خلقک جانلری دست و پادن اول یعنی قبل النزول الی الابدان و الاجسام  
 \* مثنوی \* می پریدند از و فاند رصفا \* اجنحه روحایه لرینه عالم ارواحده  
 کاشانه وفادن نشین صفایه جولان و طیران ایدرلدی \* مثنوی \* چون  
 بامر اهبطوا بندی شدند \* چونکه (قلنا اهبطوا منها جیعا) فرمانیه قید

و بند اولدیلر و امثالاً للامر عالم اشباح و اجساده نزول ایلدیلر ❖ مشوی ❖  
 حبس خشم و حرص و خرسندی شدند ❖ بر واجب ( قلنا اهبطوا بعضکم  
 لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین ) بو عالم سفلی و ارض  
 بشریت و زندان جسمانیته خشم و حرصه و قساعت و قلته و زله و ذلته اسیر  
 و گرفتار و کفر و جهلده خوار و زار اولدیلر ❖ اما عنایت ازلیه سبق ایدیلر  
 وطن اصلیلرندن غافل و عالم ارواحدن جا هل اولمایوب بودار بواریضیه  
 الدانیوب کلدو کلری مأوی یرینی اروزو ایدوب مدارج اعلایه ارتقا ایلدیلر  
 کما قال الله تعالی ( فاما یا نیکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم ولا هم  
 یحزنون ) ❖ والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون )  
 ایدمی ای مؤمنین موحدین ❖ مشوی ❖ ماعیال حضرتیم و شیر خواه ❖  
 رزق تعالی نک عیالی یوز و حقدن سود طلب ایدیجیوز ❖ مشوی ❖  
 کفت الخالق عیال الاله ❖ نه کیم مفرع عالم صلی الله علیه و سلم خلقی جمیعاً عیال  
 حقدن بیوردی حق سبحانه و تعالی فرد و احد ( لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو و احد )  
 صفات بله نصف و اهل و عیالی اولمقدن مقدس و معتز بادشاهی بدل در سید نسیمی  
 اوخرم اسمکده بسم الله الرحمن الرحیم ❖ ای صفا تکدر صفتک ❖ قل هو الله احد  
 اول و اخر هو حی الذی لا یموت ❖ ظاهر و باطن هو الباقیسن الله الصمد ❖ لم یلد سن  
 سن اوخر لای و لم یولد سنی ❖ لم یکن ذات و صفا تکدر له کفو احد ❖ لکن  
 عیال مادرینک پستاندن لینه طالب و شیر ایله تربیه اولد بیغی کبی عباد الله  
 دخی قوت جسمانی و غدایی روحانی حق سبحانه و تعالی نک پستان ربوبیت  
 و البان رزاقیتدن تغذی و استفاضه ایتکله عیاله تشبیه اولنوب ابوهریره  
 رضی الله عنه ❖ رسول رب ذی الجلال علیه صلوات الله ذی الجمال ❖ الخالق عیال الله  
 بیوردی دیور و ایت ایلدی جیاد جیدک جمعی اولد بیغی کبی عیال دخی کسر  
 عین بله کتب و زنی اوزره عیل جمیدر که اهل و اولاد معانسه در ذکر و انشایه  
 شاملدر و عیله اقه هز بلده درویشه دیرلر و عیله فقیر اولمغه دیرلر و عایل فقیر  
 و محتاجه دیرلر ❖ ایدمی عیال دخی نفقه و کسوه سنده پدر و مادرینه محتاج اولوب  
 و حقیقده جمع اشیائک احتیاج کلبری حقه اولمغه خلق عیال حقدن دینک  
 صحیح اولور پس بر مصداق قول کریم ( و ما من دابة فی الارض الا علی الله  
 رزقها ) جمله دواب و حیوانات حق سبحانه و تعالی دن مرزوق اولورلر بلکه  
 آب و باد و خاک و آتش و برک و یکا و مجموع ارزاق رزق الله دن استرلر تمکیم



مثنوی شریفك جلد نائيك اوتنده حضرت مولانا بیوررل كه ❀ مثنوی ❀ خلق  
بخشد چشم را و روح را ❀ خلق بخشد بهر عضوت جدا ❀ خلق بخشد خاك را لطف  
خدا ❀ تا خورد اب پروید صد كبا ❀ باز خاكی را بخشد خلق واب ❀ تا كیاهش  
را خورد اندر طلب ❀ بر كهسار ارك از انفسام او ❀ دایكنا زادایه لطف عام او ❀  
رزقهارا رزقها اومی دهد ❀ زانكه كنند بی غذا بی چون زهد ❀ چونكه  
خالق الارض و السموات و رازق الاشياء و المكنات ❀ مثنوی ❀ آنكه اواز  
آسمان باران دهد ❀ اولقادر بیچون در كه آسمان دن قطرات باران احسان ایدر  
ایندی بو كفا در اولان اول پادشاه لا شريك ❀ مثنوی ❀ هم تواند كوز رحمت نان  
دهد ❀ بنده لرینه دخی كمال شفقت و رحمت و غایت فضل و احسان و لطف و انانیدن  
بی رنج و مشقت نان و نعمت و بر مكه دخی قادر در امانا و صدقنا امانا بقینیا و صدقنا عیانیا

❀ ترجیح نهادن شریعت بر توکل ❀

نكر اشری دخی اقامت حجت ایلوب جهدی توكل اوزرینه ترجیح ایلسی بیاننده در  
❀ مثنوی ❀ گفت شیر آری ولی رب العباد ❀ شیر ایتدی نعم قولکرده صادق  
و گفتار كوز عقاید اسلامیه به موافق در حقا اول کریم و جواد اولان رب العباد  
بی کسب و بلا سبب رزق و بر مكه قادر در و لكن ❀ مثنوی ❀ زردبان پیش پانی مانهاد ❀  
بزم اقدام اختیار مزینش زردبان اسباب وضع ایلدی ایتدی بر مقام عالی به زردبان سر  
چیقما یوب و بلا جناح طیور طایره پرواز اید مدوكلری کبی زردخی اوج اعلا و مرتبه  
علیایه بی وسیله و بی سبب نائل اوله مرز ❀ پس زردبان عرو وجه لازم اولد بسه اسباب  
صور به دخی زردبان ارزاق صور به و معنویه در ❀ مثنوی ❀ پایه پایه رفت باید  
سوی بام ❀ مرادات و حاجات بامك جاننه پایه پایه كتمك كرك والا مطلقا اختیار  
و اسبابی ترك ایتك ❀ مثنوی ❀ هست جبری بودن اینجا طمع خام ❀ و بومر تبده  
جبری اولق بیهوده مرام و طمع خام در با خصوص حرف و تجارتدن شرع  
شریف تجویز ایلدو کی مكاسبك اباخته جمهور علما اجتماع و اتفاق ایتشدر در  
كرجه طایفه كرامیه کسبی انكار ایدوب و انكار زنده احوال اصحاب صفه بی  
دلیل كتوروب حضرت رسول صلی الله تعالی علیه السلام انلره کسب ابله  
امر ایتوب و نوكلدن نهی ایتما مشدر در لکن اصحاب صفه رضی الله عنهم  
كسب صوریدن كسته اولدیلر سه کسب او خرویدن و مشاهده و مجاهده دن  
بر آن خالی اولما مشدر در كرامیه ایسه کسبی همان امور دنیویه به حصر ایدوب  
امر آخرته متعلق اولان كسبیدن غافل اولما غله طریق مستقیم دن خروج  
ایدوب فرق ضاله به ملحق اولمشدر در (قال علیه السلام من اصبح و همه الاخرة

جمع الله همه و حفظ علیه ضمیمه و جعل غناه فی قلبه و آتته الدنیا را غمه ( زیرا  
هم آخرتده کمال طلب اولان قبله حقه توجه ایدوب حق تعالی دخی انی قصد  
ایتدوی شیئله حصول دنیادن لابدی اولان قسمتک حصوانه ایرشدر \* پس  
اصحاب صفهک دخی اجتهاد و ریاضتلی کسب اخروی اولور حتی جنید  
بغدادی قنده دخی کسب مقربه الی الله اولان اعمال صالحه در واریاب  
تفسیر علی الاتفاق ( واتفوا من فضل الله ) آیت کریمه سنی کسب ایله تفسیر  
ایتشدر \* پس اصحاب صفهک ترک اکنتساب ایتدکلی کسب صوریده  
عاجز اولدقلریچوندر یوخسه قدرتی اولاندن کسب منع اولنماز \* ایتدی  
مؤمن موحدک اسبابه مباشرت ایتدکلی لاجل انفسهم دکلر بلکه  
مسبیه عبودیت محضه ایچوندر و عباد الله هر حالده خاق بیچونه افتقار اوزره  
اولدقلری معلوملریدر باخصوص حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم  
( ان الله یحب ان یری المؤمن محترفا \* و ان الله یحب العبد المحترف و لم یزل الرسل  
تحترف ) دیوسعی و اکنتسابه تحریرص بیوروب و دخی ( لکل نبی حرفة ولی  
حرفتان الفقر و الجهاد فن احبهما فقد احبنی و من ابغضهما فقد ابغضنی ) دیو  
بیورمشدر و فقر ایله جهادی محققین تحقیق ایدوب ( فالجهاد حرفة ظاهرة  
والفقر حرفة باطنة لا یعرفهما الا من ذاقهما ) دیو بیورمشدر یعنی حق سبحانه  
و تعالی قولنی محترف کور مکلی سور و عبد محتر فی سور و جمیع مرسلین هر بری  
بر صنعتسز اولما مشدر و هر برینک بر صنعتی وارد رنم دخی ایکی صنعتم  
واردر که بریسی فقر و بریسی جهاد در شول کسسه که بوا یکی صنعته محبت ایله  
بکامحبت ایتش اولور و شول کسسه که بوا یکی صنعته بغض ایله بکابغض ایتش  
اولور \* پس جهاد حرفة ظاهره و فقر حرفة باطنه در اول حرفتی بیلن الا ذوق  
ایدنلریلور وینه اول فخر عالم صلی الله علیه وسلم ( رزق تحت ظلال رحمی )  
و بر روایتده تحت ظلال سینی ( دیو بیورمشدر و اسم رزاقک تعریفنده ) ( هو الذی  
خاق الارزاق و المرزقة و اوصلها الیههم و خلق لهم اسباب التمتع بها ) دیو  
بیورمشدر و رزق دخی ایکی قسمدر بریسی رزق ظاهر در که لازمه بدن اولان  
اقوات و اطعمه در و بریسی رزق باطنی در که قابوه اعطا اولان معارف  
و مکائنات و اسراره بخش اولان معاینه و مشاهداتدر و رزق ظاهرینک  
ثمره سی مدت اجله قریب اولنجیه دکن جسمده قوت و رزق باطنی نک ثمره سی  
حیات ابد و روح سبحانه و ته لی عبادنده علم هادی و لسانی مرشد و معلم ویدی



منفته خالق ایلوب الیه تصدق ایدوب وعلی الیه عمل ولسا نیله ذکر ایدوب  
هر بریسی سبب وصول ارزاق معنویه اولور ( اذا احب الله عبداً اکثر حوائج  
الخلق الیه ) یورلمشدر فلهذا انبیا واولیا نفسلرینا کتساب اختیار ایتلمشدر \* پس  
استحباب کتسایه بوندن قوی دلیل اولمز و بو حدیث شریف خود اکتساب  
دلیل واضح در که ( قال عایه السلام الخازن الامین الذی یعطی ما امر به طیبه به  
نفسه احد المصدقین وایدی العباد خزائن الله ) سنک خود الک وایاغک وارد  
پس ❖ مشنوی ❖ پای داری چون ❖ کنی خود را تو انک ❖ ایاق طوتار سن  
کندوی نیجه لک ایدرسک ❖ مشنوی ❖ دست داری چون کنی پنهران  
تو چنک ❖ ال طوتار سنک الکی نیچون پنهران ایدرسن بونلردن خود مراد  
اکتسابدرو بلا شک و بلا شبهة قادر مطلق و حضرت حق بونلری عبادنه  
استعمال ایچون ویرمشددر مثلاً ❖ مشنوی ❖ خواجه چون بیلی بدست  
بنده دار \* خواجه چون بنده سنک دستنه بریل و یردی ❖ مشنوی ❖ بی زبان  
معلوم شد اورا مراد ❖ بر موجب لسان الحال انطق من لسان المقال بی زبان  
و گفتار اقدینک مرادی بنده به معلوم اولدی معلوم شد اورا مرادش  
تقدیری اوزره معنی و برلدی ایددی ❖ مشنوی ❖ دست هم چون یل اشارتهای  
اوست ❖ کنلک دست دخی بل کی حقک عبادنه اشارت لریدر یعنی حق  
تبارک و تعالی نیک عبادنه عطا ایلدی کی ایدی بی زبان و حرف و صوت حق  
سبحانه و تعالی نیک اشارت لریدر که خواجه بنده سنه بیل و یردی کی حضرت  
حق دخی عبادنه ال و ربوب عمل الیه دیدی ❖ مشنوی ❖ آخر اندیشی  
عبارت های اوست ❖ عبدک عاقبت اندیش اولمسی حقک عبارت لریدر یعنی  
حکمت خلقت جوارحی مدرک اولان عقل سلیم عبارات آلهیه کیدر و فکر  
و تدبر کلام نفسی قیبلنددر \* ایددی هر کی که عقل عاقبت اندیش الیه مرزوق اوله  
گویا حق تبارک و تعالی حقیقت حالی بی حرف و صوت و لفظ اکایان ایتش  
اولور ❖ مشنوی ❖ چون اشارتهاش را بر جان نهی \* چون که حاکم مطلق  
ورزاق الخالق اولان پادشاه لا یرالک اشاراتی جان اوزره قویه سن و درون  
لدن قبول قیله سن ❖ مشنوی ❖ درو فای آن اشارت جان دهی \* اول اشارتک  
و فاسنده بدل جان ابلیه سن و بر موجب اشارت اعمال سعی و اجتهاد ایتکده  
تن اربده سن ❖ مشنوی ❖ پس اشارتهای اسرار ت دهد \* پس حق سبحانه  
و تعالی سکا اسرار اشز تنی و برور و مدارج اعتلای شهوده تعریج ایدر

✽ مثنوی ✽ بار بردار د ز تو کارت دهد \* سندن مشقت و حل ز حق  
رفع ایدوب سکا کار و تصرف عنایت ایدر ✽ مثنوی ✽ حاملی محمول گرداند ترا \*  
نقل کلفت ایله که شمعی حامل سن سنی محمول ایلر یعنی بشریت بارنگ زبونی  
اولان روحی مغلوبیدن قور تاروب نفس و طبیعت غالب ایتمکله حامل ایکن  
محمول ایلر یعنی قوای ظاهره و باطنه محکوم روح و حامل امری اولوب روح  
حاکم و محمول اولور ✽ مثنوی ✽ قابلی مقبول گرداند ترا \* شمعی قابلسن  
یعنی حق سبحانه و تعالی نک امری هر نه ایسه قبول ایدیحی سک سنی مقبول  
ایدر حاصل کلام مجاهدات و ریاضات و طاعات و عبادات ایله وزر کثر قلبکدن  
ازاله و مرآت دلی مستعد و رزش جذبات ربانیه ایتد کده رفرف سوار عشق  
الهی اولوب قرب جوار ربوبیتیه نازل اولغله سنی کیندو بقاسیله باقی وحی ایدی  
ایدر دیه کدر ✽ مثنوی ✽ قابل امر وئی قائل شوی \* شویله که امر حق  
قبول ایدیحی اولاسن سن دخی آمر اولور سن و معارف الهیه بیان ایدوب  
طالبری طریق هدایت دلالات ایدیحی اولور سن و کلمات تلقاء نفسدن اولما یوب  
نطقک نطق حق اولور و حقندن سوبلرسن ✽ مثنوی ✽ وصل جو بی  
بعد از ان واصل شوی \* وصل طلب ایدر سن بعده برخوای من طلب شیئا  
وجد وجد واصل اولور سن معلوم اوله که اصحاب کشف و شهود (ثم دنی  
فندلی فکان قاب قوسین او ادنی) آیت کریمه سی اتصالک حقیقتندن خبر ویر  
دیشلر \* پس معنای اتصال عند العقل اثبیتی مشعر اولدیس احدى الذات  
فنامعناسنی متضمن اولان اتصالک اثباتیه عقل قادر اولما یوب بوسرک ادرا کننده  
عاجز اولغله بوباده اولان بحث عقل قول او ادنی ایله منقطع اولدی و ارباب  
حقیقت اتصالده درجه ثلثه اثبات ایدوب بیوررلر که ✽ و درجه اولی ✽  
اتصال اعتصام بعده اتصال شهود بعده اتصال وجود در پس اتصال  
اعتصام که درجه اولیدر اولان تصحیح قصد بعده تصفیة ارادت بعده تحقیق  
حالد ✽ و درجه ثانیه که ✽ اتصال شهود در اعتلا لدن خلاص  
استدلالدن غنی در ودخی حضرت اسمائیه دن ترقی ایله شتاب اسرارک  
سقوطیدر زیر اسرار معانی تجلیات اسمائیه در و جمال و جلال و قهر و اطف  
و اعزاز و اذلال و بونک امثالی اولان اسماء مختلفه متضاده نک حقایق اولان  
صفات ایچون اسرار و حکم و احکام مختلفه وارد و هر اسم شول صفتک  
خزانة اسراری در که صفة مزبوره اول اسمک حقیقتی در \* پس تجلیات

مطلب  
فی الاتصال



اسما ایچون اسرار شیء متضاده و مختلفه واردر و ذکر اولئان اسرار شی  
حضرت اسمائیدن حضرت ذاته ترقی الیه سا قط اولوب معنای اتصال  
اول ترقی در ﴿ ودرجۃ ثالثه ﴾ اتصال وجود در که اتصال مزبور  
عبدك وجودی وجود حقه فنا اولقدر و اتصال مزبور نمودن برعتله  
ادراك اولماز زیرانعت اثنیث اقتضا الیدر بمقامده ایسه اثنیث اولمزیرا حضرت  
احدیتده بروجهله تعدد یوقدر وفانی فی احدیة الذات ایسه فانی فی الازل  
و ذات احدیت دخی باقیة لم تزلدر \* ایدمی فلیس للفانی الذی لم یکن له نعت  
والالباقی علی ماکان علیه فی الازل واذلانعت فلا ادراك ) یورمشلر و اتصال  
وجوددن مقدار دخی ادراك اولماز الالاسم معار واکامشار اولان نظر اعتباریه  
ادراك اولنور یعنی اتصال وجود ایچون مسمی ومرتبه و قدر یوقدر الابر اسم  
بلا مسمی در که فنا فی الحق معنا سچون معاردر فنایه ایسه اتصال تسمیه اولمز  
لکن اسم اتصال فنایه عاریبی اولور و نظر اعتباری فانیك فنا سی ظهورنه  
نظر یدر اما اول فانی نه مقوله فانیدر خبر ویریلوب یدوره شلر که ( الفانی الذی  
توهم وجوده فی شهود الحق ذاته بذاته ) فالشار الیه بالاتصال هولم  
ارتفاع الوهم عند صفاء شهود الحق المسمی صحوالعلوم فی کلام امیرالمؤمنین  
علی کرم الله وجهه و هذا غاية ما یکن العبارة عنه \* پس اتصال مزبورک  
وصافی طلب ایدوب مراتب مزبوره دن ترقی ایتد کدن صکره ذکر اولئان دوات  
اتصاله واصل اولورسن ﴿ مشوی ﴾ سعی شکر نعمت قدرت بود ﴿ ایدمی  
ارباب مجاهده دن اولوب طریق حقه سعی و کوشش ایلد بک حق سکا  
و یرد بکی قدرت نعمتک شکری اولور ﴿ مشوی ﴾ جبر توانکار آن نعمت بود \*  
سنتک جبرک اول نعمته انکار اولور \* یعنی حق تعالی سکا قوت و قدرت عنایت  
ایتمش ایکن طاعته عدم اقتدار اظهار ایدوب بن مجبورم دیر ایسک نعمت  
حق انکار اولور \* پس ( وائن شکرتم لازیدنکم ) قول کریمی فحواسنجه  
﴿ مشوی ﴾ شکر قدرت قدرت افزون کند ﴿ قدرت نعمتک شکری سنتک قدرتک  
زیاده ایدر ودخی ( وائن کفرتم ان عذابى لشدید ) فحوای کریمی اوزره  
﴿ مشوی ﴾ جبر نعمت از کفت بیرون کند \* جبر نعمتی الیکدن طشره ایدوب  
کفران النعمة اولغلله سنی عذاب شدیدہ ملحق ایدر عند العلماء جبرک تعریفی  
سبب اختیار و اسقاط تکلیفات اولوب عبد جماد مرتبه سنده در دیومعاصی بی  
حاشا حقه حواله ایلکده کاقیل ( من احال المعاصی علی الله فقد فجر \* یعنی

بوقوله جبريلك احيى معاصي على الله ايندكردن مراد لری مرتكب  
اولد قلری اعمال فسق و فجور ايله مخصوصه و توهم ايندكلى شبيهه تشبث ايله  
احتجاج قصد ايدرلر كه حاله معاصي على الله كندولر بيه حجت و دليل اوله  
نتكم حق سبحانه و تعالى مشركك جبرده اولان قوللر بى كتاب كر ينده بيان  
ايدوب بيورر كه ( سيقول الذين اشركوا اوشاء الله ما اشركنا ولا آباؤنا  
ولا حرمنا من شيء ) \* يعنى اكر حق سبحانه و تعالى نك مشيت ارتضايه سى اولمسه  
يز و بايالر بزم مشرك اولمازدق ديرلر \* پس حق سبحانه و تعالى انلرك قولنى رد  
ايدوب ( كذلك كذب الذين من قبلهم ) دبو بيورر غر بيدر كه معتزله دخى  
ننى قدرده كندولر بى بوآيت كريمه ايله تأييد ايدرلر \* لكن اهل سنت و جماعت  
بونده رد اولنان ارادت مطلقه اوليوب بلكه شيت ارتضايه بوقدر ديمكدر  
و مشركك دخى بوجبر ايله مراد لری ارتسكاب شركدن عذر ايدوب نيلىلم  
اراده الله بزم مشرك اولمازمه تعلق ايلدى ديمك دكلدر بلكه انلرك اوزر بيه  
وقوع عتدن صكره بوقوللر نده استهزا مراد ايتمشلردر \* يعنى چونكه  
( فلو شاء لهدىكم اجمعين ) بيورلمش \* ايمدى حق سبحانه و تعالى بزم شركك  
خلافن اراده ايلماش ديرلر و انبياء عظامى بونكله تكذيب قصد ايدرلر دبو جواب  
و ير مشلردر **ك** كذلك جبر مذمومده اولانلر دخى مجرد كندولر ده نقصان  
بولماق ايچون عبتدن اختيار جزقى سلب ايدرلر بوندن اقدم دخى جبر ايله  
اختيار بيننده اولان جبر اوسط و مذهب حق تفصيل اولنمش ايدى اما عند  
ارباب التحقيق جبر اعتبار ايندكلى سى و سوسطده اولان سالكين قبل الوصول  
الى الكمال ترك سعى و اجتهاد ايدوب متابع مقتضاي طبيعت اولد بغير \* نتكم  
حضرت مولانا سى و سوسطده ترك اجتهاد ايليان زمره يه خطابا بيوررلر كه اى دون  
همت و متابع طبيعت اولان باز كشتهلر بزخود جبرى دكلر ديرسكلر **م** مثنوى  
جبر تو خمتن بود در ره محسب \* سنك جبرك يولده او يومق اولدى ايمدى او يومه  
\* يعنى طريق حقه تكاسل و تهاون و ترك مجاهدات ايتديككه اوكلدر ديمه  
و عاقبت كاردن غافل اولمه **م** مثنوى \* تانيدنى آن درودر كه محسب \* تاكم موت  
اختيارى بلكه موت اضطرارى ايله در حقيقت و در كاه احد بى حق اليقين  
كور ما بجه او يومه \* يعنى رقى و حر كتهك سكون عارض اولماسون بوفرصتى بردخى  
اله كبرر قياس ايله حق سبحانه و تعالى ( يا ايها الذين آمنوا و عملوا الصالحات )  
بيورر بامانى عمل صالحه مقارن اولد بى حاليه ذكر بيورر بمرجود ذكر



ایمان ایله اقتصار اولغامشدر ❖ مشوی ❖ هاس محسب ای جبری بی اعتبار ❖  
ایندی ای جبری بی اعتبار زندهار غافل اولمه ❖ مشوی ❖ جز زیران درخت  
میوه دار ❖ اول درخت میوه دارك اتنده غیری رده او یومه مصراع اولده  
اولان محسب کله سنك معناسی مصراع ثانی ده اجرا اولندی ❖ مشوی ❖ تا که  
شاخ افشان کند هر لحظه باد ❖ تا که باد رحمت و ریا عنائت هر لحظه اول  
درخت میوه داری شاخ افشان و اغصان شجره بی تحریک ایله ❖ مشوی ❖  
بر سر خفته ات بر زدنقل وزاد ❖ و سنك دنیادن خفته و جانب آخرته بیدر  
اولان باشك اوزرینه نقل وزاد بیکه معلوم اوله که حضرت مولانا قصه نجبرانه  
قبل الشروع صحبت مقلدان و ناجنس لردن حذر ایله و هر کورد بیک دام تزویر  
و صغیر صیاده مرغ طمعکار کبی گرفتار و خوار و زار اولمه و مفلس لر زرق قلب ایله  
خندان اولوب بعده ضرر بخانه ده رسوای اولدقلری کبی سن دخی طریقت  
قلایلیک قلب التون مانندی کلمات مزخرفه لرینه فریفته اولمه که حتی زر  
اندو دلک سنی طریق حقدن شاشرمیه و خیال کز ایله چاه طبعته دوشرمیه  
❖ ایندی شیر ایله نجبران حکایه سن استماع ایله دیو توکل ایله کسب تحقیقته  
شروع ایدوب و جبردن منع ایلوب نیجه حقایق بیان بیوردقدن صکره ❖ پس  
ای طالب صادق بعض جهله دیدیکی کبی مرشد بنی فنده ایسه بواور دیو  
کاهل اولمه وجد و طلبدن قالمه و مرشد کاملی بولما نیجه ادام قیله و شجره پرثمره  
محبت و درخت میوه دار معرفت اولان سایه حمایت وجود پیردن غیری رده  
استراحت قیله اول درخت قدسینک ظل همتمنده تسلیم کلی ایله آسوده  
اول که سنك کمال طلب و انقیادك ونوم منابه سنده اولان فراغ قلب و دنیادن  
انقطاعك مشاهده قیلدقد بادنیم مرحمت اول شجره تجلیات اسماء و صفاتك  
غصون شفقت و عنایت و شاخهای نظر و همتملرین تحریک ابدوب دهان  
استعداد و کلوی نهاد که ثمرات جذبات ربانیه و فواکه معارف سبحانیه نثار  
ایلیه دیمکدر نیکم ثوبان رضی الله عنه دن روایت اولنان اشبو حدیث شریف  
وجود عالم ربانی شجره خلد برین اولدیفته حجت واضحده در قال صلی الله علیه  
وسلم ( اذا لقیتم شجرة من اشجار الجنة فاقعدوا فی ظلها و کلاوا من ثمارها  
قالوا کیف یمكن هذا فی دار دنیا یا رسول الله قال اذا لقیتم عالما فکانکما لقیتم  
من اشجار الجنة ) و یا خود اعمال صالحه و کسب محاسنه تکاسل و تکاهل  
ایلیوب جانب جبره کیدن و کهاالتلرینه توکل تسمیه ایلیان تارک محاهداته

خطاب ایدوب بیورر لای جبری زنهار و زنهار کسب عملدن غافل اوله و ریاض  
انسانیه ده منته اولان وجودک شجره سنک علم و حیات و قدرت و ارادت و سمع  
و اکلام و بصر شاختر بک سایه سنده و تسبیح و تهلیل و ذکر و فکر و صوم  
و صلوة و انواع مجاهدات ایله مزین اولان ثمرات التندن غیر یرده اس- تراحت  
قتله \* یعنی راحت قلبک و غذای روحک حقه عبادت اولسون حتی جنتده  
دخی تحت شجره طوباده راحت ابدیه ایله تنعم و ثمرات جنت و فواکه بهشت  
تناول ایلیه سن ( اخرج ابن حبان عن ابی سعید ان رجلا قال بارسول الله ما طوبی  
قال شجرة مسيرة مائة سنة ثياب اهل الجنة تخرج من اكمامها واخرج ابن المبارك  
وابن جریر عن شهر بن حوشب قال طوبی شجرة فی الجنة كل شجرة الجنة  
من اغصانها من وراء الجنة \* وجابر رضی الله عنه حضرت رسول علیه  
السلامدن روایت ایدر که بر کسنه سبحان الله العظيم دیسه انکچون جنتده  
بر نخل غرس اولنور ( و اخرج الحاكم وصححه وابن ماجه عن ابی هريرة ان رسول الله  
صلی الله علیه وسلم مر به وهو بغرس غرسا فقال الا دلك على غرس خير لك  
قلت ما هو قال سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر تغرس لك بكل واحدة  
شجرة \* وانس رضی الله عنهدن روایت اولنور که ( قال علیه السلام عند ختم  
القرآن دعوة مستجابة وشجرة فی الجنة و بوحدیث شریفی دخی طبرانی قیس  
ابن بزید جهنی دن اخراج ایدوب روایت ایدر که ( قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم من صام يوما تطوعا غرس له شجرة فی الجنة ثمرها اصغر  
من الزمان واضخم من التفاح وعذوبته كعذوبة الشهد وحلاوته كحلاوة  
العسل يطعم الله منه الصائم يوم القيامة \* وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال  
رسول الله صلی الله علیه وسلم من مشى على عریمة بجمعة صلت علیه دواب  
الارض ونون الماء ونبت له بكل خطوة شجرة فی الجنة و ذنب یغفر صدق  
حبيب الله علیه صلوات الله \* ایددی ای طالب ثمرات اشجار عنایات ربانی ذکر  
اولنان احادیث شریفه نك معانی لطیفه سندن حصه مند اولوب ذکر و تسبیح  
و تقدیس و تزیه و صوم و صلوة و مجاهدات و طاعات اشجار مثمرة جنت  
اولدینغی معلوم اولدیه \* پس مؤمنه لازم اولدیکه سعی و مجاهده دن برآن  
خالی اولوب اگر ریاض جنان و اگر روضات جنانن اشجار محبت و طاعات  
وازهار ریاضت و معرفت و آثار مشاهده و حقیقت ایله معمور و آبادان ایلیه  
بوخسه \* مشوی \* جبر خفتن دره ان رهنان \* جبر میان زهنانده یاتقی و ترك



مجاهدات ابله از باب نفس و هوا بینده قالمقدر ✽ مثنوی ✽ مرغ بی هنگام کی  
 باید امان ✽ وقت سز قوش یعنی مرغ بی پروا و بال پرواز قصداً بسته چنان امان  
 بولور ✽ یعنی ✽ مثنوی ✽ مرغ پر نار بسته چون بر آن شود ✽ لقمه هر کربه دران  
 شود ✽ مصداق بجه لا بد بر یرنجینک پنجه سنده هلاک اولور ابدی شول طالب که  
 طریق حرامیلری اولان مقلد میا ننده قاله وشول سالک غیر مجذوب که عشق  
 و معرفت جناحینی اولدن اشانه بدندن مرغ روحی اوجه وشول مجذوب  
 غیر سالک که شریعت و طریقت قنادلری بنجین بوعالمدن ✽ وجه لا بد  
 کاله واصل اولیوب مقصود اصلیدن کرو قالور و تسلیم و رضاده کامل اولیان  
 توکلدن لاف اورمق کند و یوانی اورر ✽ مثنوی ✽ وراشارتهاس را مینی زنی ✽  
 واکر حق سبحانه و تعالی نک اش سار تلرینه بورون اوره سن ✽ یعنی عجب و استکبار  
 ابله ببق بوروب و بورون او بنادوب انواع مسکنت و افتقار ابله جبهه انقیادک  
 سجده کاه اطاعنه وضع ایته سن وجوارح و اعضا سلامته قولی و فعلی  
 و اسانی و حالی شاکر و حامد اولیه سن ✽ مثنوی ✽ مرد پنداری و چون  
 بینی زنی ✽ کنیدیکی مرد صا ز سن چونکه امعان نظر قیله سن کنیدیکی عورت  
 کورر سن زیر ارجل حقیقی اولدر که کاغر النعمه اولیوب شاکر و ذاکر اوله  
 و قوای بدیهه سن ماخلق له سنه صرف ایدوب حدود اللهدن خروج ایدن  
 فسقه دن و نفسی محکومی اولان زن بی حیاردن اولیه الحاصل شهویه که  
 عاقبت بین اولوب امر آلهی به امثال ایلز سک ✽ مثنوی ✽ این قدر عقلی که  
 داری کم شود ✽ بقدر عقلی که طوتار سن ضایع و کم اولور ✽ مثنوی ✽  
 سر که عقل ازوی میرد دم بود کم ✽ عقل که باشند اوجه اول باش قویرق اولور  
 زیرا انسانک شرفی عقله در شویله که عقل کیده (اولک کالانعام) قیلندن  
 اولور بلکه حیوانک دخی اشبهی اولیوب دم مثابه سنده اولان اخس حیواناتدن  
 اضل اولوب حقنه (بل هم اضل سبیل) بیور یلور آه ای عاشق صادق حضرت  
 مولانا قدس سره بوییت سر یفده کشف وشهود ابله ذوق اولنا جق عجب  
 اسراره اشارت بیور مشدر فافهم جدا ✽ مثنوی ✽ زانکه بی شکری بو  
 شوم و شمار ✽ و باعث تضییع عقل بودر که شکر سزک نامبارک و همیشه و عیب  
 و مذموم شمار عیب معناسنده در ✽ مثنوی ✽ می برد ناشکر را تا قهر نار ✽  
 ناسپاس اولان ناس صورت و سناس سیرتی شکر سزک تا قهر نار سسقره ایلدر  
 ابدی بنم جانم دولت دو جهانای استرک شکر کی زیاده قیل ✽ سنائی ✽ بیت

شکر کوی از پی زیارت را ✽ عالم الغیب والشهادة را ✽ شکر او را کسی چه داند گفت ✽  
 کهر شکر او که داند سفت ✽ کر همه مو بهاز بان کردد ✽ هر یکی را هزار جان  
 کردد ✽ پس سوی شکر نعمتش بوبندد ✽ کر بگویدند هم بد و گویند ✽ کر کسی شکر  
 او فرون گوید ✽ شکر توفیق شکر چون گوید ✽ منتهوی ✽ کر توکل میکنی در کار  
 کن ✽ اگر توکل ابدر سک تو کلی اکتساب و کار ده ایله والا جبر صرفه ذاهب اولوب  
 بیکار اولغی توکل عد ایله نتم (ان الله لا يحب البطالین) بولمشدر ✽ منتهوی ✽  
 کیش کن پس نکه بر جبار کن ✽ اولاً زراعت و حبه بی زمینه القا ایله و اعمال  
 صالحه بی علی ما امر الله تعالی ایشله بعده جبار الله انکال و تکایله ایدی ممکن  
 اولدخه لوجه الله بر کسبله تنقید کر کدر اما بعض کاهلار و بطالار نکاسلار ندن  
 بر کسبله مقید اولمبوب انک نامنی ترک وزهد اطلاق ایدرلر او مقوله لرتسو یلات  
 شیطانیه به تابع اولمشلردر آدمک جله دن اسفل و کتری بیکار اولدرلردر و حکماء  
 فرسک نصایحنددر که (قال لكل شیء داعية وسبب فسبب طيب العيش مدارة  
 الناس وسبب المدارة وفور العقل وسبب السر السر وسبب المن يد الشکر وسبب  
 زوال النعمة البطر وسبب العفة غض البصر وسبب النش الطلب وسبب  
 العطب الغضب وسبب الزينة الادب وسبب الفجور الخلو وسبب البغضة الحدة  
 وسبب المحبة الهدية وسبب الدعة الضعة وسبب المودة والاخوة البشاشة والبشر  
 وسبب الفقر السرف وسبب الثروة حسن التدبیر وسبب المذلة المسئلة وسبب  
 الحرمان الکسل وسبب الاموال الحلول بساحة الملوك ✽ ایدی اسباب مذکور هک  
 جله سی سعی واجتهاد در ✽ پس ای تخجیران عارفلر رحم الله امری نظر فتفکر  
 و تفکر فاعتبر واعتبر فابصر و ابصر دیشلردر لابق اولان بودر که کسب و اختیاری  
 بکلینه سلب ایتمبوب جبر یلردن اولیه سز و طریق صوابی الیکردن قومیه سز

✽ باز ترجیح نهادن تخجیران توکل را بر جهد و اکتساب ✽

تکرار تخجیران توکلی جهد اوزرینه ترجیح ایندکلی در که ای شیر اگر چه  
 جله کلمات در ربانک مقبول اصاغر و اکابر و موافق شرع نبوی و سنت  
 مصطفوی در و ترک کسب و تدای و استسلام للمهلکات ایتمکی نوکله شر طدر  
 دیالمر عند العلماء مردود و کشی نفسنی تهلاکه به القاشرع شر یفده حرامدر  
 ✽ اما ار باب حقیقت دیشلردر که توکلی معرفت اولدر که وحدانیت حق  
 مشاهده سندن طرفه عین غافل اولیه ز بر توکل علی الله اولمز الا حقدن غیری  
 فاعل کور ما مکله اولور و بو ذکر اولتان معرفتک کانی (لا اله الا الله وحده



لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير ( قولی ترجمه ایتشدر  
 واصحاب توحید حقیقی توحیده قشری ولی اعتبار ایدوب بیورر لر که توحید  
 لیده دخی لب اب واردر اولاب اول اولدر که حق سبحانه وتعالی انک نور  
 هدایتی ایله توحیدک حقیقت و سری منکشف اولدقد ه اول نور ایله مشاهده  
 ایدر سنکه علی الترتیب اشیاء کثیره بحملتها فاعل واحد دن صادر اولمش \* پس  
 علم یقینی ایله معلومک اولور که اسبابک سلسله سی و کیفیت تـ سلسلی و اول  
 سلسله نیک ارتباطی مسبب الاسبابیه راجع ایتش لکن مرتبه منوره صاحبی  
 ارباب تفرقه دن عد ایدر لر زیرا افعال و کثرت افعال و ارتباط افعالی فاعل  
 ایله کورم شدرا اکابناء بوکامرتیه فنا و توحید لب اب دبزل \* اما توحید لب اب  
 اولدر که بومرتیه اولان موحد وجودده واحد دن غیری وجود کورمیه  
 و حق البقین معلومی اوله که حقیقتده موجود واحد اولوب وجود واحدده  
 کثرت نظر نده تفرقه اولنه کوره در \* مثلاً برکسه انسان دن برینک رجلنی  
 بعده دبئی بعده وجهنی بعده رأسی کورسه بومقوله رانی به لاید کثرت غلبه ایدر  
 \* اما اگر جمله واحده انسانی کورسه انک خاطرنه احاد خطور ایتوب  
 بلکه مدرك شی واحد کی اولور کذلک توحید لب اب ایله موحد اولان عارف  
 کالک دخی نظر نده رؤیت سموات و ارض و سایر موجودات فرق اولغیوب  
 بلکه کلیسی فی حکم الشیء الواحد مشاهده ایدر \* تنکم روایت اولنور که حاتم  
 اصمه برکون برکسنه کلوب من این تأکل \* یعنی زدن برسن یا صم دیدی اول  
 دخی من خزانه الله دیو جواب و یردی اول کسنه ( ایلقی علیک الخبر من السماء )  
 \* یعنی بوخسنه الله تعالی سکا نفقه و نانی سماد نمی القا ایدر دیدی حاتم اصم  
 دخی ( اولم یکن الارض له لیکن یلقیه من السماء ) یعنی اگر ارض انک اولسه  
 حق اسمادن القا ایدر دیو جواب و یردی اول رجل ایتدی ( انتم تعولون الکلام  
 \* یعنی سزهمان برقوری سوز سو یلیانلر دن سزهمی دیدی ( حاتم اصم دخی  
 ) لانه لم یزل من السماء الا الکلام \* یعنی انکی چون کلام سو یلمر که سمان نازل  
 اولمادی الا کلام نازل اولدی دیدی اول رجل ایتدی ( لا اقوی علی مجادلتک )  
 \* یعنی بن سنکه مجادله به قادر دکلم دیدی حاتم اصم دخی ( لان الباطل لا یقوی  
 مع الحق ) دیو بیور دیلر و سری سقطی به توکل دن سـؤال اولند قد ه  
 التوکل الانخلاع من الحول والقوة ) دیو بیور و سید الطائفه جیند  
 بغدادی قد سسر ه دخی ( حقیقه التوکل ان یكون لله کالم یکن فیکون الله له  
 کالم یزل بیور مشلر و شبلی دخی ( التوکل کـر بـه حسنة بیور مشلر  
 \* یعنی توکل ترک اسباب و توجه الی المسبب در دیمکدر قدس الله ارواحهم

\* وقال علی کرم الله وجهه ( ان اخیب الناس سعیا واکسرهم صفقة رجل  
اتعب بدنه فی آماله وشفغل بها عن معاده فلم تساعده المقادیر علی ارادته  
وخرج من الدنیا بحسرتة وقدام علی آخرته بغير زاد \* وحضرت عیسی علیه  
السلام دخی کسبه اولان شغلارنده حددن تجاوز ایدن طائفه بی توکلده  
ترغیب ایدوب ای قوم ( انی اصبحت ما ارجو ولا استطیع دفع ما احذروانا  
مرتھن بعملی واخلیرکله بید غیری فای فقیر افقر منی وای عبد احوج الی مولاه  
منی ) دیو بیوردی \* پس طائفه تنجیران باب توکلده بوقدر حقایق بیان ایدوب  
﴿ مشوی ﴾ جله باوی بانکها برداشتند \* جله سی شیره اوازل قالدر دیلر  
وای شیر دیلر دیو چاغروب ایتدیلر که ﴿ مشوی ﴾ کان حر یصان که سییها  
کاشتند \* اول حر یصلر که اسبابی کوروب وسیلر تخمین اکدیلر \* یعنی  
اسبابه ثبت ایلدیلر ﴿ مشوی ﴾ صد هزار اندر هزار از مردوزن \* نیجه  
یوز بیک کوره یوز بیک مردوزن ﴿ مشوی ﴾ پس چرا محروم ماننداز  
زمن \* پس زمانه دن نیچون محروم قالدیلر \* یعنی سعی واقدام وجد واهتمام  
ایدن نیجه یوز بیک مردوزن مردلرینه نائل اولوب زمانه ده محروم قالدیلر  
واسبابدن بر شیک نفعن کورمدیلر ﴿ مشوی ﴾ صد هزاران قرن زاغاز جهان \*  
جهانک ابتدا سندن الی یومنا هذا قرون ماضیه دن وقرون موجوده دن نیجه  
یوز بیک کروه ﴿ مشوی ﴾ همچو اژدرها کشاده صددهان \* جانب مراملرینه  
اژدرها کی صددهان آچش ﴿ مشوی ﴾ مکروها کردند آن دانا کروه \*  
اول قوم دانا وطائفه صاحب ارا وصول مراد ایچون مکروندیلر ایلدیلر  
﴿ مشوی ﴾ که زبن برکنده شد از مکر کوه \* بر مرتبه مکر که جبال عظیمه اول  
مکردن قعرندن قومش اولدی یعنی مکرو خدعه ایلر قلع جبال ایدرل ایدی  
﴿ مشوی ﴾ کرد و صف مکرها شان ذوالجلال \* اول ذوالجلال لا یزال  
پادشاه بی زوال اول طائفه نک مکرلر بنی کتب کریمده وصف ایدر ﴿ مشوی ﴾  
لتزول منه اقلال الجبال \* اول مکردن البته قلل جبال زائل اولور ضمیر منه مکره  
راجع در حضرت ولا ناقدس الله روحه سورة ابراهیم ده بوآیت کریمه به اشارت  
بیوردرلر که ائم سالفه وقرون ماضیه دن نیجه سی قضا وقدردن خلاص اولوق  
ایچون هزار حیله و مکر ایدوب مکرلری کندولر راجع اولد بغندن خبر و بر  
قال الله تبارک وتعالی ( وضر بنا لکم الامثال وقدم مکروا مکرهم وعند الله مکرهم  
وان کان مکرهم لتزول منه الجبال ) یعنی ای طائفه کفره شرک ومعاصی ایلر



نفسه بیه ظلم ایلیانلرک ایتدکاری افعالک صفاتن ومکرری مقابله سنده کندولره  
واقع اولان انتقام واهلاکک اوصافن سزیه بیان ایلدک دیمک اوله وصفاته امثال  
اطلاق غرایتد هر ظالم ایچون مضروبیه اولان امثال کبی اولدیغیچوندر بوتقدیرجه  
امثال دیمک وناه مشته نک فتحیه اولان منلک جمعیدر ویاخود ای منکرین ومشرکین  
سز کفرده واستحقاق عذابده ائم سالفه نک مثلی سز دیمک اوله \* پس بوتقدیرجه  
امثال کسرهیم وسکون نایله اولان جمع مثل اولور \* حاصل کلام ای قوم  
ضالین سزک مثلکزی وائم سالفه نک امثالنی سزیه بیان ایدوب انواع تنبیها  
ایلدک تاکه خواب غفلت وغرور مستی انا نیتدن بیدار اولوب سزدن غیر بلری  
عبرت المازدن اول سز غیر بلرک حالتدن عبرت اله سز وکفر وعصیان وشرک  
وطغیاندن قلبکری پاک ایدوب توحید وایمانه رجوع ایلده سز (وقدمکر وامکرهم)  
وکفار مشرکین ابطال حق واثبات باطل قصدیه بذل وسع واستغراغ  
جهده ملتبس اولان مکر عظیم بله تحقیق مکر ایتدبلر (وعند الله مکرهم) وانلرک  
مکرری عند الله مکتوب ومحفوظدر \* یعنی حق سبحانه وتعالی مکر کفارک  
مقابله سنده کندیلرک مکرندن اعظم بر مکر ایله مجازات ایدر دیمکدر بوتفسیر  
اوزرینه مکر فاعلنه مضاف اولور ویاخود حق سبحانه وتعالی کفاره  
ایده چکی مکر کفارک مستحق اولدقلری عذابدن عبارت اولوب عذاب مزبور  
کفاره شعور وظنلری اولدیغی جهندن ایان ایده چکدرکه اول عذاب عند الله  
ثابت وامر محققدر دیمک اوله و بوتفسیر اوزرینه مصدر مفعولنه مضاف اولور  
ویاخود حذف مضاف اوزره مجاز فی الکلمه اولوب وعند الله جزاء مکرهم  
دیمک اوله (وان کان مکرهم انزل منه الجبال) عامه قرآنزل کلمه سنده اولان  
لامک کسره بله قرائت ایشلر وکسائی لامک فتحیه قرائت بیور مشلردر وقرائت  
اولیده وجوه ثلثه فی محتملدر وجه اول ان نافیله ولام کون منفیدن لام  
وجود اولمسیدر و بوتقدیرجه کان کلمه سنده ایکی قول واردر  
قول واحد کان تامه اولوب کلامدن مقصود تحقیر مکر کفار اولمقدرد \* پس  
معنای نظم کریم دیمک اولورکه مکر کفار مکر حقیردر \* یعنی ثبوت وقوتده  
جبال راسیات مثابه سنده اولان شرایع نبویه نک ازاله سیچون کفارک مکرری  
ثابت اولمادی وثبوتی دخی امر تمتع ومحالاتندر دیمک اولور وعبد اللهک  
وماکان مکرهم قرائتی حرف ان نافیله اولدیغی مؤیددر وقول ثانی کان ناقصه  
اولمقدرد \* و بصورتده خبر کانده بصربون وکوفیون بیننده ایکی قول  
مشهور واردر قول اول بصربین درکه خبر کان محذوف اولوب لام خبر

مخدوفه متعلق اوله تقدیری نظم شریف (ماکان مکرهم ثابته التزول منه الجبال)  
 دیمک اوله \* و قول ثانی قول کوفیوندر که لام مع مدخوله خبر اوله \* یعنی جبال  
 راسیات مثلاً اولان شرایع متینه مکر کافرین ایله زائله اولمز دیمکدر \* وجه ثانی  
 ان مخففه من الثقيلة اولما قدر بو تقدیرجه معنای نظم شریف تحقیق شان  
 بودر که انلرک مکرى جبال مشابه سنده اولان شرایعک زوالی ایچون اولدی  
 دیمک اولور وابن عطیه بیورر که بو وجهله اولان قرآنک معنای کفارک مکرینی  
 تعظیمدر زبرا مکر کفار امور عظامک ذهاب وزوالیچون واقع اولمشیدی  
 \* فلهمذا مکر دخی عظیم اولمش اولور \* وجه ثالث ان شرطیه وجوابی مخدوف  
 اولمقدر تقدیر کلام وان کان مکرهم معدا لازالة اشباه الجبال الرواسی وهی  
 المعجزات والایات فانه مجاز بهم بمکر هوا عظم منه \* یعنی **ا**کر انلرک مکرى  
 مانند جبال راسیات اولان معجزات و آیاتک ازاله سیچون اولور سه اول مراده  
 کفار و اصل اولمز بلکه مکر لری **ک**ندولرینه علیه او اور \* زبرا حق سبحانه  
 و تعالی کفار بد کرد اره ابلدک لری مکر مقابله سنده مکر عظیم و عذاب الیم ایله  
 مجازات ایده جکدر دیمک او اور و **و**عالم التزویل و اکثر تفاسیریده بو آیت کریمه  
 تفسیرنده اشبو حکایتی امام علی **ک**رم الله وجهه دن روایت و نقل ایدرلر که  
 \* حضرت ابراهیم علیه صلوات الله الرحیم غرودی ایمانه و توحید یزدانه دعوت  
 ایتدکده غرود ابتدی اگر ابراهیم علیه السلامک دیدیکی صادق ایسه بزه  
 لازمدر که بر طریقله سمایه صعود ایدوب اسمانده کیم وارد و اسمان دخی  
 نه شی در کوره وز \* **پ**س امر ابلدیکه درت دانه کر کسی هنوز یاوری ایکن  
 طو توب بسلدیلر و کوشدن غیری نسنه بیدر مدیلر چونکه کر کسلر تمام بیو یوب  
 قوته حد کماله ایرشدکده بر تابوت دوز دروب و تابوتک جانب سفلیسنده بر پنجره  
 و جانب علویسنده بر پنجره وضع ایتدیلر و غرود کندوسی بر آدمیسی ایله  
 تابوتک ایچنه او تور و ب تابوتی درت کوشه سندن درت کر کسلرک ایاغنه  
 بند ایتدیلر و بالای تابوته بر عصا وضع ایدوب عصایه کوشت پاره قودیلر  
 کر کسلر عصا و جنده کوشت پاره بی کوردک لری کی آرزوی کوشت ایله را غوردن  
 هوا به پرواز ایدوب تابوتی معا کوتوردیلر و کوشت پاره طمع ایله بر کون بر کجه  
 اوچد قلدند غرود مصا حینه ایتدیکه تابوتک فوقنده اولان دریچه بی آچوب  
 سمایه نظر ایله و کور کیم سمایه قریب اولدقی **پ**س اول کسنه سمایه نظر ایتدکده  
 ای غرود سما ولدن نه هیئات اوزرینه ایسه کافی الاول هیئات مزبور اوزرینه

مطلب

قصه صعود

غرودالی السماء



طوروب اصلا تفاوت واقع اولماش دیدی نمرود ابتدای جانب سفلیده  
اولان در یچه بی دخی آچوب وجه آرضه نظر ایله کور کیم تقدیر بعید اولمش  
دیدی اول دخی باب سفلی بی آچوب نظر ایتمده ای نمرود زمین کویا که جمله  
دریا و جبال راسیات دخان کبی کورینور دیوجواب و یردی پس پنجره لک  
قبایلرین قبا یوب برکون دخی اوچدیلر نمرودک مصاحبی بر موجب اشارت  
نمرود در یچه بالادن جانب اسمانه نظر ایتمده کده کافی الاول مشاهده ایدوب  
وروی زمینه در یچه سفلی دن نظرایتمده کده اصلا زمین دن سنه کور میوب  
انجیق بردومان و سیاهلق کورینور دیدی و شدت هوا دخی کر کسلری  
طیراندن منع ایدر اولدی و بوائنده جانب سماندن کوش نمروده بر ندای مهیب  
ایر شدی که ای کراه بی حاصل نه دیلر سن ونه جانیه کیدرسن عکرمه  
رضی الله عنه روایت پیور لر که نمرودک مصاحبی اولان غلامده تیر و کان  
وار ایدی ندای مز بوری اشتمده کده جانب آسمانه براوق آندی حکمت خدایین المغرب  
والمشرق حرارت شمسی اعتدال ایچون خالق اولنوب سمانده معلق اولان  
در یادن بر ماهی نمرودک تیرنه کنه و نفسنی فدا ایدوب تیرمز بوره اول ماهینک  
الوده خونی اولوب تابوتک اوزرینه دوشدی و بر روایتده سهم مرمی جو هواده  
اولان طیور دن بر طیره اصابت ایلدی دیشلر الحاصل علی کلا التقدیرین نمرود  
لهمین سهمی خون آلود کورد کده حاشا خدای آسمانک ایشنی تمام ایلدک  
دیوب تابوتک فوقه نصب اولنا ن خشبی تابوتک آت یانته وضع ایله دیو  
غلامنه امر ایدوب غلام اول خشبی اوچنده باغلنا ن کوشت پاره ایله تابوتک  
جانب سفلی سنه اوزادوب کر کسلر کوشت پاره یه ابرشتم آرزو سیله  
جانب سفلی به توجه ایدوب تابوتی کیروجه آرضه کتور دیلر پس نمرودک مکر  
بوایدی و جبال دخی کر کسلرک قنادی کورلدیسندن و تابوتک کورلدیسندن  
اولان صدایی فزع قیامت صانوب جبال راسیات عظمتی ایله حرکته کلدی  
پس (وان کان مکرهم نترول منه الجبال) قول کریمی بوکا اشارتدر دیشلر  
الحاصل نمرودک مکرو حیله وسعی وجهدی قضا و قدرک معنه قادر اولمایوب  
بالاخره دماغنه بر بعضه دخول ایدوب انکله هلاک اولدی اعدی قضا و قدره  
مکرو حیله نک فائده سی اولمیدی مقرر اولدی پس سندخی هر نه قدر کسب  
و کاره چالشوب درلودر لو مکرو خدعه لایلسک ✽ مشوی ✽ جز که آن قسمت  
که رفت اندرازل ✽ که اول قسمت ونصیبدن غیری که تقدیر از لده واقع اولدی

✽ مشوی ✽ روی نمود از شکار و از عمل ✽ شکاردن و عملدن بوز کو سترمدی  
یعنی تقدیر اوانان شی شکار و کسب و جهد و عملدن حاصل اولم ایوب بلکه مقدر  
اولان هر نه ایسه زمانی کلد کده ظاهر اولدی ✽ مشوی ✽ جله افتادند از تدبیر  
و کار ✽ جله مدبر لند بیرو کاردن عاجز اولدیلر و رآی و تدار کلرندن فائده کور مدیلر  
✽ مشوی ✽ ماند کار و حکمهای کرد کار ✽ عاقبت حق سبحانه و تعالی نک  
کاری و حکمگری قالدی و مراد حق نه ایسه اول اولدی ✽ مشوی ✽ کسب  
جزنای مدان ای نامدار ✽ ابدی ای نامدار ✽ کسی بر نامدن غیر بیله  
زیرا کسب و سبب مجرد بر آت ملاحظه در حقیقتنه نظر اولنسه البته تأثیر بوقدر  
✽ مشوی ✽ جهد جزوه می مینداری عیار ✽ پس جهدی و همدن غیر  
بیله ای عیار اکابناء که مقدر اولمیان مرادک و صولنه جهدک قطعاً فائده سی  
بوقدر خصوصاً امورک کلیسی بروفق تقدیر رحانی اولوب نهج تدبیر انسانی  
اوزره اولمدیغن امام علی کرم الله وجهه بیان ایدوب بیور مشلردر که  
✽ نظم ✽ لو کانت الارزاق تجری علی مقدار ما یستاهل العبد ✽ لکن من  
یخدم مستخدماً و غاب بحس و بداء سعد ✽ و اعتدل الدهر الی اهله و اتصل  
السور ذوالجحد ✽ لکنها تجری علی سمتها کما یرید الواحد الفرد ✽

✽ نکرستن عزرائیل علیه السلام بر مردی و کریختن آن در سرای ✽  
✽ سلیمان علیه السلام و تقریر ترجمه توکل بر جهد و قلت فائده جهد ✽

مطلب

✽ عزرائیل بر مرده نظر ایتمه سن و اول مر سلیمان نبی علیه السلام  
سراینه قاچه سن و جهدک اوزرینه ترجمه توکلک تقریری و قلت  
فائده جهدی بیان ایدر و بویسان اطیف بو خبر شریفه اشارتدر که  
سوره لقمانده ( و ماندیری نفس بای ارض نموت ) آیت کرمه سنک  
تفسیرنده ثبت اولنوب قاضی بیضاوی و شیخ علی سمرقندی تفسیر لرنده  
بو وجهه مسطور در که ( روی ان ملک الموت مر علی سلیمان علیه السلام  
فجعل ینظر الی رجل من جلسائه یدیم النظر الیه فقال الرجل من هذا فقال  
ملک الموت فقال کانه یریدنی فزال رج ان تحمینی و یلقینی بالهند ) و تفسیر سمرقندی ده  
وسأل سلیمان انه یحمله علی الریح و یلقیه ببلاد الهند ) دیو مسطور در ( ففعل  
ثم قال ملک الموت لسلیمان کان دوام نظری الیه تعجباً منه لانی امرت ان افیض  
روحه بالهند و هو عندک ) و قاضی بیضاوی رحمه الله علیه روایت مزبوره بی  
ایراد دن صکره بیورر لکه ( و انما جعل العلم لله و الدرایة للعبد لان فیها معنی الحیلة  
فیشعر بالفرق بین العالمن و بدل علی انه ان عمل حیل و انفذ فیها وسعه لم یعرف



ماهو الصبق به من کسبه و عاقبتہ فکیف بغیرہ ممالم ینصب لہ دایلا علیہ  
 پس حضرت مولانا بواجر منیفک مفہوم شریفی نظمہ کتوروب پیوررل کہ  
 ✽ مثنوی ✽ راد مردی چاشتکامی در رسید ✽ بر کریم کسنہ بر قوشلق  
 وقتندہ ایرشدی ✽ مثنوی ✽ در سر اعدل سلیمان درد وید ✽ سلیمان علیہ  
 السلام ملک عدلی سراینہ بلدی ✽ مثنوی ✽ رویش از غم زرد و ہر د لب  
 کبود ✽ انک وجہی غدن زرد وایکی دوداخی کو کر مش ✽ مثنوی ✽ پس  
 سلیمان گفت ای خواجہ چہ بود ✽ پس سلیمان علیہ السلام ای خواجہ  
 سکا نہ حال واقع اولدی دیدی ✽ مثنوی ✽ گفت عزرائیل درمن اینچنین ✽  
 یک نظر انداخت پراز خشم و کین ✽ خواجہ حضرت سلیمان علیہ صلوات  
 اللہ المنانہ ایتدی عزرائیل بکا خشم و کیندن پر غضب و قہر الہ مالامال  
 بونجائین بر نظر ایلدی ✽ مثنوی ✽ گفت ہین اکنون چہ میخوای بخواہ ✽  
 حضرت سلیمان خواجہ بہ ایتدی آکاہ اول و شمدی نہ دبلر سک دبلہ ✽ مثنوی ✽  
 گفت فرما بادرا ای جان پناہ ✽ خواجہ سلیمانہ ایتدی ای جان پناہ ایدیحی  
 بادہ فرمان الہ کہ ✽ مثنوی ✽ نامر از یجا بہندستان برد ✽ تابی بورادن خطہ  
 ہندستانہ ایلدہ ✽ مثنوی ✽ بو کہ بندہ کان طرف شد جان برد ✽ بولایکہ بندہ  
 ضعیف اول جانبہ کم کیدہ جان ایلدہ یعنی زمین ہندستانہ وار مغلہ بولایکہ جان  
 خلاص ایدم ✽ ایددی خصلت من بورہ اکثر ناسدہ موجودہ و بوصفات الہ  
 منصفہ اولوب (ایمان کونوا بدرکم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدہ) آیت  
 کریمہ سندہ اولان تحقیقدن غافل اولوب وطول امل کندولرینی قضا و قدردن  
 شاغل ایتیکلہ حضرت مولانا بوقصہ دن مستعینہ حصہ ایچون پیوررل کہ  
 ✽ مثنوی ✽ نک زردو بشی ککریزانند خلق ✽ اشته کذلک خلق دخی  
 درو بشلکدن فرار ایدرل ✽ مثنوی ✽ لقمہ حرص و امل زانند خلق ✽ ع ✽ اول  
 سبیدن لقمہ حرص و املدرر بو خلق ✽ سلطان دنیا و دین سیرغ قاف  
 یقین ✽ کنج عالم عزات ✽ کنج سرای دولت ✽ شاہ اقلیم آدم ابراہیم بن ادم ✽  
 پیوررل کہ بزدر ویش لک طلب ایتدیکہ توانکرلک او کیمز اور غیر یلر توانکرلک  
 دیلدیکہ درویش لک بولورل ✽ ایددی مرتبہ ولایتہ نائل اولاین دیرایسک  
 دنیا و آخرتدن بر ذرہ بہ نظرائمہ و دائما حقہ توجہ ایدوب ماسہ وادن فارغ اول  
 و حلال لقمہ تناول اللہ و الاوصہ ول الی الحق مجرد قیام شب و صیام روز الہ  
 میسر اولمز ✽ مثنوی ✽ ترس درویشی مثال آنہراس ✽ درویش لک خوفی

اول کس نهنگ خوفی کبیر که عاقبت خوف ایتدیکنه اوغرایوب مودن  
 خلاصه قادر اولمادی \* ایتدی سسندی \* مثنوی \* حرص و کوشش رانو  
 هندستان شناس \* حرص و کوشش وسعی وجهدی هندستان اکله \* یعنی فقر  
 و درویشیدن خلاص اولاین دیوهرنه قدر حرص اوایوب انواع سعی و کوشش  
 ایدرسک انجق همان بلا و مشقت چکوب \* بیت ند کلر جهدا ایدرسک بر مراده \*  
 نصیب اولر مقدرن زیاده \* مفهومی و منجه مقدرن زیاده بر ذریه نازل اوله من سن  
 بلکه سعی ایدنلر اکثری محروم قالوب نیجه کس نهنگ سعی وجهدی یوغیکن  
 انواع دولت و ثروت نازل اولورلر تکم ادم الاولیا امام علی المرتضی کرم الله وجهه  
 بیوررلر \* نظم \* للناس حرص علی الدنیا بذیر \* وصفوا هنالك ممزوج  
 بتکدیر \* کم من ملج علیها لاتساعده \* و عاجز نال دنیا بتقصیر \* لم یرزقوها  
 بعقل حین مارزقوا \* لیکنهم رزقوها بالقادیر \* لو کان عن قوه او مغالبه \*  
 طار البراة بارزاق العاصفیر \* ایتدی قصه دن حصه ندر معلوم اولدیس  
 یته قصه به کلام \* مثنوی \* بادرا فرمود تا اورا شتاب \* بردسوی قهر هندستان  
 برآب \* سلیمان نبی علیه السلام باده امر ایتدی تا که اول کس نه بی اقصای هندستانک  
 جانبنه صو اوزر یته ایتدی یعنی هندستانک نهایتده بر جزیره کنوردیکه  
 اطرافی آب ایدی \* مثنوی \* روز دیگر وقت دیوان ولفا \* ایرته سی کون دیوان  
 و خلقله ملاقات وقتی \* مثنوی \* یس سلیمان گفت عزرائیل را \* پس سلیمان  
 عزرائیله دیدی \* مثنوی \* کال مسلمانرا بخشم از بهر آن \* که اول مسلمان اندن  
 اوتوری غضب و خشم الله \* مثنوی \* بتکریدی تا شد اواره زخا \* نظر  
 ایلدک که اول کس نه خاتم اندن و وطن مألوقدن اواره و سرگردان اولدی  
 بعض نسخه ده خان یرینه جمیله جان واقع اولمشدر \* یعنی اکا انکچونمی  
 نظر ایلدک که جانندن اواره اولدی دیکدر \* مثنوی \* گفت من از خشم کی  
 کردم نظر \* عزرائیل علیه السلام سلیمان علیه السلام ایتدی بن کا غضبدن  
 چان نظر ایلدم \* مثنوی \* از تعجب دیدمش درره کدر \* بلکه بولده بکر کن  
 اکا تعجبا نظر ایلدم والا نظرم خشم الله دکل ایدی و نتیجه دخی باعث بوایدیکه  
 \* مثنوی \* که مرا فرمود حق کامر وزهان \* حق تعالی انک فرمانی بکاو و وجهله  
 صدر اولمش ایدیکه بوسه کون آگاه اول \* مثنوی \* جان اورانو بهندستان  
 ستان \* ای عزرائیل انک جانی سن هندستانده ال پس اول کس نه بی سنک  
 دیوانکده کوردیکمه \* مثنوی \* از عجب کفتم کراورا صد پرست \* تعجبیدن



ایتدم اگر اول کسنه نك بوز قنادی دخی وارا یسه \* مثنوی \* او بهندستان  
 شدن دور اندرست \* اول کسنه هندستانه کتک دوردر \* یعنی اول کسنه  
 هندستانه اولی بهیددر دیک اولور \* ایدی ای مستم حصه مند چونکه  
 نتیجه کار معلوم اولدی \* مثنوی \* توهمه کار جهان راهمچنین \* کن قیاس  
 و چشم بکشاو بین \* سن جهانک جله کارنی بونجالدن قیاس ایدوب و خواب  
 غفلتدن بیدار اولوب عقل و تدبیر چشمنی کشاده قیلوب دیده عبرت بین ابله  
 نظرایدوب کور کم فقر دن خوف ایلین و تحصیل دنیا به حرص اولوب سعی و  
 حذر ابله مقدر دن خلاص ممکن دکدر \* مثنوی \* زککه بگر بزم از خود  
 ای محال \* کیمدن خاتم کندومز دخی ای کسه محالدر \* یعنی کشی کند و سندن  
 خجاق ممکننی در بوخود امر محالدر کذلک موتدن دخی خجاق محالدر \* زبرا  
 قنده قاجسک موت سنکله ببله در \* مثنوی \* از که بر بایم از حق ای و بال \*  
 کیمدن قپارز حقدنی قپارز ای صاحب و بال مضاف اوزره معنا و برلشدر  
 \* حاصل کلام قضا و قدر بزم عین و نفس من کبدر \* پس قضاء آلهیدن فرار  
 کشی کند و ذاتندن فرار کبدر \* ایدی حق سبحانه و تعالینک قضا سندن  
 فرار ابله کسنه خلاص اولمز و حق تبارک و تعالینک ارادت از بله و مشیت  
 علیه سی بر شینک حصوانه تعلق ایتد کجه اول شیهه هیچ فرد واصل اولمز  
 \* سنائی \* ستم دوست راجد از در اوست \* دوست دارمکه دوست دارد  
 دوست \* در رضای خدای خویش بکوش \* بر ادش مراد خود بفروش \*  
 کر ترایغ میر ندره کن \* ورترا زخم میرند خه کن \* بقضای خدا نداد رضا \*  
 نشانی خدا برانجدا \* با بیکم خدای راضی شو \* ورنه بخروش و پیش  
 قاضی شو \* تا را از بلاش برهاند \* ابله انکس که اینچنین داند \*

\* ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل و فوائد جهد را بیان کردن \*

شیر جهدی توکل اوزرینه ترجیح قومه سنک و جهدک فوائدنی بیان ابله سنک  
 بیاننده در \* مثنوی \* شیر گفت آری ولیکن هم بین \* جهدهای انبیاء و مؤمنین \*  
 شیر طائفه نخبه برانه ایتدی بلی امر دنیا ده توکل اطیف در و قضا تیرنی سپر جهد  
 ابله کسنه دفع اتمام شد در بزم عقیده و ایمان مز دخی بونک اوزرینه در و لیکن  
 بزم دید بکیز اکتساب ناقص توکل و قضایه عدم رضاد کلدر \* پس انبیا  
 و مؤمنینک سعی و اجتهادنی هم کور بوخود معلوم در که قضایه رضا و تسلیم  
 و توکل و جله اموری حقه تفویض ایتک انبیای عظام علیهم السلام مسلدر

و مؤمنین دخی اندیا اثرینه کیدوب حال آنکه سعی واجتهاد اخیرویدن برآن خالی  
اولما مشلردر ﴿ مشوی ﴾ حق تعالی جهد هاشان راست کرد ﴿ حق سبحانه  
و تعالی انلک جهد لرینی راست ایلدی ﴾ مشوی ﴿ انکه دیدند از جفا و کرم  
و سردی انی که جفا دن و کرم و سرددن کوردیلر \* یعنی نفسلرینه مشقت اولان  
طاعات و مجاهدات دن نه کوردیلر سه برهوجب ( ان الله لا یضیع اجر المحسنین )  
عند الله ضایع اولوب مساعی جبهه لری مشکوره و مجازات و مکافات حسنه لری  
موفوره اولدی ﴿ مشوی ﴾ جبهه هاشان جبهه حال آمد لطیف ﴿ اندیا اولیا  
و مؤمنین اصفیا نلک طریق مجاهده در نفسلرینه اولان حیله لری و اوزر لرینه  
تحمیل ابتد کلمری مشقتلری جبهه سی حال لطیف و خصال شریف کلمدی  
﴿ مشوی ﴾ کل شی من ظرف ظرف ﴿ ظرف ذکا و کما ست معناسه در \*  
ایمدی بروفق کل شی من الظرف ظرف ظرف هر نسنه که ظرفیدن صادر اولاجله سی  
خوب و ظرف و مستحسن و لطیف در ﴿ مشوی ﴾ دام هاشان مرغ کردونی  
گرفت ﴿ اندیا اولیا نلک دام لری کردون و افلا که منسوب مرغ طودی ﴿ مشوی ﴾  
نقص هاشان جبهه افزونی گرفت ﴿ انلک نقصی جبهه زیاده نلک طودی  
یعنی دنیاده فقر و فنا اختیار ایتد کلمری دار بقادر رفت و سعادت اولدی \* ایمدی  
ای تحجیران کز فهم اولوب بن سزه دید بکم سعی و اکتسابه عدم توکل  
ملاحظه ایتیه سز و سزدخی توکل و قضایه رضا دیو جانب نکاسل و بطالت  
و سمعت جبر و کماله کتیه سز زرا اکتساب قضا و قدره مقابله اولوب بلکه  
قضایه مقابله ترک اکتساب ایتکدر نتکم امام محمد غزالی قدس سره العالی  
بیوررلر که ( ینبغی ان لا یظن معنی الرضاء بالقدر ترک الدعاء بل ترک السهم الذی  
ارسل الیک حتی یصیبک مع قدرک علی دفعه بالتس بل تعبدک الله تعالی  
بالدعاء لیستخرج به من قلبک صفاء الذکر و خشوع القلب و رفقته لتستعذبه  
لقبول الاطاف و الانوار ) ایمدی قضایه رضا بودر که توصل رضای حق ایچون  
من عند الله سبب وصول اولان شبهه تشبث ایلله و قضایه عدم رضا بودر که  
فرمان حقه مخالف و رضاء الله مغایر اولان جانب کیدوب اسباب وصول  
رضایی ترک ایلله مثلا برکسته به کمال عطش و حرارت عارض اولوب تشنه لب ایکن  
بفضل الله تعالی آب روانه ملاقی اولدقده عطشنی قضا باقی زعم ایدوب اوجی  
ایله و یا خود برالت ایله آب رواندن نوش ایدوب دفع عطش ایتیه سی و ریان اولماسه  
قضایه رضا اولر و بومقوله بهوده وضعه توکل دینلر بلکه حق سبحانه و تعالی نلک



فضاسنه رضا وامرینه تسلیم اولمق سکا احسان قیلدیغی آب حیات ایله ازلله  
عطش ایتکدر \* پس شول نسنه که حدود شر یعتدن تجاوز اقتضایلیه قضایه  
رضادن اولمز بلکه معنای رضای قضا محاب اللهه توصل باینده اولان بذل جهد  
وحفظ اوامر و ترك نواهی ایله مشغول اولوب اظهارا و اضمارا اللهه اعتراضی  
ترك ایتکدر و ابن عطاء الله اسکندرانی دخی فصوص الحکمه بیوررلر که  
( اجتهدك فيما ضمن لك وتقصيرك فيما طلب منك دليل على انطماس البصيرة  
منك ) ایدى عبدیچون مضمون اولان شول رزق در که قوام وجود عبد انکله  
حاصل اوله ورزق مزبورک مضمونی اولدیغی شومعنی در که حق سبحانه و تعالی  
اول رزق ایچون تکفل ایدوب عبادتی اکا شغلدن فارغ قلمشدر و اول بایده  
سعی و اجتهدا طلب ایتماشدر کما قال الله تعالی ( وأمر اهلك بالصلوة واصطبر  
عليها لا تنس تلك رزقا نحن نرزقك والعاقبة للتقوى ) بز دخی بوتو کله راضی بز  
اما عبادندن حقك مطلوبی اولان موصل سعادت اخروییه و سبب قرب جوار  
ر بانی اولان عبادات و طاعات و ریاضات و مجاهدات و سایر اعمال صالحه ایدر  
و مطلوب اولدیغلك معناسی بودر که ذکر اولئان اعمال صالحه بی عبد مؤمن  
اکنسب و اجتهدا ایدوب مراعات شروط اسباب و اوقات ایتکه موکولدر  
ز برابن العباد سنت الله بوتک اوزرینه جاری اولمشدر ( لا تبدل لسنه الله  
وان تجدد لسنه الله تبدیلا ) ایدى شول نسنه که حق تعالی عبدی ایچون  
ضامن اولمشدر انك حقننه ( و كائن من دابة لا تحمل رزقها الله يرزقها و اياكم )  
دیو بیورر و شول امور که حق تعالی انی عبادندن طلب ایتمشدر انك حقننه  
( وان ليس للانسان الا ما سعى ) دیو بیورر و بو حدیث قدسی بی دخی بعضیلر  
روایت ایدرلر که قال الله تعالی ( عبدی اطعنی فیما امرتك ولا تعلمنی بما یصلحك )  
پس بونلرک جله سی اکتساب اخروییه دلایل و اسخه در قال الله تبارک و تعالی  
( یا ایها الذین آمنوا اذكروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بكرة واصیلا ) و بعض  
مواعظده مسموعدر که یقول الله عزوجل یا ابن آدم اکثر من الزاد فان الطریق  
بعید و جدد السفینه فان البحر عمیق و حقق العمل فان الصراط رفیق و اخلمص  
العمل فان الناقد بصیرة فشهواتك فی الجنة و راحتك الی الآخرة و کنز الی  
و تقرب الی بهوان الدنیا و حب الابرار ان الله لا یضیع اجر المحسنین ) و قال كذلك  
یا عبدی اصبر و تواضع ارفعك و اشکرنی ازدك و استغفرنی اغفرلك ( و اذا دعوتنی  
استجب لك و تب الی اتب عليك و اسئلی اعطك و تصدق ابارک لك فی رزقك

ولانکن ممن يرجو الآخرة بلا عمل و بالجمله ترجیح کسی به متعلق اولان آیات  
واحادیث و مواعظ و نصایحک نهایی بقدر حتی امام علی کرم الله وجهه  
بیورر که ✽ نظم ✽ اذا انت لم تزرع و ابصرت حاصدا ✽ ندمت علی التفريط  
فی زمن البذر ✽ و ما لیوم البعث زاد سوى التی ✽ تزودته حتی القيمة و الحشر ✽ یعنی  
معنای بیتی قاضی میر حسین ترجمه ایدوب دیمشکر که ✽ شعر ✽ ای دوست که  
اسباب زراعت داری ✽ تا که کذر دمر تو در بیکاری ✽ چون علم و عمل آب و زمینست  
ترا ✽ کراهل دلی تخم سعادت کاری ✽ ایدمی ای طالب هدایت و راغب عنایت  
و جوب اکتساب اخروی دلیل نقلی و برهان عقلی الیه ثابت و مقرر اولدیمسه  
طریق جبردن رجوع ایدوب ✽ مشوی ✽ جهدمی کن ثانوی ای یکا ✽  
ای زبده مکونات معرفت خالق المصنوعات ایچون ایجاد اولندیغک بیابوب  
ودخی ( و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون ) آیت کریمه سنک معنای شریفین  
تفهم و تعقل ایدوب قادر اولدیمه و طاعتک بتدبیر جهد وجد الله

✽ در طریق انبیا و اولیا ✽

انبیا و اولیا نیک طریق بنده حتی مساعی جلیله کن عند الله مشکوره اولوب مقامات  
اولیا به نائل و جوار انبیا به واصل اوله سر ✽ از کفتار عطار ✽ اگر بی شرع  
آید فرع دانش ✽ بجز زندگی در این سر مخوانش ✽ بشرع احد اینچا پاک دل باش ✽  
تواند پاکبازی باش نقاش ✽ شریعت رهنمای سالکان شد ✽ نمود جله دید و اصلان  
شد ✽ ز قول شرع مکذر ناتوانی ✽ که یابی توبقای جاودانی ✽ زیرا ترک اجتهاد  
امر حق عدم انقیاد در پس ✽ مشوی ✽ با فضا پنجه زدن نبود جهاد ✽  
قضا به پنجه اورمق جهاد اولمادی ✽ مشوی ✽ زانکه این راهم قضا بر ما نهاد ✽  
زیرا کسب و اجتهادی بزم اوزر عزمه قضاء الهی وضع اولدی ✽ ایدمی ترک  
اکتساب ایدوب کبر و حقندن مقدر اولانه راضی بمدیگ لاف و کذاب و بلکه  
قضا و قدره اعتراض و اختلاف ایدوب مقتضای طبعه اتباع ایتکدر ✽ ایدمی  
ای طالب صادق طریق مجاهده که مساک انبیا در اکا ذاهب اولیکه ربیع عظیم  
اله کنوره سن ✽ مشوی ✽ کافر من کر زبان کرد ست کس ✽ در ره ایمان  
و طاعت یک نفس ✽ کافر من اگر راه ایمان و طریق طاعتده بر کیمسه بر نفس  
زبان ایلمش ایمه ( و ما کان الله لیضیع ایمانکم ) بیورروب  
طاعت و عبادت بولنده صرف اولشان عمر عزیزک بر نفسی ضایع اولماز ✽ ایدمی  
حضرت مولانا اختیار کفر بنجه محال ایمسه جزاء محسنین دخی ضایع اولوق  
محالدر وجد و جهده انبیا طریق بنده کیدرسک طاعتک ضایع اولماز بیوررمغله



ریا و سمعه و بین الناس شهرت ایچون عبادت قلاقلری استنایور مشرورد  
 زیرا انلرک عبادتلری حقیقتده حقه اولیوب بلکه هوای نفسلرینی آلهه اتخاذا  
 ایتمکله بوت پرستدن فرقی اولماز و شرک خفیدن قورتماز و اومقولهک عبادات  
 مشویهسی (وقدمنا الی ماعملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا) آیت کریمی  
 خواستجه هباء منثور اولور زیرا خالصه اولمیان حسنات درگاه عزته صعود  
 ایتمز فلهدا حق سبحانه و تعالی (من جاء بالحسنة فله عشر امثالها) بیوروب  
 من عمل دیو بیورمدی پس ضایع اولان خالص اولمیاندر اما عجبدرکه عمل  
 باریادخی صاحبینی بطریق الاستدراج کشف و کرامته دوشروب کتد کچه  
 صاحب وجود و متکبر و متعجب اولوب بره واجب (یخادعون الله و هو خادعهم)  
 کرامتی اکامکر عظیم و آخرته باعث عذاب الیم اولور بلغم باعورایله برصیصا  
 درکات نارد خوار و زار اولدقلری کبی پس مقصود با لذات اولان غل  
 و غشیدن پاک اولمش شول اعمال حسنه خالصه درکه قاب مکدری ماسوادن  
 تخلید و محبت الله ایله تجلیه ایدن حسنات خالصه درنتکم حکیم سنائی بیوررلر  
 ❀ نظم ❀ تادر بن خاکدان نه یلینی رنج ❀ نرسی زان سرای برسر کنج ❀ کرم  
 و سر در مانه ناخورده ❀ نرسی بر در سرا پرده ❀ پس بفضل الله تعالی جوارح  
 و اعضا صحت و سلا متده اولوب و طاعات فرموده به عبدک استطاعتی  
 و ارایکن اظهار عجز عن الاکتساب ایتک الم و جعی یوغیکن تمارض ایدوب  
 صداعم واردر دیو باشن باغلیانه ء ثل اولغله حضرت مولانا اومقوله کهله به  
 خطاب ایدوب بیوررلر که ❀ مثنوی ❀ سرشکسته نیست این سررا میند ❀  
 ای قصدا یله جبری اولان کسسه که شکسته دکلسن بو باشکی باغله ❀ معنای  
 جبر افتده صنق کوکی باغلامق و زور ایتک و برکستهک حال و خاطرین خوش  
 ایتک معنانه کور بو صراع شریفده جبر صنق باغلامق معنانه اولدیغن  
 اشعار بیوروب سرشکسته دکل ایکن یاشن باغلیان کبی سنک عبادت و طاعته  
 قدرت و ارایکن نیچون تکامل و تمارض ایدوب کندوکی جبره اسناد ایدرسن  
 دیو بیوررلر ❀ ایدمی اللهم انی اعوذ بک من الجن و النخل و الفجر و الکسل  
 و غلبه الدین و قهر الرجال) دیو حضرت فخر کائنات علیه اکمل التحیات  
 تعلیم بیوردیغی دعاء مستجاب ایله حق سبحانه و تعالی دن استدعای توفیق  
 و عنایت ایدوب ❀ مثنوی ❀ یک دوروزی جهد کن باقی بنهند ❀ باریکی  
 کون جهد قیل بعده ضحک ابدی به واصل اول یعنی او بقوده اغلیان

اویانقلقه کول دیمشله \* ایمدی سن دخی ظل خیال و خواب مثال اولان دنیای  
 سریعه الزوالده ریاضات و مجاهدات و عشق و جذبات ایله یان یا قیل و درگاه  
 عزته یوزک سوروب آه وزاری قیل که دار بقای بی زوال و حضور پادشاه  
 لایزالده اجر جزیل کوروب مسرت سرمدیه واصل اوله سن \* ایمدی بنم جانم  
 \* منوی \* بد محالی جست کودنیا بخت \* اول کسنه که دنیا استدی  
 معنا ده تمتع الحصول اولان بر محال بد استدی \* منوی \* نیک حالی جست  
 کوعقبی بخت \* وشول کسنه که عقبایی استدی بر حال خوب استدی که دولته  
 زوال اولمز \* عطار \* که ای مسکین چرا چندین بکردی \* بکوتا اندرین دنیا چه  
 کردی \* جهان جان طلب کن یار هواهی \* و کر نه همچور ف کوه و کاهی \* توی غافر  
 درین دنیای مکار \* که ناکاهت برون ایدز پر کار \* تو این دم خفته آگاهی نداری \* که  
 اینجا عین الله نداری \* همه مردان سوی درگاه رفتند \* زبوی خویشتن آگاه رفتند \* اگر  
 مردی تواند در دنیا خبر داری زاعیان عین عقبا \* طلب کن اینجا نین مر دان حق  
 تو \* که بردی از همه در ره سبق تو \* ایمدی ای عاشق صادق \* منوی \* مکرها در  
 کسب دنیا باردست \* کسب دنیا ده اولان مکر و حیلله و وسی و کوششله بارددر  
 \* منوی \* مکرها در کست عقبی واردست \* اما کسب آخونده اولان سعی  
 و اجتهاد و نفسه حیلله ل ایتک وارددر بعض نسخه ده کسب عقبی برینه ترک  
 دنیا واقع اولمشدر اول تقدیر چه ترک دنیا ده اولان مکرل دخی کسب آخرت  
 اولمش اولور مکر دنیا و مکر آخرت ندر دیو سوال ایدرسک \* منوی \* مکران  
 باشد که زندان حفره کرد \* مکر اولدر که زندانی دلوک ایلدی یعنی سجن  
 دنیایی کسک ذکر الله ایله دلوب و روحی مجلس طبعه بدن قورتاروب عالم  
 جبروته کندی و قضایی لاهوتی سیرایتدی \* منوی \* آنکه حفره بست آن  
 مکر بست سرد \* اول کسنه که کشاده اولان دلوکی اورتوب باغلادی و سد  
 ایتدی اول بر مکر سرد و بارددر یعنی حبس بدن رها بولمقدر پس ای مستمع  
 قال \* منوی \* این جهان زندان و مازندان \* بوجهان اسفل زندان  
 مظلمدرو بمحبوس نوارق افلاکی اولان زندانیلر \* منوی \* حفر کن زندان  
 و خود راوارهان \* زندانی دلوک ایله و کندوی حبس بدن خلاص قیل یعنی  
 قید بند وجود و همی اولمقدن خلاص استرسک افناء بشریت ایدوب اجنه  
 عشق و محبت ایله جو هوای لامکانه و از قیل کائن بعض کسنه ل الدنیا  
 مرزعه الآخرة ) بیورلشددر نه عجب بودنیا بر شبیه پرامن ایش دیو خاطر



ایتمکله حضرت مولانا انلره جواب طریقہ بیوررلر کہ ﴿ مشوی ﴾ چیست  
 دنیا از خدا غافل بدن \* حقیقت دنیاہ در خدا دن غافل اولمقدر ﴿ مشوی ﴾  
 فی قاش و نقرہ و فرزندوزن \* یو خسه سز ملا حظہ قبلہ یفکر کی دنیا  
 دید کلری قاش و نقرہ و فرزندوزن دنیا دکلر \* شوبلکہ بومذکورات عبد  
 مؤمنک قلبی خدا دن غافل ایتمہ دنیا اولماز اما مذکورات دن بریسنہ مالک  
 اولمایوب خدا دن غافل اولورسہ اهل دنیا اولان اول کسنہ در نتکیم حضرت  
 فخر عالم صلی اللہ علیہ وسلم دن ( ما الدنیا یا رسول اللہ ) دیواستعلام اولندقدہ  
 ( کل ما الہاک عن مولاک فہو دنیاک ) دیو بیورر دبلر ایددی حقیقتندہ اکر  
 فقیر و ارغنی و اکر محسوس و اکر معقول قلبہ فروزان اولان نور محبتہ اللہ  
 ہر نکیم حجاب اولوب حق دن و محبت الہی دن غافل ایدرسہ حقیقتندہ دنیا اولدر  
 حتی امام علی کرم اللہ وجہہ دخی محدث فتور و احتیاج اولان فقر کاوزرینہ  
 مورت سرور و ابتہاج اولان غنایی ترجیح ایدوب بیوررلر کہ ﴿ نظم ﴾  
 بلوت صروف الدھر سبعین حجتہ \* و جربت حالہ من العسر و الیسر \* فلم اربعد  
 الدین خبرا من الغنی \* ولم اربعد الکفر شررا من الفقر \* و ابوطالب مکی رضی اللہ  
 عنہ قوت القلوب نام کتاب لطیفندہ بیوررلر کہ ( روینا عن رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم ) ( ان اللہ تعالیٰ فی خلقہ مثنویات فقر و عقوبات فقر فن علامۃ الفقر  
 اذا کان مثنویۃ ان یحسن علیہ خلقہ و یطیع بہ ربہ و لا یشکو حالہ و یشکر اللہ  
 تعالیٰ بہ علی فقرہ و من علامۃ الفقر اذا کان عقوبۃ ان یسوء علیہ خلقہ و یبغض  
 فیہ ربہ و یکثر الشکایۃ و یسخط القضاء و ہذا النوع من الفقر الذی ہو عقوبۃ  
 ہو الذی استعاذ منہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم و لبس ہو الفقر بمال انما ہو  
 فقر النفس الی الخلق و الفقر من الجلال \* و ابوالمکارم علاء الدولۃ السمنانی  
 بیوررلر کہ عجبدر کہ خلق عالم درویش لری محتاج اعتقاد ایلوب و البتہ محتاج  
 و بی نوا اولق کر کدر دبلر اما خبر لری یوقدر کہ حق سبحانہ و تعالیٰ فقر اسنی  
 آج و محتاج اتیز نیجہ محتاج ایدر کہ آمر نیش جہاندہ خود مقصود انلدر  
 \* ایددی فقرا حقندہ غیرہ مشغول و محتاج دکلر در حتی مجد الدین بغدادی  
 سفرہ سنہ سنوی ایکبوز بیک دینار خرج ایدرلر ایدی بن دخی حساب ایلدم  
 فقراہہ بشیوز بیک التونلق املاک وقف ایلدم دیو بیوررلر \* پس بوتقدیر جہ  
 فقر بہض محلہ غنی اوزرینہ ترجیح اولوب و فقر غنادن افضل اولدیفنہ  
 بو حکایات و روایات و حضرت مولانا ک مشوی شریفندہ اولان آیات شریفہ

مناقی و مناقض اولمز زیراکه ﴿ مشنوی ﴾ مال را کز بهر حق باشی ﴿ حول ﴾ شول  
مالی که رضای حق ایچون حامل اوله سن ﴿ مشنوی ﴾ نعم مال صالح خواند  
رسول ﴿ او مقوله ماله حضرت رسول علیه السلام نه کوچک مالدر مال  
صالح دیو او قور کما قال علیه السلام (نعم المال الصالح للرجل الصالح) پس  
رضای حق ایچون اولان مال دبدادن اولیوب دبدن اولور ﴿ امدی دنیاتک  
ونقره وقاش وفرزندک ضرری نه وجهله در دیو بیسان ایدوب بیوررلر که  
﴿ مشنوی ﴾ آب در کشتی هلاک کشتی است ﴿ آب که کشتک ایچنده اوله  
کشتک هلاک کنه سیدر ﴿ مشنوی ﴾ آب اندر زیر کشتی پشتی است ﴿ اما آب  
زیر کشتیده اولور سه حامل کشتی اولوب سفینه نک جریانته معین و یاریدر  
کذلک وجود انسان کشتی و اموال و ارزاق آب کبدر شوبله که مالک محبتی  
قلبه دخول ایدر سه سبب هلاک اولور اما محبت دنیا قلبه داخل اولیوب  
و محبة الله مانع اولمز سه ضرر و یرمیوب بلکه س او کنه معین و ظهیر اولور  
﴿ مشنوی ﴾ چونکه مال و ملک را از دل براند ﴿ زان سلیمان خویش حزمه کین  
نخواند ﴿ چونکه حضرت سلیمان علیه صلوات الله الرحمن مال و ملکی قلبدن  
سوردی یعنی محبتی کو کلندن اخراج ایلدی اول سیدن سلیمان علیه السلام  
کندینی مسکیندن غیری او قومدی روایت ایدرلر که سلیمان علیه السلام  
الله المنان اکثر اوقاتده فقرا ایله هم صحبت اولوب و طعامی فقرا ایله معاتناول  
ایدرلر دی بر کون برغافل کلوب یا سلیمان سن سلیمان جهان اوله سن نیچون فقرا  
و مساکین ایله اوتوروب بک یرسین دیدی حضرت سلیمان دخی انا المسکین  
اجالس المساکین و اکل معهم (دیو جواب و یردیلر ای طالب فوز و فلاح  
و سالت طریق صلاح ابو العجیب سهروردی قدس الله روحه ادا ب المریدین  
نام کتابنده بین الفقر و الغنی تحقیق لطیف ایدوب بیوررلر که (اجمعوا علی ان الفقر  
افضل من الغنی اذا کان مقرونا بالرضاء) فان اخرج محتج بقول النبی صلی الله تعالی  
علیه وسلم (الید العلیا خیر من الید السفلی) قیل له الید العلیا تنال الفضیلة باخراج  
ما فیها و الید السفلی تجدد المنقصة بحصول الشئ فیها) ففی تفصیل السخاء و العطاء  
دلیل علی فضل الفقر فن فضل الغنی للاتفاق و العطاء علی الفقر کان کن فضل  
المعصية علی الطاعة افضل التوبة) یعنی بعضیلر ی فقر غنادن افضل در دیمشیر  
واکر بر کسند دست دهنده دست ستاننده دن افضل اولدیغنه ذکر اولنان حدیث  
شریفله استدلال ایدر سه جواب بودر که ید منفقه مالی ایشارونی سبیل الله



نثار ایتکه فتح باب فقر ایش اولور وید فقیر اخذ مال ایله فتح باب غنی ایش  
اولور \* پس خیریت دهنده غنی جهندن اولیوب و مفضولیت کیرنده فقر جهندن  
اولیوب بلکه باب غنایی فتح ایشد کیچون فقر غندان ادنی اولور \* پس تفضیل  
سخا و عطا فضیلت غنایه دلیل اولور و غنایی فقره تفضیل ایدنلر لاجل الانفاق  
والایثار تفضیل ایشلردر مثلامعصیتی طاعنه تفضیل ایدنلر معصیت اوزرینه تو به  
رتب ایتک اعتبار یله دروالا عجب وریا و سمعه دن ظاهر اولان طاعت خالصه  
اوزرینه معصیت نه وجهله تقدیم اولنور \* پس غنایی فقره تفضیل نفس غنایی  
نفس فقره تفضیل دکلدر بلکه غنائک لازمی اعتبار یله در \* نتمک حضرت مولانا  
قدس الله سره الاسنادخی بیور مشلردر \* ابدی شول غنی کم قلبنده محبت دنیا  
اولیوب مائل فقر حقیقی اوله اول دخی فقر ازمره سندنن معدود در نتمک  
حضرت سلیمان علیه السلام کندو پی مساکیندن عد ابدی بحر زخار  
حقایق شیخ محمد عربیدن نقل اولنور که \* حکایت \* بر رجل صالح مدینه  
اندلسدن دیار مصره کیدر کن ساحل دیار ده صورت فقرده بر زاهد  
ملاقی اولوب شدت حری دفع ایچون قصبیدن بر مسکن و ستر صورت مقداری  
حصیردن لباسی اولوب بهر یوم اوچر ماهی صید ایدوب بر یسن ازاد و بر یسن  
فی سبیل الله انفاق و بر یسن دخی کفای ایدوب بو حال اوزره عبادت و طاعت  
و مجاهده و ریاضت ایدردی بن تعجب ایدوب ای عزیز بو موضوعده مستقر  
اوله لی تقدیر مدتدر دیدم اوتوز سنه به قریبدر دیدی \* پس بر قاج کون زاهد  
هنر بور ابله هم صحبت اولدم بعده جانب مصره متوجه اولد قده زاهد ابتدی  
ان شاء الله تعالی داخل مصر اولد قده فلان اسم ایله مسمی اولان عزیز یبولوب  
بو فقیر دن دست بوس ایدوب بزم ایچون بر نصیحت التماس ایلیمه سز دیدی  
\* پس وداع و راه مصره عزیمت ایلدم و داخل مصر اولد یغمده اول عزیز  
استفسار ایلدم مسکنه دلالت ایتدیلر وارد یغمده بر سرای عالی و در سرایده  
نیجه خدام کور ووب جائز که بنی تغلیظ ایشلردر دیوتکرار و بتکرار سؤال  
ایدوب بالآخره مطاوع صاحب خانه ایدوی معلوم اولوب عزیزه ملاقات  
مراد ایتدیکمه سلطان مصره کندی دیدیلر حیرتم زیاده اولوب هر نه حال  
ایسه مترقب قدوم یمت لزومی اولدم نا کهمان کور دمکه خدم و خشمکه کلوب  
و بکاد قله نظر ایدوب ایچرو کندی بعد زمان بنی دعوت ایتدیلر حضورینه  
وارد قده سلام الوب نه دیارک سلامن کتور رسن دیدی بن دخی و طمندن

خبر و یروب زاهدك سلامن و نصیحت التماس ایلد بكن تبلیغ و اعلام ایلدم  
 بعد ان تمام المصلحه کیدر اولدوقده نصیحتن الوب ابلاغ ایلده سن دیدی \* پس  
 کیدر اولد یغمده تکرار حضور بنه واروب زاهدك التماس اعلام ایلدم اکابر دن  
 سلام ایلده سن محبت دنیایی کوکلدن چیقاره سن دیه سن دیدی حیرتمز یاده اووب  
 مصر دن عودت و منزل زاهد ه مراجعت ایندکده بکاسته قبال ایدوب  
 هر یزدن نه خبر دیدی بندخی بعد تبلیغ السلام واقع حال اعلام ایلدم بر شهقه  
 اوروب بیهوش اولدی بعده صحوه کلوب اوتوز بیلدر که قلمدن محبت دنیا  
 از الهه سیچون بو عزالت و بوصورت اختیار ایلدم هنوز محبت دنیادن خلاص  
 اولدم اما صورت اغیاده کورد بکک عزیزك قلبنده مقدار ذره دنیاه رغبت  
 اولوب و صورت غنایی اختیار و باب سلطانه ملازمت قیلدیغی نیجه مظلوملره  
 دست کیر اووب کریان عجز لر بن ایدی قهر ظلمدن تخلص اچوندردیون تحقیق  
 ایلدی ❀ بیت ❀ سرم بدینی و عقی فروغی ابد ❀ تبار الله ازین شیوه که در سرماست \*  
 ایدی دنیاك ضرری محبتنده اولدیغی مقرر اولد بسه حضرت مولانا  
 بر مثال دخی اراد ایدوب بیوررلر که ❀ شنوی ❀ کوزه سر بسته اندر آب زفت ❀  
 عقی وعر بض صونك اچنده باشی واغزی باغلانمش اولان کوزه ❀ مشنوی ❀  
 از دل پر باد فوق آب رفت ❀ باد ایله پراولان کوکلندن آب اوزرینه کندی  
 \* یعنی اچیی آبدن خالی واغزی دخی بند اولمقله صویه غرق اولوب آب اوزرنده  
 یوریدی ❀ كذلك درونی هوای عشق حق ایله مالامال و دهان دلی شهوات  
 طبیعیه و لذات نفسانیه دن بسته اولان کوزه وجود سالک دخی آب دنیاه  
 غرقدن خلاص اولوب درجه اعلا ده سیر ایدر ❀ مشنوی ❀ باد درویشی  
 چودر باطن بود ❀ چونکه رسالکک دروننده درویشك هواسی اوله  
 ❀ مشنوی ❀ بر سر آب جهان ساکن بود ❀ کوزه پر باد و سر بسته غرقاب  
 اولدیغی کی بودخی دریا حب دنیاه غرق اولوب جهان جائده ساکن اولور  
 ❀ مشنوی ❀ کرچه جله این جهان ملک و بست ❀ کرچه بو جهان جله انک ملک بدر  
 ❀ مشنوی ❀ ملک در چشم دل اولاشی است ❀ لیکن هرگز جهانه التفات  
 ایتوب ملک دنیا انک قلبی کوزنده لاشی در ❀ حجة الاسلام امام محمد غزالی  
 قدس سره بیوررلر که باعث عذاب قبر دنیاه قلبك علاقه سی در خصوصاً  
 زن و فرزند دخی دنیادن معدود در \* پس دنیاه تعلق ایتماش کم واردر  
 بو تقدیر چه عذاب قبردن هیچکس خلاص اولماق لازم کلور دیو سوال اولور سه



جواب بود که اغنیا ابکی قسمدر بر قسمی شول عاشق صادق قلدر در که اگر چه  
اموال و اهل و عیال لرینه نوع ما علاقه ایتشدر در لکن حقه اولان عشقی و محبتلری  
جمله دن زیاده اولوب دنیا یله مسرور اولزل و لقاء موتی کر به کور منزل و بونلرک  
مثالی بودر که بعضی کسینه لرک ساکن اولدقلری خانه و شهر لرینه کر چه تعلقلری  
وارد لر لکن ریاست و سلطنت و قصر و ابوانه اولان تعلقلری اغلبدر \* پس  
انلره منشور پادشاهی کلوب برو لایتک تصرف و حکومتی اعطا اولنسه وطن  
مأوفندن نفل رخت ایدوب حکومتنه کنیدیکی کندوبه رنج و الم اولزل  
بلکه مسرت کلبه حاصله اولوب نائل اولدیغی دوات عظما به کوره ترک ایتدیکی  
شی لاشی و حقیر اوور \* اعدی انبیا و اولیا و مؤمنین اصدقانت اهل و عیال  
و وطن لرینه من وجه التفات قلبی دخی وار ایه حق محبتی جمله غالب و لذت  
عشق غله دم ع جانلری عذب اولمغله کوش هوش لرینه ندای ارجعی القا اولندقد  
اسباب دنیو به لاشی اولوب عائقه واحده دن ذره و شمه قلب لرینه بول بول  
﴿ بیت ﴾ هر که از دبدار بر خوردار شد \* ابن جهان در چشم او مر دار شد \*  
اما اغنیانک بر قسمی دخی دنیایی دوست اتخاذ ایدوب قابنده محبة الله دن  
ذره و شمه بولمغه اولما غله درونلر بن حب دنیا و ظلمت ماسوا احاطه ایدوب  
(والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم)  
قول کر یمینک فحوا یشمر بی اوزره عذاب قبر دن خلاص اولزل و دنیا ده  
تحصل ایلدیکی اعمال خبیثه سیله گرفتار عذاب الیم اوورلر \* عطار \* در خیال  
هر چه باشی عینانی آن زمان \* در چو در آتش در آید در می چون احکرت \*  
اما عجب در که عموما خلق عالم ادعاء محبة الله قیلوب دنیا به محبت بر یوقدر دیرل  
لکن حق محبتنه قلبه بر معیار واردر که صدق و کذب اول معیارده هویدا اولور  
\* مثلاً شهوات نفسانیه و ظواهر شیطانیه هر بار که قلبه بر منکر القا ایلد کده  
انک خلافتده اولان احکام شرع مبین غالب شهوات و قاهر تسویلات اولوب  
کوکل فرمان حقه میل و انقیاد ایدرسه حقه اولان محبت اثبات ایدروالادعوا سنده  
کاذب اولوب \* مشوی \* در میان ناقدان رزقی متن \* با محک ای قلب دون  
لا فی مزین \* و فقیحه کذبت یا کذاب خطایله تبیهت و تبیکت و انور و دنیانک  
وجود یله عدمی بنم قدمه مساویدر دینلر دعوا سنده اول زمان صادق اولور که  
دنیایی الذین کنده غمکین اولوب جمله سی دریای محبة الله غرق اوله  
زیرا مسغرق دنیا ایکن فراقی غمندن خبردار دکلدر \* پس و بضدها یتبر

الاشیاء مصداق فحش شی خود ضدیله منکشف اولور مثلاً رکسنه محبوبیله مسترا وصلت و صحبتده ایکن ادعاء عدم محبت قیلوب اتفاقاً افتراق واقع اولنسه قلبنده مسترا اولان آتش عشقی بعد المفارقة ظاهر اولوب و دود آه ایله شعله زری پیوسته دماغ اولدقده عشقندن دیوانه سان و پروانه وار آتش فرافه سوزان اولور \* اعدی دنیا بهیج عدم تعلق ممکن اولن لامقدار ضرورتیه فناءتله اولور اعدی بنم جانم بوا مثال واحوال معلوم و مفهومک اولدیه محبت دنیایی قلبیکدن اخراج همت ایدوب ﴿ مشنوی ﴾ پس دهان دل بند و مهر کن ﴿ کوزه و ش دهان دلکی بندایله و محکم مهرله تا که ایچنه ماء محبت دنیا کیرمه ﴾ مشنوی ﴿ بر کنش از باد مهر من لدن ﴾ اول قلبی باد محبت من لدن دن پرایله بعض نسخه ده مهر برینه علم من لدن واقع اولمش در یعنی دل بسته بی من لدن علمدن مملو قبل دیمک اولور ﴿ مشنوی ﴾ جهد حقست و دوا حقست و درد ﴿ جهد حق در دوا حق در درد حق در ﴾ منکر اندر نفی جهدش جهد کرد ﴿ منکر اول شبرک جهدنی نفی ایتمکة جهد ایلدی جهد شده اولان ضمیر غائب شیره راجع در و بومحمله شیردن مران بحسب الشریعة و الطریقه جهدوا کتسابک فوائد اطیفة بیان ایدن علماء بالله در و منکر دن مراد تحجیرانه تمثیل اولوب سعی و اکتسابی نفی ایدن بطاله و عطاله در که جانب جبری طونوب تیه غوایته ضالین اولمش لدر ﴿ حاصل معنی سعی و جهدک و دوا و دردک ثابتاً لخالق بقدر اگر چه منکر جهد اولان اثبات جهد ایدن لک جهدنی نفی ایتمکة براهین عقلیه و نقلیه ایله جهد ایدر لکن نفی جهدده واقع اولان اجتهاد لری کندولر بی تکذیب و جهدی اثبات و تصدیق ایش اولور

﴿ مقرر شدن ترجیح جهد توکل ﴾

جهدک توکل اوزرینه ترجیحی مقرر اول سنک بیاننده در ﴿ مشنوی ﴾ زین غلط بسیار برهان گفت شیر ﴿ بواسلوب و نمطدن که بیان اولمش در شیر دلبر چوق دلائل قاطعه و براهین ساطعه سوبلیدی ﴿ مشنوی ﴾ کز جواب ان جبریان کشتند سیر ﴿ که اول جبر بلر جوابدن طوید بلر یعنی ملزم اولوب کسبک توکل اوزره ترجیح و تقدیمی ظاهر و مبین اولدی ﴿ مشنوی ﴾ روبه و آهو و خر گوش و شغال ﴿ دلکو و جبران و طوشان و چقال ﴿ مشنوی ﴾ جبر را بکد اشند و قیل و قال ﴿ جبری و قیل و قالی قود بلر بحسب التأویل روبه نفسک امر دنیا ده اولان حیاه سی و آهو حلال و حرام دیموب هر کوردیکی متاعه شکار در دیو



صحرایه سی و خرکوش حق یوانده و طریق مجاهده ده محنت اولوب بشریت  
 چالیس نیک التده نبل اولوب یا تمه سی و چقال کمال حرصندن بررطریقله  
 مسلمانلرک النندن اموال وارزاقن حبله ایلله الوب و متصل تحصیل دنیا ایچون  
 قیوقو کزوب حال انکه مال ورزقن دخی واریکن محضا بر منصب الایم دیو حالن  
 اعلام ایچون اولو یوب اغلامه سی در و بوصفات خبیثه ایلله متصف ایکن  
 عبادات و طاعات یوانده دعوت اولنده فده الله کر بعدر بزم عبادتمزه احتیاجی  
 یوقدر ازنده قسمتمن نه ایسه اول اولور حقه توکل ایتشردر و قضایه راضی یز  
 دیو جاهلانه و غافلانه نیجه کلمات ایدوب سمت عبادته و جانب طاعته بر قدم  
 ایلر و قومز و امور دنیویده یوقدر جدد و جهد و سعی و کوشش لرو مکر و خدعه لر  
 ایدر \* پس عقل معاد و روحله صفات مزبوره یوقدر مجاهده دن صکره ملزم  
 اولوب بالاخره سیئاتن مشاهده ایدوب وقیل و قال و بحث و جدالی ترک ایدوب  
 \* مثنوی \* عهد ها کردند باشیر ژبان \* شیر ژبان و فغان ارسلان ایلله عهد لر  
 ایلدیلر ژبان هیئت او و برنجی صفت اولورده استعمال اولور بیر ژبان دخی دیر لر  
 اگر ایچی معناسنده در \* مثنوی \* کاندیرین بدت نیقند در ژبان \* بو و حله  
 عهد ایتدیلر که بو بیعتده ارسلانه ژبان دوشیمه \* مثنوی \* قسم هر روزی  
 بیاید بی جکر \* هر کونک غدا سی بی زحمت و مشقت ارسلانه واصل اوله بی خون  
 جکر تقدیرنده در \* مثنوی \* حاجتش نبود تقاضای دیگر \* شیره غیر تقاضا  
 و طلبه حاجت اولیمه \* پس بویاید نیک و بوکانه تدبیر ایتک کرک دیو بونک  
 اوزرینه قراردادده ایتدیلر که مقارعه ایدلر \* مثنوی \* قرعه برهر کوفتادی  
 روز روز \* نخبیران دن قرعه هر کیمک اوزرینه دوشرسه روز بروز \* مثنوی \*  
 سوی آن شیر آود و بدی همچو یوز \* اول شیرک جاننده پارس کی یلردی یعنی  
 قرعه هر کیمه کاور ایسه بلاتوقف لقمه شیر اولماغه کیدردی \* مثنوی \*  
 چون بحر کوش آمد این ساغر بدور \* چونکه بر ساغر دور ایلله خرکوشه  
 کلدی و نوبت اکا ایرشدی \* مثنوی \* بانک زد خرکوش آخر چند جور \*  
 خرکوش بانک اوردی و ایتدی اخر نیجه یه د کدر بو جور \* معلوم اوله که بو محله  
 کالجه بحسب الافاق نخبیراندن مراد بطالت و کهالت اوزره اولان عاطلار  
 و شیردن مراد کسب و مجاهده ده سعی موفور ایدن عاقلار در و بحسب الانفس  
 نخبیراندن قوای نفسانیه و هوا جس شیطانیه و شیردن مراد عقل معاد  
 اولور اما شمدی بو محله شیردن مراد نفس اماره و نخبیراندن مراد قوای

روحانیه و حواس ظاهره و باطنه و خرگوشیدن مراد عقل معاد اول و ربیع عقل معاد غدای نفس اولد یغنه رضا ککوستره یوب و قوای سائره بی دخی دست تغلب نفسیدن تخلص ایچون تدبیر قیلد یغیدر و قوای سائره عقل معادده یوقدر زکا و یکاست اولدیغی مجربلری اولماغله مقتضای عقله مخالفت و انکار اوزره اولد قلبدیر که حضرت مولا نا اول بیانه شروع بیوررلر

✽ انکار کردن نخبیران بر خرگوش در ناخیر رفتن بر شیر ✽

ارسالنه کچ کتمک باینده نخبیرلر خرگوش انکار ایلمه سنک بیاننده در ✽ مشنوی ✽ قوم گفتندش که چندین گاه ما ✽ طائفه نخبیران خرگوشه ابتدبلر که یوقدر وقت و زمان در که ز ✽ مشنوی ✽ جان فدا کر دیم در عهد وفا ✽ عهد مزک و فاسنده جائزی فدا ایلدک ✽ مشنوی ✽ تو بخو بدنامی مای عنود ✽ سن زیم بدناملغین استمه ای عنود ✽ مشنوی ✽ تاز نچد شیررور زود زود ✽ تاکه سنک کچ حرکتکدن شیررنجیده خاطر اولمیه ✽ ایمدی توقف ایتمیوب بحله ایله و تترز کیت حواس ظاهره و باطنه و سائر قوای روحانیه نفس انده ز بون اولمغله خلاصی امر محال کوروب و عقل معادک علوم و فضائلدن و فتنده سحر حلاله مالک اولدیغندن غافل اولغین اتی ضعیف ملاحظه سیه انکار ایدرلر عقل معاد دخی بونلره جواب و یروب نه دیدیکن حضرت مولا نایسان بیوررلر

✽ جواب آفتن خرگوش ایشارا ✽

خرگوش انلره جواب و یرمه سنک بیاننده در ✽ مشنوی ✽ گفت ای یاران مرا مهلت دهید ✽ خرگوش انلره ایتدی ای یاران و خلان بکامهلت و یرکز ✽ مشنوی ✽ تا بمکرم از بلا بیرون چهید ✽ تا بنم یوباده اولان مکرم سبی ایله بلادن طشره صحرایه سزوشه یرنجه سندن خلاص اوله سز ✽ مشنوی ✽ تا امان باید بمکرم جانتان ✽ تاکه بنم مکرم سبی ایله سزک جانکز امان یوله ✽ مشنوی ✽ ما نداین میراث فرزند اتان ✽ بو مکر سزک ابنا و فرزند انکرزه میراث قاله حتی باشلرینه بر بلا کلد کده بن ایتدیکم مکر ایله بلادن خلاص اوله دیدی ✽ مشنوی ✽ هر سپهر امتازاد در جهان ✽ هر نبی امتلربنی جهانده ✽ مشنوی ✽ همچین تخلصی می خواند شان ✽ همچین تابر مخلص و منجایه دعوت ایلدی مخلص قح میله در اسم زمان اسم مکان مصدر می در ✽ مشنوی ✽ کر فلک راه برون شو دیده بود ✽ ز راه برینی فلکدن طشره



اولیٰ بولنی کورمشی ایدی ﴿ مشوی ﴾ در نظر چون مردمک پیچیده بود \*  
 هر بر بنی نظر ناسده مردمک کی پیچیده ایدی ﴿ مشوی ﴾ مردمش چون  
 مردمک دیدند خرد ﴿ خلق عالم انبیاء عظامی کوز بیکی کی صغیر و حقیر کوردیلر  
 ﴿ مشوی ﴾ در بزرگی مردمک کس ره زد ﴿ لکن حقیقه و معنی مردم دیده  
 مردمک عظمتنه کس نه ایلندی کذلک انبیاء عظام و اولیاء فحما دیده ناسه  
 حقیر کوردیلر لکن من حیث الحقیقه انلرک مرتبه علیا و عظم شانلر نه واقف  
 اولمادیلر و انلر عالم الملک و ملکوتک مردم حسمی اولدیغنه یول بولمادیلر و نور دیده  
 عوالم کایه اولدیغن اذعان قیلدیلر ای باده ذوقک لب نشسته سی و بادیه شوقک  
 سر کشته سی اولان عاشق صادق کاشف استار اسرار قیومی حضرت  
 جلال الدین رومی قدس سره بویات شریفه ده انبیاء کرام علیهم السلام  
 فلکدن خروج طریقی کوردیلر دیوب انواع معانی غامضه و اطائف کثیره به  
 اشارت بیورمشلردر ﴿ ایدی بخردن قطره و مهر دن ذره سی علی قدر الطافه  
 بیان اولنوب مسعود و زرش نور محبه الله اولان صادق لک کوش هوشنه  
 اهدا اوانه ﴿ محبه ینه عرض ایلدی دلبر یوزین قصر جلایدن \* ینه نالنده  
 شیدایم شراب لایزالدن \* ینه کشف حجاب ایدی کوزم کوکلم جهانندن \* ینه  
 جانهد ایدی ندای ذوال تعالیدن \* نیدر لاتی کم انک دلی سویله رازن \* نیدر لر جانکم  
 باشن چکه اعلی الاعالیدن \* منم دریای توحیده چو محو محض مسغرق \* کتور سم  
 نوله کر کوهر بودریای وصالیدن \* ایدی معلوم اوله که افلاک و کواکب دست  
 کاتبه مانند قلم الات اسماء الالهیه و اسباب ظهورات صفات ربانیه اولوب  
 تشکیلات و اتصالاتی دخی مظاهر تو جهات و اجتماعات حقایق اسماء اولغله  
 بو عالم صورت و مقام شهادت نه بالواسطه مؤثرلردر و تشکیلات و اتصالات  
 مزبوره تک صور و تنایجی بونشاء دنیو به ده صور امرجه و اشخاص و اقوال  
 و اعمال و اصول ایله مشخص اولوب تأثیرلری مجرد عنصریات و طبیعیات نه  
 واقع اولور \* پس انبیاء عظام و اولیاء کرام نور بصر بصیرت ایله نظر ایدوب  
 حقیقت انسانیه محسوس طوارق افلاکی اولان بوتیره خاکی اولمایدوب بلکه  
 حقیقت انسانیه لطیفه ربانیه دن عبارت و بوققص مسدسه گرفتار اولمزدن  
 مقدم بلبل کلزار جنت اولوب آشیانی خطا بر قدس و مأوایی مجلس انس  
 ایدوکن معاینه قیلوب و وطن اصلی به وصوللری بوتیره خاکی و کواکب  
 افلاکی حکمدن خلاص اولمادقچه منسر اولمادیغن مکاشفه ایتمکله آتش

مطلب

کیفیت خروج  
 انبیا و اولیا  
 عن احکام  
 الافلاک  
 و الکواکب

جذبہ رحمان و نور محبت سبحانی الہ وجود بشریہ و احکام طبیعیہ لرین افشا  
ایتمکن مقید محور حکم زمان اولیوب بلکه زمان انبیا و اولیائک محکومی اولور  
(نتکم عمر بن الفارض قدس اللہ روحہ بیوررلر ﴿شعر﴾ فی دارت الافلاک  
﴿فاجب لقطبہا ال﴾ محیط بہا و القطب مرکز نقطہ ﴿ولا قطب قبل عن ثلث خلقتہ  
و قطبیۃ الاوتاد عن بدلیۃ﴾ مضمون آیات شریفہ بودر کہ شمعی مقام قطبیتہ بن  
قائم و افلاک بنم وجودم سبیلہ دورایدر ﴿یعنی بن افلاک قطب معنوی یم دوار  
افلاک بنم اوزرینہ دورایدوب بن اقطار افلاکی احاطہ ایتمشددر و مرکز  
ایکن محیط اولقی خواص قطب معنویک عجایبنددر ﴿زیرا قطب حسی کندو  
اوزرینہ دورایدن دوارری احاط ایلز بلکه وسطہ مفروضہ اولان مرکز  
نقطہ محاطہ اولور ﴿پس قطب معنوی اولان انسان مرکز افلاک ایکن کبرو  
افلاکی احاطہ ایتمشددر و قطب اعتبار ابتدا کبری انسان کمالک احاطہ سی  
علم و قدرت و شرف و رتبہ جہتندن اولور و انسان کاملہ قطب اطلاق  
اولندبغی انکچونددر کہ اکمل انسان مقام فردیتہ ممکن اوایوب احوال خلق  
اک اوزرینہ دورایدر اما بودخی ایکن خالی دگلدر یا بودر کہ مقام قطبیتہ  
اولان کامل عالم شہادتہ اولان مخلوقاتہ قطب اولہ بوتقدیرجہ قطب  
مزبور انتقال ابتدا کدہ ابدالن کندوبہ اقرب کیم ایسہ آتی مقامنہ استخلاف  
ایدر اولیاء روم اصطلاحندہ بولرہ مقامات و کرامات ارلری دیرلر و یا خود  
عالم غیب و شہادتہ اولان جمع مخلوقاتہ قطب اولہ قطب مزبور کندو مقامنہ  
ابدالن استدیکنی استخلاف ایتم و بولا قطب الاقطاب دیرلر کہ متعاقبا عالم  
شہادتہ در نہ آتی بر قطب سبق ایتمشددر ونہ آخری اکا خلیفہ اولمشدر  
و اول شول روح محمد بدر کہ (لولاک لما خلقت الکون خطابیلہ مخاطبدر و جمع  
زمانہ قطب الاقطاب اولان حقیقتہ روح محمدیدر ابن فارض طب اللہ  
انفاسہ اول معنایہ اشارت ایدوب (ولا قطب قلی عن ثلث خلقتہ ﴿و قطبیۃ  
الاوتاد عن بدلیۃ﴾ دیو بیوررلر و ابدال و اوتاد و اقطاب و سایر ارباب مقامات  
تفصیلی مشنوی شریفہ اولان ایکجی حکایت کہ مر دبالک طوطیسی قصہ سیدر  
حکایت مزبورہ ده ﴿ع ﴿کم کسی ز ابدال حق آکا شد ﴿یتک شہر خندہ تفصیل  
اولمشدر حاصل کلام مدد وجود و بقا و ثبات جہلہ عالم و دوران افلاک  
و کواکب و غیرہا حضرت جہیت حقیقتہ متعلقہ در و صورت عنصریہ  
انسان کامل اول حقیقتک صورتبدر کما قال صلی اللہ علیہ وسلم (ان اللہ خلق



آدم علی صورته ) \* پس قطب دائرة افلاك بلكه مرکز جمیع موجودات  
 صورت انسان اکملدر و بقاء صورت عالم بوصورت انسانیة تک بقا ستمنوط  
 و مر یو طدر کما قال علیه السلام ( لا یقوم الساعة و علی الارض واحد بقول الله  
 الله \* ای یذکره کما هو هو ) پس قطب عالم بوصورت انسانی اولوب دوران  
 و بقاء افلاك دخی اکامتعلق اولورو بحر مواج اسرار و معانی شیخ سعید الدین  
 فرغانی بیوررلر که اگر رسائل سؤال ایدوب صورت انسانی تک خود تعین  
 و تحقیقندن اول صورت افلاك ثابت و قائم ابدی و صورت آدمی تک عدم تعینندن  
 صکره دخی صورت عالم و دوران افلاك که هیچ برخل و نقصان ترتب ایلر  
 \* پس آدم نه وجهله قطب الافلاك اولور جواب بودر که اگر چه آدم حساب یوغیدی  
 امامعنی وار ابدی زیرا بر موجب ( فاحییت ان اعرف ) ایجاد عالم دن مقصود  
 کمال ظهور ابدی و کمال ظهور حقیقت جمیعت ذات اجالا و تفصیلا بوظهورک  
 ظهور یننه موقوف ابدی و ذکر اولئان حقیقت جمیعت تک کما هو ظهوری صورت  
 انسانیة کما لیه دن غیر یسی دکلدر زیرا افلاك و عناصر و مولدات و ما فوقها  
 و ما تحتها انسادن ماعدا هر نقدر مظاهر و ارایسه هر بر یسی حضرت  
 جمیعندن بر حقیقت و بر صفت و بر اسمدن زیاده تک مظهری دکلدر ( فلهدا بویکال  
 جمیعندن غیر یسی حمل امانندن ابایلدیلر کما قال الله تعالی ان اعرضنا الامانة  
 علی السموات و الارض و الجبال فاین ان یحملنها و اشفقنه منها و جعلها الانسان )  
 یعنی حق سبحانه و تعالی کمال ظه و رالیه مظهر جمیعت مزبوره اولماقلخی  
 اعلا ی عالمدن سماوات و اسفل عالمدن ارض و جبال و ما بیننهما اولنره عرض  
 ایلوب لکن هر رنده حکم قید و جزئیث غالب اولغله قبول امانندن ابایلدوب  
 انسانی کمال قابلیتی اولدیغیچون بوصورت جمیعت عنصریه بی قبول ابدی  
 و حکمة عظیمة و المصلحة کلیة الله سبحانه و تعالی ایجاد عالی صورة بوصورت  
 انسانیة به تقدیم ابدی و اول توجه ایجادینک قبله سی صورت انسانیة اولدی  
 زیرا مقصد و مقصود انسان ابدی \* پس مدد و بقاء اجزاء عالم بوصورتک  
 تعینندن اول انک کینونت مزبوره سبیله حکما و معنی اول توجه ایجادی به  
 مضایف ابدی پس مقصود اصلی اولان بوصورت انسانیة کماله حسده  
 دخی متعین اولوب مدد و قیام و بقا و ثبات عالمک حفظنه بوصورت عنصریه  
 انسانی متصدی اولدی و مقام قطیبت و مستقر مرکزیتده استقرار بولدی  
 و یننه شیخ سعد الدین فرغانی شرح نایبده ﴿ نظم ﴾ نجایب ایات غریب نزهة \*

رغائب غایب کتاب نحمدہ \* یعنی شرح ابتدا کردن صکره برفاچ مقدمه بیان اید وب  
 بیوررل که تشکلات واتصالات افلاک و کواکب صورت و تالیفی نشاء دنیو به ده  
 صور و امرزجه واقوال و اعمال الیه متجسده و متشخصه اولدینی کبی صورت  
 انساننک دخی قوا و اعضاسیکه بمجل جمیع عواملدر کذلک صور و مظاهر  
 حقایق و اسماء الہیہ در و تشکلات و اتصالات صورت انسانی که اقوال  
 و اعمال تشکلات مز بوره دن عبارتدر انلردخی مظاهر توجہات و اجتماعات  
 حقایق و اسمادر لیکن حقیقت صورت انسانیه غش دنس بشریت الیه  
 مکدر اولما غلہ وجہ مشروح اوزره اولان مظاهر بشندن غافل اولمشدروا کرچه کیم  
 اول تشکلات و اتصالاتک صور و تالیفی اعراضدر فاما افلاک و اطباقده  
 متجسده اولوب وجہ صور برزخی و حشری و جنائی و غیرها اول هیأت  
 متجسده نک عینی اولور و نفوس انسانیه برزخده صور مز بوره به متعلقه  
 اولوب و برزخده واقع اولان نعمت و نعمت انلره اولصورک تناسبی حیثندن  
 اصابت ایدرفامانیت خالصه و قصد صحیحہ مقارن اولان اعمال صالحه و افعال  
 و اقوال طیبہ و صادقه نک بحسب القوۃ تجسدی بالوحده و الاخلاص فلاک اعلائی  
 علینده مقدر اولور حتی وحدت و اخلاص برقول و عمل اوزرینه کمال مرتبه  
 غالب اولسه (الیہ بصعد الکام الطیب و العمل الصالح برفعه) نص کریمک  
 فواستجبه کایت الیه عالم وحدته مرتفع اولوب بو افلاکده صورت باغملز  
 کا اشار الیه قوله علیه السلام (لا اله الا الله لیس لها دون الله محاب حتی یفضی  
 الیه) و قال صلی الله علیه وسلم (ما قال عبد لا اله الا الله مخلصا من قلبه الا  
 فتحت له ابواب السموات حتی یفضی الی العرش) فاما شمول فعل و قول که  
 نیت خالصه و قصد صحیحدن خالی اولسه او مقوله اعمال مشوبه هبیه منشور  
 اولوب بو عالم خالک و اب و هوا و آتشدن تجاوز اتمز تکیم بونک تفصیلی بوندن  
 اقدم مشوی شریفده \* ع \* تالیہ بصعد اطیاب الکام و دخی \* انبیا چون  
 جنس علین بدنند \* ابیات شریفه سنک شرحنده مفصل اسبق ایشدر \* پس  
 اعمال غیر خالصه و صالحه نشاء اخرویه ده صور متأسبه به منضمه و جسمانیت  
 الیه مصور اولوب و عذاب شدیدہ موجب اولما غیچون جسمات عظیمه  
 حاصله اولور و اشار الیه قوله صلی الله تعالی علیه وسلم (ان غلظ جلد الکافر  
 اثنتان واربعون ذراعا و ان ضرسه مثل احد \* و ان مجلسه فی جهنم مابین مکة  
 والمدینة \* و نصوص قرآن عظیم و حدیث شریف رسول رب و رحیم الیه



نظر ارباب کشف و شهودده مبین در که کرسی کرم فرش جنت و عرش  
عظیم سقف جنت اولدینگی بیان بیورمشدر و حق سبحانه و تعالی سعت  
کرسی بی نه شی ایله وصف بیورمش ایسه عرض جنتی دخی اول شئله وصف  
بیورمشدر کما قال الله تعالی ( وسیع کرسیه السموات والارض ) و کفوله تعالی  
( و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقين  
\* الخ \* و دلالت حدیث شریف دخی بودر که قال علیه السلام ( ان فی الجنة مائة  
درجة ما بین کل درجة کما بین السماء والارض و الفردوس اعلاها درجة  
و منها تنجر الانهار الاربعة و من فوقها یكون العرش ) پس مقاصد صحیحہ بی  
هر قتی عمل و اقوال جلد دن زیاده مؤید اولورسه جنت فردوسده صور  
خدایق و اشجار و انمار و انهار و حور و قصور ایله منجسده اولور کما قال الله تعالی  
( و ان اس الانسان الاماسی \* و ان سعیه سوف یری \* ثم یجزیه الجزاء الاولی )  
و قال الله تعالی ( فمن عمل من قال ذرہ خیرا یرہ ) پس بو آیات یتینک مضمون سعادت  
آیاتی بومنا بیدر لالت ایدر اماسی و عمل اعراض قیلدن اولوب تعریف عرضده  
ایسه ( العرض لایقی زمانین ) دینشدر و تعریف مزبور تعریف صحیح و امر  
مقرر در نص کرم سبحانی ایسه سعی و عملک عینک رؤیتنی اثبات ایشدر  
بوتقدیرجه اعراض اعمال زمان نایده نه کفیتله مرئی اولور دینورسه اشبو  
تقریر اولتان وجه اوزره منجسد اولور کما قال صلی الله علیه وسلم ( فی حدیثه  
القدمی حاکما عن الله تعالی فقال بالحمد اقرأ امتک منی السلام و اخبرهم ان  
الجنة طيبة التربة عذبة الماء و انها قیعان و ان غراسها سبحان الله و الحمد لله  
و لا اله الا الله و الله اکبر ) پس منجسد مزبور حقیقت کامل و ساطت اعمال حسنہ  
و اقوال طیبہ منبسط و بناء کئی انبساط مذکور ایله محکم اولور اما ذکر اولتان  
اوجات طالباتک و وصولته سبب درجات کثیره و اردر لکن مراتب مزبورہ نک  
اصول کلیاتی مقامات ثلاثیه منوط در که اولاً اسلام ثانیاً ایمان ثالثاً احساندر  
اکابناء که چونکه اول سری وجودی مراتب استیداع افلاک و عناصر و مولدات  
و رحم مادرده اولان مرتبہ استقرار دن تجاوز ایدوب بوضورت نفس  
و مزاج انسانی ایله ظاهر اولدی ایسه احکام کثرت عناصر و مولداتہ ملاستی  
سبی ایله حکم و وحدت و طهارت و بساطت سر وجودی ذکر اولتان اثار کثرت  
حرکات و سکنت طبیعی و احکام انحرافاتده مغلوب و محبوس اولوب کنندونک  
مبدأ و وحدتی و لابدی اولان عود و رجوع و عندن و طرق ظاهری و باطنی

معاددن کمال بحسب ایلہ محجوب قانیدی پس شونلرک که توفیق وعنايت ازايه ربانيه قرين حاللری اولوب مادر و پدرينک وساطت تقليدي و يا خود بررسولک دعوتی و يا خود خليفه رسول اولان ميرشد کاملاک ارشاد ودلائی ایلہ مبدأ ومعادنن خبردار اولورسه اولو بالذات اثر آگاهی ظاهر نفسیده باهر اولوب لاجل التدبير انک مزاج وقوی وجوارح واعضا سینه اصابت وسرايت ايدوب قولاً وفعلاً حرکات وسکينات نامضبوطه وصور انحرافات نامری بوطه ایلہ ظهوردن اعراض ايدرو احکام شرعيده مدرجه اولان وحدت عداته انقياد کلی ایلہ متوجه اولور واول زمان انلرک دائره مقام اسلامه دخوللر بکه اطاعت اوامری وزواج شرع نبویدن عبارتدر درست اولور و حالات مزبورده داخل دائره اسلام اولان شخص انسانينک حضرت حقّه واسما وصفات مقدسه ربانيه به ارتباطی بطريق التعلق اولور \* زیرا مریوبک اسم رب وصفه ربوبیتسه و مخلوقک اسم خالق وصفه خالقیته ومهديتک اسم هادی وصفه هدايته وتائبک اسم تواب وقابل التوب صفتيه ومغفورک اسم غفار وصفه مغفرته وهلم جرا لتعلقی ضروریدر وكذلك مقام اسلام که اسباب وعمل تعلق ایلہ عالم حکمته تقیددر وهر شيکنک بر سبب وعمل ظاهره به انسانيتی واسباب وعمل مزبوریه مضاف اولان اشياکنک رؤيتی دخی اسماء الهیته مظاهر و آثاریدر ومادمکه برکنسه داخل دائره اسلام اولیه انک تعلق اسماء کلیه به اولمايوب دون البعض بعض اسماء وصفاته در اما چونکه مقام اسلامک حقایقيله محقق اوله اول مریوبک تعلق اسماء وصفات کلیه ده تمام اولور وبومر تبه دن صکره مبدأ ومعاد و طریق عودک اثر آگاهی قوای باطنی وحواس نفسه سرايت ايدوب تکلف ونلطفه جهدايدرو نفسی (صم بکم عی فهم لا يرجعون) دار مضيقندن خلاص ايدرو نطق وسمع وبصر وفکر و وهم که فضول ومالا یعنی ایلہ ذکر وفکر اثار وغیردن بکلیته محجوب ومستور فالش ابدی نسيمات محبات الهیه کشف استار حجاب ايدوب توفیق وهدایت سبحانی ایلہ جله سنی ما خلق له سنه صرف ايدوب عمله کنور و ذاتی اسم سمیع و بصیر و علیم ومتکلم ایلہ متخلق قبلور وقوای باطنه سنی حسیض نقایص وانحرافات جهل وبخل \* وطبش وظلم وقساوت قلب والی غیرذلك صفات رديه دن خلاص ايدوب اوج کالات وصور اعتدالات عقل وکرم وحلم ورافته نائل اولماغيچون سعی بلیغ ايدرو بومر تبه به قدم نهاده اولدقده مقام اسلامدن رتبه سنیة ايمانه ترقی ایتش اولور وائتای سیرده کلیات مقامات ایمان دن اولان توبه وزهد وورع وتوکل ورضا مقاملرینی



مشاهده ایدوب وهر مقام جزه یاتند اسماء حقیه مثلاً کریم وحلیم وعلام  
ورؤف و بونک امثالی اسماء ایلہ بروفق تخلقوا باخلاق اللہ کندوبی متصف  
ایدر \* فلہذا ار باب تحقیق مقام ایمانہ مقام تخلیق اطلاق ایدرلر و چونکہ  
باطن و ظاہر دن احکام انحرافات وجہ مشروح اوزرہ متنی اولہ \* مشیتہ نفسدہ  
کامن اولان صورت وحدت وعدالت متولد اولوب اسم قلب ایلہ مسمی اولور  
(و بحکم وسعی قلب عبدی المؤمن النقی \* اول دل آکاه توابع اسم ظاہر دن بر اسمک  
مرات مجلی و محل تجلیسی اولور کہ اسم من بور شخص من بورک منشأ تعین نفس  
و من اجی اولمش ایدی و سقوط نطفہ و نخعہ روحک وقتندہ و زمان ولادندہ  
شخص من بور اول اسمک بحکوم تأثیری و تربیہ سنک من بوبی اولمش ایدی  
\* پس واسع حق اولان قلب مؤمن بومر تبہ بہ نائل اولدقدہ اول اسم ایلہ متحقق  
اولور \* یعنی سالک من بورک قلبندہ اول اسم تجلی ایستد کدہ سالکک اسمی  
ورسمی بکلیتہ مرتفع اولوب سالکدہ اول اسمدن غیر شیء باقی قالز \* پس  
بومر تبہ دہ مقام ایمان دن اوجات درجات احسانہ اعتلا و ارتقا ایتمش اولور  
و اول اسمکک انک مرآت قلبندہ جلوہ کراولمش ایدی و شمول اثر کہ اسماء ذاتیہ نک  
انارندن اثر ایتمش ایدی سالک فائینک سمع و بصر و بد و رجل و عقلی اولور  
حتی بومقام تحقیقک حقیقتندہ وارد اولان (کنت سمعہ و بصرہ و یدہ و رجلہ)  
حدیث شریفی و سایر اخبار و آثارک لطائف ذوق سلیم ایلہ فہم ایدر بعدہ  
مراتب اسماء و افلاک صفاتہ سیران ایدوب ہر بر اسمک تحقیق اول سالکی بر اسم  
آخرک تحقیقندہ مستعد ایدر حتی اسم ظاہر جامع اولدبغی جمیع اسماء متحد اولور  
و اول وقتندہ اول مر دکامل و رجل فاضل باطن روحک سیرتہ عزیمت قبولوب  
جمیع اسماء باطن تنزیہی ایلہ تحقیق میسر اولور و اول حیندہ تجلی جمعی کالی بہ  
ایریشوب سیری کلان بولور و ذکر اولنان سیر و سلوک امت محمد دن اولان  
فرد کمالارک سیر یدر اما سیر مصطفوی کمالارک نتیجہ سیر لری اولان حضرت  
جعدن قاب قوسین و اندن مقام احدیت جمع اوادنی در کہ اندن اعلی و اکمل  
مرتبہ اولوب و رتبہ من بورہ انجیق حضرت سید الانبیاء و المرسلینہ مخصوصدہ  
و بو ذکر اولنان مراتب و مقامات اسلام و ایمان و احسانہ عمر بن الفارض  
قصیدہ تائید سندہ اشارت ایدوب بیورر لر کہ \* نظم \* فلا یس منها بالتعلق  
فی مقام الاسلام عن احکامہ الحکیمۃ \* عقایق احکام دقایق حکمۃ \* حقایق  
احکام رقایق بسطۃ \* و المحس منها بالتحقیق فی \* مقام ایمان عن اعلامہ العلیۃ \*

صوامع از کار لوا مع فکرة \* جوامع اثار قوامع عزة \* وللفس منها بالتخاق فی \* مقام  
 الاحسان عن انبیا النبویه \* اطائف اخبار وظائف منحة \* صحائف اخبار  
 خلائیف حسبة \* وللمع من مبداء کانت وانتهاء \* فان لم تکن عن اية النظرية \*  
 غیوث انفعالات بغوث تنزه \* حدوث اتصالات لیوث کتبیة \* وخصائص کامل  
 اولدر که باطن وسری ایلہ غالباً مشاهد حضرت غیب اولوب مقام احسانده  
 علوم غیب ولدنی بی روحی ونفسی ایلہ مطالعه قیلور وحواس ظاهره وباطنه سی  
 ایلہ مقام ایمانده اثار وعبراته مشغول اولوب ومزاج وقواسی مقام اسلامده  
 عبادت بدنییه مداومت وانواع احکام ابتلاآت شرعیه یملازمت ایدوب جمیع  
 اوقات وانا فی زینت شرعیه معبور وظاهر وباطنی در بای احکام طریقته  
 مستغرق اولور اما کامل مزبورک سرشرفی وروح لطیفنک حضرت غیب  
 ومقام احسانده مقید اولدینک فائده سی تجلیات ذاتی وعلوم حقیقی ومکاشفات  
 صحیحہ ایلہ متصف اولدینک وحواس وقوای ظاهره وباطنه سی دخی مقام  
 ایمانده مقید اولدینک فائده سی بونشاء دنیوبده فکرو ذکر وسماع وعبرات  
 ایلہ ونشاء اخرویه ده رؤیت دائم بالبصر وسماع کلام بی واسطه وبونک  
 امثالی تشریفات ایلہ ملئذ اولدینک ومزاجی مقام اسلامده مقید اولدینک  
 فائده سی ابتلاآت احکام شریعت ایلہ تحقق ونشاء دنیوبده اجرای وامر  
 شرعیه تلذذ واحکام شریعتدن هر بر حکمک دقایق حکمتی وصوم وصالوة وحج  
 وزکات وسائر عبادات وطاعات تعیین وتحدید اعداد وحصر اوقات ومقادیرنک  
 علل واسرارنی کشف وشهود ایلہ معاینه قیلدینک در وکامل مزبورک جمع  
 عوالم ونشاء دنیوی وبرزخی وحشر وجناتی ده کمال انبساط حقیقی تقید  
 مزاج ایلہ مقام اسلامده باز بسته اولمی در عبادات وطاعات وحسنات  
 شرعیه نک برزخده وحشرده حاصله اولان صور ونتاجیدن بهر مند و برخوردار  
 اولماق مقام اسلامده متعلق دروجنات وحوور وقصور وذکر اولنان صورک  
 عینیدر ونیجه اوقات اولور که کامل مزبورک نفس حواس ومزاجی همرنک  
 سر اولور اما ذکر اولنان حکم مزبورنک نشأتی اقتضاسیلہ حالت مزبورنک  
 دوام وبنانی مستمر اولز زیرالی مع الله وقت پیورلشدر \* ابدی ای نور حقیقه  
 عالم ونور حقیقه آدم مراتب مزبورنک سیر وتمامش ایدوب حقیقت ذاتیه سندن  
 خبردار وعشقی ومحبت ربانیه ایلہ برخوردار اولان عاشق صادق اولر احکام  
 ادلک صورده دخی شرح ایدوب افلاک حقیقه اسماء وصفات وذاته عروج اتمکله



ابو الوقت اولور لر سـندخی اکا کوره سـعی و کوشش ایدوب انبیاء عظامک  
 خصوصاً حضرت فخر کائنات علیه اکمل التحیاتک امته ترک ایتدیکی میراث  
 شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت و وارث حقیقی اولغه بذل همت و حقدن  
 مدد و عنایت رجا ایلده سن و داهیة عظیمة هجوم شیر نفسدن تخییران قوای  
 روحانیه بی تخیلیص ایلده سن \* سید \* کور در یای وحدت آدمست ای آدمی \*  
 کرجو آدم سراسما را بدانی آدمی \* جان اگر خوانم ترا باشد بدین معنی مکر \*  
 کرسر تحقیق میدانم که جان عالمی \* که هدایت یابی از من عنده ام الکتاب \*  
 هم سلیمانی هم اسم اعظمش را خاتم \* کریشنی صورت خود را چشم معرفت \*  
 روشنت کردد که هم جشبد و هم جام جی \* رنث نردی و فرعون و دجال چورفت \*  
 هم خلیل و هم کایم و هم مسیح مریمی \* از خیال یش و کم فارغ شو واسـوده  
 باش \* تابکی در بند آن باشی که یش و یا کمکی \* کی شود روشن بخورشـید  
 رخس چشمی که او \* از محیط معرفت نادیده هر کر شبنمی \* ای نسیمی وقت آن شد  
 کز دم روح القدس \* نفخه چون صور اسرافیل در عالم دی \*

اعتراض تخییران بر سخن خرکوش

خرکوشک سـوزنه طائفة تخییرانک اعتراض ایلد کلرین بیان ایدر  
 \* مشوی \* قوم کفتندش که ای خرکوش دار \* قوم تخییران  
 بطریق الاعتراض خرکوشه ایتدیلهای خر بزم کلماته قولاق طـوت  
 \* مشوی \* خویش را اندازه خرکوش دار \* کندیکی خرکوش مقداری طوت  
 یعنی رحم الله (امرأ عرف قدره ولم یعد طوره) حدیث شریفی ایله عمل ایدوب  
 مقدارکی بیل وحد کدن نجاوز ایتوب چهار لکی ترک ایله زبرا حدنی بیلیان  
 چهار کی احق در مصرع اولده اولان خرچار و کوش سمع معناسنه در حضرت  
 مولانا قـسـسـمره نجیبـسنده اولان لطیفه بی مراد بیور مشلدر \* مشوی \*  
 هین چه لافست این که از تو بهتران \* آگاه اول بونه لاف و کذا قدر که سندن  
 بهترلی وقوت و جسامنده مهترلی \* مشوی \* در نیاوردند اندر خاطران \*  
 سن ایتدیکنک لافی خاطر که کتور مدبلر آن ضمیر مصرع اولده لافه راجع در  
 \* مشوی \* معجبی یا خود قضا مان در پی است \* ای خرکوش سـنک  
 بولا فکده سبب ابکی نسنده در یا بودر که معجب و خود پسنده سن و یا خود قضا  
 زه قضا مزده در که سنک عجب و انانیتک ایله بر بلایه دوش اولورز \* مشوی \*  
 ورنه این دم لایق چون تو کبست \* بوخسه بونطق و کلام سـنک کی لک چان  
 لایق در بویات شریفه دن مراد قوای جسمانیه و حواس نفسانیه شیر نفسی

قوته وعقلی ضعیفه ملاحظه سیله نفسه غلبه سنی محالاتدن عدايتد کربدر  
❖ مشوی ❖ باز جواب خرکوش نخجیران را ❖ خرکوش طائفه  
نخجیران کبر و جواب و یردیکنی بیان ایدر ❖ مشوی ❖ گفت ای یاران حق  
الهام داد ❖ خرکوش ایدی ای یاران حق سبحانه و تعالی بکا الهام و یردی  
❖ مشوی ❖ مرضی را قوی رایی فساد ❖ تحقیقا برضعفه بر رای قوی  
دوشدی ❖ ایدی ای نخجیران وضعفابه اعتراض ایدن صورت بیزان  
نظر بکر صورته حصرا بچشم دادن غبار اعتراضی رفع ایدوب عبرته نظر  
ایدیکر کم صورته چوق حقیر و صغیر واردر که صنعت و کاری کبیر اولوب جسامت  
و ضخامت اولانلردن اول کارک ظهوری میسر اولمز و بونک امشالی چوقدر  
سز بر قاجنی بیان ایدیم جمله دن بریسی ❖ مشوی ❖ آنچه حق آموخت مر  
زنیور را ❖ اول نسته بی که حق سبحانه و تعالی زنیوره تعلیم ایدی ❖ مشوی ❖  
آن نباشد شیر او کور را ❖ اول صنعت شیر و یان حار بنه اولمز ❖ مشوی ❖  
خانها سازد بر از حلوا ی تر ❖ اول نحل مله حلوادن پرو عسل الهامالا  
مال خانه ر بنا ایدر ❖ مشوی ❖ حق پروان علم را بکشاد در ❖ اول علمک  
قبوسنی نحل اوزر بنه حق تبارک و تعالی قبح ایدی وحی وافهام الاهی ابله  
مسدس الشکل خانه لردوزوب حذاق مهندسین انک صنعتده مخیرین اولوب  
آتسز شکل مسدس اوزره برخانه بناسته قادر اولمز لکما قال الله تبارک و تعالی  
(واوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا ومن الشجر ومما  
یرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا ینخرج من بطونها  
شرابا مختلف الوانه فیه شفاء للناس) الآیه (روی ان العسل ینزل من السماء  
فیستقر فی مکان فیا تبیه النحل وتشربه ثم تأتی الحلبه فتلقیه فی السمع المنالۃ  
لاکایظن بعض انه من فضلات الفداء نسجیل فی المعدة عسلا) ابن عطاء قدس الله  
روحه بوابت کریمه ده اولان وحی حق تفسیر ایدوب بیوردر که (الهیها ودلها  
علی الموضع وعلیها کیف یضع مافی بطنها لایضع الاعلی حجر صاف او خشب  
نظیف لایخالطه طین ولا تراب) و بر مثال دخی بودر که ❖ مشوی ❖ آنچه حق  
آموخت کرم پیلر ❖ اول نسته بی که حق سبحانه و تعالی اییک قور دینه تعلیم ایدی  
❖ مشوی ❖ هیچ پیل داندان کون حیل را ❖ هیچ بر قبل عظیم جسامتی ابله  
کرم پیله نک حیل سنی بیلور می ❖ ایدی ای نخجیران بوصف نابع و بدایع جثه  
و جسامته کور اولمز ❖ بیت ❖ کار خلقت انک علت ملت است ❖ هر چه زان



در که رسدی نعلت است \* پس اول قادر لا بزال و مقتدر بی زوال زنبور علمی  
قابل وحی ابدوب و انک لعا بی تشریفی ایچون فیه شفاء للناس اوازه سنی جهان  
و جهانیانه ایر کوردی و کرم پیله نک بیلدیکی حیلده فیل عظیم فرو مانده  
و دم بسته قالدی خصوصاً شرف و کرامتی که آدمه احسان بیور مشدر  
ساکنان مواضع افلاکی به میسر اولسا مشدر زرا بر موجب ( و علم آدم الاسماء  
کله سائم عرضهم علی الملائکة ) \* مشوی \* آدم خای زحق آموخت علم \*  
آدم خای علم شریفی حق سبحانه و تعالی دن تعلم ایلدی و دخی ( و علمناه من لدنا علما )  
مکتب خانه سنده قرائت ایلدی \* مشوی \* تا به هفتم اسمان افروخت علم \*  
حتی اسمان هفتمه دکن آدمک علی شعله ثوب سبع سموات انک علمی نوری ایله  
منور و مزهر اولدی \* مشوی \* نام و ناموس ملک رادر شکست \* ملکک نام  
و ناموسنی شکست ابتد \* یعنی ملائکه ( انجعل فیها من یفسک فیها و یفسک  
الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدر لک ) دیشلر ایکن آدم تعلیم اولندیغی اسماء  
ایله جله \* ملائکه به عرض قیلنوب بجانب حقن ( فقال انیؤنی باسماء هؤلاء  
ان کنتم صادقین ) دیوم ملائکه به خطاب اولند قدده ملائکه اسماء مشار الیهاده  
عدم شعور لینه اعتراف ابدوب ( سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم )  
دیو عجز زین بیلوب خلافت آدمده واقع اولان استفسار لرندن معذرت و مغفرت  
دیلدیلر و کندیولرندن نفی علم قیلدیلر \* مشوی \* کوری انکس که در حق  
در شکست \* اول کس سنده نک کور لکنه که حقه شک و کجاده در مراد ابلیس علیه  
اللعنه در که بوییت ابله تعریف بیور لر \* مشوی \* زاهد شش صدره زاران  
ساله را \* الی یوز بیک ییلاق زاهدی که شیطاندر \* مشوی \* یوز بندی  
ساخت آن کوساله را \* یوز بند اناسنی اسمسون ایچون یوز اغنک اغزینه  
باغلا دقلری دهان بنددر و حضرت مولانا بر سبیل استعاره تخیلیه ابلیسی  
کاوساله به تشبیه ابدوب و یوز بند ایله شیطانک قیاسات عقلیه سن مراد ابدوب  
بیور لر که اول کاوساله ایچون بر یوز بند دوزدی \* یعنی قیاس باطل و همیسی  
طریق حقن شیطانی رجیم ابتد \* مشوی \* تانتاند شیر علم دین کشید \*  
تا که بستنان ادنیدن البان علم دینی چکوب امکه و استفاضه به قادر اولسا به  
\* مشوی \* تانکر دکر دان قصر مشید \* تا اول قصر مشید و مأوی عالینک  
اطرافنه طولانیه قصر مشیدن مراد حب الهی و علم لدنیدر حق سبحانه  
و تعالی اتی آدمک قلبنه القا ایلدی و شیطان عجب و پندار و انانیت و استکباری

جهتندن اول ذوقدن بی بهره و محروم قالدی و سبب حرمانی آدمک ظاهر بی  
 کوروب باطنندن غفاتی اولدی کذاک ﴿منشوی﴾ علمهای اهل حس شد  
 یوز بند ﴿مجرد علم ظاهره قناعت ایدوب موجب علم ایله عمل ایتمیان و علم لدنی  
 طایبی اولوب انبیا و اولیایک اثرینه کتمیان ار باب حسک علومی انلره یوز بند  
 اولدی یعنی دهان همتلرین بند اولدی ﴿منشوی﴾ تانکیرد شیرازان علم بلند ﴿  
 تا اول علوم عالیة بقیه دن شیر طومیه \* یعنی مرشدان کاملانده اولان البان  
 اسرار و حقائق علم لدنی و لذات محبة سبحانیدن دماغ جان و دهان جناتی لذت  
 و ذوق المایه و استفاضه انوار جذبات حق قلبیه زیرا انجق بسته پای الفاظ  
 و عبارات و قید بند قیاسات عقلیات اولنلر اصحاب ذوق و وجدانک اتفاق  
 بودر که اسرار انبیا و اولیادن ذره و شمه ذوق اله منزل \* ابدی ادوق و احوال  
 انلرک قلبنده ظاهر اولور که رفع ماسوا ایدوب کوکل یوزینی خاک راه اولیا ایلیه  
 و اول ذوقی ظاهرده ارامیوب کوکلده ارایه زیرا ﴿منشوی﴾ قطره دل رابیکی  
 کور فتاد ﴿دل قطره سنه بر کور دوشدی﴾ منشوی ﴿جان بدر یاها کردونها  
 نداد﴾ که حق سبحانه و تعالی اول کورهری در یاره و افلاک و برمدی و اول  
 امانتی انلرده قومدی قطره دن مراد لحم صنو برالشکل اولان درون دلد  
 مر دمک دیده مقداری بر قطره دم رقیق و لطیف در که محل حیات اولدر اکا  
 سویدای قلب دیرلر و کورهر دن مراد نفخ روح قدسی اضافی و نور محبت  
 ربانیه در که افلاک و بخارده اول کورهرک وضعنه استعداد یوقدر و سویدای  
 دل بحسب الصورة مر دمک چشم مقداری ایکن من حیث المعنی عرشدن اعظم  
 اولوب حقنه (قلب المؤمن عرش الله) دیو بیورلشدر اما قلب اطلاق اولناتی  
 مجرد اول لحم صنوبری و باخود دم سویدایی قیاس ایدوب ظاهرده اولان  
 صورت صغیره سنه نظرایدنلر انده و دیعت اولنان اسرار آلهیه و وسعت قلبدن  
 خبردار اولیوب محروم قالش لر در \* فلهدا ار باب تحفه یق بیورمش لر در که  
 (یذبحی لک ان تعلم ان القلب لیس عبارة عن الصنوبریه فانها وان سمیت قلبا فانما  
 تلك التسمية على سبيل المجاز و باعتبار تسمية الصفة و الکامل باسم الموصوف  
 و المحمول و الافکل عاقل یعلم ان القلب الذی اخبر الحق علی لسان نبیه بقول  
 ما وسعنی ارضی و لا سمانی و لکن وسعنی قلب عبدي المؤمن التقي النبی الوداع  
 لیس هو هذا الصنوبری الشکل فانه احقر من حیث صورته ان یكون محل  
 سره جل علاه فضلا ان یسعه و یكون مطعم نظره الاعلی و مستواه و انما القلب



الانسانی عبارة عن الحقيقة الجامعة بين الاوصاف والشؤون الربانية والخصائص  
والاحوال الكونية الروحانية ﴿ تحرره ﴾ الهی عشقك نوری نهائی كوكلمه  
بولدم ﴿ جلالك شوقه باندیم عیانی كوكلمه بولدم ﴾ سوردم یرله بوزمی بولدم  
قانه كوزمی ﴿ بتردم كندو اوزمی جابانی كوكلمه بولدم ﴾ جشنگ كوتر ابرماغی  
طجوری باغ و ابوانی ﴿ حور و ولدان و علماں سیران كوكلمه بولدم ﴾ كتور  
ملكر سلام عزله حقندن هم كلام ﴿ قلمز جانلرده هبج ظلام سلطانی كوكلمه  
بولدم ﴾ قاب المؤمن بیت الله قاب المؤمن عرش الله ﴿ اولد كسه عبدی عبدالله  
ایمانی كوكلمه بولدم ﴾ ایدمی بنم روحم حضرت فخر عالم صلی الله تعالی علیه وسلم  
( ان الله لا ينظر الى صوركم ولا الى اعمالكم بل ينظر الى قلوبكم واحوالكم )  
پیور مشدر ﴿ بس صورت رستلر معنادن غافل و ظاهر بیتلر احوال باطندن  
ذالار در چونكه بویله در ﴿ مشوی ﴾ چند صورت آخرای صورت پرست ﴿  
ای صورت پرست نیجه دل آخر صورت ﴿ مشوی ﴾ جان بی معیت ای صورت  
رست ﴿ سـك بی معنی جانك صورتدن خلاص اولدی ﴾ ایدمی صورتندن  
كذر قبل كه واقف معنی اوله سن زیر ﴿ مشوی ﴾ كر بصورت آدمی  
انسان بدی ﴿ اكر بنی آدم صورت ایله انسان اولیدی ﴾ مشوی ﴿ احدو  
بوجهل خود بکسان بدی ﴿ احدو بوجهل خود بکسان اولوردی ﴾ ایدمی  
نظر صورته دكل سیرته در و بوآیت کریمه بوگا دایلدركه (ما هذا الا بشر مثنا)  
دینلره (قل انما انا بشر مثلكم یوحی الی) دیو جواب ویرلدی ﴿ بس بحسب الصورة  
ایکبسی دخی مشـترک در لیکن مز حیث الهی بوجه ما مناسبتری بوقدر مثلاً  
﴿ مشوی ﴾ نقش بر دیوار مثل آدمست ﴿ دیوار اوزرنده اولان نقش آدم کیدر  
﴿ مشوی ﴾ بکر از صورت چه چیرنی اوکست ﴿ امعان نظر ایدوب کورکه  
من حیث الصورة انك نهشی ناقصدر ﴿ ایدمی اكسك اولان نهشی ایدوكن  
بیان ایدوب پیورلر ﴿ مشوی ﴾ جان کست آن صورت باتابرا ﴿ اول دیواره  
تابوزیت ایله اولان صورتك ناقص اولان جانیدر ﴿ مشوی ﴾ رو بجوآن  
کوهر نایابرا ﴿ بوری اول نایاب و نادر و ممتازو بی نظر کوهر جانی طالب ایله که  
صورتندن مراد اولدر قال علی کرم الله وجهه ﴿ نظم ﴾ الناس من جهة التمثال  
اكفاء ﴿ ابوهم آدم والام حواء ﴾ فانما امهات الناس اوعية ﴿ مستوعادت  
والاحساب اباء ﴾ فان یكن لهم من اصلهم شرف ﴿ یفاخرون به فالطین والماء ﴾  
وان اتیت تفجیر من ذوی نسب ﴿ فان نسبنا جود و علیه ﴾ لا فضل الا لاهل  
الم علم انهم ﴿ علی الهدی لمن استهدی ادلاء ﴾ ﴿ مشوی ﴾ شد سرشیران علم

جمله پست \* جمله شیران عالمک باشلری پست و نگون و منکوس الرأس اولدی  
 \* مشوی \* چون سک اصحاب را دادند دست \* چونکه کهفک کلبه صدر  
 و قدر و ردیلر دست بو محله صدر و قدر معناسنه در \* یعنی عنایت ربانی  
 و توفیق سبحانی سک اصحاب کهفک رفیق اولغله اصحاب کهفک مقارنتی ایله  
 داخل جنت اولوب و قرآن عظیم الشانده (و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید)  
 قول کریمی ایله اسمی مذکور اولدی و شیرل سلطان و حوش ایکن قطیره  
 هیسر اولان عز و شرفدن سر نگون اولوب اسفنده قالدیلر مع هذا شیرک  
 جثه سی قطیره کوره جل عظیمدر اما قطیر مرتبه اعلاده اولان انسانیت  
 مرتبه سین بولوب شیردر کات اسفلدن اولان صفة سبعیده خوار و زار اولدی  
 \* مشوی \* چه زیانستش ازان نقش نفور \* اول مغفور و قییم صورتدن قطیره  
 نه زیان واردر \* مشوی \* چونکه جانش غرق شد در بحر نور \* چونکه  
 الک جانی دریای نوره غرق اولدی \* قطعه \* بصورت آدمی شد قطره آب \*  
 که چل روزش قرار اندر رحم ماند \* و کر چل ساله را عقل و ادب نیست \*  
 بتحقیقش نشاید آدمی خواند \* ابدی کر کدر که صورته قلیوب طالب سیرت  
 اوله سن \* مشوی \* وصف صورت نیست اندر خامها \* خامه و قلمرده  
 صورتک وصفی یوقدر \* مشوی \* عالم و عادل بود در نامها \* عالم و عادل  
 نامه لرد \* او اور حاصل کلام ذکر سبب اراده مسبب طریق اوزره خامه  
 ایله کتاب مراد اولوب مکاتب و مراسلاند \* برکسته بی توصیف لازم کلسه  
 صورت جلیله سی و چشم و ابروسی نقش اولمبوب بلکه اوصاف حمیده دن  
 اولان عدل و علم و رافت و حلمی ثبت اولنور کر چه صورت پرست پیشنده نقش  
 صورت دخی معتبر ایسه ارباب معنی قنده صورت زالمه به اعتبار یوقدر  
 \* مشوی \* عالم و عادل همه معنیست پس \* الحاصل عالم و عادل صفاتی  
 جبعاه معنی در فقط غیری دکدر \* مشوی \* کش نیابی در مکان پش و پس \*  
 که اول صفاتی سن مکان و محل و جهات ستده بولامز سن ز بر ا صفات علم  
 و عدل و سایر اخلاق حمیده داخل مکان اولان بدن صفاتندن اولمبوب صفات  
 روحانیه در اول ایسه داخل حیطه جهات دکدر و لامکاندن اولان روح  
 اضافیدر شکم حضرت مولانا بیوردر \* مشوی \* می زند بر تن زسوی لامکان \*  
 عدل و علم صفتلری ایله موصوف اولان جان تن اوزرینه جانب لامکاندن اورر  
 یعنی روح جسمه عالم غیبدن برتو صال \* مشوی \* می نکنجد در فلک خورشید



جان ✽ خورشید جان افلاک صیغز قنده قالدی که ابدانه صیغه ✽ یعنی روح قدسی  
داخل تحت ذل کن اولیوب کون و مکانه صیغز و شان کده ( قل الروح من  
امر ربی ) بیور بلوب ظاهر رسوم علمده ابهام اولندی ✽ اما انبیاء عظام و اولیاء  
کرامه مکاشفه لنده روحی او صافله مبین ایدوب دیده فواد ابله کوسه تردی  
و عند الانبیاء و الاولیاء روح حق سبحانه و تعالی نک برسر عظیمدر که افهام  
خلق تنک وعلیه وادراکاری قلیله اولغله روحدن خبر و یرمیوب کتم اسرار  
بیوردی و فی الحقیقه روحک ماهیت و کیفیت خلقتن حقندن غیری کسنه بین  
خلق عالم ماهیت روحی نه کیفیت ابله بیلور که تکیون روحده کندول معدوم  
ایدی حق سبحانه و تعالی صفات و ذاتنی نعت تجلی و کشف ابله بلا حجاب عدم  
عیان ایند کندن صکره روحی قدرت قائمه و ارادت ازایه سیله ایجاد ایدوب  
ظاهری غیب الله و باطنی سرالله و صورتی صورت آدم ابله مصوره اولدی  
✽ ز برحق سبحانه و تعالی نک ارادت عایه سی خلقت آدمه تملق ابلد کده روح  
آدمی احضار ایدوب صورت آدمی روحک صورتی اوزره تصور ایلدی  
✽ فلهمذا حضرت فخر عالم صلی الله تعالی علیه و سلم بطریق الابهام و الاشارة  
( خلق الله آدم علی صورته ) بیوردی و روح مؤنث سماعی اولوب مؤنث لفظی  
اولغله علی صورته بیورلدی قال ابن عباس ( الروح خلق من خلق الله صورها  
علی صورة بنی آدم و ما نزل من السماء ملک الومعه واحد من الروح و قال  
ابوصالح الروح کهيئة الانسان و ليسوا بانسان و قال مجاهد الروح علی صورة  
بنی آدم لهم اید و ارجل و رؤس يأكلون الطعام و ليسوا بملائكة و قال  
بعضهم الروح شعاع الحقیقة یختلف اثارها الی الاجساد و قيل الروح لم تخرج  
من الیكون لیکن علیها الذل فقیل من ای شیء اخرجت فقال من سید جلاله  
و قدس جلاله بملاحظة الاشارة و غشیها بجماله و دارها بحسنه و استملها  
بسلاسه و حیایها بکلامه فهی معتقة من ذکر کن و سئل الواسطی عن الروح  
این مکانها حین اظهرها فقال ان الارواح خلقها و قبضها قبل الاجساد  
این كانت ترى صار ما عاش عیانا لان الدنيا و الآخرة عند الارواح سواء  
✽ ایدى بو ذکر او انسان وجوه ابله روح تحت حکم افلاک داخل اولمز  
و بوندن اقدم اوائل مشنوی شریفده ✽ بیت ✽ تن زجان و جان زتن  
مستور نیست ✽ ایک کس را دید جان دستور نیست ✽ بیتک شر حنده نفس  
ايله روح و روح اضافی ايله روح حیوانی تفصیل اوزره بیان اولمشدر

✽ ذکر دانش خرکوش و بیان و فضیلت و منافع دانش ✽

خرکوشك و علم و دانشی و فضیلت و منافع علمك ذكر و یسایندر ✽ مثنوی ✽  
 این سخن پایان ندارد هوش دار ✽ معارف الهمیه و حقایق ربانیده اولان  
 کلمات دقیقه حدو نهایت و اندازه و غایت طوتمز عقل و اذعان طوت و سوزك  
 معانیسن فهم ایت ✽ مثنوی ✽ هوش سـوی قصه خرکوش دار ✽ عقلی  
 خرکوشك قصه سی جاننده طوت ✽ مثنوی ✽ کوش خر بفروش و دیگر  
 کوش خر ✽ کوش جاری فروخت ایل و برغیری قولاق صاتونال ✽ مثنوی ✽  
 کین سخن را در نباید کوش خر ✽ زیرا کوش ظاهری اذن خر مشابه سـنده در  
 صیت و صدا مثالنده اولان عباراتدن غیری سن الشتمز و کلمات قدسیه نك معانی  
 روحیه سن فهم ایتز بلکه حقایق اسرار باینده اولان دقایق نکاتی ادراك ایدن  
 کوش هوشدر ایدمی ✽ بیت ✽ قو عقلی ویراییکی عشق الینه ✽ کم ایلته وادی  
 این الینه ✽ و قفجه عقل معاش کوش حسی بی ترك ایدوب عقل معادو کوش  
 هوش اله کتور مکه سعی و کوشش قیل ✽ مثنوی ✽ روتورو به بازی خر کوش  
 بین ✽ یوری سن خر کوشك روباه بازغین یعنی دلکوکی حیلہ بازغنی کور  
 بهض نسخه ده شیر کبری سازی خر کوش بین واقعدر یعنی خرکوشك شـیر  
 طو تبحاق دوزنی کور دیمك اولور ✽ مثنوی ✽ مکر و شیر اندازی خر کوش بین  
 خر کوشك شیر انداز اولان مکر و حیلہ بازغین کور یعنی خر کوش شیریه نه مقوله  
 مکر و حیلہ الیه چاهه ایتدیکنی استماع الیه دیمك اولور ✽ ایدمی فنون عالییه و علوم  
 سامیه جئیه کوره اولمابوب و جلہ هنر علم الیه اولدیغنی محقق اولدبسه  
 حضرت مولانا فضیلت علم و مدحت و ثنای علمه شروع ایدوب بیوررلر که  
 ✽ مثنوی ✽ خاتم ملک سلیمانست علم ✽ خاتم ملک سلیماندر علم ✽ مثنوی ✽ جلہ  
 عالم صورت و جانست علم ✽ جلہ عالم صورت و جاندر علم ✽ یعنی سلیمان علیه السلام  
 جن وانس و وحوش و طیور و جمیع اجناس مختلفه به حکم ایدوب خانمی الیه قبضه  
 نسخه کنوردی و اول خاتمک نقش و حضرت سلیمانک حکمی علم الیه اولمش ایدی  
 كما قال الله تعالی حکایه عن سلیمان (یا ایها الناس علمنا منطلق الطیر) ای مستمع قابل  
 سلیمان علیه السلام جن وانس و طیور و وحوشه پادشاه اولدیغنی الیه مفاخرت  
 ایتیموب بلکه عالم منطلق الطیر اولدیغنی له فخر ایدمی با خصوص علم منطق  
 الطیر ✽ صغیر طیور دن مرادندر ✽ شکرو یا خود شکایغندر ✽ پس سلیمان علمیه  
 السلام علم مز یوری ملک سلیمانیدن اعلا کوروب مفاخرتی برای ملک اولمابوب



علم منطق الطیر الیه اولدی \* پس حلال وجه ل و ذات وصفات و قدرت و ارادت  
 آلهیه به متعلق اولان علم نه مرتبه عالیدر اکا کوره قیاس ایدیکه اول علم  
 و حکمت قدرنی حق قدرن غیر بسی بیلز کما قال الله تعالی (ومن یؤتی الحکمة فقد اوتی  
 خیرا کثیرا) ابدی حکمت قرآن عظیمه درت معنی اوزره تفسیر اولمشدر که  
 یربسی موعظه معنایه در و سوره نسا (انزل الله علیک الکتاب والحکمة)  
 آیت کریمه سنده اولان حکمتدن دخی مراد مواظق قرآن در دیشله و معنایه  
 ثانی حکمت فهم علم معنایه در نتکم سوره مریمه (وآیناه الحکم صیبا)  
 و سوره لقمانده (ولقد آتینا لقمان الحکمة) آیت کریمه لری فهم علم معنایه  
 تفسیر اولمشدر و معنای ثالث حکمت نبوت معنایه اولوب سوره نسا  
 (ولقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة) و سوره بقره ده (واناه الله الملائک  
 والحکمة) آیت کریمه لری ای بالنبوة دیوتفسیر اولمشدر و معنای رابع حکمت  
 بیان و قرآن معنایه در نتکم سوره نحلده (ادع الی سبیل ربک بالحکمة  
 والوعظ) آیت کریمه سی ای بالبیان و القرآن دیوتفسیر اولمشدر در پس بو  
 معنایه مراد اولدیسه حق سبحانه (وما اوتیتهم من العلم الا قلیلا) یوروب  
 خلق عالمه علمدن شیء قبل اعطا اولندیقندن خبر و یردی \* پس شخص واحدک  
 مذکور اولان علم قلیلدن نصیبی اقل من القلیل و در بادن قطره و مهر دن  
 ذره اولور حق سبحانه و تعالی نصیب مزبور قلیله خبر کثیر دیوب (ومن یؤتی  
 الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا) یورودی و جمعا دنیا به قلیل دیوب (قل مناع  
 الدنیا قلیل) یورودی \* ابدی دلائل مزبور الیه معلوم اولدیکه علم شریف  
 متاع دنیا ک جله سندن اعلی و عالمک جانی اولدی و نظام عالم علم الیه اولدیغیچون  
 حق سبحانه و تعالی (اطعوا الله و اطعوا الرسول واولی الامر منکم) یورودی  
 و مفسرین و محققین اکثری اولوا الامر دن مراد علماء دیندر دیشله \* زیرا  
 پادشاه اسلامک سببی مقتضیک قلنه تابعدر امامم مفتی تبع تبع سلطان اولز  
 زیرا (رفع الله الذین آمنوا و الذین اوتوا العلم درجات) قول کریمی  
 اوزره عند الله علماتک درجات عالیه سی واردر و تورات و انجیل و زبورده دخی  
 علمت فضیلتی بیان اولمشدر در توراتده فضیلت علم اولان دلیل بودر که حق  
 تعالی موسی علیه السلامه یورور که (یا موسی عظم الحکمة \* فانی لاجعل  
 الحکمة فی قلب \* الا و اردت ان اغفر له \* فتعلمها ثم اعمل بها ثم ابذلها فی تنال  
 کرامتی فی الدنیا و الآخرة) و انجیلک سفر ثانی سندن دخی بو وجهله ترجمه

مطلب  
 فی فضیلت العلم  
 و العلم الکسبی  
 و الوهی الفرق  
 بین المعرفة و العلم  
 و الجمع بین  
 الظاهر  
 و الباطن

اولش در (و بل لمن سمع بالعالم ولم يطلبه \* كيف يحشر مع الجهال الى النار \*  
اطلبوا العلم وتعلموا \* ولا تقواوا نخاف ان نعلم ونعمل \* وليكن قولا ورجوان نعلم  
فنعلم \* والعلم يشفع لصاحبه \* وحق على الله ان لا يخزيه \* يقول الله يامعشر  
العلماء ما ظنكم بربكم \* فيقولون ظننا ان رحمتنا وبغفرتنا فيقول قد فعلت اني ستودعتم  
حكمتي لا لشرا دت بكم بل الخير آردت بكم ادخلوا جنتي برحمتي) وز بورده دخی  
بو وجهله مسطور در که (باداود اذار آیت عافلا فکین له خادما قل لاخبار بنی  
اسرائیل حابوا لانقیاء فان لم یجدوا نقیاء فابوا العلم ا فان یجدوا عالما فابوا العلاء \*  
فان التقی والعلم والعقل ثلث مراتب \* ما جعلت واحده فی احد من خلقی وانا ارید  
هلاکه) \* پس رسائل سؤال ابله که ز بورده اولان ترتیب دن تقوی علم دن افضل  
اولش اولور ز براتقوی علمه تقدیم اولمش در علامه شبرازی رحمه الله علیه  
رده الساج نام کتابیکه انموذج علوم دیکله معروف در اول کتاب الطیفه بوکا  
جواب وروب بیوردر که \* مازمکه علم اولیه تقوی دخی اولمز \* ز براته شینه  
عنیت ونه شیدن اتقایده چکن بیلد کچه \* ناشا بسته دن پر هیز \* وشایسته  
بله عمل اتمکه قادر اولمز \* پس متقی اوادر که هم عالم وهم عامل اوله \* وشک  
بو قدر که عالم عامل عالم غیر عامل دن \* وعامل غیر عامل دن افضل ادر اما نریف  
علمه کمال صعبوت اولغله اختلاف اولوب حقیقت علم نه مقوله دندر \* مقوله  
اضافندمیدر \* ویاخود مقوله انفع الدنمیدر \* وعلک تصویری بدیهی ویاخود  
کسبی میدر \* واکر کسی ابله تحبیدی ممکنیدر دکنیدر \* هربری برسوز  
سوبلوب اختلافی اتمشدر \* تحقیقین استیقلر کتب کلامیه وحکیمیه مطالعه  
ایستونلر وبالجمله بطریق الاجال بهضیر علمه بدیهی ووجدانی وبعضی ابر  
کسبی وضروریدر دیمشدر \* ابدی مطلق علم وعلم مقیدواردر پس اگر بدیهی  
ووجدانی واکر کسبی وضروری دیانلر فتند مطلق علمک تعریفی بو قدر  
ومطلق علم واجب وعلم ممکنه شامل اولوب مطلق علمک تعریفی ممکن دکندر  
وعلم واجبک تعریفی علم ممکنک تعریفک غیر بدر ز بر علم واجب فعلی ذاتی  
حقیقی ازیدر وعلم ممکن انفعالی عارضی مجازی که بیدر وکلام واصولده  
علمک تعریفی بو وجهله در که (العلم ما یتمیزه المعلوم تمیزا تامالا بحتمل التفیض)  
وعلم مقید دخی ابکی قسمدر بر قسمی کسبیدر و بر قسمی شول شیدن عبارتدر که  
حق سبحانه وتعالی آتی عباد خواصنه بطریق الوحی والالهام والکشف  
اعطا ایدر وکشف دخی بای وجهه کان معلوم مطلوبک وجهندن رفع حجاب



اولی - مدن عبارتند و عند ار باب التحقیق علم مفیدك قسم ثانسی كسببات  
ورسمیاتدن اولمابوب وجدانیات وذوقیات قیلندندر \* الحاصل علی  
كلا التقديرین طلب علم فرض اولمغله حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم  
( طلب العلم فربضه علی كل مسلم ومسلمة بیورمشددر ) ومسلم ومسلمه اوزرینه  
فرض عین اولان علمده دخی اختلاف اولنوب احیاء العلومده امام محمد غزالی  
قدس سره العالی ناس بو یابده بکرمی فرقه دن زیاده اولمشلر در دیو بیوررلر  
پس متکلمین دیرلر که فرض اولان علم علم کلامدر که توحید باری انکله ادراك  
اولنور وذات وصفات حق انکله بیلنور وفقهها دیرلر که فرض اولان علم علم  
فقهدر که عبادات وطاعات وحلال وحرام وجیع معاملات انام انکله معلوم  
اولور ومفسرین ومحدثین دیرلر که فرض اولان علم علم کتب وسنندر علومك  
کلیسنه وصول کتب وسنت ایله میسر اولور وصوفیون دیرلر که ( اطلبوا العلم  
واول بالصین ) حدیث شریفیله مراد بیوریلان بزم علمدر و بعضیلر دیرلر که  
علم مزبور عبدك حالته وعند الله واقع اولان مقامنه علمدر وبعضیلر دیرلر که  
علم مذکور شول علمدر که اخلاص وآفاق نفوسی ولله ملاك ایله لمة شیطانی  
تمیز ایلیه وبعضیلر دیرلر که بو علمدن مراد علم باطندر \* پس بوتقدیر جه لازم  
کامور که علم مزبور اول علمك اهلی اولان اقوامه مخصوص اولوب لفظ  
عمومندن منصرف اوله پس بوجهله اولان حصر مر دوددر وابو طالب  
المکی بیورمشددر علم ومسلمه اوزرینه فرض عین اولان شول علمدر که مبانی اسلام  
بیان بیوریلان حدیث شریفك مضموندر کافال علیه السلام ( بنی الاسلام  
علی خمس ) زیرا واجب اولان خمس مزبوردر که کلمه شهادت واقامت صلو  
وصوم وایماء الزکوة واستطاعتی اولان اداء حجدر \* پس علم مفیدكسی اولدر که  
بو ذکر اولئانلرک ارکان وشرائطن وواجبات وسنن ونکاح وطلاق وکندویه  
متعلقه اولان سائر معاملاتنی بیله بونلر کسبیدر وشیخ صدرال دین قنوی  
قدس سره مفتاح الغیبه بیوررلر که ( اعلم ان الحضرة العلیة مشتملة علی  
مراتب کثیرة کلیة \* وهی حضرة العلم وحضرة المعرفة \* وحضرة الحکمة  
\* وحضرة التقدير والقدر \* قاله علم الکشف الاحاطی التیمیزی للمعلومات  
علی ماهی علیه من کل واحد بلواز مهسا ولوازم لوازمها \* والمعرفة هی العلم  
بحقایق المعلومات من حیث حقیقتها مجردة من اوزمها ولوازم لوازمها  
وترتیبها فی مراتبها لا غیر \* والحکمة عبارة عن العلم بالمراتب والحقایق

المرتبة والترتب الواقع بين حقائق المعلومات والوزم والعوارض وبالمواطن  
والاحوال \* وحضرة التقدير تلى حضرة العلم وهي عبارة عن تعيين اقدار  
الحقايق وخصوصياتها في العلم بحسبها على قدرها فالتقدير من المقدر التقدير  
بحسب قدر المقدر العزيز وقدره في العلم \* ومن كوشف بهذه الحضرات  
كلها واحاط بحقايقها بما به الامتياز وبما به الاشتراك كان اكشف المكاشفين  
انتهى كلامه (جعلنا الله وايامكم منهم بفضله وكرمه فانه على ما يشاء قدر)  
\* ابدى معلوم اوله كه علم معرفتدن اعدر ومعرفت اخصدر وايكيسنه دخي  
علم اطلاق اولنور \* وعلم ربه نسبت ايله كشي احاطي وتميزي انفعاليدر وواجبه  
نسبت ايله كشف تام حقيقي ذاتي فعليدر وعلم وهي اهل الله خواصك  
علمويدركه \* وحى والهام وكشفه منقسمدر \* وافسام مزبور نك دخي  
هر برى خاص وعامه منقسمدر \* زير اوحى حق انبياورسل عليهم السلامه نسبت  
ايله خاص وغيره نسبت ايله عامدر نحل وموجودات سائر ربه واقع اولان  
وحى كبي كما قال الله تعالى (واوحى ربك الى النحل) والهام دخي بالنسبة الى الاولياء  
خاص وبالنسبة الى غيرهم عامدر وكشف دخي اهل ملوكه نسبت ايله خاص  
وسائر ناسه نسبت ايله عامدر كشف مزبور دخي كرك باطل وكرك حق اواسون  
مثلا اهل الله وعارفينه واقع اولان كشف كشف حقدور وسخره وكهنه  
وبونك امثالى ضالينه اولان كشف باطلدر رس بونك تفصيلي تطويل اقتضا  
ايدر بزم ايسه مقصود مزبور شول علمدر كه \* اريده ذوقيه كشفيه الهاميه \* والقائات  
ربانيه وواردات غيبيه وفيوضات وتجليات سبحانيه درايمدى شول علم كه  
اهل اللهه مخصوصدر دون الكسب والاستفادة من الغير اولياء كرامه  
من عند الله كشف معنوي وارث حقيقي ايله حاصل اولمشدر وكاه اولور كه علم  
مزبور ارباب كشف وشهوده حق سبحانه وتعاليدن بلا واسطه فيض اولور كقوله  
تعالى (وعلمناه من لدنا علما) وقال الله تعالى (الرحمن علم القرآن خلق الانسان  
علمه البيان) وكاه اولور كه عقل كل ونفس كل به واسطتي ايله حاصل اولور كما قال  
الله تعالى (اقرأ وربك الاكرم الذي علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم) زير ارباب  
تحقيق قلم ايله مراد عقل اولدر ديو بيور مشلدرر كما قال عليه السلام اول ما خلق  
الله القلم (وقال الله تعالى (زوالقلم وما يسطرون) ارباب حقيقت نوني تفسير ايدوب  
نفس كل به وقلم عقل اول وما يسطرون قول ككرمى ايله مراد ما يسطرون  
على قلوب العباد من عالم الغيب بوسيلة آدم الحقيقى الذى هو ابوهام المبر عنه



بحقیقة الانسان الكبير والعقل المذكور ومن هذا یسمونها بالارثیة لانها یصل  
الیهم من ابيهم المعنوی دون الصوری بالارث المعنوی (دیوبور مشلردر کما قال الله  
تعالی (واورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا) الى آخر الآیة وقال الله تعالی  
(والذین هم علی صلاتهم دائمون اوانک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس  
هم فیها خالدون) \* اعمدی صفات مزبورہ الیہ منتصف اولنلر حقیقتہ بعد  
الانبیاء واولیاء اصفیادر کما قول علیہ السلام (العلماء ورثة الانبیاء) وقال علیہ  
السلام (علماء منی کابناء بنی اسرائیل) \* پس هر کیک علمی وجه مشروح  
اوزره اولور سه وارث حقیقی اولدر زیر علمانک علمہ خصوصاً علوم ارثیہ  
اشتراکری اوماخله انبیاء بنی اسرائیلہ مشابہ اولدیلو وقال الله تعالی (شہد الله انه لا اله  
الا هو واللائکہ واولوا العلم قائمنا بانہ طلالہ الا هو العزیز الحکیم) وقال الله تعالی  
(وما بعلمنا وبلہ الا الله والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر  
الا اولوالالباب) \* پس حقیقتہ علمہ راسخ اولنلر وکل من عند الله دینلرم و حدین  
محققین درکہ او اولوالالباب انلرک شانکہ صادقدر وعند التحقیق راسخون  
فی العلم اولان علمہ باللہ دن اولان اولیاء اتقیادر ونوم العالم خیر من عبادة الجاهل  
حدیث شریفی دخی من حیث الحقیقة انلرک شانده در \* یعنی نوم عالم حقیقی  
آلہی غیر حقیقی اولان عالم غیر عاملک عبادتندن خیر ایدر زیر علمی الیہ عامل  
اولیان من حیث المعنی جاهلدر وحضرت عیسی علیہ السلام علوم مزبورہ  
اشارت ایدوب بیوررلر یابنی اسرائیل لاتقولوا العلم فی السماء کل من یصعد الیہ  
یأتی به ولا فی تخوم الارض کل من یتزل یأتی به ولا من وراء البحار کل من یعب  
یأتی بل العلم محبوب فی قلوبکم مرکوز فی نفوسکم تأدبوا بیدی الله اداب الروحانیین  
وتخلقوا باخلاق الصدیقین بظہر لکم العلم حتی یغظیکم ویعمرکم وروی سعید  
ابن المسیب عن انی هریرہ رضی الله تعالی عنہما قال قال رسول الله صلی الله  
تعالی علیہ وسلم (ان من العلم کھیة المکنون لا یعلمہ الا اهل المعرفة باللہ فاذا نطقوا به  
لم ینکرہ الا اهل العزہ باللہ) \* پس خلاصہ کلام وزبدہ مرام بودرکہ الله سبحانہ  
وتعالی هو الظاهر وهو الباطن \* اعمدی ظاهر ظاهر الیہ و باطن دخی باطن  
الیہ معلوم او اور \* پس علم ظاهر شطریته منقسم اولور شطراول قرآن عظیمک  
ظاہرندن مستفاد اولان علمدرکہ حدود شرعیہ وعقائد اسلامیه فی متضمن  
اولوب علم مزبوریدن مثابہ سندہ در و شطرنانی حواس ظاہرہ واعضاء وجوارح  
انسانیه دن اولان قوت سمع وبصر ولا سمہ وشامہ وقوای سائرہ الیہ

حاصلہ در \* پس قوی و اعضاء مذکورہ دن ہر بریسی ایلہ نشأۃ انسانہ ایچون  
بر علم حاصل در و بو مذکورات نشأۃ انسانہ نک عمال ظاہرہ سی در کہ  
(سنز یہم آیاتنا فی الآفاق) وفق شر یفتجہ آفاق عالمہ مبسوطہ اولان آیات  
ربانیہ و علوم سبحانیہ بی اخذ و باطنہ ایصال ایدر و علم باطنی دخی نوعنہ منقسمدر  
برنوعی بطون قرآنہ دن مستفاد و اسرار آلہیہ و حقا بق غیبیہ بی متضمن  
اولان علمدر و برنوعی دخی حواس باطنہ و قوای روحانیہ کہ روح حیوانی و روح  
خیالی و روح عقلی و روح فکری و روح قدسی و تجلیات ربانیہ ایلہ مجلی اولان قلب  
قائل ایلہ حاصل او اورو بونلر دخی نشأۃ انسانہ نک عمل باطنہ سیدر \* پس  
(و فی انفسہم) فحوای کریمی اوزرہ باطندن و نشأۃ غیبیۃ انسانہ دن و حقیقتدن  
اخذ و نشأۃ ظاہرہ عنصریہ سنہ ادخال ایدر و بالنسبۃ الی الظاہر علم  
مذکور روح مثابہ سندہ در \* پس روح بدنسز و بدن دخی روح حسن قائم اولمذبغی  
کبی علم باطن دخی علم ظاہر سنز و علم ظاہر علم باطنسز قائم اولز بونقدرجہ  
(ان الله خلق آدم علی صورة الرحمن) حدیث شریفی ایلہ بیان بیور یلان نشأۃ  
انسانہ یہ علمیک اجتماعندن لازمدر کہ حتی ظاہری ظاہر و باطنی باطن ایلہ  
مشاہدہ ایدوب بین الظاہر و الباطن جمع ایلہ متصف اولہ زیراکال انسانی  
بونکہ ظاہر او اور \* ایدمی ار باب ظاہر دن بعضیسی کبی مجرد ظاہرہ  
و باطنیلرک دخی بعضیسی کبی مجرد باطنہ حصص ایتیمہ زیر معلومی انجق علم  
ظاہرہ حصص ایلین علم باطن ایلہ معلومی اولان شی دن محجوب بلردر و کذلک معلومی  
باطنہ حصص ایدلر دخی علم ظاہر ایلہ مدرك و معلوم اولان شی دن محجوبلردر  
زیراکال وراثت محمدیہ ظاہر ایلہ باطن بینی جمع ایتککہ در \* پس ظاہر و باطن  
بینی جمع ایلین مرتبہ قاب قوسین دہ اولان انسان کاملدر و مرتبہ علیہ من بورہ  
قوس ظاہر و باطن و قوس وجوب و امکان و قوس حق و قوس خلق دہ جمع  
اولان مرتبہ خلافدر و انسان کامل بین القوسین حاق وسط دہ قائم و علی  
السویۃ طرفینہ ناظر او اوب امر ظهور و اظہار خلل کلامک و امکان و وجوب  
بحرندن بریسی آخر اوزر ینہ بغی ایتماک ایچون بر موجب (اعطی کل شیء خلقہ)  
بین بحری الوجوب و الامکان برز خدر کما قال الله تعالی (مرج البحرین یتلقیان  
بینہما برزخ لا یبغیان) ایدمی انسان کامل مقام اکسلیتہ توجہ ایدوب (وانفقوا  
مما جعلکم مستخلفین فیہ) فحوای کریمی اوزرہ علوم باطنہ و ظاہرہ دن انسانہ  
اعطا اولنان جملہ اشیادن تجاوز ایدوب جمیع صور حسیہ و نقوش عقلیہ و غیبیہ



ودقایق اسمائیه و جوییه و حقایق مظاهر امکانیه دن قلب مجلی و مزی  
 و عزیمت کلیه ایله حضرت احدیته متوجه اولوب دل مصفاستی تجلی \* احدیته  
 الذاتیه مرآت تمام و مظهر کل ایتمکله مقام اودنی به نائل و قرب جوار حضرت  
 محمدیه به واصل اولور ❖ نظامی ❖ سیر وجودش بلطافت رسید \* درک اش  
 بخلافت رسید \* کشور اسماء الهی گرفت \* مملکت نامتناهی گرفت \* یوم لا ینفع  
 مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم ❖ حکیم سمنانی ❖ نیست از بهر آسمان  
 ازل \* زربان پایه به زعم و عمل \* علم سوی دراله برد \* نه سوی ملک و مال و جاه  
 برد \* علم پا کار سورمند بود \* علم بیکار پای بند بود \* علم رازر شمر عمل ماده \* دین  
 و دولت ازین دوشد زاده \* تا تو در علم با عمل زسی \* عالمی فاصلی ولی نه کسی \*  
 عالم علم عالمیست شکرف \* نیست آن خطه خطه خط و حرف \* آنکه با خود  
 نبوده هرگز یار \* اوست از علم و عمر برخوردار \* پس علمی ایله عامل اولان بومقوله  
 عالم عالمک جانیدرودخی ( موت العالم کون العالم ) انک ماصدق شانیدر قال  
 رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم لعلی کرم الله وجهه ( لان یهدی الله  
 بک رجلا خیر لک مما علیه تطلع الشمس ) یعنی یا علی اگر حق سبحانه و تعالی  
 بر مرده سنک و مساطنکله هدایت و بره هر اولشی دن خیر در که آفتاب انک  
 اوزرینه طلوع ایلیه \* یعنی زمین و مافیها دن اعلی در دیمک اولور \* پس ای طایب  
 عاشق سندی بر مرشدکا بلدن تعلم علم حقیقی کسب ایدوب عمله سعی و کوشش قبل  
 و خرکوش عقل معادک تدبیری ایله تحجیران قوای ظاهره و باطنیه بی نفس اماره  
 شیرندن خلاص ایلر و خاتم فضه وجود فص باقوته حرای قلبدن نفی کدورات  
 کثرات ماسوا ایدوب و حکاک جذبات اکلهیه نک دست محبت ته تسلیم ایلوب  
 معارف ربانیه و توحید ذاته متعلقه اولان علوم لدنی به ایله متعش ایلیه سنکه  
 صاحب خاتم سلیمانی اولوب عالم ملک و ملکوت و مافیهای قبضه تسخیر و دست  
 تصرفده بوله سن زیر علم شریف بر مهر سلیمانیدر که ❖ مثنوی ❖ آدمی  
 رار بن هنر بیچاره کشت ❖ آدمی به بو هنر جهتدن بیچاره اولدی ❖ مثنوی ❖  
 خالق دریاها و خلق کوه و دشت ❖ در یازک و کوه و صحرا لک خلقی \* یعنی  
 انسان علم ایله برو بچرک مخلوقاتنه غالب و عزیز اولوب و حوش و طیور مغلوب  
 وز بونی اولدی ❖ مثنوی ❖ زو پلنک و شیر ترسان همچو موش ❖ شیر و پلنک  
 انسا لدن فاره وار خوف و هر اس ایدیدر ❖ مثنوی ❖ زو نهنگ بحر در صفرا  
 و جوش ❖ نهنگ در یا انسان خوفندن صفرا و جوشده در صفرا و جوش

بومحمد ه درون نهنگ مضطرب و متألم اولوب و بولانوب قینامقدن عبارتدر  
 نهنگ تمساح و د کزماکنه دیرل ✽ مشوی ✽ ذو پری و دیو ساحلها گرفت ✽  
 خوف افسانندن دیو و پری ساحلارده وطن طوئدی وطن گرفت تقدیری  
 اوزره معنی و برادی ✽ مشوی ✽ هر یکی در جای پنهان جا گرفت ✽ هر بریسی  
 جای پنهانده مقرطوئدی ✽ الحاصل کرچه خوفلرندن هر بری پنهان اولدی  
 ولیکن ( ان الشیطان الانسان عدو مبین ) فحوای کریمی اوزره عداوتلری  
 زائله اولوب جبلتلرند ه هر کوز اولمغله وجودلری پنهان و عداوتلری مبین  
 و عباندر ✽ ایمدی غافل مباح که ✽ مشوی ✽ آدمی رادشمن پنهان بسیت ✽  
 آدمینک دشمنی قتی چوقدر پس غفلت اوزره اولوب ✽ مشوی ✽ آدمی باحذر  
 عاقل کسبست ✽ حذر و تدارکله اولان آدمی عاقل کسبست در فاذا کان كذلك  
 جن و اناسدن نفس و حواسدن قلبه و سوسه و یرن و سواس خناسدن  
 حق سبحانه و تعالی به علی کل حال استعاذه لازمدرز برا ✽ مشوی ✽ خلق  
 پنهان رشتنشان و خوبشان ✽ اگر آفانده اولان مخلوقک نیک و بدلری و نفع  
 و ضرلری و اکر انفعیده خلق اولنان اخلاق سیئه و حسنه ک سودوز بانی  
 ✽ مشوی ✽ می زند بردل بهردم کو پشان ✽ انلرک کوپ و نأ ثیری هر دمه  
 قاب اوزرینه اورر ✽ یعنی و سادس شیطانیه و خواطر نفسانیه قلبه افکار  
 رديه القاسیه اخلاق سیئه اظهارندن منفک اولزلر و الهامات ملائکه و خواطر  
 رحانیه دخی کنلک قلبه اذکار و افکار آلهی و اعراض عن المناهی و حب ربانی  
 القاسیه اخلاق حسنه و عبادات خالصه و اعمال صالحه اظهارندن خالی  
 اولزلر ( روی ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه  
 وسلم ) ان للشیطان لمة و للملک لمة باین آدم فامالمة الشیطان فایعاد بالشر و تکذیب  
 بالحق و اما لمة الملک فایعاد بالخیر و تصدیق بالحق فن وجد ذلك فلیحمد الله و من  
 وجد الاخری فلیتعوذ بالله ) صدق حبیب الله و صدق رسول الله و قال القاشانی  
 قدس سره فی شرحه للنسائیة و العقل الاول ملک مقرب و کله الله بالدعوة  
 الیه و یهدی القلب الی افق الروح و العقل الثانی ملک و کله الله بالدعوة الی عالم  
 الصوره لتعبره فصار ابعده عن الحضرة و دعوته الی اکل شجر الطبیعة  
 شیطانا ✽ پس حق سبحانه و تعالی نیک آفاقی و انفسی و نوری و ناری مخلوقات  
 خفیه سی واردر و انلرکه نور یلدر افسانه دو سندر و انلرکه نار یلدر دشمندر  
 کرچه نظر حسی الیه کورلن لیکن افعال و اقوال و ابدانده اثرلری ظاهر در



و مثال بود که ❖ مثنوی ❖ بهر غسل اردر روی در جو یار ❖ مثلا چنان غسل  
 ایچون برا برماغه کبره سن ❖ مثنوی ❖ رتو آسپی زندر آب خار ❖ آب دبنده  
 اولان خار سکا براسبب و الم و رر ❖ مثنوی ❖ کرچه پنهان خار در آست پست ❖  
 اگر چه وجود خار درون آبد پست و پنهاندر ❖ مثنوی ❖ چونکه درنومی  
 خلد دانی که هست ❖ چونکه آب ایچنده مخفی اولان خار سه کبابنه معلومک  
 اولور که درور آبد خار و ارامش ❖ پس شول کسنه که ظاهر بینی زینت شرعله  
 تزین ایدوب مجرد انکله اصلاح نفس ایتدم قیاس ایلسه همان ایچنده خار  
 مخفی اولان آبه بکزر که قلبنه همرات شیطانیه دن برشی داخل اولدقده مکین  
 هوای نفسده اولان صفات رديه و حب دنیا و شهوات طبعیه سی حرکت ایدوب  
 پای قلبه بآروشه ول کسنه لک که مبلی جانب اعلايه در اتفاقا بحسب البشریه  
 کندوسدن بر فعل ناشایسته ظهوره کله فی الحال الهامات ملائکه  
 و تمیزات عقلیه ایله انواع ندامت و نفسی ملامت ایدوب توبه و استغفار  
 ملازمت ایدر ❖ پس قلوب مؤمنینه همرات شیطانیه و الهامات ملکیه اولمقدن  
 خالی اولن تنکم حضرت مولانا بیورر ❖ مثنوی ❖ خار خار و حیها و وسوسه ❖  
 قلبده واقع اولان وحی و وسوسه لک خلجان واضطرابی ❖ مثنوی ❖ ای  
 هزاران کس بودندی یک کسه ❖ یالکز برکسند دن دکل هزاران کسند دن اولور  
 ❖ یعنی قلبه واقع اولان القات ملکیه و الهامات ملائکه اکر خار جدن  
 و اگر مملکت وجود کده مانند ملائکه اولان اخلاق حسنه و قوای روحانیه نک  
 نیجه بیکسندن واقع اولور یالکز برندن دکل کذلک اکر آفاقی و اگر انفسی همرات  
 شیطانیه و اغواءات نفسانیه یالکز برشه یطان و یا خود بر خاطر دن ظهور  
 ایتمز بلکه نیجه بیک ابالیس آفاقی و انفسیدن نیجه وسوسه لر اولور و باحوال  
 دخی برکسندیه مخصوص دکل بلکه جبع ناسه واقع اولور بهر حال هر کس  
 بواجبات ایله تمکن و دنیا دخی دار امتحاندر ❖ ایمدی ای طالب طریق هدایت  
 ❖ مثنوی ❖ باش تا حسیهای تو مبدل شود ❖ انبیا و اولیایک ذوقندن ذوق  
 و حال حاصل ایله که حتی سنک ظاهری اولان حسلرک باطنه تبدیل و اخلاق ذمیمه  
 خصائل حیدیه مبدل اوله ❖ مثنوی ❖ تاینی شان و مشکل حل شود ❖ حتی  
 سندن انبیا ذوقندن ذوق و اولیاده فروزان اولان شمع و چراغ محمدیدن  
 فتیه قلبی اشعال و پرشوق ایلد کسه الهامات ملائکه و خواطر روحانیه ایله  
 تسویلات شیطانیه و خواطر نفسانیه و دنیا ویه نک بیننی فرق و تمیز ایدوب و مشکل

قال یوب حل اولور و یا خود اکر سن جن و ملائکه وجودنه انکار ایدرسک  
 رقاچ کون صبر ایله که اکر اضطراری و اکر اختیاری موت اصابت ایتد کده  
 عین یقین ایله بوذ کراولتان احوال سه کامنکشف اولوب مشکل قالمز حل اولور  
 کما قال الله تعالی (و کشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید) امانه فائده اول زمانده  
 اولان ایمان ایمان یاسدر مادامکه موت اضطرار یدن اول ایمان بالغیب ایتیه سن  
 ایملک مقبول اولمز \* ایمدی بنم جانم انبیاء اولیا و کتاب کریم سبحانی خبر و یرد یکی  
 جمیع خصوصه ایمان بالغیب ایله والا صکره واقع اولان ندامت و تأسفک  
 ذره مقدراری نفعی اولمز \* پس نظر ایدوب کورکم ﴿ منثوی ﴾ تاسخ نهایی  
 یکن رد کرده ﴿ تا کیملرک سوزلر بنی رد ایملش سن ﴾ منثوی ﴿ نایک نرا سرور  
 خود کرده ﴾ تا کیملری کندو که سرور ایملش سن \* یعنی الهامات ملائکه  
 و تسویلات شیطانیه دن کیمی قبول و کیمی رد ایملش و قفسه سنک تابعی اولمش سن  
 کندو حالنه متفطن اول و اتی اخلاقندن و قلبک قنغی جانبه میلی زیاده اولدیغندن  
 تحقیق ایدوب واقع حاله مطلع اول حضرت مولانا قدس سره اصلا و راسا  
 ملائکه وجنک وجودنی انکار ایدن فلاسفه دن بعضنه و قدر به وز نادقه به  
 تقریب ایدوب الزام اراده ایتش لر در \* زیرا طوائف من بوره نک بعضی وز نادقه  
 عموم اوزره ملائکه وجنک خارجده وجودی یو قدر دیرل و افاقه اقرار ایدوب  
 تاویلر بنی انفس اعتبار ایله ایتزل بلکه مجرد افاقی انکار ایدوب قسط تاویلی  
 اختیار ایدرل \* پس بوفرقة تبه غوایتده هالکین و دشت ضلالتده ضالین در  
 اما ملائکه نک حقیقتلرنده اختلاف اولمش در تفسیر بیضاویده بوجهله  
 مسطور در که و اختلاف العقلاء فی حقیقتهم بعد اتفاهم علی انها ذوات  
 موجودة قائمه بانفسها فذهب اکثر المتکلمین الی انها اجسام لطیفه قاده  
 علی التشکل باشکال مختلفه مستدلین بان الرسل کانوا یرونهم كذلك و قالت  
 طائفة من الصاری هی النفوس الفاضله البشریه المفارقة الابدان وزعم  
 الحكماء انها جواهر مجردة مخالفة للنفوس الناطقة \* یعنی حکما ملائکه جواهر  
 مجرد در تدبیر و تصرف تعلقبه اجسامه تعلق ایتز دیرل كذلك وجود جنده  
 دخی اختلاف اولوب کبر و تفسیر بیضاویده بوجهله مسطور در که و الجن  
 اجسام عائله خفیه تغلب علیهم الناریة والهوائیه و قیل نوع من الارواح  
 المجردة و قیل نفوس مفارقة عن ابدانها واصفها نیده دخی بوجهله  
 مسطور در که و اکثر المتکلمین لما انکروا الجواهر المجردة قالوا الملائکه و الجن

مطلب  
 فی الملائکه  
 و نفس الجن



والشياطين اجسام لطيفة قادرة على التشكل بأشكال مختلفة واوائل المعترلة  
انكروها لانها ان كانت لطيفة وجب ان لا تكون قوية على شئ من الافعال  
وانفسد تراكيبها بادنى سبب وان كانت كثيفة وجب ان نشاهدها والا لا يمكن  
ان تكون بحضرتنا جبال ولا تراها احيب بانه لم لا يجوز ان يكون لطيفة بمعنى  
عدم اللون لا بمعنى رقة القوام واثن سلم انها كثيفة لكن لانسلم انه يجب ان تراها  
لان رؤية الكثيف عند الحضور غير واجب ( ونقل عن المعترلة انهم قالوا  
ان الملائكة والجن والشياطين مجسدون في النوع ومختلفون باختلاف افعالهم  
اما الذين لا يفعلون الا الخير فهم الملائكة واما الذين لا يفعلون الا الشر فهم  
الشياطين واما الذين يفعلون تارة الشر وتارة الخير فهم الجن ولذلك عد ابليس  
تارة في الملائكة وتارة في الجن انتهى كلامه ) وبحر زخار حقايق شيخ محي الدين  
عربي رضى الله عنه فص الياسيه ده بيوررلر كه الوهم هو السلطان الاعظم  
في هذه الصورة الكاملة الانسانية وبه جاءت الشرايع المعترلة فشبهت وزهت  
شبهت في التمز به بالوهم وزهت في التشبيه بالعقل وارباب تأويلدن بعضيسى  
دخى ديرلر كه ابليس قوت واهمه در وملائكة آدمه سجده ايلدى وابليس سجده  
ايتمدى ديمكدن مراد بودر كه جميع قواى انسانيه نفس ناطقه به متقادر در  
اما قوت واهمه متقادر دكلدر ديمكدن اك ر بوقرله ذاهب اوائلر نظاره معناى  
آيت كريمه به وملائكة وجن آفاق به اعتقاد تام ايدوب بعده (سبزيهم آياتنا  
في الآفاق وفي انفسهم) نص كريمك فحواسنجه انفس اعتباريله تأويل  
وتطبيق ايدرلر ايسه مقبولدر والا لعاياذ بالله زنادقه وملاحدهك قول مز بقلى  
اولور فافهم جدا ( وبعضيلر دخى ديرلر كه ملك كاشف وشيطان سائر در  
و) بعضيلر دخى اكر ملك واكر شيطان سبيدر \* پس سبب كشف ملك وسبب ستر  
شيطاندر وسبب خير ملك وسبب شر شيطاندر وسبب رحمت ملك وملك رحمتدر  
وسبب عذاب شيطان وشيطان عذابدر \* پس هر قنغيسى كم سنى افعال ناشايسته دن  
منع ايدوب افعال مريضيه به دعوت ودلالات ايدرسه ملكدر وهر قنغيسى كم  
بدكارغه دعوت وينكو كاريدن منع ايدرسه شيطاندر زبده العارفين عمده  
الواصلين عزيز بن محمد النسفى بيوررلر كه شهر نسفده ايكن بر كجه رؤياده  
حضرت شمس ضحى و بدر دجى خاتم الانبيا محمد المصطفى عليه من صلوات الله  
الوفائك جمال فرخنده فاليله نور چشم باطنم پر نور اولوب بكا بيورديرلر كه اى  
نسفى اعوذ خوان اولان دبوى ولا حول خوان اولان شيطانى بيلور ميسن

بیلزم یا حبیب الله دیدم پیور دیلر که فلان کس سنده دیو اعوذ خوان و فلان دخی  
شیطان لاحول خواند رای فسفی انلر دن احتراز ایلیه سن \* پس ایکیسی  
دخی معلوم اولوب من بعد انلر ایله صحبتی ترک ایلدم عن بزنسفی پیوررلر که  
بوففیرک قنده اکر عالم علوی و اکر عالم سفلینک کار کانی جله ملائکه در هر برینک  
علی و مقیمی معلومدر کما قال الله تعالی ( و ما من الا الهه مقام معلوم ) \* پس انلرک  
علمی زیاده و نقصان و نوع دیگر اولمز و هر بری کند ی علمته مشغولدر و ذکر  
اولئان علم و عملک هر بری انلرده ذاتی و ذاتلر یله همراه در هیچ بریسی قادر  
اولمز که اول علی ایتمیلر و یا خود خلافتن اشلیله کفوله تعالی ( لا یعصون الله  
ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون ) و عمر بن الفارض قدس الله روحه قصیده  
تأیه سنده پیوررلر که نظم و تلط اشباحا زای بانفس \* مجرد فی ارضها  
مستجنه تباین انس الانس صورة لبسها \* او حشتها و الجن غیر انیسة \*  
یعنی اول خیال باز اشخاص و صورتی که پس پرده دن کوستر سن انی کورر سن  
یعنی صور جنیان کندولرینک نفوس مجرد لبله که بزم بصرمز ایله مدرک  
اولان ماده دن مجرد در و انلرک نفوسنک محل کینونتی بر زمین ده در که بزم  
نظر یزدن مستورددر و شول صورتلر که نفوس جنیان انی تلبس ایتشدر  
سنک اوزر که بروحشت و خست ایله ظاهر اولور که وحشت مز بوره جنلرک همراهی  
اولوب بروجهله مباین و مخالف انسی در که صورت آدمیانده موجوده در  
زیرا جنیان ایله آدمیان یننده عدم مناسبت اولغله کندولری و صورتلری  
انیس آدمی اوله من \* پس مذهب اغلب محققان اولدر که آدم علیه السلام  
ابوالبشر و اصل صورت انسانی اولدیغی کی ابلیس دخی جنیلرک اصل  
و پدر یدر و ابلیس علیه اللعنه انسانک دشمنیدر و حکم هدایت اولاد آدمک  
عمومنه شامل اولدیغی کی حکم کفر و غوایت دخی ابلیس علیه اللعنه نک عقبنه  
عام دگلدر زیرا آدمیانک بعضیسی کافر و جنیانک دخی بعضیسی مؤمن اولوب  
انبیاء علیهم السلامه ایمان کنوردیلر کما قال الله تعالی ( قل اوحی الی انه اسمع نفر  
من الجن فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشدا فآمنابه وان نشرک ربنا  
احدا ) ایدی معلوم اوله که بحکم ( خلق الانسان من صلاصال کالفخار و خلق  
الجان من مارج من نار ) خلقت آدم آب و خاک و بنیه ابلیس آتش و هوادن اولوب  
آب و خاک ایسه ظهورده و تصورده صورت اتم و اکلدر \* پس لاجرم صورت  
آدمیان صورت و خلقت جنیا ندن اتم و اکمل اولوب جنیلرک صورتی کالده



آدمدن ادنی و صورت حشرات و بهایعدن اعلی در \* فلهذا جنیان کنندیلرک  
نفوسنده موجوده اولان بعض قوی واسطه سیه بنی آدمدن بر یسنه ظاهر  
اولسدر من حبث اصلهم خلقهم صور محسوسه ایله کمال ظهوری قبولده  
نقصانلری اولغله غالباً صور موحشه ایله باهره اولورلر بودخی معلوم اوله که  
(اهبطوا منها جميعا) نص کریمک خطابنده عالم دنیایه نزول اتمکده جن دخی  
مشترک اولوب اصل و خلقت جنیان ایسه حکم بطون انلرک اوزرینه غالب  
اولق ایدی \* پس لاجرم ملکوت آسماندن ملکوت زمین و دنیایه انلرک نقلاری  
وطن غیبده قدر اولوب منزل و مقاملری دنیاده غیبی و بطونی اولدی اما  
بر غیب و بطون که بین الدنیا و الآخرة واقع اولان غیب و بطون و برزخیدن  
اندادر \* فلهذا احوال برزخ انلردن دخی مسنور درو بزم منزل و مقامین  
ظاهر و انلرک منزل و مقاملری بزه نسبت غیب اولغله برانلری کورمز \* زبیرا  
صورت هوا و حقیقت صورت آتش بزه نسبت ایله غایبدر نشأه جن ایسه  
آتش و هوادن اولوب لابد بزم نظر ظاهر بزدن غایبدر و حق سبحانه و تعالی ک  
حکمت عظیمه و نعمت جلیله سی در که جن بزم نظر بزدن غایب و برانلره ظاهر  
ایکن مادامکه جمیع اعیانک مانکی و جله مکونانک خالق اول قادر و قیومک امری  
اولیه علی العموم جنیان بزم صور ظاهره مزه بر ضرر و کزنده قادر اوله منزل حتی  
او بزم قبوسن بندهایتسک و صو قایتک اغرنی آچق قوما سق انلر چوزوب  
آچغه قادر اولزلر حاصل کلام نفوس و صور جن حسنده و انسنده و بهجتده  
و روح و راحتده بزم تلبس اولدیغیز صورتدن و مواددن مجرده در لیکن بعضیلری  
بزم جسمزه مناسب اولان صورت اظهار ایلک استد کلرنده حسن صورتده  
صورت انسانیدن کمتر بصورنده آب و آتش میانده ظاهر اولورلر \* پس رأی  
دخی جن مزبور پس پرده دن ظاهر اولدیغی صورت خیالی ایله آشکاره کوروب  
مستوحش اولور و صورت مزبوره جنک فعلی اولوب فی نفسها کما هو فی نفس  
الامر اول صورت حقیقت دکدر و بوتفصیلدن مراد ملائکه و جنک وجودنی  
انکار الحاد و زندقه اولوب و مشرب فلا سفه دن بعض کم کشتلرک اتباعدن  
نهی ایدوب طریق انبیا و اولیایه تبعیت ایلک ایچون مؤمن صادقلری ترغیبدر

باز طاییدن نخبیران از خرکوش سراندیشه اورا \*

کیرو نخبیران خرکوشدن انک اندیشه سنک سرنی طلب ایتد کلر ینک بیانده در

﴿ مشوی ﴾ بعد از آن گفتند کای خر گوش چیست ﴿ بعد طاقه نجیجران ابتدا بلر  
ای چیست و چالاک اولان خر گوش پرهوش ﴿ مشوی ﴾ در میان آنکه  
در ادراک تست ﴿ اورتابه کنور اول نسته بی که سنک فکر و ادراک و عقل  
درا کده در ﴿ مشوی ﴾ ای که باشیری تو در پیچیده ﴿ ای خر گوش بر شیر  
صارلس سن یعنی آنکه خصوصت و مقابله به قصد ابتش سن ﴿ مشوی ﴾  
باز کورایی که اندیشیده ﴿ آشکاره سوبله شول رأی و تدبیری که فکر و خاطره  
ایلس سن یعنی فکر و خاطره که بزخی واصل و بوبالده مشاوره داخل اوله  
زیراکه ﴿ مشوی ﴾ مشورت ادراک و هش یاری دهد ﴿ مشیره مشورت  
ادراک و هش یاری و برر ﴿ مشوی ﴾ عقلها مر عقل رباری دهد ﴿ عقلر  
بر عقله قوت و برر و معین و یاری او اور کما قال بعض الحكماء ينظم العقل من  
انواع الكلام ودخی حکما دیشلر که مشورت عقلی زاده ایلک و نادانقدن ال  
چکمکدر با خصوص ﴿ مشوی ﴾ گفت پیغامبر بکن ای رای زن ﴿ حبیب ذوالمن  
یورد بلر که ای رای و تدبیر اید بچی مشورت ( کالمستشاره مؤمن ) مشورت  
ایله که ( المستشاره مؤمن ) در بو حدیث شریفی مسلم و بخاریده ترمذی ابوهریره دن  
ونسائی ام سلمه دن روایت ایدرلر که قال رسول الله صلى الله تعالى علیه وسلم  
( المستشار مؤمن ) یعنی مشورت طلب اولنان کسنه امین قلمشدر زیر بر کسنه  
برکارده بر کسنک رأینی طلب ایلسه اسنشار فلان فی الامر من فلان دیرلر  
الحاصل برکاره عزیمت اولند قدده اسنشاره لازمدر با خصوص ای خر گوش  
سنک قصدک شیرایله پیچیده اولمقدر ﴿ پس اسنشاره جمله دن زیاده سکا  
لازم کمشدر ﴿ ابدی ای خر گوش امر من بورده بزنی کندیکه مستشار ایدوب  
رأی و تدبیر کده خطا اتمامک ایچون بهر حال مشاوره ایله دید بلر

﴿ منع کردن خر گوش از راز ایشان ﴾

﴿ آخر کوش نجیجرانی رازنهانی عیان و آشکاره ایلک طلب  
ایتد کلرندن منع ایلد بکیدر ﴿ مشوی ﴾ گفت هر رازی نشاید باز گفت ﴿  
خر گوش ابتدی هر راز و اسراری آشکاره سوبلک مناسب و لایق دکلدر زیراکه  
﴿ مشوی ﴾ چفت طاق آبد کهی که طاق چفت ﴿ کاهی چفت  
تک و تک دید و تک چفت کلور ﴿ پس امور آیه نک تحقق و قوعی معلوم اولمقد فیه  
قبل الوقوع بطریق الاخبار و الاستشاره اتی ظاهر و آشکاره اتمک عند ذوی  
المعقول مقبول دکلدر با خصوص حکمادن قس بن سعه فرزندنه ایلد بکی وصیته  
بودخی مذکور در که ﴿ و لا تشاورن مشغولا و ان کان حازما لبیا و لا خائفا



وان كان ففهمنا علميا ولا تستودع عن دمك احدا وان قربت قرابته فانك اذا فعلت ذلك لم تزل وجلا و كان المستودع بالخيار في الوفاء والغدر ) اعمدى مردكا مل اوليان مشاوره به سزاوارا اولماز وهر تدبير دخی موافق تقدیرا اولماز صدكك على دندر كه ( رب امل خائب \* رب رجاء يؤدى الى الحرمان \* ورب زباج يؤدى الى الخسران ) بيورلمشدر \* پس كشف ضمير دن ايسه حفظ اسرار ايلك اولى در وهر كسى دوست قياسيله كوكلده اولانى اسانه كنور مك روادكدر \* خصوصا امام على ابن ابى طالب رضی الله عنه اظهار اسرار دن دخی نهى ايدوب بيورر كه ❖ نظم ❖ فلا تنفس بسرك الا اليك \* فان اكل نصيح نصيحا \* فاني رأيت غواة الرجال \* لا يتركون ادعيا ❖ اعمدى اى تخجيران كشف اسرارده مضرات كثيره واردر مثلا ❖ مثنوى ❖ اوصفا كردم زنى يائنه ❖ اكر صفادن مرآته دم اوراسن ❖ مثنوى ❖ تيره كردد زود با آينه ❖ على الفور آينه بزه تيره و مكدر او اور \* بويت شريفده مشبه محذوف و مشبه به مذكور در كه مشبه به آينه و مشبه حصول مراده اولان اسباب وصول هر نه ايسه اولدر و تيره كى مرآت اسباب وجه مرادى نماينده اولمايوب عدم قابليت اولمقدن كليه در \* پس صمت و سكوت فوايدينه منقطن اولميان و حبس نفس قليا نلر محضا صفادن اوترى مرآت اسباب مرآه نفس اوروب سوز سو بلسك مرآت مز بوره مكدر اولوب رخسار مراد رونما اولماز ( كما قيل لا تنفس سرك لوز بك فان لكل وزير وزيرا ❖ رباعى ❖ اى دوست مكو سر دل خو يش بكس \* آينه دل تيره مكردان بنفس \* چون غنچه زبان خو يشتن كش بدهان \* ناچند كنى هرزه در اى جو جرس \* پس اى وصول مرادك حصولنه طالب اولان كسسه ❖ مثنوى ❖ در بيان اين سه كم جنبان امت ❖ بواو ج نسنه نك بيا ننده لىكى از دبرت بلكه هر كز سهويله ❖ مثنوى ❖ از ذهاب و زذهب و زمذهب \* ذهاب كدن و ذهب كدن و مذهب كدن يعنى ( استر ذهبك و ذهابك و مذهبك ) حديث شريفيله عامل اول زيرا اذاتم العقل نقص الكلام بيورلمشدر ❖ مثنوى ❖ كين سه را بسيار حصصت وعدو ❖ زيرا كه بواو چك خصم وعدوسى بسياردر ❖ مثنوى ❖ در كينست ايسند چون داند او \* چونكه خصم وعدو ذهاب و ذهب و مذهبكى بيله كين فرصتكده مكين اولوب طورر \* وسك ضرر كه مترقب او اور حقا بودر كه زمانه ده هر كى دوست قياسيله كشف راز ابلسك لابد ضررين چكمامك اولماز آه كم زباني موافق و نهادى منافق احباب صورتنده

اعدا وصادق صورتنده کاذبلردن حق سبحانه و تعالی عبادنی حفظ ایلیه  
ولساندن کشف اسرار اولمقدن خالص القلب اولان مظلوملری صاقلیه  
نته کیم امام علی کرم الله وجهه ظاهری باطننه مطابقی اولیان کسمنه لردن  
شکایت ایدوب بیوررلر که **نظم** \* هذا زمان ليس اخوانه \* يا ايها المرء  
باخوان \* اخوانه كلهم ظالم \* لهم لسانان ووجهان \* يلقاك بالبشر وفي قلبه \*  
داء يوانسه بكتمان \* حتى اذا ما غبت عن عينيه \* رماك بالزور والبهتان \* هذا  
زمان هكذا اهله \* بالود لا يصدق شأن \* يا ايها الفرد كن مفردا \* دهر ك لا تأنس  
بانسان \* ايمدی ای جان پدر و جگر پاره مادر زنهار کتم اسرار ایلمکه سعی  
و کوشش قیل و هیچ فردک تملقنه فریقنه اولمه شو بلمکه یونصیحت ایله عامل  
اولیوب **مثنوی** \* وربکوی بابکی دو الوداع \* اگر برایکی کسمنه به رازی  
سو یلیه سن اول راز و اسرار که الوداع قیلکه عالمه فاش اولق مقرر در زیر  
**مثنوی** \* کل سر جاوزالانین شاع \* هر سر که ایکی کسمنه بی تجاوز  
ایلدی اول سر شایع اولدی انین دن مراد کرک شفقین و کرک خار جده ایکی  
کسمنه اولسون شویله که ایکی بی تجاوز اوله بهر حال شایع اولور اما سندن  
غیری ایکی مراد کل بلکه سنکله ایکی اولمقدر **سجده** \* ای زبان نکتته کذار  
آمده \* وی بسخن نادره کار آمده \* نقطه نطقست ترابر زبان \* کشته ازان  
نقطه زیانت زبان \* کرکنی ان نقطه ازیں حرف حک \* بخط حکم تونهد  
سرفلک \* غنجه که نبود بدهانش زبان \* اعل وزرش بین کره اندر میان \*  
سوسن رعنا که زبان آورست \* کیسه تهی مانده زاعل وزرست \* منطق طوطی  
خطر جان اوست \* قفل نه کلبه احزان اوست \* کرچه سخن خاصیت زنده کبست  
\* موجب صد گونه پراکنده کیست \* بر سخن بیهده کم شود دلیر \* تا که ازان پایه  
نیفتی زیر \* پس لاجرم ستر اسرار لازمدر و یا خود اغیاردن احتیاط و احتراز  
کر کدر و بالجمله احباب صادق به دخی کشف اسرار اولدقده بطریق التمثیل  
و الکنایه اولوب تصریح اولماق کر کدر مثلا **مثنوی** \* کردوسه پرند  
رابتدی بهم \* اگر ایکی اوج مرغ پرند یی بر برینه بند ایتسک **مثنوی** \*  
بر زمین مانند محبوس ازم \* المدن یراوزرند محبوس قاورلر و پروازه قادر  
اولزلر \* پس حبسیدن خلاص ورها بولق ایچون **مثنوی** \* مشورت  
دارند سر پوشیده خوب \* سر پوشیده و خوب مشورت طوتلر \* یعنی لسان  
حال و بعض حرکات و سکونات ایله ظاهری مخفی مشورت مستخسسه ایدرلر



بوجهله مشورت که ❀ مثنوی ❀ در کتایت با غلط افکن مشوب ❀ ظاهر  
 حاله نظر اید نلره کتایت ایلکده مختلط ومشوب و غلط افکن اولور حاصل کلام  
 مقصود ومرام نه ایدوکی ظاهرندن بر کسه معلوم اولمز مثلاً براق مرغ پرند  
 صید اولوب بر بره بند اواسه بالکتهایه مشاوره لری بواسلوب اوزره اولور که  
 گاه حرکات ایدوب بر برله فتاد اوررل وانکله خلاص ممکن اولمدیغن بیلوب  
 بالآخره سکوت وسکونتی اولی کوروب حرکتدن کسهسته اولورل ❀ پس طیورک  
 عدم حرکت وسکونه ناظر اولان اول طیور زمین ایله الفت ایلدی قیاسیله بندل بینی  
 کشاده ایتد که جله پران اولوب علی الاتفاق بنددن خلاص اولورل و بونک  
 تمه سنی حضرت مولانا قدس سره بونک سیافنده واقع اولان طوطی حکایه سنده  
 تفصیل بیوررل ❀ ایمدی عاقله لازمدر که اسان حال طیور دن حصه مند  
 اولوب کشفراز و مشورت دخی ایدر سه بطریق الکتهایه والمعاظه مکمله ایلله  
 ❀ بیت ❀ لب چو کشایی کرو هوش باش ❀ ورنه زبان در کش وخاموش باش ❀  
 با خصوص وجه مشروح اوزره اولان مشاوره سنت در ز را ❀ مثنوی ❀  
 مشورت کردی پیمر بسته سر ❀ حضرت رسول علیه السلام اصحاب رضی الله  
 عنهم ایلله مستور و بسته سر مشورت ایلردی ❀ مثنوی ❀ گفته ایشان  
 جواب و بی خبر ❀ اصحابه جوابی دیمش و منافقار وخارجده اولتلرامر مشاوره دن  
 خبر دارد کل و ظاهر کلامدن دخی نسنه فهم ایتزل ایدی اکابنه که ❀ مثنوی ❀  
 در مثالی بسته کفتی رای را ❀ حضرت فخر عالم صلی الله تعالی علیه وسلم مشاوره  
 مراد بیور سه لر دأب شریفلری بو اید بکه رأی شریفلرین بعض مثاله تقید  
 ایدوب سو بلردی ❀ مثنوی ❀ نانداند خصم از سر پای را ❀ تا کم خصم اول  
 کلامک سرو پایی بر بدن فرق ایتیه و مشاوره نک اوزرینه در بیلله  
 ❀ مثنوی ❀ او جواب خویش بکرفت ازو ❀ حضرت فخر کائنات علیه اکمل  
 التحیات کند و جواب شریفی طو زدی یعنی حفظ بیوررلردی ❀ مثنوی ❀  
 وز سؤالش می نبردی غیر بو ❀ و حضرت رسول علیه السلام سؤالندن واصحابه  
 بیورد یعنی کلامندن غیر یلرودین محمدیدن آبر یلر شمه واحده استشمام ایتزلردی  
 و حین مشاوره ده بر کسه اواسه ذوالوجهین بر حدیث بیوررل ایدی که اصحاب  
 رضی الله عنهم سر حدیث شریفه تحصیل اطلاع ایدوب منافقین فهم وادراک  
 ایلرزدی (مثلاً خروا آئینکم و اوکوا اسقیتکم واغلقوا ابوابکم) حدیث  
 شریفندن مفه وم مرادی فهم ایدوب آیه قلبلرین تخمیر واسقیه مقللرین ایکا

وابواب افواهی اغلاق ایدوب سکوتی کند و له شده ر قیلور لردی و نا محرم لر  
 سر حدیثی فهم ایتوب انجق معنای ظاهرینه جل ایدر لردی ﴿ روضه  
 الاخبارده مسطور در که ﴾ خاتم الانبیا سلطان الاولیا حضرت محمد المصطفی  
 علیه من صلاوات الله الاوفی هجرة نبویهك سکن نجی سنه سنك اول ماه  
 رمضانده جانب مکه به عزیمت و فتحه نیت پیور دقده حضرت عائشه صدیقه  
 رضی الله عنها به خفیه بنم اسباب سفر م مهبیا ایله دیو پیور دبلر \* پس حضرت  
 ابی بکر الصدیق عائشه صدیقه بی حضرتك مهمات سفر ایله تقید ایتدیکن  
 کور مکله باعائشه نبی علیه السلام غزایه می کیدر دیو سؤال ایدوب حضرت  
 عائشه واقفه دکل دیو جواب و بر دی زیرانه جانبیه توجه ایده جکلری معلومی  
 دکل ایدی حضرت ابی بکر الصدیق سؤالده مبالغه ایدوب اگر حضرت رسول  
 علیه السلام غزایه عزیمتی وار ایدسه باعائشه بیان ایله که بن دخی اسباب سفر  
 ایله تقید ایده بم دیوب بو مکله ده ایکن حضرت رسول علیه السلام سعادت  
 خانه سنه کلوب \* پس ابو بکر الصدیق حضور سعادت موفور رسوله یوز  
 سوروب یار رسول الله سفر داعیه سببی اولدی دیو سؤال ایتد کده نعم دیو  
 پیوروب قریش اوزرینه می دیو سؤال ایلد کده بلی و لکن بورازی کسنه به  
 سويله درونکده مخفی طوت دیوب ( اللهم خذ علی ابصارهم فلا یرونی الا بقنۀ )  
 دیو دعا ایلدی \* و سائر اصحاب رضی الله عنهم طرف رسول علیه السلام دن  
 اسباب سفری مهبیا ایتک باینده قیام کوسترملر یچون مأمور او اوب هر بری اسباب  
 سفره اشتغال کوستروب لکن نه جانبیه عزیمت اوانه جقدر جز ما بتار لردی حتی  
 سید عالم صلی الله علیه وسلم طرق مدینه حفظ ایتد ربوب جانب مکه به کسنه  
 کتنامک و کیدن وار ایدسه اله کتور ملک ایچون ضبط پیور مشلر ایدی و ابوقناده  
 انصاری سکن یوز نفر اصحاب رضی الله عنهم ایله قبیله اضم اوزرینه ارسال  
 پیور دبلر که عوام ناس اول تصورده اوله لکه حضرت فخر کائنات صلی الله  
 تعالی علیه وسلم اضم قبیله سنک اوزرینه نیت و عزیمت ایلش اوله \* پس  
 حضرت رسول علیه السلام عسکر اسلام ایله مدینه دن جانب مکه به نهضت  
 پیور دقلری اضم قبیله سنه کیدن لک سموعلری اولد قده عقب رسوله روان و سقیانام  
 منزله سرور کائنات خدمت شریفلر ایله مشرف اولد بلر الحاصل مشاوره  
 باینده اولان سنت نبویه به وجه مشروح اوزره در سندخی اکا کوره عمل ایلیه سن



قصه مکر خرکوش

مکر خرکوشك قصه سی بیاننده در حاصل کلام خرکوش طائفه نخبیرانه  
کشف اسرارك انواع مضراتن بیان ایدوب و خاطره سنی هیچ فرده اچوبوب  
تدبیره تقید ایلدی \* مشوی \* ساعتی تأخیر کرداندر شدن \* خرکوش  
جانب شیره کتمکده علی خلاف العاده بر ساعت تأخیر و تراخی ایلدی \* مشوی \*  
به دازان شد پیش شیر پنجه زن \* اندن صکره شیر پنجه زنك او کینه کندی  
\* پس بونده تفتیه بودر که نفس اماره شیرنك مراداتنی همان است تدبیری کبی  
ویرموبوب تأخیر و صبر ایلده سنکه حتی برکات صبر ایلده اکا غالب اولوب مظفر  
اوله سن \* مشوی \* زان سبب کادر شدن او ماند دیر \* خرکوش شیره کتمکده  
کیچ قالدیغی سبیدن \* مشوی \* خاک رامی کندومی غربد شیر \* شیر خاکی  
پنجه سیله قو باردی واکردی و کومردی \* یعنی غداسی کیچ کلدیکندن جلبیسته  
اولان سبیت صر فیه مقتضای پنجه غضبه کلوب بری پنجه سیله قازوب صوت  
مهیباله چاغرمده باشادی کذلک نفس اماره نك مقتضای طبعه موافق اولان  
مراداتنی هر نه ایسه مساعده اولوبوب و غداسی کلوبوب تأخیر اولنده صفت  
سبعیتی ظهور ایدوب صورت غضب ایلده کور بنور و هر کوردیکی ایلده چکشوب  
بولدیغك عرضنی پامال ایدر اکابناء شیر صفت اولان حکامی کرسنه ایکن  
دیوان حکومه چیقماقدن منع ایدر لر و شیع حاصل اولدیغجه مصالح خلایق  
ایلده تقید اتمه دیرلر اما غریب حالتدر که نفس ظالمک مراداتنی دخی و رشك  
نیک خصلت اولوبوب صفت جهنمیت ایلده هل من حزید دیوسو بلر و سبیتنه  
قوت کلور \* پس بای وجه کان مرادات نفسی ویرموبوب صبر ایلده غلبه ایلکدن  
غیره چاره یوقدر نفسه غالب مطلق اولان آجلقدر \* پس ارسلان خرکوشك  
عجله ایلده زماننده کلدیکندن بومر تبه الم کشیده اولوب \* مشوی \* گفت من  
کتم که عهد آن خسان \* کند و کندویه ابتدی بن دیدم که اول ادنی و اخسلرک  
عهدی \* مشوی \* خام باشد خام و سست و نارسان \* خام او اور خام اولور  
و سست و ضعیف و نارسان اولور و عهد لر نده لایدی وفا و اور \* مشوی \*  
دمدمه ایشان مرا از خر فکند \* انلرک بالاتفاق اولان آوازه و دمدمه سی  
بنی حاردن بر اقدی از خر فکندون مراد فریفته اولاق معنا سنه اوله و یاخود  
انلره اعتماد ایدوب بیان حماری واکا مانند شکار فریه صیدندن بنی الی قود بلر

دینک اوله \* یعنی طوشانک کله سنه انتظار چکوب چسار کبی فر به وجشه دار  
 شکاردن قائم دیدی \* مشوی \* چند بفر بیدمر این دهر چند \* بود هر بنی  
 نیجه بر الدار نیجه بر کز لک نفس اماره صاحب لری اهل دهر ک حیلہ و خدعه سنه  
 فریفته اولمقدن خالی اولمز و مقتون و فریفته اولدخه کندویه لومدن خالی  
 اولمز و بریر متوجه اولوب اموال خبیثه دن مرادی اوزره الله بر نفسنه کرمسه  
 سبب اولانه شتم ابدوب بن امک سوزی ایلہ بو خدعه تی الدم بو خسه فلان  
 خدمت و فلان منصبده بو قدر مال فراوان ایله کبردی دیوناً سف ابدوب  
 قلیله قناعت ایلز زمانه ده اولان اراذل او مقوله نک اسمنه قرنتی دیو تعبیر ایدرل  
 حق تعالی هدایت ایلده و کبروشه بر ابتد \* مشوی \* سخت در ماند امیر  
 سست ریش \* سست ریش نور کیجه کوشک صقال دیمکدر و لکن اصطلاحات  
 عجمده و لسان ترکیده دخی بوتعبیر تدبیر و تدارکی ضعیف اولان کسنه دن  
 کنا بدتر \* حاصل بیت سست ریش و بی اندیش اولان کسنه محکم عاجز قالور  
 دیمکدر \* مشوی \* چون نه پس بند نه پیش از احقش \* چونکه اول امیر  
 احق فاندن نه اردنی ونه اوکنی کوره احقیده اولان بامصدریه اولوب  
 و بوییت مثل موقعنده در و بالجملة حاققت پیشه و ضعیف اندیشه اولان عاجز  
 و فرومانده و طریق رأی باصوابدن محروم قالور \* پس امیر و لایق اولان بودر که  
 سست ریش و پس و پیشی کورمین ابله لردن اولوب بلکه آخر بین و عاقبت  
 اندیش اوله و هر بر قدمن زمینه احتیاط اوزره و وضع ابدوب نفع و ضررین  
 بو فلابه ز براه که \* مشوی \* راه هموارست و ز برش دامها \* بول ظاهر حالده  
 هموار و لطیفدر فاما غفلت اینه که التده شبکه و دام لرو اردر \* پس احتیاط  
 لازمدر \* مشوی \* فحط معنی در میان نامها \* نام لرمیائنده معنی فحطی  
 واردر \* یعنی هر اسم مسما سنه موافق اولمز نیجه کسنه واردر که اسمنی مؤمن  
 تسبیحه ایشلردر لیکن مسما ده ایمان دن ازیوق و نیجه سنه عادل دبرل عدل دن  
 شمه بوق و عاقل دبرل عقلدن بهره سی بوق \* اعدی نام لرمده فحط معنی مقرر  
 اولد یغنی کبی هر هموار اولان طریق دخی سالک و طالبی حقه موصل اولمز  
 ز برار اهده اولان دام و شبکه که گرفتار اولور \* پس هر کس اقلیم وجود دینک  
 حاکمیدر کما قال علیه السلام (کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیه) اعدی  
 حاکم عالم و صفت عدل ایلہ منصف اولوب تدبیر عقل معاد و دلالت نور  
 جذبات ایلہ ساولک ایتز اینه طریق و مسلک کنده اولان دام نزور نفس و شبکه



طبع و هوایی کور میوب گرفتار شرکه انانیت اولور و ظرف معانی اولان نام  
و گفتاری بی معنی اولان الفاظ مهمله دن تمیز ایده میوب ورطه جهل هلاک  
حقا پدیش و پسی کورمین احقرالتند داملر وضع اولنان راه همواره بمائلدر  
و معناسی اولمیان دیزومیر و شغل مقلق قیلندن اولان الفاظ مهمله بی معنایه  
مشابه در کرچه ظاهر حالده کتد بکی طریق همواره و لکن اول طریق بقدن  
وار نلرک اکثری چاه طبیعت و دام نفسه گرفتار و مقصود اصلی به واصل اولیوب  
درکات اسفلده خوار و زار اولشدر \* پس حضرت مولانا قدس الله  
سره الاسنا اکثر الفاظ مر بوطه و تراکب مضبوطه نک حقیقتنه نظر اولاند فده  
معنادن خالی و صاحب تلفظک دایمی اولدیغنه اشارت ایدوب پیوررلر که  
❀ مشوی ❀ لفظها و نامها چون دامها ست ❀ الفاظ و اسمای دام و شبکه لر  
کبدر ❀ مشوی ❀ لفظ شیرین ریک آب عمر ماست ❀ لفظ شیرین نرم عمر یز  
آبک ریکدر \* یعنی صلاح الدین و والدین قطب الدین عماد الدین مثلاً و بحسب  
الظاهر چوق شریف و عالی اسملر وارد لرکن معناسی لفظنه مطابق اولیوب بلکه  
بحسب المعنی مفسد الدین \* و مظلم الدین و هادم الدین دیمکدر لکن حقیقت  
بین اولمیان نیجه کول طبیعتلر مجرد لفظه قناعت ایدوب طالب معنی اولاند فله  
اسامی مزبورده کندویه دام اولوب ذات مسما یه نظر ایتیوب دیده فوادی  
کور و کوش نهادی کراولغن مسمیاتی جمله مطابق اسمافایس ایدرلر و معنادن  
بی نصیب قالورلر \* پس ایمدی بو بی معنیلر معنادن عاری اولان عبارات  
فصیحه شکلنده صناعات شعر به ایله تکلم اولنان الفاظ کبدر که طاق طرمین  
و طاق طرمیات مثلاً و در \* پس بو مقوله الفاظ بی معانی ( کسر اب بقیعه بحسبه  
الظمان ماء ) نص کریمی و فقجه سراب قیعانه مشابه در اکابناء حضرت  
مولانا شیرین لفظ آب عمر یزک ریکدر دبو پیوررلر \* یعنی آب جاری قومده  
باتوب نه وجهله غائب اولورسه مجرد ظاهری لطیف اولان طائلو دل و کلام  
مصطلح دخی بزم آب روان عمر یزنی ضایع و تلف ایلر چونکه الفاظ شیرین  
جاذب ماء جاری وراکد اولان رمل و ریک مانند دی اولدیه هر لفظ بو حکمه  
داخل اولورمی دینورسه هر لفظ بو حکمه داخل دکلدر بلکه مطلقا الفاظه  
متعلقه اولان علوم بی طائل عمر انسانی ضایع اید بکیدر و مرید و محبی جنی  
ایچون الفاظ و عباراتند انواع تعسفات اختیار ایلدوب محض خلق بنم الفاظ  
و عبارت و پند و نصیحتده اولان طلاقت لسانه افکنده اولسونلر دیودام

نزو بر اید نزلک بی معنی و بی ذوق اولان کلمات مسروقہ لری و در او در او تصنع  
 و ارا تلمیدر بوخسه ﴿ مشوی ﴾ آن یکی ر یکی که جوشه دآب ازو ﴿ اول  
 بر یک که اندن صوفینار اول بو حکمه داخل دکلدن و لکن ﴿ مشوی ﴾  
 سخت کم یابست روان راجو ﴿ بودید یکم قتی نادر الوجود در یوری انی طلب  
 ایلہ حاصل کلام منبع آب حیات علم و عرفان و چشمه سار ما زلال ذوق و وجدان  
 و ساقی جذبه رحان اولان صاحب کلام مجز نظام و وارث حقیق علوم  
 انبیاء عظام اولان ذات ستوده صفات کمنه دن سوز آوب صائم و نکلنده  
 تمسک چکمز و معنی دار اولمان لفظ اندن صادر اولمز انک قلب شربنی دریای  
 علم و عرفان و اسان شربنی چشمه سار آب زلال معانی فراواندر مر شد  
 کالک برنشانی دخی بودر اما بونک وجود شربف و جسم لطیفی عنای قاف  
 و اکسیر و کاف کی نادر و کم یابد ر لکن هر کسه لازم و واجب اولان انک وجود  
 به بودنی بو اوب آب زلال معرفت و نور جذبه و محبتدن دل عطشاننی ریان  
 و قلب مکدرنی فروزان اینک کدر ﴿ ایدنی فرصت الدہ ایکن طورمه و خواب  
 و راحتی کنندو که حرام ایلہ یوری اول وجود شربنی جست و جو ایلہ  
 و اندن غیر ایلہ متعلی اولہ ﴿ ایدنی ای عاشق صادق ﴿ مشوی ﴾ هست  
 آن ریک ای پسر مر د خدا ﴿ اول ریک مر د خدا در ای پسر یعنی اندن آب  
 جوشان او اوردید یکم ر یکدن مر ادم مر شد کالک وجودیدر ﴿ مشوی ﴾  
 کو بحق پیوست و زخود شد جدا ﴿ که اول مر د خدا کند و دن جدا و حقه  
 و اصل اولدی یعنی ترک اثینیت و افتاء بشریت ایدوب نیجلی ذاتده مستغرق اولغله  
 وجود حنله باقی و صفات ربانیه ایلہ دوات سرمدی به ابدی فلہذا ﴿ مشوی ﴾  
 آب عذب دین همی جو شد ازو ﴿ آب عذب دین همیشه اول مر شد کالک  
 قلب طہرندن قینار و انهار معارف ربانیه و شط و فرات لدنیه تعمیر ایدوب  
 اراضی مقدسه قلوب طالبینہ جریان ایدر انکی چون ﴿ مشوی ﴾ طالبان رازان  
 حیاتست و نمو ﴿ طالب لہر اندن حیات و نشو و نما و اوار در وصف علیہ مز بورہ  
 بوذ کر اولتان قدرت و اعطا امر حقلہ اول مر شد کالہ و انک اذنیلہ ارشاده  
 مأمورا و اولان ار باب قنایہ مخصوص صدر و بو حال و بو صفت ایلہ موصوف اولمانلر  
 ایسه مردان خدادن دکلدن در فاذا کان کذلک ﴿ مشوی ﴾ غیر مر د حق  
 جور یک خشک دان ﴿ مر د خدادن غیر یسنی قوری و صومسن قوم کی بیل  
 ﴿ مشوی ﴾ کاب عمرت را خورد او هر زمان ﴿ که اول هر زمان سنک عمرک



آبی نوش ایدر \* ایدمی ای نور دیده پدر مردان خدادان اولیا نلرک اکر ذاتلری  
 واکر کلماتی تضییع عمر ایدمکی محققدر \* پس عمر یکی ضایع ایتوب بوموقوله  
 ایله صحبت ایتمه و مقارنلرندن احتیاط واحتراز اوزره اول \* ایدمی ❦ ایدادی  
 حرص و هوا نفسکی غرائفی قو \* اوصلنه هی دلی دیوانه بور سوالغی قو \*  
 اهل حال اول کاه شمدن کبر و شیدالغی قو \* عقلکی باشکه دیر فکر ایدوب اعمالغی  
 قو \* غافل اولمه کوزک آج سن سنی انسان ایدمه کور \* هم دم اهل دل اولوب تنکی جان  
 ایدمه کور \* کل عبت برله عمر یکی صفین ایتمه تلف \* ربکه ایله عبادت که بودر فعل  
 سلف \* آدمی اول که دبسونلر سکاده خیر خلف \* غفایتی ترک ایدمه کور تا که بوله روح  
 شرف \* غافل اولمه کوزک آج سن سنی انسان ایدمه کور \* هم دم اهل دل اولوب تنکی جان  
 ایدمه کور \* نبیا کیتدی ایزین ایزلر دور کاهه اولاش \* اولیا بخشنه سرچشمه اولان  
 شاهه اولاش \* من عرف سرنی طوی عارف باللهه اولاش \* نفسکی اکل محقق  
 دخی اللهه اولاش \* غافل اولمه کوزک آج سن سنی انسان ایدمه کور \* هم دم اهل دل  
 اولوب تنکی جان ایدمه کور \* پس کلام اهل الله منبع حکم الهی و مصدر اسرار  
 نامتناهی اولد یغنه اعتقاد تام ایدوب انلرک استماع مقالی مورث ذوق و حال  
 و موجب قرب حضرت کبریا و جلال و واسطه تجلیات جمال اولد یغن علم الیقین  
 تحقیق ایدوب شک و یکندن پاک و عاری اولد کسه من بعد تکاسل و نهساون  
 ایتوب همان بلانا خبر و توقف ❦ مشوی ❦ طاب حکمت شواز مرد حکیم \*  
 مرد حکیم که مراد مرشد کاملدر اندن طلب حکم الهیه اول که ❦ مشوی ❦  
 ناز و کردی تو بینا و علمیم \* حتی سن انک تربیه مندین بصیر و علیم اوله سن زبرا که  
 ❦ مشوی ❦ منبع حکمت شود حکمت طلب \* حکمتی طاب اولان صادق اول حکیم  
 حاذق نظر اکسیر اثرلرنده تحصیل کمال و معرفت ایتکله اول دخی منبع حکمت  
 وعین جاری معرفت اولور ❦ مشوی ❦ فارغ اید اوز تحصیل و سبب \* و بو حال  
 و بو کمال تحصیلد نصیره اول مرد کامل سبیدن و تحصیلدن فارغ اولور یعنی  
 اخذنا علمنا عن الحی الذی لایموت دیوب اولمکی کبی قیل و قال اغیار ایله تقید ایتمز  
 ❦ سلطان ولد فرماید ❦ ازره قال فهم اونکنی \* بحر افهم از سبونکنی \* حال از قال  
 اکر نموده شدی \* دان که شکها ز دل زدوده شدی \* لیک از قال انکه دار دحال \* برسد  
 یکمان بشهر وصال ❦ مشوی ❦ اوح حافظ اوح محفوظی شود \* اول طالبک سینه سی

اوح حافظا بکن اوح محفوظ اولور ❦ شنوی ❦ عقل اواز روح محفوظی شود ❦  
 اول طالب صادق و مستعدك عقلی روح قدسی اضافی و روح محمدی بن محفوظ  
 اولور و بلا واسطه فیضی اندن الور یعنی طاب حق ابتداء حالمه مر شد کامله  
 قبل الوصول عبادات بدیهه و صلاح دینه متعلق اولان علوم شریفه بی کتب  
 معتبره دن ضبط و کیمیشنی دخی بهضینک اسائنندن حفظ ایدوب و انبیا و اولیا  
 و مر شد کامله اوصاف علیه سنه قولاق دن عاشق اولوب بعده حق سبحانه  
 و تعالیك عون و عنایتی رفیق حالی اولخله صدق الیه اولان طلبی برکاتنده (من طلب  
 شیئا وجد وجد) و فقیحه اول مر د خدایه و اصل و تربیه شریفه سی  
 حیظه سنه داخل اولدوقده اسان قال اولوب اسان حال دن صادر اولان حقایق  
 دینه و دقائق علوم الدینه بی ماسوادن پاك و اوح محفوظ مثابه سنه اولان اوح  
 دل مصفا سنندن زبان حال الیه اوقیوب و سمع جنان الیه اشدوب شک و یکاندن  
 قورتیلور و عقل معاشی دخی عقل معاده تبدیل اولنوب مظهر روح محمدی اولان  
 مر شد کاملن افاضه اولنن روح اضافیدن محفوظ اوتوب کربندزی عید  
 و کیمه سی قدر اولور و صفات حسنه من بوره الیه متصف اولان اول مر شد کامل  
 و مکمل خدمت شریفی کندویه خیر مایه سعادت دارین بیاورننه کم پر کامل  
 و مر شد مکمل و صفند سلطان ولد قدس سره بیور مشلردر کوش  
 هوشك دوش قبل ❦ نظم ❦ صحبت شیخ به ز طاعتهاست ❦ ز بر پنجش نهفته  
 راحتهاست ❦ سر علم و عمل عنایت اوست ❦ داد او بحر و جهد تو چو سبوت ❦  
 نظر الشیخ البس العربان ❦ من ثیاب الجنان والعرقان ❦ عینه ناظر بنور الله ❦  
 حشره ناشر بصوراه ❦ آله الحق قلبه الطاهر ❦ هوان ~~کمان~~ منک فی الظاهر  
 فعل جسم الولی فی الدنیا ❦ هومن امر ربه الاعلی ❦ خالق السفل والعلی واحد  
 هو فی الدهر طاب واحد ❦ نظر الشیخ یفتح العینین ❦ منه بآتیک خالق الکونین  
 ❦ آنچه ازوی بری نوهر نفسی ❦ بزد سالها بجهد کسی ❦ کر هست آنکه رفت  
 بی رهبر ❦ کار ناید ز جیش بی سرور ❦ پس طالب عاشق توفیق ربانی الیه چونکه  
 بونک کبی کتر لایغنی به و کبریت احمره و اصل اوله جهل و غفلت و خطا و زله دن  
 مصون اولوب و حکماء فلسفه نک اقواله احتیاجی قالماز و قلبی مرآت مجلی  
 و مقابل اوح محفوظ اولوب آنده اولان علوم و حقایق بونده عکس ایدر ❦ شنوی ❦  
 چون معلم بود عفاش مر در ❦ چونکه اول حالمه اولرد خدایه و طاب راه  
 هدایه عقلی معلم ایدی ❦ شنوی ❦ بعد از ان شد عقل شاگردی و را ❦ اندنصره  
 عقل انک بر شاگردی اولور زیر اعلم و حالی و روحی ماورای عقله اولان مقار



خفی به واصل و قرب جوار حضرت احدیه تاثر اولدی و اهل مرد خدا  
 معراج روحانی ایتمکله ❖ مشوی ❖ عقل چوب جبریل اوبدا احدا ❖ عقل  
 جبریل کی دیر که احدا ❖ مشوی ❖ کر یکی کامی نهم سهوزد مرا ❖ اگر  
 برخطوه و یک قدم ایلر و قویام نجلی نوری بی احراق ایدر ❖ یعنی ابله معراجده  
 حضرت جبریل علیه السلام سدره المنتهی ده قالدقده حضرت فخر عالم  
 صلی الله علیه وسلم (یا اخی لم تأخرت منی) دیوسؤال ییورمغله (لودنوت انمله  
 لاحترقت) دیوجواب و یردی ❖ پس عقل دخی مجذوب سالکک حضرت  
 حقه انجذاب کلی و کمال قر بنی مشاهده ایند کده کنددی مرتبه سندن ایلرویه  
 استعدادی اولمغله جبریل و ش سالتک مجذوبک روحنه دیر که (ای پیر و معراج  
 محمدی وای وارث اسرار احدی ❖ بنومرتبه سندن ایلرویه نجسا و زاید هم  
 و برقد م یوندن اعلی به کیده هم ❖ سن سعادته اوجات عالیا نه عروج ابله و ذات  
 و صفات حقلک تجلیاتبله مشاهده جمال احدیه الذاتده مستغرق اول ❖ و لا  
 بن یوندن ایلر و کیدرسم نور تجلی بنی احراق و افتنا ایدر ❖ مشوی ❖ تو مرا  
 بکدار زین پس پیش ران ❖ سن بنی یوندن صکره ترک ایلر و رفرق عشقه سوار  
 اولوب ایلر و سور ❖ مشوی ❖ حدمن ابن بودای سلطان جان ❖ بنم حدم  
 بوادی ای سلطان جان ❖ پس وارث ابله موروث عنک میاننده مناسبت تامه  
 اولمغله وارث کاملده دخی روحانیت ایلر یوحالت ظهور ایدوب عقلی لسان  
 حال ابله ائک روحنه بو کلانی سویلر و سوزش عشقه سندن بووجهله تاخر ایلر  
 ❖ شیخ عطار فرماید ❖ یقین راپیشوا کن همچو سید ❖ که تا کار نوباشد جله جید  
 ❖ ترا و پیشوا و راه بین است ❖ درون جان او عین الیقین است ❖ درون جانت او حق  
 ره نمایست ❖ که او هم عقل تست و جانفزایست ❖ دلا معراج داری هست معراج  
 ❖ چراتیری نیندازی با ماچ ❖ چو ابراهیم ابن بت بر زمین زن ❖ نفس از لاجب  
 الا قاین زن ❖ حقیقت بازجوی ازل و جان ❖ که باشد در حقیقت دید جانان  
 ❖ براندازی حجاب جان صورت ❖ یکی یلنی حقیقت بی کدورت ❖ جمال جاردان  
 چون رخ نماید ❖ زدل رنگ حوادث در زد آید ❖ جمال دوست اندر خود نظر  
 کرد ❖ نمود جسم و جان زیروز بر کرد ❖ پس کر کرد که طریق حقه سالتک  
 اولان طالب عاشق روحنی احکام نفس و طبع سندن خلاص ایتمک ایچون  
 بر کمال و مکملک دامن هسته جان و دلدن تشبث قیلوب علم لدنی و معرف ربانیه  
 تحصیلنه و معراج روحانیه کمال مرتبه سعی و کوشش قیلوب تکامل کوستریمه

و کیمجه نصفنده قاقوب درگاه قاضی الحاجه یوز سه وروب انبیا و اولیایک  
جنت فردوسده همجواری اولماغیچون حق سبحانه و تعالی نیک فضل و احسان  
رجالیله و الاکھسات و بطالت ایله ایش تیز \* نیکیم حضرت مولانا بیوررل  
❁ مشوی ❁ هر که مانداز کاهلی بی شه کرو صبر \* هر کیم که کهساندن  
بی شکر و بی صبر قالدی یعنی کسندونک قدر و قیمت و نه مقوله نسخه کبری اولدیغین  
بلایوب جوارح ظاهره سبیه عبادت و طاعت و قلبی ایله محبت و لسانیه ثنا  
و محمدت قیلدی و نواھیدن اجتناب ایتیموب هوای نفسه اویوب امره امثال  
و صبر ایلدی ❁ مشوی ❁ اوهمین داند که کبر پای جبر \* اول کسنه همان  
بونو یلور که جبر یاغن طوز و طریق جبره کیدر یعنی او مقوله کاهلار دیرلر که  
بکامر شد اراق لازم دکل اول بی نصیب ایسه هر قنده ایسم بولور و اگر  
حق تعالی نیک ارادتی تملق ایدوب وصفه هدایتی ایله هادی اولور سه طاعت  
و عبادتدن کسمل قالدروب قوت و استطاعت میسر ایدر شمدی بنم طاعته  
رغبت ایلدیغنی بد قدرت آلهیده دکیلدر دیوضلاته دوشوب و مذھبی  
جبری اولوب فساداتی ابلیس کی حقه حواله ایدر و جمع اوقاتی هوای نفسی  
مقتضاسنه صرف ایدوب عیاذا بالله تعالی دین و ایماندن دخی خروج ایدر  
\* پس بوصفات رديه ایله متصف اولان کاهلاردن اولمه زبرا ❁ مشوی ❁  
هر که جبر آورد خود رنجود کرد \* هر کیم که جبر کتوردی و استطاعتی واریکن  
اظهار عدم قدرت ایدوب طاعات حقه تکامل ایلدی اول کسنه کندوبی  
رنجور ایلدی و مریض دکل ایکن عارض کوسترنلر کی اولدی ❁ مشوی ❁  
ناهمان رنجوریش در کور کرد \* تا کیم اول تمارض اتی کورده هلاک ایلدی  
در کور هلاک کرد تقدیری اوزره معنی ویرلدی زبرا استطاعتی واریکن بوقدر  
دیو جبر کوستر مکله موتی منزله سنده اولوب احیادن اولان مؤمنین زمره سنه  
داخل اولدی ایلدی ای مرد طالب قوت و استطاعتک اولدیغنه طاعات  
و عبادتده سعی جبل ایله و عدم استطاعت اظهار قلوب کفران النعمه اولیغنی  
کندو که لایق کورمه زرامع القدره اظهار عدم قدرت باعث ازالہ نعمت  
و سبب افشاء قوتدر نیکیم کمال صحتده اولان کسنه لاغ و مزاج ایله تمارض  
ایلسه فی نفس الامر حق تعالی اکابر مرض و برر کا قال صلی الله علیه و سلم  
(لا تمارضوا فانکم اذا تمارضتم فتمرضوا) کاشف اسرار کبریا حضرت مولانا  
قدس سره دخی بو حدیث شریفک مضمون منیفن نظم ایدوب بیوررلر که



﴿ مثنوی ﴾ گفت پیغامبر که رنجوری بلاغ \* حضرت پیغمبر علیه السلام  
 بیورد بکه لاغ و لطیفه ایله اولان خسته لك \* مثنوی \* رنج آرد تا میرد چون  
 چراغ \* رنج کنور و چراغ کی منطفی اولور چراغ برده محمدی سوره چراغ  
 سویندی دیمک محمده استعمال اولور مثلاً شمعہ فی سوبندر دیه جک محمده  
 شمع را بکش دیرل اصطلاحات محمدندر اما عریده اطفی السراج دیرل \* پس  
 کندویه خسته و مر بصل لك تطیر ایدن کسینه بر موجب حدیث شریف کر چکدن  
 مر بصل اولوب بلکہ اول مرض باعث موتی اولق مقرر در کذلک یہودہ  
 یرہ کندودہ قدرت و استطاعت اولمد یغن اظهار ایدن کسینہ دخی بر مرض  
 ظاہری و باطنیہ کر فساد اولور کہ ہم قلبی و ہم قالبی موتی حکمہ ایدر  
 ﴿ مثنوی ﴾ جبرہ بود بستن اشکستہ را \* بحسب اللغة معنای جبرہ در شکستہ  
 و مکسوری باغلق \* مثنوی \* یابہ بستن رک بکسینہ را \* یا خود اوزلمش طہاری  
 بر بر بنہ متصل قیلغہ دیرل \* پس جیع مکسور اتک مصلحی اول جلیل و جبار  
 و فاعل مختار اولان خالق و پروردگار در انکیچون طائفہ عرب حضرت حقہ  
 یا جبار مکسور دیومدد و عنایت طلب ایدرل ایمدی ای کندوی جبری کوسترن  
 کاهل \* مثنوی \* چون درین رہ پای خود نشکستہ \* طریق طاعت و بوراہ  
 آبادندہ سن کندی یاغک چونکہ شکستہ قیلدک \* مثنوی \* برکہ می  
 خندی چہ پاراستہ \* یاغی نیچون باغلسن و کبی استہزا ادوب کولرسن  
 حال آنکہ جیع اعضا و جوارحک سالم و سقامتدن اثر یوق \* پس ای جبری  
 پای قوت و قدم استطاعتک حبال کسالت ایلہ بستہ قیلوب عاجز و مائدم دیوب  
 (و جاهدوا فی سبیل اللہ) امر نہ اطاعت ایتیموب و طریق طاعتہ کیتیموب تمارض  
 ایدرسن \* ایمدی ای کھلہ و بطلہ اگر سر طریق حقہ شکستہ پا اولد یکر  
 حق تعالی جل شانہ و عم نوالہ کمال فضل و احساندن سزک مکسور کزی جبر  
 ادوب پای بقا و ساق بی فنا و براق رعنا عطا ایدردی زیر اشویہ کہ روح پرفوح  
 مدارج معارج اعلا بہ ارتقا ایچون سوار اولدیغی اسب ہمتک عنان عزیمت  
 کبرو چکمبہ وبال و بر طلبک سوخته و شکستہ اولسندن خوف ایتیموب  
 (ومن توکل علی اللہ فہو وحسبہ) دیوب جولاندن کسینہ اولیمہ لاجرم حضرت  
 جلیل و جبارک سر جبریکہ بر موجب (انا عند المنکسرۃ قلوبہم) شکستک  
 جبر خاطر بدر عالی ہمت اولان سالتک مراتق عین یقین ایلہ حالت مزبورہ بی  
 مشاہدہ ایدر و شک و یکانی قائلز کہ \* مثنوی \* و آنکہ پایش در رہ کوشش

شکست ❖ اول کسسه که مراد شمس ضحی و بدر دجی حبیب خدا حضرت محمد المصطفی علیه الصلوٰۃ والسلام در طریق و کوشش قدم مبارکری تورم ایدوب شیشدی ❖ پس ❖ مشوی ❖ در رسید اورا براق و بر نشست ❖ جانب آکھیدن اولذات عالیشانہ براق ایرشدی و اوزرینہ سوار اولدی صحیحیندہ مسطور در کہ حضرت رسالتہاںک مبارک ایاقلری طول قیام و کثرت تہجددن متورم اولغہ ام المؤمنین حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا وعن اہیہایہ رقت کلوب یارسول اللہ (اتکلف هذا وقد غفر لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر) دیوب سؤال ایلدی حضرت فخر عالم صلی اللہ علیہ وسلم (افلا کون عبد اشکورا) دیو جواب بیوردیلر حتی حضرت خاتم الانبیاء تہجددہ مبارک ایاقلرین کاہ برین و کاہ برین قال دیوب زمینہ دکشدری دکشدری قوردی ❖ پس جبریل امین وحی ایلہ نازل اولوب سورہ طہ بی وحی ایلدی قال اللہ تعالیٰ (طہ ما انزلنا عليك القرآن لتشقی الانذکرۃ لمن ینحشی) کلمہ طہ نک معناسندہ و اعلاندہ اختلاف اولوب بمضیلر لغت عک دہ طہ یارجل معنا سندہ در و بعضیلر لغت یمندہ دخی کذلک طہ یارجل برینہ استعمال اولتوردیمشیر ❖ حتی ابن سمن تفسیرندہ کلبدن حکایت ایدر کہ عکدہ برکسنہ یہ یارجل دیو سوبلسک و ندا ایلسک مادا مکہ طہ دیمہ سن جواب ویرمن دیمش ❖ وقاضی بیضاویدہ رحمۃ اللہ علیہ دخی عکدہ لغتندہ یارجل معناسندہ اولدیغنی یازدقد نصکرہ بیوررلر کہ (فان صحیح فاعل اصلہ یاہذ فتصرفوا فیہ بالقلب والاختصار) و بعضیلر دخی طہ قرأت ایدوب یا محمد ایاغک یرہ باص دیو حضرت رسول علیہ السلامہ امر در دیمشیر ❖ و بونک اصلی طأ بکن ہمزہ سی ہایہ قلب اولنمش اولور و یاخود اصلدہ طاہا اولوب وطی بطی دن امر اولہ و ہامفعول ضمیری اولوب ارضہ راجع اولہ صکرہ ہمزہ ساکن اولدو غیچون الفہ تبدیل اولنوب اصلندہ نظر ایلہ ہمزہ حذف اولنماز حاصلی معنی طاء الارض بقدیمک دیمک اولور و بالجلہ ❖ یا محمد بزسکافر آن کریمی عبادت ایلہ نفسکرہ مشقت و زحمت و یرمک ایچون انزال ایلدک ❖ لکن شول من ایچون تذکرہ ❖ و موعظہ کوندردک کہ اللہدن خوف و خشیت اوزرہ اولہ ❖ آہ ای عاشق صادق ❖ دریای قلزم انوار تجلی شیخ روزبہان بقلی قدس اللہ روحہ العالی ❖ سورہ طہ تفسیرندہ بیوررلر کہ ❖ ان حروف المعجم صنادیق اسرار الحق مع حبیبہ لا یطلع علیہا با الحقیقہ احد غیرہ و کل لسان ینخبر عنہا بقدر ما فتح فی قلبہ من علوم السریہ ❖ بعدہ بیوررلر کہ



بالداهه قلب عارفه واقع اولان بودر که حق سبحانه وتعالی حبیب اکرم  
 صلی الله علیه وسلم روح شریفی ایله عدمدن قدمه مقدمدن خسر و ربوب  
 طایله روح احدی و سر محمدی نور غیبدن قبل انخروج صحاری هویته  
 طواف ایتد یکنه اشارت بیوریلور \* و دخی روح محمدی وصول ذات سرمدیه  
 و مشاهده صفات ازیله طلبی ایچون طیران ایدوب حتی حقه حقه واصل  
 اولدی و دایره هویت غیبده جولان ایدوب حتی حق ایله بولدی و مافی الحق  
 اولانی حقه حقدن بیلدی \* پس اول حبیب رب العالمین قدس حقه مقدس  
 و طهارت صفت ایله مطهر اولدی (کانه قال یا طواف فقار الهویه فی غیب  
 الازل \* و یا مطهرا من الاکوان والحدثان \* یا هادیا بنوری خانی الی ما و طأ  
 احد علی بساط هو بی افضل منک \* طوبیت لک تحت اقدام همته صحاری الازلیات  
 و الابدیات \* حتی بلغ سرک سر هویتی بهوای تهوی \* و تلطفت بلطفی هوی  
 نجم همته \* بعد ارتفاعهائی فی هواء وحدانی علی بساط ملکی و ملکوتی \* قطاب  
 بطلب وصالی \* یا طه لاجل ذلک قسمت به بقولی \* و النجم اذا هوی \* طوبی  
 لمن اهتدی بهدیک \* و طاب عیش من هوی طریقتک \* یا بدر افق سموات  
 القدم \* و یا غواص قاموس الکرم \* طاشت العقول فی ادراک مقاماتک  
 \* و هامت القلوب فی اودیة محبتک و طارت الارواح من حقایق اشاراتک  
 \* و قال الاستاد الطاء اشاره الی طهارة القلب \* عن غیر الله و الهاء اشاره  
 الی اهداء قلبه الی الله \* پس اول بدر دجی حبیب خدا اکواندن بریسی تحمل  
 ایده مدیکی انقال سطوات ربوبیتک تحته ایکن حق سبحانه و تعالی کمال لطفندن  
 حبیبینه انقال عبودیتی مخففه قیلوب (ما ازلنا علیک القرآن لتشیق) بیوردی  
 \* یعنی ای حبیب و طلبا مقام المحمود بزم بساط حضرتمزه و طی قدم ایلیمان  
 رسولم لاجل زیاده الهدایه نفسک مشقت و یرمه زیراحبیم بزسکا ازل  
 آزالده هدایت ایتشزدر و سنی خاصه مجاهده و قربت ایچون اصطفایلیشزدر  
 حال آنکه رسالت و محبت کثرت مشاهده به محتاج دکلدر زیرا سن مشاهده سن  
 بزسکا قرآن کریمی انکچون انزال ایلدک که بزم ذات و صفاتمزه اسرارندن خبر  
 و یره سن و عباد مؤمنین دخی اسرار عبودیت و احکام معرفت و نعت ربوبیتی  
 اسماع جنان ایله سندن ایشیدوب عارف اولهز و سکا قرآنی انکچون انزال  
 ایلدک که عنان قرآن سنک عنان همت علیه که مقارن اولوب سنی مناسزل عالیة  
 (ثم دنی فتدلی) یه ابرشذیره \* پس مواست قرآنله چان بزه واصل اوله سن بن

كندی نغمه سنك مونسك اولورم وچانكم بنی كوره سن قرآنی بدن  
 بلا واسطه ایشیده سن \* پس ارواح اهل خشیت دخی عدمدن خروچلری  
 حینده در یای قدمده مستغرقلر اولوب مشاهده ذات وصفاتدن منازل  
 شهودلرینی عارف و بساط قریده اولان خاصیت واصطفا یتلرینی عالم  
 اولدیلر وحق سبحانه و تعالی دخی ارواحه لطفی ایله تجلی ایدوب ارواحه اولان  
 محبت وائساطندن خبر ویردی \* پس بر موجب امر الهی ارواح داخل اشباح  
 اولد قلمزنده خشیت عظمت و صوات هیبت ارواحده باقیه قلوب وارواح عالم  
 بالله ووصلت و فرقتدن آگاه اولغله وحشت فراق ارواحه غلبه ایلدی \* پس مقام  
 فراقده ایام وصالی ارواحه تذکیر ایچون و مناهل و موارد اصلیه لرینه واصل  
 اولمزن دیو واقع اولان ظنون و حسابان و معارضه نفوس و تخویف شیاطینی  
 رفع وازاله ایچون کمال فضل و احسانندن حبیب اکرم صلی الله تعالی علیه وسلم  
 قرآن کریمی وحی و انزال ایلدی ﴿ شعر ﴾ سقی الله ایماننا وایلیا \* مضت فخرت  
 من ذکرهن دموع \* فی اهل لنا یوما من الدهر اویه \* و هل لی الی ارض الحبيب  
 رجوع \* ایددی معلوم اوله که ارباب خشیت عارف ذات وصفات اولان علماء  
 بالله در کمال تعالی ( انما یخشى الله من عباده العلماء ) زیر خشیت رؤیت عظمت  
 حقندن صادر اولوب قلوب علمایه واصل اولور \* پس وقتا کم علماء منازل امتحان  
 و حجابده داخل اولد بیه انلرک وجه اسرارنه غبار اغیار و وحشت استکبارت داخل  
 ایتماک ایچون قرآن عظیمی حق سبحانه و تعالی حیینده انزال ایدوب عظایم  
 عظمت جبروت و سلطان قهر کبریا ملکوتی تذکیر ایلدی \* پس حضرت  
 رسول الثقلین امام القبلتین براق اوزرینه اوقوروب براق اتی صدره المنتهی به  
 اوچردی واندن رفرقه سوار اولوب مدارج اعلائی اوادنی به یتوردی  
 و شریعت و سنتنه تبعیت ایدن و طریقت و معرفت و حقیقتدن بهره آلان امت  
 ضعیفه سن دخی شفاعت ایدوب معراج یوللرینی کوسرتدی ﴿ مشنوی ﴾  
 حامل دین بود او محمول شد \* ابتداء حالد اول کزیده انبیا و جان جانان  
 اولیا حبیب خدا حامل اعمال دین و متحمل افعال شرع منین ایدی محمول براق  
 و رفرق اولدی ﴿ مشنوی ﴾ قابل فرمان بد او مقبول شد \* و فرمان الهی بی  
 قبول اید بچی ایدی مقبول و محبوب اولدی ﴿ ملا جامی فرماید نظم ﴾  
 طره اوزافه دولت کشای \* غره اونور سعادت فرای \* بارقه لطف در افشان  
 درو \* ابر عنایت کهر افشان درو \* عشق رک جانش کشیدن گرفت \*



دل پی جانان طپیدن گرفت \* بر مژه از اشک ره خواب زد \* راه طلب راز سر شک  
 آب زد \* چون نم آن ابر کرامت نثار \* باز نشاند از ره مقصد غبار \* قاصدی  
 از کشور نور انبان \* پاک از آرایش ظلمات بان \* آمد و آورد براقی چو برق \*  
 پیکری از نور قدم تابفرق \* بود بیک لحظه در آن نیم شب \* آمدن و رفتن اوای  
 عجب \* بود بلی نور زمین آسمان \* در سفر نور نیکبند زمان \* عالم از آن نور بود  
 مستبیر \* دست بزن جای و دامانش کبر \* بوکه از انجا بضیایی رسی \* راه  
 بیابی و بجایی رسی \* ای رؤیت جلال محمدی به عاشق اولان صادق قلر \* مثنوی ❖  
 تا کنون فرمان پذیرفتی ز شاه \* تا که اول رسول رب العالمین شمدی پادشاه  
 لایزالدن امری قبول ایذیجی اولدی ❖ مثنوی ❖ بعد از آن فرمان رساند  
 پر سپاه \* بعده خلق جهان و سپاه اکون اوزرینه فرمان حق ایرشدردی یعنی تبلیغ  
 رسالت ایچون جن وانسه مبعوث اولدی اقرار ایدنلر مؤمن وانکار ایدنلر  
 کافر اولدی ❖ مثنوی ❖ تا کنون اختراثر کردی درو \* شمدیه دکن آلات تأثیرات  
 اولان اخترانده اثر ایلدی یعنی قبل الوصول الی النبوة والرسالة نجوم اول  
 مصدر علومه اثر ایچون واسطه اولدی اما بعد اداء العبودیه وافشاء البشریه  
 قوت از قوت حق می زهد \* نه از عرفی کز حرات می جهد \* مضمون نتیجه  
 احکام طبیعتدن خلاص و نجومدن متأثر اولقدن رها بولوب ❖ مثنوی ❖  
 بعد از آن باشد امیر اختر اولدن صکره اول سلطان انبیا و اولیا اخترک حاکمی  
 اولدی \* یعنی مسبب الاسبابک مشاهده سیله سبیدن منقطع و فلک اسما وصفاته  
 عروج و سماء دنیایک حکمندن خروج ایدوب مظهر اسما وصفات کلیه  
 اولقدن صکره انک وجود شر بنی حاکم نجوم و کواکب و امیر اختران  
 و ستارگان اولدی نجومه حاکم اولنک معناسی بوندن اولجه \* م \* کز فلک راه  
 برون شود یدیده بود \* در نظر چون مردمک پیچیده بود \* یسنتک شرحنده  
 و برقاج محمله مفصلا مذکور اولمشر ایدمی بنم جانم بونی تحقیق بلکه  
 قوت ابدال حق دخی بولجه در نتکم حضرت مولانا مثنوی شریفک جلد  
 ثالثک ابتداسنده بیوررررکه \* م \* همچنان این قوت ابدال حق \* هم زحق  
 دان نه از طعام و نه از طبق \* جسمش از هم ز نور اسرشته اند \* ناز روح و از ملک  
 بگذشته اند \* چونکه موصوفی باوصاف جلیل \* ز آتش امراض بگذر چون خلیل  
 \* کرد آتش بر توهم برد و سلام \* ای عناصر مر مزاجت را غلام \* هر مزاجی  
 را عناصر مایه است \* و پن مزاجت بر تراز هر پایه است \* این مزاجت از جهان

منبسط \* وصف و حدث را کنون شد ملتقط \* ای معراج رسول علیه السلامه  
 حاشا منکر اولان و حضرت فخر کائنات علیه اکمل الحیات نجومه امیر و حاکم  
 اولد یغنه شبهه قیلان و انبیاء عظامدن خوار قی عاده نیجه معجزات باهرات  
 و اولیاء کرامدن دخی انواع کرامات صادره اولد یغنه اعتماد ایمان منکرین  
 ضالین ❖ مشنوی ❖ کر ترا اشکال آبد در نظر ❖ اکبر بو خصوص ایچون  
 نظار و فکر کده سکا اشکال و تردد کلور ایشه ❖ مشنوی ❖ پس توشن داری  
 در انشق القمر ❖ پس منکر انشقاق قر اولان مشرکین و کفار مکه کبی سن دخی  
 انشقاق قرده شک و شبهه طوتار میسن \* یعنی شق قرده دخی شک و کلاک  
 وار میدر بو خود آبت کریمه ایلله مثبتدر و هم شک اولان مطلقا کافر در \* پس  
 مؤمن اولان شکدن عار یدر قال الله تبارک و تعالی ( بسم الله الرحمن الرحیم  
 اقتربت الساعة و انشق القمر و ان روا آیه يعرضوا و يقولوا سحر مستقر و کذبوا  
 و اتبعوا اهل واهم و کل امر مستقر ) تفسیر بصارده مسطور در که بر شب مهتابده  
 حضرت بدر دخی محمد المصطفی علیه الصلاة والسلام فناء کعبه ده صنادید  
 قریش میانده سعادت ایلله اتروب انلری دین اسلامه دعوت پیور لر دی  
 قریش طائفه سی دخی ❖ ندولر ینک هوالری مقتضای سنجه هر بری بر جواب  
 نامر بو ط سو یلردی \* پس ابو جهل دخی بر یهود ینک تعلیمی ایلله ایلر و کلوب  
 یا محمد اکر بن استدیکم مجزه بی اظهار ایدرسک بلاتوقف نبوتکه اقرار ایدوب  
 ایمان کتوره یم دیدی حضرت رسول علیه السلام دخی هر نه معجزه استرسک  
 استه حق تعالی کوسه تر مکه قادردر دیدی ابو جهل دخی استر مکه ماهی ایکی  
 شق ایلله سن کوره وز دیدی \* پس حبیب خدا محمد المصطفی علیه من صلوات  
 الله الاوفی انکشت مبارکله ماهه اشارت ایلد کده بامر الله تعالی و باشارة  
 رسوله بدر منبر ایکی پاره اولوب و حرا طاعنه ایثوب بر پاره سی بر جاننده و بر پاره سی  
 بر جانندن کذر قیلدی بعده کبرو مقامنه واروب بر یره قاوشدی عبدالله ابن  
 مسعود رضی الله عنه بن جبل حرا بی ماهک فلقتینی میاننده ❖ و در دم دیو  
 پیور مشلر آما و صدقنا و پروایده دخی ماهک بر نیمه سی کوه حراک بالاسنده  
 و بر نیمه سی دخی دامنده کورندی دیمش لر و بر روایده دخی ماه بدرک نصفی  
 جبل قعیه عانده و نصف آخر بنی جبل قیسده کور مشلر الحاصل هر کس سمتنه کوره  
 مشاهده و معاینه قلمش لر \* پس حضرت نبی آخر الزمان علیه صلوات الله الرحمن  
 انده موجود اوللره اشهدوا اشهدوا دیو خطاب ایدوب نیجه سی ایمانه



کادیلر و ابو جهل لعین و قریش مشرککارینک اکثری ایمانه کلیوب هذا سحر  
 ابن ابی کبشه دیوب حاشا معجزات رسالت پناهی سحره حل ایتدیلر و هدایت  
 بولمیلر باخصوص سفردن کلان ابناء سبیلدن هر کیمه سؤال ایتدیلر سه کوردک  
 دیوب تحقیق (ومن یهدی الله فهو المهتدی ومن یضلل الله فلا هادی له) و دانیا لعلیه  
 السلام کتبنده آخر زمانده مبعوث اوله جق پیغمبرک بر معجزه سی دخی قری  
 ایکی شق ایتکدر دیوبه سطور اولدیغن روابت ایدرلر ❀ مولانا جامی علیه  
 رحمة الباری ❀ ای زتوشق خرقه ماه منیر ❀ پیش تو مهر آمده فرمان پذیر ❀  
 قصص نبوت بتو چون شد بلند ❀ کسر بصره کسری فکند ❀ چتر فرازنده  
 فوقت صحاب ❀ سایه نشین چتر تواز آفتاب ❀ سایه ندیدت بزمن هیچکس ❀ نور بود  
 سایه خورشید بس ❀ جانت از آرایش تن پاک باد ❀ سایه بر انداخت برین  
 خاک باد ❀ جامی عاجز که نوا ساز تست ❀ بستد لب از نکته اعجاز تست ❀ ای  
 بسرا پرده یترب بخواب ❀ خبر که شد مشرق و مغرب خراب ❀ پس ارواح انبیا  
 و مرسلین و ملائکه مقربین و اولیا و عارفین من آدم و اولاده الصالحین کشف  
 رؤیت حق و قرب وصال وجود مطلق و دخول جوار حضرت چکدکاری  
 انتظاره حق سبحانه و تعالی نک علم از ایسی شامل اولدیه وقوع ساعت قدوم  
 یمین لزوم محمد صلی الله علیه و سلمه مقرونه اولدیغنی ارواح انبیا و اولیا و عباد  
 اصفیاسنه تبشیر بیوردی ❀ پس حضرت محمد رسول الله علیه صلوات الله نبوت  
 و رسالت الیه مبعوث اولدقده طائفه مشرکین شک و ریب ایتکله الله سبحانه  
 و تعالی صدق و عدنی عیان ایدوب اعظم آیات ساعتدن اولان انشقاق  
 قری انلره کوسرتوب و اقتراب ساعتدن عالمینه خبر و ربوب (اقتراب الساعة  
 و انشق القمر) آیت کریمه سنی جبریل علیه السلام الیه حبیبینه انزال ایلدی  
 قال عبدالعزیز المکی (الاقتراب يدل على مضي الاكثر و بعضی الاقل عن قرب)  
 یعنی قیامت قریب اولدی حال بو که اقتراب ساعتک اعظم آیاتندن اولان انشقاق  
 قردخی واقع اولدی و طائفه قریش بو آیت عظیمه و معجزه باهره بی کوردیلر کبر و  
 ایمانه کلیوب یوزدوندردیلر و رسول علیه السلامی کذب و معجزی سحره حل ایلدیلر  
 و کئندو هوالینه تابع اولدیلر و عند ظهور الثواب و العقاب مشرکینک تکذیبی  
 و مؤمنینک تصدیقندن هر بر کار قرار گرفته در و خیر و شر هر کسک عملنه کوره  
 جزا مقرر در و قیل معناه سینشق القمر بو وجهله معنی و یرنلر تفسیری بین الجمهور  
 مقبول اولیوب صحیح سبکوت افاده سن و یره جک جوابلر و یرلشدر ❀ پس

بوابت کریمه مک معنای ظاهر بسند بالتصدیق الکلی والایمان الاصلی اقرار دن  
 صکره ( ان للقرآن ظهرا و بطنا و بطنه بطنا الی سبعة ابطن ) حدیث شریفک  
 فواستنبجہ نفسیر قاشانی ده بوجهله مسطور در که انما کال انشقاق القمر  
 آیه قرب القيامة الکبری لان القمر اشارة الی القلب لیکونه ذا وجهین وجهه مظلم  
 یلی النفس ووجه آخر منور یلی الروح ولاستفادته النور من الروح  
 کالاستفادة القمر النور من الشمس وانفلاقه بتأثیر نور الروح منه وظهور شمس  
 من مغربها ای بروزها من حجاب القلب بعد کونها فی علامه قرب الفناء  
 فی الوحدة لیکونه مقام المشاهدة المؤدیة الی الشهود الذاتی وانجات علی  
 دور الظهور الذی هو زمان المهدی المبعوث فی نسفها فانشقاق القمر انفلاقه  
 عن ظهور محمد علیه السلام اظهوره فی دور القمر وان حلت علی الصغری  
 فالقمر هو البدن لاستفادته نور الشعور والحیوة من شمس الروح وظلته فی نفسه  
 وبقویه قوله ( یدع الداع ) ایدعی ای مسلمان مستعد بالایمان ﴿ مشوی ﴾ نازه  
 کن ایمان نه از کفت زبان ﴿ تصدیق بالجنان ایدوب ایمانکی نازه ایه اما سکا  
 ایمانکی نازه ایه دیدیکم مجرد کفت زبان ایمان ایه دیکم دکلدر ز براتصدیق  
 بالجنان اولسه اقرار باللسانک اعتباری بوقدر جله منافقین دخی اقرار بالاسانده  
 مشترکلدر نتم سال جدید ده بنی اسد قبیله سندن برجاعت مدینه کلوب کلمه  
 شهادتی اسانا اظهار ایدبلر لکن تصدیق بالجنان ایتیموب مؤمنین فی السر  
 اولمقلر بچون حق تعالی جل جلاله حبیبیه وحی ایدوب انلرک حالمی اسانلرینه  
 موافق اولمبغندن خبر و ردی کا قال الله تعالی ( قات الاعراب آمنوا لم تؤمنوا  
 ولیکن قولوا اسلمنا ﴿ مشوی ﴾ ای هرارا تازه کرده در نهان ﴿ ای سرنده  
 ونهادنده هوایی نازه ایلش اهل هوا و آوده حب ماسوا ﴿ مشوی ﴾ تا هوا  
 نازه است ایمان نازه نیست ﴿ مادام که هوای نفس پرمرده وفنا اولوب نازه  
 ونماده در ایمان نازه وقوی و حقیقی و کامل دکلدر ﴿ مشوی ﴾ کین هوا جز قفل  
 اندروازه نیست ﴿ زرا که بو هوای نفس و حب ماسوا دروازه ایمانک قفلندن  
 غیری دکلدر ﴿ یعنی مادام که هوای نفس قلبدن رفع وازاله و محبت الهیه ایه  
 کدورات طبیعیه و میل ماسوا بخو اولوب نهاد سالک مانند مرآت مصفا  
 بجلی و مرئی اولیه حب ذاتی و وطن اصلی به وصول میسر اولز ﴿ مشوی ﴾  
 کرده تاویل حرف بکررا ﴿ ای ظاهر انکار ایدوب هوا سنی اله اتخاذا بلین  
 کم کشته بکر حرفی و کلام حق مراد نفسک اوزره تاویل ایلش سن و حقیقت  
 معنادن روگردان اولوب مقتضای طبعک اوزره معنی و برمش و جانب رخصته



کیدوب تارك عزیمت و احتیاط اولمش سن \* ایمدی طریق ضلالتدن رجوع  
ایدوب صراط مستقیمه توجه ایتمک استرسک \* مشوی \* خویش را تاویل کن  
نه ذکر را \* کنیدیکی تاویل ایدوب قرآن عظیم و حدیث شریف و امر آخرت  
و معجزات رسالت پناهی تاویل ایتمه نفسکی شریعت و طریقه تبعیت ایتد یروب  
احکام آلهیه و سنن نبویه فی نفسکه تابع ایتمکه نقیدایتمه زیر اشرع شریف  
و سنت سنیه کسنه نك تابعی دکلدرد بلکه عالم و عالمیان انک تابعیدر \* مشوی \*  
برهواناویل حکمت میکنی \* ای هوا پرست کتاب کریمی هوای نفسک اوزرینه  
تفسیر و تاویل ایدرسن حقیقی اوزره معنی و بر مز سن \* مشوی \* پست و کژ شد  
از نومعنی سنی \* فی نفس الامر معنای کتاب ربانی و احادیث نبوی روشن و عالی  
ایکن سنک تاویل باطلکدن پست اولدی و کژ و کورندی حاشا قرآن عظیم  
و حدیث شریف من الازل الی الابد مستقیم و عالیدر دون و منحرف اولان سنک  
وجود خیشکدر \* ایمدی ای مؤمن صادق شول کسنه که قرآن عظیمک عالم آفاقه  
ناسوتیده واقع اولان معنای ظاهر یسنی انکار ایلمسه ملحد و عنیددرو هر کیمکه عالم  
انفس ملکوتیده اولان معنای باطنیسنی انکار ایلمسه جاحد و جامد و مشبهی  
بلیدر اما ظاهر ابله باطن بیننی جمع ایلمن قابل مستعد و مؤمن موحد و مسلم سنی  
سعدیددرو هر کیمکه عالم جبر و تده حد قرآنی عالم اوله عارف و رشیددر و عالم  
لاهورتده اولان مطلع قرآنه مطلع اولسه عارف مز بور بحسن کامل و مطلع  
غیوب و شهید اعدر زیرا کتاب عظیم سبحانینک معناسیچون ظهر و بطن  
وحد و مطلع وارددر کما قال علیه السلام (ان للقرآن ظهرا و بطننا و حدا  
و مطالعا) ظهر قرآن اول معنایه دیرل ذهن اکا سبق ایتمکله معانی  
مز بوره الفاظدن فهم اولنه و مفهوم اولک لازمی اولان مفهومه بطن دیرل  
وحد اول مرتبه در که فهم و عقولک ادراکی اکامتههی اوله و مطلع شول  
اسرار سبحانیه و اشارات ربانیه در که قرآن عظیمدن علی سبیل الکشف  
والشهود ادراک اولنه \* پس مفهوم اول که ظهردر و عوام و خواصک  
جمله سیچوندر و لازم مفهوم که بطندر مخصوص بالخواص اولوب عوامک انده  
مدخلی بوقدر و حد قرآن کمل خواصه مخصوص اولوب مطلع قرآن دخی  
اخص خواص ایچوندر \* یعنی نفس بظهر قرآن خلافت و تفسیر بطن ولایت  
و تفسیر حد وراثته متعلق اولوب تفسیر مطلعک دخی تعاقب شول محبوبه  
در که انک شاتندن کنت سمعه و بصره ویده و رجه حدیث شریفی ایله  
خبر و برلشدر کذلک احادیث شریفه و کلمات قدسیه نبویه ده عوام و خواصدن

هر بر یسجیون انبأت رحمانه و اشارات ربانیه اولوب شریعت مطهره ایچون  
دخی ظاهر و باطن وارد و مراتب علما دخی بحسب الظاهر و الباطن متکثره  
اولمغه ایچلرند. فاضل و مفضول و عالم و اعلم وارد \* پس هر قتی عالمک که نسبتی  
نبی علیه السلامه انسب و اتم و قرب و دنوی روح محمدی به اقرب و اقوی  
اولورسه شریعت ظاهره و باطنیه ده اکمل و ظاهر و باطنیه جله دن اعلم اولان  
اولدر \* ایدمی مع اللطائف الانسیه مخاطبات قدسیه ده بین الاتفاق و الانفس  
مناسبتیه طالب اولان عاشق صادق زندهارظنون فاسده و همکه غلبه ایتکله  
سنی غلطه دوشر میوب اصحاب لطیفه قالییه اولان اصفیایی لطائف اخردن  
عار بدر قیاس ایتیه سن زیر احقایق لطائف هر بر صاحب لطیفه نک وجودنده  
یا غالب او یا خود مغلوب او یا خود اعتدال اوزره محتمه در و عرش نفسه قریب اولان  
فیض **ک**رسی ایله غالب و فیض عرش ایله مغلوبانیرات علویه بلا واسطه تربیه  
ایتدوی صاحب لطیفه قالییه فیوضات نیرات علویه سمانیه و سفلیه عنصریه  
ایلّه نشوونما و اوب لطائف عشر مستوده اولان بدن مجعولک تکمیلندن صکره  
حقایق لطائف سبعه بی بدن مزبور مجتمع اولور و حقایق سبع عندار باب  
التحقیق بودر که حق سبحانه و تعالی بر موجب خیرت طینه آدم یدی ار بعین  
صباحا دست اطف و قهر ایلّه تخمیر ایلدیکي طینت آدم شمول لطیفه قالییه در که  
بطنان عبادن حضرت احدیه و نقطه احدیتدن حضرت واحدیه تنزل  
و حقیقت واحدیه علی عرش العشر استوادن صکره مراتب ار بعین لاهوتیه  
آحادیه و جبروتیه عشراتییه و ملکوتیه مائیه و ناسوتیه آلفه ده عشر اعشرا  
بین ظلمة اللیل الخاق و نور النهار الامری واقع اولان صباح حاجزه تخمیر  
اولمشدر که لطیفه مزبوره آدم وجود عارف و اصل و واقف کاملدر تنکم  
علاء الدوله سمانی موارد شوارد نام کتاب لطیفه بوخصوصی تفصیلا  
ذکر بیورمشدر \* پس لطیفه سلالیه و اخوانی تکمیل اولمادخه لطیفه قالییه نک  
دخی تکمیلی میسر دکلدر و حقایق سبع بر یسی دخی دارالبوار ابتلا ده انواع  
بلا ایلّه مبتلی اولان لطیفه نفسیه در که لطیفه مزبوره نوح وجود عارفدر  
و بری دخی شمول لطیفه قالییه در که ذره ذریت انک صلبنده پرورده اولوب  
و ذریت مزبوره نک صدف وجودنی دره لطیفه اثنیه حاملدر که لطیفه  
مزبوره ابراهیم وجود عارفدر و بر یسی دخی مناجاته مخصوصه اولان لطیفه  
سربه در که موسای وجود عارفدر و بر یسی دخی لطیفه روحیه در که خلعت



خلافت ایلہ مطرز و معزز اول شد در واطیفہ من بورہ داود وجود عارف در وروح  
قدسی ایلہ مؤیدہ اولان اطفیفہ خفیہ دخی عیسای وجود عارف در \* یعنی روح  
قدسی وجود سالک مستعد و عارف کاملہ اولان لطائف مستودعہ دن  
هر بر اطفیفہ نیک قوای مختصہ سی اولان ام اطفیفہ بہ مقدم اطفیفہ خفیہ ایلہ  
بشارت ابدوب و مفردات علویہ و سفلیہ دہ واقع اولان جمیع حقایق مستکنہ بی  
جذب ایاب آبات جلہ سنیہ نیک ظهور نی روح قدسی مبشر اولور و آیات  
جایہ جاذبہ دخی اطفیفہ قابیہ و مرکیات خلقیہ و امریہ دہ مستودعہ اولان  
لطائف نفسیہ و سریہ و روحیہ و خفیہ بی واحد حقیقی اولان جانب حقہ  
جاذبہ و مستجمعہ در و اول شمول اطفیفہ اخفی در کہ عارف کامل و مکمل و مرید  
واصل و فاضل و وجودند تجلی ایدن سر محمدیدر و وجود اکمل من بور  
صدق درہ اطفیفہ انانیہ کاملہ بی بالاصلالہ حامل او اب و وجود لطیف من بور  
اطفیفہ قابیہ در تریہ قلمشدر \* فلہذا مراتب سنیہ من بورہ بہ وصول بابتہ  
ارباب حقیقت پیورر کہ فالہتداء الیہ اما باخبارہ تعالی عن ذاته وصفانہ  
واسمائہ او بتجلیہ بعبادہ و اشہادہ نفسہ لہم و جل جناب العزۃ عن ان یکون  
شریعة لکل وارد و لا یطاع علیہ الا واحد بعد واحد فہم الانبیاء و الاولیاء  
عابہم السلام الذین ہم خلاصۃ خاصۃ اہل الوجود \* ابدی طالب حقہ  
واجب اولان انبیا و اولیایہ اقتدا و انوار و اسرار ایلہ اہتداد رک قال اللہ تعالی  
( قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحببکم اللہ ) \* پس ہر کسہ انوار سبحانیہ  
و اسرار ربانیہ انبیا و اولیایہ اولان تبعی مقدار ی ظاہر اولور \* ابدی عامہ  
مؤمنینہ واجب اولدیکہ حق و حدایتہ و کتب منزلہ و رسل مبعوثہ و یوم  
آخر و جنت و نار و سؤال و حساب و ثواب و عقابہ و کتاب کریم و رسول رب  
رحیم خبر و یردیکہ ہر شبیک بلا شک و لا شبہ صدقہ خالصا و مختصا تاویل  
و توجیہ سزایمان کتوروب مقتضای شرع و سنت ایلہ عامل و نہی اولان  
ہرنہ ایسہ انلردن بری و عاری اولوب ایمان غیب ایلہ بطریق التقليد عمل ایلہ کہ  
حتی کیدرک مأمورات و منہیاتدن ہر برینک سر و حقیقتی اکاظہر و منکشف  
اولوب عند الانکشاف مأموراتی اتیان و منہیاتدن انتہاسی مجرد تقلید ایلہ  
اولیوب بلکہ عن علم و یقین و بلکہ شہود و عیان مریبہ سی اولور \* ابدی  
بنم جام عبادت و طاعت ایتوب و مجاہدہ و ریاضت چکبوب مجرد شہانت  
نفس و فسادات طبیعتہ تابع اولغلہ گاہ حکماء فلاسفہ مشربنہ موافقت

رَحِمَ الْبَرَّاءَ الْكَافِرَ  
 وَتَقَاتَلَتْ  
 صَلَاقُ سَوَالَهُ

مجلس





وگاه دهر به و طبعیه ایله مناسبت و گاه ملاحظه و زناد قهیه مقارنت ایله اگر  
معراج و اگر چاه بوسف و اگر آتش ابراهیمه در او در لونا و یلات باطله به ذهاب  
اولوب ظاهر معنای انکار کلی ایله انکار ایدوب افلاك خرق و التیام قبول  
ایمز و یوسفك چاهه اتماسی ظاهرده واقع اولوب اندن مراد انجق چاه  
طبعه در و طبع آتش دخی بحر قدر ابراهیم دوشد بکی آتشیدن مراد آتش  
غضب نمرود در دیوبونك امثالی ترهات و کفریات سویلوب (من فسر  
القرآن برأیه فلیتبوا مقعده من النار) حدیث شریفنه مظهر اولان ارباب  
هوایی حضرت مولانا مکس ایله بول چاره تشبیه ایدوب دیرلر که

﴿ ز یافت نأویل رکیک مکس ﴾

مکسك نأویل رکیک و باطل ایله رعنا لیمه سی بیاننده در و بعض نسخه ده بواج  
بیت دخی واقع اولمش در ﴿ مثنوی ﴾ ماندا احوالت بدان طرفه مکس ﴿ ای  
نأویل باطل صاحبی سنك احوالك اول ذباب طرفه به بکر ﴿ مثنوی ﴾  
کوهی پنداشت خود راهست کس ﴿ که اول مکس کند و سنی بر کس نه زعم  
ایلمدی ﴿ مثنوی ﴾ از خود اوسر مست کشته بی شراب ﴿ و اول مکس  
شراب سز کند و سندن سرمست اولمش ﴿ مثنوی ﴾ ذره خود را دیده آفتاب ﴿  
کند و نك ذره سنی آفتاب کورمش ﴿ مثنوی ﴾ وصف بازار را دیده در بیان ﴿  
بیان و تفصیلده طوغانلرک وصفنی کورمش ﴿ یعنی مقلده دخی کذالك عالم  
جبرونك باز شکار باز معانینك اوصاف علیه سنی کابلرده کوروب اشتمس  
﴿ مثنوی ﴾ گفته من عنقای وقتم بی کان ﴿ مکس دید بکی کی بونلر دخی  
بن بی شک و کان عنقای وقت و زمانم دیش ﴿ نظم ﴾ نه بیلدك ینه ایردك  
اش بوحالده ﴿ عقلا رما ت اولوب در بو خیالده ﴿ حتی بیلدم دیو فریاد ایدرسن ﴿  
که یعنی خانی هم ارشاد ایدرسن ﴿ بو کا عقلیه کسه ابرماه شد در ﴿ کوز ایله حتی  
کسه کورما شد در ﴿ بو بردر یاد در عقلا ایرمز ﴿ اوزدن کچمین ربینی بنلر ﴿ سنی  
بن ایلک شیطان ایشیدر ﴿ اوزین بن ایلز اولکم کشی در ﴿ اوزو که کل اوزو که  
نکر دیوستی ﴿ سکا دیرم بودر سوزك درستی ﴿ مثنوی ﴾ آن مکس بر برک  
گاه و بول خر ﴿ اول مکس صمان چوبی و حار بونك اوزرنده ﴿ مثنوی ﴾  
همچو کشتیایان همی افراشت سر ﴿ کشتیایان کبی باشنی بوجلدردی  
﴿ مثنوی ﴾ گفت من در یاو کشتی خوانده ام ﴿ اول مکس ایتدی بن در یا



و کشتی او قشتم و هر برینک وصفن ایشتمش ❖ مثنوی ❖ مدتی در فکر آن می  
مانده ام ❖ بر مدت نگارده کوردیکم در یانک فکرند و کشتی نک اوصافی  
ملاحظه سنده قالمش و اصطلاحاتن از برلیوب و خریطه ل پیدا ایدوب  
و هر ستمنی اذعان ایشتم ❖ ایدمی در بابی و کشتی بی بدن اعلی یلور بوقدر  
❖ مثنوی ❖ اینک ابن دریا و این کشتی و من ❖ ایدمی ایشتم دریا ایشتم کشتی یعنی  
وصف دریا و کشتی استماع ایتکله بر حقور جقمده که آت ایاغندن حاصل اولور انده  
جمع اولان بول جاری و صمان چوپنی کوردیکی کبی بنم او قود غم دریا و کشتی بودر  
❖ مثنوی ❖ مرد کشتیان و اهل و رای زن ❖ کمچی بم و کی قولانوب  
رئسک ایدن و در یابولارینی تشخیصده صاحب رأی بنم دیوب تاویل فاسده  
وزعم کاسد بله رعنائندی ❖ مثنوی ❖ بر سر در یا همی راندا و عمد ❖ در یا زعم  
ایتدیکی بول خرک اوستنده اول مکس کند و کوزینه صال قدر کورونن صمان  
چوپنی صال رینه سوردی ❖ مثنوی ❖ می نمودش این قدر بیرون ز حد ❖ بموقدر  
حقیر که بول خرو برک کام و جشمه صغیره زیادر اکا حد دن بیرون و قیاسدن  
افزون کورندی ❖ مثنوی ❖ بود بی حد آن چین نسبت بدو ❖ چین چامین  
لفظندن محققدر که بول معناسنه در ❖ یعنی بول خردن اولان ابر کندی فی الواقع  
مکسه نسبت ایله بی حد و ساحل ایدی ❖ مثنوی ❖ آن نظر کو بیند آرا راست کو ❖  
قنی اول نظر درست بین که بول جاری راست کوره یعنی هرشی حقیقی اوزره  
کوره (اللهم ارنا الاشياء کما هی) اما ای جان پدر نظر حقانی مکسه اعطا اولوب  
اول نظر دن بهره جنس انسان ایچوندر و انساتدن معدود اولوب نظر  
حقانیدن بی نصیب اولور دخی همان اول مکس برک کاه سوار و یابول افتخار  
مقوله سیدر ❖ پس چونکه بویجه در ❖ مثنوی ❖ عالمش چندان بود کش  
بینشت ❖ مکسک عالمی اولقدر اولور که انک نظر و بینش سیدر ❖ مثنوی ❖  
چشم چندین بحر هم چند یش است ❖ اول مکسک کوزی بوقدر و هم دریا  
دخی اکا بوقدر در حاصل کلام هر کسک عقل و اذعان و فهم و ادراکی کندویه کرره  
اولوب عالمی بینشه و در یا دخی چشمک احاطه سنه کوره اولور دیمکدر ❖ پس  
بحر دو هم و خیال ایله تا و بله تقید ایدوب و توجیهات باطله لری عقل ضعیفله رینه  
خوب و لطیف کورینن صاحب پندار دخی بونک کبیدر نکم حضرت مولانا  
قدس سره بیورلر ❖ مثنوی ❖ صاحب تاویل باطل چون مکس ❖ پس تاویل  
باطل صاحبی مکس کبیدر ❖ مثنوی ❖ و هم او بول خرو تصور رخس ❖ انک

وهم وظنی بول چار و تصویری باطلی خسدر \* یعنی صاحب زعم اولان مؤولک  
کشتی عظیم کی ملاحظه قیلد یعنی وجود مکدری بول حب دنیا ایچنه دوشمش  
برکاه و فکر و وهمی بول خسار و عقل و ادراک و چشم درائی مکس کیدر دیمکدر  
❖ مشنوی ❖ کر مکس نأ و بل بکنارد برای ❖ اگر مکس رأی فاسد و عقل کاسد یله  
نأ و بلی ترک ایدیه جک او اورسه ❖ مشنوی ❖ آن مکس رایت کر داند همای ❖  
بخت و طالعی اول مکسی همای اوج پرواز ایلر ❖ مشنوی ❖ آن مکس نبود کش  
ابن عبرت بود ❖ اول مکس که فضل حق ایلله اکا بو عبرت و بو حالت میسر اوله  
اول مکس اولمز \* یعنی اکا مکس دینمز و مکس کی حقیر باقلز زیر انا و بیل باطلدن  
راه تحقیقه کیدوب همای اوج قربت اولدی ❖ مشنوی ❖ روح اونی در خور  
صورت بود ❖ انک روحی صورت ظاهره سننه کوره اولمز بلکه عالم صورت  
و جهان طبعندن خروج و عالم حقیقت و منایه عروج ایتکله عقول  
و فهم ادراکنده دم بسته و کم کشته اولور ❖ احمدی ❖ بو عالم سفلی بی  
قویوب علوی به جهدایت \* مقصوده ایرش اولمه بکون همت و تاه \* موسی  
کبی سن طور نجلی به چبقارسن \* کوش ایلر بسک وادی ائینده انا الله \* کل مصر  
معانیده عزیز اومغه جهدایت \* جان یوسفنه جسمک اوین ایلدین چاه \* نالشر  
ایدر هر کیجه ناصحه دک احمد \* شوقیله وارر عرشه چبقار آه مخرکاه

❖ توایدن شیر از دیر آمدن خر کوش ❖

خر کوشک کج کلدیکندن شیر دارلد بغن و غضبه کلدیکن بیان ایدر ❖ مشنوی ❖  
همچو آن خر کوش کو بر شیر زد ❖ مثلاً اول خر کوش کبی که اول کندوبی  
شیره اوردی یعنی شیره پنجه اوردی ❖ مشنوی ❖ روح اوکی بود اندر خورد قد ❖  
انک روحی فحان قدینه لایق ایدی \* یعنی روح قدیه و سبیرت صورته کوره اولمز  
زیرا خر کوشک قدی صغیر و حقیر ایکن شیر دلیر ایلله پنجه اوروب عاقبت شیری  
چاهه اندی و سائر نخبیرانی شردن خلاص ایلدی \* پس خر کوش شیره  
وار مقدمه زیاده مکت ایتکله ❖ مشنوی ❖ شیر میگفت از سرتیزی و خشم ❖  
شیر حدت و غضبتدن و سر حشمدن کند و کندویه ابدی ❖ مشنوی ❖  
کرزه کوشم عدو بر بست چشم ❖ که راه کوشدن عدو کوزم باغلدی \* یعنی  
نخبیرانک معاهده و واعدنه الدانوب عاقبت بین ایلوب کوزم باغلدیلر و بی  
سوز زیننه غره قیلدیلر ❖ مشنوی ❖ مکرهای جبر یا نم بسته کرد ❖ جبر بلرک



مکری بنی بسته و مقید ایلدی و یا خود جبر یا نسبت به مضاف اولیوب مکرهای  
 جبر بایم بسته کرد او قنوب جبرک مکرو خدعلری ایانم بسته ایلدی \* یعنی کسبی  
 ترک ایتدیروب توکل ایلدم دیو صید و شکاره چیمم یوب انلرک سوزلر بنه اعتماد  
 ایله کار و شکاردن قالدم دیمک اوله ❖ مشوی ❖ تیغ چویندیشان تم را خسته  
 کرد ❖ انلرک تیغ چوینی تمی مجروح ایلدی \* یعنی انلرک صادق و درست  
 اولیان گفت و سخنلری بنی شکسته خاطر ایتدی ❖ مشوی ❖ زین ز پس  
 من نشنوم آن دمدمه ❖ من بعد بن اول دمدمه بی استماع ایتمزم و انلرک اقاویل  
 کاذبه سنه اعتماد ایتمزم ❖ مشوی ❖ بانک دیوانست و غولان آن همه ❖  
 انلرک کلمات غیر صحیحلری بانک و صدای غولان بیاباندر که ابناء سبیله کیجه ایله  
 صدا ایدوب و او کنجه سوارو پیاده بولجی شکسته کورنمکله بولجی قیاسیله  
 اردنه درشوب و صداسنه الدانوب بالا آخرة بوارن چیقوب هلاک اولو  
 طائفه جن دن غول دخی برنوع در که انسانه بو وجهله ضرر اصابنده سعی ایدر  
 او بوب غول بیابانه ندامت اودنه یانمه ❖ عبث امنیه لرایدوب ملوث اونه بویانمه  
 ❖ مشوی ❖ بردر آن ای دل توایشان راه ایست ❖ ای دل سن انلری یرت  
 طورمه و صبر و توقف ایلله الحاصل کفتارنده معنی اولیان دروغ زن و قافلرک  
 سوزلری غول بیابانی مقوله سیدرانلره الدانوب بولدن قالله وجست وجودن کسسته  
 و طریق طلبده یا شکسته اولیوب عجب ابوکلمتک بو کون اولمزسه بلکه یار بن معناسی  
 ظهور ایدردبو توقف و تراخی ایلله همان مقلده بی کلمات کاذبه لری ایلله ترک ایدوب  
 ارباب حقیقی جست و جو ایلله زیر ارباب تقلید جانسز بندر ایلدی ❖ مشوی ❖  
 پوست شان برکن که شان جز پوست نیست ❖ انلرک پوستنی قوپار که انلر  
 پوستدن غیردی دکلدر یعنی شیر انلرک پوستنی دریده قیلدیغی کی سندخی قلبکه  
 حجاب اولان کلماتی بی معانی بی قلبکدن ازاله ایدوب استار و حجابی هنسک ایلله  
 زیر اقلده نلر کفتاری الفاظ و حروفدن غیردی دکلدر معنادن خالی اولدقد نصکره  
 پوست بی جاندر نتکم حضرت مولانا بیوررلر ❖ مشوی ❖ پوست چه بود  
 کفتندی رنک رنک ❖ پوست نه در درلودر لولکلمات و کونا کون مقالاتدر  
 ❖ مشوی ❖ چون زره بر آب کش نیوددر نک ❖ آب اوزره زره کی که مراد  
 نقوش وارقاندر روزگار دن حاصل اولور کذلک اول کفتار بی معنی و بی ذوق  
 دخی زره آب کی بی قرار و بی درنکدر زیر آب اوزرنده اولان نقوشک درنک  
 وقراری اولماز ایلدی ای مستمع قابل ❖ مشوی ❖ این سخن چون پوست

و معنی مغزدان \* بوسه - و ز که سوبل نور پوست کبی و معنای سخن مغزولب کبی  
 بیل \* مثنوی \* این سخن چون نقش و معنی همچو جان \* بوسوز نقش کبی  
 و معنا اکاجان کبیدر بوسوز که معنای اولیه و اول سوز که صاحبی سوبلدیکی  
 سه - و زدن بی ذوق اوله مستعینه دخی ذوق بخش اولمایوب بی مغز و مالا یعنی  
 اولور اما ارباب سخن معنی دارمیدر یو خسه بی ذوق و وجدانمیدر ارباب  
 ذوقدن غیر یسی ادر ا کاید مز زرا درون حالنه و قوف کسب ایتوب الفاظ  
 و عبارتیه فریقته اولور اکا بناء که \* مثنوی \* پوست باشد مغز بدر اعیب  
 پوش \* پوست بر ارض ایچک عینی سه - تراید بچیدر جوزک چور کنی ظرف حوز  
 و آبی بادی پوست بادم پوشیده قیلدیغی کبی الفاظ و عبارات دخی متکلم  
 دروننده اولان عینی پوشیده قتلشدر \* کذلک حق سبحانه و تعالی دخی  
 بر موجب اولیاء الله عرابس الله و لایری العرابس الا الحرمون \* مثنوی \* مغز  
 نیکور از غیرت غیب پوش \* غیرتدن مغز نیکونک غیب پوشیدر غیبدن مراد  
 بومحله و حدث حق و فیاض مطلق تجلی احدى الذاتنه مستور و مستغرق  
 اولان ارباب فنا و اصحاب وجدان و بقاء حقیقتلری و درونلرنده اولان اسرار  
 و معانیدر که عارف کاملک مغز نیکو و لب اطیفل بدر \* اسم غبور کمال غیرتدن  
 معانی اولیابی و جمال جان مردان خدای دیده نامحرمدن سترایدوب لطافت  
 درونلرینه نظر اغیار دوش اولماز \* سلطان و لد فرماید \* نور را غیر نورکی  
 یبند \* دیده دیو حورکی یبند \* جنس باید که جنس راداند \* غیر کاتب نبشنه  
 کی خواند \* ظاهر و باطن اولیا جائند \* زان چو جان آن گروه پنهانند \* اولیارا  
 بجهد نتوان دید \* مگر ایشان کنند خویش بدید \* کر نمایند روی خود ز کرم  
 \* شود از لطف شان حجیم ارم \* آنچنان دولتی کربانند \* که بشه شسته در سیرا  
 باشد \* ای برادر غلام مردان باش \* کرد ایشان چو چرخ کردان باش  
 \* بندی شان خلاصه عملست \* هر که روشن ندید در املست \* بامیدی  
 همی کند شادی \* که پذیرد خرابش آبادی \* بی یقینی همی رود در راه \* حال  
 اوگاه نیک و گاه تباه \* نظر می دحق یقین بخشد \* نفس رافهم و عقل و دین  
 بخشد \* عکس نورش پذیر و ساکن باش \* همچو پیشه زهر شجر متراش \* پس  
 ای سالک راه حقیقت سندی طالب معنی او اوب مجر دالفاظ و عباراته الدائمه  
 زیرا \* مثنوی \* چون قلم از باد بد دفتر آب \* چون قلم باددن و دفتر آبدن  
 ایدی \* یعنی کلمات و اسان باددن \* و تقریر و دفتر آبدن اوله \* مثنوی \*



هر نه بنویشی فنا کرد دشتاب \* هر نکه بازار ایسک فوری محو و نابود اولور  
 \* پس بادوزان صو اوزره نقش ایتدوی صورت آن واحدده بر باد و نابود  
 اولدیغی کبی بالکز قیل و قال ایله آب تصورات و امنیه ده کره بند اولان نقوش  
 خیال دخی دائم وثابت اولما یوب سریع الزوال و ناپید اولور \* لمحرره \*  
 صو اوزره نقش اولان جسمک خیالنه سن الداعه \* آنک نقاشنی کورسن همان  
 زیننه الداعه \* بناسی بادایله طورن وجودک قصرینه الداعه \* تموج ایلان  
 دریابه باق موجینه الداعه \* کونش تابنده چون شبنم یلور سنکیم اولور زائل  
 \* مشوی \* نقش آبت اروفاجوی از آن \* بی ذوق و مالا یعنی اولان کلمات  
 فی المثل نقش آب در اکراندن وفا استرسک \* مشوی \* باز کردی دستهای  
 خود کران \* کندو اللروکی اصیرجی اولدیغک حالده کبرو دوزسن یعنی  
 مأمولک اولان وفادن اثر بولما یوب دندان ندامتی دهان تأسفه وضع ایدوب  
 حرمان ایله دوزسن \* مشوی \* باد در مردم هوا و آرزوست \* باددن  
 مراد مرده اولان هوا و آرزودر \* مشوی \* چون هوا بگذاشتی پیغام  
 هوست \* چونکه هوای نفسی ترک ایلیه سن هوبت آلهیه نک الهامی مرتبه سیدر  
 \* مشوی \* خوش بود پیغامهای کردگار \* حق سبحانه و تعالی نک پیغامبری  
 خوب و لطیف در \* مشوی \* کوز سرتا پای باشد پایدار \* زیرا که انهامات  
 سبحانه و تجلیات ربانیه نقش آب کبی بی ثبات اولما یوب سراپا یعنی من الازل  
 الی الابد برقرار و پایدار اولور \* مشوی \* خطبه شاهان بگردو آن یکا \*  
 شاهلرک خطبه سی و دبده و شوکت و سلطنت و دولتی متغیر و متبدل اولور  
 \* مشوی \* جز یکا و خطبه های انبیا \* انبیا و اولیا نک خطبه و دولتلرندن  
 ماعداسی فایدر \* مشوی \* زانکه پوش پادشاهان از هواست \* زیرا که  
 پادشاهلرک پوش و هیئت و سلطنت و شوکت لری هوا دندر فاما \* مشوی \*  
 بار نامه انبیا از کبریاست \* انبیاء عظام علیهم السلامک اجازت نامه و حکم  
 و حکومت و تصرف و قدر تبری عظمت و کبریا صاحبی اولان خدای لازمالدندر  
 الحاصل دولت دنیا بی بقا و بی ثبات و سعادت اخرویه ابدی و سرمدیدر  
 بو خود عوام و خواصک مشهودیدر که \* مشوی \* از درمها نام شاهان  
 برکنند \* اچهلردن شاهلرک نامنی رفع و ازاله ایدر یعنی سکه لری متغیر و متبدل  
 اولور \* مشوی \* نام احد تاابد برمی زند \* اما سرورک ثبات علیه اکمل  
 التحیاتک نام شریفنی تاابد اوررلر یعنی سیم و زردن بعض الواح دوزب اسم

محمد واحد علیه السلامی تبرکاً آنک اوزرینه قازدروب حزر و حائل ایدر لر  
 و پادشاه اسلام اولنلرک اکثری سکه نیک بر یوزینه اتی ضرب ایدر لر و کتب و صحفده  
 نام احمد و انبیای یازوب ذکر ایدر لر \* پس نام احمد ابدایا اگر الواح ظاهره و اگر  
 لوح قلبده مضروب و منقش اولمقدن خالی اولماز و شول قلبده که نام احمد  
 و روح محمدینک محبتی اولمایوب سر مصطفوی ایلله مسکوک اولمیه قلب اجه  
 و التون کبی اولوب کچمز و آخرتده منقر قدر اعتبار اولنماز \* پس حضرت  
 مولانا قدس سره الاعلی پادشاهلرک نامی سکه لردن مرفوع اولوب انبیاء  
 عظامک خطبه و اسمائی شریفلری باقیدر متبدل اولماز دیو یورروب لیکن بعض  
 کسینه کان سؤال ایدر که یا مولانا انبیاء پیشینک دخی شرابی منسوخته اولوب  
 و جله سنک اسم شریفلری مضبوط و معلوم اولمدی بوتقدیر جله جز یکا  
 و خطبههای انبیا دیو واقع اولان استثنائه و جله صحیح اولور دیو واقع اولان  
 سؤال مقدره جواب طریق اوزره یورر لر که \* مشوی \* نام احمد نام جله  
 انبیاست \* حضرت محمدرسول الله صلی الله علیه وسلمک نام جمیع انبیانک  
 نامیدر یعنی نام احمد مجمع اسمای جمیع انبیا و جله شرابع خلاصه و اکملیدر  
 و جمیع ارواح انبیانک محشری روح محمدی اولوب هر کلان رسول و نبی نبوت  
 و رسالت اول نور محمدی ایلله و اصل اولدی لر و اول نور ایلله مبعوث اولدی لر و اولیای  
 کرام دخی چراغ قلبلرین اول شع محمدین ابقاد ایتدی لر \* پس شرع محمدی  
 و نور احمدی معدن انوار و اسرار جمیع انبیا و اولیا و مرکز دایره جمیع شرابع  
 و احکام الهیه در ابدی چونکه نام احمد ذکر اولنه حقیقتده جمیع انبیا  
 و مرسلین و اولیا و موحدین مذکور اولور و اشباحده اولان کثرت انلرک  
 و حدت لرینی منافی اولماز زیرا \* مشوی \* چونکه صد آمدنودهم پیش ماست \*  
 چونکه یوز کلدی طقسان هم بزم قنزدده در \* یعنی مائه اکمل اعداد  
 اولوب مادونی اولان مجموع اعداد داخل حیطه مائه در و مادون  
 مائه مرتبه مائه اولمایوب امامانه محیط جله اعداد در و مائه تعدادده دخی  
 آخر مرتبه اعداد در کذلک وجود شریف احمدی دخی صورت مؤخر اولوب  
 معنا محیط جمیع مراتبدر و عند ارباب التحقیق خود کثرات اعداده اعتبار  
 اولمایوب قلیل و کثیر واحد در زیرا واحد آحاد و عشرات و مئات و الوفده  
 بالمرات موجود در \* پس مرتبه واحدیتی مشاهده ایدن کاملر سر و احدیتی  
 جلهده موجود یلور لر و جله بی آنسکله موجود کورر لر \* عطار \* محمد



بر همه عالم رسوالت \* رسول سرور صاحب قبولت \* حقیقت اوست  
 در هر دو جهان نور \* که اندر هر دو عالم اوست مشهور \* تویی شاه و همه آفاق  
 خیل اند \* تویی اصل و همه عالم طفیل اند \* زهی شریعت نموده روی در دل  
 \* کشوده رازهای سر مشکل \* تویی جله چه کویم اندرین کار \* حقیقت  
 نقطه و عین پرکار \* طفیل تو همه کر دیم پیدا \* ز نور تست روشن جله اشیا  
 \* اگر بینادلی در جسم و جان رو \* دما دم اندرین راز نهان شو \* جلال بی نشان  
 در یاب در کل \* حجاب آب و گل گردان نمود در دل \* ای ندی ای طالب عشق سبحانی  
 و راغب ذوق ربانی کر کدر که کثرت ماسوائی سن دخی قلب کن رفع و ازاله و ترک هوا  
 ایدوب طریق حق و مسلک انبیا و اولیا به کیدوب روحی ذکر اوانان اتحاد معنویه  
 حشر ایتم که حق دمد و عنایت طلب ایلیم سن و الفاظ و عبارتده پابسته اولوبوب  
 اوج عالیاات معنایه جولان ایلیم سنکه الهام حقه لابق اولوب پیغام حق کوش  
 هوش ایلیم استماع ایلیم سن \* بیت \* از آن دم یا قتم این دمدمه من \* کتم اندر دم  
 توزمزمه من \* چومن کر ناله و فریاد داری \* وزان دم اندر بن دم یاد داری

﴿ هم در بیان مکر خر کوش ﴾

خر کوشک شیر ایلدیکی مکر و خدعه بیانده در \* مثنوی \* در شدن خر کوش  
 بس ناخبر کرد \* خر کوش شیر کتمکده چوق ناخبر ایلدی \* مثنوی \* مکر را  
 باخویشتن تقریر کرد \* کندوبی کندوبه راز داش و مخاطب ایدوب شیر ایده جک  
 مکاری کندوبه تقریر ایلدی وقتی چوق تدبیر و تفکر ایدوب \* مثنوی \*  
 در ره آمد بعد ناخبر دراز \* مکث مدید و آمد بعد دمنصره خر کوش یوله کلدی  
 \* مثنوی \* تابکوش شیر کوید یک دوراز \* تاشیرک کوشنه برایکی راز سوبلیه  
 و شریجه شیر دن خلاص اوله کذلک عقل معاد اربابی دخی جیمع کارلرنده  
 بحله ایتوب تأنی کندوبه شعار ایدرل و حرکات و سکنات و جله اطوار  
 و افعاله عاقبت بین اولمغله انواع تفکر دمنصره برایشه شروع و عزیمت ایدرل  
 زیرا ( العجلة من الشيطان \* والثانی من الرحمن ) پیورلشدر \* پس طریق  
 صوابی فهم ایدوب کندی داهیه عظیمه دن خلاص ایدن عقلدر شکیم حکما  
 عقل ایچون درت مرتبه اعتبار ایدوب مرتبه اولی ده اولانه عقل هیولانی  
 دیرل و عقل هیولانی اولدر که مبداء فطرته معقولات بدیهیات و نظریاتک  
 جله سندن خالیه اولوب لیکن طفلك کتابته اولان استعدادی کی عقل  
 هیولانی دخی معقولات مزبوره مستعد در مرتبه ثانیه ده اولانه عقل

مطلب  
 فی بیان مراتب العقل

بالملة دیرل یعنی عقل بالملة که به او ایدلن توالی به ملة که انتقال حاصله اولمغه نفس  
 ناطقه معقولات بدیهیه بی تحصیل ایدوب بدیهیاتدن نظریاته انتقال ایدر  
 مثلا شول صینک قوتی کی که ترعزع و حرکت ایدوب قلم و دواتی بیسلور  
 و بسا بط حروفک کتابته قادر اولور و مرتبه ثالثه ده اولان عقله عقل بال فعل  
 دیرل اگرچه کیم مابعدنه نسبت ایله عقل مزبور بالقوه ایسه جدا فاعله قوت  
 قریبه سی اولمغه له عقل بال فعل تعبیر اولنور یعنی عقل بال فعل ایچون معقولات  
 نظریه حاصله اولور لیکن معقولات نظریه بی بال فعل مطالعه به قادره اولمابوب  
 بلکه عندنده مخزنه اولور مثلا غیر کاتب بال فعل اولان قوت کاتب مستکمل  
 الصناعه کی و مرتبه رابعه ده اولان عقله عقل مطلق تعبیر اولنوب و آنک  
 معقولاته عقل مستفاد دخی تسمیه ایدرل زیرا عقل مزبوره عقل فعال و عقل  
 بالملة دن مستفاد در یعنی حال میباشد صنعت کتابی مستکمل اولان کاتب  
 کی عقل مستفاد صاحبی دخی معقولات مکنتیه بی مطالعه قبولور و اگر عقل  
 مستفاد غایت کالده اولور سه اکافوت قدسیه دخی تسمیه ایدرل ان شاء الله  
 تعالی مشوی شریفده بوکا متعلق بحث کلمه کده تفصیل اولنه ایدمی  
 قوت عاقله محرده عن المادة بر جوهره مضینه در که ﴿ مشوی ﴾ تاجه عالمهاست  
 در سودای عقل ﴿ سودای عقلده عجب عالم واردر ﴾ ﴿ مشوی ﴾  
 تاجه پهنهاست در دریای عقل ﴿ دریای عقلده نه عجب و سمنلر واردر سودای  
 عقلدن مراد عقلک وجودیدر پهنای عریض مناسبه در لیکن بوحملده و اکثر  
 مواضعده وسعت مناسبه استعمال اولنور ﴿ مشوی ﴾ صورت مالدرین  
 بحر عذاب ﴿ مثلا بزم صورمز بو بحر عذاب و دریای شیرنده که مراد دریای  
 عقلدر ﴿ مشوی ﴾ می دود چون کاسه هابروی آب ﴿ آب اوزرنده اولان  
 کؤس و آینه کی بیلور حرکت ایدر ﴿ مشوی ﴾ نانشد بر برسر دریا چو طست ﴿  
 مادام که بزم صورمز کاسه سی آب عقلدن مملو اولیه دریا اوزرنده اولان  
 لیکن کبدر ﴿ مشوی ﴾ چونکه پر شد طشت دروی غرق کشت ﴿  
 چونکه درون طشت آب دریا ایله طولدی غرق بحر اولدی کذلک تاکم کؤس  
 وجود آب دریای عقل معاددن و اسرار و معانیسدن پر اولیه سیر کثرات  
 و عالم صورتدن خالی اولمز و حقایق و اسرار ایله مالا مال اولدقه عالم  
 صورتدن اولان نقوش و الواندن نجاوز ایدوب دریای علم و حکمت و قاموس  
 عقل و فراسته غوطه ایدوب مشاهده وحدت ایله مستغرق بحر احدیت



اولور ❖ عطارد ❖ عیان و عقل را در پیش میدار ❖ مدام جان و دل باخویش  
 میدار ❖ ز عقلت کار بکشاید نه از عقل ❖ که نقلست این که بشنیدی تواز عقل ❖  
 همه کار جهان آثار عقلست ❖ درین جای خطر چه جای نقلست ❖ در آن دریا  
 قدم زن تابان آب ❖ نمود عشق من اینجای دریاب ❖ در آن دریا همه جانست  
 و جانان ❖ نمودش عین پیدا است و پنهان ❖ چو سرگردانی اندر عین دریا ❖  
 بکجا هر کسی در منزل ما ❖ ابدی مرشد کامل و مرید فاضل عاشق  
 صادق و فکری در پای عقل کل آشنا غه دعوت ایدر لب سندی بو بخرده آشنا  
 اولوب قعر دریا به غوطه قیل که در یتیم معانی اله کتوره سن و سینه کی صدف  
 کوه را اگر نمایه اسرار ربانی ایده سن ❖ مثنوی ❖ عقل پنهانست و ظاهر عالمی ❖  
 عقل پنهاندر و ظاهر اولان عالم شهادت منسوب اولاندر که بو عالم صورتدر  
 پس ❖ مثنوی ❖ صورت ماموچی یا زوی نمی ❖ بزم صورت نماز اول در یادن  
 بروج و یا خود یمن بر ندر ❖ مثنوی ❖ هر چه صورت می وسیلت سازدش ❖  
 هر نسنه که صورت و جسم اول دریا به وسیله دوزر ❖ مثنوی ❖ زان وسیلت  
 بحر دور اندازدش ❖ لاجل هذه الوسيلة در پای عقل صورت و جسمی کند و دن  
 ابراغ ایلر ❖ یعنی دریای نور عقل کله غوطه قلی ایچون جسم و صورت هر نه کم  
 وسیله واسطه دوزر ایه وصلت دریا به واسطه اولوب بلکه سبب دوری  
 و باعث مجبوری اولور زیرا اکا و اصل اولان کند و نور بدر ❖ ابدی عقل  
 کل غیره وسیله اولور اما عقل کله آخری وسیله اولمز و کند و نفس عارف  
 اولان عارف رب اولور ❖ پس نفسی بئلك استین عقل کلی واسطه قیل که  
 عارف نفس اوله ❖ عطارد قدس سره ❖ ز عقل کل شود اسرار پیدا ❖ نمود  
 جسم جان کرده ویدا ❖ ز عقل کل بینی هر چه پیدا است ❖ که نور عشق اندروی  
 مصفاست ❖ ز عقل کل اکره برده تو ❖ چرا اندر درون برده تو ❖ محمد عقل  
 کل دیدست تحقیق ❖ ز حق در یافتست این سر توفیق ❖ محمد عقل کل دان  
 و دگر هیچ ❖ درین اسرارانی ای دوست مر ییج ❖ از در یاب سر جله اشیا ❖  
 ازو کردان توجان و دل مصفا ❖ ابدی ای طالب دریای زخار اسرار آهی  
 ❖ مثنوی ❖ تانیند دل دهنده راز را ❖ مادام صورت قیدنده اولان دل دهنده  
 راز اولان محبوب ازلی بی کور میه ❖ مثنوی ❖ تانیند تیر دور انداز را ❖ و مادام که  
 تیر دور اندازی مشا هده قلیه یعنی سبیدن کذرا دیوب مسبب الاسبابی کور میه  
 و یا خود تیر دور انداز مضاف اولوب نه بیند کله سنک فاعلی اولمق اوزره مادام که  
 تیر وجود رمی سهام وجود ایدن فاعل حقیقی بی دیده بصیرت ایلله مشا هده

ایتمه ❖ مشوی ❖ اسب خود را یلوه داند و زستیر ❖ می دواند اسب خود در راه تیر ❖  
 اول غافل کند و نک اسبنی ضایع اولمش بیلور و عنادندن اتنی یولده تیر یلدر را سبدن  
 مراد غافل اولان شخصک عقل معاشی در که داتما اکا سوار اولوب روحنی یلدر  
 ❖ عطار ❖ زعقل سفل افعال جهانست ❖ که نورش در زمین و در زمانست ❖  
 زعقل سفل دیدن باشدای جان ❖ ولیکن در نیکبخت جان جانان ❖ زعقل  
 سفل خیری می نیاید ❖ بکس کار داز آنجا که کشاید ❖ مشوی ❖ اسب خود را  
 رایاوه داند آن جواد ❖ اول جواد کند و اسبنی کم کشته بیلور ❖ مشوی ❖ و اسب  
 خود او را کشان کرده چو باد ❖ مع هذا کندی اسبی باد پویان کبی انی کشان  
 ایلش ❖ مشوی ❖ در فغان و جست و جوان خیره سر ❖ اول سراسیمه  
 و سر کشته ایسه جست وجوده و غلط ایدوب فغانده در ❖ مشوی ❖  
 هر طرف پویان و جویار در بدر ❖ اسبنی طلب ایدیچی اولدیغی حالده هر طرفه  
 بیلچی و قبودن قیوه نجسس ایدیچیدر بوبله دیو که ❖ مشوی ❖ کانکه دزدید  
 اسب مارا کوو کیست ❖ اول کسسه که بزم اسبزی سرقه ایلدی قنی و کیمدر  
 ❖ یعنی من عرف سرندن آگاه و روح و عقلمن خبردار اولمیان کراه عالم ملکوت  
 و ارواح و معانی و اسرار عقل و روحنی طلب ایلین اسب پویان اوزرینه راکب  
 و دوان ایکن سوار اولدیغی آننی ضایع ایلدم ظنیه جست و جوابدن غافل  
 کیمدر ❖ پس عارف کامل و مرد واصل اکا جواب و یروب دیر که ❖ مشوی ❖  
 این که ز برانست ای خواجه چیست ❖ حالا سنک او یلوغک التمه اولان  
 اسب نه درای خواجه عجب غفلندر که عارف واقفدن عیا نا اسب عقل و روح  
 سواردن خبر الدفدن صکره کبر و فهم و ادراک ایده میوب بوجلهه سؤال  
 ایدر که ❖ مشوی ❖ آری این اسب اسب لیکن اسب کو ❖ نعم اسب در لیکن  
 اسب قنی ❖ پس عارف واقف جواب و یرر که ❖ مشوی ❖ با خود آی ای شهسوار  
 اسب جو ❖ ای غافل عنه و غفلت پرده سن در یده قیل کتد بیکه کل ای  
 شهسوار اسب جو که حتی حقیقتی ببله سن و عالم ارواحی کندی روحنده و عالم  
 جبروتی عقانده سیرو تماشا ایده سن و عالم لاهوتی سرنده مشاهده قیله سن  
 خصوصاً حق سبحانه و تعالی ( و هو معکم ایما کنتم ) دیو بیور مشدر و دخی  
 ( ونحن اقرب الیه من جبل الوریذ ) دیو تبشیر بیور مشدر ❖ پس بوا سواردن  
 خبردار اولیبوب و بوجلهه اولان معیت و قربدن غافل و کندیکی مهجور  
 بیلک مرتبه انسانیدن دوردر ❖ عطار ❖ همه سالک ترا تودر سلوی ❖



حقیقت یشکی شمس الدلوی \* توهم هستی بخود خود را طبکار \* حقیقت  
 نطفه برعین پرکار \* ندانم تاجه نوری که حضوری \* نزدیکی فساد دور  
 دوری \* درونت نور خورشید حقیقی \* که بار روح القدس اینجاری \* صدف داری  
 تو و جوهر ندیدی \* بزیر ابرو ماه و خور ندیدی \* درون خود نظر کن آفتابی \*  
 که زو بگرفته جانت نور تابی \* دلت آینه است و صیقلش یار \* که بردار دازو  
 اینجای ژنکار \* هر آینه جمال یار درست \* حقیقت ای پری رخسار درست \*  
 ز خود جوهر چه همجویی که یابی \* برون از خود مجوز را نیابی \* ز خود غائب  
 مشوای دل یکی دم \* که در جان مر تو داری هر دو عالم \* حجاب دوست  
 عین پوست باشد \* چو پرده رفت کلی دوست باشد \* ایمدی بنم جانم جو بنده  
 جان و طلب کننده حقیقت انسان روح و حقیقت کمال ظهور ندن خفا سن  
 ملاحظه ایدوب جانم قنده در دیو سوال ایدر خبری بوقدر که \* مثنوی \*  
 جان ز پیدایی و نزدیک است کم \* و نفخت فیه من روحی ایله تشریف پیور بلان  
 روح انسانی کمال ظهور و غایت قربیدن کوی پنهاندر \* مثنوی \* چون  
 شکم پر آب و لب خشکی چو خم \* تلاشکم انسان خم کیدر که درونی آب  
 ایله پردر و کویابی و ظاهری خشک اولدیغی کی انسانک دخی ظاهری خشک  
 و خایندر \* پس وجود انسانیده روح بدن آبرویک سر مو اولیوب  
 جله وجودی روح محیط ایکن روح بدن خبیری اولیوب جو بنده  
 روح او اور مع هذا دیده بصیرت ایله نظر اولتسه روح بدن غیری نه وارد لیکن  
 کمال ظهوری جهانله نقاب اولوب چشم دل روشنا اولین مشاهده جمال روحه  
 قادر اولمز \* پس کاشف اسرار کبریا حضرت مولانا قدس سره الاسنی غایت  
 جلا سندن مخفی و شدت اشراقندن مستور اولان روح پرفتوحی ضیا ایله  
 الوانه تمثیل ایلدیلر کمال قدس سره العزیز \* مثنوی \* کی بدینی سرخ و سبز  
 و فوررا \* ای صاحب نظر قزبل و بشیل و مور زنگری سن چنان کور رسن  
 \* یعنی کوره مز سن \* مثنوی \* تابیینی پیش از بن سه نور را \* مادامکه  
 ذکر اولنان الوان ثلثه دن اول مظهر الوان نوری کور میهن الوان ثلثه  
 ذکر ایله حصر مراد دکلدر بلکه الوانک عمومی مراد اولوب ذکر جزو اراده  
 کل قبیلمنددر \* پس اولاً مشاهده اولنان نوردر و واسطه نور ایله الوان  
 دخی مرتی او اور \* مثنوی \* لیک چون در رنگ کم شد هوش تو \* و لیکن  
 چونکه سنک هوشک مستغرق فی الالوان اولدی \* مثنوی \* شد ز نور آن

رنکهار و پوش تو ❁ اول رنکر سکا نور دن حجاب و رو پوش اولوب تماشای  
الوان مشاهده نور دن دیده نور دیده کی خیره و بی مز قودی ❁ مشوی ❁  
چونکه شب آن رنکهار مستور بود ❁ پس چونکه لباس لیل الوانی بور بدی اول  
کوردیکلک الوان متنوعه گونه واروب مستور اولدی ❁ مشوی ❁ پس بدیدی  
دیدرک از نور بود ❁ پس بلاشک و لاشبهة کوردک که رؤیت الوان  
متنوعه نور دن ایدی ❁ ایدی معلوم اوله که شیخ رئیس ابوعلی سیناقتند  
الوانک وجودی کبرو الوانک ظهور یله در و بعضیله مذهبنده وجود  
الوان بواسطه النور در و وجود الوان لونک ظهور یله در دینلر مشاهده  
الوان لون ايله اولور الوان الوانک غیر یله کورلر دیونورک رؤیتنی انکار ایدرلر  
باخصوص نور اظهار شایدار و بلکه جمیع اشیاک ظهوری نور ايله در زیر  
نور ظاهر بنفسه و مظهر لغیره در ❁ پس منکر نور اولنلر ایچون کر کدر که وقت  
غروب شمس و غیث سر اجده و ظلاک وقوعنده محل ظل ايله موقع ضیا بیننده  
ادراک تفرقه ضروری حاصل اولوب و راء الوانده نور بر معنادر که الوان  
آنکله مدرک اولدیغنه اعتراف ایدرلر ولیکن نورک الوان ايله شدت اتحادی  
اولدیغنی اجلدن متمایز عن الالوان اولیوب غایت ظهور نندن مخفی اولور  
و بومعنائک عدم ادراکی بوجه نندر که الوان نورک رو پوشی اولمش در  
و ظهور الوان دخی انوار ثلثه ايله حاصل اولور که بریسی نور بصرو بریسی  
نور شمس و قرو بریسی نور شمس و چراغدر ❁ پس اولانوار ثلثه من بوره  
حاصله اولوب بعده الوانک وجودی ظاهر اولور ❁ ایدی حق سبحانه و تعالی نیک  
اسماء حسنی سندن بر اسم شریفی دخی نور در اول نورک تعریفنده بو وجهله  
تحقیق ایتمکدر لدر النور هو الظاهر الذی ظهر به کل ظهور فان الظاهر  
فی نفسه المظهر لغیره یسمى نورا و بعضیله تعریف نورده بطریق الایجاز  
یورلر که النور عبارة عما یظهر به الاشياء و ارباب تحقیقندن بعضیسی دخی  
یور مشاکره و قد یطلق النور علی کل حال معنویة ترد علی القلب و بها یکشف  
المستور من العلوم الدنیه الی علمها الله تعالی عبادہ المخلصین و الافراد المخلصین  
بها و الواردات الالهیه ترد من جانب الآله بطرد الکیون و صور المکونات  
عن القلب ❁ پس مستکشفان استار اسرار و مستقبحان قناع انوار اولانلرک  
ضمیر مهر تنویرلرینه مخفی اولیه که چونکه وجود مقابل عدم اولدیسه لایحاله وجود  
ایچون ظهور مقرر اولدی زیر عدم ظلمندن اشدر ظلمت دخی بو قدر ❁ فلهمذا

مطلب

فی تحقیق اللون و رؤی

مطلب

فی اسم النور



وجود ظلمت عدمدن بری و بلکه عدم دخی امکاندن عار یدر \* پس جمیع  
اشیائی ظلمت عدمدن وجوده اخراج ایلین موجود مکونات اسم نور ایلله تسمیه  
اولنق و حقیقتده نور دیمک اکلا بقدر \* فلهمذا نور الانوار اطلاق ایدر \* پس  
وجود باری بر نور فائزدر که نور ذات و اسم و صفات و نور حقایق افعالنندن  
علی ذوات الموجودات افاضه نور ایدوب عموما اشیا مظاهر نور آله بدر و سموات  
و ارضک نوری و جود السموات و الارض و ما فیهما اولان پرورد کار لا یزالدر کما قال  
تعالی (الله نور السموات و الارض) ای مقبض النور علی السموات و الارض  
و من فیهما \* پس ذرات نور شمسدن هر پر ذره شمس منوره نک وجودنه داله  
اولد یغی کبی سموات و ارضین و ما بینهما ممکن الوجود اولان موجوداتدن  
دخی هر بر موجود موجودی اولان واجب الوجودک وجودنه دلالت ایلش لردر  
\* فلهمذا قال ابو بکر الصدیق رضی الله عنه (ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله)  
\* ابدی معلوم اوله که نور ایکی قسمه منقسم اولور بر قسمی ظاهر و بر قسمی  
باطندر و ظاهر دخی ایکی قسمه منقسم اولور بری محسوس و بریسی دخی  
معنویدر \* پس محسوس اولان نور بصردر که حق جل و علا ذوی البصائرک  
اعین قلوبنده خاصه باصره به ملا بسه و مقارنت ایلله بالاعتبار سیرتدیری  
و دبعت قیلد یغی کبی نور بصرده دخی اعتبار و دبعت قلشد بر و قسم ثانی که  
معنویدر و نور علمدر و اول شول علمدر که من ای جهة کان و علی ای نوع  
کان بالسلوک الی المعلوم حقایق علم قائم اولمز الاعلمک نوری و حقیقتی ایلله  
قائم اولور و علم من بورك دخی حصولی یاسلواک عقلی و یا خود سلوک شرعیله  
اولور و علم من بورك حقیقتی تنزیه ربویت ایچون اولان ظهور حکمت و شهود  
عبودیتدر و قسم ثانی که نور باطندر که اول نور بصیرتدر اما نور باطن دخی  
سکر قسمه منقسمدر اولان نور قلب ثانی نور ایمان ثالث نور نفس رابع نور روح  
خامس نور عقل سادس نور سر سابع نور قرآن ثامن نور کشفدر و انوار  
ثمانیه من بوره دن هر بر نور ایچون اسرار عرشدن بر سر وارددر زیر انوار  
مذکور هک کلیمی حقایق عرشه در حتی سر ثمانیه حله عرش دخی انوار  
من بوره دندر \* پس نور ایمان انوار صفاتدن مستمد اولد یغی کبی نور قلب  
دخی انوار ایماندن مستمد و قبل التکالیف الشرعیه و الاوامر النبویه قلب مؤمن  
انوار ایماندن مقاض علیه در و فراست متفرسین دخی اول نور دندر و انلر شول  
متوسمیندر که حق سبحانه و تعالی انلری کتاب کریمنده ذکر ایدوب (ان

مطلب  
تقسیم النور

فی ذلك لا یات للنوسین ) دیو یومشدر \* پس عیون قلوب مؤمنین قابله  
 لا نور الایمان اولدقده حق سبحانه و تعالی عالم ملکی جله و تفصیلا انلره کشف  
 ایدوب بعده عالم ترکیبی و اطوار ترکیبده و دبعه اولان اشیایی ادراک ایدر  
 باخصوص ترکیبده مودعه اولان هر ذره اختلاف اوزرینهدر \* پس عین قلب  
 مؤمن ذرات مزبوره دن هر بر ذره بی عین حقیقته نور آلهیدن بر نور ایله قائمه  
 اولمش نور مشاهده ایدر زرا ذره مزبوره موصل اولان نور ایله قائمه اولمش  
 بر نور و مؤمن مشار الیه قلبی و جسمی نور کور و نور نفس دخی نور روح دن  
 مستدر \* پس شول کسسه نیک نفسی که ظلمات طبایع و کدورات  
 صادندن ترکیبیه مستعد اولوب حتی نور نفس ایله نور روحی قبول ایلسه  
 محبة الله مسمغرق شهود او اور و نور مزبور شول نور در که عالم ملک  
 ایله عالم ملکوت پیئنده واقع اولوب جبروت ایله مسمی اولان لطیفه نیک  
 نور حقایق علی شول ارواح و نفوس اسراری اول عبد خالصه کشف  
 اولمشه نفوس مزبوره و ارواح مذکور عالم آخر ته انتقال ایدوب  
 اطوار ملائکه کرام ایله علی اختلاف انوا عهم حق سبحانه و تعالی نیک  
 موجوداته اولان لطائف تصریفی مشاهده ایدر و افواه ذاکر یندن صادره  
 اولان کلمه طیبه و تسبیحات و تهلیلاتی نور ساطع اولدیغی حالده صعود  
 الی السماء ایدیکن معاینه قیلور اما مشاهده مذکور زمان استغراقده واقع اولور  
 و نور عقل دخی نور سردن مستدر \* پس شول سالک کم عقل ماسوادن سقوط  
 ایله خالق الامر و الیکون معرفته مستقیم اولسه نور وجود ایله نور سره نظر  
 ایدوب عجایب ملکوتی مشاهده و حقایق قدسیاتده سیاحت قیلور و قادر  
 مطلق و معبود بالحق عالم علوی و سفلیه و جزویه و کلیه بی کلمه واحد ایله  
 در جادون درج و حقیقت دون حقیقه نه وجهله ربط ایشدر علم بقین ایله بیلوب  
 اسرار ملکوتی من حیث الامر علی الاجمال و من حیث الحکم علی التفصیل  
 مشاهده ایدر و نور سردخی نور قرآندن مستدر \* پس شول کسسه که  
 اکوانک سقوط و فتناسله ملاحظه اغیار دن تظہیر سر ایلسه اول کسسه به  
 انوار تحقیق قرآن و حقایق معارف و انواع تجلیات تلاق ایدوب بحر قرآنده  
 سیاحت و فضای ستنده سیاحت ایلکله بحر قرآندن لؤلؤ و مرجان و فضا  
 سنندن جوهر صقیان اخراج ایدر و نور قرآن نور سبحانیدر که نور مزبور نور  
 کشف اعلی در کما قال الله تعالی ( وانزلنا الیکم نورا مبینا ) ایددی علم شریفه



پوشیده اولیہ کہ استضایہ ملکوتیات ایچون حق سبحانہ وتعالی اسم نوری سمواتہ  
 بسط ایلوب وعالم ملکوتیات علویات ایلہ دخی عالم ملک مظلم ادراک اولما غیچون  
 نورایتنی وجدارضہ بسط ایلدی \* پس خالق الملک والمملکوت ومظهر الامر  
 والخلق وفاعل مطلقک اسم نوری ملکہ باطن وحق ومربدر وملکوتہ ظاهر  
 وحقیقت ومطلقدر \* پس شول کسنهک کہ نظری من حیث القالب والجسم  
 اولہ نورملکہ نظر ایدر وشول کسنهک کہ نظری نورروح وایمان ایلہ اولہ نورملکوتہ  
 نظر ایدر ونور عقل ایلہ بصیر اولان نور کرسی یه نظر ایدر ونور سر ایلہ  
 بینا اولان نور عرشہ نظر ایدر وودیدہ سری نور قرآن ایلہ روشنا اولان نور  
 صفاتہ نظر ایدر ونور کشف ایلہ منور اولان نور خدا مشاہدہ قبولر \* پس  
 کیمہ کم حق سبحانہ وتعالی نور مزبوری کمال فضل واحسانندن کشف ایلہ  
 اسرار آخرت اکا منکشفہ اولوب قبرہ مونسی اول نور اولور وآخرتہ دخی  
 اول نور ایلہ حشر اولور کما قال اللہ تعالی (یوم لا یخزی اللہ النبی والذین آمنوا  
 معہ نورہم یسعی بین ایدیہم وایمانہم) وعرش حق سبحانہ وتعالیک نورندن  
 وکرسی وقلم نور عرشدندر ولوح وسموات نور کرسیدندر وملائکہ کرویون  
 دخی نور عرشدن وملائکہ صافون نور قلمدن وملائکہ نور لوحدن وملائکہ  
 تصریف نور کرسیدندر وجبروت کہ بین السماء والارض اولان برزخدر  
 نور سمواتدندر وارض نور جبروتدندر و حیوان نور ملکدندر ونبات نور  
 حیواناتدندر و جاد نور نباتدندر ونبات نور انساندندر وانسان دخی نور عرشدندر  
 فرجع الامر عودا دلی بدایتہ \* پس شول مؤمن کہ اسم نورک حقیقی اکا منکشف  
 اولہ (ان الزمان قد استدار کھیئۃ یوم خلق السموات والارض) حدیث شریفک  
 اسرار سعائسی اکا قح اولور و بوتطویلدن مراد درج تدر یجی تنبیہ اولیوب  
 بلکہ انسان مستعد بومذکوراتی کند و حقیقتہ مشاہدہ قیلہ دیمکدر زیر اوجود  
 انسان کاملہ اولان عقل نور عرشدن ونطق نور کرسیدن وروح نور قلمدن  
 ونفس نور لوحدن وقلب نور سمواتدن وجسم نور ارضدندر \* ایمدی هر نورک  
 مستقری انسان کاملک وجودندہ مودع اولوب وجود انسانی محط انوار  
 آلهی \* ومہبط اسرار نامتناہیدر \* فافہم جدا \* بیت \* یوز کدر طور  
 سینارق منشور \* بلندی اشتہ کور نور علی نور \* کوکل دار السلام اولدی  
 سلامک \* یریدر کعبہ وهم بیت معمور \* ایمدی اشیای نور آلهیدہ مستغرق  
 مشاہدہ ایدن ارباب بصیرتدر وحق اشیایلہ کوروب اثر دن مؤثرہ استدلال

ایندلر ارباب استند لالدر نتکیم حضرت مولانا بیوررلی \* مثنوی \* نیست  
 دیدر نیک بی نور برون \* الوانک مشاهده سی خار حده اولان نور سز میسر  
 دکلدر زیر اشب مظلّمه الوان و اشکال کورنمز \* مثنوی \* همچنین رنگ  
 خیال اندرون \* کذلک رنگ خیال درون دخی نور بصیرت و ضیای عشق  
 و محبت و تجلیات صفات احدیت اولد قبحه مشاهده اولماز اما نور بیرون ایله  
 نور درونده فرق بودر که نور ظاهری غروب شمس وقر و انطفاء سراج و عی  
 بصیر ایله محجوب و غایب اولق متصور در اما نور درون که پرتو نور تجلی جمال  
 آتیه در جمیع موجوداته وجود اول نور بی افولدن افاضه اولنوب آنک غروب  
 و تغیری محالدر \* پس لاجرم الوان ظاهر نور ظاهر هری اولمادن مشاهده ممکن  
 اولمادیغی کی نور ربانی اولمیدن دخی قیام اشیا و احوال درون مشاهده اولنق  
 مبسر کلدر \* مثنوی \* این برون از آفتاب و از سهوا \* بونور ظاهر آفتاب  
 و سهوا دندر یعنی کواکب مضیئه دندر \* مثنوی \* و آندرون از عکس انوار علا \*  
 و اول نور باطنی عکس انوار خدا \* و پرتو تجلیات صفات و اسماء دندر \* مثنوی \*  
 نور نور چشم خود نور داست \* نور چشمک نوری خود نور قلب دندر  
 \* مثنوی \* نور چشم از نور دلها حاصلست \* زیرانور چشم کوکلر نور ندن  
 حاصلدر \* مثنوی \* باز نور نور دل نور خداست \* کذلک کوکل نورینک  
 نوری نور خدا در \* مثنوی \* کوز نور عقل و حس پاک و جداست \* که اول  
 نور خدا نور عقل و حسدن جدادر و یا خود عقل و حس اول نور دن جدادر  
 یعنی عقل معاش و حس اول نوری ادراک ایلز و نور خدا دخی عقل و حس  
 نوری اولمقدن منزهدر و حقیقته نور اطلاق حقه صبحدر و ما سوا به نور  
 اطلاق اولنق مجاز محضدر و عند ارباب الظاهر نور ظهور معناسنه اولوب  
 ظهور ایسه امر اضافیدر زیراشی ابکیدن خالی دکلدر یا غیر اوزرینه ظاهر  
 و یا خود غیردن باطندر \* پس نور بالا ضافه ظاهر و بالا ضافه باطندر و ظهور  
 نور ایسه لاجرم ادراکات اوزرینه در واقوای ادراکات عند العوام حواس  
 اولوب حاسه بصیر دخی ادراکات دندر بالا ضافه حس بصیری به مدر که  
 اولان اشیا دخی اوج قسمدر \* بر قسمی بنفسه مبصر اولیان شیدر که مثلا  
 اجسام مظلّمه کی \* و بر قسمی بنفسه مبصر اولوب لیکن انشکله غیر مرئی  
 اولماز مثلا اجسام مضیئه دن اولان کواکب و جره نار غیر مشتهله کی \* و بر قسمی  
 دخی هم بنفسه مبصر اولوب وهم غیری مبصر در مثلا شمس وقر و نورات مشتهله

مطلبه

رؤیة البصر علی  
 ثلثة انواع



کبی امدی نور چشم بر قوت باصره در که ذوالعین اولان هر حیوانده  
 موجود در لکن چشم حیوانده انضمام نور قلب اولما غله حس حیوانی حقیقت  
 اشیا بی فهم ایتمز \* پس نور چشمیده نور عقل و قلب و روح اولیان کسینه انسان  
 صورت و حیوان سیرتدر وجه الاسلام امام محمد الغزالی قدس سره مشکات  
 الانوارده بیوررل که قلب انسانیده عین واردر و عین قلبه گاه عقل و گاه  
 روح و گاه نفس انسانی تبار اولور \* پس عقل ایله مراد اولان بودر که عاقل  
 انکله بهیمة و مجنون و طفل رضیعدن ممتاز اولور و قوت باصره ده یدی نقیصه  
 اولوب عقل نقایص مز بوره دن پاک و عاریدر \* پس بصره ده اولان نقیصه  
 \* اولان بودر که عین غیری هم کند و نفسی و صفات نفسی ادراک ایدر زیر عقل  
 نفسی علم و قدرت ایله مشاهده و علم نفسی و علم نفسه اولان علمنی و علم نفسه ایله  
 علمک علمنی الی غیر النهایة ادراک ایدر و بوی خاصیتدر که مایدرک بالافلا اجسام  
 اولانک بریسی ایله تصور اولماز \* ثانیاً \* عین کندویه بید اولانی و افراط  
 ایله کمال قریبه اولانی ادراک ایتمز عند العقل ایسه قرب و بعد مساوی اولوب  
 طرفه عین سماواته عروج و لحظه واحده ده تخوم ارضه نزول ایدر و بلکه  
 جناب قدسه طیران ایدر \* پس نور عقل و دل انموذج نور خدا در کرچه کم  
 ذروه مساواته ترقی دخی ایتمز ایسه نه انموذج محاکندن خالی دکلدر \* ثالثاً \*  
 عین و راه حجابده اولانی ادراک ایتمز اما عقل بدن خاص و مملکت قریبه سنده  
 تصرف فیله بدیگی کبی عرش و کرسی و ماوراء حجاب سماواته و ملک اعلی  
 و ملکوت اسمی ده دخی تصرف ایدر و بلکه حقایقک کلبی عقلدن محتجبه  
 اولماز و عقلک محجوب اولماسی صفات نفسدن بر سبب ایله محجوب اولدیغندندر  
 \* رابعاً \* عین اشیا ناک ظواهر و سطوح و صور و قوالبنی کوروب بواطن  
 و حقایق اشیا بی ادراک ایتمز عقل ایسه بواطن و حقایق اشیا به رفتار و تغافل ایدوب  
 حقایق و ارواحنه مطلع اولور و اشیا ناک سبب و علت و غایت و حکمتنه واقف  
 اولوب نه شیدندر و نیجه خلق اولمشدر وقاج معنادن جمع و مرکب اولمشدر  
 و مراتب وجود دن قنبی مرتبه به نزول ایتمشدر و خافقه اولان نسبتی  
 نه وجهله در و مخلوقات اولان نسبتی نه جهشدر جله سن استنباط ایدر  
 \* خامساً \* عین بعض موجوداتی باصره و معقولاتک جله سندن قاصره در  
 و محدود ساتک دخی اکثری کورمز زیرا اصوات و رواج و طعم و حرارت

مطلب

فی نقیصة البصر من  
العقل والفرق بينهما

و برودت و قوای مدر که دن اولان سمع و بصروشم و ذوقی ادراک ایتمز و بلکه صفات باطنه نفسانیه دن اولان فرح و سرور و غم و حزن و الم و لذت و عشق و شهوت و علم و ارادت و بونک امثالی موجوداتی فهم ایتمز را عین مختصر المجری و ضیق المجالی اولوب عالم اشکال و الوانن تجاوزه قادره اولن اجسام ایسه فی اصلها احس اقسام موجودات اولوب والوان و اشکال اعراض اجسامدر اما عقل موجودات مز بوره نك کلیسی ادراک ایدوب و حکم یقین و صادق ایله جمله سنده حکم و تصرف ایدر \* پس اسرار باطنه عند العقل ظاهره و معانی خفیه جلیده در و حواس خمس ظاهری و باطنی جواسیس عقل اولوب و بونلردن ماعدی عقلک نیجه خوادمی دخی وارددر ❖ سادسا ❖ عین مالانهایه اولانی ادراک ایتمز انجق متاهیة اولان صفات اجسامی کورر عقل ایسه علم غیر متاهی به ❖ کوره معلومات بی نهاییه ادراک ایدر و اگر چه کم عقل علوم مفصله بی ملاحظه فلسفه حاضر دن اولان حاصل لاجرم متاهی اولور فاما بوقدر وارددر که عقلک مالانهایه سی وارددر ❖ سابعاً ❖ عین کبری صغیر و متحرکی ساکن و ساکنی متحرک کورر مثلاً در یاده نگاره قریب فلاك جاریده اولان کسینه لر جبال راسیانی کندیلر یله معاصرکت ایدر ملاحظه قیلور حال آنکه متحرک دکلدر و مثلاً شمس و قمری جنبه و سپر مقداری کورر و کواکبی التون قدر چه کوروب و ظلال و نجومی و صیانی ساکن کورر اما عقل شمس و بعض کواکب اضاعافی مضاعفه جرم ارضدن کبیر اوندیغن ادراک ایدوب و صبی دخی من حیث النشو و النما و الزیادات مستمراً متحرک اولوب ظل دخی حرکتدن کسسته اولوب کواکب دخی هر لحظه ده امیال کثیره حرکت ایلدیکن ملاحظه ایدر کما قال صلی الله تعالی علیه وسلم لجبریل علیه السلام ( ازاله الشمس فقال لانعم فقال کیف قال منذ قلت لا الی ان قلت نعم قد متحرک مسیره خمسمائة سنة ) \* پس انواع غلط بصیر متکثره اولوب عقل غلطدن عاریدر اما بر سائل سؤال ایدوب عقلاء خود نظر عقاید غلط ابتدکارین کوری بورز درسه بوسه جواب و یروب بیوررلر که سن دیدی کک عقلا ده خیالات و اوهام و بعض اعتقادات وارددر که انترک احکامی احکام عقل ظن ایدرلر \* ایدمی غلط خیالات و اوهام و اعتقاداته منسوب اولوب عقله غلط نسبت اولنمز را چنان عقل غشاه و وهم و خیال دن مجرد اولسه اندن غلط متصور اولوب بلکه اشیائی عقلی ماهی علیه ادراک ایدر لیکن تجرید عقله عصر



عظیم اولغله هر كسه میسر دكلدر وتوازع مز بوره دن عقلك كما هو تجردی  
اولمز الا بعد الموت اولور وعند الموت غطا منكشف واسرار متجلیه اولغله  
هر احد خیر و یا خود شردن هر نه تقدیم ایلش ایسه یوم جزاده حاضر بولوب  
كٹائی مشاهده ایدر وصغیره و كیره برشی ترك اولنموب جمله سنی احصا قیلوب  
( فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد ) خطاب مهبینی استماع ایدر  
\* پس غطانه در دیر ایسك غطا خیال و وهم و بونلرك امثالیدر و او هام  
و خیالات باطله و اعتقادات فاسده ایله مغرور اولنلر و وجه مشروح اوزره  
كشكف غطا اولدقد ( ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعلنا نعمل صالحا ) قول کریمی  
فخواسنجه بر مخلص و نجات استیوب نالشلر ایدر اما امنیه سی حصوله قرین  
اولوب نالشی مفید اولمز \* ایمدی بنم جائم غشاوه و هم و خیال و اعتقادات  
فاسده دن مجرد اولان شول عاقلك عقلی در كه روح قدسیدن استفاضه انوار  
ایدوب غش و دنس بشریه دن مقدس اوله و روح قدسی روح محمدیدر كه جمیع  
خلایق انوار معارفی اول روح الارواح دن استفاضه ایدوب و اكابلا واسطه  
حق دن افاضه اولور \* پس ای عاشق صادق سندخی مظهر سر محمدی اولان  
كامل و مكملاردن مستفیض اولوب كك دورات نفسانیه دن خلاص اولدقد  
( موتوا قبل ان تموتوا ) مرتبه سن كوروب ( او كشف الغطاء ما ازددت بقینا ) معناسنی  
فهم ایدرسن و روح و سر ك روح محمدی و سر احدی به واصل اولدقد  
نور چشمك نور قلبدن و نور قلب دخی نور خدادن اولور و الاشب تیره كثر  
ولبله مظلمه انا نیتده اولنلر نوری قنده كوررز برا \* مشنوی \* شب نبدنور  
و ندیدی رنگها \* كجه نور یوقدر رنگاری دخی كورمك \* مشنوی \* پس  
بضد نور پیدا شد ترا \* پس نورك ضدی سببی ایله سكانور پیدا اولدی \* یعنی  
الاشیاء تنكشف باضدادها و ففجه كجه نك ظلمتی اولسه نورك ضیاسی  
بیلمزدی \* ایمدی مرشد كماله واصل اولان عاشق مسعد دخی قبل وصول  
المرشد كندینك صفات بشریه سی چاه مظلم طبیعتده مكدر ایكن مرآت  
قلبه مطلع نور محمدیدن آفتاب حقیقی بر توایتد كده ( و اشرف الارض بنور  
ربها ) فخواسنجه اراضی مقدسه قلبی منور و مزهر اولوب قبل اشراق النور  
نه مرتبه ظلمده ایدوكی معلوم اولور و مقتضای صفات نفسده اولان انواع  
تلواناتی مشاهده ایدوب تنزل و ترقیسن فرق و تمیز ایدر \* ایمدی بنم جائم  
\* مشنوی \* دیدن نور ست آنكه دید رنگ \* اول نوری كورمكدر بعد

رنکی کورمکدر ❀ مشنوی ❀ وین بضد نوردانی بی درنگ ❀ و بومعنائی یعنی  
 اول نور بعده رنکی کورمکی بلا فکر و بلا توقف نورک ضدیله ییلورسن ایمدی  
 ظاهری اولان احوالده بونی بئیک بدیهیاتدن اولوب ملاحظه ونظره  
 احتیاجی قالمدیغی کی اراضی قلبی نور محمدی ایله پر ضیا اولان عاشق صادق  
 دخی توقفی قالمز که بشریتک ظلمتی نور مصطفوی ایله رفع اولوب عبوب نفس  
 آنکله و کالی دخی آنکله ییلور و نگاهدن قلب اوزرینه واقع اولان نقطه سویدا  
 اول نور ایله سچیلور و کبر اول آشکاره اوور ❀ مشنوی ❀ رنج و غم راحتی بی آن  
 آفرید ❀ حق تعالی جل شانہ رنج و غمی انکیچون خلق ایلمدی که ❀ مشنوی ❀  
 نابین ضد خوش دلی آید بید ❀ تابوایکی ضد سببی ایله خوش دلک ظهوره  
 کله مثلا خستدلق اولماسه صاعقلی و فقر اولسه غنا و الم اولسه حضور  
 و غم اولسه سرور و ذات اولسه عزت و رحمت اولسه راحت یلمزدی و بری  
 برندن فرق اولمزدی کذلک عاشق صادق قلرک قلبنده دخی احیاناً رنج کثرت  
 و ماسودان حاصل اولان غم و کدورت انکیچوندی که عالم وحدت و نور محبت  
 و نجلی احدیتی آنکله فرق ایلوب دائماً مجاهده و مشاهده ده اوله وظامت  
 قلبدن حقه صغوب و روی نیازی عتبه چاره سازه قویوب ( اللهم اجعل  
 فی قلبی نورا و فی سمعی نورا و فی بصری نورا و عن یمینی نورا و عن شمالی نورا  
 و فوقی نورا و تحتی نورا و امامی نورا و خلفی نورا و اجعل لی نورا ) مناجا نندن منفک  
 اولیه ❀ مشنوی ❀ پس نهانیها بضد پیدا شود ❀ پس نهانیلر ضد ایله  
 پیدا اولور و باخود چوق کر نولر ضد ایله آشکار اولور ❀ مشنوی ❀ چونکه  
 حق رانیست ضد پنهان بود ❀ چونکه حق ضدوندی بوقدر پنهاندر یعنی اول  
 قادر مطلق و جناب حق وجودده شریکی والوهیتده ضمدی بوقدر که  
 وساطت تضاد و تقابل ایله ظهور ایدیه بلکه مرایای موجوداتده جمیع اسماء  
 متقابل و صفات متضاده ایله نجلی حقدن غیری بوقدر ❀ فسبحان من اختفی  
 عن الخلق بشده ظهوره و احتجب عنهم لاشراق نوره ❀ آه ای عاشق بیچاره  
 نجلی احدی الذات عاشقی افنا ایلوب کندیلکمز قالدوده اول بی ند و بی  
 شریک اولان احد و صمدک نور ندن غیری باقی قالمیوب حق سبحانه و تعالی  
 مرآت دل مصفادن کندی جبالن کندی مشاهده ایدر آهیی قلبه  
 سن نور کله جلاویر ❀ عطارد ❀ قدیمی محمدن من دردو عالم زتودارم عیان  
 دید این دم ❀ چه حالست این که جمله جان تو باشی ❀ مرا پیدا و هم پنهان



تو باشی \* نمی بینم بجز ذات تو ای جان \* حقیقت مر مر را بنمود اعیان \* منزّه  
چون تو بی من خود که باشم \* که بی بود تو من هرگز نباشم \* آه کم غایت خفاسی  
کمال ظهور نندند \* ❀ مشنوی ❀ که نظر بر نور بود آنکه برنگ \* ابدی چونکه  
پنهان ضد بلیه عیان اولور نظر اول نوره اولور اندن صکره رنگه اولور \* مشنوی ❀  
ضد بضد پیدا بود چون روم و رنگ \* ضد ضد بلیه پیدا اولور رومی و رنگی کبی  
❀ مشنوی ❀ پس بضد نور دانستی تو نور \* پس نوری اگر آفاق و اگر انفسی  
صدی اولان ظلمت ایله بیلدک \* ❀ مشنوی ❀ ضد ضد رایی نماید در صدور  
ضد دور و ظهورده ضد ضدی ک و ستر \* یعنی ضد ضد دن ظاهر اولی  
ممکنه اعتبار او اثوب واجب الوجوده ضد اعتباری یوقدر ز برا \* مشنوی ❀  
نور حق را نیست ضدی در وجود \* حق نوری ایچون وجوده ضد یوقدر که  
❀ مشنوی ❀ تابضد اورا تو ان پیدا نمود \* تا کم ضد ظلمت اولان نور کبی اتی دخی  
ضد بلیه کو ستر مک ممکن اوله \* یعنی وحدتی مقابل کثرت و اطلاق دخی مقابل  
مقید دکلدر وحدتی کثرت دن و اطلاق قیددن فرق ایتمکله مطلق وجوده  
استدلال ابدوب عارف اوله سن \* ❀ شیخ رضی الله عنه ❀ ان الذی  
اظهر الاعیان او ظهرا \* ما زاد حکما عن الامر الذی ظهرا \* هو الجلی الخفی فی  
تصرفه \* فلیس یظهر منه کما ظهرا \* مقدس الذات عن ادراک ما ظهرا \* لکنه  
یهب الارواح والصورا \* ابدی نظر حق بین جله کثرات واضداد ابلیه  
منجلیه بر حقیقت مشاهده ایدر که کثرتی وحدت و وحدتی کثرتنه مزاجه  
و بر من و کثرات و مظاهر حق محل و مکان اولمز اما (الم نشرح لك صدرک)  
معناسندن خبردار اولیان مخبرک سینه سی بومقالدن منشرح اولماز \* عطسار \*  
کمالش عقل و جان هرگز ندیدند \* اگر چه راه بسیاری بردند \* فروشد عقلها  
در قطره آب \* همه در قطره پنهانست در باب \* همه در بحر این اندیشه  
غرقند \* ز فکر دائمی پو بان بفرقند \* ابدی بنم جانم مادام که سن سنکله سک  
❀ مشنوی ❀ لاجرم ابصار ما لاتدر که \* لاجرم بزم ابصار من اتی کور من  
❀ مشنوی ❀ وهو یدرک بین تواز موسی و که \* و او هو حالیه او ابوب ضمیر مفصل  
حقه راجع و مفعول یدرک مخدوف او ابوب تقدیر کلام وهو یدرک الابصار  
دیگر در و بین تواز موسی و که جله مستأ نفه در یعنی حال بو که خدای تعال  
جمع ابصاری کورر و سن بزم ابصار من حضرت خدایی کوره مدیکی  
موسی علیه السلام و جبل طور دن کور که (ربارنی انظر الیک) دید که

(بن ترانی) یاموسی بیور بلوب و جبل طور نور تجلی به طاقث کتور میوب  
 پاره لندی و حضرت موسی بیهوش اولوب دوشمدی بونک تفصیلی مقدمات  
 منوی شریفک اوائله تفصیل اولمشدر اماننی ادراک نفی رؤیتی مستلزم  
 دکلدر زیرا ادراک احاطه به درل حق سبحانه و تعالی ایسه محاط اولقدن  
 منزهر معزله ایسه خلافت ذاهب اولوب رؤیتی انکار ایدرل و بو بیت  
 شریف سورة انعامه اولان (لاتدرکه الابصار وهویدرکه الابصار  
 وهواللطیف الخیر) آیت کریمه سنه اشارتدر روی ابوسعید الخدری رضی الله  
 عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال فی قوله تعالی (لاتدرکه الابصار  
 لوان الجن والانس والشیاطین والملائکة منذ خلقوا الی ان فتوا صفا وافتوا احدا  
 ما احاطوا بالله ابدا) وقال ابو یزید البسطامی فی قوله (لاتدرکه الابصار)  
 ان الله اخجب عن القلوب کما اخجب عن الابصار فاذا وقع التجلی فالابصر  
 والافوا واحد) یعنی محدثان اولان ابصار ظاهره وباطنه دن اکابرشی لاحق  
 اولما زاول فردواحد (لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد) وقادر مطلق  
 صمدیتی هر لحوقدن مقدس ومنزهدر ودرک وحق مخلوقات منسوبدر  
 (وهویدرکه الابصار) یعنی اول بی مثل و بی نظیر و سمیع و بصیر ابصاره تجلی  
 الیه افنای محدثان ایدوب بر موجب (كنت سمعه وبصره) عارف فانیک نور  
 بصر بصیرتی اولوب بر خولای و بی بصرانکه **ک**ورر و عند التجلی فی الرؤیة  
 بنور الی بویته ابصار ظاهره وباطنه منساوی اولور و ذات حق ادراک  
 اولقدن و لحوق محدثان لطیفدر و تجلیسنه مستحق اولن عبادنی خیردر  
 و ایجاد مکونات و ابداع موجودات اول ذات پاک کمال لطف و کرم و عنایت  
 فضل و احساننددر لایحیط به العلوم و لایدرکه الفهوم) و احاط بکل شی  
 علما حقذاذات بیچونی حدثان نیچه ادراک ایدرکه عند ظهور سطوات  
 تجلی الذات وجود کون عدمدر و حق سبحانه و تعالی مشابهنه حدثان  
 مقدس اولان بصرف قدیم الیه ابصاری ادراک ایدوب و انوار صفاتی ابصاره  
 اکسا ایتکه ابصار دخی حق نور حقه مشاهده ایدر رؤیتی کندی نفسیه  
 اولمز زیرا خلق بیچونک ذات لطیفی مطالعه خلقدن متمدر و بر لطیف و کریم  
 درکه قلوب عاشقین بالجز والاضطرار نعت عشقه ضیاء وجه **ک**ریمه  
 منجذبه و ارواح عارفین بحار محبتده مستغرقه و فضای هویتده فانیه اولدقلری  
 تجلیات لطیف و جمالنددر و قلوب طالبین دخی معارک اشواقده مدهوش

مطلب  
 تفسیر وهویدرکه  
 الابصار



وعقول سالکین بیداء الوهیدہ مضحک و بیهوش اولدقلری ادراک  
غوامض علم الہیدندر هو اللطیف الذی ان دعوتہ لباک وان قصدتہ آواک  
وان احبتہ ادناک وان اطعتہ کافاک وان عصبتہ عاکاک وان اعرضت عنہ دعاک  
وان اقبلت الیہ ہداک وقال الجنید اللطیف من نور قلبک بالہدی وربی جسمک  
بالفدا وجعل لك الولاية فی البلوی وبحرسک وانت فی اللطی ویدخلک الجنة  
المأوی وقال الحسین فی قوله اللطیف قال اطف عن الکینه فانی له الوصف  
ومن لطفہ ذکرہ لعبدہ فی الدهور الخالیه اذ لاسماء مبنیہ ولا ارض  
مدحیہ قبل سبق الوقت واطهار الکون وما فیہا فہذا معنی اللطیف ❀ مولانا جامی  
فرماید ❀ هست تو بی ہستی مطلق تو بی ❀ هست کہ هست بود الحق تو بی ❀  
چشم مشبہ ز جمال تو کور ❀ عقل منزہ ز کمال تو دور ❀ هست ز تنزیہ تو تشبہ تو ❀  
نیست جز بن غایت تنزیہ تو ❀ نور بسطی و غبار بت نہ ❀ بحر محبطی و کنار بت نہ ❀  
نیست کنار بت ولی صد ہزار ❀ کوہرت از موج قنبر کنار ❀ موج تو بود  
آنکہ شدی جلوہ کر ❀ درخود بر خود بہزاران صور ❀ درتقی ذات توہر  
سر کہ بود ❀ روی در آئینہ علت نمود ❀ صورتشان عکس نماشد ز ذات ❀  
ذات ز تکرار صور شد ذات ❀ انجمن جمع ہمہ عالم است ❀ رونق آن انجمن از آدم  
است ❀ بانو خود آدم کہ وعالم کدام ❀ نیست ز غیر تو نشان غیر نام ❀ کرچہ نمابند  
بسی غیر تو ❀ نیست درین عرصہ کسی غیر تو ❀ چون فتم از پای مرادست کبر ❀ انت  
نصیری والیک المصیر ❀ ایمدی ای مستمع قابل ابصارہ عدم رؤیت من حیت ذاتہ  
اولوب من حیت الصفات والاکار دکلدرا کرچہ معنی چشم ظاہر الہ کور لزل لکن  
معنی صورندہ ظہور بتمکله اثر دن مؤثرہ و صورتدن معنایہ استدلال اولور ❀ پس  
کر کدر کہ اختلاف صور الہ مصور دن محجوب اولیہ سن کور مز میسن کہ  
برای اندیشہ صورت ہزار و صد ہزار صورت حرف و صوت ظہر اولوب  
وسن صوت و حرفک امواجی مشاہدہ ایدر کن بحر مواج اندیشہ قندہ ابدو کن  
بیلزن سن لکن لطافت امواجدن لطافت بحر مواجہ استندلال ایدرسن اکابناء  
کاشف اسرار کبریا حضرت مولانا روح اللہ روحہ بیورر کہ ❀ مثنوی ❀  
صورت از معنی چوشہ بر از بیشہ دان ❀ عالم معنادن بو عالم صورتی بیشہ دن  
ظہور ایدن شیر کبی پیل یعنی شیرک نشو و نما و مقر و مأ و اسی بیشہ زارہ  
ظہور ایدوب عودتی دخی بیشہ زارہ اولور کذلک عالم صورت دخی بیشہ  
زار معنادن بروز ایدوب کبروہ نہایہ رجوع ایدر ❀ مثنوی ❀ یا جو آواز و سخن

اندیشه دان ❖ و یا خود عالم صورتی فکر و اندیشه دن صورت بند اولان نطق  
 و صوت کی پیل یعنی عالم معنی فکر و اندیشه و عالم صورت آواز و سخن مشابه سنده در  
 بو خود مشاهده در که ❖ مثنوی ❖ این سخن و آواز ز اندیشه خاست ❖ بو آواز  
 و سخن اندیشه دن ظهور ابدی فاما ❖ مثنوی ❖ نوندانی بحر اندیشه بکاست ❖  
 بحر اندیشه سن قنده در بیلزن سن زیرا که افسانه نه متصل و نه منفصل و نه خارج  
 و نه داخل در انکچون بلمه سی بغایت مشگلدر ❖ مثنوی ❖ لیک چون موج  
 سخن دیدی لطیف ❖ و لکن چونکه سخنی لطیف کوردک ❖ مثنوی ❖ بحر  
 آن دانی که باشد هم شریف ❖ آنک بحر نی دخی هم بیلور سنکد شریف و لطیفدر  
 ❖ مثنوی ❖ چون زندانش موج اندیشه بناخت ❖ چونکه بحر عقل و دانشدن  
 موج اندیشه اولان حرف و صوت جانب نطقه چادی ❖ مثنوی ❖ از سخن  
 و آواز و صورت بساخت ❖ سخندن و اول سخنک آوازندن الفاظ و عبارات  
 شکلن باغلیوب صورت دوزدی ❖ مثنوی ❖ از سخن صورت بزاد و باز مرد ❖  
 و سخندن صورت کلام تولد ایدوب کبر و مرد و زائل ابدی ❖ مثنوی ❖  
 موج خود را باز اندر بحر برد ❖ بحر دانشدن حاصل اولان موج سخن کندوی  
 کبر و بحر دانش ایلندی زیرا حروف و کلمات اعراض سیاله کی ایکی زمان  
 باقی قالمز تنکم شیخ محمود شبستری دخی کلشن رازده بیورر که ❖ کلشن ❖  
 یکی در یاست علم و نطق ساحل ❖ صدف حرفست و جوهر دانش دل ❖ بهر  
 موجی هزاران درش - هوار ❖ برون ربزد ز نقل نص و اخبار ❖ هزاران موج  
 خبرد هر دم از وی ❖ نکردد قطره هرگز کم از وی ❖ وجود علم از آن در بای  
 ژرفست ❖ غلاف در او از صوت و حرفست ❖ معانی چون کند اینجا  
 تنزل ❖ ضرورت می شود اورا مثل ❖ کلشن را زک ابیاتده اولان دریادن مراد  
 مطلق وجوددن عبارت اولوب وانک کناری بجلی ذاتیدر که حضرت علمدن  
 عبارتدر و بر صفت قدرت و ارادتدر و باران صفت اقدس و صدف اعیان  
 نایبه و ماهیات ممکنه و حروف بسیطه طایه و درر و لائی و جواهر متلای  
 معارف قطری و موج شوئات الهیه در و یا خود در یا حقیقت محمدیه ابر اسماء  
 ذاتیه و صفات اولیه و باران فیض اقدس اسمائی و صدف استعدادات ذاتیه  
 و قابلیت ازلیه و درر و جواهر معاهد اولیه در که السبت بر بکم حیطه سندن  
 منعقد اولمشدر و ساحل صفت کلام نفسی و نطق معنوی حقیقی صورت علم  
 و موج انبساط نفس رحمانی و مدد فیض وجودی در که هر دم مد و جزر



و قبض و بسط اندن حاصلدر و یا خود در یا عالم جبروت واحدیت و ابرنجلی  
ثانی و ساحل عالم ملکوت و ابر اسماء افعال و باران فیض مقدس و صدف  
تعینات معنویه و درر و لائی علوم و ادراکات مرکبه و معارف ذوقیه و مشاهدات  
روحیه و مقامات قلبیه و تجلیات آلهیه و جواهر اعیان روحیه و جسمیه  
و موج استمرار آثار صفت تکوین اوله و یا خود در یا وجود انسان کامل  
و امواج احوال معنویه و حالات قلبیه و ساحل متضمن علم و ادراک اولان  
عدم شعور که فتا فی الله اندن عبارتند و باران فیض انوار تکبیل و صدف  
کوش سامع طالب و جواهر معارف انوار ربانیه و یا خود بر توجیه  
دخی بوجهله ممکن در که در یاد دل دانا و سحاب تجلیات و باران تطور شهود  
و مشاهدات و صدف اطوار قلبیه و در و لوائ انوار سبعه و ساحل متضمن  
علم و ادراک اولان نشأه عنصریه و مرتبه بشریه در و كذلك اسان ساحل  
و حروف و کلمات صدف و معانی درر و جواهر درر \* ایدمی بنم جانم بومقدمات  
معلومک اولد بیه ❖ مشنوی ❖ صورت از بی صورتی آمد برون ❖ صورت  
بی صورتک عالمندن ظهوره کلدی یعنی عقل کلدن امتداد نفس رحانی ایله  
ظاهر و مراتب کوبیده متشکل اولوب حروف و کلمات کبی معانی اسماء آلهیه  
بارزه و باهره اولدی ❖ مشنوی ❖ باز شد کا نالیه راجعون ❖ کبرو کلدیکی  
بره کیتدی زیر ابر که موجودات ممکنه ز تحقیقاجله من اکارا جاعلر ای عاشق  
صادق دریای مطلق وجودک موجی ایکی نوعدر که بریسی جالی و بریسی  
جلالیدر موج جالی ایله صور کثراتی هویدا ابدوب موج جلالی ایله دخی  
تعینات مقتضیات جالی مختنی ایدر اما اختلاف دخی عدم صرف اولوبوب بلکه  
تموج جلاده شب و روزک تعاقبی کبی تعینات جالی باطن و مقتضای تعینات  
جلالی ظاهر اولور زیرا که اشیا ده ایکی وجه وارد در تکیم ابتداء مشنوی شریفده  
\* هر کسی کودر ماند از اصل خویش \* بپشنده بونک ذکر سی سبق ایتشدر  
یعنی وجهینک بریسی ظهور و وجود و بریسی بطون و عدمدر \* پس تجلی  
جمال ایله اشیا نک وجه وجودی و تجلی جلال ایله وجه عدمی ظاهر اولور  
و دوره دنیا و آخرت کبی اشیا نک دخی جلال و جالک دوره معینه لرنده بر اقتضای  
وارددر بیت \* چو موجی برزند کرد در جهان طمس \* تعین شد کان لم تغن بالامس  
و همچنین دریای وحدتک دخی امواجی ایکی نوعدر \* بریسی انبساط بساط  
جواهر و اعیان صورت و معنای مقتضی در و بریسی دخی جانب مرکز وحدت

وفناء ذاتی به امواج کثراتک انقباضی مقتضی در وجهان وجهانیان موج  
انقباضی ایله منظمس اولوب کویا که اولدن دخی معدوم کی مختفی اولور  
و حالت مزبورده مقتضای وهم و خیال پیش نظر سالکدن مرتفع اولوب  
فناء ذاتی ممکنات حد شهوده رسیده اولور اما اوله دکلدر که ممکن ایچون  
برذات و حقیقت اولوب و کندو حدندن تجاوز ایتمکله ممکن ایکن واجب  
اوله حلول و اتحاد محالدرزیرا وجود اضافی نک وجود مطلق وهستی حق  
وراستنده برعبر حقیقی یوقدر \* پس دوری حق و حقیقی فراموش ایتمک  
کشی کنندی نفسندن دور اولمقدر کقال الله تعالی (یا ایها الذین آمنوا لاتکونوا  
کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم) ایدی حقه قریب و بعید اولق زمانی  
و مکانی دکلدر زیراحق جل و علازمان و مکاندن متزهدر و بعید اولق جانب  
بنده دندر جانب حقدن اولماز زیرا حق عبادنه حیل الوریددن اقربردر و قلب  
و روحدن دخی نزدیکتردر و غایت بعد ایله قرب مفرط قوت باصره به مانع شهود  
و رؤیت اولدینی کی کال قرب و حضور دخی مانع رؤیت و ادراکدر \* پس  
حقدن بعید اولق حد کندو انانیتنه قریب اولوب توجهنی هستی موهومنه  
مقصور ایتمکدن عبارتدر و تقرب الی الله دخی عیدفانی کندودن و خصوصیت  
تعینی ادراکدن دور اولوب و بصیر بصیرت و دیده فوادی کلیت الله وحدت  
حقه متوجه اولمقدن عبارتدر فلهمذا حق سبحانه و تعالی به قرب و بعد معنویدر  
صوری دکلدر \* م \* آنکه هست او اقرب از حیل الورید \* توفکنده تیر فکر ترا  
بعید \* قرب فی بالا و پستی رفتنت \* قرب حق از حبس هستی رفتن است \*  
و بو ذکر اولنان فنا و انتفا و تلاشی و اختفادخی نوعینه منقسم اولوب بریسی کلی  
و جزوی آفاقی و بریسی دخی کلی و جزوی انفسی درو جزوی آفاقی بر موجب  
(کل یوم هو فی شأر) هر دم واقع اولور اما کلی آفاقی انتقال فردار به نک  
عندنده و اسماء ذاتیه دن هر بر اسمک اقتضاسیجه حصوله کلور جزوی انفس  
ایسه تابع آفاقیدر و کلی انفسی متضمن مظهر کلیه اولان فنا و بقا حالنده  
بحسب اختلاف احوال سالکین ظهوره کلور و امواج مزبوره متضمن نشأت  
و شئونات لایتناهی اولور \* بیت \* هزاران نشاء داری خواجه در پیش \* پیر و آمد  
شد خود را بپندیش \* زیرا بحسب اقتضاء جمال و جلال و مقتضای فرداریه  
اسماء ذاتیه وجودده و عدمده جمال و جلالدن هر بر ینک بر اقتضای وارددر که  
اقتضاء مزبور ایله مقتضیات جمیع اسماء ظهوره کلمه نشأت و ظهورات  
غیر متناهی به باهره اولور (فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین) (قل اللهم

مطلبه...

فی بیان القرب  
والبعد الی الله تعالی



مالک الملک نوثی الملک من تشاء وتزع الملک بمن تشاء) پس کاشف اسرار  
 کبریا حضرت مولانا معانی مزوره به اشارت ایدوب بیوررل که ❖ مشوی ❖  
 پس تراه رلظه مرک ورجعتیست ❖ پس ای سالک قابل و مستمع مقبل نور بصیرت  
 الیه با قسک سکا هر لظه موت ورجعت وارد ر ❖ یعنی فی کل آن اعدام و آنک  
 مثلی ایجاد مقرر در لکن امثال تجدید و اشکال تعاقب ایتمکله غافلار بواسرار  
 الهیه دن محتجب لردر ❖ پس بر خوای معنای حقیقی ( بلهم فی لبس من خلق  
 جدید ) ممکنات دن هر بر فرد علی الدوام خلق جدید د ❖ در ❖ مشوی ❖  
 مصطفی فرمود دنیا ساعتیست ❖ فلهدا سرور انبیا و اولیا حبیب خدا حضرت  
 محمدا المصطفی علیه من صلوات الله الاوفی ( الدنیاساعه ) بیوردی وقال تبارک  
 وتعالی ( وما امرنا الا واحده کلمه بالبصر ) وقال الله تعالی ( وما امر الساعه  
 الا کلمه بالبصر او هو اقرب ) ❖ پس عمر دنیا بر ساعت اولد یغنی محقق اولد یسه  
 عمر انسانی اول ساعتده بر دمدر ❖ کاشنی فرماید ❖ نه وارسه بود منده دردی  
 دوی ❖ فوت ایتمه دیرم سکا دی دوی ❖ دمدن توره دی مکرم آدم ❖ آدم دم  
 ایش دمیله همدم ❖ دمدن دمه دم ویردی وجودی ❖ چون صورته معنی ایله  
 جودی ❖ صورت بوله لی دمیله اعیان ❖ معنی بوزیدر کورینن اکوان ❖ عشقه  
 دبری چودمدن ایش ❖ محدث دیمه کوز قدمدن ایش ❖ دمدن دیر یان بولور  
 بقای ❖ بلزنه او اور عدم و فنا بی ❖ دیر یله اولب قیامت اولغل ❖ محشر له قیامتک  
 ندر یل ❖ بویکونده در استکک بولا کور ❖ بوکوندراودا کلاغی یله کور ❖  
 بونده بولور نه وارسه انده ❖ بوندن کیده بور نه کتسه انده ❖ بومز رعده  
 اولان اکنجی ❖ انده واروین اولور بحیچی ❖ ایمان دیلسک امامه او بغل ❖ اول  
 وجهه کوره دو بغل ❖ پس حضرت مولانا سر لبس و خلق جدیدی بیان  
 بیورد قدن صکره بحر اندیشه و منبع فکر و پیشه بی عیان ایدوب بیوررل که  
 ❖ مشوی ❖ فکر ماتیر یست از هودر هوا ❖ بزم فکر بزم هوا ده هویت ذات  
 احدیته کو یا بر تیردر ❖ مشوی ❖ در هوا کی پاید آید تا خدا ❖ پس اول تیر  
 فکر هوای وجود انسانی ده چان اکل نور اکلنر یعنی هوا به رمی سهالیدن را میلت تیری  
 هوا ده مکت ایتوب تیر اندازه عودت ایتدی کی بزم دخی هوای وجود مزده  
 اولان تیر فکر بزم را می حقیقی اولان جانب خدا به کله و زرا اسهام افکار  
 وافهام هوای قلوبه قدرت ربانیه دن رمی اولنوب بر موجب ( کل شیء یرجع  
 الی اصله ) یتنه حقه رجوع ایدر الحاصل امتداد نفس رجحانیدن افاضه  
 بیور یلان وجود اضافی بر مقتضای جلال موجودات دن قبض اولنوب جناب

احدیته عود ایدر ایدمی ای سالک روشن دل ❦ مثنوی ❦ هر نفس  
 نومی شود دنیا وما ❦ بزم وجود من و دنیا و مافیها هر نفس و هر آنده مرده  
 وحی و کهنه و منجدد اولور ولکن ❦ مثنوی ❦ بی خبر از نوشیدن اندر بقا ❦  
 بروجه لاله اشیا تجدد جهان وجهانیا بدن بی خبر در ❦ کاشن راز ❦ جهان  
 کلاست و زیك طرفه العین ❦ عدم کرد که لایقی زمانین ❦ ذکر پاره شود پیدا  
 جهانانی ❦ بهر لحظه زمین و آسمانی ❦ بهر لحظه جهان این کهنه پیرست  
 ❦ بهر دم اندر و حشری و نشرست ❦ درو چیزی دوساعت می نماید ❦ در آن  
 حالت که می میرد بزاید ❦ ولیکن طامه انکبری نه اینست ❦ که این بوم عمل و آن بوم  
 دینست ❦ یعنی قیاس ایدرز که دنیا آنا فنا کهنه و جدید اولمقدن خالی اوله مع  
 هذا لحظه فلیحظه ایجاد و اعدام اولمقدن در ❦ ایدمی بوعالم کون و فساد  
 اقتضای اطف و جمال و مر تضای قهر و جلال ایله نیست و هست اولمقدن  
 کسته اولمادیه عمر انسانی دخی آب روان و سیل دوان کبی اولغله بیورورلر که  
 ❦ مثنوی ❦ عمر همچون جوی نونومی رسد ❦ انسانک عمر بردخی ماء جاری  
 کبی طور من کیدر و نونو تعاقب ایدرو گذر ایتد بکه نفس رحا بدن لایق قطع  
 امتداد عمر اولور اکابناء ❦ مثنوی ❦ مستری می نماید در جسد ❦ عمر جسد  
 انسانیده دائم و مستمر کورینور و منجدد الامثال اولغله حرکتی فرق و تمیز اولمز  
 تکیم بیورورلر ❦ مثنوی ❦ آن ز تیری مستمر شکل آمدست ❦ کمال سرعت  
 و غایت جریا نندن اول عمر مستمر الشکل کلش در و حاشه با صره طول و دراز  
 قیاس ایدوب غلطه دوشمشدر فلهذا حضرت مولانا روح الله روحه کمال سرعت  
 سیران و وحدت ایله ظهور کثراتی نقطه ناریه جوالیه تشبیه ایدوب بیورورلر که  
 ❦ مثنوی ❦ چون شرر کش تیر جنبانی بدست ❦ مثلاً شرر که سن آتی الکله  
 سرعت اوزره تحریک ایده سن اگر وضع استقامتله حرکت ایتد بر رسک خط  
 مستقیم مر نسیم اولمش کور رسن و اگر استداره اوزره حرکت ایتد بر رسک  
 برداره ارتسامن کور رسن ❦ پس بونوجله اولور در ایلک ❦ مثنوی ❦ شاخ  
 آتش را جنبانی بساز ❦ مثلاً رشاخی آلب اوجنی آتشف باقوب کند و صحنه کله  
 تحریک ایلک ❦ مثنوی ❦ در نظر آتش نماید پس دراز ❦ نظر دره طول و دراز  
 آتش کورینوب سرعتله حرکتندن شکل نقطه اولدیفن حس بصری ادراک  
 ایده میوب غلط ایدر ❦ کاشن ❦ زهریک نقطه زین دور مسلسل ❦ هزاران  
 شکل میگردد مشکل ❦ زهریک نقطه دوری کشته دابر ❦ همومر کز همودر



دورسار \* الحاصل نقطه جواله ناردن و قطره نازله آبدن ظاهره اولوب ذهنده  
 و خارجده نقطه دن غیری نسنه دکل ایکن مدرک جمیع انواع محسوسات اولان  
 حدقه بصریه نک خزینه حس مشترکنده اولان خیاله هیئت دایره و خط  
 مستقیم صورتنده کورینور ای چشم ظاهر بین دنیا بر ساعت و عمر انسانی  
 بر آن نه وجهله اولور که مکث مدید و امید بعید اولد یغی مقرر در دیر ایسک  
 \* مثنوی \* این درازی مدت از تیزی صنع \* صنع الهی نک تیر لکندن  
 بود رازی مدت و زمان ممتدی \* مثنوی \* می نماید سرعت انکیزی صنع \*  
 سرعت انکیزی صنع حق کوستر \* یعنی درازی مدت انسانه نسبتله در \*  
 زیرا حقیقت کاردن غافلدر تیزی صنع الهی بر آئی نیجه یل کوستر \*  
 والا حقه نسبت ایله ایام و سال اولمز و بالجمله ماد امکه عقل حواس ظاهره ایله  
 صور مختلفه و کیفیات مقتضیاتی حس ایدوب وقوت و اهمه صور کیفیات  
 محسوسه دن معانی متقابل و مبانی متباینه بی ادراک و تعقل ایله ما هیات  
 و حقایق و تباین صور نوعیه خلافتک اختلافاته حکم ایدوب کثرتدن خلاص  
 اولمز \* فاما عقل استنباع وهم و خیال دن خلاص اولوب و کشف صحیح  
 و شهود صریح اولان فهایت نجرده نائل اولسه ظهور موجودات و وجود  
 مکونات امر اعتباری اولد یغی حکم ایدوب جمیع کاشیات عند وجود الحق  
 نابود اولد یغنه شک و کانی قالمز \* ودخی (کسر اب بقیعه بحسبه الظمان ماء  
 حی اذا جاء لم یجد شیئا و وجد الله عنده) آیت کریمه سنک معناسندن خبردار  
 اولور \* بیت \* نمود و همی از هستی جدا کن \* نه یکنه تو خود را آشنا کن \* آه ای  
 غافل بیچاره او این و آخرین طایفه الکبری و قیامت عظمی ده قبرلندن قالقوب  
 مبدان عرصانه دعوت اولند قلزنده دیده قوادلرنده اولان غطا منکشف  
 و حقیقت حاله واقف اولمغله دنیاده بروقت و یابر ساعت اکلندک دیلهر کا قال  
 تعالی (کا نهم یوم یرونهالم یلبثوا الاعشیة اوضحیها) امدی ای طاب  
 اسرار الهیه نقطه نسبتدن هر بر نقطه و حضیض اضافات فلك هستی و جزوی  
 و منطقه آسمان تعین بالا و پستی بر مقتضای (کل یوم هو فی شأن) ادوار مسلسل  
 حرکات انقباضی و انبساطیدن هر بر دوره امتداد نفس روحانی بر شکل مخصوص  
 تعین ایدرومر اتب استکمالده وادوار متعاقبه متتالیه و اکوار متنا سببه  
 متوالیه ده تعین مزبور دن هر بر یسی اکسیر اعظم و حجر مکرم ارواح و نفوس  
 اجسام کاشیات اولان نشأه انسانیه کایه یه ایرشجه استحالات متکثره ایله مرتبه

دن مرتبه و نشاء دن نشاء به جریان و سریان ایدوب انواع هزار اشکال و صور  
ایله تشکل ایدر \* شمر \* يك دایره فرض کن جهان را \* هر نقطه از و میان نماید  
\* این دایره پیش نقطه نیست \* لیکن بنظر چنان نماید \* تو نقطه آتشین بگردان  
\* تادایره عیان نماید \* این نقطه ز سرعت تحرك \* صد دایره هر زمان نماید \*  
این نقطه بتوشهادت و غیب \* هم ظاهر و هم نهان نماید \* هر لحظه بتوجال مطلق \*  
در صورت این و آن نماید \* هر لحظه بتوکل هستی \* در کسوت ناقصان نماید \*  
ایمدی بنم جانم (و هو معکم) سرندن آگاه اولوب و بومعینک غزه سی ادراکنده  
صاحب نظر اولور سک (ایما تولوا فتم وجه الله) نه معنی اولدیغن علم یقین ایله  
پیلور سن آه کم بو بئلاک و ستلاک دوست جانک نقابی و این و آن وجه کریمک حجابیدر  
کرچه کم سرانکشت دیده بیداره مانع ورؤیت آفتابه حجاب اولمز ولیکن سر  
انکشت دیده اوزرینه وضع اولانسه دیده کورمک قالمز و صد آفتابه حجاب اولور  
آه ای عاشق صادق بو ربجب حالتدر که نه افشایه امکان و نه اخفایه طاقت  
وارد و بو کانه اشارت وافی و نه عبارت کافیدر آه کم بوسر مکتومه زبان  
لال و حضرت محبوب ازلی غایت کبریا و جلالتدر \* ع \* لباب قصه  
بماندست و کفتن امکان نیست \* خلاصه کلام بو اسرار عظیمه مجرد قبل و قال  
ایله بلغمز الامطلع نور حقیقت محمدیه اولان مرشد کمالک خاک راهی اولغله  
انک نظر اکسیرا رندن دل طالع (جذبة من جذبات الرحمن نوازی عمل الثقلین)  
نوری القا اولغله بلنور و هر نه اولسه اول نور ایله بولنور \* بیت \* ای خدا جازا  
تو بنمای آن مقام \* کاندرونی حرف می روید کلام \* فلذا کاشف اسرار کبریا  
حضرت مولانا بیورر که \* مشنوی \* طالب این سرا کر علامه ایست \* بوسرک  
طالبی علم و فضیلتده علامه عصر دخی اولور سه علم قال و بحث و جدال  
ایله بو عروس اسرارک جمال باکا ندن کشف قناع اولمز \* ایمدی اگر طلبنده  
صادق ایسه \* مشنوی \* نک حسام الدین که سامی نامه ایست \* اشته  
کامل و مکمل اولان حسام الدین چلبی که وجود شریفی نامه سامی و طریق  
حقه کیدنلرک زمانه سنده مقتدا و امامیدر \* ایمدی آنک دامننه تثبت ایلسون  
وفی زماننا طالب اولنلر دخی زمانک صاحب اولان مرشد کاملی بولوب اندن  
علم الدنی اخذ ایلسون دیک اولور \* سلطان ولد فرماید \* شیخ پاکت  
کند بکیر اورا \* چون پلیدی مهل چنان جورا \* دفع چرک و حدیث زآب  
بود \* چونکه در آب رفت پاک شود \* کس زخود هیچ پیشه ناموزد \* بی



چراغی چراغ نفروزد \* شمع مرده ز زنده زنده شود \* مرده ماند چو پیش او نرود \*  
 پیشه نورست و پیشه ور چو چراغ \* جور استاد کش گریز از لاغ \* هر مرید بیکه  
 اوز شیخ رسید \* نور دل را بچشم روح بدید \* اولیا در تنند و بیرونند \* در کم  
 آمد جله افزوتند \* عین وصلند در جهان فراق \* ظاهر را جفت و باطن را همه  
 طاق \* نابد جـله قاعند بحق \* علمشان نیست از کتاب و ورق \* نابان  
 حقند در دوسرا \* پیش او عز بزور اهما \*

❀ رسیدن خرکوش بشیر ❀

خرکوش شیره ابر شد یکن بیان ایدر ❀ مثنوی ❀ شیر اندر آتش و درخشم و شور \*  
 شیر کرسنه لگندن و خرکوش کلکده زیاده توقف ایستد بکندن آتش غضبی  
 مشتعل اولوب کمال حدت ایله غضب واضطراریده ایدی پس ناگهان  
 ❀ مثنوی ❀ دید کان خرکوش می آید ز دور ❀ کور دیکه اول خرکوش  
 اوز اقدن کلور ❀ مثنوی ❀ می دود بی دهشت و کستاخ او ❀ اول خرکوش  
 بی خوف و بی دهشت و بی کستاخ و بی تکلیفی بلریعی کائنات خبر و توقفسز  
 خدمته قصه - و ر ایماش کی بی باک کلور کستاخ کاف فارسینک ضمه سیله  
 بی تکلفانه و بی ادبانه وضع ایدنه دیرل ❀ مثنوی ❀ خشمکین وتند و تیز  
 وترش رو ❀ غضبتاک وحدت او وترش رو اولدیغی حالده خرکوش ارسلا نه  
 کلور یعنی ارسلا ن خرکوشی بوهیت ایله کلدیکن کوردی و هیئت مزبوره  
 انک صد ادا قته دایل و برهان اولماغیچون خرکوش حیل ایدوب کند و بی  
 ارسلا نه ترش رو وتند خو کو ستردی ❀ مثنوی ❀ کرشکسته آمدن نه مت بود \*  
 زیر اشکسته وزبون کلکدن منهم اولور ❀ مثنوی ❀ وز دلیری دفع هر ریت بود \*  
 و جرأت و دلیر لکدن هر ریب و شبیه دفع اولور و حرکت دلیرانه دیکه حال  
 ایله شبیه اولمز الحاصل خرکوش بو خدعه و حیل ایله ❀ مثنوی ❀ چون  
 رسید او بیشتر نزدیک صف ❀ چونکه شیرک صفت زیاده یقین رک ابر شدی  
 ❀ مثنوی ❀ بانک برزد شیرهای ای ناخلف ❀ شیر نمره اوروب های ای ناخلف  
 دیو خرکوشک اوز رینه حیقردی و ایستد بیکه ای کستاخ ❀ مثنوی ❀ من که کاوازا  
 زهمیدریده ام ❀ بن که کاواری براو گردن برشم و پاره پاره قلمش ❀ مثنوی ❀  
 من که کوش شیر نرمایده ام ❀ بن که ارکک ارسلا نک قولاغن بورمشم وزیر  
 دست تغلبه زبون قلمش ❀ مثنوی ❀ نیم خرکوشی که باشد ❀ و چنین \*  
 بریارم عقلا و نصف کوش خر مقداری اولان خرکوش کیم اوله که بونک

کې ضعیف ❀ مثنوی ❀ امر مارا افکند او بر زمین ❀ بزم امر مزی زمینه  
رافه یعنی اطاعت فرمان ایتوب زی تحقیر ایله شـیر موت و اظفار قهر  
الهی هر امره و قتیله امثال ایتوب تأخیر ایدن کهله و بطله به خطاب  
ایدوب دیر که ای امر الهی بی وراء ظهر لرینه براغوب توانی و تکاسـل ایدن  
خرکوش منلولر نه عجب خوف و خشیتسز طور رسز شـیر موتک و بطش شدید  
ربانینک پنجه سنه کیر مکدن قورقاز سز بن خود منم دیکر نیست دین فراغه و نمرود  
و شداد و قوم عاد و قهرمان و زریمان و کـیقباد و بونک امثالی بد نهاد  
و ضلالت متادل جانلر بن حلقومندن چیقاروب ارقه سن بره کتوردم و سرای  
و مقاملر بن منزل زاغ و بوم و سرلر بن لقمه مار و مور و طعمه هوا م ایلدم ❀ پس  
سن بنم پنجمدن چان قورتلور سن نیچون عاقبت اندیش اولور سن ایمدی ای  
خرکوش سیرت ❀ مثنوی ❀ ترک خواب و غفلت خرکوش کن ❀ خرکوشـک  
خواب و غفلتنی ترک ایله و کندو که طوشان او یقوسن و یرمه اجلدن خلاص  
اولورم صاعقه و بن او بوم کوزم خود آچو قدر دیمه ز برا طوشان دخی کوزی  
آچق او یور بیلان آتی بیدار صانور ❀ ایمدی بیدار شکل اولان غافلار و امر  
آخرته متکاسلار غفلت او یقوسنده در خبرک یوقدر که ❀ بیت ❀ صارم شوب چیقدی  
درخت عمر که مار اجل ❀ آشیان تنده یا تور بلبل جان بخیبر ❀ ایمدی او یقودن او یان  
❀ مثنوی ❀ غره ابن شـیر ای خرکوش کن ❀ ای خر لایفهم غضب الـهی  
واجل شبرنک غره و خروشنی کوش هوشله استماع ایله غره کسرغین ایله غریدن  
معناسته در و مصراع نایده اولان خر بمعنی حمار و کـوش اسمع معناسته در  
❀ سید ❀ کوکل و یرمه جهانیه بی وفادر ❀ کوکل و یرمک اکا بالله خطادر ❀ بوکا  
جان و دلیله اکیل باق ❀ فنادر بو فنا صاعقه بقادر ❀ کوزک آج عارفای مر دکامل ❀  
قوالق طوتکم بنم سوزم سگادر ❀ بقاملکینه عزم ایله قدم بص ❀ فنادر بو جهان بالله  
فنادر ❀ بقاسی و ار اولیدی بوجهانک ❀ قالیدی باقی شولکم مصطفادر ❀ بونک  
هر کز بقاسن بولمیدلر ❀ شولر کم اندیا و اولیادر ❀ بونک کولمکری آغودن آجی ❀ بونک  
سو کوزی جمله بلادر ❀ زهی مغبون دکلی در شوکسه ❀ که دایم دنیه ایچون  
مبتلادر ❀ جهانک چون بقاسی یوق نسیمی ❀ بونی قویوب حقه دونک رواد

❀ عذر گفتن خرکوش ❀

خرکوشک شبره معذرت دیلمه سنک بیانده ❀ مثنوی ❀ گفت خرکوش الامان



عذر م هست ❖ خر گوش شیره ابتدی الامان بر عذر م وارد ر ❖ مثنوی ❖  
 کرد هد عفو خداوندیت دست ❖ اگر سَنَك خداوند لک عفو ی ال و ره  
 \* یعنی عفو ک میسر اولور سه عذریمی بیان ایدیم ❖ مثنوی ❖ گفت چه عذر  
 ای قصور ابلهان ❖ شرخر گوشه ابتدی نه مقوله عذر ای ابلهار قصوری  
 ❖ مثنوی ❖ این زمان آیند در پیش شهان ❖ شاهار حضور ینه بوز مائی  
 کلور ر وزمان سن عذر می اولور یعنی جان حلقومه کلوب علامات آخرت  
 و صور برزخیه و تشاکل اعمال خیشه عیان اولد قده و یوم حساب حشر  
 اولد قده عذر و اعتراف ذنوب ایدوب ( لو کانسمع او نعل ما کنا فی اصحاب  
 السعیر ) خوائ کریمی اوزره ناسف ابتدیک نه بی مفید اولور بلکه ( فاعترفوا  
 بذنبهم فسحقا لاصحاب السعیر ) خوا سنجه رختدن بعید اولوب عذاب سعیره  
 لا بق اولور \* ایدمی قبل معاينة العذاب و مشاهده احکام الآخرة ایمان  
 بالغیب ایل خوف و خشیت اوزره اولوب عبادات و طاعات و امر آلهی به امتثال  
 ایل و خطایه توبه ایدوب معذرت دیک کر کدر که حق سبحانه و تعالی فضل  
 و احسانندن مغفرت ایدوب اجر کبیر عنایت ایلیه کافال الله تعالی ( ان الذین  
 یخشون ربهم بالغیب لهم مغفرة و اجر کبیر ) \* ایدمی ای غافل وقت سن عذر  
 ایدن زمان سنزاون خرو سه بکرز پس ❖ مثنوی ❖ مرغ بی وقتی سرت باید برید ❖  
 وقت سنز قوش سن سَنَك باشک کسمک کرک ❖ مثنوی ❖ عذر احق رائی  
 شاید شنید ❖ احق اولانک معذرتن قبول ایتک و جواب استماع ایلک لایق  
 دکلر زیراکه ❖ مثنوی ❖ عذر احق بدتر از جر مش بود ❖ احق عذری  
 کنه اندن بدتر اولور ❖ مثنوی ❖ عذر نادان زهر هر دانش شود ❖ جاهلک  
 عذری هر علمک زهر یدر زراهر نه وجهله عذر ایل سه طریق عذری بیلوب  
 ارباب علم و دانشه المورر و عذری کنه ان تازه ❖ مثنوی ❖ عذرت  
 ای خر گوش از دانش نهی ❖ پس ای خر گوش سَنَك دخی عذرتک علم و ایدن  
 خالیدر ❖ مثنوی ❖ من نه خر گوشم که در گوشم نهی ❖ بن سنجلین خر گوش  
 خر دکل که عذری بنم ❖ کوشمه قویاسن \* یعنی معذرتک اصغایتدیره سن  
 ❖ مثنوی ❖ گفت ای شه ناکسی را کس شمار ❖ خر گوش ابتدی ای سلطان  
 و حوش و شیر باهوش بر حقیر وضعیف ناکسی کس عدا یله ❖ مثنوی ❖  
 عذر اسنم دیده را گوش دار ❖ بر مظلوم و ستم دیده نک عذر ینه قولا ق طوت  
 و کلماتی اصغایله ❖ مثنوی ❖ خاص از بهر زکات جاه خود ❖ خصوصاً

کندی منصب و عزتک زکاتچون اولسون ❀ مشوی ❀ کرهی راتو مران  
 از راه خود ❀ برکراهی کندی یولندن یعنی درگاهکدن سورمه حضرت مولانا  
 قدس سره عتاید عباد مذنین درگاه عزته یوزسوروب و انواع نادب و تذال  
 ابله تضرع و زاری قیلوب و رحمت رحیمن مایوس اولوب بو وجهله نالاش  
 و نیاز ایلک لازم ایدوکن تعلیم بیوررلر ❀ مولانا جامی قدس سره ❀  
 ای که پیش تور از بهشام ❀ آشکارا است تابکی خوانم ❀ چون کند دست قهرمان  
 اجل ❀ طی ابن نامه خطا و خلل ❀ ز آب عفو شرق بشوی نخست ❀ پس  
 بکلاک کرم که در کف تست ❀ بهر آزادیم رات نویس ❀ دز خطاها خط نجات نویس ❀  
 پس ندیم از آن صحیفه نجل ❀ بوم نطوی السماء کطی السجل ❀ جامی از کف  
 و کوبه بند زمان ❀ هیچ سودی ندید چند زبان ❀ پس خرکوش نیاز باشیوب کیرو  
 بو وجهله تضرع ایلدیکه ❀ مشوی ❀ بحر کوآبی بهر جوی دهد ❀ دریا که اودریا  
 هر جوبه آب و یرر یعنی ❀ کلاشن ❀ بخاری مرتفع گردد ز دریا ❀ فرو بارد  
 بامر حق تعالی ❀ مضمونی اوزره دریا جوبه اول جهنم آب و یرر که حرارت  
 شمس ابله انجره ماهوایه صمد ایدوب سحاب دخی انجره متصاعده بی  
 کندوبه جذب ایتد کدن صکره بادوزان ابر بارانی بر برینه متراکم قیلوب  
 باذن الله تعالی زمینه متفاطر اولور و انهار و جد اولوب سیل فراوان  
 روان اولور و جویلر آنکله جریان ایدر و بحر بیکر آنک فضل و عطا وجود  
 و سخاوت بومرتبه عظام شانی وار ایکن ❀ مشوی ❀ هر خسی رابر سرور و  
 می نهد ❀ هر برخس و خاشاک باشی و یوزی اوزره قورنی الحقیقه خار  
 و خاشاک قهر دریا به بانجوب اوستند چاقا نور ❀ مشوی ❀ کم نخواهد کشت  
 دریا زین کرم ❀ دریا بو کرمدن کم و ناقص اولز و عظم شانته شین گلز  
 ❀ مشوی ❀ از کرم دریا نکرده پیش و کم ❀ دریا کرمدن زیاده و ناقص اولز  
 ❀ یعنی کرمدن دریا ارتعز و خس و خاشاک بر سرایتد و کندن کندوبه نقصان  
 ترتب ایتز ❀ کلاشن ❀ وجود تو همه خارا است و خاشاک ❀ برون انداز خود  
 جله رباب ❀ برو تو خانه دل را فرو روب ❀ مهیا کن مقام و جای محبوب ❀ پس  
 شیر خرکوشه خطاب ایدوب ❀ مشوی ❀ گفت دارم من کرم برجای او ❀  
 بن کرمی کرمک برنده طونارم ❀ یعنی کرم و احسانه لایق اولملره کرم ایدرم  
 زیر اظلمک تعریفی وضع الشیء علی غیر موضعه در ❀ پس کرمی غیر موضعه وضع  
 ایلک ظلمدر نیکم دیشلردر ❀ نظم ❀ نکو بی بایدان کردن چنانست ❀ که



بد کردن بجای نیک مردان \* و شعرای عرب بدن دخی مسموع در که \* بیت \* و وضع  
 الندى في موضع السيف بالعلي \* مصر کو وضع السيف في موضع الندى \* دیو غیر  
 موضعنه وضع شیء دن نخبز بر ایدرل \* ایددی ای خر کوش لا جرم بن کر می  
 بخنده ایدرم \* مثنوی \* جامه هر کس برم بالای او \* هر کسک جامه سنی قامنه  
 کوره بچرم ز پرامقضای عدل بودر \* بیت \* هر چه هست ازقامت ناسازی  
 اندام ماست \* ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست \* پس بلاطاعت  
 و عبادت رب کریمک کر منه مغرور اولماق کر کدر کما قال الله تعالی (یاایها  
 الانسان ماغرك بربك الكريم الذي خلقك فسواك فعدلك) \* پس خر کوش  
 تکرار نیاز ایدوب \* مثنوی \* گفت بشنو کر نباشم جای لطف \* ایتنی اگر چه  
 لطف و کر مه محل و مستحق دخی دکلم عذر و جوابی اصفا ایله \* مثنوی \*  
 سرنه ایدم پیش از درهای علف \* علف و قهر از درها سنک او کسند باش  
 قوم جوابی استماع ایله بعده امرک نه ایسه اجر اقیل بن تسلیم کلی اولمشدر  
 \* ایددی ای شاه و حوش بنم عذرم بودر که \* مثنوی \* من بوقت چاشت  
 درره آمدم \* یعنی امثال امرده نکاسلیدن تراخی ایتدم حقیقت حال بودر که  
 بن قوشلق و فتنده حضور بنه عزیمت ایدوب یوله کلدیم و بالکزدخی کلایوب  
 \* مثنوی \* بار فبق خود سوی شاه آمدم \* کندور فیقله جانب شاهه کلدیم  
 ز برا ای شاه و حوش نخبهران ایله سنک میاننده واقع اولان عهد و میثاق  
 اوزره \* مثنوی \* بامن از بهر تو خر کوشی دکر \* سندن او توری بمنه بر غیری  
 خر کوشی \* مثنوی \* جفت و همیره کرده بودندان نفر \* اول قوم جفت  
 و همراه ایشلرا ایددی اتفاقا یولده کلور کن \* مثنوی \* شیر اندر راه قصد بنده کرد \*  
 بر شیر بنده یه قصد ایلدی و بالکز بکا دکل \* مثنوی \* قصد هر دو همیره آینده  
 کرد \* هر ایکی آینده و همیره قصد ایلدی یعنی عقل معاند نفس اماره شیرنه  
 بوکونا جواب سو یلدی \* مثنوی \* گفتش ما بنده شاهنشهم \* بن اول  
 شیره ایتدم بز بر شاهنشک بنده و محکومی بز \* مثنوی \* خواجه تاشان  
 که آن در کهیم \* اول درگاهک حقیر خواجه تاشلریوز و اول شیر بنم بوکلاتم  
 اشتد کده \* مثنوی \* گفت شاهنش که باشد شرم دار \* بکا عتاب ایدوب  
 دید بکه شاهنشاه کیم اوله شرم و حیاطوت \* مثنوی \* پیش من تو یاد  
 هر نا کس میار \* سن هر نا کسک نامنی بنم حضور مرده یاده کتورمه والا  
 \* مثنوی \* هم ترا وهم شهت رابر درم \* هم سنی وهم شاهکی بر تارم  
 \* مثنوی \* کرتو بیارت بکر دید از درم \* اگر سن رفیقکله بنم قپومدن رجوع

ایدر سگ ❀ مثنوی ❀ گفتش بگذار تا وقت دگر ❀ بن اول شیره ایتم قوزی  
 هلاک ایلله حتی بر کره دخی ❀ مثنوی ❀ روی شه یلیم برم از تو خبر ❀ شاهمک  
 یوز بن کوریم سندن خبر ایلده ایم ❀ مثنوی ❀ گفت همره را کرونه پیش من ❀  
 اول شیر ایتدی همره اهی بنم یانده رهن قو ❀ مثنوی ❀ ورنه قربانی تواند  
 کیش من ❀ یوخسه سن بنم آیین و کیشمه قربان سن ❀ مثنوی ❀ لایه کردیمش  
 بسی سودی نکرد ❀ اول شیره بسیار قضرع وزاری قیلدم لیکن بر فائده  
 ایتدی ❀ مثنوی ❀ یار من بستم مرا بکذاشت فرد ❀ خواه و ناخواه بنم یاری  
 آلدی بنی بالکز قودی مع هذا ❀ مثنوی ❀ یارم از رفتی سه چندان بد که من ❀ بنم  
 یارم بیوکلکده وجنه و جسامنده اوچ اولقدر ایدیکه بن یعنی اوچ بن قدر ایدی  
 ❀ مثنوی ❀ هم بلطف و هم بخوبی هم بتن ❀ هم لطافتده هم خو بلفده  
 هم سمینلکده ❀ ایتدی ای شاء انک تدارکی کورلر ایه ❀ مثنوی ❀ بعد از بن  
 ز آن شیر این ره بسته شد ❀ شمدن صکره اول شردن بو بول مسدود در  
 ❀ مثنوی ❀ حال من این بود باتو گفته شد ❀ بنم حالم بو ایدیکه سکا عر ضه  
 قیلندی ❀ مثنوی ❀ از وظیفه بعد از بن امید بر ❀ شمدن صکره وظیفه دن قطع  
 امید ایلله ❀ مثنوی ❀ حق همی کویم ترا و الحق مر ❀ (قل الحق ولو کان مرا)  
 حدیث شریفنک فخوا منجه حق سوزی سکا سو یلرم و حق سوز اجی در  
 ❀ مثنوی ❀ کر وظیفه بادت ره باک کن ❀ اکر سکا وظیفه کر که یولی  
 باک و طاهر ایلله ❀ مثنوی ❀ هین بیا و دفع آن بی باک کن ❀ آگاه اول واهمال  
 واهمال ایتوب کل اول بی باکی دفع ایلله ❀ کر نباشم جای لطف بیتدن بو محله  
 کلنجه خر کوشدن مراد عقل و شـ بردن مراد نفس اماره و محاکات ایلدیکی  
 شیر آخر آثار و عکوس نفس اماره در و همراه خر کوشدن مراد توفیق ربانیدر  
 ❀ پس عقل معادک توفیق سبحانی رفیق و همراهی اولغله شیر نفس  
 اماره نیجه خدعه کوسستروب او شیر ربانی سـ بیتدن جدا قلیوب چا فقر  
 و یا ضنه آتقی اسـ و نخبیران قوای روحانیه بی دخی انک شرندن  
 خلاص ایتکه و مدرکات ظاهره و باطنیه بی رها قلمغه همت ایلر

❀ جواب گفتن شیر خر کوش را و روان شدن با او ❀

خر کوشه شیرک جواب و بر دیکن و خر کوش ایلله اول شیرک جانبنه کند یکن  
 بیان ایدر ❀ مثنوی ❀ گفت بسم الله بیانا و کجاست ❀ شیر ایتدی بسم الله



کل تا اول شب فتنه در ❖ مثنوی ❖ پیش در شوگر هی کو بی تور است ❖  
 او کیمجه کبت اگر سن طوغری سو یلر سن ❖ مثنوی ❖ ناسزای او و صد  
 چون او دهم ❖ حتی انک و یوز انک کینک سزا ولایقن و یرم ❖ مثنوی ❖  
 و در روغت این سزای تودهم ❖ واکر بو کلامک کذب و دروغ ایسه سنک  
 لایقکی و یرم ❖ مثنوی ❖ اندر آمد چون قولا ووزی نه بیش ❖ خرکوش  
 بر قلاوز کبی شـیرک او کنه کلدی ❖ مثنوی ❖ تارداورا بسـوی دام خویش ❖  
 تاشـیر کنـدینک دامی جانـبه ایـلده ❖ مثنوی ❖ سو ی چاهی کونشانش  
 کرده بود ❖ بر چاهک جانـبه که خرکوش انی نشان ایـلش ایـدی ❖ مثنوی ❖  
 چاه مغ رادام جانـش کرده بود ❖ خرکوش اول چاه عمیق شـیرک حـانه  
 دام و شـیرک ایـلش مغ در یک و عمیق معناسنه در ❖ مثنوی ❖ می شدند این  
 هر دو تا نزدیک چاه ❖ بو ایکبسی که مراد خرکوش ایله شیردر تاجاهک فتنه  
 کتدیلر ❖ مثنوی ❖ اینت خرکوش چو آبی ز برگاه ❖ اشنه سکا بر خرکوش  
 صمان اتنده بر صوکی یعنی عقل معادک شیر نفسه ایتدیکی خدعه خفیه  
 شـول آبه بکزر که اوستی صمان ایله مسـنور اولوب و صمان اتنده صوا ولد یغن  
 بیلیملرا یچنه دوشـر ❖ مثنوی ❖ آب گاهی را بهامون می برد ❖ آب بر صمانی صحرا به  
 ایلدرها مون صحرا معناسنه در ❖ یعنی صمان چو بی غایت ایله خفیف و ضعیف  
 اولغله صویه با تمیوب صحرا به کتورر کذلک عقل سلیم صاحبـلری اولیان سفـهایی  
 دخی آب میل و محبت دنیا صحرای طول آمال و امنیاته کتورر و عمر لـبنی هـباه مشـور  
 ایلر ❖ مثنوی ❖ آب کوهی را عجـب چون می رد ❖ آب بر طغانی عجب نیجه ایلدر یعنی  
 ایـلده من کوهـدن مراد الرجال کالجبال و فقـیحه کوکل صا حـبلری اولان مردان  
 خدا و علم دینـده ثابت اولان علما بالله در آب میل و هوا و ماء فکر ماسـوا  
 انلرک جبال را سیات کبی تمکین حاصل ایدن قابـوب ثابتهـل بنی تحریک ایده من  
 هیچ آب جبالی تحریک ایتـسـو نمی و بوییت شریف محل تعجبدر که آب  
 طاغـلر قدر بغـلان صـمان چو بلری بی آن واحد ده یرندن قالد یروب صحرا به  
 پریشان ایدوب لیکن جبالی تحریکه قادر دکـلـدر اما قدرت حتی کور که  
 شیر کوه و شک کوزینه خرکوش ضعیف برکاه کبی کور غمش ایکن خرکوش  
 هوشک خدعه سیله شیر کند و یرندن قالقوب چاهـه دوشوب هلاک اولدی ❖  
 کذلک انسان دخی شیر نفس اماره اتنده برکاه کبی زبون قابـوب وانوک اتندن  
 خلاصی امر محل کورینور ایکن توفیق ربانی عقل معاده رفیق اولد قدن

صکره ضعهده برك گاه كې ايسه دخي جبل شاخ كې اوزرنده اولان ثقلت نفسي رفع  
 ايدوب \* شيراماره باسو چاه رباخته دوشورر \* مثنوی \* دام مكر او كند شير  
 بود \* ايمدی اطف حق كور كه خر كوشك مكری دامی شيره كند اولدی  
 \* مثنوی \* طرفه خر كوشی كه شيری می ربود \* عجبه و طرفه خر كوش كه  
 رشير قادی یعنی صوره ضعیف ايكن بر قوی و عظیم شیری هلاك ايتدی ايمدی  
 ضعهفا صورتند حق سبحانه و تعالا نك عباد اصفیاسی فهار و جبار نيجه متكبر لوی  
 هلاك ايلدو كي قتی چوقی واقع اولمشدر \* مثلاً \* مثنوی \* موسی فرعون را  
 بارود نيل \* بر موسی فرعونی نيل ارمغه \* مثنو \* می كشد بالسكر  
 و جمع نقیل \* لشكری و جمع ثقبلی ايله چكر یعنی حضرت موسی عليه السلام  
 فرعون و آل فرعونه حقیر كور نمش ايكن تأييدات اكهيه ايله فرعونی آل  
 و عسكری ايله آب نيله چكوب حضرت موسی قوميله آب نبلی چكوب فرعون  
 ذوالاوتاد نيله غرق و هلاك اولدی و كذلك \* مثنوی \* پشه نمرود را نيم پر \*  
 بزم قتاد ايله بر بعوضه ضعیفه نمرودی \* مثنوی \* می شكافد بی محبا در  
 زسر \* بی میلی و محبا و بلا زحم باشك در زنی برار \* و بونك دخي قصه سی بودر كه  
 وجهه ارضه اول جبار اولان نمرود این كنعان در وهلاك نمروده باعث  
 پشه نيم پراووب بونك دخي رواينده اختلاف اولمشدر روضه الصفاده  
 بعض تواريخ مشهوره دن بو وجهه نقل اولمشدر چون حضرت ابراهيم عليه  
 السلام بلیه آتش نمرود دن عون حقله خلاص اولدی و نمرود عنود دوات  
 دنبا و جاه و خشمته مغرور اولوب دعواي الوهيتدن قطع اسان ايتوب  
 حضرت ابراهيم عليه السلامی كند و ايله مقاتله به دعوت ايلدی حضرت  
 ابراهيم عليه السلام دخي درگاه قاضی الحاجاته مناجات ايدوب نمرودی  
 و اتباع و اشباعی احس و احقر حيوانان دن بر نوع ايله هلاك اولماغي چون دما  
 عليه ايلدی پس نمرود عنود روز موعده لشكر بسیار مور و ملح شمار ايله مرتب  
 و مسلح اولوب شهر دن طشمره چيقوب بر ميدان فسيح ده صف باغلايوب طور دی  
 و حضرت خلت پناه فردوتنها كلوب لشكر نمروده برابر اولدی نمرود امين  
 صورت مزبور به تعجب ايدوب يا ابراهيم سـنـك عسـكـرك قـسـده در دیدی  
 حضرت پناه دخي عن قریب عزیز و قهار خالق و پرور دكار اول عسكری  
 ارسال ايدر دیو بیوروب سؤال و جواب آخره ایرشد كده فرمان خدای  
 لا يزال ايله جنود پشه ابريشوب اولان نمرود عاصی نك لشكر نكبت مأرینك اسلحه سی

مطلب  
 هلاك نمرود با بعوضه



مطابق  
نسخه المالك للمروود

بعده لحوم وعظامی اكل ایدوب انلردن اثر قومدی و ابو اسحق بن ابراهیم  
الشمیثک بحاس العرایس نام کتابه بنده بوجهله مسطور در که عمرو دك  
سلطنتدن در تیوزیل مروایتد کدن صکره حق سبحانه و تعالی نموده  
صورت بشرده بر ملک کوندروب نموده نصیحت ایدوب ای بنده ضعیف  
افعال ناشایسته دن ال چکوب سنی وجهله کائناتی خلق ایلین پرورد کارک  
و خدا نبته ایمان کتور و ذنوب و معصیت و دعوا ی الوهیت ایلدو که توبه  
ایدوب بغی و عصیان دن فراغت ایله و الا سنی هلاک ایدر دیو اوچ کون  
کلوب ایمان تکلیف ایلدی نمرو د جهل و عنا دنده مصر اولوب جهانه  
بندن غیری پادشاه می واردر اگر آسمانک دخی پادشاهی واریسه اکا  
سویله عسکر بن کوندروب انلر ایله محاربه ایده لم دیدی ملک دخی نمرو د  
ایندی اوچ کونه دکن سکا مهل اواسون جله عسکرک جمع ایدوب حاضر  
اول دیدی اول پلید و احق دخی اوچ کون ایچنده جله عسکرین آلات  
جنگ ایله مرتب و مهیا ایدوب در دنجی کونی صحرا یه چیقوب جنود آلهیه ایله  
منتظر حرب اولدی پس حق جل و علا اول ملکه امر ایدوب نمرو دك  
اوزرینه بعوضه دن بر باب فتح ایلدی فی الحال لشکر بعوضه برارسیاه  
عظیم اولوب کوش یوزینی طو توب عالمی ظلمات احاطه ایلدی و نمرو دك  
عسکری اوزرینه اوشوب جله لحوم ییوب عظامندن غیری قالدی  
\* و برار وینده جنود بعوضه لشکر نمرو دك یوزینه و کوزینه اوشوب جله سی نبات  
النش کی پراکنده اولوب فرد واحد قالدی نمرو دك بالکن قالوب تعجب  
ایلدی پس ناکهان بامر الله تعالی بر پشه نیم پر نمرو دك بورنندن کیروب  
دماغنه صعود ایلدی و بنیسی نیمکه باشلا یوب نمرو دك فریادی آسمانه پیوسته  
اولدی \* برروایتد قرق بیل و برروایتد در تیوزیل سلطنتدن سبق ایدن مدت  
مقداری بعوضه نمرو دك دماغنه مکث ایدوب درد سره مبتلا اولدی  
و بوجهله دفعنه چاره بولامایوب خدامنه مطارق دوزدوروب باشنه اوروردی  
وانلر اور دغجه بر مقدار آرام ایدوب ضرب اولنسا دغجه المی مشد اولوردی  
و نمرو دك زیاده حرجت ایدن و کندویه دخی احسان اول ایدیکه مطرقه بی  
سری دولته ایکی اللریله اوره لر و هر کیم که نمرو دك خدمته کاسه  
دست بوسدن اول خدمت لری اول ایدی که نمرو دك یاننده اولان مطرقه بی  
آلوب بی طاقت اولنجیه دکن باشنه اوروردی و هر کیم که خدمت مزبور

زیاده چه قیام کو سترسه نرودك بخش وعطا شدند جمله دن زیاده اول حصه مند  
اولوردی پس حق سبحانه و تعالی نمرودی وجه مشروح اوز ره دبناده  
در نیوزیل معذب ایدوب بعده بعوضه مغزودماغنی اکل ایدوب \* جانی ناره  
طپشردی \* عطار \* نیم پشه بر سر دشمن کاشت \* در سر او چار صد سالش  
بداشت \* مثنوی \* حال آن کو قول دشمن را شنود \* کور اول مکشك حالی  
که قول دشمنی استماع ایلدی \* مثنوی \* بین جزای آن که شد یار حسود \*  
کور آنک جزا سنی که حسود یارو هم صحبت اولدی \* بیت \* حذر کن  
زانچه دشمن کوید آن کن \* که برز انوزنی دست تغابن \* و دشمن سوزین  
دیکیوب و حسود ایلده همدم اولاندن مراد کم ایدو کن بیان ایدوب یوررلر که  
\* مثنوی \* حال فرعوننی که هاما نراشود \* اول فرعونك حالی کور که  
هامانك سوزنی استماع ایلدی زیر اهر یار که فرعون آسیه ایلده عهد ایدوب  
موسی علیه السلامه و وحدانیت حقه ایمان کتورد که میل و نیت ایلد که  
وزیری هاما ن ایلده مشاوره ایتد کده سن بوقدر زمان ربو بیت ادعا بدر کن  
شمدی عرض کی پایمال ایدوب کندو که خدمتکار اولان بر کس نه می تابع  
اولور سن دیوب کا نه عرض صاقتوب دوستانه سو یلیوب دولت ایماندن  
محروم قودی و معنی جمله دن زیاده دشمنك ایدوب مخلد فی النار اولمغه سبب  
اولدی \* مثنوی \* حال نمرودی که شیطان را شنود \* و اول نمرودك حالی  
کور که مسوسه شیطان فریفته اولوب قول باطلنی اصغا ایلدی \* یعنی  
شیطان صورت بشره تمثیل ایدوب نمروده کورندی و حاشا تکری سن سن  
ابراهیمه تابع اولمده دیوب اغوا ایدوب اول خرافه فهم دخی آنک سوزیله مغرور  
و غضب آلهیده مقهور اولدی \* عطار \* مبر فرمان شیطان تو  
زفهار \* که کرد اند ترا او حور و می دار \* مشوما تند او در عین امت \*  
زاعتن در گذر در یاست رحمت \* ره فسق و فجور ت او نمود دست \* که عین  
آتش او پر زد و دست \* حاصل کلام قصه دن حصه بودر \* مثنوی \* دشمن  
ارچه دوستانه کو بدت \* دشمن اگر چه سکا دوستانه سو یلر لیکن سنی  
\* مثنوی \* دام دان کر چه زندانه کو بدت \* دام یل اگر چه کم سکا صورنا  
دانه دن سو یلیه \* مثنوی \* کر ترا قندی دهد آن زهر دان \* اگر  
عدو سکا قند و سکر ویره سنی سم هلاهل یل \* مثنوی \* کن بتن  
لطیفی دهد آن قهر دان \* اگر جسم که که متعلق بر اطف ایلده سنی فی قهر محض



بیل \* یعنی مراد نفس و شیطان در که حق سبحانه و تعالی ( ان الشیطان  
 للانسان عدو مبین ) بیوردی و قال الله تعالی ( ان النفس لامارة بالسوء ) و قال  
 علیه السلام ( اعدی عدو ک نفسک الی بین جنبتک ) پس نفس و شیطان دوستانه  
 کاه بطالت و کهاالت و کاه عجب و انا نیت و کاه سمعه و ریا الیه عبادت و طاعت  
 یوزندن کورینوب طیبکنکه موافق هر نه الفا ایدرسه آنی دام نزویر و عاقبتی  
 موجب عذاب سهیر بیل ❖ عطار ❖ ترا ابلیس اینجا داوری کرد \*  
 ترا انداخت در اندوه در درد \* زمانی خوش شدی بنمود اینجا \* دلت ابلیس  
 چون بر بود اینجا \* همه طبع حواس ناخوش نست \* همه کبرت بدوزخ  
 آتش نست \* بین چندین هزار سال کابلیس \* نبودش کار جز تسبیح و تقدیس \*  
 همه طاعات او برهم نهادند \* زاسمغنی حق بر باد دادند \* چون نفس  
 کافرست اندر نهادت \* که همراهی در اینجا افتادت \* بصورت ره مکن  
 مانند شیطان \* که صورت می ننگجد نزد جانان \* راه انبیا روتاوانی \*  
 که راه انبیا شرعت دانی \* اعدی مادامکه قضاء آکهی اولیه احتراز  
 و احتیاط فوادی بسیار در لیکن ❖ مثنوی ❖ چون قضا آید نبینی غیر  
 پوست ❖ چونکه قضاء آکهی کله پوستدن غیری سن کور مرزن و صورتدن کجوب  
 حقیقت کاره واقف اولر سن ❖ مثنوی ❖ دوستانان رباب نشناسی زدوست \*  
 و دشمنلری دوستدن فرق و تمیز ایتز سن کما قال صلی الله تعالی علیه وسلم ( اذا جاء  
 القضاء البصر \* و اذا حل القدر بطل الخذر ) ❖ عطار ❖ قضای پسته اندا  
 اینجا یکایک \* بیاید بر سر آن جله بی شک \* قضای حق همه بر سر نوشتست \*  
 عزیزاندر همه طینت سر شستست \* قضای نیک و بد کل از خدا ست \* ولیکن  
 قول ما بر انبیا است \* راه انبیا رواز بدی دور \* توای جان تابمانی غرقه نور \*  
 بفعل بد مرو نیکو کز بن تو \* بجز نیکو بی اینجا مین تو \* کان نیک بر وز بد جدا  
 شو \* حقیقت پاک روجون انبیا شو \* اعدی ای دل بیچاره ❖ مثنوی ❖  
 چون چنین شد ابتهال آغاز کن ❖ چونکه بویه اولدی تضرع و نیازه آغاز الیه  
 ❖ مثنوی ❖ ناله و تسبیح و روزه ساز کن \* ناله و تسبیح و صوم و صلوة  
 مباشرت الیه و حق و قدرندن ینه حقه صفن ( اللهم انی اعوذ برضاک  
 من سخطک و اعوذ بعفوک من قهرک و اعوذ بک منك ) دیو حضرت فخر عالم  
 صلی الله علیه وسلم بیورد قلری دعای لسانکدن و قلبکدن اکسک اتمه  
 ودخی ❖ مثنوی ❖ ناله میکن که تو علام الغیوب \* ای پادشاه لایزال سن

علام الغیوب سن ❖ مثنوی ❖ زیر سنک مکر بد مارا مکر ❖ زیر سنک مکر بدده  
 یزی دو که دیوناله و افغان ایل ناله میکن معناسی سهولت معنی ایچون مصراع  
 ثانیده اجرا اوله سی ❖ مثنوی ❖ کر سکی کر دیم ای شیر آفرین ❖ ای شیر  
 خاق ایدیجی معبود بالذات اگر بنفسمزه اویوب کابلک ایلد کسه ❖ مثنوی ❖  
 شیر را مکرار برماز کین ❖ سن لطف و احسانکاه عفو و مغفرت ایدوب  
 کیندن شیرری بزم اوزریمزه حواله قیله ❖ یعنی دروغمزده مخنی اولان شیر نفس  
 اماره بی بزه غالب قیله (اللهم لاتسکني الى نفسي طرفه عين ولا اقل في ذلك)  
 ❖ مثنوی ❖ آب خوش را صورت آتش مده ❖ الهی خوش و لطیف آبه آتش  
 صورتی و برمه ❖ مثنوی ❖ اندر آتش صورت آبی منه ❖ آتشده صورت ماییت  
 قومه یعنی آب خوش مثالنده طاعات و عبادات و فقر و مجاهداتی زه صورت  
 نار یتده کوستره موب و حقیقتده نار اولان هوای نفس و غنا و ثروت و بطالت  
 و کهالتی صورت آبد کوسترمه ❖ عطار ❖ ریاضت اختیار کا ملانست ❖  
 کسی کوره رود اینش نشانست ❖ ز فقرست ای برادر این قناعت ❖ قناعت کن که نایبی  
 سعادت ❖ قناعت جوهرست از عالم عشق ❖ که میخوانند اور آدم عشق ❖ اللهم ارنا  
 الحق حقا قنایه ❖ و الباطل باطلا قنایه ❖ مثنوی ❖ از شراب قهر چون  
 مستی دهی ❖ الهی چونکه خلقه شراب قهر دن مستلک و برسن ❖ مثنوی ❖  
 نیستها را صورت هستی دهی ❖ یوقلره و اراق صورتی و برسن یعنی وجود لری  
 عدم حکمنده اولان زینت دنیا به و اراق صورتی و رب اکا محبت ایدن لرچاه انا یتنه  
 دوشوب و باقیات صالحات اولان وطن اصلی و عالم آخرتی اوندوب پندار هستی  
 آتشه احراق ایدرسن ❖ بیت ❖ بصورت مانده حیران و دل مست ❖ اگر مرد  
 رهی در نیست شو هست ❖ مثنوی ❖ چیست مستی بند چشم از دید چشم  
 مستلک ندر چشمک با غلغمه سی در کورمه سندن یعنی چشم کورمکدن بر مر تبه  
 بند اولاکه ❖ مثنوی ❖ تا نماید سنک کوهر پشم بشم ❖ حتی صخره و مر مر  
 و سنک و حجر جوهر و پشم و صوف بشم مجلا و صاف کور یتنه یعنی ادانی  
 و اسافل اعلی و بد و قبیح نیک و ملیح کور یتنه و دنیا سرخو شملخی هر شیئک  
 حقیقتن کور مکدن کوزنی با غلیه ❖ اللهم ارنا الاشیاء کما هی ❖ مثنوی ❖  
 چیست مستی حسها مبدل شود ❖ شراب قهر آلهیدن مستلک ندر حواس  
 مبدل اولمقدر ❖ و حواس ادراکات صوری و معنوی منقر اولوب اشیا بی  
 علی ماهی علیه ادراک ایما مکدر ❖ مثنوی ❖ چوب کز اندر نظر صندل



شود ❀ مثلاً باغون اغاجی نظرده صندل اولما قدر ❀ عطار ❀ حجاب تست صورت  
یا معانی ❀ بقدر عقل توزان نهائی ❀ همی کوبی مکر بیدار کردی ❀ زمستی بکر زمان  
هشیار کردی ❀ کاشف اسرارهای کبریا شه جلال الدین مولانای ماقضا و قدر  
بند چشم اولدیغن تحقیق ایتک ایچون هد هدک قصه سینه شروع بورر لر

❀ قصه هد هد و سلیمان علیه السلام در بیان آنکه ❀

❀ چون قضا آید چشمهای روشن بسته شود ❀

هد هد و سلیمان علیه السلام قصه سی در آت بیانده که چون قضا و قدر کله  
روشن چشم بسته اولور ❀ مثنوی ❀ چون سلیمان راسرا پرده زدند ❀ چونکه سلیمان  
علیه السلام ایچون سرا پرده اور دیلر ❀ یعنی عدل و داد ایچون صدر سلیمانیده  
سرا پرده حکم و حکومت وضع ایتدیلر ❀ مثنوی ❀ جمله مرغانش  
بخدمت آمدند ❀ جمله مرغان و طیور حضرت سلیمان علیه السلام حضور  
سعادتیه کلوب ❀ و چتر همایونی او کونده خدمته ال بغلابوب طور دیلر اکا بناء که  
❀ مثنوی ❀ هم زبان و محرم خود یا فتند ❀ مرغلر سلیمان علیه السلامی کندو  
ر بنه هم زبان و محرم اولدیلر ❀ مثنوی ❀ پدش او یک بک بجان بشتافتند ❀ لا جرم  
بر اول حضرتک خدمته جان و دل ایله بلدیلر و سعی جیل قیلدیلر ❀ مثنوی ❀  
جمله مرغان ترک کرده چیک چیک ❀ چیک چیک اسماء اصواتند در صغیر مرغ  
در لر ❀ یعنی جمله طیور حضرت سلیمانک او کونده صبت و صد الدین ترک  
ایلیش و خاموش اولمشلرایدی ❀ مثنوی ❀ با سلیمان کشته افصح من اخیک ❀  
مرغلر حضرت سلیمان ایله سنک برادر کن افصح اولمشلرایدی ❀ یعنی برادر کله  
سن نیجه فصیح مکالمه ایدرسک طبور دخی حضرت سلیمان علیه السلام  
ایله دخی افصح تکلم ایدوب احوال عرضه قیلورلرایدی ❀ مثنوی ❀ هم زبان  
خویشی و پیوندیست ❀ هم زبانلق خصم لایق و پیوند لکدر ❀ یعنی ایکی هم زبانلق میاننده  
اتحاد و الفت مقرر در ❀ مثنوی ❀ مرد بانا محرمان چون بنسب یست ❀ مرد  
نامحرم لر ایله مقید و محبوس کبیدر ❀ فی الحقیقه بر کسینه آخر دیاره دوشوب  
اول دیار خلقنک لسان فهم ایتسه اول کسینه محبوسدر ❀ کذلک محرم قدس  
آلهی اولان مردان خدا دخی حال لرندن خبر دار اولمیان نامحرم لر ایچنده مقید  
و محبوس کبیدر ❀ روح را صحبت نا جنس غذا یست الیم ❀ پس حضرت  
مولانا هم زباندن مراد اصل محرم اسرار خدا اولان عارف لر و نامحرم لر دن

مراد عشق و محبت \* و جناب قدس الله آشنای ایمان جا هلا اولد بغن بیان  
ایدوب بیوررل که ❦ مشوی ❦ ای بسا هندو و ترک همزبان ❦ ای قتی چوق  
هندو و ترک وارد که بحسب اللغة متغایر ایکن \* لسان حال و عشق و محبت  
خدای متعالده بر بر بله همزبان و بر برینه مهربان لدر ❦ مشوی ❦ ای بسا دو  
ترک چون بیکنانکن ❦ ای مستمع قابل قتی چوق واقع در که ایکی ترک بر لسان  
ور لغت تکلم ایدر کن بر برینه حالداش اولماغه له بیکنانه لر کیدر (الارواح  
جنود مجنده فماتعارف منها اعترف و ماتنا کر منها اختلاف) ❦ جامی ❦  
معارف کر چو موباریک باشد \* چه حاصل زان چودل تارک باشد \* درون  
تیره از میل زخارف \* زبان مکشای در شرح معارف ❦ مشوی ❦ همزبان  
محرمی خود دیگرست ❦ محرماتی همزبانی خود غیریدر \* یعنی بر بر بله حال دیلن  
سویلمشک و سر درونه تحصیل اطلاع ایلك ظاهر ده اولان همزبانلقدن  
بشقه در انلرک اسانی اوز که در ❦ مشوی ❦ همدلی از هم زبانی بهترست \*  
همدلک همزبانلقدن اعلمی در یعنی وحدت حقه عارف و سر درونه واقف  
اولد قدن صکره ❦ کر هندو واکر ترک اگر عرب واکر عجم مساویدر اکابنه  
که ❦ مشوی ❦ غیر نطق و غیر ایما و سبیل \* نطق سز و ایما و اشارت و سبیل  
کتاب سز ❦ مشوی ❦ صد هزاران ترجمان خبرد ز دل ❦ قلبدن صد هزاران  
ترجمان ظاهر اولور \* یعنی لسان الحال انطق من لسان المقال فخوا نتیجه  
عارف و اصلاار ابتدا حاللرین لسان حال الیه عیان ایدوب بعده اقتضا ایدر سه  
لسان قالی دخی کشاده قیلوب سیر اولنسان مقامانی بطریق التمثیل والتشبیه  
تحت عبارات و الفاظه کنوررواهل قال اولنلر فهمنده جاهلار و ارباب  
مقاماتک دخی نیجه سی انوک اذعاننده عاجز و قاصر لدر \* پس برکنسته لسان  
تصوفی قوت علم الیه تعلم ایدوب لیکن ذوق و حالتدن بی بهره اولسه  
سر دروندن غافلدر انوک بیلد بکی اصطلاحات کندوبه نجات و رمز و اولیاء  
کرامک عبارات التده مکنون اولان نور حقیقت محمد به دن نصیب بولمز \* پس  
حقیقته همزبان اولان محرم شهود وجه جمال و همدن نسیم قرب وصال اولنلردر  
پس حضرت مولانا مناسبتله همد میت و محرمیتک تعریفن ایتدو کدن صکره  
کبر و فصه به شروع ایدوب بیوررل که ❦ مشوی ❦ جله مرغان هر یکی اسرار  
خود ❦ جله طیور هر بری کند و اسرارنی ❦ مشوی ❦ از هنوز دانش و از کار  
خود ❦ کند و دانش و هنوز کار و کردارندن ❦ مشوی ❦ با سلیمان یک یک



وامی نمود ❀ سلیمان علیه السلام واحد ابواحد عیان کو ستردی ❀ مشنوی ❀ از برای  
 عرضه خود در امی ستود ❀ حضور سلیمان علیه عرضه قلمی چون کند و سنی مدح ایلدی  
 ❀ یعنی کند و لربنی مدح ( فاما بتمه ربك فحدث ) فوای شریفی اوزره اولوب  
 ❀ مشنوی ❀ از نیکبزی و از هستی خوشیش ❀ عرض دانش و هنر ایلدی و کلری عجب  
 و نیکبر و انانیتلرندن دکل ایدی ❀ مشنوی ❀ بهر آن تاره دهد و اواره پیش ❀ بلکه  
 عرضه داشت هنر ایلدی کلری انکی چون ایدی تا که حضرت سلیمان علیه السلام اول  
 مر غلرک هر برینه کندی حضور شریفه یول ویره و خدمته لایق و سزاوار ایلده  
 ❀ مشنوی ❀ چون بیاید برده را از خواجه ❀ چونکه براسیره خواجه دن  
 لاید اوله برده فتح بالاله اسیر معناسنه در یعنی چونکه برینده برافندی به قول  
 اولیق ایسنیه افندی بنی السون دیو ❀ مشنوی ❀ عرضه دارد از هنر دیباجه ❀  
 اول غلام و جاریه هنر لدن بر دیباجه عرضه طوتار یعنی هنر لربك بر مقدارین  
 پیشگاه خواجه ده عرضه قلوب خدمته وصول امیدنده اولور دیباجه بونک  
 کی محله بر مقدار معناسنه استعمال اولنور ❀ مشنوی ❀ چونکه دارد از  
 خریدار ریش ننت ❀ اما چونکه بنده خواجه نك مشتری بلیکنیدن عار طوته یعنی  
 اول خواجه به بنده اولیق استیمه ❀ مشنوی ❀ خود کنند بیمار و کروشل ولنت ❀  
 اول بنده کند و سنی خسته و صاغر و چواق و اقباق ایلر و تعارض قیلور کذلک  
 اجناس طیور دخی عرضه داشت هنر آغاز ایدوب ❀ مشنوی ❀ نوبت هد هد  
 رسید و پیشه اش ❀ هدهدك وانك پیشه و کار بک نوبتی ایرشدی ❀ مشنوی ❀  
 و آن بیان صنعت و اندیشه اش ❀ و آنک صنعت و اندیشه سی بیانتک نوبتی  
 ایرشدی ❀ مشنوی ❀ گفت ای شهيك هنر کان که ترست ❀ هدهد ایلدی  
 ای شاه کشور عدالت رهز که اول هنر حقیر زدر ❀ مشنوی ❀ باز کو بم گفت  
 کوتاه به ترست ❀ عیان سـ و یلیم حال آنکه بر موجب ( خیر الکلام ماقول و دل )  
 کلام اختصاری مطلوب و بهتر در یعنی جیع طیور جناب عالیشانکه  
 دانش و هنر لربن عرضه قلمه کلشدر ❀ پس غیری طیوره مضایقه و انتظار  
 چکدر میوب همان جـله دن بر هنرم عرضه قیلوب کلامی موجز سـ و یلیوب  
 اطناب اتمام ❀ پس حضرت سلیمان علیه السلام دخی هد هدهد انفات ایدوب  
 ❀ مشنوی ❀ گفت بر کونا کدامست آن هنر ❀ ایدی سوبله تا اول فتنی هنر در  
 ❀ مشنوی ❀ گفت من آنکه که باشم اوج پر ❀ هدهد ایلدی یا سلیمان زمان  
 اول وقتده که بن اوج اوزره اولم و یا خود پرباء فارسـ یله اولوب اول زمانکه بن

حو هوا و اوج علايه پرواز ابدیچی اولام ﴿ مشوی ﴾ بنکرم از اوج با چشم  
 یقین ﴿ چونکه اوج هوا دن چشم یقین الیه نظر ایدم ﴾ مشوی ﴿ من بینم  
 آب در قعر زمین ﴾ قعر زمینده بن آبی کوردم و یا خود با چشم یقین مصراع ثانی به  
 مصروف اولوب قعر زمینده اولان آبی بن دیده یقین الیه کورورم دیمک اوله  
 ﴿ مشوی ﴾ نالجا ایست وجه عمقست و چه رنک ﴿ نا اول آب قنده و معنی تمق داردر  
 ولوفی نیجه در ﴾ مشوی ﴿ از چه می جوشد ز خاکی یاز سنک ﴿ اول آب ندن قینار  
 بر خا کدن و یا خود بر طاشدن می تفجر ایدر بنم مشهود مدر بومعنی هدهدک  
 خاصیتند در نه کم کمال الدین دمیری حبوت الحیوانده دیمشکه \* و یدکر  
 عن الهدیه انه یری الماء فی باطن الارض کما یراه الانسان فی باطن الزجاج \* وزعوا  
 انه کان دلیلا لسلیمان علی الماء بهذا السبب تفقده لما تفقده ﴿ مشوی ﴾ ای سلیمان  
 بهر لشکر که را هدهد هدایتدی ای سلیمان لشکر کا هدن او توری \* یعنی لشکر  
 بر محاله نزول ایدکده آبی پیدا ایتمکچون ﴿ مشوی ﴾ در سفر میدار این  
 آگاه را ﴿ سفرده بانکده طوت بو آیدن آگاهی ﴾ مشوی ﴿ پس سلیمان کفت ای  
 نیکور فقی ﴿ پس سلیمان علیه السلام ابتدای ای نیکور فقی ﴿ مشوی ﴾ در بیابانهای  
 بی آب عمیق ﴿ بی آب و صوبی عمیق اولان سیا بانکرده زمزه اول ﴿ مشوی ﴾ نایابی  
 بهر لشکر آب را ﴿ در سفر سقا شوی اصحاب را ﴿ نامک لشکر دن او توری آب بولاسن  
 و سفرده اصحابه سقا اولاسن بوبیت اخیر سلطان ولد قدس سره نکدر \* بونده  
 ارباب حکومته اولان حصه بودر که هر نه قدر عز و دوات و قدر  
 و منزلت و عقل و کسایت صاحبی دخی اولور سه صورت احقیر ایه دخی  
 ارباب هنزدن اعراض ایجا بوب حذمته ککنوره زیرا انسان مدنی  
 الطبع اولمغله بر برینه محتاجدر و هر مناصب و خدماتی اهلته تفویض  
 و تقلید ایلوب نا اهلته منصب و بر مکدن احتراز ایلبه \* زیرا بر کاری نا اهلته  
 و بر مک اشراط ساعتندر کما قال علیه السلام (اذا وسد الامر الی غیر اهلته  
 فانتظر الساعة) اگر چه اشراط ساعت کبریدن دخی اولور سه هر دولتک  
 نکبتی و اشراط ساعتی مناصب بی نا اهلته و بر مک و حکامی تیر تیر تبدیل ایتمک  
 و نا قصات العقل اولان لرتک سوزن طوتمق وراء حجابده مقتضای طبعه  
 موافق اولان ارباب هوا الیه صحبت و ساز و سوز و مضحک و بخنکر الیه عشرت  
 ایدوب خفته یوزن کوسه تمامک \* و فقر و ضعف و رعایا و برایی حضور ینه  
 کنور مبوب مظالم خلقی ککند و استماع ایتمک و رشوت آلوب التزام الیه

مطلب  
 نصیحت للملوك  
 ولارباب السلوك



منصب و بر مکردر \* و شهرتی و وظیفه خواری چو خالدوب ایرادی مصرفند  
 قلیل اولمقدر زبرا ماده ظلم قلت ایراد دن نشأت ایدر \* واعوان اساطینک دخی  
 بیت الماله خیانتلری حدلندن زیاده طنطنه و شهرته تقید ایتدو کلرندن حاصل  
 اولور \* و علمانک دخی اساتیلرینی حق کلام سویلکدن حب جاه و دنیا و طمع و حرص  
 قطع ایدر \* پس پادشاه لره لازم در که هر کسک حائنه واقف اولوب هیچ کسه  
 حدندن نجس اوز ایندر میه و کند و دخی جان و دلدن شرع مطهره تابع اولوب  
 اقامت حدود الله ده بذل مقدور ایلبه \* و فقر او صلحایه میل و محبت ایدوب عدل  
 و دادی کند و به شمار اینمکله فقر او صلحا و اولیا و اصفیایک کو کلرینه کبروب  
 رعایای و براینک جان عزیزلندن سه و کلوسی اوله حتی جمیع ناس خیر دعا بمکده  
 بی اختیار اوله \* پس بو وجهله اولان پاشادهلرک عمری طویل و دوائی بایدار \*  
 و ساطننی برقرار اولوب دنیا و آخرت پادشا هلقن بو اور و بونک خلافت  
 اولان حاکم لریک عمری کوتاه و کندولری کراه و دولتری از زمانک اینچنده بر باد  
 و نیا اولور \* و راه حق سالک اولان عاشق صادق لره دخی حصه بودر که  
 بر موجب (کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت) هر کس کند و وجودی مملکتنه  
 پادشاهدر \* ایمدی قصه دهد و سلیمان دن بطریق التأویل مراد بودر که \* ع \*  
 روح سه لمطان وجودست بر سر بر قلب شاه \* مضبوطیجه سرای بدنده صدر  
 قلب او زینه سرای پرده روح سلیمانی وضع او اتوب روح کاه حکومت او تور دقده  
 حواس خمسّه ظاهره و باطنه و قوای بدنیه و روحیه جیما پیش تحت روحه  
 کلوب و خدمته ال باغلوب هر بری خدمته لایق اولمغیچون کار و هنر لری  
 عرضه قیلورلر و دهد که مراد اوانسان عقلدر اول دخی کند و بی  
 پادشاه اولان روح سلیمانه عرضه قیلوب (وجعلنا من الماء کل شیء حی) اولمغله  
 ای سلیمان وجود بن خالک حسیض طبیعتدن قناده آچوب جو هوای تجرده  
 جولان ایتدکده کشفات ارض بشریه بکاپرده و حجاب اولمبوب و هر شینک  
 اصلی ننددر و ماء علم و دانش نه مقوله موصیه مدن تفجیر ایلدیکن کوروب  
 سن عساکر حواس و قوا ایله هر نه منزله نزول ایلست سبب هلاک لری اولان  
 عطش حب ماسه و الین آب محبت و معرفت و ماء علم و حکمت ایله دفع و ازاله  
 ایدوب هامون طول املده هلاک اولمقدن حفظ ایدرم \* پس بن سسنگ سفرده  
 و حضرده یانکده بغایت لازم دیمکله روح دخی عقلان هنرینی اصغایتدکده  
 کند و به رفیق موافق اولدیغن ییلوب \* ایمدی ای عقل مستفاد من بعد

بنم یانمن مفارقت ایتموب دانمابکامرافقت ایله دیوب عقلی خدمته یارصادق  
وهمدم موافق ایلدی اما قوت واهمه که زاغدن مراد اولدر عقلده بومقوله  
هنز اولدیغنی انکار و حسد ایدوب چونکه عقلده بومقوله هنز وارد دام قضا  
وقدری دانه فکر ونظرک التده نیچون کورمز دیومعارضه ایلدی عقل  
دخی صحیح سکوت افاده ایده جک جواب باصواب و یروب قوت واهمه بی  
تبیکت ایلدی که شمن صکره واقع اولان بیانک تاو بایدر

﴿ طعنه زاغ دردعوی هدهد ﴾

زغک دعوی هدهده طعنه اورمه سن بیان ایدر ﴿ مثنوی ﴾ زاغ چون  
باشنود آماز حسد ﴿ زاغ چونکه هدهدن بوسوزلی اشتدی حسدن  
ایلروکلدی ﴾ مثنوی ﴿ باسلیمان گفت کوکثر گفت و بد ﴿ سلیمان علیه السلام  
ایتدیکه اول هدهد اگری و فیح سو ایلدی یعنی صادق القول دکدر دیدی  
﴿ مثنوی ﴾ از ادب نبوده پیش شه مقال ﴿ حضور شاهده سوز سوزیک  
ادیدن اولمز ﴿ مثنوی ﴾ خاصه خود لافی دروغین و محال ﴿ علی الخصوص  
لاف و کذاف وزیاده کذب و دروغ اولوب و اون لافک عدهده سندن کلک  
ممنوع و محال اوله دروغین قبح دال و غین ایله دخی قرائت اولنق جائزدر زیر  
غین لغتده غیم معناسنه در که سحابک قرأتوسی و سماعی پوشیده قلمقدر  
وهرشی که ذهنی پوشیده قیله اکادخی غین دیرل ﴿ پس بومخلده برده معناسندن  
مستعار اولوب بوتقدیرجه معنا بودر باخصوص بیلاف اوله که انده برده  
اول کذاف محالاتدن اوله و هدهده لاف اسناد اولنق نه جهتنددر دیوسؤال  
بیور باورایسه ﴿ مثنوی ﴾ کرمر اورا این نظر بودی مدام ﴿ اگر اول هدهدک  
دانم بونظری اولایدی ﴿ مثنوی ﴾ چون دیدی زیرمشتی خاک دام ﴿ برآوج  
خاکک التده طوزخی نیچون کورمز دی ﴿ مثنوی ﴾ چون گرفتار آمدی  
دردام او ﴿ اول هدهد دامه نیچه گرفتار کلوردی ﴿ مثنوی ﴾  
چون قفص اندر شدی ناکام او ﴿ اول هدهد قفصده نیچون ناکام  
وناچار اولوردی بوناویل دخی وجه در که هدهدن مراد استرار  
خفیه الهیه به عارف و احوال ضمائر واقفار باب کشف و شهودوزغدن  
مراد حالات و مکاشفات اولیای انکار ایدن بعض عنود و وجود اوله  
﴿ مثنوی ﴾ پس سلیمان گفت ای هدهد رواست ﴿ پس سلیمان علیه السلام  
هدهده خطاب ایدوب ای هدهد روای دردیدی ﴿ مثنوی ﴾ کرنودر اول



قدح این درد خاست ❖ که اول قدحده سندن بودرد ظاهر اولدی یعنی  
قدحدهان و شراب لسانکدن ابتدا بوک و ناتیلهک نمایان اولدی  
❖ مشوی ❖ چون نمایی مستی ای خورده تودوغ ❖ نیجه مسئلک کوستررسن  
ای ایران ایچمش کسه ❖ مشوی ❖ پیش من لافی زنی آنکه دروغ ❖  
بنم حض-ورمه برلاف اوررسن اندن صکره اول لاف دروغ و کذب اوله  
❖ یعنی بنم حضور مده کذب اختیار ایدوب قادر اولدیغک هنری  
کندوک اسناد وانکله تفاخر ایدوب لاف و کذاب سویله سن

❖ جواب کفتق هدهد طعنه زاغرا ❖

زاغک طعنه سینه هدهدک جواب دیمه سیدر ❖ مشوی ❖ کفت ای شه  
برمن عورو کدای ❖ هدهد حضرت سلیمان علیه السلامدن حسود بلاسیله  
چونکه معاتب اولدی جواب ویروب ایتدی ای شاه رسالت پناه بن عربان  
وکدا اوزره واقع اولان ❖ مشوی ❖ قول دشمن مشنواز بهر خدای ❖  
دشمن قولنی اصغنا واستماع ایله حق رضا سیچون اولسون ❖ مشوی ❖  
کر بطلانست دعوی کردنم ❖ اگر دعوی ایلدیکم مقارن کذب و بطلان  
ایسه ❖ مشوی ❖ من نهادم سر بیراین کردنم ❖ بن حکمکه سر قومشم  
وامر که مطیع اولمشم بوینی کس ❖ مشوی ❖ زاغ کو حکم قضا را منکر است ❖  
زاغکه اول زاغ حکم قضایه منکر در کذلک امر قضا وقدره انکار ایدن زاغ  
طبیعت و غراب جبلت لر دخی ❖ مشوی ❖ کر هزاران عقل دارد کافرست ❖  
اگر هزاران عقل دخی طوترسه کافر در ❖ ایدمی فرق مختلفه نک مذاهبنه  
وهر برینک منشأ غلطنه عارف اولان وارث کامل حقیقت محمدیدر ❖ پس ارباب  
شهود اسرار وجوده عارف و مراتب کونیه ده مخفی اولان آب معنایه واقف  
دیسسه ل کرامات اولیا و مکاشفات اصفیایه انکار ایدن معاندین چونکه انلرک  
مکاشف فیلری واردر وارض بشریتده مکتوم اولان بلا و فضایی نیچون  
کور میوب دام ذلهیه پابسته اولورل معلوم اولدیکه کشف و شهودک اصلی  
بو قدر بلکه بر قوری لاف و کذافدر دیدکلری وارث حقیقت محمدیه بونلری  
تبکیک ایچون عارفین و مکاشفینه بطریق الامتحان بواعتراضه جواب ندردبو  
سؤال ایتمکله اول هدهدان معارف و موحدان و عارفان دخی زاغ جبلت  
اولان منکر بن قدریه و معتزله کی قضا وقدره انکار ایتمشله در هزاران عقل

ودانش لری دخی وار ايسه حق ستر ايد بچي لر در ديو جواب و پر لر \* امدی  
منكر قضا و قدر اولان كس نه \* مشوی \* در تو لر کافی بود از كافران \*  
فرضی اگر سنده كافر لدن بر كاف اواسه یعنی عقاید اسلامیة دن ناقص بر حرف  
و بر عقیده فاسده \* موجب کفر اوله \* مشوی \* جای کندوش هوقی چون  
کافران \* عورتك فرجی کبی رايحه خبيثه و محل شهوت سن كاف يارق  
معناسنه و ران دخی او بلقدر که كاف ران ايله كسدن كناه دخی وجهدر  
كاف ران دن مراد فرج زندر حاصل كلام بر خواي کریم (انما المشركون نجس)  
شرك نجاست معنویه درودخی (القدرية محوس هذه الامة) حديث شريفك  
موجبچه و دخی امام حسن رضي الله عنهما (من لم يؤمن بالقدر خيره و شره  
فقد كفر و من حل المعاصي الى الله فقد فجر) قول شريفی اوزره قضا و قدر و خير  
و شر حقدن ايدو كنه ايمان و اعتقاد ايتن زمره مؤمنين دن اولد يغنی  
مشعر احاديث شريفه و اخبار صحيحه وارد اولمشدر و كما قال عليه السلام  
(لا يؤمن احدكم حتى لا يؤمن بالقدر خيره و شره) و قال صلى الله عليه وسلم  
(الایمان بالقدر نظام التوحيد) قدریه اكفار ايتنلر اهل قبله در ديو آيت  
كريمه ايله استشهدايتن كله توفيق ايدوب تكفير ايدن لر دخی افعال عباد عبدك  
خلقيدر و حقدن شر صادر اولمز ديو مجوسيلر کبی حقه شرك استناد  
ابتدكلر بچوندر قضا ايسه من الازل الى الابد واقع اوله حق احواله جاری  
اولان حکم کلی اجمالی آلهيدر قدر دخی حکم قضا موجودات اوزرينه  
صور تفصیلیه ايله اوقات معینه ده واقع اولد يغير \* پس متضمن شرك اولان  
اعتقادات باطله \* ثنویه و قدریه دن شهويه سنده دخی بعض اعتقادات فاسده  
اولور سه درونك محلی رايحه قازورات شرك اولوب و كاف ران فواحش  
کبی اگر لسانك و اگر عقایدك جزايت باطنیه دن خلاص اولوب اولیوب خبائث  
معنویه ابدیه ده ملوث و ناپاك و عذاب دوزخده خوار و زار اولور سن \* امدی  
ای غافل و عقیده سی باطل کندیکی تلوث باطنی دن تطهیر ايتنك ایچون آتش  
آه توبه و ندامت و سوزش درون صداقت ايله حجام سینه کی قیر دبروب  
اوله های چشم چشمه سار کدن جریان ایدن دموع اعل کون ايله غسل  
ایدوب و آب زلال توحید و ایمان و شراب طهور ذوق و وجدان نوش ایدوب  
امراض شرك و طغیان و برص کفر و عصیان دن خلاص اوله سن که حتی سن  
دخی ارباب کشف و شهود زمره سینه لاحق اولوب جو هواي قرب لامکانده



بروازایله سن \* پس هدهد صاحب نظر سلیمان علیه السلام ابتدای سلیمان  
 ﴿ مشوی ﴾ من بدینم دام را اندر هوا \* بن جو هواده طیران ایدر کنزیر  
 خاکده مستور اولان دایمی کورورم ﴿ مشوی ﴾ کرنپوشد چشم عظم رافضا  
 اکر قضاء الهی عین عقلی پوشیده قتلزسه ﴿ مشوی ﴾ چون قضا  
 آید شود دانش بخواب \* اما چونکم ناکهانی قضاء سبحانی کله عقل  
 و دانش خوابده اولور \* یعنی اسرار قضا عقل و دانشه خواب و غفلت و پرر  
 وفکر و نظر وحدت بصرک نفعی اولمز ﴿ مشوی ﴾ مه سیه کردد بکیرد آفتاب \*  
 ماه سیاه اولور و آفتاب طوبیلور \* یعنی قضاء الهی کلد کده ماهه خسوف  
 و آفتابه کسوف واقع اولد یغی کبی عقل قر طلعت و نور بصیرت آفتاب  
 منزلت خسوف و کسوفه وارر و اراضی مقدسه قلب مظلم و مکدر قالور  
 ﴿ مشوی ﴾ از قضا این تعبیه کی نادرست \* قضاء آهیدن بو تعبیه یعنی  
 بومکر و تخیل چنان نادر و قلیلدر یعنی نادر و عجب دکدر بلکه قضاء حقندن  
 بونک امثالی مکر و تخیل چوق واقع اولمشدر و تعبیه عسکری قورقونغه  
 دخی دبرل ای عی الجیش یعنی تبر سایند جیش را وفی الصحاح عیبه الجیش  
 تعبیه و تعبئه اذاهیننه فی مواضعه \* یعنی بو تقدیر چه قضاء الهی عباد الهی  
 تخویف و منهی قلمندن خالی دکدر دیک اولور وجه ثانی اوزره اولان معنی اولی  
 فهم اولور ﴿ مشوی ﴾ از قضا دان کو قضا را منکرست \* اول کسمنه که  
 قضاء الهی به منکر در انک انکاری دخی قضا را بنیدن بیلز برا کافرک کفرینه  
 قضاء الهی تعلق ایتسه اول شخص آلوده کفر اولمز \* پس کافرک کفری و منکرک  
 انکاری و هرکسک نیک و بدکاری قضاء کرد کار بدندر ﴿ عطار ﴾  
 قضا رفتست ز اول تابا آخر \* ز باطن او نمود و سر ظاهر \* قضا رفتست هر ذرات از  
 اول \* از آن کردندا اینجا که معطل \* قضا رفتست اینجا هر کسی را \* فتنه سر این  
 اینجا بسی را \* قضا رفتست جمله سالکرا \* نمود راز هم پنهان و پیدا  
 \* قضا رفتست و بنوشست از پیش \* تو پیش اندیش اینجا بر میندیش \* تواز پیش  
 قضا چون میگریزی \* که با حق این زمان نومی ستیزی \* کنون با قصه آدم شوم باز \*  
 درین دم من بدان همدم شوم باز \* عیان قصه آدم بگویم \* نمود قصه او هم بگویم \*

﴿ قصه آدم علیه السلام و بستن قضا نظر ﴾

﴿ اور از مراعات صریح نهی و ترک تأویل ﴾

حضرت آدم علیه السلام قصه سی وقضاء آلهی انک چشمتی نهی صریحک  
رعایتدن بفرمانی و ترک نأ و یلدن دخی غافل قیله سی بیساننده در که نهی  
صریحدن مراد (ولاتقر با هذه الشجرة فتکونان من الظالمین) آیت کریمه سیدر  
و ترک نأ و یل مرعانه معطوف اولوب حاصل کلام آدم ترک نأ و یلده اولان  
فوائد و سمیت نأ و یلده اولان شدائی کوره میوب جانب نأ و یله کتمکله جشندن  
اخراج اولندی دیمک اولور \* ایدمی ای ولد آدم پدرک آدم و مادرک حوا علیهما  
السلامک قصه غریبه سنی استماع الیه که حق تبارک و تعالی کتاب کریمده  
ذکر ایدر قال الله تبارک و تعالی (وقلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا  
منها رغدا حیث شئتما و لاتقر با هذه الشجرة فتکونان من الظالمین) یعنی حق سبحانه  
و تعالی بزم عظیمتر الیه آدمه ابتدک یا آدم سن و زوجک جشده ساکن اولیکز  
و جشده اولان ارزاق و ثمراتدن هر نه مکانه دیر سکن و قیسن اشتهایلو سکن  
واسع و رافها اکل ایدیکن و شوشجرة منه به قریب اولیه سن بو آیت کریمه ده  
واقع اولان نهی مقدمات تناولدن اولان قریبه تعلیق اولندیخی مبالغه نهی  
و تحریم تناول ایچوندر زیر اندن تناول ایدرسکن کز انک سببی الیه ظالم انفسه  
زمره سندن اوور سنز \* یعنی اعمال ظالمین الیه عمل ایدرسکن ظالمیه ملحق اولوب  
نفسلریکزه ضرر ایدرسن و ناقضین دن اولور سنز دیمک اولور و شجرة منه به ده  
اختلاف اولوب به ضلیر شجرة علم ابدی هر کم اندن تناول ایدنه نیجه فسد  
یلوردی و به ضلیر شجرة مزبوره بدرخت ایدیکه تنول ایدندن حدث ظاهر  
اووردی و به ضلیر دخی شجرة تین ابدی دیمش لور و سعید بن جبیر رضی الله  
عنه درخت انکور ایدی یورمش و ابن عباس رضی الله عنهما و اکثر مفسرین  
شجرة حنطه ابدی دبو یورمشن اما قاضی بیضاوی رحمه الله ایدر (والاولی  
ان لاتعین من غیر قاطع کالم یعین فی الایة لعدم توقف ما هو المقصود علیه)  
و تفسیر بنسب اوردیده بوجهله مسطور در که ذکر السدی عن ابن عباس  
و ابن مسعود و ناس من الصحابة رضی الله عنهم (ان الله تعالی لما اخرج ابليس  
من الجنة و اسکن آدم الجنة بل و حده و ما کان معه من بسنتانسان فاقی به الله  
تعالی علیه النور ثم اخذهما من اضلائه من شقه الایسر و وضع مکانة لهما  
و خالق منه حوا فلما استیقظ وجد عنده رأسه امرأه فلما اهما من انت قالت امرأه  
ولم خلقت قالت لتسکن الی ففقات له الملائكة امتحاناً لعل ما سمعها فقال حوا  
قالوا ولم قال لانها خلقت من شیء حی قبل فلما اراد آدم مدیده الیهما منعه

مطلبه  
قصه آدم و حوا  
علیهما السلام

مطلبه  
فی الشجرة المنتهية  
ای شجرة کانت



الملائكة وقالوا اد مہرہا قال فاعصا قہا قالوا ان تصلى على محمد وآلہ قال  
ومن محمد قالوا من اولادك خاتم النبیین ولولاه لما خلقت (وعن ابن عباس (ان جنہا  
من الملائكة حملوا آدم وحواء علیہما السلام على سریر من ذهب کما یحمل  
الملوک ولباسہما النور على کل واحد منہما اکلیل من ذهب مکمل بایا قوت  
والاؤاؤ وعلى آدم منطقة مکملہ بالدر والیا قوت حتی ادخل الجنة ) نيسابوری  
بوابکی روایتی باز دق در صکرہ یوردر کہ ( فہذا الخبر يدل على ان حوا خلقت  
قبل الجنة والخبر الاول دل على انها خلقت في الجنة ) واللہ اعلم بحقیقۃ الحال  
\* حاصل کلام چونکہ آدم داخل جنت اولوب کند و جنس دن هیچ فرد  
آخر کورمہ مکملہ مستوحش اولوب بامر اللہ تعالی آدہ نوم غلبہ ایدوب  
خواب استراحتہ واردی وحق تبارک و تعالی اول حین دہ آدمک ضلع ابر  
اسفلی کہ قصہ بری دیکلہ معروفدر آدمک خبری بوغیکن حوایی اندن خلق  
ایلدی \* پس چونکہ آدم جنت اوینخوسندن بیدار اولوب نظرایتد کدہ غایت  
حسن و جمال ایلہ آراستہ کند و جنسندن بر محبوبہ نورستہ بی سر بایندہ  
اوتورمش \* کوردی \* پس حضرت حوا یہ ای سرو قامت و خوب قیافت  
سن کیمسن دیوسـ و آل ایلدی حوا دخی بن سنک زوجکم حق تعالی بنی انکچون  
خلق ایلدیکہ بکا، ونس اولہ سن و بئلہ آرام طوتہ سن دیدی \* پس ملائکہ آدمک  
علم و دانشین امتحاناسـ و آل ایدوب یا آدم بو کیمدر دیدیلر آدم علیہ السلام  
صورت دیدی اسمی ندر دیدیلر حوا در دیدی سبب تسمیہ حوا ندر دیدیلر حتی دن  
خلق اولند یغی در دیدی یا آدم حوا یہ محبتک و ارمی دیدیلر واردر دیدی یا حوا  
سن دخی آدمی سـ و ریسن دیدیلر سـ و مزین دیدی مع هذا حوا نک آدمہ محبتی  
آدمک کند و بہ اولان محبتندن زیادہ ایدی لیکن حوا راست کو بک ایلدی  
( فقال الوصـ صدقت امرأہ فی حبہا لزوجهما اصدقت حوا ) وقال صلی اللہ علیہ  
وسلم ( ان المرأة خلقت من ضلع ان يستقیم لك على طريقة فان استعفت فیہا  
عوج وان ذهبت تقیمہا کسر قہا ) و کسرہا طلاقہا دیوشرح ایتمشر \* پس  
ملائکہ حوایی آدمہ مہر صلوات شریفہ ایلہ نزیح ایتدیلر و ایکسی دخی بر بر بلہ  
مونس اولوب جنتدہ سر و خرامان کی روان اولدیلر و نعم فراوان جنتدن حیث  
ما یشاء تناول و تنعم و دید کلری مکندہ تفرج قیلوب انجی شجرہ کندمدن  
نہی اولندیلر و تفسیر یزیدیدہ مسطور در کہ بوابت کریمہ معتزلہ بی ردہ  
برہان ساطع در زبرا معتزلہ دیرلر کہ جنت ہنوز مخلوقہ و موجود نہ دکلدر

مطلب  
فی ستر المرأة حب زوجها

الجواب انكر جنة موجوده اولماييدي (يا آدم اسكن انت وزوجك الجنة) بيورلمزدى  
ومعترله ديرلر كه شجرة من بوره دن آدم و حوا نهى اولندي قلري دلالت ايدركه  
جنتده اوليوب بلكه روينات دنيان بر روضه ده اوله زيرا جنتده اوليدي  
انده خود آدم بر شئيدن تحريم قلتمزدى اهل سنت وجماعت طرفدن جواب  
بودر كه جنتده ولدان و غلمان دخی واردر ليكن انلك استماعى حرامدر بودخى  
اول مثابه در \* و كرمعترله ديرلر كه اگر بوندن مراد جنت خلد اوليدي آدم انده  
امر ونهى ايله مكلف اولمزدى بو كادخى جواب و برلر كه دنيا دار تكليف ايكن  
بعضيلردن تكليف ساقطدر مثلا اطفال و مجانين كپي كه جله تكليفدن بريلردر  
و بودخى جائزدر كه جنت على العموم دار تكليف اوليوب ليكن خاصة آدمه  
في وقت دون وقت جاي تكليف اوله باخصوص (لا يسئل عما فعل وهم يسئلون)  
قول كرمي اوزره ودخى (ولله ملك السموات والارض) خواستجه حق  
سبحانه و تعالى ملكنده كيف ما يشاء تصرف قينلور اكا چون و چرا  
وكيف ولم ومتى و اين دينلز و على كل حال جنتده تكليف دخی مستبعد دكلدر  
زيرا اجماع مسلمين بونك اوزر بنه در كه جميع ناس جنتده معرفه الله ايله  
مأمور و مكلفلدر و بنه معترله ديرلر كه جنت دار حزن و الم و سرای اندوه و غم  
دكلدر آدم ايسه بلا و الم و اندوه و غم كوردى \* جواب بودر كه حق سبحانه  
و تعالى عجب دكلدر كه ايكي ضدي بر رده جمع ايليه زيرا ديلدي كنه قادردر  
مثلا طبع نار محرقه ايكن ابراهيم عليه السلامي احراق ايتيوب بر دوسلام و كل  
ور يحن و باغ و بستان اولدى كذلك آدم عليه السلامه دخی جنتده واقع  
اولان محنت في النعمة آنشده اولان نعمت كپي اوله و بونك سري بودر كه عبد  
مؤمن نه محنت و الم حالنده نويمد و نه نعمت و راحتده امين اوله \* و معترله بر سؤال  
دخی ايدرلر كه اگر جنت دار ثواب اولان جنت اوليدي آدم اندن خروج  
ايتزدى كما قال الله تعالى (وما هم عنها بمخرجين) \* كادخى جواب بودر كه  
جنتدن خروج ايتيان جنته ثواب ايله داخل اولاندر آدم ايسه اول زمان جنته  
ثواب اعمال ايله داخل اولمدي مثلا رضوان و خازنان جنت جنتدن طشمره  
چيقدي قلري انكچوندر كه جزاء اعمال و ثواب ايجون داخل جنت اولما شلردر  
تفسير نيسابور يده دخی اخلافت من بوره بو وجهله مسطوردر كه ثم هذه الجنة  
كانت في الارض اوفي السماء و على تقدير كونها في السماء هي دار ثواب ام جنة اخري  
فقال ابو القاسم البلخي و ابو مسلم الاصفهاني وهي الارض و جلا الهبوط

مطلب

سؤال معترله و جواب  
اهل سنت



من بقعة الى بقعة كما في قوله ( اهبطوا مصرا ) قال لان دار الثواب للخلد ولو كان في الجنة الخلد لما فقد الغرور من ابليس بقوله ( هل ادلك على شجرة اخلدو ملك لا يلى ) ولان من دخل هذه الجنة لا يخرج منها انو له تعالى ( وما هم عنها بمخرجين ) ولان بعد ابليس بار غضب الله عليه كيف يقدر ان يصل الى الجنة الخلد ولان دار الجزاء يدخل المكلف فيها بعد العمل ولا عمل لا آدم وقت ذلولانه تعالى خلقه في الارض ولم يذكر نقله الى السماء ولو كان قد نقله لكان ذكره اولى لان ذلك النقل من اعظم النعم وقال الجبائي ( هي في السماء السابعة اهبط منها الى السماء الدنيا ثم منها الى الارض ) وقال الجمهور هي في دار الثواب والدليل عليه ان الالم في الجنة ليست للعموم لان السكني في جميع الجنان محال فهي للامهه ولا معهود بين المؤمنين الا دار الثواب فوجب صرف اللفظ اليها ) انتهى كلامه \* پس سهام قضاكار قدردن شصتن بواب نشانه سینه آده اصابت ايد جكندن آكا. اولوب جنده حوا ايله آدم كشت و كذار و سپهر و رفتار ايدوب صفاده ابكن ابليس عليه لعنة بك درون پر خار و سینه پر كينه سن آتش حسد احراق ايدوب عاوری پیوسته دماغ اولد قد. بالآخره آده مكر ايدوب جندن خروجه و طاعتدن دو نمكه باعث اولدى كما قال الله تعالى ( فازلهما الشيطان عنها ) اى اصدرزلتهما عن الشجرة و جعلهما على الزلّة بسببها و نجاهما و بعدهما ( فاخرجهما مما كانا فيه ) اى من الكرامة و التهم ومن الرتبة و اين العيش \* پس فعل زال آدمى حق سبحانه و تعالى شیطانه مضاف قيلدى زير سبب زله شيطاندر كما قال الله تعالى ( رب انهن اضللن كثيرا من الناس ) \* پس بوابت كرىمده دخی اضلال اصنامه مضاف قيلدى زير سبب ضلالت انلردر \* يعنى شيطان آدم ايله حوايه و سوسه قيلدى كما قال الله تعالى ( فوسوس لهما الشيطان ) بهضيلر و سوسه شيطان آده خارج جندن واقع اولدى زير ا شيطان مقدم جندن مطرود اولوب تكرر جنده داخل اولدى دبرلر و بهضيلر شيطان آده دهان ماردن تكلم و اغوا ايلدى دبرلر تكلم و هب بن منه پوررلر كه مارشتر بخي مثالنده چار پای ايدى نوع چار پاده جمله دن اعلى و مستحسن مار ايدى آدمى اضلالدن صكره دنيا به رد اولوب مار صورته منشكل اولدى \* پس خزنه جنت مانع دخول اولماق ايچون ابليس بطن ماره كبروب جنده داخل اولد قدن صكره بطن حيه دن چيقوب اغوايه مقيد اولدى \* ابن اسحق ايدرا بتداش شيطانك مكر و حيله و كيد و خدعه سى بو وجهله اولديكه

آدم ايله حوایی لورد یکی کی نوحه وزاریه باشلدی انلر سؤل ایدوب نیچون  
غلرسن دبدیلر شیطان ایتدی سزه اغلار مکه موت اصابت ایدوب بولک  
کی نازو نعیم دن دور اولور سز دیدی ابلیسک بولک کی حوا ايله آدمک دروننه  
کمال مرتبه تأثیر ایلدی \* پس شیطان فرصت غنیمت دایوب (هل ادلك علی  
شجرة الخلد و ملک لایلی) دیو آدده سو یلدی و بالجه شجرة منهیه دن  
ابتدا حوا تناول ایدوب یا آدم بن بدم نسنه اولدم دیوانواع الحاح و ابرام  
ایله آدده دخی و بروب تناول ایتد کده (بدن لهما سوأ تهما) خوای  
شر بی اوزره موضع عورتلری مکشوف اولوب ایکی سینه دخی عقوبت ایشدی  
\* پس حکمت ندر که حوا اید کده عقوبت اولوب آدم تناول ایتد کده ایکی سینه  
دخی عقوبت واقع اولدی \* جواب بودر که آدم پیش رو و مقتدی واصل  
حوا ایدی حوا ایسه فرع آدم ورعیت ایدی مادامکه مقتدا واصل اولان  
صفت صلاح ایله موصوف اولسه فرع رعیتدن هرنه مرتبه فساد ظهور  
ایسه برکات صلاح مقتدا ایله رعیت اثر ایز کافال صلی الله علیه وسلم  
(ان الله لا یهک الزعیه وان کانت ظلمة اذا کانت الاثمه هادیه) \* پس آدم  
علیه السلام بعد کشف العورة شره سار اولوب جنتک درختستاننه قاجدی  
حق سبحانه و تعالی (یا آدم ابن انت) یعنی یا آدم قنده سن سن خود اعلی مخلوقات ایدک  
دیوندا ایلدی (ناهذا یارب) یعنی میان اشجار دهیم دیو خبر و یدی قال الانخرج  
یعنی حق تعالی یا آدم نیچون طشره حقیقتم سن بیوردی قال (استجبی نیک یارب)  
\* یعنی یارب سندن اولانیم دیدی قال الله تعالی (اولم انهکما عن هذه الشجرة)  
\* یعنی بن سزه بودر خندن تناول ایتیه سز دیو منع ونهی ایلادمی دیدی  
آدم ایتدی الهی و ولای ابلیس بزه سنک اسم شریفکله قسم ایلدی  
بن قیاس ایدر دمکه هیچ احد سنک اسم شریفکله یلان بره قسم و عین  
ایلیه کفوله تعالی (وقامهما انی لکما لمن الناصحین) پس حق تعالی  
حوایه عتاب ایدوب یا حوا سن آدمی مغرور قیلدک \* ایتدی سن دخی کرها  
برجل ایله حائله اولکله بطنکده اولان حل وضع ایتک اسند کده کرا را  
ومرا مشرفه موت اوله سن دیو بیوروب بعد حیه عتاب ایدوب  
ایتدی یا حیه سنک جو فکله ابلیس حلول ایدوب بنم عبدی مطرود قیلدی  
پس سن دخی ملعونه سن شمد نکره سنک تر ایدن غیری نصیبک بو قدر  
سن بنی آدده و بنی آدم دخی سکاعدودر (اهبطوا بعضکم لبعض عدو) دیو



مطلب —

خروج خاتم سلیمان  
من الجنة

میوروب چندین احراج اولندیلر \* وهب بن منبه دن روایت اولنور که وقتا کم  
آدم لطف حقه داخل جنت اولدقده حق سبحانه و تعالی آدمه برخاتم سلیمانی و بردی  
ویوردیکه (یا آدم هذا خاتم امن خلقتک \* لانس فيه عهدی فاخلعه)  
یعنی \* یا آدم بو خاتمی سکا احسان ایلدم و سنک عزتک خاتم قید ایتدم  
\* زنه ار اول عهدی فراموش ایلده والا بو خاتمی سندن آلوب غیره و پرورم  
\* دیدی عکرمه رضی الله عنهدن مرویدر که \* خاتم مزبور مربع الشكل ایدی  
برجانبده (انا لله لم ازل) و برجانبده (انا لله الحی القيوم) و برجانبده (انا لله  
العزیز لا عزیز غیری الامن البسه خاتمی یعز بعزی) و برجانبده آیه الکرسی  
یازیلوب آخرنده (محمد رسول الله خاتم الانبیاء) یازلمش ایدی \* و خاتمک حواشیسند  
(ان یستقر هذا الختم علی من عصی الرحمن) نقش اولمش ایدی \* روایت  
اولور که چونکه آدم اول خاتمی انکشت مبارکنه وضع ایلدی آدمک  
انکشتندن بر برق لمسان ایلدیکیم آفتاب وجه ارضه نوجهله ضیا کسسه  
اولورسه اشجار و حیطان جنت دخی اندن ضیا بنخش اولدی و فرش جنت  
بو با و معطر و دماغ جان رواج طیبه سندن میخ اولدی \* بس آدم دصیان  
ایتد که خاتم انکشت آدمدن طیران \* و سدره المنتهی به جولان ایدوب  
شاخ سدره آویخته اولدی \* و پرورابنده دخی رکن عرشده آویخته اولدی  
دبرلر (فقال الخاتم آلهی قد نقض عهدک و انک جعلتني لاهل الطهارة  
فقبل استقر فلاك الامان و انک تبعث الی ولی من اولیائی یقال له سلیمان بن داود  
لتدخل الدنيا کلها راغمة فی طاعتی و لا یملکک بعد احد) ❖ عطار ❖ نوی  
آدم ز ذات حق نموده \* بسی گفته ایا حق هم شنوده \* درون جنت جان بودی  
ای دل \* کبر ابر کو عیش این از مشکل \* توز بشان آمدی اینجا حقیقت \*  
فتادستی تو در عین طبیعت \* تویی آدم از ان دم یاد آور \* زمانی از خداوندی تو مکذر  
\* اگر آدم تویی زان دم دمی زن \* کر آن دم این وجود تست روشن \* دم آدم  
دم تست این بدان هان \* بجز جانان مبین در سر پنهان \* درون جنت و حوران  
سراسر \* به پیش تو کر بسته تو بکر \* بهشت نقد جوی از نسبه بکذر \* که  
هستی این زمان از خویش بر در \* آه ای همدم نسیم جمال و محرم قرب وصال  
اولان عاشق صادق و فی کبی درونی آه \* وزایله یانق و بغری ناله و زار ابله  
دلک دلک ارباب تحقیق پیور لر که شجره منهیه دن مراد شجره محبتدر که  
رموجب (یحبههم و یحبونه) درخت میوه دار مزبور جسته لاجل آدم

غرس اولشمدر \* وحق تعالی شجره مزبوره بی انوار قدس الیه الباس ایدوب  
 شجره موسادن حضرت موسی علیه السلامه اولان نجلی کبی آدم الیه  
 حوایه نجلی اولوب ایکیسی دخی شجره مزبوره به عشق ونهی اولندقلربن  
 فراموش ایتشلردر \* وآدمک اندن نهی اولنمسی ایکی معنی ایچوندركه  
 بریسی عزت ودلات محبوی ایچوندركه راعزت نتمه حسن وکالیه جمالندركه  
 و بریسی دخی عاشق شوریده حالی محبت وعشقه لاجل الحث والتحریر صدر  
 (فان الانسان حریص لما منع) مع هذا محب بودركه آدم جنتده شجره منهیه دن  
 غیر برشی تناول ایتدی و بلکه آدم شجره محبتدن منهیه اولمسه انواع کثرات  
 مستلذات نفسانیه دن شجره محبت میل ایتیدی محبت ایسه غدا و حایدر  
 \* پس حق تعالی شجره محبتی ذکرا ایدوب آدمی شجره دن نهی الیه تحریر  
 علی المحبة ایلدی و بوقصه عجیبه حضرت موسی علیه السلامک حاله  
 مشابه درک و قنایم حق سبحانه و تعالیکن ارادت ازایه سی موسایی جالنه  
 متشوق ایتکله تعلق ایلدیسه حضرت موسایی طلب رؤیت الیه مبتلا  
 قیلوب و باب طلب رؤیت جله عاشقانه کساده ایلدی و موسابه بلا واسطه  
 جبریل تکلم ایتکله موسی علیه السلام اقداح کلام الیه سکران ولذات شراب  
 سماع الیه حیران و جمال حقه مشتاق و بی درمان اولوب رؤیت جمالی طمع  
 ایلدی و حالت سکره جلایب حیا مرتفع اولوب (رب ارقی انظر الیک) نیازینه آغاز  
 قیلدی بعده رداء کبریا و زار عظمت و ندایله رد الثوب حق تعالی (ان ترانی)  
 پیوردی کذلک آدم علیه السلامی دخی ید قدرته خلق و نفخت فیه من روحی  
 الیه مکرم ایدوب و مسجود ملائکه ایلوب کندی و جرارنده جنتده اسکان  
 ایلدی و حوایی کا تزویج ایدوب آدم دخی جمال حتی جمال الله من هر مرتبه  
 جیلده مشاهده قیلدی و شجره محبتی مایه نلرنده اثبات ونهی الیه اکادالات  
 ایلدی \* پس (یا آدم اسکن انت وزجک الجنة فکلا منه رزقا حيث شئتما  
 ولا تقربا هذه الشجرة فکونوا من الظالمین) دیو پیوردی یعنی حد عقلدن  
 حد عشقه متجاوز اولوب استیلاب محبت الیه نفسکزه ظلم ایدر سزرا  
 محبت و محنت ملازمان و بلا و آلمان و جنت دار السلام جای اماندر  
 سلامت ایسه اصحاب سلوه و ملامت ارباب غلو و مخصوصدر قاین الفارغ  
 السالی من الحب الغالی و الما اهل القرار فی دار السلام \* بیت \* فبتنا علی  
 رغم الحسود و بیننا \* بطیب کطیب المسک شربت به الخمر \* فلما اضاء الصبح



فرق بین \* دای نعیم لایکدره الدهر \* ❖ عطار ❖ چه کو بی بی سر و پا خوش همی  
 کرد \* چو مردان اندرین دریای پردرد \* چو کو بی پیش شه تسلیم او باش \* راه  
 شرع و ترس از بیم او باش \* دران می جله زرات مستند \* زان در بود حق  
 بایست هستند \* وقال ابن عطاء نهی عن جنس الشجرة فظن آدم ان النهی عن  
 المشار اليه فتاول على حد النسيان وترك المحفوظ لا على اتعبد والمخافه قال تعالى  
 ( فتسى ولم نجد له عزما ) وقال بعضهم معناه انه نهى عن قرب الشجرة وقضى  
 عليها اما قضى لبريها معجزه وان العصه هي التي تقوم بها لاجهدهما وطافتهما  
 \* پس کاشف اسرار کبریا حضرت مولانا قدس سره الاعلی دخی سرخ شریفه  
 ولان بیان الیه ابن عطائک قولانی ومعنای اخیر مراد ایدوب بیوررلر که ❖ شنوی ❖  
 بو البشر کو علم الاسماء بکست \* ابو البشر که اول ابو البشر علم الاسماء بکی در  
 ❖ متنوی ❖ صد هزاران علمش ندر هر رکست \* نوک هر طریده صد هزاران  
 علم وارد و اسمادن مرادنه در تحقیق بیوررلر که ❖ شنوی ❖ اسم هر چیزی  
 چنان کان جبر هت \* رشیک اسمی انجلین که از اول شیء الیه اولش در  
 ❖ شنوی ❖ تا پایان جاں اوراد دست \* تا نهاننه دکن آوگ جائنه الوردی  
 یعنی هر شیک اسمی نه در و خاتم و عاقبتی نه اولاجه - در نوک علمی جان  
 آدمه منکشف اولدی \* یعنی حق سبحانه و تعالی ( و علم آدم الاسماء کلهما ) بیورروب  
 اسماده اولان الف لام اسنغاق جنس ایچون اولدی پس استغراق جنس  
 مقتضی در که جمیع اشیا بک اسمانی و - اساق اسمانی معلوم ایدینه  
 یعنی علم آدم الاسماء والمسمیات و حقایقها \* حاصل آلام حق تبارک و تعالی  
 آدمه شری اسماء صفات خاصه سنی تعلیم ایلدی که اسماء من بوره الیه جمیع  
 صفاته عارف اولوب \* وانوار صفات الیه طریقی معارف ذاته مهتدی اولدی  
 وحق تعالی آدمه مدارج حالات اولان اسماء مقاماتی دخی تعلیم ایلوب  
 و اسماء مخزنه سندن بر اسم تعلیم ایلدی که انکله جمله اسمانی بی بلدی \*  
 مثلا حق تبارک و تعالی انسانه اسم غنمی بلدیروب مجرد اسمی الیه اقتصار  
 اولمیب بلکه اسمائک کلینی بلدیروب شری وجهنه که بصراسته غنم  
 اسم لونی تعلیم ایدوب \* مثلا اسود و یاخود ایض میدر بلدیروب و سمنه  
 دخی صوتنی و سمنه رایحه سنی و ذوقنه اسم طعمی و لمسنه لیت و خسو تنی  
 و سمنی و کذلک اسماء صفات و اخلاقی و خواص و منافع و مضارنی  
 قولنه و عقلنه تعلیم ایدوب و اسماء الیه اسم حلقنی دخی تعلیم ایدوب اجزا سندن

هر بر جزو ایچ-ون بر اسم ولون و طعم و رایحه و صفت و خاصیت و ماهیت  
و حقیقت اخری اولدیغن انساندن غیر یسی بیلن زیر انسان اشیا نك صور  
و معانی و حقایقنی بلك ایچون احسن تقو یمده خلق اوانوب و اشیاء مذکوره  
بی ادراک ایده جك جله من بوره دن هر بر شیک حسیجه انسانیده برآت  
مدرکه واردر که مدرکات کلیه مذکوره ملانکه ده بوقدر والا انجق قوت  
مدرکه عقلیه ملکیه یمه ملایق اولان شیء واردر \* پس آدم ملانکه اوزر ینده  
فضائل جه ایله تفضیل اوانوب اسماء مسماات کلیه ایله جله ملانکه یمه  
عرضه قیلندی \* و هر بر نك اسماء و حقایقندن خبر و بردی و حقندن من غیر  
واسطه مشاهده خطابه قوت و استعدادی اولمغله آدمک علی ملانکه نك علنه  
غلبه ایلدی \* وقال ابن عطا ( اولم یکشف لآدم علم تلك الاسامی لیکن اعجز  
من الملائكة فی الاخبار عنها ) \* ایدی آدم هر شیک حقایقنی بلد بده  
\* مشوی \* هر ارف کودادآن مبدل نشد \* هر ارفی که آدم و بردی لقب  
من بور مبدل و متغیر اولدی زیر هر شیکه که باعتبار الحقیقه اسم تسمیه  
ابتدیه القاب من بوره اشیا نك لوح محفوظده مثبت اولان اسماسی ایدی  
\* مشوی \* آنکه جسنس خواند او کاهل نشد \* آدم علیه السلام اول  
کس نه یمه که جست و چاک اوقودی اول بطی و کاهل اولدی زیر اول اسمی  
آدم علیه السلام اول کس نه یمه ( وعنده ام الکتاب ) مرتبه سندن سو بلدی  
\* مشوی \* هر که آخر مؤمنست اول بدید \* هر کیمکه عاقبتی مؤمن و آخری  
سعادت اوله جقدر اتی اول مکوردی و خاتمه سی ایمان ایله مختوم اولمغله  
اکاؤمن دیدی \* مشوی \* هر که آخر کافر و اراشد بدید \* هر کیمکه عاقبتی  
کفر ایله اوله جقدر آدم علیه السلام پیدا و هویدا اولدی \* یعنی ( و اذاخذ  
ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بر بکم  
قالوا بلی شهدنا ان نقول او یوم القيمة انا کننا عن هذا غافلین او نقول انما اشرك  
آباؤنا من قبل و کننا ذریة من بعدهم افنه لکننا فقل المطمان ) آیت کریمه سی  
فحوای شریفی اوزره آدم علیه السلام وجه ارضه هر طایفه کسر صکره  
برکون جبریل امین نزول ابواب امر حقله آدمک ارفه سن صیغایوب الی یوم  
لقیم آدم و زوجه کله جك جیم ذرات ذریت کشف آدمدن طشره چیقوب  
و حق سجده و نه لی انردن تهنه آلوب ( الست بر بکم ) دیو بیوردی بهضیر  
اقرار ایتدیلر و بهضیر انکار ایتدیلر اول کونه یوم میثاق دیرلر و کفر اوزره

مطلبه  
فی اخذناهم و مدن  
ذریة آدم علیه السلام



کیده چکر بن ذراتی آدمک جانب شمالنده صف باغلیوب و عاقبتی خیر اولوب  
 وازلا و ابد سعادت الیه اولان ذرات انبیا و اولیا و مؤمنین اصفیا عمر و ما آدمک  
 جانب عینده صف باغلیوب حق سبحانه و تعالی آدم علیه السلامه جمیع ذراتی  
 شکل و صورت و قد و قامت و صفت و هبتلریله واسم و شهرت لریله واحد  
 بواحد کوستوب فصل و مشروح هر برینی سیر و تماشا قیلدی و ابتدا جانب  
 شماله نظر ایدوب ذراتی کفاری سیه رو و ازراق چشم و بد رایحه کوروب محزون  
 اولدی بده جانب عینه نظر ایدوب ذرات انبیا و اولیا و مؤمنین هر برینی مهر  
 انور و بدر منور سر و قامت و خوب قیافت و رواج قد سیه و فواج انسیه ایله  
 معطر اولد قلری حالده مشاهده قیلوب مسرور و خندان اولدی و هر برینک  
 اسامی و حلیه لر بن یلوب مؤمن تسمیه ایتدیکی مؤمن و کافر تسمیه ایتدیکی عاقبت  
 کافر اولوب متبدل و متغیر اولدی کما قال الله تعالی ( و اواننا زنا الیهم الملائکه  
 و کلهم الموتی و حشرنا علیهم کل شیء فلا ما كانوا یؤمنوا الا ان یشاء الله و اکثر  
 اکثرهم یجهلون ) \* ابدی ای مستمع مستعد \* مشغولی \* اسم هر جرعی تواز  
 دانا شنو \* هر برشینک اسمی سن دانادن ایش \* مشغولی \* سر رمز عالم  
 الاسماء شنو \* علم الاسماء رمزک سر فی ایش \* یعنی اسمک مجرد ظاهر بته  
 قالمیوب حقایق معنیاته عارف اولماغیچون حق سبحانه و تعالی آدم علیه السلامه  
 تعلیم بیوردیغی رمز سر علم الاسمانی عالم اولان عارف واصل و مرشد کاملدن  
 استماع ایت که حق جل و علا وارث حقیقت احدیه و مظهر تجلیات صفات  
 و اسماء کلبه اولان کلمه دخی هرشینک اسماء و معنیات و حقایق صفاتی کندو  
 فضل و احسانندن یلدیروب کشف و شهود صاحب لریدر \* و شیخ مؤید الدین  
 جندی شرح فصوص الحکمده شیخ صدر الدین فتویدن روایت ایدر که  
 صدر الدین فتوی محی الدین عربی رضی الله عنهدن روایت ایدوب بیوررلر که  
 شیخ رضی الله عنه بر کون بکا ایتدی یا وادی صدر و قنایم بن لاداناسدن  
 بحر رومه واصل اولدم کندو نفسله قصه ایلده که بحره کبریم و را کب سفینه  
 اولیام الاطاهره و باطنه وجودیه دن حق سبحانه و تعالی بکا و بنم ایچون  
 و بدن آخر عمر مه دکن مقدر اولان جمیع احوالک تفصیلی مشاهده  
 ایتد کدن صکره را کب بحر اولام \* پس حض وورتام و شهود تام و مراقبه  
 کلید کلمه ایله حقه توجه ایلدم \* پس حق سبحانه و تعالی آخر عمر مه د کین بدن  
 جریان ایده جنک ظاهره و باطنه بن بکا مشاهده ایتدیروب حتی ای صدر الدین

مطلب  
 مشاهدات شیخ  
 رضی الله عنه

سـ. لك باباك اسحق بن محمد ابله وسنكله صحبت ايدوب وسنك عموما احوال وعلوم  
واذواق ومقامات وتجليات ومكاشفاتك والله حق سبحانه وتعالى بدن اعطا  
اولنه حق جميع حظوظك مشهودم اولوب بعده على بصيرة وبقين راكب بحر  
اولدم وهرنه كه مشاهده ايتدم ايسه اولان اولدى وشمدن صكره دخی اوله حق  
من غير اخلال واختلال اولسه كر كر ديو بيوردى وشيخ رضى الله عنه  
فتوحات مكيه ده دخی كندى حالن بيان ايدوب بيوررلر كه (ولقد آمننا بالله ورسوله  
وما جاء به مجلا ومفصلا مما وصل الينا من تقصيله وما لم يصل الينا ولم يثبت  
عندنا فنحن مؤمنون بكل ما جاء به في نفس الامر اخذت ذلك عن ابوى اخذ  
تقليد ولم يخطر لى ما حكم النظر العقلى فيه من جواز واحالة ووجوب فعملت  
على ايماني بذلك حتى علمت من ابن آمنت وبما ذا آمنت وكشف الله عن بصرى  
وبصيرتى وخيالى فرأيت بعين البصر ما لا يدرك الابيه ورأيت بعين البصيرة  
ما لا يدرك الابيه ورأيت بعين الخيال ما لا يدرك الابيه فصار الامر لى مشهودا  
والحكم المخيل المتوهم بالتقليد موجودا قدر من اتبعته وهو الرسول المبعوث  
الى محمد صلى الله عليه وسلم وشاهدت جميع الانبياء كلهم من آدم الى محمد  
عليه السلام واشهدنى الله تعالى المؤمنون بهم كلهم حتى ما بقى منهم من  
احد ممن كان اوهو يكون الى يوم القيمة خاصيتهم وعلمهم ورأيت مراتب  
الجماعة كلها فعملت اقدارهم واطلعت على جميع ما آمنت به مجلأ مما هو فى العالم  
العلوى وشهدت ذلك كله فاز حز حتى علم ما رأيت وعانته عن ايماني فلم ازل اقول  
واعمل ما اقول واعمله لقوله النبي صلى الله عليه وسلم (لا علمى ولا عيني ولا شهودى  
فواحيث بين الايمان والعيان) الخ \* ايمدى اى طالب مستعد سن دخی ولى كامل  
ومرشد مكمال دن بروسيله ابتغالىله كه مشكوة ولايت محمديه مظهر ينده قائم  
وصورة كماله انسانيه ايله ظاهر اولوب مرتبة اوادنى دن مقام قرب قاب  
فوسيله مبعوث وبووجهله موصوف اوله حتى اول وارث كامل حقيقت  
محمديه دن مجلأى حق اولغه لايق برقلب صاف الهكتور وبوحفايق اشيايه  
واقف اولوب آب وكلمه آوده اولمش مضغة مكدره وقلب تيره وچشم خيره دن  
خلاص اوله سن وزمانه ده بوبله مرشد قدده بوانور وبواندبغى تقديرجه  
بزمرا تى من بوريه نه ووجهله واصل اولور زديو دون همت اولوب حق سبحانه  
وتعالى ك قدرته برشئ محال اولماد يفته ايمان كتوره سن (من طاب شيئا وجد  
وجد) بيورلشدر وشيخ رضى الله عنه حالن بيان ايدوب مشاهداتنى تمام عيان



ایند کردن صکره بیورر که (وماذ کرت ماذ کرتہ للفخر لا والله وانما ذ کرتہ لامر بن  
 الامر الواحد اقوله تہ لی (واما بسمہ ربك فحدث) وایہ نعمۃ اعظم مر هذه والامر  
 الآخر لیسع صاحب ہمة فتحدث فیہ ہمة لاستعمل نفسه فی استعملتہا فینال  
 یتل هذا فیکون معی وفي درجتی وانہ لا ضیق ولا حرج الا فی المحسوس) \* ایدمی  
 (علاو الہمة من الایمان) فخوا سنجہ لازم اولان ہمت و مرشد کا لہ خدمتدر \* پس  
 حضرت مولانا قدس سرہ بیورر کہ ﴿ مشوی ﴾ اسم ہر چہری برما  
 طہرست \* ہر رشیک اسمی بزم فتمزده انک ظاہر بدر \* یعنی رہبان ہر نستہ پی  
 ظاہر حال الہ بیلورز حقیقتی ادراک ایدہمز ﴿ مشوی ﴾ اسم ہر چہری  
 بر خاق سرش \* فاما ہر رشیک اسمی خالق الکوین ورازق الثقلین قتندہ  
 انک سرو حقیقتدر مثلاً ﴿ مشوی ﴾ نزد موسی نام چو پیش بدعصا \* موسی  
 علیہ السلام قتندہ انک چو نیک نامی عصا اولوب حقیقتی ثعبان ایدو کندن  
 خبری یوغیدی ﴿ مشوی ﴾ نزد خالق بود نامش اژدہا \* اما خالق بچو نیک  
 قتندہ انک نامی اژدہا ایدی \* یعنی حق سبحانہ و تعالی (وماتک بیمینک یا موسی)  
 دیو موسی علیہ السلام سہ و آل ایند کدہ (ہی عصای اتوکا علیہا و اہش بہا  
 علی غنی ولی فیہا مآب اخری) دیو بیلدیکی مرتبہ دن خبر و یروب  
 حق سبحانہ و تعالی (الفہا یا موسی) دیو عصای زمینہ انفا بیک امر ایدوب  
 حضرت موسی دخی امر الہی الہ عصای زمینہ براقدقندہ بر موجب (فاذہی  
 حیۃ تسمی) عصا حیات فخر کہ اولوب موسی علیہ السلام عظمت خدادن  
 ہیئت ودہشت و عصائک فی الحال حیہ اولد بگندن خوف و خشیت واقع اولمغلہ  
 بر موجب (قال خذہا ولا تخف سنعیدھاسیرتھا الاولی) حق جل و علا یا موسی  
 عصای اخذ الہ و خوف اتہ کہ عصائک سیرتندہ اولان صفت ثعبانی صورت  
 اولی سی کہ عصا یتدر عن قریب اکا تبدیل ایدرم بنم قدرتم کامل و ہر شئہ  
 شاملدر دیو بیورر موسی علیہ السلام حیہ بہ بوغازندن یا پوشوب انہ  
 الدبغی کہ کاکان عصا اولوب عصائک عند اللہ اولان اسم و حقیقتی مشاہدہ  
 ایدوب عارف اولدی و کذلک ﴿ مشوی ﴾ بدعمر را نام اینجابت پرست \* حضرت  
 عمر رضی اللہ عنہک قبل الاسلام نامی بین المشرکین بت پرست ایدی ﴿ مشوی ﴾  
 لیک مؤمن بود نامش درالست \* لیکن (الست برکم) عالندہ حضرت عمرک نام  
 شریفی اسم مؤمن الہ مسمی ایدی \* پس (فرجع الامر عودا الی بدایتہ) و فقبحہ  
 لاجرم ازاندہ اولان اسم حقیقتی بعد دخول الاسلام ظاہر اولوب حضور حقہ ایمان

کامل ایلہ ختم اولدی \* فلهذا حضرت علی کرم الله وجهه بنم خوفم سابقه دندر  
 دیو یوردر ایدی ز براخته دخی علم زایده اولان سابقه یه تابعدر ❖ مولانا  
 جامی ❖ ای بلطف انجمن جان آرای \* تیغ مهتر چمن دل پیرای \* دست  
 جودت زازل نخل نشان \* نابد برسر مانخل فشان \* و بر مثل دخی ❖ مشوی ❖  
 آنکه بد زدیك مانامش من ❖ اول نه سنه که زم قنزد ده نامی نطفه اولدی  
 ❖ مشوی ❖ پیش حق این نفس بد که بانی ❖ اما عند الله اول منی بونفش  
 صورت افسانیدر که بتلك ایلہ مشهود اولدی الحاصل اسماء اشیاء نوعیه منقسم  
 اولوب رنوعی اسم صوری و مجازیدر که لابد زائدر و برنوعی عند الله ثابت  
 اولان اسم حقیقتی در که اصلا و قطعا قابل تبدل و تغیر اولیوب ازلا و ابدا ثابتدر  
 \* پس فی الحقیقه اسماء حقایق اشیادن عبارت اولوب (والحقایق لا تغلب)  
 مفهومی بومعنا یه اشاردر و آدم علیه السلامه من عند الله تعلیم اولتان اسما  
 دخی حقایق مزبوره نك اسماءیدر ❖ مشوی ❖ صورتی بود این منی اندر  
 عدم ❖ بومنی عدمه یعنی کون غیبده بر صورت ایدی ❖ مشوی ❖ پیش  
 حق موجودنی پیش ونه کم ❖ و صورت مزبوره عند الله بلاز یاده و لا نقصان  
 وجود ایدی ❖ مشوی ❖ حاصل آن آمد حقیقت نام ما ❖ پیش حضرت  
 کان بود انجام ما ❖ حاصل کلام حقیقتده اولان بزم نامز حضور حقه اولان  
 نه ایسه اول کلبکه اول بزم انجام و عاقبتز اوله \* یعنی انجام کار بمنزهرینه منجر  
 ایسه حضور حقه نامز اولدر دیک اولور و بالجمه (السعيد قدیشقی والشقی  
 قدیشعد) حدیث شریفی (السعيد سعيدي بطن امه والشقی شقی فی بطن امه)  
 حدیث شریفنك مفهومه مغایر اولیوب بلکه انجام کاره نظر اولند قدیه ایکی نك  
 دخی معنای برادر و علم ازلی نه ایسه ظهور ایده جك اولدر ❖ مشوی ❖  
 مرد را بر عاقبت نامی نهده ❖ حضرت حق و فیاض مطابق عاقبت کار نه اوله حق  
 ایسه مردی انکله نسیمه ایدر و حکمی انک اوزرینه اجر ایدر ❖ مشوی ❖ فی برآر  
 و عاربت نامی نهده ❖ وضع الهی اولان اسماء انک اوزرینه دکلدر که  
 خالق اکابر عاریتی نام اطلاق ایدر \* یعنی خالق بعض کسینه یه مؤمن و موحد  
 نسیمه ایدر لیکن عیاذا بالله عاقبتی کفر اوزرینه کیدر و بعضیسنه کافر و فاسق  
 نسیمه ایدر ولیکن لطف حق ایلہ آخری صلاح و ایمان و توحید و ایقان اوزره  
 ختم اولور \* پس خاتمه ده نه صفات ایلہ متصف اولور سه حق قننده انک اسمی  
 اولدر ایدی ای مؤمن و موحد ❖ مشوی ❖ چشم آدم کو بنور پاک دید \*



آدم عليه السلام چشم روشناسی که نور پاکله کور دی ❦ مثنوی ❦  
 جان و سر نامها کشنش پدید ❦ جان و نام ملک سر و حقیقتی آدم عليه السلامه  
 ظاهر و هویدا اولدی ❦ مثنوی ❦ چون ملک انوار حق دروی سیاف ❦  
 چون ملک آدم عليه السلامه انوار حق بولدی ❦ مثنوی ❦ در سجود  
 افتاد و در خدمت شافت ❦ لاجرم ملک سجوده دوشدی و خدمته شتاب  
 قیامی یعنی وقتا که حق سبحانه و تعالی طینت آدمی دخی دست قدر تیله تخیر  
 و صورت رحمان اوزرینه تصویر ابتدا کدن صکره انوار صفات و اسرار  
 ربوبیت الباس (و نفخت فيه من روحی) الیه اعزاز و سریر خلافته اجلاس ایلدی  
 ❦ روایت اولور که آدم عليه السلام جلوس ایلدی یکی تحت سعادت بخنک  
 بدی یوز پایه سی اولوب و ه ایکی پایه نک مابینی بدی یوز یلاق مسافه ابدی  
 ❦ عطار ❦ چو آدم در جهان اعزاز کل یافت ❦ خداراهم درون جان  
 و دل تافت ❦ نظری کرد جله خویشتن دید ❦ اکر چه خویشتنی خوشتن  
 دید ❦ رموز علم الاسما درون یافت ❦ خداراهم درون وهم برون یافت ❦ تمامت  
 انبیا در خویشتن یافت ❦ نمود اولیا هم تن بتن تافت ❦ بعد از ان جبریل و میکائیل  
 علیهما السلامه فرمان آلهی صادر اولوب ای جبرائیل و یامیکائیل آدمک تختنی  
 کنور و پسمواتی سیران ایتدیر یکر کم (انجمل فیها من یفسد فیها) دینار  
 آدمک شرف و منزلات و قدر و فضیلت کور سو نلر دیو بیوردی ❦ پس جبرائیل  
 و میکائیل سما و طاعة دیوب بر موجب فرمان منان خالق الاکوان تحت  
 خلافت الیه آدمی تعظیما و تکریم کنور و پسمواتی سیران ایتدیرد کد نصکره  
 عرش مجیدک را برنده تخت آدمی وضع ایدوب ای مکرم آدم ❦ یت ❦ و داری نور  
 اسرار آلهی ❦ نشسته این زمان بر تخت شاهی ❦ دیوب آمده مدح و ثنا قبلدیلر  
 بعده جمع ملائکه به امر ربانی صادر اولوب جمعه سی آدمک تختی جاننده  
 وار می فرمان اولدی ❦ پس ملائکه پای تخت آمده شتاب قیلوب آدم عليه السلامه  
 نظریته کده ❦ نظم ❦ ملائکه دید کدرش ایستاده ❦ همه دیده سوی آدم  
 کشاده ❦ طبقها بر ز نور اندر کف دست ❦ گرفته جله اندر هستیش هست ❦  
 مضبوطی اوزره ملائکه آدمی احاطه ایتش کور و پسمواتی ملائکه دخی آمده نظر  
 ایتدکارنده (خلق الله آدم علی صورته) ناجنی بائنده (و نفخت فيه من روحی)  
 خلعتی فائنده (یحیهم و یحبونه) کمری میان عصمتنده آراسته بر حسن و جمال  
 فرخنده فال و خجسته خصال کور دیلر که جمیع ملائکه ملاحت و لطافت

مطلب  
 جلوس آدم علی سریر  
 الخلافة

جمال آمدن واله و حیران و مست و سکران اولدیله \* بیت \* ربی که خدای  
آسمان آرید \* کردست مشاطه رانه بپندشاید \* پس عودینده اكمال صفات  
ربوبیت ایچون نور جل احدی الذات وجه آدمه نجلی ایدوب جمیع ملائکه به  
( اسجدوا لآدم ) دیوامر اولندی ✽ نظم ✽ زهی نورنجلی دردل  
وجان \* فیکنده عاشقان بی جای و سامان \* زهی نورت یقین جان و دل  
شد \* از آن این مشکلات جله حل شد \* پس ملائکه چونکه آدمی  
مشرق انوارنجلی ذات و مطامع آفتاب اسرار اسماء و صفات مشاهده ایتد کلری  
کبی بر موجب ( فسجد الملائکه کلهم اجموعون ) و بر فحوائی کریم ( فقه و اله  
ساجدین ) فی الحال امر الاهی به اطاعة و انقیادا و فضیلت و خلافت آدمه  
تعظیما و تکریمآدمی کندوله قبله و سجده کاه ایدوب وجهه عودیتلرن  
زمین نیاز و وضع ایدوب نجلی ذات طاعت و عبادت و آدمه سجده تعظیم  
و حرمت ایتدیله کافال قتاده رضی الله عنه ( کانت الطاعة لله و السجود لآدم )  
✽ عطار ✽ سوی جنت شنبان شود مادم \* سجود عشق کن اینجای آدم \*  
تو آدم سجده کن تاجان نمایی \* زجان کلی شود عین خدایی \* سجود آدم  
اینجا در بقع بن کن \* توسراوین و آخرین کن \* عمر بن عبدالعزیز رضی الله  
عنه ایتد آدمه سجده قیلان اسرافیل علیه السلام ایدی \* فلهذا حق سبحانه  
و تعالی اکا تکریم ایدوب جبهه مبارکه سنده قرآن عظیم الشان یازیلوب  
سائر ملائکه دن ممتاز و مکرم اولدی دیور وایت بیور مثلر \* و ملائکه نوردن  
خالق اولوب نورت ایه اطاعت و انقیاد شانندن اولغله آدمه سجده قیلد بلر  
کافال علیه السلام ( خلقت الملائکه من نور ) اما ابلیس بر فحوائی ( الابلیس  
ابی و استکبر و کافر من الکافرین ) استکبار و سجده دن ابا ایلدی زیرا ابلیس  
خلفی ناردن ایدی استکبار ایه نازک شانندن و طلب علو طبعندندر و آدم  
اوزربنه حق ستر اتمکله کافریندن اولدی و نای دخی انکیچون ابلیس تسمیه  
اولندی \* روزبهان بقلی قدس سره تفسیرنده بیوررلر که ( فلما سجد الملائکه  
لآدم فابی ابلیس عن السجود لان الملائکه رأوا فیه سر الله و علیه لباس الله  
مصبوغا بصبغ الله و لم یابلیس ما کشف لهم فابی و استکبر من غضب الله  
علیه و کان من الکافرین ) ای فی سابق علمه من المطرودین ✽ نظم ✽ چرادر  
نقش مغروری چو ابلیس \* چراچندین کنی ای دوست تلبیس \* زعنت دور  
شورحت طلب کن \* نمود جسم و جان را تواد کن \* مگو من همچو آدم

مطلب  
سجود الملائکه لآدم  
وهی سجده النجبة



ربنا کوی \* نمود وصل جانان در جفاجوی \* حاصل کلام آدم علیه السلام  
 علم و دانش و فضل و ید نشسته حد و غایت اولما غله حضرت مولانا قدس سره الاسنا  
 بیورر لکه ❖ مشوی ❖ مدح ابن آدم که نامش می رم ❖ بو آدمک مدحی  
 که آنک تانی ایلدرم یعنی اوصاف علیه س ذکر ایدرم ❖ مشوی ❖ قاصر م کر  
 تاقیسات بشمرم ❖ اگر قیامت ده ک آدمک فضا ثلث عدایلم کنه قاصر م یعنی  
 بیکده بروصفین اید من حقا \* براندیش اولور سه هب کوبا \* اما قضا و قدری  
 کور کم ❖ مشوی ❖ این همه دانست و چون آمد قضا ❖ بوجه بی یلدی  
 و چونکه قضا کلدی ❖ مشوی ❖ دانش یک نهی شد روی خطا ❖ رنهیک  
 دانشی اکا خطا اولدی ❖ مشوی ❖ کای عجب نهی از بی تحریم بود ❖ کندوبه  
 ایدیکه آبا نهی تحریم ایچونمی اولد ❖ مشوی ❖ یابا و بلی بدو توهم بود ❖  
 و یاخود نا و بلی و توهم می ایدی یعنی (ولا تقربا عذة اشجرة) نهینده متردد او اب  
 عجبانهی مریور تحریمی و یاخود نا و بلیه منسوب اولار تنزیهی میدر دبوب  
 عاقبت جانب اوله عزیمت ایلدی نهی تحریمی اولدر که مرتبکی مستحق  
 عقاب اوله مثلا ( ولا تقربوا مال الیتیم ) قول کریمنده اولان نهی کی نهی  
 تنزیهی اولدر که فاعل مستحق عقاب اولما یوب فقط ترک اولی ایش اولور  
 و کندوبی منهی دن تنزیه لازم کاورد فی هذا الحديث ( قال علیه السلام  
 من اکل الثوم والبصل والکراس فلا یقر بن مساجدنا ) ❖ عطار ❖ قضا  
 پوشیده کرده چشم ایشان \* درین معنی بجا آید باسان \* چو حوایت گرفتی  
 دور کردی \* میان جزو و کل بغدور کردی \* پس قضا نا کهان ❖ مشوی ❖  
 در داش نا و بلی چون ترجیح یافت ❖ آدمک فلینده نا و بلی چونکه ترجیح  
 بوالدی ❖ مشوی ❖ طبع در حیرت سوی کدم شفاف ❖ آدمک طبعی  
 حیرتده ایکن جانب کند مه شتاب ایلدی ❖ نظم ❖ طبیعت این زمان از حق  
 جدا کرد \* همه کارت عجب بی اقتضا کرد \* چو شد کارت نه آدم نباشی \*  
 درین جات حق همدم نباشی \* دما دم کن نظر در سر کندم \* که در هر کندی  
 غرقه ست فلزم \* ایلدی ای جان پدر ❖ مشوی ❖ باغبان راخا چون در پای  
 رفت ❖ چونکه باغبانک پائنه دیگر باندی ❖ مشوی ❖ دزد فرصت یافت  
 کلا رد نف \* زد که مراد شیطان در باغبان جنت اولان آدمک پای عقبنه  
 خار فکر و طر بانغه له کنده و همه مشغول اولد بغن کور و ب فرصت بواوب

مطلب...  
 فی بار نهی التحریم  
 والتنزیه

علی الفور متاع عصمت و کالای احتیاطی ایلندی و سرقه ایلدی ❀ مشوی ❀  
 چون ز حیرت رست باز آمد براه ❀ چونکه آدم علیه السلام حیرتدن خلاص اولوب  
 کبر و بوله کلدی ❀ مشوی ❀ دید برده رخت دزد از کارگاه ❀ کور دیکم  
 دزد اسبابی کارگاهدن ایلتمش ❀ یعنی اسباب عصمت و متاع طاعت  
 ابلیس دزداننه کبر و حبس حلال جنائی قامت بالال ندن خلغ ایدوب چاه مظلم  
 طبعه عده عربان قومش پس آدم علیه السلام نیه اوغرا دیغنی یلوب ❀ مشوی ❀  
 ربنا انا ظلمنا کف وآه ❀ (ربنا انا ظلمنا) دیدی وآه ایلدی ❀ مشوی ❀ یعنی  
 آمدم ظلمت و کم کشت راه ❀ یعنی ظلمت کلدی و صراط مستقیم و طریقی  
 قویم ضایع اولدی دیوانه و افغان ایلدی بو بیت شریف سوره اعرافده اولان  
 (ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا و رحنا لنکونن من الخاسرین) آیت کریمه سه  
 اشارتدر ❀ یعنی آدم ایله حوالانواع نأسف و ندامت ایله توبه ایدوب ای بزم  
 ریمز و دردمز درمائن بزم تکب معصیت اولماغله نفسمه ظلم ایلدک آلهی  
 اگر توبه و معذرتی قبول و راحته عفو و مغفرت ایلز ایسک بزمغبونین  
 و خاسریندن اولوب ضرر عظیم ایتش اولورز یعنی (فتلی آدم من ربه کلمات قتاب  
 علیه انه هو التواب الرحیم) قول کریمی اوزره آدم ریستندن (ربنا ظلمنا) کلماتی  
 تلی ایتدکده حق تعالی توبه لرین قبول ایلدی زیر حق تبارک و تعالی عبادنک  
 توبه سن قبول و معصیتن مغفرت ایدیجی و مبالغه ایله رحمت قلیجیدر و ارباب  
 تفسیر آدمه رب العزندن تلی ایلن کلماتده اختلاف ایدوب ❀ عکرمه  
 و سعید بن جبیر و حسن رضی الله عنهم کلمات مزبوره (ربنا ظلمنا انفسنا)  
 آیت کریمه سیدر دیمشله و یوقول قرآن عظیمه موافق و حال آدمه لا یقدر  
 وقال عبد الله بن مسعود رضی الله عنه (ان احب الکلام الی الله ما قال ابونا حین  
 اقرت الخطيئة سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله الا انت  
 ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت) یعنی آدم تلی ایلدیجی بوکلمات  
 ایدی دیمش اما قول ابن عباس بودرکه (قال آدم یارب الم تخلفنی بیدک  
 قال بلی قال الم تنفخ فی من روحک قال بلی قال الم تسبق لی رحمتک غضبک  
 قال بلی قال الم تسکنی جنتک قال بلی قال فلم اخرجتني منها قال بشووم  
 معصیتک قال یارب اریب ان تبت و اصلحت اراجعی انت الجنة قال بلی) ابن  
 عباس رضی الله عنه آدمک تلی ایلدیجی کلمات مزبوره در دبو بیورمش  
 ❀ و عید بن عمر رضی الله عنه بیوررکه قال آدم یارب اشیء کتبتہ علی قل ان

مطلب  
 اختلاف المفسرین  
 فی تلی آدم علیه السلام



تخلفی ام شی\* ابتدعه من قبل نفسی قل بل شی\* کتبه علیک قبل ان اخلقک  
 قال فما کتبه علی فاغفرلی\* وبعضیلر دخی روایت ایدرلر که آدم ساقی عرشه  
 نظر ایتد کده\* لا اله الا الله محمد رسول الله\* یازملش کوروب پس کندو دن  
 زله صادر اولد قده حبیب خدا محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم شیعی کتوروب  
 یارب حبیبک محمد عشقه بنی مغفرت ایله دیو مناجات ایلدی حضرت رب  
 العالمین وارحم الراحمین یا آدم محمدی نه دن بیلدک که بکاشغیع کتوردک  
 دیدی آدم علیه السلام ایتدی الهی سیدی ومولای آنوک نام شریفی ساق  
 عر شده سنک اسم شریفکه مقارن کوردم تحفیق یلدم که عبادک ایچنده سنک  
 عند کده جله دن معزز ومکرم محمد علیه السلام در حق سبحانه وتعالی\* یا آدم  
 حبیب محمد مصطفی حرمته سنی مغفرت ایلدم دیو بیوردی فلهذا قال رسول  
 الله صلی الله تعالی علیه وسلم ( کنت نبیا و آدم محبوبک فی طینته ولقد کنت  
 وسیله الی ربی ) مناجات ❁ زهی سرور که چرخ مهر و افلاک\* بنزد همت آمد  
 کف خاک\* زهی مهتر که قدر تو فروخت\* زجمله انبیا خود رهمنوشت\* ترا  
 بر رهمنوختی حق فرستاد\* یقین این عزت و تمکین ترا داد\* بتو امید میدارم شفاعت\*  
 کزین ربجم تو بخشایی براحت\* امید می داشتم هست آن امیدم\* که دل کشته سیاه  
 وموسیدم\* ضعیف ومبتلا وخوار مانده\* عجایب خسته وغمخوار مانده\* امید  
 من تویی در هر دو عالم\* نظر هامیکنی در من دما دم\* طلبکار تو بودم در جهان من  
 \* کنونت یا قتم رایگان من\* چنانست عاشقم ای یارا اینجا\* که بر کر دون زدم  
 خرگاه اینجا\* تو میدانی که راز جان ما چیست\* درین درد و بلادر مان ما چیست\*  
 بکن درمان در دما حقیقت\* که قوت یافت از هر سو طبیعت\* فنا کرد آن مرا از  
 بود خیشم\* که دیدم در فنا معبود خویشم\* وبعضیلر دیرلر که آدم علیه السلام  
 رب العزتدن تلقی ایلدو کی کلمات حروف تهجی در که الفاظک مفردات ومقدماتی  
 اندن می کب اولور ومفردات ومقدماتدن دخی ادله و اخبار می کبدر\* پس  
 ادله صحیحیه و اخبار صادقیه دن حقایق علومه وحقایق علومدن اعمال  
 صالحیه رسیده اولوب ومجموع علم وعملدن ایمان کامل حاصل ومحقق اولور  
 وتحقیق ایمان ایله عابد مؤمن حقیقت توبه یه نائل وقرب جوار رب العزته  
 واصل اولور کا قال تعالی ( ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین ) انشاء الله  
 تعالی عن قریب مشوی شریفده\* اضافه کردن آدم ذات را بنحو بیستن\*  
 سرخنده ارباب تحفیق ( ربنا ظننا انفسنا ) آیت کریمه سنده نیلر تحفیق ایلدو کی

تفصیل و بیان اوله \* پس حضرت مولانا فضا و قدر چشمی پوشیده قیلد بغن  
 بیان ایدوب بیوررلر که \* مثنوی \* ابن قضا ابری بود خورشید پوش \*  
 بوقضاء آلهی برابر خورشید پوش در که \* مثنوی \* شیر و ازدرها شود  
 زو همچو موش \* شیر و ازدرها قضاء آلهیدن موش \* مثنوی \* من اگر دامی  
 دهدد لسانند در تکیم سیاق بوکا دلیل واضعدر \* مثنوی \* من اگر دامی  
 تبینم کاه حکم \* پس ای سلیمان زمان بن اگر حکم سبحانی و قضاء ربانیک  
 وقت ایستاده بردام و شبکه کوریم \* مثنوی \* من نه تنها جاهل در راه حکم \*  
 امر آلهی بولنده همان یالکز بن جاهل و غافل دکل بلکه جله عالم و عالمیان  
 و عالمان و فاضلان وقت ظهور قضاده حیران و سرگرداندر \* آه کیم ای  
 چوکان قضاده طوب اولان سالک \* مثنوی \* ای خنک آنکو نکو کاری  
 گرفت \* ای دولتو و سعادتو اول کس نه که نیکو کاراق طو توب اندن اعمال  
 خالصه و صالحه ظاهر اولدی \* مثنوی \* زور را بکذاشت اوزاری گرفت \*  
 و زور و قوت و کند و علمه اعتمادی ترک ایدوب تضرع و زاری سمتی طوتدی  
 و کججه بی کوندوز قاتوب ناله و افغاندن منقطع اولدی ایمدی بنم جانم سندخی  
 مقدار کی اکل و درد ایله ایکله \* مثنوی \* کر قضا پوشد سیه همچون  
 شبت \* اگر قضاء آلهی سنک درونکی شب کی سیاه قیلوب ظلمات نفسانیه  
 نور صباح محبتی پوشیده قیلد زنهار رحمت سبحانی و طلوع آفتاب عشق  
 ربانیدن نو مید و مأیوس اوله و ناله و زاریدن فراغ قیلد که \* مثنوی \* هم  
 قضا دستت بکیر دعاقت \* سنک الکی بنه عاقبت قضا طوتار و آفتاب محبتی  
 زیر اظلمات طیبیدن اول اخراج ایدرو شب تیره کترتی رفع ایدوب نور لامع و حدت  
 ایله منور ایدر \* مثنوی \* کر قضا صدبار قصد جان کند \* و اگر قضا  
 صدبار جانکه قصد ایله و سنی هلاک ایتک دیلیه \* مثنوی \* هم قضا اجانت  
 دهد درمان کند \* بنه قضاء آلهی سکجان ورره بی درمان اولان درد که  
 درمان قیلور \* مثنوی \* این قضا صدبار اگر راهت زند \* بوقضا اگر  
 صدبار بولک اوره \* مثنوی \* بر فراز چرخ خرگاهت زند \* سنک خرگاهکی  
 چرخ برین اوزره اورر یعنی خیمه قرب و دنوی اوج اعتلای لامکانده نصب  
 ایدر و مرتبه قاب قوسینه ایرکورر \* مثنوی \* از کرم دان این که می  
 ترسندت \* و قضا و قدر که سنی تحویف ایدر حقک کر مندن پیل زیرا (انما  
 یخشى الله من عباده العلماء) و دخی (ان الذین یخشون ربهم بالغیب ایه مغفره



واجر کبیر) بیور شد در \* پس بوند ه قضا حقدن خوف و خشیت اوزر ه  
اولان آخرتده خوف و حزنندن امین اولور \* و خوف ایتموب سخت حقدن  
امین اولان آخرتده هول عظیم و عذاب الیمه گرفتار اولور ایمدی قلبده اولان  
خوف و خشیت جانب حقدن عباد مؤمنینه کرم و رحمتدر \* پس بر موجب  
(فان الجنة للمتقين) ❀ مشوی ❀ تا ملک ایمنی بنشاندت ❀ حتی سنی خوف و اتقاسیبی  
ایله ایمنلک ملکینه که دارالخلد دیدارد رانده نصب ایدردخی (الا ان اولیاء الله  
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون) زمره سه ملحق قیلور قال الله تبارک و تعالی  
(ان المتقین فی جنات ونهر فی مقعد صدق عند مالیک مقتدر) ❀ مشوی ❀  
این سخن پایان ندارد کشت دیر \* بوسه وز که قضا و قدرک اسرارینه متعلق  
اولان کشف و شهود در حد و پایان طوتمز صدر بعید اولدی و قصه شیر  
و خر کوش کبرو قالدی ❀ مشوی ❀ کوش کن توقصه خر کوش و شیر \* پس  
شمد نصکره شیر و خر کوشک قصه سن استماع ایله که سرانجاملری معلوم اوله

❀ واپس کشیدن خر کوش از شیر چون نزدیک چاه رسید ❀

چونکه خر کوش چاهه قریب اولدی شیردن ایاغنی کبرو چکدی یکی بیاننده در  
\* یعنی خر کوش شیره قیلوو زاولوب ایلرو کیدر کن چاهه یقلشده قنده ایلرو  
کتیوب کبرو قالدی یعنی بیان ایدر ❀ مشوی ❀ چونکه نزدیک چاه آمد شیر دید  
چونکه شیر چاهک یاتنه کلدی کوری ❀ مشوی ❀ کزره آن خر کوش ماند  
و پاکشید ❀ که اول خر کوش بوالدن قالدی و ایاغن چکدی \* پس چونکه  
شیر خر کوشک بو وضعنی کورد کده ❀ مشوی ❀ گفت پا واپس کشیدی تو چرا  
اکای خر کوش ایاغنی بچون کبرو چکدک ❀ مشوی ❀ پای را واپس مکش پیش  
اندر آ ❀ ایاغنی کبرو چکمه ایلرو کل دبدی ارتباط معنی ایچون گفت کله سنک  
معناسی آخر کلامده اجرا اولندی ❀ مشوی ❀ گفت کو پایمکه دست و پای  
رفت ❀ خر کوش شیره ابتد قنی بنم ایاغم والم کندی \* یعنی حرکت محالم  
و دست و پایمده رفتار ه قوتم قالدی ❀ مشوی ❀ جان من لرزید و دل از جای  
رفت ❀ بنم جانم خوفدن لرزان اولدی و کو کلم برندن کندی یعنی یورکم قوپدی  
❀ مشوی ❀ رنگ رویم رائمی بینی چوزر ❀ و کال خوفه نشان خودرنک  
رویمک زر کبی صفر تن ❀ و رزمین ❀ مشوی ❀ زاندرن خودمی دهد  
رنگم خبر ❀ رنگ رویم خود درونندن خبر و بر ❀ مشوی ❀ حق چو سیمارا

معرف خوانده است ❖ حق سبحانه و تعالی چونکه سیمایی معرف او قومشدر ❖ یعنی  
 کتب سبحانیده (بمعرف المجرمون بسیماهم) ودخی (وعلی الاعرف رجال یعرفون  
 کلابسیماهم) ودخی (سیماهم فی وجوههم من اثر السجود) بیوروب هر کسک  
 سیمایی ادر باب بصیرت اولنله احوال درونندن خبر ویرر و سیمادن معلوملری  
 اولور ❖ فلهذا ❖ مثنوی ❖ چشم عارف سوی سیمایمانده است ❖ عارفک چشمی  
 سیمایماننده قالمشدر ❖ یعنی هر کسک احوالنه سیمایماندن استدلال ایدرلر  
 ❖ مثنوی ❖ رنگ و بو غماز آمد چون چرس ❖ الوان وروایح چرس کبی غماز  
 کلدی ❖ یعنی صورت شینک کیفیتندن خبر ویردیکی کبی رنگ و بو بدن دخی مافی  
 الضمیر ارباب فراسنه ظاهر در ❖ مثنوی ❖ از فرس آکه کند بانک فرس ❖ مثلاً فرسک  
 صهیلی مستمع اولان کسسه بی فرسدن خبر دار ایدر یعنی اسب کشند یکی کبی  
 وجودی مرفی دکل ایکن و راه دیوار ده و درون آخورده و شب تیره ده آوازندن  
 فرسک وجودنه حکم اولنور الحاصل هر جنس آوازندن معلوم اولور و صورت  
 و شکلندن بینور ❖ مثنوی ❖ بانک هر چیزی رساند زو خیر ❖ زیرا هر شینک  
 صدا و آوازی اول شیندن خبر ایرشدر ❖ مثنوی ❖ تابدانی بانک خراز  
 بانک در ❖ حتی صدای درایله بانک خردن در و خری تشخیص و تمیز ایدرسن ❖ یعنی  
 بر کسسه کلامه آغاز ایلسه اول باب علم و معرفتی کشاده قیلور یو خسه امر دنیا  
 و مالا یعنی اولان الفاظ مهمله می تکلم ایدر گفتارندن معلوم اولور حضرت  
 مولانا قدس سره (انامدینه العلم و علی بابها) حدیث شریفک مضمونجه علماء  
 بالله اولان عارفینک کلمات درر بارلری باب علمک کشاده اولدیفته و گفتار  
 ناهموار جهلاوار باب دنیایی (ان انکر الاصوات اصوات الحیر) فحوای کریمی  
 اوزره اصوات حاره تمیز ایشدر ❖ پس هر کس گفتارندن معلوم اولور  
 ❖ مثنوی ❖ گفت پیغامبر تمیز کسان ❖ حضرت رسول رب العالمین خلقی  
 بریندن تمیز و تشخیص ایملک باینده بیوردیلر ❖ مثنوی ❖ مر مخفی ایدی طی  
 اللسان ❖ افسان لسانی طی ایملک قتمده مخفی و مستور در ❖ یعنی سوبله منجه  
 احوالی ظاهر اولمز برا (الظاهر عنوان الباطن) بیورلمشدر ودخی (المرء مخفی  
 تحت لسانه) حدیث شریفی وارد اولمشدر ❖ قطعه ❖ مرد پنهان بود  
 زیر زبان ❖ چون بگوید سخن بداندش ❖ خوب گوید لیب کویندش ❖  
 زشت کویبد سغه خوانندش ❖ زیرا لسان ترجمان جنان و بلبل کلزار  
 جنان جاندر ❖ ایمدی ادر باب کالک قالی حالنه و ظاهری باطنه موافق در زرا



❖ مشوی ❖ رنگ رو از حال دل دارد نشان ❖ رنگ رو کوکل حالت دن نشان طور  
 و سیمادرونه دلالت ایدر ❖ مشوی ❖ رحتم کن مهر من در دل نشان ❖ ای محبوب  
 ازلی سن خود عالم السر و الخفیات سن بنم حاله رحمت قیل و محبت ذاتی قلمیده  
 نصب ایله ❖ سید ❖ یاندردی عشق جانمی سندن بکا درمان کرک ❖ کرچه  
 یولانده عاشق جان ودلی سوزان کرک ❖ دوشدم ینه عشق اودینه بریان  
 پورک کریان کوزم ❖ هر کیمکی دوشدی عشقه بریان وهم کریان کرک ❖ صون  
 ساقیا کا سا ر حقیق چال مطربا عشقار فیق ❖ کیم مست اولان بویاده دن غلطان  
 هم حیران کرک ❖ پس رنگ رو احوال درونه وجهله دلالت ایدر دیوس سوال  
 ایدنه بیوررلر که ❖ مشوی ❖ رنگ روی سرخ دارد بانک شکر ❖ روی  
 سرخ لونی شکر بانکنی طوز ❖ یعنی بطریق ذکر مسبب اراده سبب شکر دن  
 مراد نعمت و نعمت حقیقی عشق و محبت ❖ یعنی عند ظهور الهی عاشق  
 رخ کلکونی وردا جر کبی کل کل اولورنکم شیخ عطار علیه رجه الغفار دریای  
 ابرار نام قصیده سنده بوکا اشارت ابدوب بیوررلر ❖ بیت ❖ دل ز عشق ارغرق خون  
 خواهی برو همت کار ❖ سرخی اجزای آهن از دم آهن کرست ❖ عاشقان را چهره  
 از خوناب دل کلکون بود ❖ سرخی رخسار مستان از شراب اجرست ❖ مشوی ❖  
 رنگ روی زرد دارد صبرونکر ❖ کذلک صبر دخی ذکر مسبب اراده سبب اولمق  
 اوزره صبرونکر بلا و محنت دن نگایه اولوب وجهده اولان صفت درد و بلایه  
 دلالت ایدر نکر و نکر ضم نون و کاف و ضم نون و سکون کاف ایله بر امر عظیم  
 سهمناک و کار سخت و همناک مناسبه در جمع انکاردر ❖ یعنی روی زرد اولمسی  
 نعمت مقابل اولان نعمت و ضد محنت اولان محنت اصابتنه دلالت ایدر مثلاً  
 ارباب دنیا نعمت ظاهره نک زوالی و نعمت صوریه نک اصابتی ایله خوف  
 و خشیت و وجهلرنده صفت عارضه اولدینگی کبی عشاق آلهینک دخی بعض  
 عوارض بشریه و مقتضیات طبیعیه ایله مرآت مصفا لیک کمال جلاسنه خفا  
 کلوب کثرت ماسوا و غبار منی و ما واقع اولغله حرارت آتش عشق دن  
 نوع ماء بهجور اولوب برودت نفس حاصله اولسه اندن زیاده کار سهمناک و امر  
 خطرناک اولوب عجباً بو کدورت وظلمت نه مقوله زله دن عارضه اولمشدردیو  
 حزن و غمناک اولوب بر موجب ( حسنات الابرار سیئات المقر بین ) خشیت  
 عظمت خدا دن برک خزان کبی زرد و اوراق پید کبی لزان اولور ❖ ع ❖ آخرا بن  
 کبریت اجر نیست طین اصف رست ❖ پس عقل معاد ایله نأویل اوانان خرکوش

هوش نفس اماره شیرک لندن نه وجهله خلاص اولسم و برخدعه ايله  
 انی چاه ریاضته دوشرسم دیولرزان و خراسان و اصفرالون اولوب شیر نفسه  
 و ضرغام موته ایدی ❖ مشوی ❖ درمن آمد آنکه دست و پارد ❖ بکا اول  
 حالت کلدیکه دست و پانی قطع ایلر ❖ مشوی ❖ رنک رو و قوت و سیارد ❖ رنک  
 رو و قوت و سیمایی ازاله و افنا ایدر ❖ ایدی ای نفس اماره لک صفیق ترک ایدوب  
 صورته کوکل باغله و دنیا به الدائم و دولت و ثروت و قدرت و قوت که غره اولمه  
 و فرح و سرور قلمه که هادم اللذات اولان موت بی امان سنک رنک رویک  
 صولدروب و قوت و قدرتدن اثر قومه یوب ❖ کرم و سرد دن صاقوب  
 ناز و نعمت و حضور و راحت ايله طو تدیفک بدنک جیفه خیشنه و طعمه مار و مور  
 ایدر ❖ پس حضرت مولانا طیب الله انفا سه اسان خر کوشدن احوال موتک  
 بیانه شروع ایدوب بیوررلر که ❖ مشوی ❖ آنکه در هر چه در آید بشکند ❖ اول  
 نسنه که یعنی ضرغام بکنک انتقام اجل هر نه شیئه که کله و پیچقه قهر و هلاکی  
 اوره البته انی شکست و زار ایدر ❖ مشوی ❖ هر درخت از بیخ بن او بر کند ❖  
 و هر درخت میوه دار عمری برندن قو پاروب کو کنی یوقارو کتورر ❖ ایدی  
 ای نفس غافل و عاقبت امره جاهل ❖ مشوی ❖ درمن آمد آنکه ازوی کشت  
 مات ❖ با که کلدی اول نسنه که اندن مات اولدی ❖ مشوی ❖ آدمی و جانور  
 حامد و نبات ❖ انسان و حیوان و جماد و نبات ❖ مشوی ❖ این خود اجزا اند  
 کلیات ازو ❖ زرد کرده رنک و فاسد کرده بو ❖ بو ذکر اولنان مو ایلد  
 ثلثه خود کلیات اولان عناصر و طبایع دن اجزا در کلیات دخی تغیر و فزا لندن  
 لوننی زرد و رایحه سنی فاسد ایلد در افلاک و کواکب دخی داخل کلیاتدر  
 ❖ پس کلیات نه وجهله فانیلر و زرد رو و فاسد و الیحه الروایح اولور دیر ایسک  
 ❖ مشوی ❖ ناجهان که صابر ست و که شکور ❖ تا کم جهان وجهها نیان  
 کاه بلا و محنته صبر و کاه نعمت و راحتیه شکر ابدیجی ❖ مشوی ❖ بوستان که  
 حله پوشد کاه عور ❖ بوستان کاهی اوراق سبز و ازهارا ثمار حله لرن پوشان  
 و کاه باد قهر و جلال و حسن و جلال زواله ایر کوروب خزان و عریان اولور ❖ پس  
 بودخی کاه موجود و کاه معدوم اولوب اماته و احیایه محاکات و حشر و نشره  
 مضاهات اولدی کا قال الله تعالی (وهو الذی برسل الریاح بشرابین یدی  
 رحمته حتی اذا اقلت سبحاناً نقلا ثقیفا لیلدمیت فارتانابه الماء فاخرجناه من  
 کل الثمرات ❖ کذلک نخرج الموتی لعلکم تذکرون) ❖ مشوی ❖ آفتابی کو بر آید



نار کون ❀ شول بر آفتاب پرتاپکه نار کون اولوب حین طلوعده یوقارو  
کلوروشه شمعہ پرضیاسی ایلهدشت وصحرا روشنا اولور ❀ منوی ❀ ساعتی  
دیگر شود اوسرنکون ❀ برغبیری ساعتده اول مهر منیرسرنکون اولوب آفل  
وچشمده زائل اولور وروز فیروزسیه پوش اولوب وجهته شب نقاب اورینور  
❀ پس بودخی آمدوشد و تغیر و تبدلدن خالی اولدی ❀ ایدمی ارباب فکر و نظر  
هر شیئک فناسن مشاهده و اختلاف لیل و نهاری معاینه قیلدقد هکندینک  
دخی فناسن ملاحظه قیلوب بقا و دوام موجد مکونات اولان واجب الوجوده  
مخصوص اولدیغن تعقل ایدوب ریب و کاندن قوریلور کما قال الله تعالی  
(واختلاف اللیل والنهار وما انزل الله من السماء من رزق فأحیاه بالارض بعد موتها  
وتصریف الراح آیات لقوم یعقلون) ❀ منوی ❀ اختراقی تافته بر چارطاق ❀  
شول نیرات مشغله که چارطاق کردون اوزره طلوع ایتشدر ❀ منوی ❀  
لحظه لحظه مبتلای احتراق ❀ انلر دخی حالت واحده اوزره اولیوب فلک  
تدویرلنده اولان حرکاتده بحسب البطو والسرعۃ کاه تراجع وگاه تقابل ایله  
احتراق و لحظه فلحظه تغیر و تبدلدن آسوده اولزل ❀ منوی ❀ ماه کو  
افزود ز اختر در جال ❀ ماه که حسن و جمال و نورنی اشعاعده کواکب سائر ددن  
زیاده اولدی بویله ایکن ❀ منوی ❀ شیدز ریج دق اوهمچون خیال ❀ ماه  
بدر دق رنجندن خیال و ش اولدی بعض نسخدهده همچون خلال واقع اولمشدر  
❀ یعنی قبر بعد المحاق شمس ایله اجتماعدن اون ایکی درجه منحرف اولسه  
شکل خلالده خیاله هلال کورینور و دق حادن جکرده حاصل اولان  
بر حرارت محرقة در که اطباء مرتبه اولیده تفتن ایدرلر ایسه علاجن امید  
ایدرلر و وسط حالده یلثورسه علاجی ممکن اولیوب حرارت کتدیکه کبدی  
احراق ایدوب و جسمی نزار و خلال وار برخیااله دوندروب بالا آخره هلاک  
ایدر کذلک ماه دخی تدریجله شمس قریب اولدیفه تر بیعه واروب کتدیکه  
دقدن ضعیف اولان کسنه کبی ماه دخی خلال و خیال اولوب بالا آخره حین  
اجتماعده مخنی و محاق اولور و بونلردن ماعدا ❀ منوی ❀ این زمین باسکون  
و بادب ❀ بوزمین که ادب و سکون ایله در ❀ یعنی حرکتی بوغیکن  
❀ منوی ❀ اندر آرد زلزلهش درلر زتب ❀ ناکهان زلزله انی حارلرزه سنه  
کتورر باخصوص یوم قارعهده بر موجب (ان زلزلة الساعة شیء عظیم)  
زلزله عظیمه اولوب (واذا الارض مدت) فحوای کربعی اوزره

مطلب  
فی بیان مرض  
الدق

جبال راسیات زایل و مند که و وجه ارض بسیطه اولور ❖ مثنوی ❖ ای  
 بسا که زین بالای مرده ریک ❖ ای جبال کثیره بوارته قالمش بلادن مرده ریک ارته  
 قالمش معناسنه در بعضی عاقبت الامر قهر و فسادن برخوای (و تگون الجبال  
 کالعهن المنفوش) و بر مغزای (و بست الجبال بسا فکانت هباء منبثا) لایه  
 ❖ مثنوی ❖ کشته است اندر جهان او خرد ریک ❖ جهان ایچره اول جبال خرده  
 ریک اولمشدر ❖ یعنی پاره پاره و ریزه ریزه و قوم کی ذره ذره اولمشدر تحقق  
 وقو عنه و آنا فانا سر بع الاستحاله اولد یغنه بناء کشته شد یو بیور مشر  
 (و تری الجبال تحسبها جامده و هی تمر من السحاب) الایه ❖ عطار ❖ زمین  
 و آسمان اینجا شود کم ❖ مثال قطره در عین قلزم ❖ زمین و آسمان اینجا  
 نبینی ❖ بجز یک جوهری پیدانه بینی ❖ زمین و آسمان اینجا مبین تو ❖ بجز حق  
 کر حتی عین الیقین تو ❖ زمین و آسمان اورا نظر کن ❖ اگر مر دی دلت را با خبر کن ❖  
 جمال یار بر تو یافته یار ❖ شدستی همچو من مست از می یار ❖ چو من جوای  
 دل داری همیشه ❖ دمی ناسوده در کاری همیشه ❖ فراوان سال ره پیوده تو ❖  
 دمی اینجا یک ناسوده تو ❖ تمامت کو کسان از تست پیدا ❖ بنور ذات تو کشته  
 مصفا ❖ صدق داری جهان اندر کشیده ❖ جمال جوهر معنی ندیده ❖ درین  
 بحری فتادی زار و محزون ❖ مثال دانه در هفت گردون ❖ آه ای عاشق صادق  
 چونکه دنیا بمبدل و متغیر در (لا احب الا فلین) دیوب بوکا کوکل باغله و سریع  
 الزوال و الاستحاله اولد یغن بو ذکر اولسان امثالدن اذعان قیل باخصوص  
 کور مر میسن ❖ مثنوی ❖ این هو با روح آمد مقترن ❖ اگر چه بواطیف هوا  
 روحه مقترن کلدی و مدحیات انسانی اولدی ❖ مثنوی ❖ چون قضا آید  
 و باکشت و عفن ❖ چونکه قضاء آلهی کله اول هوا تعفن حاصل ایوب  
 و عفونتدن و با ظاهر اولور بو مصرعک مقدمات طیب آلهی الیه عاشق کنیزک  
 اولان پادشاه حکایه سنده ❖ ع ❖ و زنا افتد و با اندر جهات ❖ بسته شرح اولان  
 تحقیقه مغایر دکلدر بودخی اسبابدن برسی در ❖ مثنوی ❖ آب خوش کو  
 روح را همشیره شد ❖ آب لطیف و شیرین که اول ماء روحه (و جعلنا  
 من الماء کل شیء حی) فحوا سنجه یار و همشیره اولدی روح مؤث سماعی اولوب  
 همشیره لفظی مناسب اولغله همشیره بیور دیر ❖ یعنی ماه دخی سبب حیات اولمقدن  
 روحه بار و مسائل اولماغله کان همشیره کی اولدی بوله ایکن ❖ مثنوی ❖  
 در غدیری زرد و تلخ و تیره شد ❖ بر غدی برده یعنی بر کولده که جریان ایما یوب ماء



را کد اوله صاری واجی و بولاق اولدی توری ده مثلدی که \* قابنده چوق طورن  
 صوقوقار \* درل \* مشوی \* آتشی کوباد دارد در بروت \* شول بر آتش که  
 بیغنده بل طونار بومخلده باد بروت کبر و تعظیم و سر کشاکش مناسبه استعمال  
 اولنور مثلا آتش یانان برده کورلدی و چار لدی مقرر در \* و آتش بر جوهر  
 نورانی و علوی اولغله کورلدی سی تکبرینه و اعتلا سی سر کشاکش جهل اولنور  
 مع هذا \* مشوی \* هم یکی بادی بروخواندیموت \* هم بر باد اول آتشک  
 اوزرینه بموت اوقودی یعنی آتشی اطفای ایدر مثلا شمع بقدوب سویندر مک  
 کبی و بروجه دخی بودر که کره نارفک قمرک مقعرینه مماس اولوب  
 عناصرک جله سندن اعلا ایکن زمینده مشعله اولان نار کندونی اسفند  
 کوروب بن بر عالی وجود ایکن سفل بکانه لایق در دیو تکبر ایله کره ناره  
 صعود ایده بن دیدکجه هوا آتی کندویه تبدیل ایدوب قوت محرقه سنی محو  
 و نابودایلر کذلک عناصر بر برینه منقلب اولوب تبدلات و تشکلاتدن خالی اولن  
 \* مشوی \* حال دریا ز اضطراب جوش او \* فهم کن تبدیلهای هوش او  
 \* دریانک حالی و تبدلات سرو هوشی دریانک اضطراب و جوشیدن و امواج  
 و خروشدن فهم و ادراک ایله هوش عقل مناسبه در عقل ایسه برشی \* و دوه یاغنی  
 باغلامغه درل یعنی ریا متالیه دن در یا جوش و خروشه کلوب و طاغیر و قطار  
 قطار شتران ترکی متشکل اولان امواج و در او در او نقش اولسان کره لر  
 منجد دالامثال اولوب تعاقب ایلدوکن و بر آن بر صورت اوزره برقرار  
 اولما یوب هر آن وساعتده انواع تشکلات و تغیرات بولدیغی دریانک  
 متصل جوش و خروشدن اذعان قیل دیمک اولور \* رباعی \* چیزی کنما بیش  
 بیک منوالست \* و اندر صفت وجود بیک حالست \* درید و نظر کر چه بقای  
 دارد \* آن نیست بقا تجدد امثالست \* مشوی \* چرخ سرگردان که اندر  
 جست و جوست \* چرخ دوار که جست وجوده در یعنی (الملاء الاعلی بطامون  
 الله کما اتم یطلبونه ) مضمونی اوزره چرخ سرگردان دخی موجد مکونانک  
 عشق ایله دورا ایدوب رضای حق جست وجوده و مقصد اصلی بی نجسده در  
 \* مشوی \* حال او چون حال فرزندان اوست \* آنک حالی دخی جو فنده  
 اولان فرزندانک حالی کبیر یعنی جو فنده اولان موالید ثلثه خصوصاً  
 اکمل موالید اولان نوع انسان کی سعی و طلب و تبدل و تغیرده در \* مشوی \*  
 که حضیض و که میانه گاه اوج \* مثلاً گاه حضیض و گاه میانه و گاه اوج در

یعنی شمسك وساړ كواكب سیاره نك فلك ممشلارندن مغرز ومختلف اولان فلك  
خارج مرکز و متمركز كه اوج و حضیضی وارد در آفتاب و كواكب انلك نخنده  
گاه اوج و گاه حضیض و گاه میانه ده حرکت ابتكله ❦ مثنوی ❦ اندر واز  
سعد ونحسی فوج فوج ❦ اول كواكبده سعد ونحسدن فوج فوج وارد در یعنی  
گاه سعد و گاه نحوسدن خالی دكدر و اوج حضیض ومثل وخارج مرکز  
وبعض اصطلاحات هیئت ونجوم مقدماته وشكله لیه تفصیل اولنشدی  
❦ كلشن راز ❦ هر آنچه در زمانست ومكانست ❦ زبك استاد واز بك كارخانه است  
❦ كواكب کر همه ز اهل كیاند ❦ چرا هر لحظه در نقص وزوالند ❦ همه در جاه  
وسیر ولون واشكال ❦ چرا كشتند آخر مختلف حال ❦ چرا كه در حضیض و كه  
در اوجند ❦ كهی تنها فتناده گاه زوجند ❦ دل چرخ از چه شد آخر بر آتش  
❦ ز شرق کیست او ندر كشاكش ❦ همه انجم درو گردان پیاده ❦ كهی  
بالا و كه شیب او فتناده ❦ عتاصر باد و آب و آتش و خاك ❦ كرفته جای  
خود در زیر افلاك ❦ لازم هر یکی در مرکز خویش ❦ نینهد پای بك ذره پس  
و پیش ❦ جهان را سر بر سر در خویش می بین ❦ هر آنچه آمد آخر پیش می بین ❦  
ایمدی چونكه عالم كون و فساد لحظه بلحظه دگر كون اولد یعنی مقرر اولد بیه  
❦ مثنوی ❦ از خود ای جزوی زكلها مختلط ❦ فهم میكن حالت هر منبسط  
❦ ای كلیان دن مختلط اولان جزوی مرکز اولیان هر مفردات و بسایطك حالی  
كنند و كدن فهم و ادراك ایله یعنی صلب پدردن رحم مادره و رحم مادر دن  
دنیا به كلوب عمرك آخره ابر شجبه نشاء دن نشاء به و حال دن حاله انتقال ایدوب  
ومعنی دخی عقل و فكر و كیفیتك تبدلات و تغیرات قبول ایلدوی كلیات  
دخی بوتبدل و تغیردن خالی دكدر و بنم تبدل نه وجهله در دیرایسك بوآیت  
كریمه بی سمع قبول ایله استماع ایله قال تعالی (هو الذی خلقكم من زاب ثم من  
نطفة ثم من علقه ثم یخر جكم طفلا ثم لیلغه و اشركم ثم لنكونوا شیوخا  
ومنكم من یتوفی من قبل و لنبلغوا اجلا مسمى و اعلمكم نعمتكم و هو الذی یحیی  
و یمیت فانما یقول له كن فیکون) ❦ مثنوی ❦ چونكه كلیات را رنجست و دردد  
چونكه كلیات را رنج و دردد وارد ❦ مثنوی ❦ جزو ایشان چون نبا شد  
روی زرد ❦ جزو كلیات نیچون روی زرد و تبدل و متغیر اولیه ❦ مثنوی ❦  
خاصه جزوی كوز اضداد دست جمع ❦ خصوصاً شول جزو بیه انوك تركب  
و جمعی اضداددن در كه طبایع اربعه در ❦ مثنوی ❦ زاب و خاك و آتش



و بادست جمع ❖ و آب و خاك و باد و آتش دن جمع اولمشدر ❖ پس بواضداداربعه  
 كال اعتدالدين دوردر ليكن اعتداله قريب اولماغله براقاج كون جمعيت ايدوب  
 بالاخره پراكنده و پريشان اولورل ❖ عطار قدس سره ❖ تراين چرخ كردان  
 خوردخواهد ❖ بكردت تاهمه بودت بكاهد ❖ خدازان كين وجودت خرد كردد ❖  
 تراين هفت چرخ اندر نور دد ❖ شود اجزاي ظاهر عين باطن ❖ زظاهر بگذر  
 و بنكر باطن ❖ درون خود نظر كن آفتابي ❖ كزو بكر فته جانت نور و تابي ❖  
 اي عاشق صادق ❖ منوي ❖ اين عجب نبود كه ميش از كرك جست ❖  
 بوعجب دكلدر كه قيون قورددن صجرادي و قاجدي ❖ منوي ❖ اين عجب  
 كين ميش دل در كرك بست ❖ اما عجب و غريب بودر كه ميش و غنم كرك درنده به  
 كوكل باغلدی ❖ كر كدن مراد بوجهان فاني در كه خالق جهاني مذبحه به كلش  
 كوسفندان كبي ذبح و شكمن دريده و فنا ايتكدر خالي دكلدر ايمدي دنب او ما  
 فيهادن منقطع اولوب حب و ميلني قلبدن دور ايتك عجب دكلدر بلكه عجب  
 بودر كه بوبي رحيم و شفقت اولان كرك درنده جهانه كوكل باغلبوب سني  
 مقصد اصلیدن محروم ايتكله قهر و هلا كه نفسي القايتكدر و يا خود  
 طبائع و عناصر اربعه متضاده نك امتزاج لبريني ميش و كر كه تشيل ايدوب  
 انسانيك سقامت و موتي عجب دكلدر زيرا اضدادك بر بردن مفارقتي مقرر در  
 بلكه عجب بودر كه (الضدان لا يجتمعان) ايكن عناصر اربعه بر برينه كوكل  
 و يروب مصالحه ايتكدر ❖ نظم ❖ چار طبع مخالف سر كش ❖ پنج روزي  
 بدند باهم خوش ❖ كركبي زين چهار شود غالب ❖ جان شير بن بر آيد از قالب ❖  
 ❖ منوي ❖ زندگاني آشتي ضدهاست ❖ زندگاني و صحت انساني اضداد  
 اربعه مزبوره نك بر بريله صلح و اجتماعيله در ❖ منوي ❖ مرك آن كاندر ميان  
 شان جنگ خاست ❖ موت اولدر كه اضداد مزبوره نك يبنده اختلاف و جنگ  
 پيدا اولوب مزاج اعتدالي سي فساد و آردی بونك تفصيلي مقدما ابتداء منوي  
 شمر يفته ❖ ع ❖ تن زجان و جان زين مستور نيست ❖ بيشك شر خنده روح  
 حيواني واضفي ميخنده بيان اولمشدر و بوموته موت حيواني تعبير اولمشدر  
 ❖ منوي ❖ لطف حق اين شير را و كور را ❖ الف دادست اين دو ضد دور را ❖  
 حق سبحانه و تعالي نك لطف و احسان و قدرت و ارادتي وجود انسانيده  
 اولان بوشير و كوره و بويكي دوره الفت ويره مشدر يعني عناصر و طبائعه امتزاج  
 و يروب اضداد ايكن بر برينه مأوف اولدي ❖ منوي ❖ چون جهسان

جلد اول صحيفه  
 ۱۰۱

رجور زندانی بود ❖ چونکه جهان بالکایه رجور زندانی اوله ❖ مثنوی ❖  
چه عجب رجور اگر فانی بود ❖ مریض اگر فانی اولورسه عجب دکلدر  
❖ مثنوی ❖ خواند بر شیر اوازیں رو بندها ❖ خر گوش عقل معاد نفس  
اماره شیرنه بو بوزدن انواع پند و فصیح او قودی ❖ مثنوی ❖ گفت من پس  
ماده ام زین بندها ❖ و بن بو بندلر سیندن پس مانده اولشم و کولگی حب  
ماسوادن تخلیه ایتمشم دیدی وائی قناعت و ریاضت چاهنه دوشردی

❖ پرسیدن شیر از سبب واپس کشیدن خر گوش پارا ❖

خر گوشک اباغنی کبر و چکمه سندن شیرک سؤال ایتمه سی در ❖ مثنوی ❖ شیر کفتش  
توز اسباب مرض ❖ شیر خر گوشه ایتدی سن اسباب مرض دن ❖ مثنوی ❖  
ابن سبب کو خاص کاینتم غرض ❖ خاصه بوسی بی بیان ایله که بنم غرض  
و مقصودم بودر یعنی تبدلات جهان و فناء انسان و زوال جمیع جهانیان  
معلوم در لکن بنم مقصودم بودر که سن چاهدن دور او اب اغش کبر و  
چکد و ککه باعث ندرانی تفهم ایله ❖ مثنوی ❖ کفت آن شیر اندرین چه ساکت ❖  
خر گوش شیره جواب و ربوب ایتدی اول شیر بو چاهده ساکن در ❖ مثنوی ❖  
اندرین قلعه زآفات ایمنست ❖ اول شیر بو قلعه ده آفادن امین و محفوظدر یعنی  
چاه و ریاضت و قلعه عصمت و هدایتده طور رب شیران پیشه زار معرفت اولان  
نفس مطمئنه صاحب لری آفات شیطانیه و نفسانیه دن محفوظ و مصون و امین  
و سالم در وها مون حرص و طمع و تبیه طول املده غره و سرکشنه اولان  
شیر نفس اماره چاه طبیعته هالکدر ❖ ایتدی ای طالب هدایت تیه غوایت  
و چاه طبیعته کراه و تبیه اولمقدن احتیاط ایدوب چاه ریاضته کبروب امین  
اول زیرا ❖ مثنوی ❖ قهر چه بکزد هر کو عاقلست ❖ هر کیم که عاقلدر قهر چاهی  
اختیار ایلدی ❖ مثنوی ❖ زانکه در خلوت صفاهای دلست ❖ زیرا که  
خاونده صفاهای درون واردر ❖ مثنوی ❖ ظلمت چه به که ظلمتهای خاق ❖  
ظلمت چاه بکدر که خلقک ظلمت نریدن یعنی ظلمات اختلاط ارباب دنیادن ظلمت  
بکدر ❖ مثنوی ❖ سر نبرد آنکس که کبر دپای خلق ❖ اول کسنه که خلقک اباغنی  
طو تر باشن خلاص ایلدی ❖ یعنی کولکنی دنیایه و طبیعته بنیدوب عوام خلق  
اولان از باب دنیایه محبت و الفت و صحبتدن خالی اولیان کسنه لر حقه آشنائی  
ایده میوب و طریق عشاقه کیده میوب کبدرک ایماندن دخی محروم اولوب  
(بالتی لم اتخذ فلانا خلیلا) قول کریمی اوزره آه و ندامت و نأسف و غرامت



چکر امانه فاند اول زمانده اولان ندامت و عرامت ایله عذابدر غیرى شی حاصل  
اولمز \* ایمدی ممکن اولدق طالع حقه لازمدر که قلبی دنیادن و دنیا دوستلری  
اولان دون و دنیلردن دوندروب خالصا و مخلصا حقه توجه ایدوب اهل حق  
واصحاب صفا ایله صحت ایله والا دنیا عموما بر شهوت و حرص و ارباب  
دنیا دخی حرص و طمع بلاسندن بر برلینک دم و هلاکنه تشنه بلردر  
❖ عطار ❖ همه در محنت انداین قوم دنیا \* تمامت بخیر از نوم دنیا \*  
همه در خواب و فارغ جله از مرگ \* بیسته دل درین دنیای بی رگ \* چنین  
در خواب کی بیدار کردند \* چنین اغیار کی بایار کردند \* بدندایشان همه غرقاب  
دنیا \* شده کل اندر بن کرداب دنیا \* درین کرداب جله مبتلاند \* فرو مانده  
درین عین بلاند \* ترا کز ذات کلی آرزو یست \* در اینجا کاه جای جست  
و جو یست \* برون کن از سمرت پندار دنیا \* مشو تو بعد ازین غم خوار دنیا \*  
بگردان رخ ازوای دوست زنهار \* رخ آور آنکه هی در حضرت یار \* عدم کن  
جسم و جانت در بر یار \* مبین خود را در اینجا که یکبار \* الحاصل خر کوش  
شیره بوقدر کلمات ایتد کن صکره ❖ مشوی ❖ گفت پیش آ زخم اورا قاهرست ❖  
شیر خر کوشه ابتدی خوف و هراس ایله ایلر وکل بنم زخم و پنجه قهرم انی  
هلاک ایدر ❖ مشوی ❖ تو بین کان شیر در چه حاضرست ❖ ای خر کوش  
همان سن کورکم اول شیر چاهده حاضر میدر \* یعنی چاهده ایسه واروب  
بکا خبر کتور که انی هلاک ایده بن دیدی خر کوش مکر ایدوب ❖ مشوی ❖  
گفت من سوزیده ام زان آتشی ❖ شیره ابتدی بن اول آتشی و غضوب ظالمین  
سوزان اولشم ❖ مشوی ❖ تو مکر اندر بر حویشم کنی ❖ ای شیر مکر سن بنی  
کند و سینه که چکه سنکه ❖ مشوی ❖ تابه بشت نومن ای کان کرم ❖ حتی سنک  
مظاهر تکه ای کان کرم بن ❖ مشوی ❖ چشم بکشایم درین چه بنارم ❖  
کوزم آچم و چاه پنجه نظر ایلم والا یال کز کندم چاهه نظر ایتمکه قادر دکم دیدی

❖ نظر کردن شیر در چاه و دیدن عکس خود را و آن خر کوش را ❖

شیر چاهه نظر ایلمه سی و آب چاهده کن دینک و خر کوشک عکسنی کورمه سی  
بیاننده در ❖ مشوی ❖ چونکه شیر اندر بر خویشش کشید ❖ چونکه شیر  
خر کوشی سینه سینه چکدی ❖ مشوی ❖ در پناه شیر تاجه می دود  
خر کوش شیرک حفظ و پناهنده چاهه دکن بلدی ❖ مشوی ❖ چونکه

در چه بنکر یابد اندر آب \* چونکه شر سینه سنده اولان خر گوش ایله معا چاهده  
اولان آبه نظر ایلدی \* مشوی \* اندر آب از شیر و اور ناف تآب \* شیر و خر گوشدن  
آب ایچنده عکس و تآب ظاهر اولدی بو محله تآب عکس و ناف یلدرادی  
معنا سنده در \* مشوی \* شیر عکس خویش دید از آب تفت \* شیر کندی عکس  
کوردیکه صودن یلدرادی تفت تافتدن مخفقدر \* مشوی \* شکل  
شیری در برش خر گوش زفت \* بر شیرک شکلی وسینه سندن بر فربه و سمن  
خر گوش کوردی زیر اکنیدنک عکس یلدر \* مشوی \* چونکه حصم  
خویش را در آب دید \* چونکه شیر کندی حصم چاهده اولان آب  
ایچیده کوردی \* مشوی \* هر ورا بگذاشت و اندر چه دوید \* شیر  
خر گوش خارج چاهده قوبوب کندوسی درون چاهه ایلدی هر معنا ک  
بر صورتی اولغله چاه مظلم مزبور دخی اول شیرک صورت ظلی ایدیکه  
مظلوم لک هلاکی ایچون حفر ایش ایدی \* پس بر موجب (من حفر بئرا لایحه  
یوشک ان یقع فیه) کندی قازدیغی قیویه دوشدی کذلک هر بر ظالمک عباد  
الهی هلاک ایچون حفر ایلدیکی ظلم و ستم قبولی روز جزاده بر چاه مظلم  
او اوب کبسنک حبسی هاویه و کبسنک قراری حاقه و قارعه و ویل و درک  
اسفله اولور و بعضی ایلدیکی ظلم جزا سنی هم دنیا ده و هم آخرتده  
ذوق ایلدر \* عطار \* ز فعل زشت شیطان در بلای \* چنین استاد رسوا  
میلانی \* کسی هرگز کند آنچه تو کردی \* که مر فرمان زخورد راهی ندیدی \*  
ز فعل تو خود اندر چه فکندی \* که تاحیران وزار و مستندی \* پس لاجرم  
ارباب ستم عاقبه العاقبه چاه معاصی و مظالمه سر نکون اوله جقلرندن حضرت  
مولانا خبر و ربوب پیور لر که \* مشوی \* رفتاد اندر چهی کوکنده بود \*  
اول شیر بر قیویه دوشدیکه اول چاهی حقیقتده اول شیر قازمش ایدی  
\* مشوی \* زانکه ظلمش بر سرش آینه بود \* زیرا که (من عمل صالحا  
فلنفسه ومن اساء فعلیها) فحواسنجه شیرک جور و سستی باشنه کلیمی اولدی  
\* یعنی اول شیر ژبان نخجیرانه ایلدیکی ستم چاهنه سر نکون اولدیغی کی  
اگر ظلم لغیره و اگر ظالم لنفسه دخی چاه مظلم جزا سینه سر نکون اولمی  
مقرر دیمکدر \* مشوی \* چاه مظلم کشت ظلم ظلمان \* چاه مظلم اولدی ظلم  
ظلمان \* مشوی \* اینچنین گفتند جمله عالمان \* بویله دیدی بویله جمله  
عالمان قال رسول الله صلی الله علیه و سلم (الظلم ظلمات یوم القیامة) چونکه



حقیقت حال بوله جدر پس ❖ مشوی ❖ هر که ظالمتر چهش باهول تر\*  
 هر کیمکه اشد ظلم ایلہ ظالم ایسه انک جاه ظلی جله دن زیاده مظلم و مخوف  
 وهولنا کدر ❖ ایعدی منه اولوب اکا کوره کال احتیاط اوزره اول و ظلم کاریدن  
 فراغت قیل زیراکه ❖ مشوی ❖ عدل فرمودست بدرابر ❖ عدن الهی  
 بدتره بدر بیور مشدر کافال الله تعالی (وجزائے سیئة سیئة مثلها) و بعض  
 نسخده ❖ عدل فرمودست سلطان بشر ❖ واقع اولشدر ❖ یعنی ظلمدن رجوع  
 اید بکریم سلطان بشر افضل افراد اهل و برو مدر علیه السلام (عدل  
 ساعة خبر من عبادة ستين سنة) بیور مشدر دینک اولور ای ظلم کاروسنم  
 پیشه اولان مغرور و مقهور استماع ایلہ که حضرت مولاناه بیور ❖ مشوی ❖  
 ای که نواز جاه ظلی می کنی ❖ ای شول کسنه که جاه و منصب ایمن خلفه  
 ظلم وجور ایدرسن ❖ مشوی ❖ از برای خویش پجاهی میننی ❖ خبرک  
 بو قدر که کند ی هلاکت ایچون برجاه عمیق هاویه حفر ایدرسن و هیچ شک  
 و شبهه قیله که ایچنه سرنکون دوشرسن امانه فائده ظلم قلبکی و ایمانکی  
 قرار دوب قولاغک کرو چشمک کور اولوب ایشتن و کورمن سن قیاس ایتمه کیم  
 کند کدن غیره ضرر ایلیم سن کشی کندویه ایتدیکن کسنه کسنه یه ایتن  
 ❖ مولانا جامی علیه الرحمہ ❖ سفله کانی که سرافراخته اند ❖ بهر دنیای  
 تودین باخته اند ❖ جاهلانده همه جاه طلب ❖ خویشتن را علما کرده لقب ❖  
 چشمه باندند درین تیره مغاک ❖ کشته از حیفه دینی ناپاک ❖ جستن پای ازین  
 قوم خطاست ❖ ز آب ناپاک طهارت نه رواست ❖ بیخ ظلم از دل خود پاک بکن ❖  
 شاه ظالم بسیاست بشکن ❖ بلکه آن بیخ چو برکنده شود ❖ شاه ناچار  
 سرافکنده شود ❖ تیغ برکش مکش از کینه وری ❖ به که باشد دلت  
 از کینه بری ❖ حیف باشد که در آن روز کران ❖ از تو پرسند کناه دکران ❖  
 سختی روز جزا آسان کن ❖ از برای دکران هم آر کن ❖ کله از عدل و قبا  
 پوش ازداد ❖ بر تو این نکته فراموش مباد ❖ ای کلام حق و اخبار صادق  
 اند و اولیا ایلہ متصح و متأولیان ظالم و ستمکار ❖ مشوی ❖ کرد خود  
 چون گرم پله برمتن ❖ ظلمدن قطع بدایله و ایک قوردی کبی اطرافکی چو یروب  
 اورمه ❖ مشوی ❖ بهر خود چه می کنی اندازه کن ❖ کند کدن اوتوری  
 قیو قزار سیک باری مقدار کجه قاز ❖ یعنی اگر غیره و اگر کندیکه ایلدیکک ظلم  
 و تعدی و معاصی و فسادات چونکه سبک راجع اولوب حق سبحانه و تعالی

(بوم تجرد كل نفس ماعلمت من خير محضرا وما علمت من سوء تود اوان يذنبها  
 وبنه امدابعيدا) ديو بيور مشدر \* ايمدى چاه طبيعت و بئر مصيقتى حفر  
 ايدرسك بارى اول مقدار حفر ايله كه ايچنه دوشد كده . مخلد فى النار اوليوب  
 توبه واستغفار ايله خلاص اوله سن والا كه ( ولو برى الذين ظلموا اذ يرون العذاب  
 ان القوة لله جميعا وان الله شديد العذاب اذ تبه الذين اتبعوا من الذين اتبعوا  
 ورأوا العذاب وتقطعت بهم الأسباب ) فخواى **==** ريمى اوزره ظالم و فاسقلره  
 و منكر و منافقلره و اتخاذ انداد ايليان مشركلره خبر و بريلان عذابي شمديدن  
 ملاحظه ايدوب قبل انقطاع الاسباب توبه و ندامت ايديكز و جميعا قوت اللهه  
 مخصوص اولديغن مشاهده ايدوب نه وجهله شديد العقاب اولديغنى ديدنه  
 بصيرتله بيلكز و كور يكن يوخسه حين رؤيت عذاب و بعد وقوع العقاب  
 و انقطاع الاسباب نادم اولديغكز فأنده سى بوقدر \* ايمدى عظمت و جاهه  
 تكيه ايله وزيردستكده اولان ضعفايه حقارت نظرى ايله بقمه ❀ مشوى ❀  
 مر ضعيغان راتوبى خصمى مدان ❀ سن ضعيفترى ناصر و معينسن بيلمه ضعفاك  
 معين و ناصرى اول ملك قادردر و بوكا دليل قاطع و برهان ساطع ايسترسك  
 ❀ مشوى ❀ از نبى اذ جاء نصر الله و خان ❀ قرآن عظيمدن ( اذ جاء نصر الله )  
 سوره سن اوقو و آگاه اول كه اصحاب رسول عليه السلام و رضى الله عنهم  
 ابتداء اسلامده قليل و ضعيف ايكن قوى و غالب و كفار مكه و سائر مشركين  
 مغلوب و مقهور اولديلر و عون ناصر و معين ايله غرب و شرقه حكم ايدوب  
 دين اسلام ايله جهان و جهات نياني منور و مشرف قيلديلر \* يعنى سوره  
 ( اذ جاء نصر الله ) حبيب اكرم صلى الله عليه وسلم و حى و ازال اولنوب  
 حق تبارك و تعالى بيوررلر كه ( بسم الله الرحمن الرحيم ) ( اذ جاء نصر الله و الفتح )  
 قاضى بضاوى رحمة الله عليه اظهاره اياك على اعدائك و فتح مكه و قيل المراد  
 جنس نصر الله للمؤمنين و فتح مكه و سائر البلاد عليهم ) ديو تفسير بيوررلر  
 \* يعنى كلمه نصر فاعلنه مضاف مفعولى محذوفدر كه خطاب حضرت رسول الله  
 عليه السلامه اولوب ( اذ جاء نصر الله اياك ) تقديرى اوزره معنائى حليم  
 چون خداى متعالى لك عون و نصرتى سكا كله و فتحده اولان الف لام دخى  
 عوض عن الاضافه و مفعولى محذوف اوله كه مكه در \* يعنى حق تعالينك  
 فتحى كه فتح مكه در ميسر اوله ( و رأيت الناس يدخلون فى دين الله افواجا )  
 و اللهك دينى كه دين اسلامدر ناس فوج فوج و كروه و كروه دين حقه داخل

مطلب  
 تفسير سورة النصر



اولد قلری حالده کوره سن (فسیح بحمد ربك) خدای متعال سنی کفار اوزرینه  
 غاب ایدوب انواع نعم جلیله سن مشاهده ایلد مککه تعجبا سبحان الله دیوسوبله  
 ور بکک جد و ثنائه ملتبس اولدیغک حالده خدای متعالک شان بیچونه  
 لابق و سزاوار اولیان اوصاف و نقایصدن تنزیه و تقدیس و نعمت حقه شکر  
 ایلله (واسغفره انه کان توابا) و امتک ایچون ربکدن مغفرت طلب ایلله که  
 تحقیقا حق تبارک و تقدس تأیب اولان عبادنک توبه لرینی مباحه ایلله قبول  
 ایدیجی و توابین و متطهرینی مغفرتیله سـ و یجیدر کما قال الله تعالی (ان الله  
 یحب التوابین و یحب المنطهرین) اذاجاء نصر الله قول کریمنده اولان اذانک  
 جوابی و عالمی فسیح قول کریمدر دیمشـلر \* یعنی اذاجاءک النصر و الفتح  
 و کثرة الاتباع و الامم فاشتغل انت بالتسبیح و الحمد و الاستغفار و بعضیلر دخی  
 اذاجاء کلمه سـ یله منصوب اولوب جوابی محذوفدر دیمشـلر تقدیر کلام اذاجاءت  
 هذه الاشياء فقد عظمت نعم الله تعالی علیک دیمک اولور \* و بین النصر و الفتح  
 فرق ندر که حتی فتح نصر اوزرینه عطف اولندی دیوسوال ایدنه امام فخر رازی  
 علیه رحمة الباری جواب و یروب یوررلر که نصر مطلوبک تحصیلنه  
 اما ندر فتح ايسه نصره متعلق اولان مطلوبک تحصیلدر \* پس نصر فتح  
 ایچون سبب کیدر \* فلهذا ابتداء نصر ذکر اولوب فتح معطوف علی النصر  
 اولدی \* و بر جواب دخی بودر که نصر کمال دیندر و فتح نعمتک تمامدن اولان  
 اقبال دنیویدر کما قال الله تعالی (انکم لکم دینکم و انتم علیکم نعمتی)  
 \* و بر جواب دخی بودر که نصر دنیاده ظفر علی المنی در فتح ايسه جنده اولان  
 مأمولک حصولدر کما قال الله تعالی (و فتحت ابوابها) الحاصل اظهر  
 اقوال بودر که نصر کما معنای طائفة قریشک و یا خود جمیع اعرابک اوزرینه  
 غایبه در وار باب تفسیردر بعضیسی بوقتحدن مراد فتح خیرو بعضیلر دخی  
 فتح طائفدر دیمشـلر و لیکن تفسیر کیرده ابن عباس رضی الله عنهما دن  
 نقل اولور که بوقتحدن مراد فتح مککه در که فتح مزبور فتح الفتوح در دیو  
 بیورمشـلردر و بین المفسرین دخی مشهور اولان بودر که بوسـوره کریمه ده  
 اولان فتحدن مراد فتح مککه در و کبرو تفسیر کیرده مسـطوردر که ذکرنا  
 ان الاصح هو ان السـورة نزلت قبل فتح مککه و اما الذین قالوا انها نزلت  
 بعد فتح مککه فذكر الما وردی انه علیه السلام لم یلبث بعد نزول هذه السـورة  
 الا سـتين يوما مستديما للتسبیح و الاستغفار و قال مقاتل عاش بعد السـورة

مطلب  
 ما الفرق بین  
 النصر و الفتح



حولا ونزات (اليوم اكملت لكم دينكم) فعاش بعدها ثمانين يوما ثم انزل  
آية الكلاله فعاش بعدها خمسين يوما ثم نزل (لقد جاءكم رسول من انفسكم) فعاش  
بعدها خمسة وثلاثين يوما ثم نزل (واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله) فعاش  
بعدها احد عشر يوما وفي رواية اخرى عاش بعدها سبعة ايام والله اعلم كيف  
كان ذلك \* اما تفسيره عالم التنزيل يلمه قتاده ومقاتل رضي الله عنهما من روايت  
اولئك انهم كانوا في حياة رسول الله صلى الله عليه وسلم بوسورة كريمة نزلت فيهم  
ايكي سنة حياته اولدى ديو بيور مشعل \* پس سورة نصر وقت نزولنده  
اختلاف اولوب فتح مکه هجرتك سكرنجي سنه سنده ونزول سورة نصر  
اونجى سنده واقع اولدى ديور روايت اولمغله كلة اذا بو محمده مجرد وقت  
ايچوندر ديمشيلر وروى الحافظ البيهقي عن ابن عباس قال لما نزلت (اذا جاء  
نصر الله والفتح) دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة وقال انه نعت  
الى نفسى فبكيت ثم ضحكك فسميت عن ذلك قال اخبرني انه نعت اليه نفسه فبكيت ثم قال  
اصبرى فانك اول اهل الحاقا بى فضحكك وقد رواه النسائي بدون ذكر فاطمة  
وروى ان العباس عرف ذلك وبكى فقال النبي عليه السلام (ما بك بكيت فقال  
نعت اليك نفسك فقال الامر كما تقول) قال ابن عطاء في قوله (اذا جاء نصر  
الله والفتح) اذا شغلك به عمادونه فقد جاءك الفتح من النصر والفتح هو النجاة  
من السجن والبشرى ببقاء الله وقال الواسطي اى فتح عليك العلوم (فسبح  
بحمد ربك واستغفره) على ما كان منك من قلة العلم بما ريك منك (انه كان توابا)  
وقيل اذا فتح الله قلبك برؤية امنه عليك اقبل الله قلوب عباده اليك حتى يأتوك  
فوجافوجا \* وبالجملة حضرت فخر عالم صلى الله عليه وسلم سال حديدده قر يش ايله  
مصالحه ايدوب ككتب توارنج و تقاسيرده مفصل ومشروح نقل اولنديغى  
اوزره بنوخزاعه داخل عهد و امان رسول عليه السلام و بنو بكر قبيله سى  
دخى قر يش قومك عهدنده اولوب طرفيندن بر برينه مضرات اصابت  
ايتماك اوزره صلح اولمش ايكن ذكر اولنان ايكي قبيله نك مياننده بعثت نبي  
عليه السلام دن اول مقاتله واقع اولمغله عداوت اوزره اولدقلىر يچون  
قبيله بنى بكر عداوت مز بوره بنى كوكلرنده صاقايوب و بعد الصلح هر كس  
آلات حرب و سلاحن براغوب امن و امان اوزره اولوب بو حال اوزرينه  
برسنه مرور ايتد كده بنى بكر قبيله سى عداوت قديمه بنى اظهار ايدوب  
مكيانندن استمداد اباديلر انلر دخى امداد ايتمكله امان و عهد رسوله اولان



بنو خزاعه قبیله سنك اوزرینه واروب خبلی کسینه قتل ایدوب بقیه سینه  
 هزیمت واقع اولدی \* پس امر حقه جبریل امین نازل اولوب بنو بکر وطائفه  
 قریش نقض عهد ایشدگارین خبر و یروب و مکّه مکرمه نك فتحیه تیشیر ایلدی  
 بعده حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم اصحاب کزین ایل و واروب مکّه  
 مکرمه بی فتح ایدوب دین محمدی ضعیف ایکن قوی و اهل اسلام فئه قلبه  
 ایکن در یامثال و انجیم شمار اولوب جمیع ادیانك وجهه اناسك اوزرینه نصرت  
 و فتح حقه منصور و مظفر و غالب مطلق اولدیلر \* ایددی حق اوزره اولان  
 مؤمنینك صورت ظاهره لرنده اولان ضعیف لرنه نظر ایتیمه سز که انلرک معین  
 و ناصر ی الله رب العالمین و خیر الناصرین در با خصوص اولیا و اتقیانك الله دن  
 غیری حامی و معین لری بو قدر و انلر دخی حقدن غیر بدن امداد و اعانت دیلزلر  
 \* مشوی \* کرتو پیل خصم تواز تورمید \* ای ظالم فرضی اگر سن فیل  
 ايسك و صورتده و قوتده زیمان بنیل ايسك و خصمك سکا نسبت ضعیف  
 وزبون اولغله سندن اور کدی و مقاومه قادر اولوب قاچدی \* یعنی بویه  
 ايسه دخی زنهار غافل اولمه که ای مغرور و مقهور \* مشوی \* نك جزا  
 طیرا ابایلت رسید \* اشته سکا ابایل قوشی جزا یتشدی \* یعنی طیرا ابایل  
 اصحاب فیل نه وجهه هلاک ایتدیه قوت و قدرت و دولت و سلطنته مغرور  
 اولوب (قلب المؤمن بیت الله) دیو بیوریلان مؤمنین اتقیاء اولیاء اصفیانك  
 و کللری کبه سن هدمه نیت ابایلن ظالمه یتلد یکی یردن بلا و یروب  
 اضعف ضعیفادن بر عبد حقیر الله هلاک ایتکه قادر در آما و صدقنا  
 و بویت شریف ایل کاشف اسرار قیومی مولانا جلال الدین رومی سوره  
 الم ترکیف ده بیان بیوریلان اصحاب فیلک قصه سنه اشارت بیورلر \* تاریخ  
 عام الفیلده اختلاف اولوب بعضیلری حضرت رحمة للعالمین دنیا به کلزدن قرق  
 یل اول واقع اولشد در یرلر و بعضیلری بکرمی اوچ سنه اول واقع اولدی دیوب  
 بعضیلری دخی بوم الفیلدن صکره الی کون مرور ایتد کده حضرت فخر عالم  
 علیه السلام متولد اولوب عالم شهادتی قدم مینت لزوم لریله مشرف ایلدی  
 دیو روایت ایدرلر و اکثر مورخین حضرت رسول نعلیه السلامک مولد  
 شریف لریله اصحاب فیلک قصه سی یریلده واقع اولدی دیو تحقیق ایدرلر اصح  
 روایت دخی بودر دیشلر و اصحاب فیلک اجمالاً قصه پر حصه سی بودر که  
 بمن ولایتنک والیسی اولان ابرهه بن الصباح نام مغرور و مقهور شهر صناعده

مطلب  
 قصه اصحاب فیل

برکنیسا بنا ایدوب و در دیوارن زیب و زبوره غرق ایدوب اسمنی قلیس دیوتسمیه  
 ایلدی و کنیسا بنا سنه دخی باعث بو اولدی که مکّه مکرمه شرفها الله تعالی به  
 بهر سنه اطراف و اکنافدن افواج کثیره کلوب بیت الله الحرامی زیارت ایدرلر  
 ایدی ابرهه خلقک بو وضعندن متالم اولوب خلق عالم کعبه زیارتنه کتیوب بنم  
 بنا ایلدیکم کنیسانی زیارت اینسونلر دیومقدورن صرف ایدوب اول  
 زمانه کنبه اندن شهرتلی و مذهب و مطلا برکنیسه دخی بنا اولنماشیدی  
 حکمت خدا کنبه قبیله سندن برر جل دیر ابرهه نک کنیسا بنا ایدوب خلق  
 زیارت کعبه دن منع ایتدیکن استماع ایتکله صنعایه عزیمت ایدوب و بر کعبه  
 واروب کنیسه مزبوره نک ایچنه بول و غایط ایدوب و دیوارینه نجس سوردی  
 \* و برروایتده دخی طائفه عربدن بریسی کنیساه قریب محله آتش ابقاد  
 ایدوب روزگار شدید اسمکله آنشی کنیساه اولاشدروب احراق بالنار  
 اولدی دیرلر \* پس علی کلا التقدرین ابرهه قضیه مزبوره دن خبردار  
 اولدقه غضبه کلوب البته واروب کعبه بی هدم ایدرم دیوقسم عظیم ایلدی  
 و حبشه عسکر بله قاقوب و محمود نام برجنه دار و قوی فیل و بیله سنجه برقوله  
 سکز و برقوله اون ایکی و برقوله بیک رأس فیلار کتوروب انواع کبر  
 و غرور ایله غمس نام موضعه کلدکده اشراف مکّه ایله عبد المطلب ابرهه به  
 قارشو چاقوب بوداعیه دن فراغت ایله دیولث مالی عرضه قیلوب ابرهه  
 قبول ایتوب عنادندن دوغدی و تخریب مکّه نبی ایله فیلاری جانب  
 حرمه سوروب میلاره واردقلمرنده برخطوه ایلرو کتیوب فیل بانلر  
 هر نه قدر چنکال و معول اوروب اقدام ایتدیکه مفید اولزدی و شام و بمن  
 طرفنه منصرف ایتدکلمرنده سرعت و شتاب ایله دونوب کیدرلری \* پس  
 بونلر بو کاره اشتغال اوزره ایکن حق سبحانه و تعالی جانب بچردن طیر ابابیل  
 کوندروب هر برینک چنکاللمرنده برر و منقار لرنده دخی بررطاش کتوروب  
 هر برنده اوچرطاش و ارایدی و اچارمزبوره نک اصغری مرچک مقداری  
 و اکبری نخود مقداری ایدی \* پس طیر ابابیل ذکر اوانسان اچساری  
 ابرهه عسکرینک باشلرینه اوروب بقدره الله تعالی اچارمزبوره اول قوم  
 طغینک باشلرندن کیروب دبرلندن چیقوب هلاک ایلدی و عاقبت ابرهه نک  
 دخی اول ایکی قوانی اوموزندن و ایکی ایاغنی اویلوغندن کتوروب بمده باشندن  
 اوروب هلاک ایلدی و هلاک اولان آدم لردن برینی برکسنه برالیله آتی



مطلب  
تفسیر سورة فیل

و کند و سبیلہ قال دیروب بر الما کی الئہ طوتردی ابحار مزبورہ بقدرۃ اللہ  
بونلری یا قوب فی الحال قاو کی ایدردی قصہ نک تفصیلن استین کتب توار یخہ  
مراجعت ایلسون کا قال اللہ تعالیٰ (بسم اللہ الرحمن الرحیم) (الم تر کیف فعل ربک  
باصحاب الفیل) خطاب رسول علیہ السلامہ در واسـتفہام تقریر بدر حاصل  
معنی عجا حبیمن سن کور مدکی ربک اصحاب فیلہ نہ ایشلدی \* یعنی اصحاب فیلہ  
واقع اولان آناری مشاہدہ و اخباری تواتر ایلہ استماع ایدوب همان معاینۃ  
کور مش کی اولدک و علم ضروری حاصل اولدی زیرا رؤیتہ اصل رؤیت  
بالبصر اولمقدر واسـتفہام دخی تقریر ایچون اولوب تحقیقا حبیمن سن کوردک  
و مشاہدہ ابلدک دیمک اولور رسول علیہ السلام ایسہ اصحاب فیلہ واقع اولان  
بلیہ بی چشم ظاهر ایلہ کور مامش ایدی ار باب تفسیر رحیم اللہ بوسـؤالہ  
جواب و یروب یورر لکہ بو محلدہ اولان رؤیتدن مراد رؤیت قلبدر رؤیت قلب  
ایسہ علم درو علم ضروری قوتہ و جلادہ مشاہدہ و عیان ایلہ مساوی اولدیغیچون  
علمدن رؤیت ایلہ عبارت اولدی و علم ضروری دخی اصحاب فیلک اخباری  
متواتر اولدیغیچون در کاروی عن ابن عباس رضی اللہ عنہما (انہ رأى من  
الحجارة التي اهلك الله تعالى بها اصحاب الفيل عند امهاني رضي الله عنها  
نحو قفیر مخططة بحجرة كالجزع الظفاري) وعن عائشة رضي الله عنها وعن  
ابيهما قالت (رأيت قائد الفيل وسائيه اعمین مقعدين يستطعمان) (وارسل  
عليهم طيرا ابابيل ترميهم بحجارة من سجيل) و حبیمن ربک اصحاب فیل اوزرینہ  
ابابیل دیمکله موصوفہ طیر ار سال ایلدی آنجلین طیر کہ سنک وکلدن اولان  
بحارہ بی اصحاب فیل اوزرینہ رمی ایدی و یاخود ترمیہم طیردن صفت اخری  
اولوبوب حال اولق اوزرہ طیر ابابیل انلرک اوزرینہ رمی بحارہ ابتدکاری حالہ  
(خاعلہم کصف ما کول) \* پس حق سبحانہ و تعالیٰ اول طائفۃ طاغیہ بی  
عصف ما کول کی قیلدی عصف شول صمان چو بی در کہ بعد الحصاد  
ریح عاصف انی داغیدوب پریشان ایدر و مواشی اکل ایدر \* و فی التفسیر الکبیر  
انہ ورق الزرع الذی یبقی فی الارض بعد حصاده و تعصفہ الریاح فتأکله  
المواشی \* وقال ابو مسلم العصف التبن کقولہ تعالیٰ (ذوالعصف والربحان)  
کأنہ ما یعصف بہ الریح عند الذر فتفرقه عن الحب وهو اذا کان مأکولا  
فقد بطل ولا رجعة لہ ولا نعمة فیہ وقال الفراء هو اطراف الزرع قبل ان یدرک  
السنبیل \* وقیل هو الحب الذی اکل لہ و بقی قشرہ ولفظ ابابیل صفت طیردر

ز را طیر اسم جعدر \* فلهذا ترمیهم تا ایله و یا ایله دخی قراعت اولتمشدر  
 و ابایل اساطیر و ساطیط و عبادید کی اولوب واحدی یوق بر جعدر بعضیلر  
 ایسه اباییلک واحدی بخول کی ابولدر زیر بخولک جمعی بخاجیلدر دیمشدر  
 و بعضیلر دخی واحد ابایل ایل و یاخود برون سکین ایلدر دیمشدر و فرا ابتشکه  
 اباییلک واحدی دنانیرک واحدی دینار اولدینی کبی ابال در دبسلر  
 صواب اووردی دیمش الحاصل ابایل شینا بعد شیء اولان جماعتدر  
 و ابایل طیرک غیرینه دخی بطریق الاستعاره اطلاق اولنور و مرغ اباییلک  
 لون و صورت و مقدار و هیئتند و روایات مختلفه واردر \* و فی تفسیر البغوی  
 ثم قال ابو مسعود لعبد المطلب انظر نحو البحر فنظر عبد المطلب فقال اری  
 طیرا ابیض نشأت من شاطئ البحر فقال ارفعها ببصرک این قرارها  
 قال اراها قد دارت علی رؤسنا قال تعرفها قال لا والله ما عرفها ماهی بنجدیه  
 ولا نهامیه ولا غریبه ولا شامیه قال وما قدھا قال اشباه العنسیب فی مناقیرھا  
 حصاکانه حصی الحررقی قد اقبلت کاللیل یکسع بعضها بعضا امام کل فرقة  
 طیر تقودھا اجر المنقار واسود الرأس طویل العنق فجاءت حتی اذا جاءت  
 بعسکر القوم رکبت فوق رؤسهم فلما توافقت الرجال کلھا اھالت الطیر ما فی  
 مناقیرھا علی من تحتھا مکتوب علی کل حجر اسم صاحبه \* و ابن سیرین ابن  
 عباس رضی اللہ عنھما دن روایت ایدر که ابن عباس بیورمشلر که طیر اباییلک  
 فیل خرطومی کی خرطوملری و کلاب دبشی کی دیشلری و ارایدی \* قال  
 کانت طیرا لھا خراطیم کخرطیم الفیل واکف کاکف الکلاب \* وروی  
 عطاءنه قال طیر اسود جاءت من قبل البحر فوجا فوجا \* امام فخر الدین رازی  
 تفسیر کبیرده بیوررلر که \* و اعل السبب انھا ارسلت الی قوم کانوا فی صورتھم  
 سواد اللون و فی سیرتھم سواد الکفر والمعصية \* وعن سید بن جبیر انھا  
 بیض صغار و اعل السبب ان ظلمة الکفر انھزمت بھا والبیاض ضد السواد  
 \* و قبل کانت خضر اولھا رؤس مثل رؤس السباع و مناقیر صفر و قبل کانت  
 بلقاء کالخطاطیف \* و اقول انھالما کانت افواجا فلعل کل فوج منھا کان علی  
 شکل آخر \* و کل واحد وصف مارأی انتھی کلامه \* و معنای سجیلده دخی  
 مفسرین درت قول یازمشلردر \* قول اول سجیل فی الاصل فارسی اولوب  
 کلین ابدیکه بریسی سنک و بریسی کلدر \* پس معرب ایتد کلرنده سنک سنج  
 و کل جیل دیومعرب اولوب سنج حجر و جیل طین معناسنه استعمال اولندی

مطلب

فی تحقیق لفظ ابایل

مطلب

فی تحقیق لفظ سجیل



بعده بعلک کبی ایکسی برکله اولوب \* سنک وکلدن منجبره اولان اجاره  
سجیل اطلاق اولندی \* قول ثانی سجیل سجدند و سجیل صوابله طولو اولان  
یوک قوغایه دیرلر نیکیم اعراب سجدت الماء سجلا فانسجل دیرلر ای صبیته  
بالدو فانسب \* یعنی صونی دواایله دو کدم صودخی دو کلدی دیمکدر \* پس  
(ترجمهم بحجارة من سجیل) قول کریمی رمی اولنان حجاره حق سبحانه و تعالیٰ نیک  
خرانه قهرندن منصبه در دیمک اولور حتی بعضی طیر بابایله ترجمهم قرائت ابدوب  
و فعل رمی حقه اسناد اولنوب ترجمهم الله اولمق اوزره ضمیری رب اوزرینه ارجاع  
ایتشلر \* و باخود اسم جمعک تذکیر و تأنیثی مساوی اولوب تأویل جماعته  
اولدیفیچون مؤنث و اسم جمع اولدیغنه نظرایله مذکر اولمغله ضمیر طیر بابایله  
ارجاع اولمش کلامی ذکره \* قول ثالث سجیل ارسال معنا سنه اولان اسجدند  
دیمشلمر مثلاً بهیمه بی مادریله ارسال ایتسه لر اسجدت البهیمه مع امهها دینلور  
و كذلك خیل مسجل دخی دینلور یعنی هر سئل مطلق دیمکدر بوتقدیرجه معنی  
ان تلك الحجارة مما ارسله الله عليهم دیمک اولور عذاب ایتسه ارسال ایله  
وصف اولمشدر مثلاً بومحمله و بردخی (فارسلنا عليهم الطوفان) قول  
کریمده و بعض محمله دخی واقع اولمشدر \* قول رابع سجیل سجدن مأخوذ  
درکه سجیل مزبور کابرد و سجدن اعمال کفارک مکتوب اولان دیوانته  
علم اولدیغی کبی سجیل دخی عذاب کفار مکتوب اولان دیوان ایچون علمدر  
فکانه قيل بحجارة کاشته من جملة العذاب المکتوب فی الکتاب المسمی بسجیل  
حتی طیر باباییل رمی ایتدوکی حجاره دن هر برینک اوزرنده صا حینک اسمی  
یازلمش دیور وایت اولنوب قول مزبور دخی قول رابعه موافق در و عبد الرزاق  
قاشانی طیب الله انفسه تفسیرنده یوررلر که (فهی لاتقبل التأویل کاحوال  
القیامة و امثالها و اما التطبيق فاعلم ان ابرهة النفس الحبشة لما قصد تخريب  
کعبة القلب الذی هو بیت الله بالحقیقة و الا سستیلاء علیها و اراد ان یصرف  
بحاج القوى الروحانية الی فلیس الطبیعة الجسمانية الی بناسها و اراد تعظیمها  
فحزنا فیها قریشی العاقلة العملية بالقاء فضلة الغذاء العقلي فیها من صور  
النأ دیب المخصوص بالامور الطبیعة کالاعادات الجمیلة و الا داب المحموده  
او وقع شرار من نار الشوق الی اوقدها غیر قریش القوى الروحانية فاحرقها  
باریاضة فساق جنوده و عباء جیوشه من جیشة القوى النفسانية و صفقتها  
الظلمانية بالطبع کاغضب و الشهوة و امثال ذلك و قدیم فیل شیطان الوهم

الذى لا يهزم عن جنود العقل ويعارضه في الحرب والشیطان  
اکثر ما ینسب کل یکون بصورة الفیل \* کأراه معاذ فی زمن رسول الله صلی الله  
علیه وسلم ولهذا قال علیه السلام ( ان الشیطان لیضع خرطومه علی قلب ابن آدم  
فاذا ذکر الله خنس ) جعل الله کیدهم فی تضییع ( وارسل علیهم ) طیورا الافکار  
والاذکار بیضاء صورة بنور الروح البایل ای حرایق جماعات کصور القیاسات  
و کثرة الاذکار ( ترمیهم بحجارة من سخیل ) ای ریاضة مما سخیل وحض بکل  
واحد منهم کتب علی کل واحدة اسم المرمی بها بقلم الشرع والعقل وعین  
ان هذه الریاضة منزجة للقوة القلانیة مهلکة لها کالانقهار والتسخر للغضب  
والصوم للشهوة والضعفة للتکبر والذلة للنجس ) وامثال ذلك فجعلهم هملکی  
ها مدة لا حراك لها ( کهصف ما کول ) ای تقوی نیایة امیت وذهبت  
قوتها وخاصیتها ووقفت عن فعلها لضعفها بالریاضة انتهی کلامه  
ایمدی ای دوات و ثروت وقوت وقدرته غره اولان غافل چونکه ضعیفا  
ومساکینک دستگیری حق سبحانه وتعالینک عون وعنائی اولوب ابره یابی  
مبتلا یبلا یبایل ایلندیسه سندخی متنبه واکل اولوب مظلوملرک تیرآه سحر  
کامندن حذر قبل کافال علیه السلام ( رب اشهد اغبر ذی طبر اوا قسم علی الله  
لا بر ) زیرا ﴿ مشوی ﴾ کر ضعیفی در زمین خواهد امان \* اگر بر عبد ضعیف  
زمین ده امان بدیده یعنی بر ظالمک ظلمندن مضطر اولوب یاسمع ویا بصبر ویا عزیز  
ذوانتقام دیو یوزین یرلره سوروب درگاه رب العزته مناحات وظالمک ظلمندن  
داد و فریاد دیوب امان ایستیه ﴿ مشوی ﴾ غفل افتد در سپاه آسمان \* اول  
مظلوم وستم بدیده ک آوانین وتضرع وحنین ابتدو کندن عسا کر آسمانه  
غلغله دوشر یعنی ملانکه ایچنه غلغله دوشوب لاجم حق تعالی اول مظلومک  
ظلمنی ظالمک آلوب انتقام ابدر ﴿ بیت ﴾ مترسیکه پاک اندرون شی \* برآرد  
زسوز جگر یاربی \* اما ای ظلم بلکه سن دیر سنکه بن خود بو قدر جور وستم ایدرم  
ونیجه قلوب هدم ایدرم کبر و دوات و سلطنتم یرنده در بکا کسک آهی کچمز  
آخرته قالور سه قالسون ایمدی تحقیق بیله سنکه بو حال اوزره اولان  
کسنه ظالم اولدیندن غیری کافر دخی اولور او یله دکلدر که حق سبحانه  
وتعالی ظالمک ظلمنی کور میه ومظلومک حقن الو بر میه لیکن حق تعالی  
جل جلاله عاصی وظالمکری حین فساد زنده بلا تا خیر مؤاخذنه به قادر لیکن  
تا خیر ایلدوکی اهمال دکلدر بلکه امهال در یابو در که مهل ایله متنبه اولوب



انصافه کلاه و دنیا ده حلالق دیلبوب و توبه واستغفار ایدوب ایشی آخرته  
 قالمیه و یا خود بودر که نارسه مرده عذابی شدید اولما غیچون استندراج اوله  
 کا قال تعالی ( ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون انما يؤخرهم لیوم  
 تشخص فیہ الا بصار مهطعین مقنعی رؤسهم لا یرتد الیهیم طرفهم و افندتھم  
 هواء و اندر الناس یوم یأتیھم العذاب ) ای ظالمین خبری کوز یوقدر که  
 حق تعالی قلبیکوز مکدر و مظلم ایدوب آنافانا صفات رده ایله درکات  
 ناره سر نکون اتمکده در لکن کیفیتده بخبرلر سز \* م \* چند چندت  
 کبرم و توبی خبر \* در سلاسل مانده پاتا بصر \* ژنگ توبرتوت ای دیک سیاه \* کرد  
 سیمای درونت را تپاه \* بدلت ژنگار برژنگارها \* جمع شدنا کوز اسرارها \*  
 ایدمی ای مستمع قابل و متصفح مقبل هر کس اعمالیله اگر دنیا ده و اگر  
 آخرته مجازات اولاند یغنه اعتقاد نام اوزره اولاسن و اصلا و قطع عاشک و شبهه  
 ایتیه سن و نیک و بد هر نه واقع اولور سه کند و عمل کدن یله سن مثلا \* مشوی \*  
 کربدند افش کژی پر خون کنی \* اگر رضعی دیشک ایله اصروب پر خون ایله  
 سن رمو جب ( کاندن تدان ) سن دخی انوک جزاسن چکوب \* مشوی \*  
 درد دندانت بکیرد چون کنی \* بقدره الله تعالی سنی بر عظیم دیش اغریسی  
 طور نیجه ایدرسن \* پس دیشکی قوبارد و جراحه واروب دبدن چیقار رسن  
 چون کنی ده چون کنی قرانته دخی امکان وارد و محله مناسب در لکن کنی  
 فتح کاف ایله اولد فده چون اماله سز قراءت اولنور \* پس حضرت مولانا  
 مناسب ایله بوقدر نصیحت و موعظه بیوروب شیر معهود دخی بوقدر زمان  
 طائفه تنجیرانه جور و ستم ایدوب و هر بر بنی اصیروب و پاره لیوب ظلی کالز بولغله  
 بر خر کوش ضعیفک حیلہ سبله اتی هلاک ایلد و کی قصه به شروع ایدوب بیورور که  
 \* مشوی \* شیر خود را دید در چه وز غلو \* شر جاهه اتلد بغی که غری  
 کورم بوب کندوبی کوردی \* مشوی \* خوش را نشناخت آن دم از عدو \*  
 و غلو و هجوم و غضب و تجاوزندن اول حالده کندوبی عدو دن تشخص  
 و تمیز ایدم مدی غلو هجوم ایدوب حددن تجاوز اتمک معناسنه در \* مشوی \*  
 عکس خود را او عدوی خویش دید \* چاه ایچنده اولان کند و عکسی اول شیر  
 کندوبه عدو کوردی \* مشوی \* لاجرم برخویش شمشری کشید \* لاجرم  
 شیر کند و اوزر بنه بر شمشری چکدی و کند و کندوبی قهر و هلاک ایلدی \*  
 ایدمی ای غافل اگر سنک دخی دیده بصیرتک کشاده ایسه سندن حاصله

اولان اخلاق ذمیه چاهنك قعرنه دوش كده معاينه ومشاهده ايندرسن كه  
هره ستم كه سكا عدودن اصابت ايله لاجرم كندو صفات رديه كدن حاصل  
اولان عكس كدرو كذلك فلان كسنه بكا ظلم ايلدي دشمنم در ديو اخذ انتقام  
اعادي ايلدوك كندو عكس نه غلوه هجوم ايدوب هلاك اولان شيرك حله سي  
❖ در فلهذا حضرت مولانا قدسره بيوررل كه ❖ مشنوي ❖ ي بسا  
ظلمی كه بيني در كسان ❖ اي چوق ظلم كه غیری كسنه لده كوررسن يعني غير بلرندن  
سكا واقع اولان جور و ستم كه مشاهده ايندرسن ❖ مشنوي ❖ خوي توباشد  
در ايشان اي فلان ❖ اول ظلم ظالم لده سنك خويكدر اي فلان يعني سنك اخلاق  
سيئه و اوصافي قبيحه ك غير بلرده عكس ايدوب انلك بوزندن حق سبحانه  
وتعالی سنك عملكي سكا ظلم كوستروب جزا وعقاب ايدر كا قال تعالى ( و كذلك  
نولي بعض الظالمين بعضا بما كانوا يكسبون ) پس هر شيك حقيقه تنه نظر اولنسه  
حق جل وعلا نك اسرار و حكيم مشاهده اولنور بو كا كسنه نك عقلي ايرشمن  
❖ مشنوي ❖ اندر ايشان تافته هستي تو ❖ سنك كروا نيتك انلرده يلدرامش  
و منعكس اولمشدر ❖ مشنوي ❖ از نفاق و ظلم و بدمستي تو ❖ سنك نفاق و ظلم  
و بدمستلك كدن يعني وجود كده ظهور ايدن نفاق و ظلم و غرور و حب دنيدان  
نوش ايندوك خرموت و نك غفلتك بدمستلكي و اخلاق رديه دن هر نه ايسه  
صورت بندا اوب غير بلرك مر اياي وجودنده بوز كوسترر سن ايسه بكا ظلم  
ايندبلر ديو عداوت ايدر سن مع هذا رونما اولان كندو احوال كدر  
❖ حكايات ❖ اولنور كه حضرت موسي عليه الصلوة و علي نبينا بركون  
مكالمه مناجات ايدوب آلهي ظلم عورتنده اولان بعض عدل مخفي و حكيم  
خفيه مي بكا مشاهده ايندر ديو رجا ايلدي حق سبحانه و تعالی حضرت  
موسانك رجا سن قبول ايدوب ياموسي فلان چشمه ساره واروب عبادته مشغول  
اول كه بنم اسرار خفيه مي مشاهده ايله سن ديو خطاب مستطاب ايله  
ايله نشر يف بيوردي موسي عليه السلام دخی بر موجب فرمان خالق الاكوان  
چشمه سار معهوده واروب بر كوشه نهانیده عبادته اشتغال بيوردي  
ناكهان بر رجل اسب سوار كلوب اول چشمه ساره آتندن اينوب وساز و سلبن  
وقوبندن بر كيسه التونن چيقاروب چشمه كارينه قوبوب قضاء حاجت  
ايند كدن صكره الن و بوزن بويوب و اسباب و سلاحن الوب آتته سوار اولوب  
كيتدي والتوني فراموش ايلدي بعده بر چوبان كلوب قيو نلرن صوواروب



واول التونی بولوب الدی و قوشنه قویوب کتدی بعده برامی کلوب چشمه دن  
 صوایچر کن مکر التونن فراموش ایلین رجل فارس التونن و نند بغن خاطرینه  
 کتوروب بروجه استبحال دونوب اول چشمه به کلد کده اعمای بولوب بنم  
 التونمی کوروب المادکی دیوسه وال ایلدی اول دخی ای مرد فارس بن اعمای  
 سنک التونک نه کوردم ونه الدم دیو فریاد ایتدیکه فنده مند اولوب اعمای  
 اوروب قتل ایلدی واسینه سوار اولوب باد صرصر کی شتاب قیلدی \* پس  
 حضرت موسی علیه السلام آلهی سیدی ومولای بونده اولان حکمت خفیه کی  
 بوعبد مستند که اظهار قبل دیدی حق سبحانه وتعالی دن خطاب عزت ایشوب  
 ایلدی یاموسی مشاهده ایلدو کک احوالک جله سی بنم عدلدر ز برامقدما  
 کلز مرد فارس کندودن صکره چشمه به کلان چوبانک سابقا بیک فلور بسن  
 ظلما و غضب آلوب چوبان خوفندن استمکه قادر اولوب بنم درگاهمه  
 یوز سوروب عدله حواله ایش ایلدی حالارجل فارسک فراموش ایتدو کی  
 التون اول چوبانک ایلدی که حق مستحقنه واصل اولدی و صکره کلن اعمای  
 مقتول دخی رجل فارسک مقدما والدن قتل ایدوب و رجل مزبور یتیم قالوب  
 دعواچی اولماغه له قصاص اولماس ایلدی حالارجل مزبور پدرینک قاتلی  
 اولان اعمای قتل ایدوب قصاص یرین بولدی و بنم عدلم دخی ظاهر اولدی  
 دیو بیوردی \* حضرت موسی علیه السلام بو حکمت خفیه دن آگاه اولدقده  
 یوز بن سجده به قویوب بحر حیره مستغرق اولدی و حق سبحانه وتعالی جل  
 جلاله نک قدرت وعدالتنی مشاهده بیوردی \* مناجات \* ای زعدل  
 توسماوات بیای \* نور عدلت ز زمین ظلم زدای \* نام تو عدل بود کار تو عدل  
 \* آشکارا شده آثار تو عدل \* ظلمهایی که بعالم پیدا ست \* همه عدلست ولی  
 ظلم غماست \* نسبت ظلم بتو نیست ادب \* ظلمت ماش دهد ظلم لقب \* جام عدلی  
 بسر جامی زیر \* کش زمستی نکند ظلم انکیر \* از همه ظلم رهایی بخشش \* دولت عدل  
 نمایی بخشش \* تابهر سغله که ظلم اندوزد \* رستن از ظلمت ظلم آموزد \* ایلدی بنم  
 جانم کشی نه ایدرسه کندویه ایدر و غیر بیلدن هر نه ستم کوررسه کند و عملک  
 مجازاتن چکر اکابنساء کاشف اسرار قیومی مولانا جل جلال الدین بیورر لکه  
 \* منوی \* آن تویی و آن زخم بر خود می زنی \* یعنی بر موجب (المسلون  
 کنفس واحده) اول ظلم وعداوت ایلدو کک کسینه حقیقته غیری دکل سنسن  
 واول زخم ستمی کندو که اوررسن و کندو هلاک که قصد ایش اولورسن \*

❖ **مثنوی** ❖ برخود آن دم تار اغنت می تنی ❖ و اول دمه کند و او ز بکه تار اغنت  
 طوقور سن ❖ یعنی ابلهس کی کند و که اغنت ایتش اولور سن تار مطلقا دپه یه  
 دیرل که فرق معناسنه در اگر آدمیک فرقی اولسون و کرک جبالک دپه سی اولسون  
 و قرار مش معناسنه دخی کلور مثلا چشمه خورشید تار و شب تار دیرل و آخر یته  
 برها کتوروب تاره دخی دیرل و تاریک دیرل قرا کو معناسنه اولور و کرک باس  
 و قماش و سایر طوققان سننه نک اربشنه دخی تار دیرل بونده مراد اولسان  
 اربش معناسی در ❖ **مثنوی** ❖ در خود آن بدر انمی یینی عیان ❖ و لیکن کند و کده  
 مرکوز اولان افعال قبیحه و اعمال سیئه نک خبثی عیا نا کور مرز سن کند و  
 عیبکی بتلزن سن ❖ **مثنوی** ❖ ورنه دشمن بودی خود را بجان ❖ یو خسه  
 کند کده اولان اوصاف ردیه بی عیا نا کوریدک جان و دل ابله نفسکه و افعال  
 سیئه که عدوی بالذات اولوردک و ذکر اولنان اوصاف ردله نک محو و ازاله سنه  
 کوشش قبلردک ❖ **مثنوی** ❖ حله برخود می کنی ای ساده مرد ❖ و ای ساده  
 مرد کند و او ز بکه حله ایدردک ❖ **مثنوی** ❖ همچو آرشیری که بر خود حله کرد ❖  
 اول شیر کی که کند و عکس نک اوزر یته حله ایلدی یعنی سنک وجود کده ماء  
 علم و هدایت تفجر ابله اول شیر قعر چاهده اولان آبه نظر ایدوب صورت  
 سبیه سن کورمکله اوزر یته حله ایلدوی کی سن دخی مرآت قلبک ذکر الله  
 ابله تصفیه ایدوب چاه طبعه نک نظر ایلک و نفس کده اولان صفات سبیه  
 و صوت ردیه بی کورسک اوزر یته هجوم ایدوب اول صفاتی محو و ازاله ایدردک  
 و یا خود هر نه ایدرسک شیر کند و به ایدوب هلاک اولدیغی کی سن دخی  
 کند و کند و که ایدوب مضراتی سکا اصابت ایدردیک اوله معنای اول  
 سبیه قه کوره و معنای ثانی سبیه قه کوره در ❖ **مثنوی** ❖ چون بقعر خوی  
 خود اندر ری ❖ چونکه کند و خو یکک قعر نه و صفات نک غور نه اربشنه سن  
 ❖ **مثنوی** ❖ پس بدانی کز نبود آن ناکسی ❖ پس بلا شک و لاشبهه بیلور سن  
 که اول ناکسک سندن ایدی یعنی سنک عکوس صفات ذمی که اولوب غبردن  
 دلکش مثلا ❖ **مثنوی** ❖ شیرادر قعر پیدا شد که بود ❖ نقش او انکش در کرکس  
 می نمود ❖ قعر چاهده شیر ظاهر اولان شیرک کند و نقشی ایدی ❖ اول نقش  
 شیر غیری کسه کورندی کذلک سکا دخی آخر کسه دن اصابت ایلین جور و ستم  
 کند و نقش صفات کدر سنانی غبردن کورر سن ❖ ایلدی بنم جانم قوت بازو که  
 استناد ابله ❖ **مثنوی** ❖ هر که دندان ضعیفی می کند ❖ هر کم که برضه نک



دندان قوپاره ❖ مشوی ❖ کار آن شیر غلط بین می کند ❖ حقیقتده اول غلط  
 بین اولان شیرك كارنى انشای یعنی کند و کند و به زبان ایدر ❖ مشوی ❖  
 ای بدیده خال بد بر روی عم ❖ ای عیسی یوز ند خال بد کورمش کسته  
 ❖ مشوی ❖ عکس خال تست آن از خود مرمر ❖ اول سنك عکس حال کدر  
 عکدن نفرت ایله خال ایکی مصرعه ده دخی بك معناسنه اولن خامجه ایله در  
 ( خلاصه بیت ) ( کل مؤمن اخوة ) موجنجه ای ولد آدم سارنا سده کور دکات  
 عیوب و نقایص سنده اولن عیوبك عکسی در اگر سنده اول عیب اولماسه  
 سار اخوان مؤمنین ده دخی ذره قدر عیب کور مرمر دك و هیچ فرده نظر حقارت  
 ایله بقمر دك اکابناء که ❖ مشوی ❖ مؤمنان آینه همد یکنند ❖ ( المؤمن  
 مرآت المؤمن ) حدیث شریفی فو اسنجه مؤمنین برینك آینه سی در ❖ مشوی ❖  
 این خبر از پیمبر آورند ❖ و خبری نا حضرت نبی علیه الصلوٰه والسلام دن کنور رل  
 یعنی مذکور اولان حدیث شریفی روایت صحیح الیه راویان احادیث روایت ایدرل  
 ❖ و طبرانی دخی اوسطده بو حدیث شریفی انس رضی الله عنهدن روایت  
 بیورمه در ❖ پس مؤمن چونکه مرآتہ نظر ایله انده رونما اولان رنگ روی  
 صفاتدن رنجیده اولوب کند و اعمالنك جمال عکسی مشاهده ایتد یکن بیاور  
 و نمایند اولان اوصافی غیره و کناهی آینه به اسناد ایتوب کندوده اولان  
 صفاتک بدیلده سعی ایدر مثلاً ❖ مشوی ❖ پیش چشم داشتی شیشه کبود ❖  
 پیش چشمکه بر شیشه کبود طوتدك ❖ مشوی ❖ زان سبب عالم کبودت  
 می نمود ❖ اول سبیدن عالم سکا کبود کورندی بعض نسخه ده بو بیت بویه  
 واقع اولمدر ❖ جام روزن ساختی شیشه کبود ❖ نور خورشید کبودت می نمود ❖  
 یعنی جام روزنی شیشه کبود دوزدك آفتابه منسوب اولان نور بیاض اول سبیدن  
 کبود کورنددی والا اگر نور خورشید و اگر عالم کبود دکلدر بلکه علت شیشه  
 و جامه در ❖ ای مدی ای نور دیده پدر ❖ مشوی ❖ کرنه کوری آن کبودی دان  
 ز حویش ❖ اگر اعمی دکلسك اول کبودلکی کند کدن بیل عالم و خورشید عالم دن  
 بیلہ ❖ مشوی ❖ خویش را بد کوم کو کس راتو بدش ❖ و بر امر در ایسك  
 کندیکه را مزیدی ارتق سن غیره بددعه ❖ عطسار ❖ بلا از خویش بین  
 از غیر منکر ❖ که اینجانیست غیر و سیر منکر ❖ بلا از خویش بین صورت رها کن ❖  
 ازین آلودی خود با صفا کن ❖ بلاهای کشی از نفس مر دار ❖ گرفت آینه  
 دل جله زنکار ❖ بلاهای کشی از خوی بد تو ❖ بدوزخ بازمانی نالبد تو ❖ بنادانی

کرفتاری در اینجا \* حقیقت خویش آزاری در اینجا \* تواند ز پرده اکنون  
مانده باز \* چو واصل آمدی پرده برانداز \* فتاباش و فتابکین که اینجا \*  
حقیقت در فتاب و دست یکتا \* نهان شو همچو مردان در صفات \* نکه کن  
آنکه می در دید ذات \* ابدی بنم ایکی کوزم اعی و ضریر اوله عالمه عیب  
و نقصان کورمه کنندی عیبکدن غیری عیب کورمه کنندی حالکه مشغول  
اول غیر یلری کامل کنیدیکی ناقص بیل لسانیکی غیبت کویلکدن حفظ وصیانت  
قبل روی الدیلمی فی فردوس الاخبار عن انس رضی الله عنه انه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم ( طوبی لمن شغلته عیبه عن عیوب الناس و اتفق الفضل  
من ماله و امسك الفضل من قوله ) \* حکایت \* پیشوای اهل ملامت  
شمع جمع قیامت برهان مرتبه تجرید سلطان معرفت توحید محبت ( الفکر  
فخری ) ثوبان بن ابراهیم ابوالفیض اعنی ذوالنون مصری قدس الله روحه به  
اهالی مصر زندیق اعتقادنده اولوب بعضیلری دخی شک و خیرتده قالب  
وفاتده دکن علوشاندن کسینه آگاه اولیوب مادامکه حیاته ایدی عوما  
اهالی مصر اول ذات ملک سمانه انکار اوزره ایدیلر برکون ذوالنون مصری  
حضر تلندن دیار مصرده نیک مردل واریدر دیو برکسینه سوال ابدی  
بیوردیلر که اهالی مصر کجمله سی صلحا و نیک مرداندر و بندن ادنی و احقری  
بو قدر حتی بن فاسد اولدیغم ایچون ایچلرنده بنی قبول ایتمیوب بن فاسد سن  
دیورد ایدیلر دیوب جواب و یردی زهی خلق حسن زهی اطف و کرم  
\* ابدی بنم جانم مردان خدایک اخلاق جیه و اوصاف جلیله لری بویه جده در  
\* ذوالنون مصری قدس سرده کفتار نصیحت شعار لر ننددر که بیورر سخت  
ترین حجب کشی نفسنی کورمکدر علامت محبت الله حبیب الله متابعدر  
ماسوادن فکری منقطع اولیوب قلبی سوزان اولیان محب خدایه کاش محبت  
صوملر هر شبک عقوبتی واردر عقوبت محبت اولدر که حقدن غافل اوله سن  
عارف هر ساعت خاشعتردر ز را هر ساعت نزدیکتردر معرفت اسرار الهیه به  
اطلاعدرز برا عارف پیوسته انوارر بانددر \* پس بوحال و بوصفت الله متصف  
اولوب عیبی کنندی نفسنده کورر و اسرار الهی به واقف اولوب ترک بحث  
و جدل ایلین الله نور یله دیده بصیرت تحصیل ایلین مؤمن و موحد و عارف  
متفرد در زرا \* شنوی \* مؤمن ارینظر بنور الله نبود \* مؤمن کامل  
و عارف واصل اگر نور خدا الله نظر ایدر اولیدی \* شنوی \* عیب مؤمن را

مطلب  
حکایه ذوالنون  
مصری



برهنه چون نمود ❀ احوال عیب و اسرار خفیه مؤمنه آشکارا نیجه کور یزوردی  
 ❀ ایمدی اسرار خفیه آلهیه عارف اولان مؤمنین (و بی بیصرو بی یسمع) حدیث  
 شریفنک مظهری اولنلردر قال علیه الصلوة والسلام (انقوا فراسة المؤمن  
 فانه ينظر بنور الله) صدق حبیب الله رواه البخاری فی التاریخ والترمذی  
 عن ابی سعید والطبرانی عن ابی امامة ❀ اما ای نور محبت و معرفدن بی بهره  
 اولان تیر دل و محبوب غافل ❀ مشوی ❀ چونکه توینظر بنار الله بدی ❀  
 چونکه سن نار الله ایله نظر ایدر اولدک ❀ یعنی بر موجب (نار الله الموقدة التي  
 تطلع على الافئدة) نظرك آتش حقد و حسد و نار فھر و غضبندن ناشی اولوب  
 و بعد و فراق و عجب و انانیت آتشسته سوزان اولدبغك حاله انثینت ایله  
 نظر ایدرسك ❀ مشوی ❀ نیکو بی را و اندیدی از بدی ❀ ایلمکی بر امر اقدن  
 فرق و تمیز ایلمدک و اشیانک حقیقت ییله مدك ❀ یعنی مرایای عالمده کند کدن عکس  
 ایلین قبایح اعمال و فضایح افعال مطالعه و مشاهده ایده میوب نار جهلده و آتش  
 فراقده معذب قالدک باری ای غافل اصلاح حال بر ضلالکه اشتغال کوسرتوب  
 ❀ مشوی ❀ اندک اندک نور را بر نار زن ❀ اندک اندک و تدر یجله نور توحید  
 و معرفت و ضیای عشق و محبتی نار بشریت و آتش انانیتک اوزرینه اور که  
 ❀ مشوی ❀ تاشود نار تو نورای بر الحزن ❀ حتی سنک نار انانیت و لهب  
 نفسانیتک نور محبت و خورشید ضیا بخش و حدته تبدیل اوله ای حزن و غم  
 صاحبی ز را مادامکه نار بشریت نور وحدت ایله ملکیته مبدل اولیه دنیا  
 و آخرتده حزن و المدن خلاص اولرسن ❀ ایمدی نارك نور اولمغیچون درگاه  
 ملک متعاله خلوص بال ایله تضرع و ابتهاج فیلوب بو وجهله مناجات ایله که  
 ❀ مشوی ❀ هم توزن یارب ازان آب طهور ❀ الهام ملکا پرورد کارا اول  
 نور عشق و محبت و ضیایی توحید و معرفت آب طهوردن لطف و کرمه  
 نار بشریت اوزرینه سن اور ❀ مشوی ❀ تاشود این نار عالم جله نور ❀  
 نا که بو عالم طبیعتک ناری جمعا نور اوله یوخسه آلهی سیدی و مولای  
 اکبر سنک فضل و احسانک چشمه سارندن جریان ایدن ماء توفیق  
 و هدایت و آب رحمت و عنایت سبب اصوف نار بحیم بعد و فراق اولان نار طبیعت  
 و آتش انانیتی اطفالدوب جنان جنان و صراط باریک طریق اسلام و ایمان  
 نور توحید و ایمان ایله واسع و فروزان و پر ضیا و لعلان اولرسه ایواه و دریغ  
 بوتیه غفلتده کم کشته اولان باشمن آلهی لطف و کرم سندر سن عنایت

وهدایت قبل ای کریم ورحیم الله ❀ منوی ❀ آب و دریا جله در فرمان تست ❀  
 آب و دریا جبه عاسنک فرمانیکده در اکثر نسخه ده آب ایله دریا میانه و اوعاطفه واقع  
 اولمشدر ❀ یعنی نهو و روشطوط و آبار و عبونده اولان جنس ماء خصوصاً جله دریا  
 سنک حکمیکده در دیمک اولور ❀ منوی ❀ آب و آتش ای خداوند آن  
 تست ❀ الهی و مولای آب و آتش سنک مخلوقک و مملوکک و فرمانیکه مطیع لر در  
 کر کسه آب و آتش صوری و کر کسه معنوی اولسون و یا خود آبدن مراد  
 رحمت و مغفرت و ناردن مراد قهر و غضب و جلال اولوب بوقدیر جبه  
 حاصل معنی خداوند اا اگر رحمت و اگر غضب سنکدر دیلرسنک رحمتکه عفو  
 و مغفرت و داخل جنت ایدرسن و دیلرسنک قهر و جلالتکه وعدالتکه مجازات  
 و مکافات ایدرسن اما الهی (سبقت رحمتی غضبی) بیورمش سن اطف و احسانکندن  
 اومارز که رحمتک و عفو و مغفرتک در یاسنه بوعاصی و روسیاه قوللریکی غرق  
 و بحر عشق و محبتنه مستغرق ایلیه سن قدرت و قوت سنکدر ❀ منوی ❀  
 کر تو خواهی آتش آب خوش شود ❀ آلهی اگر ارادت علیه ازلیه تعلق  
 ایدوب تجلیات جلالک اولور سه نار محرقه آب لطیف و لذیذ اولور ❀ منوی ❀  
 ورنخواهی آب هم آتش شود ❀ و اگر ارادتک تعلق ایتوب قهر و جلالتک  
 ظهور ایدرسه آب دخی آتش سوزان اولور حاصل کلام اگر ظاهرا اولان  
 آب و آتش و اگر نار و آب بطنی سنک امر کله بر برینه منقلب اولور و بزده اولان  
 نار غضب و آتش عصبان دخی اگر نور محبت و آب معرفتکه بونور سه جله سی  
 نوره و اخلاق سیئه حسنه یه تبدیل اولور شو یله که کوکاده نور محبت  
 و معرفت طلوع ایتوب قهر که مظهر اولور سق جله نیکمز دخی بد اولور  
 (قل اللهم مالک المملک توتی المملک من تشاء وتنزع المملک من تشاء وتنزع من تشاء  
 وتنزل من تشاء بيدک الخیر انک علی کل شیء قدیر) ❀ منوی ❀ این طلب  
 در ما هم از ایجاد تست ❀ آلهی و مولای بزده اولان بوسی و کوشش وجد  
 و طلب دخی سنک ایجاد کدندر و اطف و احسان کدندر ❀ منوی ❀  
 رستن از بیداد یارب داد تست ❀ آلهی بیداد و ظلمدن خلاص اولیق سنک  
 عدل و داد کدرو ظلمت نفسیدن نجاته چیقیمق سنک هدایت کددر کما قال الله تعالی  
 (فن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام ومن یردان یضله یجعل صدره  
 ضیقاً حرجاً کائماً یصر فی السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لایؤمنون)  
 ❀ منوی ❀ بی طلب تو این طلب مان داده ❀ یا آلهی بو بزم طلبیزی



سن طلبسز و یردك یعنی سنك یولکی طلب ایلدی بکن نفس طلبك بزده وجودی  
 بوغی بکن سن احسان ایلدك ❖ مثنوی ❖ کنج احسان برهمه بکشاده ❖  
 آلهی احسان خزینه سن جله عالمك اوزرینه قح و کشاده ایلش سن بعض  
 نسخده مصراع ثانی بویله در ❖ ع ❖ بی شمار وحد عطاها داده ❖ یعنی ای  
 کریم و جواد بی حد و شمار عطار و یرمش سن امیددر که نارمز دخی نوره  
 تبدیل ایلده سن ❖ مناجات ❖ آبادانای اسرار ضمائر ❖ شناسای تمنای  
 خواطر ❖ شفا بخش درون درد مندان ❖ دوا فرمای درد مستندان ❖ نظر قیل  
 جان کوزینی اچی و یرکل ❖ کرم قیل رحمت آن ساجی و یرکل ❖ بنی  
 سورمه آلهی سن قیو کدن ❖ بنی ردایتمه یارب حضرته کدن ❖ بکاهرنه قیلورسك  
 بن سزاوار ❖ ولی اطفکه کوره ایلده سن کار ❖ سنك اطفه کدن ادرین بن امید ❖  
 که ایتمه سن آخر بنی نومید ❖ که سن و یردك چراغ عقله نور ❖ کته بتدن عطاکی  
 ایلده دور ❖ اوله تابنده اولدقچه حیاتم ❖ که روشن ایلده راه نجاتم ❖ بنی سن  
 حضرته کده قیل میکانه ❖ بنی بتدن ایراغ ایت جاودانه ❖ بنی شیرانه نفسه رور مندایت ❖  
 بنم پنجمده اول کابی کز ندایت ❖ بنی بوتن نشیندن جد اقیل ❖ دل و جان کاشینه  
 آشنا قیل ❖ دیار قدس ایچنده خانه و یرکل ❖ اول اقلیمده بکا کاشانه و یرکل ❖  
 بو کوکلم محرم اسرارک ایلده ❖ وجودی مشرق انوارک ایلده ❖ دکشدر کل بو اخلاق  
 وصفاتی ❖ یوغل دلدن بونقش کاشاتی ❖ هدایت نورنی جانده دلیل ایت ❖  
 عنایت رهبرن هادی السبیل ایت ❖ دماغ درد مندمه دوایت ❖ دوا می خا کپای  
 مصطفی ایت ❖ نه عذر ایدمکه بچددر کنه اهرم ❖ مکرکم لطفک اوله عذر خواهم ❖  
 آلهی واقفا اسرار سنسن ❖ شفا بخش دل بیار سنسن ❖ آلهی اولدن توفیق  
 سندر ❖ بوجان ایرلمه دن تحقیق سندن ❖ آلهی بوا میده سن وفاقیل ❖ بنی سن  
 حضرته که آشنا قیل ❖ شودمده کم نفسدن قاله برمو ❖ ایرشدر رحمتکدن بکا برهو ❖

❖ مرده بردن خرکوش بسوی نخجیرانه که شیر درچاه افتاد ❖

شیرچاهه دوشوب هلاک اولدی دبو خرکوش جانب نخجیرانه مرده ایلتمه سی  
 بیاننده در ❖ مثنوی ❖ چونکه خرکوش از رهایی شاد گشت ❖ چون  
 خرکوش عقل معاد حالت ابتلا ی شیرنفس اماره بی مشاهده ایدوب و چاه  
 ریاضته دوشروب پنجه سندن خلاص اولدیغندن شاد اولدی انواع شکر  
 و ثنا ایدرک ❖ مثنوی ❖ بسوی نخجیران دوان شد تابدشت ❖ جانب

نخجیرانه صحرا به دکن یلرک کندی ﴿ مثنوی ﴾ شیر را چون دید درجه  
 کشته زار ﴿ خرکوش شیری چا عده چونکه مقهور و خوار و کشته وزار  
 کوردی ﴿ مثنوی ﴾ چرخ می زد شادمان نامرغ زار ﴿ رقصه کنسان  
 وشاد و خندان اولدیغی حاده نامرغ زار و روان اولدی و چونکه خرکوش  
 ( موتوا قبل ان تموتوا ) مرتبه سن بولوب ودخی ( المؤمنون لایموتون ) حالی  
 مشاهده ایلدی ﴿ مثنوی ﴾ دست می زد چون رهید از دست مرک ﴿  
 و چونکه خرکوش موت طبعی الندن قور تلدی سرورندن اللربن بر برینه  
 اوردی ﴿ مثنوی ﴾ سبز ورقصان در هوا چون شاخ و برگ ﴿ هواده فصل  
 بهارده شاخ و برگ سبز ورقصان اولدیغی کی خرکوش دخی سبز ورقصان  
 و خرم وشادمان اولدی ﴿ مثنوی ﴾ شاخ و برگ از حبس خاک آزاد شدند ﴿  
 شاخ و برگ حبس خاکدن آزاد اولدی ﴿ مثنوی ﴾ سر بر آورد و خبر بفیاد شد ﴿  
 باشن خاکدن یوقارو کک نور دی و باد صباک مصاحب و حریفی اولدی  
 \* یعنی کذلک عقل معاد دخی نفسی چاه ریاضته براغوب روح انسانی حبس  
 طبیعتدن و خاک بشریتدن خلاص اولد قده عالم قدسه سر بر آورده اولوب  
 نسیمات فوحان محبات الهیه واسترواح روایح قدسه انسیه اله سبز و خرم  
 او اور دیکدر مثلا ﴿ مثنوی ﴾ برکها چون شاخ را بشکافتند ﴿ اوراق  
 اشجار چونکه اغصانی شق و فلق ابتدیلر ﴿ مثنوی ﴾ نابالای درخت  
 اشتافتند ﴿ نابالای درخته سکر دوب ذروه اعلایه هروج ایلدیلر ﴿ مثنوی ﴾  
 بازبان شطأ \* شکر خدا ﴿ شطو نخلک ابتدا چقسان بیراغی وزرع  
 و ورق زرعه دخی دبرل \* یعنی هنوز ظهور ایدن اوراق اشجار وزرع زبان  
 شطأ الله شکر خدایی ﴿ مثنوی ﴾ می سراید هر پرو بری جدا ﴿  
 سر ایدن کسر سین و فتح ایله سریدن ابرامق و تفتی ابتک معناسنه کلور  
 سراید سر ایدن لفظندن فعل مضارع در الحاصل هر پرورقی و عمر بشقه  
 بشقه تسبیح خدا ایدوب تفتی و ترنم ایدر یعنی بر موجب ( وان من شیء الا یسبح  
 بحمده ) بو وجهله حمد و ثناء و تسبیح و دعا ایدر که ﴿ مثنوی ﴾ که پیوردر  
 اصل مارا ذوالعطا ﴿ ذوالعطا والاحسان اولان خالق الاکوان  
 بزم کوکزی زمین ایچنده فصل شتاده بسلیدی اصل بونده کولک ودانه معناسنه در  
 ﴿ مثنوی ﴾ تادرخت استغلاظ آمد واستوی ﴿ تا که اصل حبه وزرع نحیف  
 وضعیف ایکن قوی و غلیظ و ساقنک اوزرینه قائم و مستوی اولدی ایبات



مزبور ه ايله سورة فتحده اولان بو آيت كريمه اشارت اولمشدر قال الله تعالى ( هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله وكفى بالله شهيدا محمد رسول الله والذين هم اشداء على الكفار رجاء بينهم تراهم ركعاً سجداً يبتغون فضلاً من الله ورضواناً سيماهم في وجوههم من اثر السجود ذلك مثلهم في التوراة ومثلهم في الانجيل كزرع اخرج شطأه فآزره فاستغاط فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجراً عظيماً ) صدق الله العظيم وبلغ رسوله الكريم ونحن على ذلك من الشاهدين \* ايمدى اى عاشق بو آيت كريمه نك تفسيرينه سمع جانت وكوش هوشك دوش قيل كه حق سبحانه وتعالى نه بيورر ( هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ) يعنى اول واحد و فرد وصمد حضرت خد اى متعال جل عن الشبه والمثال رسولى وحييى محمد المصطفى صلى الله عليه وسلمى هدايته ملتبس اولديغى حالده وياخود هدايت سبيله وياخود لاجل الهداية ودين حق ايله كه حقيقتده دين حق ودين كامل دين اسلامدر جميع اديانك اوزرينه غالب ايتك ايجون جله خلقه ارسال ايلدى زيرا اول رجة للعالمينك قلب شريفلى مشكات نورقرآن ودين منيف بيان معرفه يزدان وآداب فى حضرت الله اولوب دنيا ده زمان دعوت سعادت بنيانلرينه اربيشن خلقك جله سنه بالفعل وتقدم ايلين خلقك كايسته بالقوه رسولدر وآخرده اولين وآخرين تحت لوارنده بالفعل آسوده اوله جقدردر وانبياء عظام عليهم السلامك جله سندن اول سيد الكونينيه ايمان كتورمكله اخذ ميثاقى اولمشدر الحاصل ماكان وماسيكون انك حرمتنه وانك عشقنه وجوده كتورولمشدر ( فستل الحسين ) بى كان محمد صلى الله عليه وسلم نبيا وكيف جاء برساته فقال نحن نعد فى الرسول والرسالة والنبي والنوة اين انت عن ذكر من لا ذكر له فى الحقيقة الا هوو عن هو بته الابهو بته واين كان النبي عن نبوته حيث جرى القلم بقوله محمد رسول الله والمكان علة والزمان علة فاين انت عن الحق والحقيقة واكن اذا ظهر اسم محمد صلى الله عليه وسلم بالرسالة عظم محله بذكره له بالرسالة فهو الرسول المكين والسفير الامين جرى ذكره فى الازل بالتمكين بين الملائكة والانبياء على اعظم محل واشرف حال ( ودين اسلام اديان ساردهه حق اولان شيتك نسجيله واديان آخرده اولان فساد و بطلانى اظهار واهل اسلام سار اديانك اوزرينه مسلط اولمقله غالب اولمشدر زيرا امت محمد

مطلب  
تفسير آيت آخر سورة  
الفتح

جمله ادیانك اوزرینه غالبدر باخصوص نزول عیسی علیه السلام وخروج  
 مهدیده وجه ارضده بر کافر باقی قالمیوب جمله سی اسلام دیننی قبول ایدرلر  
 \* پس بوصفات جلیله ایله متصف اولان حبیبینه الله سبحانه وتعالی بالذات شهادت  
 ایدوب ( و کفی بالله شهیدا محمد رسول الله ) دیو بیورر یعنی حق تبارک  
 وتعالی حبیبینه شهادت رسالت ایله کافیدر ( عن ابن عباس شهده بالرسالة  
 وهو قوله محمد رسول الله ) ویاخود شهادتی وعدا بدیکی شیء اوزرینه ویاخود  
 اظهار معجزات ایله رسول علیه السلام نبوته حق جل جلاله کافیدر  
 ( وعن الحسن شهد نفسه انه سيظهر دينك ) ومحمد رسول الله قول کریمی  
 مشهود به ایچون جمله مبینده در ویاخود رسول الله صفت ومحمد مبتداء  
 محذوف ک خبری دخی اواق جا زرد ای هو محمد اشاره الی قوله رسوله بالهدی  
 ویاخود محمد مبتداء و رسول الله عطف بیاندر وحق سبحانه وتعالینک شهادتی  
 شهادت از لیه در پس حبیبینک اصطفای نبوته ازل آزالده شهادت ایدوب  
 بعده اصحاب واحباب واشیاع واتباعی رضی الله عنهم دخی اختصاصات  
 شریفه و اخلاق حیده وعلامات صحیحه وآداب جلیله ایله الی یوم القیام وصف  
 ایدوب بیوررلر که ( والذین معه ) ای معه فی الازل باصطفایة الولاية بنعت  
 الارواح لایرسم الاشباح والذین معه جمله سی محمد رسول الله جمله سنه معطوفدر  
 \* یعنی ازلده اصطفایات ولایت ایله موصوف اولان حبیب اکرم واصحاب  
 رسول الله ( اشداء علی الکفار رجاء ینتهم ) اشداء علی الکفار محمد رسول  
 الله والذین معه نیک خبریدر رجاء ینتهم دخی خبر بعد الخبردر و اشداء جمع  
 شدید و رجاء جمع رحیمدر \* یعنی اصحاب رسول الله کفار اوزرینه اشداء  
 و غلیظلردر و بربرینه کالوالدمع الولد رجادر فهم لا تأخذ بهم رأفة بل هم  
 کالاسد علی فریسته لان الله امرهم بالغلظة علیهم وامرهم باللین المؤمنین  
 کما قال الله تعالی ( اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین ) وعن الحسن  
 بلغ من تشدهم علی الکفار انهم کانوا یخترزون من ثیابهم ان تلزق بثیابهم  
 ومن ابدانهم ان تمس ابدانهم وبلغ من رحمتهم فیما ینتهم انه کان لایری منهم  
 احدمؤ من الاصلاحه وعانقه لاخلاف فیها یعنی کفار اوزرینه بر مرتبه شدیدلر  
 ایدیکه کافرک ثوبلری ثوبلرینه و بدنلرینی بدنلرینه دو قتمقدن نحرز ایدرلر  
 ایدی ومرتجلی دخی بدرجه ده ایدیکه بر مؤمن بر مؤمنی کور دیکده  
 لابد مصالحه و معانقه ایدر دی ولیکن امام اعظم رضی الله عنه معانقه بی



مطلب  
تقبیل و معانقه

تجويز بيور مامشردر و تقبيل دخی تجويزا يتمشردر (وقال لاحيان يقبل الرجل شيئاً من جسده رجل آخر) اما امام يوسف بوروايه اوزره معانقه بي تجويزا يتمشردر عن انس كان اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم (اذا تلاقوا تصامخوا واذا قدموا من سفر تعانقوا) رواه الطبراني وعن تميم الداري قال النبي صلى الله عليه وسلم (اول من عانق خليل الله ابراهيم وكان قبل ذلك السجود فهذا سجد هذا لهذا وهذا يسجد هذا لهذا فحاء الاسلام بالمصافحة) وعنه عليه السلام (تقبيل المسلم بذي اخيه المصافحة) وعن عائشة رضي الله عنها قال رسول الله عليه وسلم (ايمان مسلم قبل يده مسلم فهي احدى السجدين لله تعالى) پس حق سبحانه وتعالى اصحاب رسول الله عليه السلامك اوصاف جيله سن زياده ايدوب بيورر كه (تراهم ركعاً سجداً) ركع جمع راكع وسجد جمع ساجد در خطاب حضرت رسول عليه السلامه و يا خود اولوا الابصارك هر برينه اوله \* يعني حبيبم سن انلري راكع وساجد در كور رسن \* يعني اوقات خسته بي محافظه ايدوب بر فحواي كريم (وعلى صلواتهم دائماً) صلوته مداومت ايدرلر (يتغون فضلاً من الله ورضاً وانا) جله \* يتغون حال اولق اوزره موقع نصبه در \* يعني حق جل و علا دن ثواب و رضا ابتغا ابد كلري حاله سجد و ركوع لري بن كور رسن الحاصل حبيبم سنك اصحابك بنم انواع عظمتي چشم يقين ايله كوروب بساط عبوديت اوزر يته راكعين و رؤيت جلال و جلال ايله بساط حرمت اوزر يته ساجدين و بقاء حقه باقي اولوب بغير حجاب و عتاب مزيد كشف ذات و دنو وصال طلب ايدرلر مراتب سنيه مزبوره ايسه محل رضوان اكبر در فلهذا انلر دخی حق دن فضل و احسان و رضوان رجا ايدرلر حق تبارك و تعالى دخی رجال بن قبول ايدوب سجد و خضوع و ركوع و خشوع لري حاله معانيه قبله قلري عظام ملكوتيه دن وجوه نورنده تلاوت ايلين انوار مشاعداي وصف ايدوب بيوررلر كه (سيامهم في وجوههم من اثر السجود) يعني سيامه المحبين فانهم لا يسجدون لشيء من الدنيا والعقبي الا لله مخلصين له الدين سيام نشان و علامت معنائه در و علامت دن مراد شول نشان در كه كثر ت سجد و دن انلرك جباهنده ظاهر در من اثر السجود قول كر يمي سيامه وجوهك بياني و تفسير بدر و يا خود جاريه اولان مستكندن حاله و علامت مزبوره بر علامت در كه انلرك وجوه دن منفكه و مفارقه و زاياله و آفله اولن و علامت مزبوره يوم قيامته انلرك وجوهنده اولان نور در عن ابن عباس والحسن

رضي الله عنهما هو يياض يكون في وجوههم يوم القيمة روى الطبراني عن ابي  
 ابن كعب رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم ( هذا مع ما لهم من مثل ذلك  
 في الدنيا من اثر الخشوع والهبة بحيث انهم اذا رؤي احدهم اورث لرائيه  
 ذكر الله واذا قراء اورث قراءته حزنا و خشوعا و اخباتا و خضوعا وان كان رب الحال  
 زري السيئة ) وعكرمه وسعيد بن جبير رضي الله عنهما سيما دن مراد جباه  
 او زرنده اولان اثر ترابدر ديو بيور مشلر وضحاك رضي الله عنه سهر دن  
 واقع اولان صفرت وجه در ديو بيور مشلر وعن سعيد بن المسيب هوندي  
 الطهور و تراب الارض وعن عطاء استنارت وجوههم من طول ماصلوا بالليل  
 كقوله عليه السلام ( من كثر صلواته بالليل حسن وجهه بالنهيار ) رواه جابر  
 و خرج ابن ماجه في سننه اما عكرمه وسعيد بن جبير وسعيد بن مسيب سيما دن  
 مراد صفرت وجهه وجهه مرثي اولان اثر ترابدر ديو مراد بيور دقلري  
 بعض مرثي وساوسلرك كا ن صلوتيه اولدقلرين اشعار و اظهار ايجون  
 جبهه لرينه تصنعوا وضع ايتدكلري اثر سجود اولان تراب دكلدر اوله ظن ايتمه سن  
 طبراق انلرك باشنه زيرا يا ايله اولان علامات من بوره خوارج سيما سنند ر  
 تكلم ابراهيم بقاعى مناسبات القرآن نام تفسيرنده درلركه ( ولا يظن ان من السماء  
 ما يصنعه بعض المرائين من اثر السجود في جبهته فان ذلك من سماء الخوارج )  
 وفي نهاية ابن الاثير في الثغوا منه حديث ابي الدرداء رضي الله عنه ( رأى رجلا بين  
 عينيه مثل ثقبتي العنز فقال اولم يكن هذا كان خيرا ) يعني ابودرداء بر رجلك  
 جبهه سنده اثر سجود اولد يغن كوروب خوفا من الربا آني كراهتن عد ايلدي  
 و قدر وى صاحب الفردوس عن انس رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم  
 انه قال ( و ابغض الرجل و اكرهه اذا رأيت بين عينيه اثر السجود ) فلهذا عبد  
 العزير المكي بيوررلر ( هوليس من النحولة والصفرة لكنه نوره يظهره على وجوه  
 العابدين يبدو من باطنهم على ظاهرهم يتبين ذلك للمؤمنين و لو كان ذلك في زنجي  
 او حبشي ) وقال ابن عطاء ترى عليهم خلع الانوار لاجحة پس حضرت حق  
 و فياض مطلق عباد خاص و اولياء خواصنك اوصاف جيله سن شول امر  
 جليل ايله وصف ايلديكه جميع حظوظ و شهوات دن خلاص او اوب درونلري  
 علايق تكوينيه دن مصفا و محبت ذاتيه ايله مرأت قلبلري بجلا اولما نلردن  
 غير بسن صفات سننيه من بوره ايله اتصافه قادر اولما غله حق جل و علا  
 اول عباد اصفياسنك علوشانلرينه اشارت ابدوب بيوررلركه ( ذلك مثلهم



فی التوریه ) ذلك وصف مذکوره اشارتدر و یاخود اشارت مبهمه در که  
 اشارت مزبورہ بنی کزرع قول کریمی ابضاح ایدر و ذلك مبتداء خبری  
 مثلہم در یعنی انلرک وصف عجیب الشانلری اوصاف مزبورہ ایلہ توراندہ  
 مذکور در روی اصحاب فتوح البلاد فی فتح بیت المقدس عن کعب الاخبار  
 رضی اللہ عنہ ان سبب اسلامہ ان اباء کان اخبرہ انه دخر عنده ورقین جعلہما  
 فی کوة وطین علیہما وامرہ ان یعمل بہما بعد موتہ قال فلما مات فحقت  
 عنہما فاذا فیہما محمد رسول اللہ خانم الیدین لانی بعدہ مولدہ بمکة ومہا جرہ  
 بطیبة لبس بفض ولا غلیظ ولا سحاب فی الاسواق ولا یجزی السیئة  
 بالسیئة ولا یجزی بالسیئة الحسنہ ویغفر ویصفح امتہ الحمادون الذین  
 یحمدون اللہ علی کل شرف وعلی کل حال وتذال انفسہم بالتکبیر وی نصر اللہ بنہم  
 علی کل من ناواہ یغسلون فروجہم بالماء ویا تزررون علی اوساطہم وانا جیلہم  
 فی صدورہم یا کون قربانہم فی بطونہم ویوجرون علیہا تراجمہم بینہم  
 تراجم بنی الام والاب وھم اول من یدخل الجنة یوم القیامة من الامم ھم السابقون  
 المقربون والشافعون المشفع لھم \* وعن کعب والمثل الذی فی التوریه  
 ما ترجمتہ ھم اعدائہم کفرون الحدید وفيما بینہم فی النفع والتوصل بالماء  
 والصعید ولربہم کھامۃ الزرع مع الریح والصدیق النصیح وفي الاقبال  
 علی الآخرة کالمسافر الشاحب \* والباکی الناحب فعبر عنہ فی کتبنا  
 بما ذکر (ومثلہم فی الانجیل) مثلہم فی التوریه اوزرینہ معطوف و قدر  
 یعنی ابکی کما بدہ دخی وصف جباری کزرع تمثیل مستأنف و یاخود  
 تفسیر و ابضاح در و یاخود ومثلہم فی الانجیل قولک خبر یدر اخرج شطاء  
 ای فراخہ یقال اشطاء الزرع اذا فرخ یعنی انلرک مثلی انجیلدہ و یاخود  
 توراندہ و انجیلدہ شول زرع مثلا و در کہ ورقنی اول حالتہ اخرج و اظہار  
 ایلہ فا زرہ ای فقواہ من الموازرة وھی المعاونۃ او من الایزار وھو الاعانة  
 یعنی پس اول شطوۃ معاونت ایدوب تقویت ویرہ فاستغلظ فصار من  
 الدقة الغلظ یعنی پس رقت غلظہ تبدل اولہ فاستوی علی سوقہ سوق  
 بو محلدہ جمع سابق در کہ پای درخت معنا سنہ در \* بوندہ پای درختدن  
 مراد زرعک قصبی در ای فاستقام علی قصبہ یعنی زرع بعد الغلظة من  
 الرقة سافلری اوزرینہ قائم اولدی بروجہ لہ قیام کہ یعجب الزراع زرعک  
 نما واستقامت وقوت و غلظتی وحسن منظری زراعی عجیبہ کتورر

حاصل كلام حضرت حق وقادر مطلق اصحاب كرام رضى الله عنهم  
 ايچون بومثلي ضرب ايتشدرد \* يعنى اصحاب رسول عليه السلام مبدأ اسلامده  
 قليل وضعيف اولوب بعده برمرتبه كثير وقوى اولديلر كه ناس انلرك قوت  
 وكثرت وقدرت وهيتنه تجب ايدر اولديلر وشطأ اسلامه اول داخل اولاندن  
 كتابه در دبو تفسير ايتشدر \* زبرا سنبله ابتداء مفرده اولديغى حالده خروج  
 ايتديكى كبي حضرت رسول عليه السلام دخى مفردا مبعوث اولدى \*  
 بعده سنبله قوتلنديكى كبي حضرت دخى اصحاب ايله قوت بولدى قال  
 قتاده مكتوب فى الانجيل ( سيجرج قوم يثبتون نبات الزرع بأمرىون بالمعروف  
 وينهون عن المنكر ) ومنه نبات القران ده انجيلده واقع اولان مثل بوججهله  
 مسطور در ( قال متى ضرب لهم مثلاً قايلاً يشبه ملكوت السموات حبة خردل  
 اخذها انسان وزرعها فى حقله لانها اصغر الزرايع كلها \* وقال مر قس وهى  
 اصغرا لحبوب التى على الارض فاذا طالت صارت اكبر من جميع البقول ونضير  
 شجرة \* وقال مر قس وصنعت اغصانا عظيماً \* وقال لوقا فتمت وصارت  
 شجرة عظيمة حتى ان طائر السماء يستظل تحت اغصانها \* يوحنا ومر قس  
 ومتى ولوقا ) حواريون دن درت كسنيه در كه انجيلي بونلر يازمشلردر ومر قسك  
 انجيلين طائفة روميان قراءت ايدرلر ومر قسك يازد بغي انجيل لسان رومه  
 ترجمه اولنوب سارينك لسان لاتين در كه اصل در وزرع ايله ضرب مثله  
 برتميل دخى يازمشلر كه حالاذ كر اولنور ( وقال مر قس من له اذان سامعتان فليسمع  
 وقال لهم يشبه ملكوت الله انساناً يلقى زرعاً على الارض وينام ويقوم ليلاً  
 ونهاراً والزرع ينمو ويطول وهو لا يعلم اولا عشب وبعد ذلك سنبل ثم تملئ  
 السنبل حتى اذا انتهت الثمرة حينئذ يضع المحمل اذ قد دنا الحصاد \*  
 قال متى هذا كله \* قال اى عيسى يسوع المجموع ليتم ما قيل فى النبى القائل  
 افصح فأتى بالامثال وانطق بالخفيات من قبل اساس العالم حينئذ  
 ترك الجمع وجاء الى البيت فجاها اليه تلاميذه وقالوا فسر لنا مثل زوان الحقل  
 اجاب الذى زرع الزرع الجيد هو ابن الانسان \* والحقل هو العالم والزرع الجيد  
 هو بنو الملكوت والزوان هم بنو الشر والعدو الذى زرعهم هو الشيطان والحصاد  
 هو منتهى الدهر والحصادون هم الملائكة فكما انهم يجمعون الزوان اولاً وبالنار  
 يحرق هكذا يكون منتهى هذا الدهر يرسل ملائكته ويجمعون من مملكته  
 كل الشوك وفاعل الاثم فيلقونهم فى اتون النار هناك يكون البكاء وصرير الاسنان



حينئذ يضيء الصديقون مثل الشمس في ملكوت) وحسن رضى الله عنه دن روايت  
اولئور انلر بيور مشاركه ( والذين معه ) ايله مراد بيور بلان ابو بكر الصديق  
رضى الله عنه در ( اشداء على الكفار ) قول كريمى ايله مراد عمر بن الخطاب در  
( رجاء بينهم ) عثمان بن عفان در ( تراهم ركعا سجدا ) على بن ابى طالب در ( يتغون  
فضلا من الله ورضوانا ) قول كريمى ايله مبشرة بالجنة اولان بقية عشرة مبشرة در  
رضى الله عنهم ودخى ( كشل زرع ) قول ميفنده اولان زرع سدن مراد محمد  
رسول الله صلى الله عليه وسلم در اخرج شطاءه ) ابو بكر الصديق فا زره  
عمر ( فاستغظ عثمان فاستوى على سوقه ) على رضى الله عنهم در كه اسلام  
عليك سببى ايله قايم اولدى يعجب الزراع المؤمنون ليغيط بهم اهل مكه به عمر  
رضى الله عنهم قولى در كه بعد الاسلام لان عبد الله سرا بعد اليوم بيوردى  
وعن بكره اخرج شطاءه بايى بكر فآزره بعمر فاستغظ عثمان فاستوى على سوقه  
بعلى ( وكذا مثل طلاب الحق كمثل زرع اى كنبات ثم اخرج فراخه اى اثمر يعجب  
أزراع اى الطلاب فا زره فاستغظ لثمة الثمرة فاستوى على سوقه اى اثمر يعجب  
الزراع اى ثمر شجرة وجوده وهى قول بعضهم سبحانه ما اعظم شأنى ليغيط بهم  
الكفار كفار النفس لان شجرتهم غير مثمرة معدة لنار حميم القطيعة ( ليغيط بهم  
الكفار ) زكاده واستحكامه وقوته انلرى زرعه تشبيه ايجون تعليل ويا خود  
سياقده اولان آيت كريمه به تعليلدر \* زيرا كفار بد كردار مؤمنين موحدينه وعد  
آخرفته احضار اولئان نعم لاتنهايى ودياده اولان عزت وقوتى استماع  
ومشاهده ابتدايكلرند غيظ عظيم ايدرلدى \* پس حق سبحانه وتعالى اصحاب  
رسول الله عليه السلام وجهه مؤمنلرك يوما فيوما كثر وقوت وعزت  
وشوكتلرين زياده ايلديكى كفار خاكسارك بونلره غيظ وحسد وحقد وغضب  
ابتديكلرندن اونوريدر \* پس حق جل جلاله اصحاب رسول رضى الله عنهم  
وجميع مؤمنين صادقين مرادلرينه نائلين اولوب كشف جمال ايله ابدالابدن  
بلا وحشة ولا فتره سرور رؤيته اولاجقلرين وعد كريم بيوروب تبشير ايدر كه  
( وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظيما ) منهم ده  
اولان من بيانيه در الله سبحانه وتعالى وعده ايلدى شول صاد قلره كه ايمان  
كنورديلر وعمل صالح اشدلر بونلردن اولانه مغفرت ذنوب وستر عيوب واجر  
عظيم وعد بيوردى \* اى مؤمن موحدانلرك ايمانى رؤيت نور الغيب بالغيب  
وتصد بقى الغيب بروية الغيبدر وعمل صالحلرى شوقا الى جمال الرحمن

حدثاندر خروجدر وحق تبارك و تعالى نك مغفرتى انلر ايچون اولوب عبوديتده  
 اولان تقصيراتن مغفرت ايلشدر \* زراكا يلىق بالحق اداء حقوق عبادت حقه هيج  
 فردقادر اوليوب و حقيقت ر بويته كندى قصورلر بن ادراك ايتمكله الله  
 سبحانه و تعالى انلره اجر عظيم و عدايدوب بساط قرينده اجلاس و نور وصلت  
 ايله الباس و ناه محبت ايله متوج و شراب دنووزلى ايله مست و مدهوش ايلدى  
 ك قال الله تعالى ( و سقيهم ربههم شرابا طهورا ) و كذلك ايمان طلب ايله مؤمن  
 اولوب سلوك كده و سيرالى الله ده عمل صالح ايشليتلر ك صفاتنى حق سبحانه و تعالى  
 تجليات صفاتيله ستر ايدوب و ذات و صفات عظما سبيله انلره تجلى ايتمكله  
 اجر عظيم احسان ايلدى \* زيرا عظيم حقيقى الله تبارك و تعالى در و منهم قول  
 كر ينده خواصه اشارت اولديغى ملحوظدر زيرا هر مؤمن و وعد من بور ايله  
 موعود دكلدر بلكه موعود اولانلر خواص ارباب محبتدر \* مناجات \* الهى  
 خواجه كشور كائنات \* دياجه دفتر موجودات \* ركز يده جيع مصنوعات \*  
 عليه الصلوة و التحياتك روح مطهر لريك صفا سى و روان منورلر بك  
 رضا سيجون باخصوص اجراء شرعه چكديكى زجتلايچون و اول ذات  
 مكرمك معجزاتى و احكام شريعتده بيان بيوريلان اوامر ربانيه عزيمچون  
 و طريقته و افع اولان كالات انسانيه حريمچون \* الهى اول حبيب چاربارى  
 و آل اصحابك قريبيچون و حبيبكه نازل اولان قرآن و اكا اولان ايمان  
 حقيچون \* و عشق ميكده سنده اولان اهل خرابات ايچون \* الهى عشاقك  
 چكديكى بلالرايچون سنى جان ايله سونلره ايتديك ابتلارايچون عشق اهلنك  
 حيرا نلغى \* در داهلنك سر كردانلغچون و قضاي جبر و تده باده محبتكه دوشوب  
 زلال وصالكه عطشان اولان عاشق قلك بوزى صوينه و صحرای ملكوتده  
 عشقك بريده سنده بيجان و جذبه شوقك ايله واله و حيران اولان مجذوبلر ك اياغى  
 توزينه و عشق ميخانه سنده باده لعل لبندن مى فرو شلق ايليان ساقى خمر  
 جذبه رحمانى اولان پركامل و مكمل حرمتنه بوا كسكللى قوللرك ايماني درسته  
 و هيج اولان اخلاص مزى هسته كچور انعامك اولان ايمان و احسانكى  
 دارين ده قائم قيل عشق شرابنى كند و دست تجلى جمالكه ايچور و جذبه  
 رحمان ايله بنى بلكدن كچور اى جميل و كريم عاشق جمالك جلالك جمالكه  
 محب سن كنه ذاتكه عقل ابرمن اميد در كه بو بر آوج خاكى رحمتك درياسنه  
 غرق ايدوب مؤمنينه اولان و عدلر كدن بو ادنى قوللركه دخی نصيب و پره سن



آمین یارب العین \* آهای عاشق صادق ربانی و طالب سلوک طریق سبحانی  
حق سبحانه و تعالی تمثیل بیوردیغی زرع کبی ❖ مثنوی ❖ جانهای بسته  
اندر آب و گل ❖ آب و گلده مقید و محبوس اولان ارواح ❖ مثنوی ❖ چون رهند  
از آب و گلها شاددل ❖ چونکه آب و گل و طبیعت و جسم نیتدن خلاص اولار  
شاددل اولد قلری حالده که سیاقه مر هوند ❖ مثنوی ❖ در هوای  
عشق حق رقصان شوند ❖ حتی سبحانه و تعالی نک عشق و محبتی هوا سنده  
رقصان اولورل ❖ مثنوی ❖ همچو قرص بدر بی نقصان شوند ❖ و بدر  
منبرک قرصی کبی بی نقصان اولورل ❖ یعنی قید آب و گل دن خلاص اولان  
ارواح هرج الی المعاد ایدوب ذل نقصانده پابسته اوضاع مختلفه فلکی  
و محبوس احکام عنصری اولسا قدن رها و نجات بولوب بدرلینه خسوف  
و آفتاب مهرلینه کسوف واقع اولز دیمکدر ❖ مثنوی ❖ جسم شان در  
رقص و جانها خود میسر و کمال غلیان عشق و محبتدن اول عاشققلرک  
جسمی رقصده در ❖ و جانلر بی خود صورمه ❖ مثنوی ❖ و آنکه کرد دجان  
از آنها خود میسر ❖ و اول کسینه لر که مرتبه روحه و اصل اولوب اشباحی  
عین ارواح اوله انلرک حالندن خود صورمه زیر انلرک علوشا نلرندن  
زبان ایله تقریر و بیان حدامکانه دکدر ❖ یعنی افتای هستی موهوم ایدوب  
فناء فانیه واران و باقی بالحق اولان اولیاء کمالک احدوالی قال ایله فهم اولمز  
بس حضرت مولانا قدس روحه بوکره شیری روحه و خر کوشی نفسه تشبیه  
و تمثیل و محبوس چاه طیبعب اولانلرک ارواحنه دریغ ایدوب بیوررلر که  
❖ مثنوی ❖ شیراخر کوش در زندان نشاند ❖ خرکوش نفس اماره شیر عقل  
و ضرغام روحی محبس آب و گل و زندان قهر چاه طیبعبده او توردی و فضای  
وسیع و شکار جای منبع معارف آلهیه و محبت ربانیه دن آلی قودی ❖ مثنوی ❖  
ننک شیری کوز خرکوشی بماند ❖ اول شیره زهی عیب و عار که شیر دلبر ایکن  
و پادشاه و حوش ایکن بر خر کوشدن قالدی ❖ یعنی زهی عیب و نقصان  
و عار و خذلان شول روحه که نفس النده زبون اولوب و انک مکر و حیله سنه  
الدائوب اسیر حب دنیا و شهوت و قید بند معصیت و محبوس چاه طیبعب  
اولوب سعادت و دولت ابدیه دن محروم قالدی و بوییت شریفنده علم ظاهرده  
شیر دلبر کینوب نفس اماره احکامنده اسیر اولان ارباب چاه و حشمت دخی  
تعریض وارد رفته کم بیوررلر ❖ مثنوی ❖ در چمنان ننکی و آنکه این عجب ❖

انجلین بر عیب وعارده در وآندن صکره بوجبدر که ✽ مثنوی ✽ فخر دین  
خواهد که گویندش لقب ✽ استر که انک لقبی فخر الدین دیه لر یعنی اسیر نفس  
وز بون شهوت و محکوم طبیعت و عاشق شهرت و ثروت و سراپا غرق  
حب ماسوا ایکن عجبدر که کندوی دین و طریقه مقتدا و پیشوا زعم ایلدوب  
لاجرم خلق اکا فخر الدین و اساس الاسلام و علامه زمان و فاضل دهر دیوب  
و تعظیمی مشعر اولان بونک کبی القاب ایله نکریم اولوب زمانه سنک امام  
فخر الدین رازیسی در دیو مدح و ثنا اولند بغن استرو خلقک مدحندن نفس  
اماره سی صفا کسب ایدوب غرورندن صابون شیشه سی کبی چاتلار حال  
آنکه علمی دخی یوق فرضی علمی دخی اولوب زمانه سنک فخر الدین رازیسی  
اولسه مادامکه علمی ایله عامل اولمایوب اسیر نفس اماره اولدقدن صکره  
علمندن اکانه فائده علمی زیاده اولد چه راه حقه بجابی زیاده اولوب بعد  
و فراق نارنه سوزان اولور ✽ و بندن اعلا کیم بیلور دیو طور مرز لاف و کذاب  
اورور کونده نیجه بیک مردان خدا نک کفر و خطاشنه حکم ایدر حق سبحانه  
و تعالی کبر و غرور ایله سخره خر کوش طبیعت اولوب چاه انا نیته سر نکون  
اولمقدن صاقلیه و نفسی علمنه عام و علمی ایله عامل اولان قوللرندن ایلیه  
✽ جای فرماید ✽ از جمله ندیده غیر از پوست ✽ پی نبرده مغز ها که  
دروست ✽ پوست آمد نصیب اهل حجاب ✽ مغز ها بهره اولو الاباب ✽ مر دانا  
ز خوان چوبه بوه خورد ✽ افکند پوست تابیه چرد ✽ و آنکه باشد بهیجه سیرت  
و خوی ✽ پوست چید ز برزن و کوی ✽ پوست جز کثرت بیرونی نیست ✽  
مغز جز وحدت درونی نیست ✽ ایمدی بنم جانم ✽ مثنوی ✽ ای توشبری  
در تک این چاه فرد ✽ تک بو محله فقر مناسبه مستعمل در یعنی ای اسیر طبیعت  
اولان کسنه سن بوتنها چاهک فقرنده و جسمایت بیتر نک دورنده بر شیر سن  
✽ مثنوی ✽ نفس چون خر کوش خونت رخت و حورد ✽ نفس مکاره ایسه  
خر کوش کبی سنک قانکی دو کدی و ایچدی یعنی گرفتار عذاب الیم ایلمدی  
✽ مثنوی ✽ نفس خر کوشت بیکراد چرا ✽ سنک خر کوش نفسک مراتع  
حب دنیا و مزارع ماسواده چرا ده در ✽ مثنوی ✽ تو بفر این چه چون و چرا ✽  
سن ایسه بو چون و چرا چاهنده محبوس اولوب قالمش سن یعنی افتاده فقر چاه  
بحث وجدال و امنیات و آمال و میول طبیعی بی مال اولوب زار و زبون در کات  
نار نفسانیه اولمش سن ایمدی غفلتدن بیدار اولوب و حق سبحانه و تعالی دین



توفیق و هدایت استیوب خرکوش عقل معادی شیرنفس اماره به غالب ایدوب  
چهار باضنه تهذیب اخلاق ابتیره سن حضرت مولانا قدس سره ینه  
خرکوشی عقل معاده و شیرنفس اماره به تشبیه ایدوب بیورل که ❖ مثنوی ❖  
سوی نخبیر آن دودبان شیر کبر ❖ اول شیر طوئجی خرکوش جانب نخبیرانه  
بلدی و سکرندی ❖ مثنوی ❖ که ابشروای قوم قدجاء البشر ❖ که ای قوم  
بربریکیزه بشارت ایدیکیزه تحقیقا بشیر و مژده و برنجی کلدی و اهلاک عدو ایله  
سزنی خندان قیلدی و دخی (من افضل الاعمال ادخال السرور علی المؤمنین)  
حدیث شریفی فحواستجه خرکوش نخبیرانه ایدی ❖ مثنوی ❖ مژده مژده  
ای گروه عیش ساز ❖ ای گروه عیش ساز سزه مژده و بشارت اولسونکه  
❖ مثنوی ❖ کان سک دوزخ بدوزخ رفت باز ❖ که اول دوزخ کلپی کرو  
اصلنه رجوع ایدوب دوزخه کندی ❖ مثنوی ❖ مژده مژده کان عدو  
جانها ❖ مژده مژده که اول جانلر دشمنی ❖ مثنوی ❖ کند قهر خالقش  
دندانها ❖ قهر حق و غضب قادر مطلق آنک دشرینی قوباردی ❖ مثنوی ❖  
آنکه از پنجه بسی سرها بکوفت ❖ اول شیرنفس اماره که آنک پنجه سندن  
چوق باشلر دو کلدی و یا خود دو کدی یعنی پنجه سیله چوق باشلر قوباردی  
❖ مثنوی ❖ همچو خس جاروب مرکش هم بروفت ❖ اما جاروب مرک  
دخی اول شیرنی خس و خاشاک کی سپوردی و وجود فی عالمدن کوتردی ❖ پس  
قوای روحانیه و جسمانیه و حواس ظاهره و باطنه شیرنفس اماره مک محو و ازاله  
سندن نجات بولد قلرینه و عقل معاده عاقبتی ایله موت حیوانیدن خلاص  
اولد قلرینه مسرور خندان اولوب ❖ الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ❖  
دیوحد فراوان و شکر و سپاس بی پایان قیلد بلر

❖ جمع شدن نخبیران کردخرکوش و ثنا گفتن اورا ❖

❖ اول چراگاهده اولان نخبیرلر خرکوشک اطرافنه جمع اولسی و خرکوشه شایسته سی  
میائنده در ❖ مثنوی ❖ جمع کشتند آن زمان جله و حوش ❖ اول زمان جله و حوش  
اول چراگاهده جمع اولد بلر ❖ مثنوی ❖ شاد و خندان از طرب در ذوق  
و جوش ❖ شاد و خندان اولد قلری حالده طرب و سروردن ذوق و جوشه که  
مراد قوای روحانیه در ❖ مثنوی ❖ خلقه کردند او چوشمعی در میان ❖  
خرکوش عقل معادک اطرافنی و حوش حواس ظاهره و باطنه و قوای روحانیه  
و جسمانیه خلقه ایلد بلر عقل معاده اینه برشمع منور کی اورتاده ایدی یعنی

نور عقلمند جمله سی بهره روا و لغله ❀ مثنوی ❀ سجده آوردند و گفتندش که  
هان ❀ سجده کن تور دیار یعنی شمع عقلی تعظیم ایدوب سرفرو ایلدیلروا کا  
دیدیلر که آگاه اول ای خر گوش عقل معاد ❀ مثنوی ❀ توفرشته آسمانی  
یاری ❀ سن یافرشته آسمانی و یا خود پری سنکه الکنن بو هنزل ظهوره کلدی  
❀ مثنوی ❀ نه تو عزرائیل شیران زری ❀ فرشته و پری دکل بلکه ارکک ارسلانلرک  
عزرائیل سن که انی قهر کله هلاک ایدوب پنجه سندن لطف کله بزری دخی  
خلاص ایلدک و سن بزه مر شد او اوب راه حق هدایت ایلدک ایمدی ای مر شد  
کامل ❀ مثنوی ❀ هر چه هستی جان ما قربان تست ❀ هر نه ایسک یعنی فرشته  
و پری و عزرائیل و هر نه اولد کسه بزم جائز سنک قربان کدر و اختیار من مطیع  
فرمان کدر ❀ مثنوی ❀ دست بردی دست و بازیت درست ❀ ال ایلدک  
یعنی شیر نفسه غالب و منصور و مظفر اولدک دست و بازو و قوت و قدرتک درست  
او اسون ❀ مثنوی ❀ راند حق ابن آب رادر جوی تو ❀ حق سبحانه و تعالی  
بو آب علم و ماء توفیق سنک نهر اذنا نکه وجوی استعداد که سوردی  
❀ مثنوی ❀ آفرین بردست و بر بازوی تو ❀ آفرین و تحسین سنک دست  
و بازو که ❀ مثنوی ❀ باز کوتا چون سکا لیدی بمر ❀ سکا لیدن صنوصنق  
معنایه مصدر در اکرنیک و اگر بد ❀ یعنی آشکارا سوبله که مکر ایله اول  
ارسلانی کندو که پنجه حسن ظن ایتدرو ب اینا ندرک حتی چاهه براقدک  
و هلاک ایلدک ❀ مثنوی ❀ آن عون را چون بمالیدی بمر ❀ اول ظالم  
و عوانی خدعه و مکر ایله پنجه قهر و پامال ایلدک ❀ مثنوی ❀ باز کو  
ناقصه در مانها شود ❀ اول شیر ایلدیک قصه مکر کیروسوبله ❀ یعنی التکرار  
حسن موجب پنجه تکرار ایله حتی قصه من بوره بزه انواع درمان اوله ❀ مثنوی ❀  
باز کوتا مرهم جانها شود ❀ شیر نه وجهه فرصت بوادیغک بزه آشکارا و صراحة  
سوبله که حتی جانلر بزه مرهم اوله ❀ یعنی ای مر شد کامل نفس اماره شیرینه وجهه  
غلبه اولور بزه عیان و بیان ایله که سنک قصه پر حصه ک درده درمان و مرهم  
جان اولوب بز دخی اول کلبی زیون ایدلم و شردن خلاص اولالم ❀ مثنوی ❀  
باز کو کز ظلم آن استم نم ❀ آشکارا سوبله که اول جور و ستم نمائک ظم و جفا سندن  
❀ مثنوی ❀ صدهزاران زخم دارد جازما ❀ بزم جائز پنجه یوز بیک زخم طوتر  
بونده حصه بودر که اصلاح نفسه سعی ایدن طاب لبر هوای نفسانیه و آرزوی  
طبیعیه سندن کچوب عشق خدای متعال ایله شیر نفس اولدورن کامالردن تعلم ایدوب  
نفس لبرینه انک ارشاد ایله غالب اوله ❀ بس خر گوش عقل معاد نقطه آغاز



ایدوب ❖ مثنوی ❖ گفت تأیید خدا بود ای مهان ❖ سخنبران قوای صوریه  
و معنویه به ابتدای کبار و اشراف تأیید الهی و توفیق ربانی ایدی ❖ مثنوی ❖  
ورنه خرگوشی که باشد در جهان ❖ یو خسه جهانه بر خرگوش کیم اوله یعنی  
اگر عدوی آفاقی و اگر عدوی انفسی اوزرینه غالب اولان مافله انواع تحسین  
و آفرین اولنسه کندویه وجود ویرمیوب و قوت و قدرتی حقیق توفیق  
و عنایت و عون و نصرتی لطف و هدایتندن بیله بودخی نفسک هلاکنه  
شاهد درزیرا نفسی محو و ازاله اولنسه نفسسه غرور کوردی و مفاخره و لافه  
جرأت ایدردی ❖ ایدمی نفسه غلبه حقیق توفیقی ابله اولور اوبله اولسه ❖ مثنوی ❖  
قوت بخشید دل را نور داد ❖ حق جل و علا بکاعون و نصرتندن قوت  
باغشلا دی و قلبه نور توفیق و هدایت و ضیای عشق و محبت اعطا یودردی  
❖ مثنوی ❖ نور دل مر دست و پارا زور داد ❖ کو کده اولان نور هدایت  
و ایمان و قبله فروزان اولان آتش جذبه رحمن دست و پایه زور و قوت  
و نفسه غالب اولنغه قدرت و بردی ❖ ایدمی نفسسه غالب اولانلر دلرنده نور  
محبت یزدان اولنلردن غیر بی دکلدر ❖ مثنوی ❖ از برحق میرسد تفضیل ❖  
تفضیلار یعنی قوت و قدرت و عون و نصرت و غلبه و فرصت و بونک امشالی  
جمع فضائل و خصائل عباد خواصنه حق جانندن ایریشور ❖ مثنوی ❖  
باز هم از حق رسد تبدیله ❖ تبدیلردخی کرو حضرت حق و فیاض مطلقدن  
ایریشور ❖ یعنی قوت ضعیف و غلبه بی انهمزه و قدرتی عجزه و بالجمله هراحوالی  
عکسنه تبدیل ایلک حق سبحانه و تعالی بدن ایریشور هو مقلب القلوب و الابصار  
و هو محول الحول و الاحوال ❖ مثنوی ❖ حق بدور و نوبت این تأیید را ❖  
حق سبحانه و تعالی بو تأیید و توفیقی دور و نوبت ابله ❖ مثنوی ❖ می نماید اهل  
ظن و دید را ❖ اهل ظن و مکان و ارباب بصیرت و عیانه کو ستر ❖ یعنی هر بدور  
و هر بنوبته حق سبحانه و تعالی استدیکی بنده سنی مؤید قیلوب اعدای آفاقی  
و انفسی به غالب مطلق ایدروا ❖ او یردیکی تأییداتی اکر اهل ظن  
و اکرار باب بقیه مشاهده استدر و معاینه ایدر که تأییداتی مزبوره توفیق  
ربانیدر والا بر عید ضعیف بو قدر کار عظیمه کندیلکله قادر اولمز و بوبیت  
شریفده اشارت و تلمیح اولنان اسرار غامضه اسان قال ایله قابل تقریر  
و بیان دکلدر زامادور و نوبت لوی تأییدات الهیه به مقارن اولان مر دکاملاره  
بو اسرار خفیه عیاند کوزلوه کزلو بو قدر ❖ پس حضرت مولانا جلال الدین

رومی قدس سره نوشته منسوب دولت و ملکه مغرور اولتره علی حده خرکوش  
لسانیدن بعض کلمات نصیحت نکات بیانه شروع بیوردیلر

❀ بند دادن خرکوش نخبجیران را که بدین شاده شوید ❀

خرکوشك نخبجیره بونکله شادومسرور اولیه سر دیو نصیحت و برهه سی  
بیاننده در ❀ مشنوی ❀ هین بملک نو بتی شدی مکن ❀ آگاه اول ای غافل زنهار  
نوبته منسوب اولان ملک سبیلله شاذلیق ایله و دنیا دولتیه مسرور اوله ❀ مشنوی ❀  
ای تو بسته نو بت آزادی مکن ❀ ای محبوس طوزاق افلاکی و بسته تیره  
خاکی سن بسته نو بت سن از ادلیق دیله یعنی ملک نو بتی که دولت دنیا در که هر کس  
مناو به ایله قسمت از لیبی مقدارن تصرف ایدوب بالا آخره نو بتی تمام اولدوقده  
بالضروره ترک ایدوب بر صاحب نو بت دخی کلور اما الحق و غافلار ملک نو بتی به  
کوکلی بغلیوب مدارج اعلایه ارتقادن محروم قالور و درکات حب دنیا  
و ماسوا و نارطبیعته بعد و فراق ایله سوزان اولور ❀ پس مادامکه بسته نو بت  
اوله سن مرتبه حریت نائل اوله من سن زیر (بر بسته دکر باشد و بر بسته دکر)  
دیمش لردر ❀ عطار ❀ بهر نقشی که می بازی ندانی ❀ که خواهی  
کشت اندر چاه فانی ❀ دل ازین چاه آخر چند اشتاب ❀ کنی چون عاقبت  
کشتی تو غرقاب ❀ درون چاهی و هیبت خبره ❀ بخواهی مردا کر خواهی  
و کر نه ❀ که اینجامانده در چاه بلابی ❀ بمیراز خویش تایی رهایی ❀ بده جان  
تا برون آبی ز صورت ❀ که درما نست جان دادن ضرورت ❀ بده جان از سر  
شوق و ارادت ❀ که تایی عیان اندر سعادت ❀ ای مرد طالب و طریق حقه  
راغب مرد آزاد و کامل اولدر که قلبنده نور محبت الهیه طلوع ایدوب محبت  
ماسوا ازاله اولدر قدن صکره اشبو ذکر اولتان صفات ثمانیه سنیله ایله محلی  
و مزین اوله یعنی اقوال و افعال و اخلاقی حسنه و حیده اولوب معارف  
الهیه صاحبی اوله و ترک و عزات و قناعت و خول اختیار ایدوب دنیا به محبتدن  
واهل دنیا ایله صحبتدن دور و مهجور اوله و ارباب هوادن شبر و پلنگدن احتزار  
اولند بیگی کبی احتیاط ایله و اختیار بینی رضای حقه تسلیم ایدوب (عسی  
ان تکرهوا شینا و هو خیر لکم) فحوای شریفی اوزره بلا طالب و حرص جاه و مال  
حلا دن بر نسنه قح اولوب قبول ایدرسه دخی ککلی مال و جاه ایله  
مسرور اولیه و مال و جاهی الندن کند بکنه دخی غم چکیمه و قلبی اهل دنیا



صحبتهن خوش اولیوب میلی اهل آخرته و فقرایه اوله و اهل دنیان نفیع  
 امیدند و اولیوب نفیع و ضرر و اعطا و احسان حقک اولدیغنه علم یقین و عین  
 یقین حاصل ایلده \* پس صفات مزبور ایلده متصف اولان عبد خاص مر د آزاد  
 و کاملدر زیر اجله حجبانک اصولی درت شیندر که بریسی حب جاه و بریسی حب  
 مال و بریسی بلا تحقیق مجرد تقلید پدر و مادر و بریسی دخی معصیت و کذلک  
 اصول مقامات دخی درتدر اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق حسنه و معارف  
 الهیه انسان ایسه بو عالم سفلی به مسافرت کلوب تحصیل کمال ایچون  
 کوندرلشدر و مدارج اعلایه ارتقا ایدوب قیود علایقدن خلاص اولان  
 تحصیل کمال ایدنلدر اما بعضیلری بو عالم سفلی به مسافر کلوب و طلب کاله  
 کوندرلدکرین بیلوب اعمال اخروی به اشتغال کوسرمدیلر و دیده  
 بصیرتلی حقیقت بین اولیوب شهوت فرج و شهوت بطن و محبت زن و فرزند  
 بونلری فریفته قیلوب مقصود اصلیدن بازگشته و پیش رانده ایلدی  
 و بعضیلری حقیقت حالی بیلش ایکن تحصیل کاله مشغول اولیوب حب آرایش  
 مظاهر که صنم صغیر و حب مانکه صنم کبیر و حب جاه که صنم اکبردر بونلره  
 فریفته اولوب قرب جوارر جانیدن بعید اولمشلدر \* پس حقیقته حجاب آدمی  
 الی حجاب اولوب یدنجیسی حب نفسدر و مقدمات ذکر اولنان صفات سسته توابع  
 نفس اولوب حب نفسدن اعظم حجاب و نفسدن اکبر رصنم دخی یوقدر  
 و اصنام سائر و ساطت نفسله ظاهره اولور \* پس مادامکه قیودات مزبور  
 و حجابات مذکوره ایلهمقید و بسته نوبت اولدیقه حریت مرتبه سندن محروم  
 اولق مقرردر اما شونلر که سابق الذکر اولدیغی اوزره صفات ثمانیه جلیله ایلده  
 متصف و متخلق اوله انلر اولیاء اصفیا و مخلصین انقیادر شکیم حضرت مولانا  
 قدس سره یورلر \* مشنوی \* آنکه ملکش برتر از نوبت نلند \* اول کسسه که  
 انک ملکئی نوبتدن اعلا طورلر \* یعنی ترتیب ایدرلر و قلبی تعلقات مزخرفه دن  
 تطهیر قیلورلر \* مشنوی \* برتر از هفت انجمن نوبت نلند \* انک ابدی  
 اولان ملک و سلطنتی نوبتی کواکب سبعه دن یوقار و اورلر زیر اتیسا و اولیا  
 و اصفیا و اتقیان نوبت کواکب افلاکی اولان دولته میل و محبت ایتمیوب حب الهی به  
 کواکل و یردیله و علایق کونینددن خلاص اولوب مرتبه حریت بولدیله  
 \* پس انلر محبوس طوارق افلاکی اولمقدن رها بولوب نوبت دیده دولتلی  
 افلاک و کواکب دن عالی تر اولوب عرش بون زمره سندن اولدیله ایمدی بنم روح

✽ **مثنوی** ✽ برتر از نوبت ملوک باقیند ✽ نوبتدن برتر اولان ملوک باقیه در که  
 انبیا و اولیا و مؤمنین اصفیادر ✽ **مثنوی** ✽ دور دایم روحها با ساقیند ✽  
 دور دایم روحلری ساقیلر ایلده بعضی نسخده ✽ دور دایم روحهارا ساقیند ✽  
 واقع اولمشدر ✽ یعنی انبیا و اولیا علی الدوام ارواحه ساقیلک ایدرلر الحاصل  
 انبیا و اولیا و عاشقین و صادقین روحلرینه دور دایم عشق ربانی و معارف  
 سبحانی میگذرند باده اسرار الهیه سقی اولقمقندن خالی دکلدن بلکه ابدالا بآد  
 تجلیات ذات و صفاتده مستغرقلدر و حقندن غیر مشهودلری یوقدر ✽ ایمی  
 ای طالب شراب عشق الهی اولان صادق ✽ **مثنوی** ✽ ترک اینی شرب  
 ار بگو بی بک دوروز ✽ اگر برایکی کون بوشربی ترک ایدوب تن پرورلکدن  
 بری اوله سن و صوم و ریاضته اشتغال کوسستره سن و باطن دخی خیر محبت  
 دنیایی حلقوم قلیه القا ایتوب حب ماسوادن بری و احکام نفسانیه دن عاری  
 اوله سن ✽ **مثنوی** ✽ در کنی اندر شراب خلد پوز ✽ پوز و دهانکی و افواه  
 جنانکی جنت شرابندن ایلرسن و باده عشق سبحانی و خیر محبت ربانی نوش ایدرسن  
 ✽ **عطار** ✽ ز طاعت یک نفس غافل مشوتو ✽ درین دنیا چنین بیدل  
 مشوتو ✽ دل و جان را منور کن بنورش ✽ ز طاعت جوی اینجا که حضورش ✽  
 تمامت انبیا کردند طاعت ✽ صبوری کن خوشی کن قناعت ✽ دمی طاعت کن  
 و فرمان حق بر ✽ ز جمله ذرها اینجا سبقت بر ✽ دوا کن خویش را پیش از مرگ ✽  
 دوا نیست عاشق راه از ترک ✽ ایمی ای سالک طریق حقانی مولانا جلال  
 الدین رومی قدس سره خصم پرونی اولان شیرک هلاکن تمام ایدوب خصم درونی  
 اولان نفس اماره یه اشارت ایلدوب پیورلر که ✽ **مثنوی** ✽ ای شهان  
 کشتیم خصم ما برون ✽ ای شاهلر بظاھر ده اولان دشمنزی قتل و هلاک ایلدک  
 ولکن ✽ **مثنوی** ✽ ماند خصمی زو بتر در اندرون ✽ درو نمزده اندن بدتر  
 و قوی تر بدشمن باقی قالدیکه نفس اماره در

✽ تفسیر رجعتان من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر ✽

آه کم نفس مکاره اماره بدشمن دوست رودر که جبلتنده مرگوز اولان مکر  
 و خداعه عقل ایشمن قال الله تعالی (ان النفس لامارة بالسوء) و انهم حصب  
 جهنم (پس بر موجب فرمان (فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم) نفس اماره نک  
 قمع و قهری و شرک دفع و ازالهنه سعی بلوغ لازمدر زیر انفس شوم بر فحوا ی



حديث شريف (اعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك) (قوم شياطين) و كفار  
 بد كردار دن زياده دشمن در و نفسه مجاهده افضل جهاد در كفا قال عليه السلام  
 (افضل الجهاد ان يجاهد الرجل نفسه وهواه) رواه البخاري عن ابي ذر الغفاري  
 رضي الله عنه ﴿ عطار ﴾ تويي كافر وليكن بي خبر تو \* نمي بيني  
 بت خود در نظر تو \* تويي كافر بتي داري تو در چين \* نظر بكشابت خود  
 در نظر بين \* درونت پاك دار و با صفا باش \* در آن لحظه تو ديده خدا باش \*  
 ايمدي تربيه نفسدن معرفت حاصل اولوب عارف نفس اولان ايسه عارف رب  
 اولغله نفس اماره لك صفتن مطمئنه لك صفتنه تبديل ايتك عظام امور دن  
 اولوب اصلاح نفس اماره سال كرك سرمايه سعادت واقبال اولور زيرا  
 (من عرف نفسه فقد عرف ربه) بيور يلوب من عرف السكائن والكواكب  
 والسموات ومن عرف الحيوان والمعادن والنبات فقد عرف ربه ديور يلور ماشدر  
 \* پس معرفت رب معرفت نفسه مشروط اولوب غيره مشروط اولور ماشدر  
 و روايت اولور كه آدم صني عليه صاوات الله نفخ روح رحايدن صكره ابتدا  
 نظر كه ايلدي كندى نفسه نظر ايدوب اناك وراسته خالق و پرورد كارينك  
 قدرت و قوت و اعطا و عظمتنه نظر ايلدي و زباني حد و ثنيه كشاده قلوب  
 (سبحان الذي خلقني بقدرته) ديوسو ايلدي اما شيطان عليه اللعنه خلق اولند قدده  
 ابتداء اشيايه نظر ايدوب و جلله دن اشهر والطف آتشي كوردى \* فلهذا  
 امر رباني به عدم امثال ايله آده سجده ايتيوب كندوي آتشدن بيلكله (خلقني  
 من نار و خلقته من طين و انا خير منه) زبان دار از اقله جرأت ايلدي اما آدم  
 عليه السلام وراي نفسه قدرت آفريد كاري مشاهده ايتكله جبهه  
 عبوديت و نيازي عتبه چاره سازي به قوبوب (ربنا ظلمنا انفسنا) ديدى پس  
 هر كيكمه حقيقتده ولد آدم ايسه كندى نفسى معرفتدن غيره مشغول اولدى  
 و نفسى معرفته اشتغال كو ستر ميان ما نند ابليس باب رحمتدن دور اولدى  
 \* ايمدي بمر و حرم مادامكه نفس اماره لك صفات خبيثه سي زاله اولوب صفات  
 حميده به تبديل و مرتبه مطمئنه يرسيده اولينجه حيات پذير اولز و ذائلدن  
 تخليه اولنما دقچه صاحبة الفضائل اولز \* پس قتل نفس تركيه و تخليه دن  
 عبارت اولوب تركيه نفس سبب فوز و نجات و واسطه رفعت و درجائدر اما تركيه  
 و تخليه دخی طریق عقل ايله هر كز مبسر دكلدر حتى فلاسفه و براهمه و بعض  
 جملة و عنده تركيه نفس و طریق حقك سلوكي قدم عقل و نظر ايله مبسر در

قیاس ابدوب لاجرم علی العمیا مجاهدات و ریاضاته اشتغال کو مستردیلر و انبیا  
 و اولیایه اتباع ایتمامکله مهالك آفات و مسالك شبهات و ضلالتله هالکین  
 اولوب عنان استقامتی الیرندن بر اقدیلر ( فان کان كذلك ) تزکیه نفس میسر  
 اولمز الا نظر عنایت نبی علیه السلام ایله اولورودخی جمیع احوالده متابع انبیا اولوب  
 عمرنی سر تجربه و تزکیه و تصفیهده بکوزن وارث کامل و مرشد مکملک حسن  
 تربیه و همت علیه سبیله حاصل اولور \* زیرا بعثت انبیا و ارشاد اولیا انک  
 ایچوندر که نفوس مرضای ائمه دارو خانه کرمدن معاجین شریعت و طریقت  
 و شربت خانه عشقه قدن شراب معرفت و حقیقت سق ابدوب علاج ایلدیلر  
 کافال الله تعالی ( هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلو علیهم آیاته و یرکبهم  
 و یعلمهم الکتاب و الحکمة ) پس لاجرم مجاهده بسیار و نیجه زمان خدمت  
 ابرار کر کدر که برسانکه تزکیه نفسه قادر اوله \* فلهذا حضرت فخر عالم  
 صلی الله علیه و سلم هر بار که برغزادن سعادت ایله عودت بیورسدر ( رجعنا  
 من الجهاد الا صغر الی الجهاد الا کبر ) دیو بیورلردی \* یعنی مجاهده نفس غزای  
 اکبردن عد ایدرلردی \* ائمدی بویوله برطیب حاذق و عیبی دم مشفق لازم  
 اولوب عقل دراک بو طریق ادراک ایده مدبکی بحقق اولدیسسه حضرت مولانا  
 قدس سره الاعلی بیورلر که \* **مثنوی** \* کشتن این کار عقل و هوش نیست \*  
 بو خصم قتل و قهری عقل و هوش کاری دکدر \* **مثنوی** \* شیر باطن  
 سخره خر گوش نیست \* زیرا شیر باطنکه نفس اماره در سخره خر گوش  
 عقل معاش دکدر \* **مثنوی** \* دوزخست این نفس دوزخ اژدهاست \*  
 آه کم بونفس اماره دوزخدر و دورخ اژدهای هفت سردر \* **مثنوی** \*  
 کو بدر یاها نکردد کم و کاست \* زیرا که اول دوزخ و دوزخ نفس در یار ایله  
 نقصان بولمز و بر ذره اکسلز \* یعنی آتش وحدتی اطفال و اسکان ایتمز  
 \* **مثنوی** \* هفت در یار ادر آشامد هنوز \* دوزخ بحور سه به بی نوش  
 ایدر و هنوز \* **مثنوی** \* کم نکردد سوزش آن خلق سوز \* اول خلق سوزک  
 تابش و حرارتی ذره قدره اکسلز و احراق ایتمکدن طوبی ( هل من مزید )  
 نعره سندن و از کلز کذلک حق سبحانه و تعالی نفسی صورت دوزخده خلق  
 ایدوب وجهتک هر برقا بوسی مقابله سنده نفسده دخی صفات رده بدنیدی  
 صفاتی خلق ایلدیکه هر بری باعث دخول در کات جهنم اولور و صفات سه به  
 رده بونلر در کبر و حرص و شهوت و وحسد غضب و بخل و حقد \* پس هر کیمکه



نفسی صفات مزبور در تنزیه ایدرسه در کات ناردن خلاص اولوب درجات  
 عالیات جناته عروج ایدر \* پس نفس اماره و خدعه کار و مکاره بر اژدرهای  
 هفت سر و بردوزخ و نار سه قدر در که جله دنیایی و در بار قدر دولتی و نعمت  
 و ثروتی نوش ایلسه قناعت کلیوب (هل من مزید) دیمکدن خالی اولمز ایدمی  
 (وقودها الناس و الحجاره اعدت للكافرين) قول کریمی فخوا سنبجه ❖ مشوی ❖  
 سنکها و کافران سنکیدل ❖ بخاره و سنک دل اولان کافرل ❖ مشوی ❖ اندر آید  
 اندر روزار و خجل ❖ زار و خجل دوزخک ایچنه کاورل و خطب نار اولورل ❖ مشوی ❖  
 هم نکر دد ساکن از چندین غذا ❖ دوزخ بوقدر غذا دن دخی ساکن اولمز  
 و اکا قناعت کلز ❖ مشوی ❖ تاز حق آید مر اورا این ندا ❖ تا کیم حق سبحانه  
 و تعالیدن اول دوزخه ندا کله بوبله دیوکه ❖ مشوی ❖ سیر کشتی سیر  
 کوبیدی هنوز ❖ طوبید کی طوبید کی و جن و ناسدن تمام طوبید کی جهنم بوق  
 یارب هنوز دبه کافال الله تعالی (یوم نقول لجهنم هل امثلاث و نقول هل من مزید)  
 ❖ مشوی ❖ اینت آتش اینت تابش اینت سوز ❖ ایشته سکا آتش ایشته سکا حرارت  
 ایشته سکا شعله مستعینی تحذیر در که \* یعنی جهنمک چونکه بونک کبی کر میتی  
 و تابش و شعله و سوزش ایشید کر ❖ ایدمی باعث عذاب دوزخ اولان اعمالدن و صفات  
 جهنمه دن احتراز و احتیاط اوزره اولیکز دیمکدر (اخرج احمد فی مسنده عن افس  
 عن رسول الله صلی الله علیه وسلم (قال لجبریل مالی لم ارمیکائیل ضاحکا قط  
 قال ما ضحك المیکائیل منذ خلقت النار) و اخرج الطبرانی فی الاوسط عن عمر بن  
 الخطاب قال جاء جبریل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا جبریل مالی اراک  
 متغیر اللون قال ما جئتک حتی امر الله بمفاتح النار فقال یا جبریل صف النار  
 قال ان الله امر بجهنم فاقدم علیها الف عام حتی ایضت ثم اوقد علیها الف  
 عام حتی احترت ثم اوقد علیها الف عام حتی اسودت ففی سوداء مظلمة لا یبصر  
 شررها ولا یطفی لهبها و الذی بعثک بالحق او ان قدر ثقب ابرة قح من جهنم  
 لمات من فی الارض کلهم جمیعاً من حره و لو ان خازنا من خزنة جهنم برز الی اهل  
 الدنیا فظنوا الیه لمات من فی الارض کلهم من قبح وجهه و من نقر ریحہ  
 و لو ان حلقة من حلقة اهل النار التي نعت الله فی کتابه وضعت علی جبال  
 الدنیا لارفضت و ما تقاربت حتی تنتهی الی الارض السفلی) و اخرج هنا (د) عن  
 معیث بن سمی قال ان لجهنم کل یوم زفرتین یسمعهما کل شیء غیر الثقلین الذین  
 علیهم الحساب و العذاب) حاصل کلام برفعوای (و یل یومئذ للمکذبین)

حق سبحانه و تعالی جل جلاله دن (خذوه فقلوه ثم الجحیم صلوه) دیو خزته  
 جهنم امر اولند قدہ کفار و منافقین و ملاحده و زنادقه و فسقه و فجرة و ظلمه  
 و جبارہ و بلجمله هوای نفس نہ تابع اولوب امر حقہ امثال و اعمال صالحہ بہ  
 اشتغال ایمان عاصبری ناره القا ایدر لر جهنم دخی دم چکوب ❖ مشوی ❖  
 عالمی را لقبہ کرد و در کشید ❖ عالمی بر تنہ ایلدی و یوتدی و قعر بنہ یکدی  
 در کا تند بر اقدی و ❖ و طویب و طویب و هنوز کالیله طویب و طویب ❖  
 معدہ اش نعرہ زنان هل من مزید ❖ بنہ معدہ سی هل من مزید نعرہ سن اور جیدر  
 عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم (ما رأیت  
 مثل النار نام ہار بہا ولا مثل الجنة نام طابہا ❖ مشوی ❖ حق قدم روی  
 نہد از لامکان ❖ پس جهنم هل من مزید نعرہ سن اور قدہ حق سبحانه و تعالی  
 لا مکدن قدمی اول جهنم اوزر بنہ وضع ایلدی ❖ مشوی ❖ آنکہ اوساکن  
 شود از کن فکان ❖ اندن صکرہ اول جهنم ساکن اولد یعنی عالم امر و قبولدن  
 و حق تبارک و تعالی ک ارادت ازلیہ سندن (اخرج الشیخان عن ابی ہریرۃ رضی  
 اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم (تحتاج النار والجنة  
 فقالت النار اوثر بالجبارین والمنکبرین وقالت الجنة فالی لا یدخلنی الاضعفاء  
 الناس وسقطہم فقال اللہ للنار انما انت عذابی اعذب بک من اشاء وقال  
 للجنة انما انت رحمتی ارحم بک من اشاء واکل واحدة منکما ملأها فاما النار  
 فلا تملی حتی یضع اللہ تعالی رجله فتقول قط فہنالك تملی و ینزوی  
 بعضها الی بعض فلا یظلم اللہ من خلقه احدا واما الجنة فان اللہ ینشی لہا  
 خلقا) و اخرج الشیخان عن انس عن انبی صلی اللہ علیہ وسلم (قال لا تزال جهنم  
 یلقى فیہا وتقول هل من مزید حتی یضع رب العزہ فیہا قدمہ فینزوی بعضها  
 الی بعض وتقول قط بعزتک و ❖ کرمک ولا یزال فی الجنة فضل حتی ینشی  
 اللہ لہا خلقا فیسکنہم فضل الجنة) و اخرج ابن عاصم فی السنۃ عن ابی بن کعب  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جهنم تسأل المزید حتی یضع تعالی قدمہ  
 فیہا فینزوی بعضها الی بعض وتقول قط قط) معلوم اولہ کہ ذکر اولئان  
 احادیث شریفہ و واقع اولان قدم متشابہاتدن اولغلہ مذهب اسلمدہ اولئر  
 تأویل ایتیموب توقف و تسلیم ایتش لدر و مذهب احکمہ اولئر تأویل و توجیہ  
 بیور مشلدر و تأویلندہ وجوہ کثیرہ اولوب لیکن بطریق الاجمال عندار باب  
 التحقیق مقبول اولان وجوہ بونلدر کہ قدم مخلوقات الہیہ دن بعض مخلوقک

مطلب  
 حدیث حتی یضع  
 الجبار قدمہ



اسمی اوله وقدمده اولان ضمیر رب العزتہ راجع اوله و یا خود قدمدن مراد انبیا  
 و اولیا اولوب رب العزتہ اضافتی لاجل التعظیم والتشریف اوله وجه من بوری  
 ابن ملک دخی تجویز ایدوب ( والاستعارة للجماعة من الناس غیر بعیدة ) دیمشدر  
 و بو حدیث شریف بر روایتده دخی انس رضی الله عنہدن بو وجهله مر و یدر که  
 ( قال علیه السلام لاتزال جهنم تقول هل من من يد حتى يضع الجبار فيها قدمه  
 فتقول قط قط وعزتك فينزوي بعضها الى بعض ) بو حدیث شریفک شرحنده  
 مولانا جامی علیه رحمة الباری پیوردر که اصطلاحات کبار ده قدم جبار  
 انسان کامله اطلاق اولنور اول ملا بسه ايله که قدم آخر عضو انساندن  
 اولوب انسان دخی من حیث النشأت العنصرية آخر جمیع جهانباندر  
 کما قال علیه السلام ( خلق الله آدم بعد العصر من يوم الجمعة في آخر الخلق في آخر  
 ساعة من ساعات الجمعة ) \* ایددی نوع مامشابهت بولندیغیچون انسان  
 کامله قدم جبار اطلاق ممکندر زرا تابش و سوزش دوزخ انوار مؤمنین  
 ايله منطقی اولدیغی حدیث شریف ايله مثبت اولوب انوار انبیا و اولیا ايله  
 بطریق الاولی تسکین اولوق مقرردر ( کما قال علیه السلام تقول جهنم يوم القيامة  
 جزيا مؤمن فان نورك اطفاء ناري ) ﴿ مناجات ﴾ الهی سن صقله  
 بو بلاردن \* الهی سن خلاص ایت بوا بتلاردن \* ملیکا پروردکارا بزم حاجتده \*  
 اکسیکمز یوق سنک رحمتدن \* بزم کما هده اکسیکمز یوق سنک مغفرتده \* یاسیدی  
 و مولای اخرتمزه توشه تقوایی زاد ایت و بوضعفا قولرک آخرت غصه لرندن  
 آزاد ایت ﴿ نظم ﴾ نه بیلورم نلیم نیجه ایدم \* نه بیلورم فنده وارم نه ایدم \*  
 اولکم اطف ایلوب غفران ایده \* راه حق بزقوله آسان ایده \* آلهی سیدی  
 و مولای محبت آتشته سوخته لری نار بعد و فراقدن سن قورنارازده قوللوغنه  
 قبول ایلد کسه فضل و احسان سنکدر \* نعمت و دولت بزه واکر دست رد ايله  
 ناره سورد کسه عدل سنکدر حسرت و ندامت بزه ﴿ نظم ﴾ قانی اول دم کم  
 خداداد لشاد ایده \* بوققصدن بوقوشی آزاد ایده \* پرویره اطف ایلوب  
 پرواز ایده \* بلبلان قدسله دمساز ایده \* قورناره بولکلنک دودندن اول \* انده دخی  
 هم بحیم اودندن اول \* بیلورم چالشمدن بن خدمته \* یوزی قاره واریسارم  
 حضرته \* بنده ایشی دایما نقصان اولور \* حقه لایق عفو ایدوب غفران اولور \*  
 عفون او موب فضلنه بن واقفم \* عدل ایدر سه نیجیدنه بن لایقم \* اطفی چوقدر  
 قولره لطفی عماد \* ایلدم بن قوله اکا اعتماد \* کرجهان خلقینه غفران ایلده \*

بحر جودندن نه نقصان ایلله ای مستمع قابل صفات نار معلومك اولدیسسه  
 نفس شوم دخی جزؤ دوزخ اولغله حق سبحانه و تعالی هر قنقی عبده  
 احسان و عنایت ایدوب قدم ارشاد اولیا و پای همت اصفیایی نفوس  
 انسانیه دن برینك اوزرینه وضع ایلسه صفات نفسانیه بحمیه و سوزش  
 نار طبیعیه سن تسکین ایدوب نار بیتی نورانیته مبدل اولور و صاحب ریاضت  
 و قناعت اولوب حرص و طمعندن هل من مزید دیو نعره اوررکن قط قط  
 دیو تسلی بولور تنکیم نفس شوم جزء نار اولد یغن حضرت مولانا بیان  
 ایدوب بیوررلکه ❀ مثنوی ❀ چونکه جزؤ دوزخست این نفس ما ❀ چونکه  
 بوزم نفس اماره من جزؤ دوزخدر ❀ مثنوی ❀ طبع کل دارندایم جزؤها ❀  
 اجزایسه لاجرم دائما کلک طبعی طوتارل یعنی دوزخ هل من مزید دیوب  
 کندوبه قناعت کلبیکی کبی نفسه دخی شهوت و شهرت و اکابش و ثروت  
 و بخت و ریاست و فساد و شاعتدن کلال و قناعت کلیوب علی الدوام هل  
 من مزید دیو سولر و تبذیل صفات ایتمد بکسه جزؤ دوزخ اولغله  
 جانب کله کیدر ❀ مثنوی ❀ این قدم حق را بود کورا کشد ❀ پس نفس اماره  
 ده دخی طبع جهنم اولدیسسه بوقدم حقه مخصوص اولور که آتش دوزخ نفسی  
 اطفای ایدر ❀ مثنوی ❀ غیر حق را که کان او کشد ❀ کان نفسی حقدن غیری  
 کیم چکر بو محله کان چکمه قدرت و قوت و قهر و غلبه معنای سنه در مثلاً فلان  
 کس نه فلانک یاین چکمه من دیرل یعنی اول ایشک عهده سندن کله من و اکا غالب  
 اولامز دیکدر ❀ ایمنی نفس آتشن دخی حق سبحانه و تعالی نك عشق و محبتی  
 و توفیق و هدایتی نورندن غیریسی سو یونده من ایمدی بنم جانم چونکه  
 کان نفسی حقدن غیریسی چکمه من هر تیر دخی کانه وضع اولند قدیده نشانه  
 طوغری واره من پس ❀ مثنوی ❀ در کان نههند الاتیر راست ❀ کانه قومز لر  
 الا طوغری اولان اوقی قورل و نشانی تیر راست ایلله اوررل طونه لم که پیردن  
 همت و نظر دخی اولمش تیر راست و مستقیم اولد قدن صکره نه فائده هدف  
 سعاده اصابت ایتموب طریق ضلاله کیدر عجب حالد که ❀ مثنوی ❀ این  
 کان را باز کون کر تیر هاست ❀ بو کانک اگری و ترس اوقلری وارد در الله اعلم  
 بو بیت شریفک مضمون ذوقیسی بودر که خلقت وجود انساندن مراد  
 حق سبحانه و تعالی نك عشق و محبت و معرفت تحصیل ایدوب روح انسانی  
 تعلقات کوبیه و توفیقات تکوینیه دن خلاص اولغیدی پس حضرت مولانا



قدس سره وجود انسانی کانه تشبیه ایدوب کاندن نشانه اتیلان تیر مستقیم  
 و راست اولما یحقی نشانه وارمز \* پس وجود انسان کأن بر کاندن که ایکی نوع  
 تیر اندازاق ظاهر اولور بریسی بودر که اگر نفس روحه تابعه و مرتبه طمیانه  
 ناله اولور سه احکام طبعیدن خلاص او اوب اعلای علین اولان مقام  
 قرب و وصلت عروج ایدر و بریسی دخی بودر که اگر غلبه نفس و طبعده  
 اولوب نفس روحی ککند و به تابع قیلوب شهوات دینویه و تمتعات حیوانیه  
 ایله آلوده اولور سه روح احکام طبعیدن رها بولامیوب بر موجب (عذاب  
 جهنم و بیئس المصیر اسفل سافلین) و عذاب الیمده مغبول و مخذول اولور کا  
 قال تعالی ( لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم ردناه اسفل سافلین الا  
 الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون ) ایددی وجود انسان  
 بر عجب کاندن که ایچنه وضع اولئان تیر نفس ایلرو و یا خود کبر و اتیلور یعنی  
 یا مقبل و یا خود مدبر او اور بی ای عاشق صادق چونکه احوال معلومک اولدی  
 ❖ شوی ❖ راست شو چون تیرواره از کان ❖ تیر کبی راست اول و کان نفسدن  
 رها بول ❖ مشوی ❖ کز کان هر راست بجهد بی کان ❖ زیرا بلا شک ولا  
 شبهه تیر راست کاندن صحرار یعنی شصت بولوب هدف مراده اصابت ایدر  
 یعنی کان نفسدن واسطه رها و نجات راستی و استقامتدر استقامت ایسه  
 جمیع صفات حمیده تک اصلی و درجات عالیات و ذروه مقامات اوجاته  
 اعتلا و ارتقایه باعث و بایدیر ❖ نظم ❖ میان جان الف زانست پیوست \*  
 که اندر صورت اورا راستی هست \* ولیکن تحصیل صفات جمیله مزبوره  
 و اکتساب خصائل مذکوره بر امر عظیم اولقله سوره هودده ( فاستقم کما امرت )  
 آیت کریمه سی نازل اولدقده حضرت خواجه جهان و رحمت جهانیان علیه  
 صلوات الله الرحمن ( شیطینی سوره هود ) دیوبور و ب صفات استقامت ایله کمال اتصاف  
 امر عظیم و کار دشوار اولدیغن اشعار یورد بار ❖ نظم ❖ ای چوقلم صورت  
 خود کرده راست \* میل رفهای کراز تو خطاست \* ناقلم آسا بر خود روی  
 \* کر چه همه نیک روی بدروی \* هر که یک حرف قلم کز نهاد \* حرفوی  
 از لوح بقا محبوباد \* چند بد فتر رقم ناصواب \* یاد کن از دفتر یوم الحساب  
 \* پس پیکار دشمن آفاق ایچون عساکر صف شکن احضاری لازم اولوب  
 جنگ ایچون صفر دوزنک لابد اولدیغی کبی حرب و قتال عدوی انفسی ایچون  
 دخی عساکر منصوره طاعت و تقوی ایله صفر باغیوب بروجه استقامت امره

امثال ایله مجاهده دن غیره چاره یوقدر فلهذا حضرت مولانا یوررل که  
 ✽ مشوی ✽ چونکه واکشم زیکار برون ✽ چونکه ظاهری اولان دشمنک  
 جنکندن رجوع ایلدم ✽ مشوی ✽ روی آوردیم به پیکار درون ✽ پس بر موجب  
 حدیث شریف درونی اولان عدونک جنکنه توجه و عزیمت ایلدم یعنی شیر  
 ظاهری بی هلاک ایلوب پلنک و ضرغام نفس هلاکنه متوجه اولدم زیرا  
 بز شول بهادر غازیلر زکیم ✽ مشوی ✽ قدر جمنان جهاد الا صغیریم ✽ تحقیقا  
 جهاد اصغر دن که محاربه کفار بد کردار در رجوع ایلدک ودخی (فاقتلوا  
 انفسکم ذلکم خیر لکم) امر نه امثال ایدوب ✽ مشوی ✽ بانی اندر جهاد  
 اکبریم ✽ سنت سنیه نبی علیه السلام ایله جهاد اکبره یز ✽ یعنی قربت به من احه  
 و بر ما مکیچون بشریت ایله اولان افعال و اقوال و طاعات نزد توبه و رجوع  
 ایدوب بلا امر سومات البشریه عین جمع و صرف اتحاد و وصول و عبادون الله  
 و عن الله انقطاع کلی ایله اصل عده راجع اولوب کالم یزل حق ایله باقی  
 اولمغیچون سیوف هموم ایله قتل نفس ایدوب اول قدیمی عبودیتیه وضع ایله  
 توبه و نفس ترک شهواته کالیه مانوفه ایلدک ✽ مشوی ✽ قوت از حق  
 خواهم و توفیق و لاف ✽ نفس اوزربنه غالب اولقده عون و عنایت و قوت  
 و نصرت و توفیق و هدایتی حق دن رجا ایدرم و نفسه غالب اولدم و نور محبت  
 و آتش عشقیله محو اولوب نفسی مقهور قیلدم دیو (واما بنعمة ربك فحدث)  
 قول کریمی اوزره سوز سولمکه الهمدن احسان و انعام تمنی ایدرم ✽ مشوی ✽  
 تاب سوزن برکنم این کوه قاف ✽ حتی بو کوه قافی اکنه ایله برندن قو پارم لاف  
 بو محله قوت مناسبه استعمال اولنور و یا خود سوز سولمک مناسبه کلور  
 و یا خود لاف کندو مناسبه اولوب قتل نفس ایلدم دیمک عجب دعوی مر د  
 و نفسه غالب اولدم دیمک عظیم لاف درون نفسی محو و ازاله سر سوزن ایله کوه  
 قافی برندن قو پارمق کبی محالدر ایدمی بوکاری باشه ایلدوب بوامر عظیمک  
 عهده سندن کلام دیمکه توفیق ربانی و عنایت سبحانی لازمدر ✽ پس بندخی  
 معاونت و احسان رجا ایدرم بوخسه یز کندو لکبر ایله نفسه غالب اولورز  
 دیمک بر قوری لاف و کذاف و جبال راسباتی اکنه ایله برندن قو بر مقدر دخی  
 دشواردر کافال ابو هاشم (قلع الجبال بالابر ایسر من قلع صفة الکبر) ایدمی  
 ای سالک مجاهد ✽ مشوی ✽ سهل شیری دانکه صفها بشکند ✽ سهل  
 و بی اعتبار یل اول شیری که جنکده صقل صبر و نیجه کافر باشی کسر بو محله



شیر مرد دلیردن مستعازدر ﴿ مثنوی ﴾ شیر آن باشد که خود را بشکند ﴿  
حقیقتده شیر دلیر اول کسینه اولور که نفس و انانیت و اوصاف بشریتنی کسر  
وهدم ایلیه و آرزوی طبیعه سندن کچوب ملکیت مرتبه سنه رسیده اوله  
﴿ سلطان ولد ﴾ گفت احمد که بدترین دشمن ﴿ مرتانفس تست اندر تن  
﴿ قصد خون تو دار دآن دشمن ﴿ مرد باش بیوراکردن ﴿ زودبهر خداس  
کن قربان ﴿ تا کنی کشف معنی قرآن

﴿ آمدن رسول روم با عمر رضی الله عنه ﴾  
﴿ دیدن او کرامات عمر را رضی الله عنه ﴾

قبصر رومک ایلچیسى امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنهك حضور  
سعادت موفور لینه کلمسی و حضرت عمرک کراماتی علیه سن کورمسی  
بیاننده در که رسول قبصر روم حضور عمر الفاروق رضی الله عنه کلد کده  
کفر اوزره ابکن عمر رضی الله عنهك همت علیه سبله نفس کافرنه غالب  
و شرف اسلام ایله مشرف اولدی ﴿ مثنوی ﴾ در بیان ابن شتویك قصه ﴿  
بونك بیاننده بر قصه ایش یعنی حقیقتده شیر دلیر کندوده اولان کفر و انینیت  
و کبر و انانیتی کسر و هزیمت اولدیغنهك بیاننده بر قصه استماع ایلکه  
کوش هوش ایله اذعان قیاورسك بهره مند اولوب ﴿ مثنوی ﴾ تبری از سر  
کفتم حصه ﴿ حتی سر کفتارمدن بر حصه ایلده سن پس قصه بودر که  
﴿ مثنوی ﴾ تا عمر آمد ز قبصر يك رسول ﴿ تا حضرت عمر رضی الله عنه به  
قبصر رومدن مدینه به بر ایلچی کلدی ﴿ مثنوی ﴾ در مدینه از بیابانغول ﴿  
دور و دراز یولدن وبعید و بیاباندن در مدینه معناسی مصراع اولده اجرا  
اولندی ﴿ مثنوی ﴾ گفت کو قصر خلیفه ای حشم ﴿ اول رسول مدینه  
منوره خلقنه قصر خلیفه قنی دیدی ﴿ مثنوی ﴾ تا من اسب و رخت را  
انجا کشم ﴿ تا کیم بن اسب و رخت و اسباب و ائقالی اورا به حکم ﴿ یعنی خلیفهك  
قصر و سرایشه نزول ایدم ﴿ مثنوی ﴾ قوم گفتندش که اورا قصر نیست ﴿  
قوم مدینه منوره اولر رسول رومه دیدلر که خلیفهك قصری و سائر  
قیاصره کی سرای یوقدر ﴿ مثنوی ﴾ مر عمر را قصر جان روشنیست ﴿ حضرت  
عمر رضی الله عنهك قصر و سرابی روشنا لکه منسوب جانیدر ﴿ یعنی سائر  
امرا و ملوک کبی عمر الفاروق عمارت ظاهره بنیادنه و جها من الوجوه  
میل و تنزل ایتوب بلکه برمو جب ( طهر ایتلی للطساقین ) تشید قصر

مشید قلب رشیده سعی و اهتمام ایدوب حب منائی و عشق سبحانی ایله سرای  
جنائی منور و روشنا اولمشدر و تجلیات ربانیه ایله لحظه واحده تطهیر خانه  
دلدن کسسته اولما مشدر ❖ مثنوی ❖ کر چه از میری ورا آوازه ایست ❖  
اگر چه کیم آنک صیت جلالت و عظمتی و آوازه خلافت و حکومتی اقطار  
ارض و آفاق عالمه ایرشمن در اما خواجه کائنات علیه افضل الصلوات  
بر موجب (الفقر فخری) افتخاری فقر ایله اولمغله ❖ مثنوی ❖ همچو درویشان  
مر اورا کازه ایست ❖ حضرت عمر رضی الله عنه دخی خلیفه رسول رب العالمین  
❖ و امیر المؤمنین اولوب اثر محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم ذاهب اولمغین  
درویشلر کبی آنک بر حقیر و صغیر خانه سی وار در کازه خانه حقیر معنا سنه در  
❖ عطسار ❖ تو خانه دیده جانان ندیده ❖ مران خورشید رخسار ندیده ❖  
درون خانه معشوقست در باب ❖ زیانت کوش کن جانادرین باب ❖ دل عاشق بداند کان  
چه حالست ❖ دمنی عاشقا اینجا و صا است ❖ توین تاباز یابی کلشن جان  
❖ وزین کلشن برو خود را می نجان ❖ دلت نور بست در کر دون گرفته ❖  
خود اندر خالک مانده خون گرفته ❖ دلت نور بست چون می دوست داری ❖  
که چون دیدار جانان می نکاری ❖ ای عاشق صادق ارباب حقیقت خانه دلت  
و سستند بنو وجهله خبر و بر در که عرش و هزار عرش و عرش شده اولنلر ناگاه دل  
عارفه کلسه عارفک قلبک بر کوشه سنده ذره و ش پنهان اولوب عارفک اندن  
خبر و آگاهی اولمز و وسعت دل عارفه خود (لایسعی ارضی و لایسعی سماوی) ولیکن یسعی  
قلب عبیدی المؤمن اتقی النقی الوراق) حدیث شریفی دلیل قاطع و برهان  
ساطعدر ولیکن سمعت من بوره ایله متصف اولان شول عبد خالصک  
قلبیدر که کوکلدن کونینی رفع ایله و خاطره سندن تعاق ماسوایی ازاله  
ایدوب خانه یاری خیال اغیاردن خالی قیله و قاصر الهمه اولمغله قصر قیصر  
بناسنه تقید ایتیموب علو همت اولوب بیت المعمور قلبی تعبیر ایله ❖ اعمدی قصر  
جنان عمر رضی الله عنه کمال وسعت و جلالت اوزره اولدیغی مقرر در امانه فائده  
هر کس لذت دیدار دن آگاه دکلدر ❖ مثنوی ❖ ای برادر چون بینی  
قصر او ❖ ای برادر آنک قصر نی نیجه کور رسن ❖ مثنوی ❖ چونکه در چشم  
دلت رسنت مو ❖ چونکه سنک دیده فؤاد کده قیل بتمشدر کوزده قیل بتمک  
چشمه عارض اولان امر اصک بر یسیدر که اشیای حقیقی اوزره کور مکدن  
آلی قور ❖ اعمدی ای غافل سنک دخی چشم دلکده هوا و هوس مولی و شرک



واثنینیت علمبری ظاهر اولوب رمد کثرت وجرب انانیت کوز یکی کور مکدن  
 آلی قوم مشدر \* پس قصر جان عمری ای رسول قبصر نه وجهه کوره  
 بیلور سن ایدی بنم کوزم نوری ❖ منوی ❖ چشم دل ازمو و علت پاک آر \*  
 چشم دلی موی کثرت و علت بشر بدن پاک کتور \* یعنی قلب مکدن رفع ماسوا  
 اتمکله دیده فؤادی وحدت بین اولقی مرتبه سینه ایر کور ❖ منوی ❖  
 وانکه هان دیدار قصرش چشم دار \* واندن صکره عمر رضی الله عنہک جان  
 قصرنی کور مکه چشم امبدطون الحاصل ❖ منوی ❖ هر که راهست از هوسها  
 جان پاک \* هر کیمکه جان ودلی ماسوادن پاک و نفس وطبیته متعلق هوا  
 وهوسلردن عاریدر ❖ منوی ❖ زود بیند حضرت ایوان پاک اول جان  
 پاک جمال حق و ایوان پاک فیاض مطلق تیز کورر ❖ سید عماد الدین نسیمی  
 فرماید ❖ حق بین نظری باید ناروی مرا بیند \* چشمی که بود خود بین  
 کی روی خدایند \* دل آینه او کن گان تشنه دیدارست \* تاهمچو کلیم الله  
 برطور لقابیند \* از مشرق دیدارش ازاکه بود دیده \* انوار تجلی راپوسته  
 چو مابیند \* جان در طلب در دش باید که کند قربان \* آنکو زایش هر دم  
 صد گونه صفا بیند \* آرا که چو ماسینه صافی شد از آرایش \* در جام دل  
 از مهرش چون صبح ضیا بیند \* چون سنبلی پرچینش باریک کل نسیرین \*  
 محرم نتواند شد چشمی که خطابیند \* ای چشم نسیمی را از روی تو بینایی \*  
 آرا که تو منظوری غیر از تو کرایند \* ایدی ای نور دیده قصه بر بقصور پاک  
 دیده جان پاک کردن غیر یله مشاهده اولمز دیده آوده خاک فندن و ایوان  
 قدس و مجالس انسی کورمک فندن (یت) فی یار هر کسی را دیدار می نماید \*  
 فی هر حقیر شه را رخسار می نماید ❖ منوی ❖ چون محمد پاک شد زین  
 نار و دود ❖ چون رسول امجد و حبیب واحد واحد حضرت محمد صلی الله علیه  
 وسلم آتش و دوددن پاک اولدی \* یعنی وجودش بر فلری نار غضب و شهوت  
 و دود کثافت بشر بدن پاک اولوب نور محبة الله مستغرق و احکام طبیعه دن  
 مجرد مطلق اولدی ❖ منوی ❖ هر یکا رو کرد وجهه الله بود \* برهوجب  
 (فایتما تاولوا فتم وجهه الله) هر فنده کیم متوجه اولدی وجهه الله ایدی ❖ سید ❖ مطلع  
 نور تجلی آفتاب روی اوست \* ابله القدری که می گویند هست آن موی اوست \*  
 قاب قوسینی که در معراج دید آن شب رسول \* کر بچشم دل بینی آن خم اروی  
 اوست \* خالد و فردوس و نعم و روضه و دار السلام \* چون بمعنی بنکری

وصف بهشت کوی اوست \* کنج مخفی را طلسم واسم اعظم را کاید \*  
 طره عنبر نسیم سنبل سندوی اوست \* آتجنام غرقه در فکرش که براوح وجود \*  
 نقش هر صورت که می بندم خیال روی اوست \* جام از پابوس وصلش کرچه  
 دور افتاده است \* چند از زلف پریشانش که همزانوی اوست \* معجزات انبیا  
 و سر علم من لدن \* حرفی از دیوان سحر غزه جادوی اوست \* چون نسیمی  
 نخل اندر شان آن آب کس ندید \* کین چنین پاکیزه شهید ناب در کندوی  
 اوست \* و بوییت شربنده بر معنی دخی نمکندر که حضرت عمر رضی الله عنه  
 حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم کبی چونکه نارود و دوشربیت و کدورتدن خلاص  
 اولدی \* یعنی نور محمدی ایله قلابی مجلی اولوب بی غل و غش نور محمدی به ملحق  
 و سراجدی به ملصق اولدی اول دخی هر نه جانیه متوجه اولدیه نور محمدی  
 ایله وجه الله ایدی ( بیت ) رویت که صبح صادق شهر وجود ماست \*  
 از هر جهت که می نکریم فتح باب اوست \* آه ای عاشق بیچاره محمد صلی الله علیه  
 وسلم بر سرور و سرافراز در که روح شریفی نوح کشتی طریقت و ضمیر نیرلی  
 شاه راه حقیقتدر بر آفتاب در که شعاع و پرتوی قلوب عشاقده رخشان  
 و شمع ماه شربتی عالم و عالمیانه نور افشاندر بر ساقیدر که دست کر مندن  
 بر قطره باده عشق نوش ایدنلر سر مست جذباتدر و بر مروت کانیدر که شفیع  
 فرو ماند کان عرصا در ابواه و در بغ اول بی دولته انک شفاعتدن محروم قاله  
 \* پس اول دولتن بی بهره کیم در دینور سه \* مثنوی \* چون رفیق  
 و سوسه بد خواه را \* چون که سن و سوسه بد خواه رفیق سن \* مثنوی \*  
 کی بدانی ثم وجه الله را \* اسرار معانی ثم وجه اللهی چنان بیلور سن یعنی هر کز  
 بیلور سن \* سید \* آنها که تقلید بحر دگر دیدند \* دورند ز حق زان بحقیقت  
 نرسیدند \* خورشید یقین از افقی غیب بر آمد \* آن بی بصر آن دیده بستند و ندیدند \*  
 نزدیکتر از مردم چشمی تو و لیکن \* بی معرفتان از رخ این ماه بعیدند \* مستان هوا  
 در ظلماتند و ضلالت \* از عین حیات آب بقار بخشیدند \* آنها که نکشتند بحق دیده  
 جاوید \* بر مرده و پوسیده بجا هم چو قدیدند \* اعمی شمر آن بی بصر آنرا که  
 بتحقیق \* در دیده دل کل بصیرت نه کشیدند \* ایددی ای روح مصور  
 و قلبی نور محبة الله ایله نور \* مثنوی \* هر که را باشد ز سینه فتح باب \* هر کیم  
 کیم سینه دن فتح باب اوله یعنی علم لدنی وجودی دفترندن او قیوب و آفاقه  
 و اکثرانه نظر اتمیوب کنند و حقیقتندن خبردار اوله و کوکل کوزی آجواب اوح  
 ضمیرین مشاهده ایله \* مثنوی \* اوزهر ذره بیند آفتاب \* انک وحدته



کثرت مزاجه و یرمبوب هر ذره دن نور آفتاب هویت معاینه قیلور ﴿ شعر ﴾  
 من آن کنجیم که در باطن هزاران کنج وزردارم ﴿ من آن بحرم که در دامن بدریاها  
 کهر دارم ﴾ من آن چرخ پرانوارم در اقلیم الوهیت ﴿ که در هر خانه برچی  
 هزاران ماه و خوردارم ﴾ خیال روی شمس الدین مرا نامونس جان شد ﴿  
 نه در اندیشه شمس نه پروای فردارم ﴾ آهای نور دیده دل ﴿ مشنوی ﴾ حق  
 بدیدست از میان دیگران ﴿ حضرت حق و وجود مطلق میان اغیار دن ظاهر در  
 ﴿ مشنوی ﴾ همچو ماه اندر میان اختران ﴿ ماه اخترل اور تا سندن ظاهر  
 و هویدا اولدینی کی ﴿ سید ﴿ شول تمام آبک یوزندن چون که رفع  
 اولدی نقاب ﴿ ظلمت دورانی یکدی ظاهر اولدی آفتاب ﴿ لیلک جام میندن  
 جله اشیا اسریمش ﴿ طیب ای پاکیزه ساقی باریک الله ای شراب ﴿ دبارک  
 بونده سالک چون ایکیلک پرده در ﴿ منکک محو اولما نیجه آرهدن کتمز حجاب ﴿ فاضی  
 الحاجات ایمش لعلک مکر کیم عاشقه ﴿ هر نه کیم قیلدی تمنا استجب کلدی جواب ﴿  
 ای نسیمی سجده قیل شول ماهه کیم حق دن سکا ﴿ فاعبدوا ایاه فاه مجد واقرب  
 کلدی خطاب ﴿ اما قنی بر دیده حق بین که اغیار کورمیه وانکشت انانیتی چشم  
 دلندن رفع ایده ای مستر شد مستعد ﴿ مشنوی ﴿ دوسر انکشت بر دو چشم نه ﴿  
 ایکی بر ماغک اوجنی ایکی کوزک اوزرینه وضع ایله ﴿ مشنوی ﴿ هیچ یینی  
 از جهان انصاف ده ﴿ عیان اولان جهان دن هیچ کورم یسن انصاف ویر ﴿ پس  
 انصاف بودر که جهان دن برشی کورم سن فاما ﴿ مشنوی ﴿ کرنینی از جهان  
 معدوم نیست ﴿ اگر سن کورم ابسک فی نفس الامر بوجهان خود معدوم  
 دکلدن بلکه معدوم اولان سنک نور بصر کدر ( بیت ) نور خورشید در جهان  
 فاشست ﴿ آفت از ضعف چشم خفاشت ﴿ ﴿ مشنوی ﴿ عیب جز انکشت  
 نفس شوم نیست ﴿ عیب عین بصیرت که مانع رؤیت اولان انکشت نفس شوم دن  
 غیر نک دکلدن ﴿ ابدی بنم کوزمک نوری جمال حق و دیدار فیاض مطلق  
 کوندن عیان و تجلیات الهیه قلوب عشاقه شمس تاباندن انور و درخشاندر  
 لکن سنی اول تجلیدن محروم ایلین قلبک کوزینه وضع ایلدیک انکشت نفس  
 شومدر ﴿ ابدی بنم جانم سن دخی چشم یینا اولق استرسک ﴿ مشنوی ﴿  
 توز چشم انکشت رابردار هین ﴿ غفلتی قالدرو آگاه اول و کوز کدن سرانکشت  
 بشریتی رفع ایله ﴿ مشنوی ﴿ وانکهانی هر چه می خواهی بین ﴿ و اندن صکره  
 هر نیجه دیلرسک دیده بصیرت ایله نظر قیل ﴿ عطاسار ﴿ حجاب

چيست اين صورت شداى دوست \* ازان اينجاى تو پيوسته در پوست \* حجاب  
صورتست اى كار دیده \* خود اندر پنج و شش ناچار دیده \* خود اندر چار  
و شش دارى همیشه \* ز غفلت خویش خوش دارى همیشه \* حقيقت در يکى  
شـ و آخر کار \* حجاب اين دوى از پيش بردار \* يکانه باش و بگذار از دوى تو \*  
مکود بکر زماى و تو بى تو \* چراغى از چراغى باز کن تو \* ديگر ز بن راز ديگر  
راز کن تو \* چنان دان کين همه از يك چراغند \* فتاده از ازل در عين باغند \* چو در تو  
لذت نفس و هوا يى \* مثال قطره از دريا جدا يى \* ايمدى بنم جام جلال دوست  
و ديدار رجان و قصر جانان ايكيلك ايله کورلن مثلاً \* مشوى \* نوح را گفتند  
امت کو ثواب \* نوح نجى عليه السلام امته امتى قنى ثواب ديد بلى \* مشوى \*  
گفت آن زان سوى و استغشوا ثياب \* نوح عليه السلام ايتدى اول جانبى که  
سرور بکر در جامه پيچيده ايدوب يوز بکرو کوز بکرو بورد بکرو ثوابى انکچون  
کورمز سزو يا خود نوح عليه السلام ثواب اول جانبى ندر يعنى حق  
و حد ايتنه و بنم رسالتنه ايمان و اقرار ايتمکه ثواب حاصل اولور ديد کده  
باشلرينه ثاب بن بوريد بلى و قوللرينه بر مقلرين صقوب کلام نوح نبى بنى  
استماع ايتديلر مشوى شريفک بويى سورة نوحده اشـ بـو آيت کریمه دن  
مقتبسدر قال الله تعالى (وانى کما دعوتهم لئن غفرلهم جعلوا اصابعهم فى آذانهم  
واستغشوا ثيابهم و اصروا و استکبروا استکبارا) يعنى (وانى کما دعوتهم)  
الى الايمان (لتغفر لهم) ما سلف من ذنوبهم (جعلوا اصابعهم فى آذانهم)  
لئلا يسموا صوتى (واستغشوا ثيابهم) غطوا بها وجوههم مبالغة فى الاعراض  
عن کيلا يرونى (واصروا) واقابوا على كفرهم و اکبوا على المعاصى  
من اصرا الجمار على العانة اذا صراذنيه و اقبل عليها (واستکبروا) عن اتباعى  
(استکبارا) عظيم الاثمهم (قالوا انؤمن لك واتبعك الارذلون) يعنى نوح النبى عليه  
صلوات الله و على نبينا حق جل و علا قومک ذنوب ماضيه سن مغفرت ايتک  
ايچون سر اوچهر او علا نية و خفية و ليل او نه سارا توحيد و عبادت و تقوى  
و طاعته دعوت ايدوب طريق فوز و فلاح و مسلاک نجات و نجا حه هدايت  
ابلد بکجه قومى ائک هدايت قبول ايتيوب طريق اسلام و ايمان دن فرار ابلد کلرين  
حق تبارک و تعالى کتاب ککر بنمده لسان نوح عليه السلام دن بطريق الحکايه  
و تسليمة لرسوله بيان بيورر \* يعنى نوح عليه السلام ايتدى الهى سيدى و مولای  
سنک امر شريفک اوزره تحقيقا بن هر بار که بوقومى توحيد و ايمانه دعوت



ایدوب سنک عفو و مغفرتکله نازل رحمت اولملرین دیلدم بوقوم ضالین بئله  
 درتشی اوزرینه معامله ایلدیلر اولایودر که بندن صدور ایلیان حج و بیناتی  
 شنوا اولما میچون انکشتلرین کوشلرینه وضع ایتدیلر نایا بودر که بنم یوزمی  
 کورمک ایچون سربسی سعادت لترین ثیاب خیانت صفاتلرله بوریدیلر کانه  
 نه کلام اشیدهلر ونه یوزم کورهلر و کال نصام حاصل اولما میچون هم قولقلرین  
 بارمقلرله و هم باشلرین ثوبلرله اورتدیلر نایا بودر که کلمات حق استماع ایتمامکده  
 و بغی و فساد و کفر و عناد لرنده مصرین اولدیلر رابعا بودر که بالغای الی التهایة  
 القصوی استکبار عظیم ایله استکبار ایتدیلر \* پس نوح علیه السلام قومک  
 بوجهله قبول ایمان ایتیه چکن ییلوب برغوا ی آیت کریمه (وقال نوح رب  
 لاتذر علی الارض من الکافرین دیارا) هلاک لریچون دعاء علیه ایتکله  
 حق سبحانه و تعالی وجه ارضده کافر لردن فرد واحد یاقی قوم یوب جله سنی  
 طوفانده غرق و هلاک ایلدی ❖ سلطان ولد ❖ ساهی می نمود دعوت  
 نوح \* قفل جائی نکشت از و مفتوح \* باخلاق بحدنه صد سال \* پندمی دادهم  
 بقال و بحال \* کس از ان قوم پند اونشنید \* چامه پنداکر دراز نئید \* ای عاشق  
 صادق و درونی کی درد عشق ایله یانق ارباب حقیقت بو آیت کریمه نک  
 نفس برنده بو وجهله تحقیق ایدرلر که حضرت نوح الهی علیه السلام مشکات  
 نور عظمه الله اولمغله اول ذوالجلال والا کرام نوح علیه السلامی قومنه  
 ارسال بالانذار ایدوب (انا ارسلنا نوحا الی قومه ان انذر قومک من قبل  
 ان یأتیهم عذاب الیم) دیو یوردی \* پس نوح علیه السلام قومندن کمال عصیان  
 و غایت طغیان مشاهده ایتکله قوم عصاتی حق تبارک و تعالی نک قهر جبروتی  
 مس ایله سن اختیار ایلدی زرا انبیا و اولیا درجات قر بنده متفاوت لردر یعنی  
 انبیا و اولیانک بعضیسی نور جلال و بعضیسی دخی نور جمال دن و بعضیسی  
 نور عظمت و بعضیسی دخی نور کبریادن خروج و بروز ایتشلردر \* پس انبیا  
 و اولیادن شول ذوات اصفیا که نور جمال دن بروز ایلیمه قومی اوزرینه بسط  
 و انس و سهوات و لطافت ابراث ایدرلر و نور عظمتدن بروز ایتش ایلیمه  
 قومنه هیت و اجلال ابراث ایدرلر \* پس نوح علیه السلام هر بار که قومنی توحید  
 و ایمانه دعوت ایلدی انلرک عدم فهم و قصور استعداد لری اولمغله دعوت نوحی  
 استماع ایتمامک ایچون اصابع غفلت لرن آذان مخالف لرنه وضع ایدوب نصام ایتدیلر  
 و شهوات نفسانیه و مستلذات دنیاوییه کمال تعلقلری اولمغله تعلیم نوح انلره

واصل اولماغیچون ثیاب جهل و عناد ایله تغطی و تلبیسات ابدان ایله التحاف  
 و احتجاب ایتدیلر و غایت ظلام وجود و کثافت استعدادات و کدورات فؤاد لری  
 اوزره مصر بن اولوب تجرده عزیمت قلمدیلر و استعلاء ناز غضب و استعلاء  
 صفات نفسلر یچون قبول حقدن استکبار عظیم ایله استکبار ایتدیلر و طوفان  
 عجب و انانیته غرق و هلاک اولدیلر \* پس شول جبار و جاهل و عنید و غافل که  
 معصیت و فساداته اصرار ایلسته اصرار مزبور اکاضالانده تمادی ایراث  
 ابدوب حتی اعمال قبیحه سی ~~کنندویه~~ مستحسن کورینور و افعال خبیثه سنی  
 مستحسن کورد کده استکبار ایدوب اولیا و اصفیا و علما و صلحا نك نصایح  
 و مواعظن سمع قبول ایله استماع اینموب تکبر و تعلیه ایدر ( قال سهل قدس سره  
 الاصرار علی الذنب یورث الاستکبار و الاستکبار یورث الجهل و الجهل یورث الخطی  
 فی الباطل و الخطی فی الباطل یورث القساوة فی القلب و قساوة القلب تورث النفاق  
 و النفاق یورث الکفر ) \* سلطان ولد فرماید \* هستیت پرده است و تو خود را \*  
 پرده بنداشتی ز جهل و عی \* هین مبر برخود این کان زخری \* نیک بنکر که پای یا که  
 سری \* توتنی تادرون تن جانی \* یا که در جان نهفته جانانی \* هست در جسم  
 توهم آن و هم این \* هر کدامین که بهتر است کزین \* این بهین را بنحو بش  
 کن مقرون \* از چه کمترین شدی مقنون \* کفر را بین سرشته با ایمان \* هم چو تن  
 کاندروست مسکن جان \* نیم دینت برد بجانب جاه \* نیم کفر افکنند نگون در چاه \*  
 دائمی فزای ایمان را \* کم کن از کفر زعم شیطان را \* کر شوی اینچنین ولی  
 کز دی \* از عطای خدا ملی کردی \* امانه چاره ای فتم وجه الله سرندن غافل  
 و معرفت نفسنه جاهل اولان بخاصلر \* مشوی \* رو و سر در جامها پیچیده اید \*  
 روی جان و سر جنانکز لباس انانیت و جامه بشریته صارهش و نفس و طبیعت  
 ثیابنه بروغش سر \* مشوی \* لاجرم بادیده و نادیده اید \* لاجرم ( و لاهم اعین  
 لایبصرون بها ) فحوا سنجه کر چه چشم بینا شکلکز و بلکه انسان صورتنده  
 اولدیغکز جهتدن قابلیتکز دخی موجود در لیکن حجابات جسمانیه و کدورات  
 نفسانیه ایله مستور و مخجب اولغله وجه حق و حقایق اشیا دن بختبر سر  
 علی الخصوص \* مشوی \* آدمی دیدست و باقی پوستست \* آدمی خود  
 حقیقته دیده و عنیدر ما باقیسی قشر و پوستدر \* یعنی مردمک چشم انسان  
 العین تعبیر اولنوب انسانه دخی انسان اطلاقی اشیا آخره نسبت انسان العین  
 مثابه سنده اولدیغدر \* پس انسان فی الحقیقه عنیدن عبارت اولور اما عین



دخی قتی عیندر یلور میسن ﴿ مثنوی ﴾ دیده آنست آنکه دید دوستست ﴿  
 کوزاودر که دوستی کوره و کورمک دخی اولدر که دوستی کوره ز را آدم دیده در  
 دیده ایسه دوستی کورندر ﴿ پس دوستی کور میان دیده عین اولمزوعین اولیان انسان  
 آدم اولمز واکا انسان العین دینلز بلکه ( انهم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا )  
 مصداقنجه حیوانات و بهائم قبیلهندن اولور ﴿ ایمدی بنم ایکی کوزم ﴿ مثنوی ﴾  
 چونکه دید دوست نبود کور به ﴿ چونکه بر دیده به دوستی کورمک میسر اولیه  
 اومقوله ﴿ کوز کور اولق مقرر در ﴿ مثنوی ﴾ دوست کو باقی نباشد  
 دور به ﴿ وشول دوست که باقی اولیه اندن دور اولق یکدر بعض نسخده  
 مصرع ثانی ( ع ) کر سلیمانست ازوی مور به ﴿ واقع اولشدر زرا حقندن  
 غیر هرینه دل بسته اواسه لر فایندر ﴿ پسر مر د خدا اولدر که توجیه قلب الی الحق  
 ایدوب تعلقات جسمانی و تعویقات نفسانیه دن دور و دنیای فایندن اختیار یله  
 مهجور اوله ﴿ سلطان ولد ﴿ چند روزست عمر این عالم ﴿ جانها هست بسته یکدم ﴿  
 از دمی زنده که چون بادست ﴿ نیک بنکر که سست بنیادست ﴿ زنده از باده  
 شو پیماباد ﴿ اعتمادی مکن برین بنیاد ﴿ زنده از عشق شونه از تن و جان ﴿  
 تابمانی چو عشق جاویدان ﴿ حاصل کلام و غایت مرام ﴿ مثنوی ﴿ چون  
 رسول روم ابن الفاظ تر ﴿ در سماع آورد شد مشتاقتر ﴿ رسول قیصر روم  
 چونکه اهالی مدینه منوره دن بو تر و تازه و خوب و لطیف الفاظ علیه و کلمات  
 سینه بی سمع قبوله ﴿ توردی حضرت عمر رضی الله عنهمک جمال فرخنده  
 فالیه مشرف و رؤیت قصر جنانیله روشنادل اولغه اشد اشتیاقله مشتاق  
 اولدی ای مستمع قابل مولانا جلال الدین رومی طیب الله انفسه بو محمله دخی  
 طالب صادقلره مر شد کاملدن نشان و برر ﴿ یعنی انسان کامل و مر شد مکملک  
 علاما تندن بر یسی دخی بودر که انک طلبنده اولان مسترشد اثنای طلبده  
 مر شد کاملک اسم شریف و وصف لطیف استماع ایله قلب سالکده نار  
 محبتدن برآمده و شوق پیدا اولوب و کتد بکجه اثر کیفیت سوزش عشق شعله زن  
 اولغه ملاقات ذات ملک سماتنه اشتیاق عظیم ایله مشتاق اولور تنکیم اول دلیل  
 فائق و طیب حاذق و عیسی دم مشفق عمر الفاروق رضی الله عنه به رسول  
 قیصر رومک اشد اشتیاقن بیان ایدوب و شمدن صکره تحقیق بیور دقلری  
 دخی طریق ارشاد و استرشاد و مر شد کامل و مکملک سمات و علاماتن ایضاح  
 و عیان اتمکدر ﴿ ایمدی بنم روح همان کوش هوشک دوش و حصه مند

اولغه کمال سعی و کوشش قیل \* پس رسول قیصر روم ﴿ مشوی ﴾ دیده را  
 رجستن عمر کاشت \* دیده سنی عمر رضی الله عنہک جست و جو و طاب رؤیتہ  
 حوالہ قیلدی و بروجہلہ متأثر شوق و ذوق اولدی کہ ﴿ مشوی ﴾ رخت را  
 واسب راضایع گذاشت \* رخت واسب و اسبابی ضایع قیلدی گذاشتک معنای  
 لازہ بسی و یرلمشدر \* یعنی کمال اشتیاقندن اسباب و انقال واسب و احمال و بلکه  
 کنندی وجودن دخی یتوردی و عمر الفار و قدن غیر ی مرادی قالیوب  
 ﴿ مشوی ﴾ هر طرف اندر پی آن مرد کار \* اول مرد کارک اترنده و طابنده  
 هر طرفه ﴿ مشوی ﴾ می شدی پرسان اودیوانه وار \* دیوانه وار کزوب  
 عمر رضی الله عنہدن خبر صورتدی حقا طابک طلبی بواسلوب اوزره اولسه  
 مردان خدا اکاچهره کشا اولز \* پس طلب بوبله چه کر کدر ﴿ عطسار ﴾  
 چه کویم چون عمر اسرار دانست \* حقیقت صاحب عین العیانت \* زسر  
 مصطفی اوصاحب راز \* بدیده گفته بایاران خود باز \* حقیقت یافته اندر شریعت \*  
 رها کرده بیکبارہ طبیعت \* زعدل اوجهائی راسرایت \* مروراقر بت و عز  
 و هدایت \* اساس شرع اودائم تمامست \* کہ برارواح اودائم سلامت \*  
 روان پاک اواز عالم پاک \* پراز نورست اودر عالم خاک \* طلب میکن نجات خود  
 از بشان \* کہ نایابی حیات خود از بشان \* پس رسول قیصر روم جست  
 وجواید رکن کنند و کنند و بابتدی ﴿ مشوی ﴾ کین چنین مردی بود اندر  
 جهان \* عجبدر کہ جهانده بونجلین بر مرد خدا اوله و نام شریقی جهانبانہ  
 و اوله انداز ایکن ﴿ مشوی ﴾ و زجهان مانند جان باشد نہان \* اول مرد خدا  
 جهانندن جان کبی نہان اوله فی الحقیقه مرشد کمالک نام شریقی ایله جهان  
 مالا مالدر لیکن کندوسی مانند جان نہاندر ﴿ مشوی ﴾ جست اوراتاش چون  
 بنده بود \* رسول قیصر عمری طلب ایلدی تا کہ اکہ بنده اوله و جہلہ امور ینہانی  
 تحکیم ایدوب و بودنا بودن تسلیم ایلوب کندوسی ارادن چیقہ پس ﴿ مشوی ﴾  
 لاجرم جوینده یابنده بود \* لاجرم طالب مطلوبی بولور \* یعنی بوجہلہ اولان  
 جوینده لابند یابنده اولور کما قال صلی الله علیہ وسلم (من طلب شیئا وجد وجد)  
 \* پس رسول قیصر طلبینده بواسلوب اوزره مجدایکن نا کہان ﴿ مشوی ﴾  
 دید اعرابی زنی اوراد خیل \* براعرابی عورت اول رسول رومی دخیل کوردی  
 اعرابی شہری اولیوب بادیه وقرادہ ساکن اولان عربانہ دیرلر و دخیل  
 خارجدن کلوب بر قومک داخل حایہ سنہ دیرلر \* یعنی بادیه عرب بلرندن بر مرأه



مشفق اول مرد غریبی کوروب و عمر بن الخطاب رضی الله عنہک طلبندہ  
اولدیغن بیلوب ❖ مثنوی ❖ گفت عرایک زیر آن نخل ❖ کا زن اعرابی  
ایندی ایشته عمار اول خرما اغاجنک التندہ در ❖ مثنوی ❖ ز بر خرما بن زخلقان  
اوجدا ❖ اول خلیفه رسول رب العالمین و امیر المؤمنین خرما اغاجنک التندہ  
خلقدن جدادر ❖ مثنوی ❖ ز رسایه خفته بین سایه خدا ❖ سایه خدایی زیر سایه  
خرماده خفته و آسوده کوردیدی و حضرت عمر رضی الله عنہک فنده اولدیغندن  
خبر و بردی کذلک ظل رحان و سایه یزدان اولان وارث کامل محمدی و واقف  
اسرار احدی دخی ز یر درخت پرازهار طریق و شجره میوه دار معرفت و سایه  
نخل بشریته خفته و غنوده اولوب حقیقت حالندن سر شریفی خبر و یر  
واو ذات مکرمتی خبر آنلر سرندن خبر آکور ❖ سید ❖ بونجه سرو قامتدر که بکرز  
سرو بالایه ❖ بونجه حسن صورتدر که نور احسان ایدر آیه ❖ نه خورشید منور سن  
بو کون عالمده ای جانکم ❖ ملکر واله و حیران قو بو حسن زیبایه ❖ قاشکدر  
قاب قوسین هرگز اسرارینه عقل ابرمز ❖ ولی بوسری اول بیلدیکه قربان اولدی  
اول پایه ❖ لبک اول لعل اجر در دیشک شولدر کوهردر ❖ که لعلی طیراغه صالیدی  
بوراقدی دری دریا به ❖ جهانک طیراغی چونکم عبیر و عنبر اولمشدر ❖ عسماشکین صبحک  
بو بن صلاذن طاغ و صحرا به ❖ وصالک استین عاشق عجب سودایه دوشمشدر  
❖ جهان و جانی ترک ایلر دوشهر هر کیم بو سودایه ❖ بو کون ای خو بلرک شاهی  
امیری دلبری سنسن ❖ خیالک لشکری و یردی کوکل شهرینی بغمایه ❖ کوزمدن کرچه  
پنهان در حبیبک صورتی اما ❖ کورینن وجهیدرانک نظر قیلدجه هر جایه ❖ اولور سه  
اشتیاقکدن نه غم هجرانله سید ❖ یوزیکی کوردی و کیردی بو کون فردوس اعلایه ❖

❖ یافتن رسول روم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه خفته برز یردرخت ❖

رسول قیصر روم حضرت عمر رضی الله عنہمی بولمه می وز یردرخته خفته  
کورمه سی بیاننده در ❖ مثنوی ❖ آمد او آنجاواز دورا یستاد ❖ رسول قیصر روم  
اول محله کلدی و اوزاقدن طوردی ❖ مثنوی ❖ مر عمر ایدر لر ز او فناد ❖ عمر  
رضی الله عنہمی کوردی لرزه دوشدی بی پرتو آتش جذبہ دن لرزان اولدی  
❖ مثنوی ❖ هیبتی زان خفته آمد بر رسول ❖ و رسول قیصرک اوزرینه اول خفته  
دن بر هیبت واقع اولدی ❖ مثنوی ❖ حالتی خوش کرد بر جاننش زول ❖ و رسولک  
جاننه بر خوش حالت زول ایلدی یعنی فرط لعل وجه عمر دن مرآت قلب رسولده انوار  
آفتاب محبت سبحانیه لمعان ایلدی حالت مز بوره مرشد کامله حین ملاقاتده آیدنه

قلب سالکده شاهد در کور نترک معلومیدر \* پس رسول قیصر روم حالت من بوره بی  
 معاینه ابتدا کده \* مشوی \* مهر و هیبت هست ضد همدگر \* این دو ضد را  
 دید جمع اندر جگر \* محبت و هیبت بر برینک ضدیدر لکن رسول بوابکی ضدی  
 جگر نده جمع اولش کوردی \* یعنی عمر بن الخطاب رضی الله عنه که رویتند رسولک  
 قلبه هم خوف و هیبت مستولی اولوب وهم جمال خلیفه به با هزار جان عاشق  
 و حیران اولوب هم حقیدن خوف و خشیت وهم حقه عشق و محبت  
 حاصل اولوب خوف ایله الفت ضدان ایکن تجلیات جلال و جمالی قلبنده  
 جلوه کر کوردی \* مشوی \* گفت با خود من شهانرا دیده ام \* پس  
 رسول قیصر روم چونکه بوحالات عجیبه بی مشاهده ایلدی و کندو کندوبه  
 ابتدی بن پادشاهلر کور مشمدر \* مشوی \* پیش سلطانان مه و بگزیده ام \*  
 حضور سلاطینده کزیده و مختار و مقبول و کباردن اولشم درولکن \* مشوی \*  
 از شهانم هیبت و ترسی نبود \* ملاقی اولد بغم ملوک و سلاطیندن بکار هیبت  
 و دهشت و خوف و خشیت واقع اولمادی اما عجب قدر ترکه \* مشوی \*  
 هیبت این مرد هوشم رار بود \* بومرد خدا نك هیبتی بنم عقل و هوشمی  
 قایدی علی الخصوص \* مشوی \* رفته ام در پشته شبر و پلنک \* بن بیشه  
 زار شبر و پلنکه کشم و ببر و غضنفر بوز بن کورمشم \* مشوی \* روی من ز ایشان  
 نکرد انید رنگ \* بنم بوزم انلردن رنگی دوندردمی یعنی خوف ایدوب  
 متغیرالون اولمادم و اندن ماعداد \* مشوی \* بس شدستم در مصاف و کارزار \*  
 همچو شیران دم که باشد کارزار \* بسیار و بسیار مصاف و کارزار ده شیر کی اولدم  
 اولدم که کارزار و دشوار اوله یعنی هر بار که بردشوار کار و حرب و قتال و جنگ  
 و جدال اولسه قغان ارسلان کی شجیع و دلیر اولوردم و بوقدر چوق کار  
 زارده اولدم \* مشوی \* بس که خوردم بس زدم زخم کران \* چوق زخلم بیدم  
 و چوق کیمسه لر زخم کران اوردم \* مشوی \* دل قویتر بوده ام از دیگران \*  
 اول حالده غیر یلردن دلیر و قوی تراولش ایدم اما عجب حکمت و غریب حالتدر که  
 \* مشوی \* بی سلاح ابن مر د خفته بر زمین \* بومر ده هیب سلا حسرزمین اوزره  
 یاتوب او بومش \* مشوی \* من بهفت اندام لرزان چیمت این \* بن بدی اندام  
 ایله لرزان و مانند برک خزان اولدم بونه تماشا در ای طاب صا دق کذلک سالک  
 مستعد دخی کشف و کرامتده و زهد عبادتده ملوک و سلاطین طریقتدن  
 پنجه کباره خدمت ایدوب و هر رندن تکمیل طریقت ایلوب مرتبه کرامته  
 وارمش ایکن و بیشه زار وجودنده صفات نفسانیه دن پنجه ببر و پلنک هلاک



ایلیوب و انواع ریاضات و مجاهدات چکوب گاه تنزل زخمرین ییوب و گاه  
نفسه مخالفه لایله زخم کران اوروب تبدیل اخلاق ایلس ایکن ونحو و صرف  
و معانی و منطق و هیئات و حکمت آلتن مهیا ایتمکله قیل و قال و بحث و جداله  
نیجه لره غالب اولوب بر سوآله هزار جواب و یروب کسسته دن یوزد و ندرمز  
ایکن علی طریق الاکملیه وراثت کمالیه کاهنده نشین اولان مر شد کاملاک  
نظر شریفنه کلد کده جمله بلد کلرین اونودوب و نطق کفتار دن قالوب و جذبه  
رحماندن لرزان اولوب مر شد کامل یوزندن کوردیکی اذواق و حالاتی مقدما  
بریسنده کور میوب باخصوص بیر کامل و مر شد مکمل بی قیل و قال و بلا بحث  
و جدال زمین تواضع و مسکتنده و منزل فناء فناده خفته مثال ایکن نظر سالک  
وجه مبارک کنی کوردیکی حین ده جسم و جاننده آتش عشق غلیان ایدوب بیر کامل  
قوت و قدرت و هیبت و عزتنه و عندالله اولان منزلات و قربتنه علم ضروری  
حاصل اولغله خواب و خیال و محبت خدادن غیری هر حالدن کچوب جذبه  
و عشق و قرب حق و فیض فیاض مطلق نه معنی اولد یغن بیلور و مستغرق  
هیبت و عظمت خدا اولور زیر ✽ مشوی ✽ هیبت حقست ابن از خلق

نیست ✽ هیبت حق هیبتی در خلق دن دکدر ✽ مشوی ✽ هیبت این مرد  
صاحب دلق نیست ✽ بو هیبت مرد صاحب دلق هیبتی دکدر اکابناه که  
(من خاف الله خاف کل شیء منه) حدیث شریفنک خدای منینی اوزره ✽ مشوی ✽  
هر که ترسید از حق و تقوی کرد ✽ هر کیم که حق دن قورقدی و تقوی  
اختیار قیلدی ✽ مشوی ✽ ترسد از وی جن و انس و هر که دید ✽ جن  
و انس و هر کیم که انی کوره بامر الله تعالی اندن قورقار کافال صلی الله علیه  
وسلم (من خاف الله يخوف الله الخلق عنه ومن خاف الخلق يخوفه عن الخلق)  
صدق رسول الله ارباب شهود تعریف خوفده بو وجهله تحقیق ایدر که  
(الخوف هو الانحلاع عن طمأنينة الامن بمطالعة الخبر) یعنی (استحضار  
الخبر انوار من الله تعالی علی لسان الرسول بالترهیب) ایدی معلوم اوله که  
معنای خوف مستقبله اولاجق بر مکر و هک اصابتی و بر محبوبک فوتدن  
روعه و خوف ایتمکدر و خوف من الله حق جل و علا یاد نباده عاجلا  
و با آخر تده آجلا عبادنی مصیبتلری سببی ایله مواخذة و عقاب ایتمکدن بعد  
مؤمن خوف ایتمکدر ✽ زیر احق تبارک و تعالی قولارم اگر مؤمنلر ایسه کز بنم  
عقابدن خوف ایدیکز دیو عبادی اوزرینه کندو دن خوف ایتمکی واجب  
قلمشدر کافال تعالی (و خافون ان کتم مؤمنین) و قال علیه السلام (انا علمکم

مطلب —

فی تحقیق الخوف  
والتقوی و مراتب  
الخائفین والمتقین

بالله واشدكم له خشية ) وقال ابو عثمان اهل ولاية الله ثلثة اصناف الانبياء  
والملائكة والصديقون قال الله تعالى في الانبياء ( ويدعوننا رغبا ورهبا  
وكانوا لنا خاشعين ) وقال في الملائكة ( يخضعون ربهم من فوقهم ويفعلون  
ما يؤمرون ) وقال في الصديقين ( ويخشون ربهم ويخافون سوء الحساب ) روايت  
اولنور كه بركون حواربون حضرت عيسى عليه السلام من رجال يدوب يابى الله  
بزه علم اكبرى تعليم بيورديدلر عيسى عليه السلام بيورديكم علم اكبر اوج شى در كه  
غبرى دكلدر بريسى خوف من الله و بريسى حب الله و بريسى رضا بقضاء الله در  
ويحيى بن معاذ رازى قدس الله روحه بيورر كه هر شيك زبنتى واردر عبادتك دخی  
زبنتى خوف وخوفك دخی علامتى قصر امل در و ابو حفص طيب الله انفاسه  
بيورر كه خوف قلوب مؤمنينده بر سراج در كه خبردن و شردن قلبه اولان  
هر شى انكه كورينور وعن ابن مسعود رضى الله عنه قال رسول الله صلى الله  
عليه وسلم ( رأس الحكمة مخافة الله ) وقال يحيى بن معاذ الهى كيف اخافك  
وانت كريم وكيف لا اخافك وانت عزيز ) وقال فضيل قدس سره  
من خاف الله كل لسانه وقال ابو الحسين النورى الخائف يهرب من ربه الى ربه  
وسئل الجنيد عن الخوف ( فقال توقع العقوبة مع مجارى الانفاس ) وقال  
سفيان اصل الطاعة الخوف والرجاء والمحبة \* وعلامة الخوف ترك المحارم  
\* وعلامة الرجاء الرغبة فى الطاعة \* وعلامة المحبة الشوق والانابة وقال  
ذوانون دلالة الخوف الهرب \* ودلالة الرجاء الطلب \* ودلالة المحبة قلة  
الخلاف \* وقال وهب بن منبه \* علامة الخوف طاعة الله ومن يعص الله فم يزعم  
انه يخاف الله فقد كذب \* وقال سهل بن عبدالله ( الناس كلهم موفى الالعلماء  
والعلماء كلهم نيام الا الخائفون والخائفون كلهم فى القنوط الا الراجعون والراجعون  
كلهم فى الغرور الا المحبون والمحبون هم الموثرون الله فى كل حال \* و ابو على دقاق  
قدس الله روحه بيورر كه \* معنى خوفه اوج مرتبه واردر بريسى خوف  
و بريسى خشيت و بريسى هيتدر \* پس خوف شرط ايماندر كما قال الله تعالى  
( وخافوني ان كنتم مؤمنين ) وخشيت شرط عملدر كما قال الله تعالى ( انما يخشى الله  
من عباده العلماء ) وهيت شرط معرفتدر كما قال الله تعالى ( ويحذركم الله نفسه ) پس  
ارباب خوفه دخی بو تقديره درجات ثلثة واردر درجه اولى خوف عامه در كه  
خوف من العقوبة در و ايمان اشبه وخوف اليه صحيح و درست اولور زيرا ايمان  
تصديقدر \* پس تصديق ايمان خوف دخی انما ما خواص عبادك خوف لى مجرد  
عقابتان اولم يوب بلكه حققن محتجب اولم قدن خوف ايدرلر كما قال عمر رضى الله عنه



لصهیب ( نعم العبد صهیب اولم یخف الله لم یعصه ) پس مرتبه اولاده اولان  
خوف خائف تصدیق وعید و ذکر جنایت و مراقبه عاقبتدن تولد ایدر حالت  
مزبوره دوام حضور القلب مع الآخره در و درجه ثانیه فی حالة یقظة حلاوت  
ایله مشویه اولان انفس مستغرقه به جریان مکردن خوف یتکدر زرار باب  
مراقبه دن عاشق قلبك انفسی حالت یقظه ده مستغرقه فی المراقبه و حضور  
مع الله ده لذت شهوده ایکن حلاوة انس ولذت حضورك سلب و اعراضی  
ایله مکر اصابت یتکدن خوف ایدر زرار حلاوة حضوره معنی انلر ایچون  
حقدن استدر اراج و مکر اولور \* پس هر بار که حلاوة بالاقبال اتم اوله خوف  
من الاعراض دخی اشد اولور کما قال علیه السلام ( انا اتقاکم لله واشدکم منه  
خوفا ) و مرتبه خواصده اولان کسسه ایچون وحشة خوف اولمز الا هیئت  
واجلال جهتندن اولور و مرتبه مزبوره و حالت مذکوره غایت خوفه اشارت  
اولان اقصای مراتب خوف در که درجه ثالثه در وهیئت مزبوره  
بر هیئت عظیمه در که عارف مکاشفه اوقات مناجاتده عارضه اولور و احیان  
مسامره ده مشاهدی صیانت ایدر و صدمه عزت ایله معاینی قتل و هلاک قریب  
اولور زرا عزت ابداء جلالت و غیردن احتجابی مقتضیدر \* پس چنان مسامر  
معاینه طلبنده اواسه صدمه عزت فناء صرفله طالبی قهر ایدر کما قال تعالی  
( فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا ) و بالجملة عقوبتدن خوف  
مقام نفس و مرتبه غیبتده در و مکردن خوف مقام قلب و مرتبه حضورده در  
اما مقام سر و مشاهده خوف هیئت واجلال اولور زیرا اقصای درجات  
خوف هیئت واجلالدر و حالت مزبوره اخص خواصه مختصه در و معنای  
نقوی دخی طاعات حقله عقوبتدن تحر زدر و اصل تقوی اولایمانا  
و ایقانا اجتناب عن الشرک بعده اتقا عن المعاصی بعده اتقا عن الشبهات  
بعده مالا یعنی اولان فضلاتی ترک ایدوب اخلاق ذمیمه دن صفاتنی تطهیر  
و خصال حمیده ایله تخلیق در و ابو عبدالله رو دباری قدس سره دن تقوی نه در  
دیو سؤل اولند قدّه \* التقوی مجانبه ما یبعدک عن الله دیو بیور مشلر \* و ذوالنون  
مصری طیب الله انفسه دن دخی متقی کیمدر دیو استخبا را اولند قدّه التقی  
من لایدنس ظاهره بالمعارضات و لا باطنه بالکالاته \* و یكون و افعا مع الله موقف  
الاتفاق دیو بیور مشلر \* ابن عطاء بیوررلر که تقواک ظاهری و باطنی وار در  
ظاهر تقوی حدود الاهی محافظه در و باطن تقوی نیت و اخلاصدر \* و قال

القاسم بن القاسم التقوی هو المحفوظة على آداب الشريعة \* وعن ابی سعید الخدری قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال له اوصني فقال اتق الله فإنه جماع كل خير وسئل عليه السلام عن معنی قوله تعالى (اتقوا الله حق تقاته) فقال (ان يطاع فلا يعصى ويذكر فلا ينسى وبشكر فلا يكفر) وقال ابو یزید البسطامي المتقی اذا قال قال الله واذا سكت سكت الله واذا ذكر ذكر الله وقال عمر بن عبد العزيز لبس التقوی صیام النهار وقيام الليل والتخلیط فیما بین ذلك ولیکن التقوی ترك ما حرم الله واداء ما افترض الله فمن رزقك به ذلك فضلا فهو خير الى خبر قال تبارک وتعالی (وامر اهلك بالصلوة واصبر عليها لان سئلك رزقا نحن نرزقك والعاقبة للتقوی \* پس تقوی مأمورات او زینة اقدام ومنه یاندن رجوع واجام وشبهات دن احتیاج وطاعاته ترك تسویف واتیاع سنت وترك بدعت ومكارم اخلاقی استعمالدر وحقیقت تقوی متقی تقوا سندن دخی اتقا یتكدر \* كما قال الواسطی ومعناه ان لا یری تقواه وحق تقوی دخی تحت سلطان هیئته فنا وفت حیا الیه مقام معرفته تحیر وسطوات مشاهده جلاله دن رؤیت عظمتده ذوبان قلب واستهلاك ومشاهده رجح ایچون ترك اكون وحمد نادر \* بیت \* وصفت التی كاك ذواتی \* وریح المعاصی من ثیابك تسطع \* عطاس قدس سره \* بتقوی زندگانی كن در اینجا \* دل و جان بامعانی كن در اینجا \* بتقوی زندگانی كن جوع عشاق \* كدر تقوی شوی ای مر دره طاق \* بتقوی زندگانی كن تواز دل \* كه از تقوی شوی در عشق واصل \* بتقوی و بیای در جهان تو \* بیاب ای دوست اینجا جای جان تو \* بتقوی و بیای در حقیقت \* زنی دم اندر عین شربت \* شربت چیست مرتقوی سپردن \* پس آنكه راز جانان چیست مردن \* ز تقوی كر خبر داری توای شیخ \* درن جا كاه بیداری توای شیخ \* چه باشد عین تقوی با كسازی \* كه جان و دل بروی دوست بازی \* هر انكو باك باشد همچو مردان \* بیای بازی بند روی جانان \* پس رسول قیصر روم حضرت عمر الفاروق رضی الله عنه ذكر اولئسان اوصاف حیده وهیبت عظیمة فی مشاهده ایتكله كال مرتبه متأثر الحال اولوب \* مشوی \* اندرین فكرت بحرمت دست بست \* بو حیرت و بوفكر تك بحرنده مستغرق اولوب انواع حرمت وعزت الیه ال بغلدی \* مشوی \* بعد يك ساعت عمر از خواب چست \* و بر ساعتدن صكره عمر رضی الله عنه خوابدن صیپادی



یعنی سعادت ایله اویقودن اویانوب اوطوردی معنای تأویلیسی مراد اولورسه  
اویقودن مراد حالت مراقبه و توجه و زمان نیجلی واستغراق در زیر طریقۀ  
کماله قبل الکلامه فاعده مستحسنه توجه علی الصمت در نته کیم یونک  
تفصیلی کنیز که عاشق اولان پادشاهک حکایه سنده سبق ایشدر

﴿ سلام کردن رسول روم با امیر المؤمنین رضی الله عنه ﴾

امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه یه قیصر رومک ایلیچی سلام و برمه سی بیاننده در  
﴿ مشنوی ﴾ کرد خدمت مر عمر را و سلام ﴿ رسول قیصر حضرت عمره  
خدمت و حرمت و تعظیم و تکریم و سلام فراوان ایلدی ﴾ مشنوی ﴿ گفت  
پیغامبر سلام آنکه کلام ﴿ زیرا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم اول سلام  
اندن صکره کلام دیوبوردی کاورد (السلام قبل الکلام) و فی روایة اخری (السلام  
ثم الکلام) رواه الترمذی عن جابر رضی الله عنه ﴿ مولانا قدس سره ﴿  
کوش ما منتظر پیام ترا ﴿ جان بجانی جسته یاک سلام ترا ﴿ درد لم خون  
شوق می جوشد ﴿ منتظر بوی جوش جام ترا ﴿ کرده شاهان نثار تاج و کر  
مرقبای کین غلام ترا ﴿ بحق آن زبان کا شف غیب ﴿ که رسان کلام بکوشم ترا ﴿ پس  
(السلام تطوع و الرذ فریضة) حدیث شریفی فحواستجیه حضرت عمر  
رضی الله عنه دخی ﴿ مشنوی ﴿ پس علیکش گفت اورا پیش خواند ﴿  
اول سوله علیکم السلام دیدی و حضور سعادتیه دعوت قبلدی ﴿ مشنوی ﴿  
ایمنش کرد و به پیش خود نشاند ﴿ وانی خوف و حزنندن امین ایلدی و پیش  
و نظرنده اوطور تندی زیرا که ﴿ مشنوی ﴿ لاتخافوا هست نزل خائفان ﴿ خائفینک  
نزی لاتخافوا قول کریمیدر یعنی حقندن خوف ایلملرک طعام و غداسی خوف  
و خشیت جکیمیه سز دیو امین فلقدر نتیمیم حقلک ربو بیتنه اقرار ایدوب  
و صدق و ایماننده ثابت قدم و بوجه استقامت راسخ دم اولان خائفیه عند  
الموت و یا خود حین بعث من فی القبور و بعد نفخ الصور ملائکه نزل ایدوب  
(لاتخافوا ولا تحزنوا) دیو تبشیر ایدر لر کافان تبارک و تعالی (ان الذين قالوا  
ربنا الله ثم استقاموا تنزل عليهم الملائكة لاتخافوا ولا تحزنوا و ابشروا  
بالجنة التي كنتم توعدون) ﴿ مشنوی ﴿ هست در خور از رای خائفان ﴿  
زیرا خوف اید بچیلر ایچون سز او ار اولان لاتخافوا و لاتحزنوا زاید و وانسکه  
قلوب خاشیه بی امین قیلوب انواع نعم جنان ایله تبشیردر اکابناء که ﴿ مشنوی ﴿  
هر که ترسد مر و را ایمن کند ﴿ هر کیمکه سخت و عقابندن قورقه و اطاعت حق

ایله انی قورقدیغدن امین ایدرلر ❀ مشوی ❀ مردل ترسندہ راساکن کنند ❀  
 و تحقیق قلب خاشع و دل ترسندہ بی ساکن ایدرلر و احسان عطا یا ایله متسلی  
 قیلورلر فاما ❀ مشوی ❀ آنکه خوفش نیست چون کوی مترس ❀ اول کسنه نک که  
 خوف و خشیت و تفکر عاقبتی یو قدر اسکا نیجه خوف ایله دیرسن یعنی  
 خوف ایله دیرسن زیرا خوف ایتمیلرک حقندہ و (سواء علیهم ءانذرهم  
 املم تنذرهم لا یؤمنون) و دخی (وذر الذین اتخذوا دینهم لعبا ولها و غرتهم  
 الحیوة الدنیا) بیورلشدرد و انبیا و اولیاک موعظه و نصیحت ایدوب تخویف  
 و تحذیر ایله دیکلری حقندن خوف ایدنلرہ در و حقل و خدا نیستہ ایمان و قرآن  
 عظیمہ اتبع ایدوب حشر و بعثہ و جنت و جهنمہ و ثواب و عقاب و سوال  
 و حسابہ اعتقاد ایلملرہ در کما قال الله تعالی (انما تنذر من اتبع الذکر و خشی  
 الرحمن بالغیب فبشره بغفرۃ و اجر کریم) و قال الله تعالی (وانذر به الذین  
 یخافون ان یحشر و الی ربهم ایس لهم من دونه ولی و لا شفیع لعلهم یتقون) ایمدی  
 انعام و احسان طبلرہ و محتاجلرہ در والا ❀ مشوی ❀ درس چه دهی نیست  
 او محتاج درس ❀ اول کسنه که محتاج درس اولمیه اکانه و جهله درس  
 و بررسن ایمدی بنم جانم مادامکه مرشد کامل و عارف و صلاک حضور سعادت  
 موفورلنده رعنائی صنائس و تواضع و مسکنت و تذلل و مسالت ایله کمال احتیاجک  
 اولد یغن عرضه قلبیه سن علامه عصر دخی اولورسک مادامکه من ندانم  
 دیوب یوقلق و افتقار مزائندہ بولمیه سن هرگز سکا انلردن بهره یو قدر  
 و جمیع جهانیان مستغرق احسانلری اولسلر سکا حصه یو قدر ❀ سلطان ولد ❀  
 درد دردش کشند چون مردان ❀ تابد زنده اند پر دردان ❀ مردی در دین  
 که مرده بود ❀ دائما همچو پنج فسرده بود ❀ نیست بنده هر آنکه دردش نیست  
 ❀ مشوازی کسی که کردش نیست ❀ هر کرد در پیش پیش بود ❀ مردی پاچه  
 گونه راه رود ❀ اندرین راه درد باشد پایا ❀ آنچنان پابر در سما ❀ مردی درد  
 زشت جان دارد ❀ مردی در دین امان دارد ❀ تن زجان زنده است و جان  
 از درد ❀ مردی در در انخوانش مرد ❀ پس قیصر رومک رسولی چونکه  
 هزار دردی شمار و انواع مسکنت و افتقار و خوف و مذلت بسیا رایله عمر  
 رضی الله عنہک شمع مجتهدہ پروانه وار سوزان نار عشق یار و بی فغان  
 وزار قیلدی ❀ مشوی ❀ آن دل از جارفته را داشاد کرد ❀ حضرت عمر بن  
 الخطاب دخی اول کولکی برندن کتمش عاشق سوزنده بالی داشاد و خوش



حال ابلدی ❀ مشنوی ❀ خاطر ویرانش را آباد کرد ❀ و آنک خاطر ویرانش  
معمور و آبادان ابلدی ❀ مشنوی ❀ بعد از آن که قشش سختهای دقیق ❀  
و بود و چهله احسان اولشان بخش و عطادن صکره عمر رضی الله عنه رسول  
روم و کلمات قدسیه دن انواع دقایق انسبه بیان ابلدی ❀ مشنوی ❀ و ز صفات  
پاک حق نعم الرقیق ❀ و نعم الرقیق اولان حق جل و علائک صفات پاکندن  
انواع تحقیقات بیان ایتدی و یا خود نعم الرقیق حضرت عمر رضی الله عنه مدحی  
اولوب حق تعالی ک صفاتندن حق بق و دقایق سوبلین عمر الفاروق نه کو کجک  
ونه لطیف رفیق در دیمک اوله ❀ مشنوی ❀ ز نواز شهای حق ابدال را ❀  
و بشریتن ملکیت و سببته سن حسنه به تبدیل ایلین ابداله حق سبحانه و تعالی نک  
نوازش و احسان لرندن سوبلدی ❀ مشنوی ❀ نابند او مقام و حال را ❀ تا کم اول  
رسول روم مقام و حال یله و ما بدلتی ذوق و وجدان ابله تمیز قیله ❀ الحاصل حالا  
و قال رسول روم دنیا ک فتناسن و ماسوائک زوالن و صفات حق و صفات  
حق ابله متصف اولوب عشق سبحانی ابله زنده اولان عشاق و ابدالک  
بقا سن بیان ایدوب ارباب حال ایله اصحاب مقامک احوالن و فنا و بقاده  
اولان مشاهداتک اسرارن تمام ایضاح ایله عیان ابلدی و حال ابله مقامده  
بود و چهله تحقیق ابلدی که ❀ مشنوی ❀ حال چون جلوه ست زان زیبا  
عروس ❀ حال اول عروس زیادن جلوه کبدر ❀ یعنی مر دطابک هنوز تلونی  
حائده تجلیات صفات اولد فیه اثر حرارت محبت نظر پیردن قلبده جلوه کرا اولوب  
و کثرت و ماسوائی اول جلوه دن متصلا جد اقبلوب و طالب دخی آنا فنا  
اتک طلبنده اولوب گاه نزل و گاه تر قیده اولدیغیدر ❀ مشنوی ❀ و بن مقام  
آن خلوت آمد با عروس ❀ و عند ارباب التمکین مقام اعتبار ایتدکری اول  
عروس ایله خلوت کلدی ❀ یعنی سالک قابل فنا نزوانه وارد قدّه نجلی ذات  
قلبده جلوه کرا اولوب تجلیات ذات و صفاتده مستمرا مستقر اولقله و حدته  
کثرت طاری اولوب بشریتن بکلیته ملکیته مبدل اولدی و نجایدن غیری قلبه  
ماسوائی کلکیدن خلاص اولدی و اغیار رفع اولوب جلوه یار اولدی و حقدن  
غیرینک وجودی قالمیوب مرتبه بقایه واردی و تلوندن و تنزلدن خلاص  
اولوب صاحب مقام اولدی ❀ مشنوی ❀ جلوه بیند شاه و غیر شاه نیز ❀  
شاهدن مراد صاحب مقام و غیر شاهدن مراد اهل حالدر و یا خود شاهدن  
مراد انسان اکمل و غیر شاهدن مراد سالکین اوطالین در ❀ ابدی جلوه بی

اکثر شا واکر غیر شاه دخی مشاهده ایدر واکن \* مثنوی \* وقت خلوت نیست  
جز شاه عز یز \* وقت خلوتده اول سلطان غالب و شاه عز یزدن غیر بسی یوقدر \*  
یعنی تجلیات ذات بحت واقع اولد قده شیخک و مریدک قیدلری اطلاق و بسطه  
واروب شهود احدیت مطلقه دن غیر شی قالمز اما حالات من بوره صاحب  
مقامدن غیر یده ظهور ایتمز \* مثنوی \* جلوه کرده خاص عامانرا عروس \*  
کرچه عروس خواص و عوامه جلوه ایلمشدر بونده مراد اولسان عوام  
و خواص دن ارباب سـ لـو کک بيشده اعتبار اولنان خواص و عوامدر که  
خواص دن مراد اصحاب مقام و عوام دن مراد ارباب حالدر \* مثنوی \*  
خلوت اندر شاه باشد با عروس \* لکن خلوتده عروس ایله انجق شاه اولور  
و با خود عوام دن مراد عوام الناس و خواص دن مراد ارباب دل اولوب \* خلاق  
جهان عالمه قیلد قده تجلی \* هر شیء بر حال ایله قیلش \* مسلی \* مضمونجه جمیع  
جهانیان اسماء الهیه دن بر اسمک تجلیسنه مظهردر لکن قبل برندن نقش ماسوا  
و صورت کثرت و تراجم غیریت مرتفع اولوب جمال عروس ازل ایله  
بلا انبیت وحدت و خلوتده اولنلر سروران طریقت اولان ارباب فنا و مظاهر  
اسماء کلبه اولان اصحاب بقادر اما شمعی بیوریلان بیت شریفه کوره خواص  
و عوام دن مراد اصحاب مقام ایله ارباب حال اولدیغی انبف فهم اولنور مثلا  
بیوررلر \* مثنوی \* هست بسیار اهل حال از صوفیان \* صوفیلر دن اهل  
حال چوقدر \* یعنی اکثری ارباب تلوندر \* مثنوی \* نادرست اهل مقام اندر  
میان \* فاما میان صوفیانه اهل مقام اقل من القلیلدر \* فلهذا ارباب تحقیق اهل  
مقام ایچون هزاردن یک و بسیار دن اند کدر دیمشلر (اعلموا ان معنی الحال عند  
ارباب الشهود ما یرد علی القلب بمحض الموهبة من غیر تصنع و تعبد و تکلف  
فی العمل ولا اجتناب ولا اكتساب من الواردات المحموده من جانب الغیب  
من طرب او حزن او خوف او قضا او بسط او شوق او ذوق او انزعاج  
او هیبة و یزول بظهور صفات النفس سواء یعقبه المثل اولافاذا دام وصار  
ملکا یسمى مقاما \* والمنام \* هو استیفاء حقوق المراسم فان لم یستوف  
حقوق ما فیہ من المنازل لم یصح له الترقی الی ما فوقه کما ان من لم یتحقق بالقناعة  
حتى یكون له ملکة لم یصح له التوکل ومن لم یتحقق بحقیقته التوکل لم یصح له  
الاستقام و هم جرا فی جمیعها و لیس المراد من هذا الاستیفاء ان لم یبق علیه بقیة  
من درجات المقام السافل حتی یمکن له الترقی الی مقام العالی فان اکثر بقایا السافل

مطلب

فی بیان الحال و المقام



ترقیده اولوب زیاده و نقصان ايله احوالی وصف اوانحق صحیح اولدقده اهل  
تویندر اما واصل حق اولدقده معلومات نفس و معلومات طبیعت هر دو اولمز  
زیرا سالک کامل مزبور علی حسب محله و من حیث استحقاقه حائده ممکن  
اولمشدر و مرتبه مزبوره به بعد الوصول حق جل و علا اول عبد اخصه  
اتخاف انواع عطیات ایدوب مقدورات حقّه نهایت و غایت اولمز \* پس  
بوتقدیر چه صاحب مقام و اهل تمکین اولان کاملار کمر چه اصل اولان  
حائلرنده تمکینلردر و لیکن زیاده مملونلردر و تلو بن مزبوردن جمیع ارباب  
مقامات عالیّه خالی دکلردر زیرا ایلدا برحالدن اعلی حائنه و بر مرتبه دن اسنی  
مرتبه به نزل و ارتقادن منفک دکلردر زیرا بشریته حد و غایت واردر اما  
قرب حقّه حصرو نهایت یوقدر فاما عبد فانی نفسندن و حسسندن و بود  
و نابودندن و شعور و عدم شعور دن و مکنوناتک جمله سندن یاسرها غائب  
و غایت مزبوره باقی اولسه فنا مزبور محودر اول حالده تلو بن و تمکین و حال  
و مقام و تکلیف و عدم تکلیف و بوکامانند برشی اعتبار اولمز کافال الله تعالی  
(و تحسبهم ابقاظا و هم رقد و نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال) \* قال الشیخ  
رضی الله عنه \* ان سری هو قولی \* انی عین وجوده \* و اذا ابصر عینی \*  
انی عین شهوده \* و بذایکون شکری \* ان شکرت من مزیده \* اقرب الامر لکونی \*  
من یکن حبل و ریده \* فانابین مراد لچی و مریده \* عدم است وجودا \* مع کونی  
من عبیده \* بوجود اثبت الناس \* ظر عنندی عین جوده \* پس کیرو صدد کلام  
حضرت عمر رضی الله عنه رسول فیصر رومه ارباب حال و اصحاب مقامک  
مراتب و احوال علی التفصیل تحقیق و بیان و کشف و عیان ایدوب  
\* منثوی \* از منازلهای جانش یاد داد \* جان مغز لارندن و مراتب ارواح دن  
رسول رومه خبر و بردی \* \* منثوی \* و زسفرهای رویش یاد داد \*  
و روان رسولک سفر بسیارندن خبر و بردی \* یعنی روح انسانی نشین افس  
قرب سبحانی و حظیره قدس دنور بانیدن کذر و عوالم ملکوتیه دن اشباح  
ناسوتیه کلنجسه واقع اولان منزل و مرادل و سفر و حر کشدن و کبر و اصلنه  
خروج ایده جکندن ذکر ایلدی \* \* منثوی \* و ززمانی کز زمان حالی بدست \*  
و بر زماندن خبر و یردیکه زماندن خالی اولمشدر یعنی (لیس عندر بکم صباح  
و لامساء) سرنندن بیان ایلدی \* \* منثوی \* و زمقام قدس کاجلالی بدست \*  
و شول مقام قدس دن یاد ایلدیکه اجلاله منسوب اولمشدر یعنی تخلل کثرت

و مزاجه غیر بدن اجلی و مقدس اولان مرتبه احدیت و تجلی ذاتدن سو یلدی  
و جذبه رحمان ایله قلبی مقام قدس و اجلال ایلدی \* مثنوی \* وز هوایی  
کاندر و سیم رخ روح \* و شول هوادن خبر و یردیکه اول هوا ده سیم رخ روح  
\* مثنوی \* پیش ازین دیدست پرواز و فتوح \* اجساد و اشباح و الواح  
اجسامه نزول ایتزدن مقدم عالم جبروتده و اول هوا و فضایی لامکانده پرواز  
و فتوح \* و رمش ابدی و بی پروبال جود نو و صالده جولان ایتش ابدی  
\* مثنوی \* هر یکی پروازش از آفاق پیش \* اول هوای و سیمعه سیم رخ  
روحک هر بر پروازی آفاقدن زباده ابدی ز بر آفاق محسوس و محدود و عالم  
لاهورت لایعده و بحد در و روح دخی قابل تحدید دکلر \* پس پروازی دخی  
محدود اولن \* مثنوی \* و ز امید و نهمت مشتاق پیش \* و امید و حرص  
مشتاقدن زیاده ابدی \* یعنی کمال قریده ابدی نهمت نونک فتحیله نعمت تناولنه  
اولان حرص معناسنده در \* عطارد \* ازان نورست اینجا جوهر جان \*  
که در صورت شده اینجا رخشان \* نوزان نوری که اشیا پرتو است \*  
بود نورت چو چشم و مغز بر تست \* ازان نوری نداری مر خبر تو \* فتادستی  
عجب مر بخبر تو \* چنان رخشان بدی اندر خدایی \* ز یکسر مونم کردی  
جدایی \* ز اصل ذات کل پیوسته بودی \* ازان در جزو کل پیوسته بودی \*  
سوی خاک آمدی از عالم پاک \* نظر کردی عجب در حق \* خاک \* ز یک جوهر  
دو بی پیدا نمودی \* ز پیدایی تو ناپیدا نمودی \* ز یک جوهر د مادام اون  
براون \* عجائب ساختی در عالم کون \* چه گویم می ندانم تاجه گویم \* که در میدان  
عشق برده گویم \* کست اینجا نداند جز که واصل \* کسی کورا بود مقصود  
حاصل \* و بالجمله \* مثنوی \* چون عمر اغیار رورا یار یافت \* چونکه عمر  
رضی الله عنه وجه اغیارده و اولان رسول رومی یار بوالدی یعنی کرچه ظاهر  
حالده هنوز شرف اسلامه داخل اولیوب لکن قلبی نور ایمان ایله برانوار  
اولد یغن کوردی \* مثنوی \* جان اورا طالب اسرار یافت \* و انک جانی  
طالب اسرار الهیه بوالدی انکچون اسرار الهیه دن انواع اسرار کشف و اظهار  
ایلدی کا ن سؤال مقدره جوابدر که نه عجب عمر رضی الله عنه رسول قیصر  
ایله ابتداء ملاقاتده بو وجهله مکالمه ایلدی دینور سه عمر رضی الله عنه رسول  
رومک صورتنه نظر ایتد کده اغیار بوزلو کوروب لکن دل و جانته نظر ایتد کده  
یار پایدار و ایمان و توحید ایله پر انوار و صدق و خلوص ایله طالب اسرار بولغله



ترقیده اولوب زیاده و نقصان ایله احوالی وصف اولمق صحیح اولمق اهل  
تلو یندر اما واصل حق اولدقده معلومات نفس و معلومات طبیعه رد اولمز  
زیرا سالک کامل مز بور علی حسب محله و من حیث استحقاقه حائده متمکن  
اولمشدر و مرتبه مز بوره به بعد الوصول حق جل و علا اول عبد اخصه  
انحاف انواع عطیات ایدوب مقدورات حقه نهایت و غایت اولمز \* پس  
بو تقدیر چه صاحب مقام و اهل تمکین اولان کاملار کمر چه اصل اولان  
حالارنده متمکنلردر و لیکن زیاده مملونلردر و تلوی بن مز بوردن جمیع ارباب  
مقامات عالیه خالی دکلردر زیرا ابداء بر حاله ن اعلی حاته و بر مرتبه دن اسنی  
مرتبه به نبل و ارتقادن منفک دکلردر زیرا بشریته حد و غایت واردر اما  
قرب حقه حصرو نهایت یوقدر فاما عبد فانی نفسندن و حسندن و بود  
و نابودندن و شعور و عدم شعور دن و مکوناتک جمله سندن باسرها غائب  
و غیبت مز بورده باقی اولسه فنا مز بور محودر اول حاله تلوی بن و تمکین و حال  
و مقام و تکلیف و عدم تکلیف و بوکامانند برشی اعتبار اولمز کما قال الله تعالی  
(و تحسبهم ایقاظا و هم رقود و نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال) \* قال الشیخ  
رضی الله عنه \* ان سری هو قولی \* انی عین وجوده \* و اذا ابصر عینی \*  
انی عین شهوده \* و بذایکون شکری \* ان شکرت من مز یده \* اقرب الامر لکونی \*  
من یکن حبل وریده \* فانابین مراد لجیبی و مر یده \* عدم است وجودا \* مع کونی  
من عبیده \* بوجود اثبت النام \* طر عندی عین جوده \* پس کبر و صدد کلام  
حضرت عمر رضی الله عنه رسول فیصر رومه ارباب حال و اصحاب مقامک  
مراتب و احوال علی التفصیل تحقیق و بیان و کشف و عیان ایدوب  
\* مثنوی \* از منازل ای جانیش یاد داد \* جان منزلارندن و مراتب ارواحدن  
رسول رومه خبر و بردی \* مثنوی \* وز سفرهای روشنش یاد داد \*  
وروان رسولک سفر بسیارندن خبر و بردی \* یعنی روح انسانی نشین افس  
قرب سبحانی و حظیره قدس دنور بایندن کذر و عوالم ملکوتیه دن اشباح  
ناسوتیه کلنجه واقع اولان منزل و مراحل و سفر و حرکتدن و کبر و اصلاته  
عروج ایده جکندن ذکر ایلدی \* مثنوی \* وز زمانی کر زمان حالی بدست \*  
و بر زماندن خبر و یردیکه زماندن خالی اولمشدر یعنی ( لیس عندر بکم صباح  
و لایساء ) سرنندن بیان ایلدی \* مثنوی \* وز مقام قدس کا جلالی بدست \*  
و شول مقام قدس دن یاد ایلدیکه اجلاله منسوب اولمشدر یعنی تخلل کثرت

و مزاجه غیر بدن اجلی و مقدس اولان مرتبه احدیت و تجلی ذاتدن سو یلدی  
و جذبه رحمان ایله قلبی مقام قدس و اجلال ایلدی \* مثنوی \* و زهوانی  
کاندرو سیرغ روح \* و شول هوادن خبر و یرد بکه اول هواده سیرغ روح  
\* مثنوی \* پیش ازین دیدست پرواز و فتوح \* اجساد و اشباح و الواح  
اجسامه نزول ایتزدن مقدم عالم جبروتده و اول هوا و قضا لایمکنده پرواز  
و فتوح \* و رمش ایدی و بی پروبال جودنو و صالده جولان ایتش ایدی  
\* مثنوی \* هر یکی پروازش از آفاق پیش \* اول هوای و سیهده سیرغ  
روحك هر بر پروازی آفاقدن زیاده ایدی ز برا آفاق محسوس و محدود و عالم  
لاهورت لایمده و بحددر و روح دخی قابل تحدید دکلدر \* پس پروازی دخی  
محدود اولمز \* مثنوی \* و زامید و نهمت مشتاق پیش \* و امید و حرص  
مشتاقدن زیاده ایدی \* یعنی کمال قریده ایدی نهمت نونك فتحیله نعمت تناوانه  
اولان حرص معناسنه در \* عطارد \* ازان نورست اینجا جوهر جان \*  
که در صورت شده اینجا رخشان \* توزان نوری که اشیا پرتو است \*  
بود نورت چو چشم و مغز بر تست \* ازان نوری نداری مر خبر تو \* فتادستی  
عجب مر بخبر تو \* چنان رخشان بدی اندر خدایی \* ز یکسر مونم کردی  
جدایی \* ز اصل ذات کل پیوسته بودی \* ازان در جزو کل پیوسته بودی \*  
سوی خاک آمدی از عالم پاک \* نظر کردی عجب در حقه خاک \* ز یک جوهر  
دو بی پیدا نمودی \* ز پیدایی توانیدا نمودی \* ز یک جوهر د مادام اون  
براون \* عجائب ساختی در عالم کون \* چه گویم می ندانم تا چه گویم \* که در میدان  
عشق برده گویم \* کست اینجا نداند جز که واصل \* کسی کورا بود مقصود  
حاصل \* و بالجمله \* مثنوی \* چون عمر اغیار رورا یار یافت \* چونکه عمر  
رضی الله عنه وجه اغیارده اولان رسول رومی یار بوادی یعنی کرچه ظاهر  
حالده هنوز شرف اسلامه داخل اولیوب لکن قلبی نور ایمان ایله پرانوار  
اولد یغن کوردی \* مثنوی \* جان اورا طالب اسرار یافت \* و انک جاننی  
طالب اسرار الهیه بوادی انک چون اسرار الهیه دن انواع اسرار کشف و اظهار  
ایلدی کأن سوال مقدره جوابدر که نه عجب عمر رضی الله عنه رسول قیصر  
ایلده ابتداء ملاقاتده بووجهله مکالمه ایلدی دینورسه عمر رضی الله عنه رسول  
رومک صورتنه نظرایتد کده اغیار یوزلو کوروب لکن دل و جاننه نظرایتد کده  
یار پایدار و ایمان و توحید ایله پرانوار و صدق و خلوص ایله طالب اسرار بولمغله



اظهار اسرار ایلدی \* زیر انظر صورته دکل سیره در سروران طریقت اولان  
 مرشدان کاملان ایسه طالبك استعدادنه و خلوص نهادنه اعتبار ایدرلر  
 مثلاً نجه یلار خدمت لوند ه اولان فقر استنه کشف ایتدکلی رازی عمر رضی الله  
 عنه رسول رومه اظهار ایلدیکی کبی اغیار و مبتدی شکلند ه رونما اولان بر طالب  
 مستعد کدیکی کبی کشف و باز ایدرلر \* مثنوی \* شیخ کامل بود و طالب  
 مشتھی \* عمر رضی الله عنه شیخ کامل ایدی و رسول روم ایسه طالب مشتھی ایدی  
 \* مثنوی \* مر دچاک بود و مرکب در کھی \* و مر دچاک ایدی مرکب  
 ایسه در کاهه منسوب ایدی حاصل کلام برچاک سوار اولان مرد جکر دار  
 سرج و لجام ایله درده مهیا براسب صبارفتار بولدقده بلاناً خیر سوار اولدیغی  
 کبی عمر رضی الله عنه دخی \* شعر \* کلبرو ای طالب سر خدا \* اکله  
 سوزم کور نه دیرم بن سکا \* اهل حقده وعد فردا یوقدر \* تقدیر بازار  
 جمله اوایا \* صاحب لمعه یه ذوق اولور نشان \* پرتوی قلب و بر ذوق ای فتا \*  
 دیوب قدم ارشادن طالب مشتھینک رکاب استعدادنه وضع ایدوب و لجام  
 هبتن جانب قدسه تحریک واسب ارادتین صحرای ملکوته رفتار ایدردی  
 \* مثنوی \* دید آن مر شد که او ارشاد داشت \* اول مر شد کامل کوردیکه  
 اول طالب ارشاد طودی یعنی استعداد و قابلیت کالده ایدی \* فلھذا بخش  
 وعطا و ذوق و صفا افاضه سنی دریغ ایتوب \* مثنوی \* تخم پاک اندر  
 زمین پاک کاشت \* لاجرم تخم پاک زمین پاکه اکدی \* یعنی اسرار الهیه بی کمال  
 استعداد و خلوص و اعتقاد و ماسوا دن مزنی و پاک اولان نهاد طالبه القا  
 ایلدی \* ایلدی مادامکه بر طالبك مزرعۃ وجودی خار و خاشاک ماسوا دن  
 پاک اولیه و یا خود زمین شوره مثابه سنده اولغله القوا و زرع اولئان بذر  
 محبت و دانه معرفت ضایع و تلف و مارد هانته چکان اولان قطره نیشان کبی  
 درو تر یاق ایکن زهر اوله او مقوله بدسرشتک زمین شوره نهادنه حب حب  
 سبحانی و کوش مارد هانته قطره نیشان معرفت ربانی القاسندن احتراز  
 اولانق کر کدر \* بخندی \* هر کسی در حرم عشق تو محرم نشود \*  
 هر براهیم بدر که تواد هم نشود \* مرد تاروی نیار دزد و عالم بخدا \*  
 مصطفی وار کزین همه عالم نشود

﴿ سؤال کردن رسول روم از عمر رضی الله عنه ﴾

امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه دن رسول قیصر ك سؤال ایله سی بیا ننده دریعی  
 عمر رضی الله عنه چونکه رسول قیصر رومه منازل جان و مسالك و مراحل  
 روان وزمان دن خالی زمان و مقام قدس اجلالی و قرب رحمان دن خبر و یروب  
 و سیرغ روحك جو هوای لامكانده اولان جولانن ذكر ایدوب رسول قیصر  
 روم دخی ذوق و وجدان و تصفیة جنان ایله اول مقام قدس آشیانه طیران  
 و منازل جانی سیران ایلیوب لذت انسی چشان اولغله روح انسانی بودار مضیق  
 ابدانه تنزل ایتدیکنه **نجم ایدوب** ﴿ مشوی ﴾ **مرد گفتش ای امیر المؤمنین** \*  
**اول مرد خدا عمر رضی الله عنه ابتدی یا امیر المؤمنین** ﴿ مشوی ﴾ **جان**  
**ز بالا چون در آمد در زمین** \* **جان مجرد عن الاكوان و منسوب لامكان**  
**ایکن بالادن زمینه نیچه کلدی** ﴿ مشوی ﴾ **مرغ بی اندازه چون شد در قفص** \*  
**و مرغ عالم افلاك بی اندازه قفص خاکی به نسبتی و اول چو هر پاك علوینك**  
**بوزندان دارسفلی به رغبتی نه جهتدن اولدی** ﴿ مشوی ﴾ **گفت حق بر جان**  
**فسون خواند و قصص** \* **حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه التواب اكا**  
**جواب و یروب ابتدی حضرت ملك متعال و پادشاه بی زوال قدرت کامله**  
**و حکمت شامله سبله طیور ارواحك کوش هوشنه افسون و قصص اوقو بوب عالم**  
**اشباه ایله الفت ایتك ایچون میل و محبت و یردی اكا بناء روح دخی کلوب برقاج**  
**كون ابدانده قرار ایلدی آه کوش جائه القا اولنان قصه دن بر حصه بودر که**  
**حق سبحانه و تعالی روحه ابتدی ای روح سکاسیر و سفر ایتك فرمانم اولمشدر**  
**\* ایلدی همان روان اول که بنم توفیق و هدایتیم بدرقه راهك و عنایت بی غایتیم**  
**پشت و پناه کدر سفرده سنك رفیق و شفیقك بنم لطفمدر و خوف و خطر لرده**  
**نگاه دارند و حافظك بنم نصرت و اعانمدر اگر چه سفر قطعه سفر در اما آینه**  
**جمال نمای هنزدر** ﴿ نظم ﴾ **ای دل ارچند در سفر خطرست** \* **کس خطر بی**  
**سفر بجایابد** \* **باز آتشیان برون نپرد** \* **برشکاری ظفر بجایابد** \* **و آنکه در بحر**  
**غوطه می نخورد** \* **سلاک درو کوهر بجایابد** \* **و آنکه چون سایه کشت خانه نشین**  
**\* تابش ماه و خور بجایابد** \* **ای روح روان شراب انفصالی چشان اولما دغه**  
**زالال و صالی نوش جان ایده مز سن الحاصل همان طور میوب کیت که بر موجب**  
**(ان ربك لبالمصاد) هر بر سر منزلده بنم مغفرتم سکا دایل و ر هماندر و بر خوای**  
**(ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها) همیشه سنك ناصیه وجودك بنم ید قدرت**  
**و دست ارادتمده در (بیت) چو بغیر بت بروی فرجه شوی باز آبی بوطن باجیری**



برهنی \* پس جان بچاره نك كوش هوشی بو افسون و قصصی استماع ایتد كده  
بی اختیار مجالس انسیدن نهضت و محاضر قدسیدن علم حسیضه هبوط  
و حرکت و تنگنای قابله عزیمت و آشیان ناسوتی کور دیککی کبی الفت ایلدی  
واکثری وطن اصلی بی اوتدی \* مشنوی \* بر عدمها کان ندارد چشم و گوش \*  
عدم را وزرینه که اول عدم را چشم و گوش طوتمز \* مشنوی \* چون فسون  
خوانده می آید بجوش \* حق تبارك و تقدس چونکه افسون او قوی به اعدام مزبوره  
جوش و خروشه کلور عدم مدن مرادار واحد عدم مطلق دکلدر یعنی  
عدم مدن مراد عدم مضافر و اول عدم بر عالمدر که وجود عالم اوزرینه مقدم  
و سابقدر و عدم مزبور از ایدر و ذات بحت و مطلق وجه و دانك اوزرینه  
معطوفدر زیرا که بر عدم سابق اولیاسیدی وجود لاحق که عالمدر  
ظاهر اولمزدی و عی که عدم بصردر کدلك عدم مزبوره دخی شایسته وجود  
وارد و عدم مزبور عدم لفظی و اعتباری در مقابل و نقیض وجود اولان عدم  
ممتنع دکلدر (بیت) بگذر ز وجود و با عدم ساز \* زیرا که عدم عدم تبا هست \*  
می دان بیقین از عدم خواست \* هر جا که وجود را نظامست \* بلکه وجود  
و عدم که مرتبه احدیتده بر برینك عیندر نهین واحدیتده بر بردن ممتاز اولور  
زیر امر تبه نهین و واحدیتده دخی بر بردن ممتاز اولیه لردی واحدیت  
و نهین اول واحدیت و لاتنهین متمیز اولمزدی \* پس ظهور وجود عالم  
عدم عالمدن اولور \* پس بو تقدیر چه \* کاشن \* عدم آینه عالم عکس  
ز انسان \* چو چشم عکس در روی شخص پنهان \* مصداقچه عدم عالم مرآت  
حق اولور و چونکه مرآت مزبوره ذات حق تجلی ایلیه اولامبدأ عالم جبروت  
و عالم واحدیت که وحدت ذاتیه و حقیقت محمدیه در منعکس اولور و کذلک  
عوالم باقیه دخی علی الترتیب ظهور ایدر حتی عدم عوالم باقیه دخی علی الترتیب  
ظهور ایدر حتی عدم عالم ناسوت که آدم در حق سبحانه و تعالی تجلی ایدوب تمام  
اسما و صفات و عوالم کلیه و جزیه آینه آدمده عکس ایدر و کندوبی کندوبیه  
کوستر و مرآت مزبوره کنندی عینیه کندوبی مشاهده ایدر (بیت)  
بیرون دوید یار ز خلوت که شهود \* خود را بشکل جله جهان هم بخود نمود \*  
و بوذکر اولئان اعتبار طور تنزلاتده در اما طور عروج و ترقیاتده امر بر عکس  
وجود مرآت اولور و عکس عدم عالم اولور یعنی اعتبار مزبور حال  
عارفه مطابقدر \* زیرا عارف کندینك عدم ذاتیسته ابریشوب بحر احدیتده  
فانی اولور و چونکه ساحل عالم بقایه کلوب باقی با وجود اوله اولاصورت وحدت ایله

مطلب  
فی تحقیق الاعدام  
وحقیقة العوالم



ظاهر او اور بعد ترتیب کلوب حتی نشاء بشریه و مرتبه انسانیتہ ایریشور و اعتسارات  
 من بوره احوال مذکورہ نک ازا و مقابلندہ اعتبار اول نور و الا اول قدیم و لا يزال  
 خدای متعال ہمیشہ حالت واحدہ دہ ثابت در ( کان الله ولم یکن معہ شیء و هو  
 الان علی ما کان علیہ ) ابدی بومقدمہ معلومک اولدیسہ حصرت حق و فیاض  
 مطابق یورر ( و کتم امواتا فاحیایکم ) فحوای شریفی اوزرہ چونکہ بحسب  
 الظاهر اذن و عینی اولمیان ارواحک اسماع قابلیتہ خطاب و مکنون غیبدن  
 شهادتہ و باطندن ظاہرہ خروج ایلہ امر ایدوب آشیان اشباحہ نزول ایتک  
 ایچون ارادت ازایہ سی تعلق ایلہ فی الحمال امواج دریای احدیت توج ایدوب  
 صور مختلفہ ایلہ رونما و اور ❖ مثنوی ❖ افسون آن عدمہا زود زود ❖  
 اول افسون یزدانی و نفس رحمانیدن انعدام من بوره شتاب و استعجال اوزرہ  
 ❖ مثنوی ❖ خوش معلق می زند سوی وجود ❖ بر موجب ( انما امرہ اذا  
 اراد شیئا ان یقول له کن فیکون ) جانب وجود و مرتبه تعینہ خوش معلق اور  
 ❖ عطار ❖ سفر کردی سوی منزل رسیدی ❖ دمی و صلات ز نور خود ندیدی  
 سفر کردی ز دریای سوی عنصر ❖ سفر نا کردہ قطره کی شود در ❖ نخستین  
 قطره باران سفر کرد ❖ از آن پس قعر در یار کھر کرد ❖ توبی کردہ سفر در  
 عین دریا ❖ حقیقت جوهری لابی والا ❖ تودر دریای عشقی پروریدہ ❖ کمال خود درین  
 دریایندہ ❖ طلب کن جوهر خود سوی دریا ❖ چرامانی تواند قعر دریا ❖ طلب کن  
 جوهرای دانای اسرار ❖ صدف را بشکن و کوهر برون آر ❖ چرا تواند درین  
 دریای خو نخواست ❖ بچنگ این صدف ماندی گرفتار ❖ نہ جای تست این دریا  
 توبگذر ❖ در آن دریای بی پایان توبنکر ❖ پس ارواح ابدانند باقیہ قالمیوب مسافر  
 اولمغہ لہ ❖ مثنوی ❖ باز بر موجود افسونی چو خواند ❖ بر موجب ( کل نفس  
 ذائقة الموت ) حق سبحانہ و تعالی کرو موجود اوزرینہ چونکہ بر افسون او قودی  
 ❖ مثنوی ❖ زود اسپہ در عدم موجود راند ❖ امثال الامر ( ارجعی ) علی الفور  
 موجود عسکرینی جاب عدمہ سوردی الحاصل امانہ و احیای حق سبحانہ و تعالی نک  
 بد قدر تندہ در قال تبارک و تعالی ( تبارک الذی بیدہ الملائک و هو علی کل شیء قدير  
 الذی خلق الموت و الحیات لیبلوکم ایکم احسن عملا و هو العزیز الغفور ) ❖ عطار ❖  
 نماند نقش کشتی پیچ در آب ❖ زنا گاهی پذیرد زود غرقاب ❖ جهان و ہر چہ در ہر دو  
 جہانست ❖ چوبینی اندرین دریا جہانست ❖ روانی دارد اینجا حس فانی ❖ کہ بی  
 صورت بمانی این معانی ❖ بسی بادام چشمانند در خاک ❖ کہ جان دادند نزد صانع پاک ❖



مخسب ای دل سخن پذیر آخر \* ز چندین رفته عبرت کبر آخر \* درین اسرار تواند یثقه  
 کن \* نمود عشق خود را یثقه کن \* پس اول قادر مطلق و حضرت حق  
 ﴿ مشنوی ﴾ گفت در کوش کل و خندانش کرد \* کوش کله راز سوبلیدی  
 وانی ورد خندان ایلدی ﴿ مشنوی ﴾ گفت با سنک و عقیق کانش کرد \*  
 و تجلیات جمالیه ایله سنک و احجاره دخی راز سوبلیدی اتی جوهر کان و عقیق  
 ین ایلدی ﴿ مشنوی ﴾ گفت با جسم آیتی تاجان شداو \* حق سبحانه  
 و تعالی بر خوای (و نفخت فیه من روحی) جسمه بر آیت سوبلیدی حتی جسم و جان  
 اولدی مراد انبیا و اولیاد که جسملری دخی جان اولوب کیمی معراج روحانی  
 و کیمی معراج جسمانی ایلدی مثلاً حضرت ادریس و عیسی عروج ایلوب  
 افلاکده مکان طوئدی علی الخصوص حضرت سید الکوین و رسول  
 الثقلین صلی الله علیه و سلم دفعا تله معراج جسمانی و روحانی ابدوب  
 سیاه سی زمینه دوشدیدی و اولیاء اصفیا دخی اتباع سر محمدی ابدوب  
 اثر احدیدن شاشمادی ﴿ سید ﴾ زهی وجود مطر زهی عناصر پاک \* که خاک  
 اولور قدمندن کواکب و افلاک \* زهی مسافر معراج سید ثقلین \* که با صدی  
 عرش ایله فرش اوستنه قدم چالاک \* انک شناسنی اوفور و وحوش و جله طبور  
 \* انک مدحنی سوبلرد کز دینده سماک \* انک صفاتی ایدر جلیل و حی و قدیم \*  
 کما خرجت من العرش آیه الافلاک \* ز نور احد و محمود طولدی ارض و سما \*  
 ملک چوقیلدی اکا سجده در که لولاک \* اگر وصال محمد یرسه جان و دلک  
 \* دیلاک دیله سن و کل قور خغل ز صورت پاک \* مقام عشق محمد بو کون  
 نسیمی درر \* که آل و اهل نبی در که قیلدی اول ادراک \* ﴿ مشنوی ﴾ گفت با خورشید  
 تارخشان شداو \* حق سبحانه و تعالی خورشیده راز دیدی حتی آفتاب  
 درخشان اولدی قرص آفتابی ایجاد و مظهر اسماء نور ایلوب خورشید انور دخی  
 جهان وجهانیانی منور ایلدی ﴿ مشنوی ﴾ باز در کوشش در نکته مخوف \*  
 کرو آفتابک کوشته بر نکته خطر ناک و راز و همنک نفخ ایدر ﴿ مشنوی ﴾ در رخ  
 خورشید اقتصد کسوف \* اول نکته مخوفه سببیله رخ خورشیده یوز کسوف  
 دوشر کما قال تعالی (والشمس والقمر مسخرات بامر الله الخلق والا امر  
 تبارک الله رب العالمین) یعنی قابض و ماض و دافع اسماء لریله تجلی  
 ایلد کده شمسک نوری رخ منورندن رفع اولوب نوردن بی بهره و مظلم قالور \*  
 کرک خورشید آفتابی و کرک خورشید انفسی اولسون بونک تفصیلی مقدماء (ع)  
 بد زکستخی کسوف آفتاب \* بیتنده سبق ایلشدر ﴿ مشنوی ﴾ تا بکوش ابران

کوباچه خواند ﴿ عجب اول خالق بچون سمع سحابه نه سوبلدی که ﴾ مثنوی ﴿  
 کوچومشک از دیده خود اشک راند ﴿ ابر دیده دن مشک کبی کوز یاشی اقتدی  
 یعنی د موع ابصار کی قطرات امطار باغد ردی ﴾ مثنوی ﴿ تابکوش  
 خاک حق چه خوانده است ﴿ عجا حق جل وعلا کوش خاکه نه اوقومشدر که  
 ﴾ مثنوی ﴿ کومرافب کشت وخامش مانده است ﴿ که خاک مراقب  
 اولوب خاموش قالمشدر (لحرره) مه وخورشید سجد اتمش سوروب بوزلینی بره \*  
 یثار لشمع اولوب تابان شهادیوان عشقنده \* نجومه باق کوزین یومماز کیچهل  
 صبحه دک اصلا \* طورر لشب چراغ اولمش حقه دیوان عشقنده \* سحابک  
 حالنی صورمه عجا یب آید راغلر \* نوله عالم دیو ایگلر نیم دیوان عشقنده \* بوطاغلر  
 دیزلرین چوکمش کوروب هیئت خطابندن \* وقارایله طورر خاموش اولوب  
 دیوان عشقنده \* کیمک عقلی یترجانا بوشاهک صحنه هرگز \* بترمش کندوینی  
 دریا جوشوب دیوان عشقنده \* حاصل کلام ذرات جهان بوقلوندن هر بر  
 ذره آنک فریفته افسونیدر زبر ا ﴿ مثنوی ﴿ درتردد هر که آواشته است \*  
 هراول کشیکه تردده آشفته وسر کرداندر ﴿ مثنوی ﴿ حق بکوش او معما  
 گفته است ﴿ حق سبحانه و تعالی آنک کوشنه رکلام مخفی و معمای مستور  
 سوباشدر ﴿ مثنوی ﴿ ناکند محبوسش اندردوگان \* تا که اول کسینه یی ایکی  
 گان ایچنده محبوس ایلشددر یعنی ( وهبینه الجیدن ) دیو بیوروب اول کسینه  
 فتنی جانبیه عزیمت ایده جکن یلیوب ﴿ مثنوی ﴿ آن کنم که و کفت یاخود  
 ضد آن ﴿ عجا بویوله می کیده هم و یاخود خلافتنه می ذاهب اولهین یعنی  
 بر موجب ( استجیبالله ورسوله اذا دعاکم ) امر شریفنه می امثال ایدهیم و یاخود  
 نفس اماره و شیطان رجیمک اغواسته می تابع اولاین دیو تردد و یاخود ( فایما  
 تولوا فتم وجه الله ) فرمانیله جله کورد یکم ایمنی صناین بوخسه ( قول وجهک  
 شطر المسجد الحرام ) امر ینه امثال ایدوب بر قبله حقیقی می بولهین دیو تردده  
 اولورودخی ( یضل به من یشاء و یهدی به من یشاء الی صراط مستقیم ) قول  
 کریمنی اشیدوب دم بسته قالور ﴿ مثنوی ﴿ همز حق ترجیع یابدیک طرف \*  
 و کبرو ( والله یدعو الی دار السلام و یهدی به من یشاء الی صراط مستقیم )  
 فحوای کریمی اوزره طرفیندن بریسی توفیق ربانی وهدایت سبحانی ایله  
 ترجیع و قوت بولور ﴿ مثنوی ﴿ زآن دویک رابرکز یندزان کشف \* لاجرم اول  
 کسینه اول ایکی دن بری که طریق اقوم در کشف حقندن آتی اختیبار قیلور



و توفیق و عنایت سبحانی اولمزایسه ( لاقعدن لهم صراطك المستقیم ) قول  
 کریمی اوزره سرراهنده ابلیس علیه مایستحق کوروب ( فبعتك لاغوينهم  
 اجمعين ) ناکیدنی اشیدوب ( الاعبادك منهم المخلصين ) استثناسنه داخل  
 اولما مغله تبه ضوايته کیدوب هـ لاک اولور ﴿ شعر ﴾ عالم اولان قویدر  
 انسان ﴿ دیوعفريت جن جهالتدر ﴾ انس کیم اکلامدی حرفندن ﴿ جنبه بکزر  
 ابشی ضلاتدر ﴾ دیو و حیوان ناطق حقنـده ﴿ قول قرآن بل هم ابندر ﴾  
 اصطلاح استماعی انسانه ﴿ ظفر قح و کر چه نصر تدر ﴾ اول مقلد که  
 یوقدر ایمانی ﴿ یارب یولده کی ملا متدر ﴾ اولیا ایله بوشر بقی ایچنک ﴿  
 انبیا ایله روح و راحتدر ﴾ اصلنی طوین هراشیانک ﴿ ایکیک انشا نلرانده  
 وحدتدر ﴾ امدی بنم روح ﴿ منوی ﴾ کر تخواهی در تردد هوش جان ﴿  
 اکرهوش جاک تردده اولق استز ایسک ﴿ منوی ﴾ کم فشار ابن پنه  
 اندر کوش جان ﴿ بو پنه جهـل و غفلتی جاک قولاغنه طاقه ﴿ منوی ﴾  
 تاکنی فهم آن معماهاش را ﴿ تا کیم حق جل و علانک اول معمارینی سندخی فهم  
 و ادراک ایلیم سن ﴿ منوی ﴾ تاکنی ادراک رمز و فاش را ﴿ و حتی اول فیاض مطلق  
 رمز اوصراحه و ظاهر او کاتبه بیوردیغی کلام از لینک خوائی شریفنی تعقل  
 و تفتن ایلیم سن و اسرار ظاهره و باطنیه واقف و عارف اولسن و چونکم  
 کوش هوشـکدن پنه غفلتی ازاله ایلیم سن ﴿ منوی ﴾ پس محل وحی کردد  
 کوش جان ﴿ پس سنک کوش جان و سمع جنا نک محل وحی ربانی و مجلای الهام  
 سبحانی اولور ﴿ منوی ﴾ وحی چه بود کفنی از حس نهان ﴿ وحی ندر حسدن  
 نهان اولان کلام سویلکدر بو محله و حیدن مر ادا الهامدر یعنی الهام ربانی  
 ایله اغیار واقف اولدیغی اسرار دن خبردار اولور سـک دیمکدر اما انبیایه  
 مخصوص اولان وحی واسطه ملک ایله اولور و وحیده چوق معنی واردر مثلا  
 وحی اشارت و کاتب و کلام خفی معناسنه در کفوله تعالی ( فاوحی الیهـم ان سبحوا  
 بکرة وعشیا ) و وحی پیغمبر معناسنه دخی استعمال اولنمشدر کفوله تعالی ( انا  
 اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و الذین من بعده ) و وحی جبریل امین ایله حق  
 تعالی انبیاسنه وحی کوندر مکدر کفوله تعالی ( و اوحی الی هذا القرآن لانذرکم  
 به و من بلغ ) و وحی الهام معناسنه در کفوله تعالی ( و اذا وحیت الی الخوارین  
 ان آمنوا بی و رسولی ) و وحی واقعه ده برشیدن خبر و یملک معناسنه در  
 کما قال تعالی ( و ما کان لبشر ان ینکلم الله الا وحیا ) و وحی فرمان معنا سنه در

كقوله تعالى ( بان ربك اوحى لها ) ووحى خفيه سوز سويلك معناسنه در كقوله  
 تعالى ( فلوحي الى عبده ما اوحى ) ووحى يازمق معناسنه دخی كلور و محلا رينه  
 كوره معنى ويريلور وسوسه معناسنه دخی كلور كقوله تعالى ( وان الشياطين  
 ليوحيون الى اوليائهم ليحاديثوكم ) حاصل كلام الهام ربانى استماع ايليان كوش  
 حس دكلدر كوش جاندر زبرا ﴿ مشوى ﴾ كوش جان و چشم جان  
 جزاين حسست ﴿ كوش جان و چشم جان بو كوش و چشم حسدن غير بدر  
 ﴿ مشوى ﴾ كوش عقل و كوش حس زين مفلسست ﴿ عقل معاش و حواس  
 ظاهره مك اسماعى و حى الهى و الهام ربانى استماعندن مفلسدر ﴿ سيد ﴾ اى  
 بى نظير واحد حسـنك جمال ايچنده ﴿ بوزك قيامت ايلرشول زلف و خال  
 ايچنده ﴿ صبح ازاده هر كيم بولدى سنكله وصلت ﴿ قالدى سنكله سرمده عيش  
 وصال ايچنده ﴿ من دلدده حق بولدم حق اليقينه ايردم ﴿ اوبخـوده قالدى  
 منكر نقش و خيال ايچنده ﴿ اى عاشقك حياتى عشقك نه نار ايشكيم ﴿ غرق  
 ايلدى جهاني آبزالل ايچنده ﴿ فرديتك كالى اولدى سكا مسلم ﴿ كيم غايتـه  
 ايرشدى حسـنك كال ايچنده ﴿ روح الامينه صوردم اسرارنى دوداغك  
 ﴿ نطقى طوبلدى قالدى شول برسؤال ايچنده ﴿ اى مكر ايچنده صوفى الدائمز  
 آله دلبر ﴿ كل عربكى چورتمه تزور و آل ايچنده ﴿ شول غمزه شـوه سندن برحاله  
 دوشمشكم ﴿ كورن بو حالى ايستردوشمك بو حال ايچنده ﴿ آهـ كيم عشق  
 الهى اختياري المدن الـدى و كندو حكمن اجرا ايدوب بنى مجبور قيلدى  
 فلهذا ﴿ مشوى ﴿ لفظ جبرم عشق رابى صبر كرد ﴿ بن جبر لفظى عشقه  
 اطلاق ايلدم زير عشق بنى صبر و بى قرار ايلدى و بوسـوزلى اول  
 سويلدى يعنى حضرت مولانا قدس سره مك مقـدما بيورد قلـرى كلمات  
 قدسيـدلرندن جبر معناسى فهم اولمغله كآن سـؤال مقدره جواب بيورر لـكه  
 لفظ جبر رامن برحالت عشق اطلاق مى كنم بنا برين كه عشق مرابى صبر و قرار  
 كرد و اختيـارم بغارت و بيمارفت و ازمن اثرى نمـاند ﴿ بويـت شريفده  
 كال غموضت اولمغله مفهومندن مستفاد اولان معنـاى مضـمونيسى و يرلدى  
 و شرا حـك بعضيسى معناده اصابت ايدوب عشقندن لذت المغله اسماعيل وارتـغ  
 جبر عشقه جيد ارادتن تسليم ايدوب محو و فنايه قريب اولشـلر و بعضـير  
 دخی غوغاى عشقه دوشمكله ولوله عشقندن عقلى شاشوب و بعضـيلرك فانوس  
 قلبنده شمع محبتدن لمعه اولما مغله معناده خطا ايدوب ظن و خيـاله دوشمش



الحاصل \* مشنوی \* و آنکه عاشق نیست حبس جبر کرد \* اول گفته که  
عاشق دکلدر جبری حبس ایلمدی یعنی معنای جبر ممدوحی گرفتار جبر عشق  
اولان عاشق بی اختیار یلور یو خسه اسه بر زنجیر جبر عشق اولیان افسرده  
دلار معنای جبر خاصی نه یلور عشق و وجودین دخی انکار ایدرلر قنده  
قالدیکه عشاقک مجبور محبت و مقهور عشق اولدقلرینه اقرار ایلمه \* ایلمدی  
عقل معاش ایله عشقک اصلا مناسبتی و زاهد خشک و رزش عشقه لیاقتی  
یوقدر \* قاسم انوار \* عزت هر کس بقدر همت والای اوست \* زاهد انرا سابه  
طوبی و مارادلفروز \* عشق و رزیدن بدین قاسمی در شرع عشق \*  
عاشق انرا جا زآمد زاهد انرا لایحوز \* باخصوص بی عشق و محبت اولان عبادت  
و طاعتک نمک و اطافتی دخی یوقدر \* پس هر کس محرم عشق یار اوله من تنکیم  
کمال خجندی بویابده نه خوب دیعشدر که \* شعر \* عشق حالبت که جبریل  
بر آن نیست امین \* صاحب حال شناسد سخن اهل یقین \* جرعه بر سر خاک  
از می عشق افشاندند \* عرش و کرسی همه بر خاک نهاده جبین \* مرغ فردوس  
درین پرده نواز دوستان \* طوطی قدس از بن انبه کبرد تلقین \* مفلس عشق  
ندارد هوس منصب و جاه \* خاک این راه به از ملکوت روی زمین \* شب قریبست  
مر وای دل غمیده بخواب \* که سر زنده دلان حیف بود بر بالین \* ای که روشن  
نشدت حال دل سوختگان \* همچو شمع از سر جان خیز و در آتش نشین \* باد  
روشن بتماشای رخت چشم کمال \* این دعا را از همه خلق جهان باد آمین \* ایلمدی بنم  
کوزیم نورنی سن عشاق الهیده اولان جبری جبر مذموم کی قیاس ایتمه و مردان  
خدایه جبارلک و ستر و جنک و جدال و قیل و قال ایلمه که \* مشنوی \*  
این معیت باحقست و جبر نیست \* بوذکر او انان معنی حق ایله معیتدر جبر دکلدر  
\* مشنوی \* این تجلی مه است این ابر نیست \* بوذکر اولان تجلی ماه صفات ورش  
نور جذبات احد الذات در ابر خطا و ضلالت و سحاب متراکم بشریت و کدورات  
متعاقبه انانیت دکلدر \* مشنوی \* و ر بود این جبر جبر عامه نیست \* فرضی  
بوذکر اولان احوال جبر دخی اولسه طوئالکه جبر اولمش ولیکن جبر عوام دکلدر  
بلکه جبر اخص خواصدر \* مشنوی \* جبر آن اماره خود گامه نیست \*  
و جبر عشاق نفس اماره خود گامه جبری دکلدر \* قاسم انوار \* ای خواجه  
قدم در حرم عزت مانه \* تارای توروشن شود از روی فقیران \* در بادیه عشق  
توحیرت زدگانیم \* حیرانتر از انیم که کوبند که حیران \* زاهد چه خبر داری

از احوال دل ما \* در لجه بحرم و تور ساحل عمان \* ما باغم خوبشیم و تو باغصه  
 خویشتی \* این بخش قلندر بود راه بیان \* زاهد پرواز کوجه مستان سلامت  
 \* ما مرد و صالحیم مکوفه هجران \* خود کامه نفسی مرادی اوزره حرکت  
 ایلین غافلدر \* پس جبر مذموم اولدر که هم خود بین اوله و هم بنده اختیار  
 جزوی یوقدر دیومنکر اقتدار اوله و مر دان خداداده ولان جبر مقبول و ممدوح  
 اولدر که انوار جذبات رحمانیه ظلمات بشریتلرن نوره و اسرار تجلیات  
 وحدانیه اثبتیتلرن وحدت و حضوره تبدیل ایتکله وجود امکانی با النسبة  
 الی واجب الوجود ابدامستهلاک یلوب و بلکه من الازل الی الابد امکانده وجود  
 کور محبوب و کندولی در میان بولیب و هرگز وجودلرن شمه و ذره استشمام  
 ایتیب و محو و مضمحل اولورل \* پس کندولر بینی نه وجهله مصدر افعال و محل  
 اعمال اکالارل \* قاسم \* زهستی مرده ام الحمد لله \* بجائان زنده ام الحمد لله  
 \* زجام مصطفی شرب الهی \* مصفا خورده ام الحمد لله \* تولایم بمحبوب بست  
 و از خود \* تبرا کرده ام الحمد لله \* ندارم پرده بامعشوق باخلق \* اگر در پرده ام  
 الحمد لله \* ز قاسم پرده در پیش دل بود \* قناشد پرده ام الحمد لله \* اما صاحب  
 وجود و پندار و ارباب اختیاردن شول قدریه که کارلرنده کندولی مخیر  
 ظن ایدرلر هرگز در که شرکدن خلاص اولمازلر و طریق هدایینی بولمازلر  
 و هیچ صاحب اختیار و فاعل مختاردن بریسی تحصیل حاصله قادر اولماز بلکه  
 هنوز موجود اولیب مستقبلده وجود پذیر اوله حق شیشه نسبت الیه کندویی  
 فاعل ظن ایدر و نسبت مزبوره شول شخص محبویه ممکندر که محبوس طریان  
 زمان اوله اما شول مقبل و قابل که محبوس طوارق افلاکی و زیون تبره خای اولمقدن  
 خلاص و قید بند زماندن رها و نجات بواوب من حیث الذوق والوجدان  
 سمع علم و احاطه کمال ماضی و مستقبل انک حالی اوله لاجرم هر شیکه عدمدر  
 بحیثه ابداکان مشاهده ایدروا کا واقع اولان تحصیل فعلی فی الحقیقه حاصل  
 فهم ایدر فاذا کان كذلك \* مثنوی \* جبر ایشان شناسد ای پسر \* ای  
 پسر پدر و جگر پاره مادر نو ذکر اولسان جبری انلر فهم و ادراک ایدرلر که  
 \* مثنوی \* که خدا بکشد شان در دل بصر \* حق سبحانه و تعالی انلر  
 قبلرنده اولان دیده لرین کشاده ایلدی حتی \* مثنوی \* غیب و آینده برایشان  
 کشت فاش \* غیب و آینده و ماضی و مستقبل اول نور بصیرت سببی الیه انلر  
 فاش اولوب اسرار غیبیه الهیه ظاهر و هویدا اولدی \* مثنوی \* ذکر

مطلب  
 جبر عشاق



ماضی پیش ایشان کشت لاش ❖ و ذکر ماضی انلرک حضورنده لاشی وعدم  
اولدی ❖ شعر ❖ دلم رابر عشقش فات مافات ❖ بکایام ذکر هیهات هیهات  
❖ نه تنها قاسمی هست از می اوست ❖ که از جامات اوست ذرات ❖ مثنوی ❖  
اختیار و جبر ایشان دیگرست ❖ اولیاء اصفیاءک جبر و اختیاری جبر جبری  
و اختیار قدری کبی دکلدر نوع آخر در زیر جبری و قدرینک جبر و اختیاری  
مذموم در اما اولیاء اصفیاءک جبری بر موجب (و ماتشؤون الان بشاء الله) حقک  
رضائنه تسلیم در ودخی (قل کل من عند الله) قول کریمک معنای لطیف  
ذوقا و شهودا اذعان قیلوب توحید افعال و صفات مشاهده سیله توحید ذاتده  
مستهلك اولمشدر در حقله کوررل حقله اشیدرل و حقله طوتارل و حقله بوررل  
❖ پس ارباب نفس ایله اهل صفاتک جبر و اختیاری بیننده فرق بین السماء  
والارضدر مثلا ❖ مثنوی ❖ قطرها اندر صدفها کو هرست ❖ قطرات  
نیسان درون اصدافده جوهریت ایله متکون اولوب درر کرانمایه اولوراما  
دهان مارده سم هلاهل وزهر قاتل اولور کذلک جبر و اختیار دخی آداب  
شربعت وارکان طریقت ایله آراسته اولان اصداف اجسام اصفیاءه لالی  
و جواهر و ملاحظه و مباحی و جبری و قدر یلرک مار جلت اولان دهان اذهان  
فاسده لرنده زهر مار و باعث عذاب نار اولور زیرا اسقاط تکلیفات الین کم کشتدر  
رحمت حقندن دور و باب مغفرتدن مطرود و معجور لدر و بالجمله مرتبه صفوت  
و درجه ولایت لاف و کذاب و قوری قبل و قال ایله ایشان و نهرشیء حقندن  
یلورم و حقندن غیری شیء کورم وحدت وجوده قائل اولانلر دئم دیمکله  
اولمازلابد بر مرشد کامل نظرنده یا نوب یا قیلوب و عبادت و طاعیده وجودن  
اریدوب و دست همت پیردن خیر محبت الهی نوش ایدوب جذبات رحانبه سنی  
سنلکدن الوب و احکام نفسی قهر و هلاک ایدوب مست مدهوش عشق  
سبحانی اولمد قجه بو حالدن خبر دار اولماز سن و اسرار عشاقندن لذت انیماز سن  
و نفسی جذبه رحاندن غیری رشیء اصلاح ایلز ❖ شعر ❖ اگر مر دی مشو  
قانع بتقلید ❖ چو مر دان دامن مر دی بدست آر ❖ اگر صدم داری دل دنداری  
❖ هزارت شرک سربستست دربار ❖ ز قاسم کوش دار این بند منشین ❖ بعبادت  
پیش ازین در کوی ادبار ❖ دویی بکنار و در یک جلد کن جمع ❖ همه اقوال  
مولانا و عطار ❖ اعدی بنم جانم بو حالی تحصیل ایتمکله سعی و کوشش قبل  
و قطرات اشک چشمی دو کوب یا ن یا قبل که سنک دخی صدف قلبکده بر در  
بنیم حاصل اوله ❖ مثنوی ❖ هست بیرون قطره خرد و بزرک ❖ صدفندن

خارج ایکن قطرات حین تقاطرده خرد و بزرگ و بر بدن متقاوتدر کذلک  
 ✽ مثنوی ✽ در صدف درهای خردست و بزرگ ✽ صدفده اولان در رو لای  
 دخی کیمی کوچک و کیمی بیوکدر یعنی لاجرم خاصه صدف بودر که قطرات  
 صغیره بی درر صغیره و قطره کبیره بی اوای شه دانه ایدر ✽ پس اصدا ف  
 قلوب عارفین دخی آفاقدہ اولان اشبابی و عوامده اولان جبر و اختیاری  
 حسنه به تبدیل ایدوب درر و جواهر ایدر و جله تلویثاتی ماء علم توحید و معرفت  
 ابله غسل و تطهیر ایدوب و خورشید انور کی جمیع عالمیانک اوزرینه رش انوار  
 محبت ایدوب و طریقتلرینه سلوک ایدنلری استعداد و قابلیتلرینه کوره درر  
 و جواهر ایلوب کندولری کسسته نک رنکسته بویانمزل و جله بی کندورنک لرینه  
 بویامغه همت ایدر ✽ مثنوی ✽ طبع ناف آهوست آن قوم را ✽ اول قوم  
 اصفیایچون مسک آهوسی نافک طبعی واردر ✽ مثنوی ✽ از برون خون  
 و درو نشان مسکهها ✽ انلر طشره دن خوندر و در و نلری مسکدر یعنی من  
 حیث الصورة البشریه نظرایدنلره دم و لجم و حقیر و خور کورینورلر اما کنجینه  
 اسرار یار و مطلع تجلیات انوار کرد کار اولان قلب صافلری جانبدن ظاهره  
 اولان کلمات قدسیلرندن نسمات فوایح انسیه مسکبه وزان اولوب دماغ جانی  
 معطر ایدر و خون حقیر نافه آهوی مسکده مشک اولدیغی کی بونلرک دخی  
 بشریتلری ملکیتہ تبدیل اولمشدر ✽ مثنوی ✽ نومکو که مایه بیرون خود بود ✽  
 سن دیمکه مایه خود خار جده خون اولور ✽ مثنوی ✽ چون رود در ناف مشکی  
 چون شود ✽ چون مایه نافه به کیدوب نیجه مشک اولور یعنی معترض اولان کسسته لر  
 بو وجهله احتراز ایلمسون و مایه دم ایکن نه وجهله مسک اولور دیواستعباد  
 ایلمسون ✽ مثنوی ✽ نومکو کین مس برون مختفر ✽ سن دیمکه که بونحاس  
 و مس ظاهره مختفردر ✽ مثنوی ✽ در دل اکسیر چون کیرد کهر ✽ عجبا  
 اکسیر ایچنده نیجه زر و کهر اولدی ✽ یعنی اکسیر نحاسی نه وجهله زرایدر  
 دیو بعید کورمه کذلک اذوائی و حالات اولیا دخی براکسیر اکبر و نظر  
 شریفلری بر کبریت احمر در که کندولری زر خالص اولدقلرندن غیر  
 استمداد ایدنلری دخی زر خالص و مسک ختن ایدرلر نیکیم بیوررلر (ع) اولیارا  
 هست قدرت از آله ✽ مولانا قدس سره فرماید ✽ شعر ✽ کرتو عودی  
 سوی این بجزر بیا ✽ و برانند زبام از در بیا ✽ یوسف از چاه وزندان چاره  
 نیست ✽ سوی زهر قهر چون مسکر بیا ✽ گفتنت الله اکبر رسمی است ✽ کرتوان



اکبری اکبر بیا\* چون می احسسان هم می خورند\* کر توشیری چون می احس  
 بیا\* زرچه جوی مس خود را زر بساز\* کر نباشد زر تو سیمین بر بیا\* کر صفت های  
 ملک را محرمی\* چون ملک بی ماده و بی نریا\* و رصفت دل کرفتی در سفر\*  
 هم چو دل بی پایا بی سریا\* چون لب لعلش صلابی میدهد\* کر نه چون  
 خار و می می بیا\* چون ز شمس الدین جهان پر نور شد\* سوی تبر را دلا  
 بر سر بیا\* امدی بنم جانم مادام که سن احکام نفسیده سن ❖ مثنوی ❖  
 اختیار و جبر در تو بد خیال ❖ اختیار و جبر سنده خیال ابدی یعنی بنده  
 اختیار و یا خود جبر وارد خیالنده سن ❖ مثنوی ❖ چون در ایشان  
 رفت شدن نور جلال ❖ اما چون که انلر کندی اول خیال اولان جبر و اختیار  
 نور جلال اولدی یعنی سنک وجود کده ظن و خیال مرتبه سنده اولان جبر  
 و اختیار مردان خدا نک وجودنده تجلیات انوار صفات و ذات و ذوق و وجدانه  
 و شهود و عیان تبدیل اولور و ظن و خیال دن قور تیلور\* پس بونلرک اختیار  
 و جبر لری مرتبه حس خیال و عقل معاشده اولنلرک جبر و اختیار لری کی  
 دکلدر و خیال بونلرده نه وجهله نور جلال اولور در ایسکر مثلاً ❖ مثنوی ❖  
 نان چودر سفره ست با شد آن جاد ❖ نان چونکه سفره ایچنده اولوب هنوز  
 تناول اولمیه جاد در ❖ مثنوی ❖ در تن مردم شود اوروح شاد ❖  
 اما اکل اولنوب ملاصق ابدان مردان اولد قده روح شاد اولور یعنی روح  
 حیوانی اندن قوت بولوب حواس انسانی یه امداد ایدر فاما نان مادامکه داخل  
 ابدان اولمیه ❖ مثنوی ❖ در دل سفره نکر دم مستحیل ❖ مجرد سفره ایچنده  
 طور مغله مرتبه جادیدن مرتبه روح تبدیل و تحویل اولمز ❖ مثنوی ❖  
 مستحیلش جان کند از سلسبیل ❖ نان جانی مستحیل ایلر سلسبیل جهت دن سلسبیل  
 شول این و ملایم شیئر که انده اصلا خشونت اولمیه و صفت مز بوره ماء صافیده  
 بولمغله آبه سلسبیل اطلاق ایدر لرو کال عذوبت و صفوت دن سهل الدخول فی  
 الخلق اولمغله ماء سلسال و سلسبیل تعبیر ایدر لرو سلسبیل چنده بر ابر ماغث اسمیدر  
 و خیره دخی سلسبیل در لر حاصل کلام سلسبیل آب لطیف معنا سنده اولور سه  
 بعد الاکل نان معده ده طبع اولنوب ایدر کده آبه تبدیل اولوب ( وجهلنا من الماء  
 کل شیء حی ) خواستجه اول مادن بر بخار لطیف صعد و ایدوب جوارح  
 و اعضا یه سرایت و هر بر محله توزیع اولند قده قلبه دم سویدا و عروقده  
 خون روان و چشمده قوت بصرو کوشده قوت سمع و زبانه قوت لطق و دست

و پاده قوت مشی و بطش و قوت لمس اولوب جان نانی بووجهله تبدیل ایدر  
و بو تبدلات جاندندر زبرا ابدان موتی نان ایله طولسه سفره ایچنده اولدن  
نه فرقی واردر بلکه پاك ايكن مر دار اولور و اك ر كيم سلسبيل خرمعاسنه  
اولورسه شول جان كه سلسبيل بهشت جناندن باده عشق الهی نوش ايتشدن  
نان داخل ابدان و رفیق جان اولدقده جان اول باده دن نانه دخی برجرعه صونوب  
جان مرتبه سنه نائل ایدرو بووجهله حیات بولیان نان یا حیوان لقمه سی اولمش  
و یا خود انسان لقمه سی اولمش کندوده فرق بولانك ايسه حق دن لسان  
حال ایله مرادی مرتبه انسانیه عروج ایدی \* پس نان لقمه ارباب نفس  
اولد یفته الی یوم القیام یأس و ماتم ایدر وضایع اولدم دیواشك چشم دو کر  
❁ مشوی ❁ قوت جانست این ای راست خوان ❁ ای درست و راست اوقو یو بجی  
بو بیان اولنان قوت و تأثیر جانکدر و بو تبدیل و تحو یلله روح قادر در \* پس  
فهم درست ایله اذعان قبل كه ❁ مشوی ❁ تاجه باشد قوت آن جان جان ❁  
جان جان و روح الارواحك قوت و قدرتی نه مرتبه ده اوله یعنی نانی آدمی  
ایتك کار قوت جان اولد یسه قیاس ایله كه صاحب افاضه روح اضافی اولان  
روح محمدیده وراثت کمالیه عامه مطلقه مصطفویه صاحبی اولان انسان  
اضل و مرشد اکملده حق سبحانه و تعالی نه قدرت قومشدر یعنی انلرده  
بر قدرت جلبله و قوت جلبله واردر كه نظر شریف لرینه صدق و خلوص ایله  
کلان طاب لبرك قابی مزخرفات دنیو یه ایله ملوث و مر دار ایکن غل وغشدن  
عاری و پاك و جاد مرتبه سنده ایکن روان چالاک و ظلمات نفسانیته ده مرده  
ایکن حیات باقیه ایله فرحنك ایدرلر ( بیت ) هر جا كه هست پرمغان بامر ادا جان \*  
مارا همیشه روی نیازست پر زمین \* وصفش چه گونه کویم و شر حش چه  
سان دهم \* آترا كه آفتاب عیانست در جبین \* و کمال ایضاح ایچون برقاج  
ابیات شریفه ایله دخی تمثیل ایدوب حضرت مولانا قدس سره بیوررلر كه  
❁ مشوی ❁ کوشت پاره آدمی از زور جان ❁ می شکافد کوه را با بحر و کان ❁  
مثلا کوشت پاره آدمی كه ایدر جبالك قوتندن اله دخی قوت بازو حاصل  
اولوب بحر ایله کانی و کوهی شق ایلر یعنی الله معول و داسمان الوب جبالی  
باروب معادن زرو جواهر و در یالزه طالوب درر یواهر چیقارر \* ایدمی  
بنم جانم ❁ مشوی ❁ زور جان کوه کن شق حجر ❁ طاغ فاز جینك جانك  
زوری شق حجر ایتکدر کوه کن وصف ترکیددر ❁ مشوی ❁ زور جان



جان انشق القمر \* اما جان جانك قوتی شق القمر ایلكدر که مراد حضرت  
 حبیب اکرم صلی الله علیه وسلمدن ظهور ایدن معجزه باهره درو محمد علیه السلام  
 جانلر جاننی و کوکالر سلطانیدر که سرانکشت مبارکله شق قمر ایلشد در  
 \* عطار \* همه جانها ازین نورست تابان \* که در آفاق مشهورست  
 میدان \* همه جانها بدین باشد سرافراز \* حقیقت اوست اینجا صاحب راز \*  
 براه شرع این نورم هدایت \* از اول بود بسـیاری سعادت \* در آخر نیز هم  
 دانسته ام من \* کزین نورم شود اسرار روشن \* ایمدی بطریق التطبيق  
 علی الانفس بوبیت شریفده ارباب سلوک و عاشق صادقده حصه بودر که  
 زور جان کوه کن انجیق شق حجر ایتدیکی کبی مجرد ظاهره اقرار ایدوب معنای  
 انکار ایدنلر دخی علمی میتا عن میت اخذ ایدوب ولفظدن مجرد معنای ظاهره  
 فناءت ایدرلر و تصحیح ترکیب و قواعد نحو و صرفدن خلاص اولزلر اما قبلبری  
 آینه سی نور محمدی ایله صافی اولان زنده دالر افلاک معنویه تصرف ایتمکله  
 سرانکشت نور هدایت ایله شق قمر قلب ایدوب قوای ظاهره و باطنه سـنـه  
 اظهار کرامت و تسلیم رضای حقده دعوت ایدر زیر قمر قلبه تمثیل اولمقده  
 وجه شبهه بودر که قلب ذوالوجهین اولوب وجه مظلمی جانب نفسی و وجه  
 منوری جانب روحی ولی ایدر و قمر نوری شمسدن استفاضه ایلدیکی کبی قلب دخی  
 روحدن استفاضه نور ایدر و تأثیر نور آفتاب روحدن ماه قلب سالک منطلق  
 اولوب و نور ماه بدر قلبک ظهوری دخی مغرب روحدنر زیر روح قلبده  
 کامنه و مخفیجه اولدقدن صکره بروز ایدر و حالت مزبوره وحدتده اولان قرب  
 فناءیه علامتدرز یا قلب روحک شهود ذاتی به مؤدیبه اولان مشاهده سنک مقامیدر  
 و بونک تحقیقاتندن بعضی تدقیقات بوندن اقدام دخی ( اقتربت الساعة  
 و انشق القمر ) تفسیرنده و بعضی محله مناسب مواضعده سبق ایلشد در  
 خلاصه کلام بنمروحم \* مثنوی \* کر کشاید دل سرانبان راز \* اگر دل  
 سرانبان رازی کشاده و باز ایدر سه و بوندن زیاده جه کشف اسرار قیلور سه  
 \* مثنوی \* جان بسـوی عرش سازد ترک و ناز \* روح چالاک جانب  
 عرشه چولان و کمال سرعت ایله روان اولور حاصل کلام ابن عباس رضی الله  
 عنهما ( الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یتنزل الامر  
 بینهن ) آیت کریمه سنک معنای باطنیسنی سـنـه تفسیر ایلسم بنی سنکسار  
 ایدر دیکر یوردقلری کبی و ابوهریره رضی الله عنه ( حلت عن النبی و عاتین

من العلم اما الواحد فبثته فيكم واما الآخر فلو بثنه قطع مني هذا الباعوم  
 بیوردقلری کی اسکر کوکل اسرار جانندن دخی زباده چه کشف ایدیدی  
 سز انکاره دوشمکه بوجان بدنن چیقوب جانب عرشه چپاردی دیمک استرل  
 ویا خود امام علی کرم الله وجهه سینہ بی کینہ لینه اشارت ایدوب (ان ههنا  
 لعلوما جنة لوجودت لها حلة) بیوردقلری کی حضرت مولانا قدس سره  
 دخی نیجه ایدیه بن تحمیلکرا واسه اسرار جانندن وجبروا اختیاروا احوال اولیاء کباردن  
 چوق معانی کشف واطهار ایدردم لکن تحمیلکن یوقدر جائز که ارواحکن  
 ابدانکزدن طیران ایلیه دیوب کتم اسرار ایلدک بیوررلر \* کمال خجندی \*  
 رخ پیوشیدو جگر می سوزدم \* آتش پنهان بتری سوزدم \* خانه کراز آب سازم  
 چون حباب \* آه دل دیوارودرمی سوزدم \* باد آن ابدل که خون آلودازوست \*  
 چون نمک بر ریش بر می سوزدم \* باز سر بر میکنم پیشش چوشمع \* کرچه  
 از پانا بسرمی سوزدم \* سوخت جانم نازا و بادش حلال \* کر بیک باد دکر  
 می سوزدم \* نامه شوقم کوتر دیدو گفت \* چون برم چون بال و پری سوزدم \*

\* اضافت کردن آدم علیه السلام ان ذات را بنحو بشتن که (ر بنا \*  
 \* ظلمنا انفسنا) و اضافت کردن ابلیس نگاه خود را بخدا که (بما غویننی \*

آدم علیه السلام اول زله بی کندویه اضافت ایله سی در که (ر بنا ظلمنا انفسنا)  
 بدی و ابلیس کندو کنهانی حق تعالی به اضافت ایدوب (بما غویننی) دبعه سنک  
 بیانده در بو بیانک سبافنه مناسبتی بودر که چونکه مولانا قدس سره اختیار  
 کل وجبری خاصی بیان و (فل کل من عند الله) سرنی عیان ایلدی لکن بو محمله  
 افلاح سالکین ایچون آدم علیه السلام ایله ابلیس قصه سن کتور وب  
 ایکی سی دخی جله کار حق سبحانه و تعالی نک دست ارادت و بد قدر تنده اولدیفن  
 عارفلر ابکن ابلیس پرتلیس جرم و کنهانی حقه اضافت ایدوب نفسی تنزیه  
 ایتمکه مر دود و مطرود و آدم علیه السلام جرم و خطابی کندو نفسنه  
 اسناد و حق سبحانه و تعالی بی تنزیه و تقدیس و لوازم عبودیت و مر اسم  
 ر بو بیانی مراعات ایتمکه مغفور و مرحوم و عند الله مقبول اولدیفن حکایت  
 بیوررلر \* ابدی خطابی حقه اسناد ایلین شیطان کی مر دود و نفسنه ایلین  
 آدم علیه السلام کی مغفور اولور \* پس سمع جان ایله استماع ایله که نه بیوررلر  
 \* مشوی \* کرد حق و کرد ما هر دو بین \* ای غافل حق سبحانه و تعالی نک



خالق الافعال اولدیغی جهتدن فعلنی و بزدن صدور ایتدیکي جهتدن بزم  
 فعلنی کور ﴿ مثنوی ﴾ کرد مارا هست دان پیداست این ﴿ بزم فعلنی  
 موجودیل که هر شخص معینک مقتضیات و افعالی ظاهر در کرد کاف عربینک  
 کسر یله فعل معناسنه در یعنی (وما اصابک من سیئة فنفسک) خفوی  
 شریفی اوزره سیئاتی نفسکدن بیلوب لیکن (قل کل من عند الله) (والله خلقکم  
 وما تعلمون) قول کریمی اوزره حسنات و سیئاتک خالقنی حقندن غیر یسن  
 بلیه سن ﴿ پس نه جبر یلر کی سلب اختیار ایله ونه قدر یلر کی عید کند و افعالنک  
 خالقیدر دیو بییه و ده سویله زیرا (لا جبر ولا تفویض والا امر بین ذلک)  
 دینلش در ﴿ رباعیه ﴾ سر رشته اختیار ایزدست مده ﴿ یعنی سر زلف  
 یار ایزدست مده ﴿ مقصود ز امر کن فکان هستی تست ﴿ بی فائده روز کار ایزدست  
 مده ﴿ پس مذهب اهل سنت و جماعت و مختارار باب حقیقت بویله در اکابناء که  
 ﴿ مثنوی ﴾ کر نباشد فعل خلق اندر میان ﴿ اکر من حیث الاکتساب  
 فعل خالق اور تاده اعتبار اولمز ایسه ﴿ مثنوی ﴾ پس مکو کس را چرا کردی  
 چنان ﴿ پس خلاف طبع افعالی ظاهره اولان کسینه به بیچون شو یله ایلدک دیمه  
 واکا رنجیده خاطر اولمه حال آنکه انواع عتاب و قدرنک یترسه جزا و عقاب  
 ایدرسن ﴿ پس افعال عباد کسبی و اختیاری اولدیغی محقق اولدی ولیکن  
 ﴿ مثنوی ﴾ خلق حق افعال مارا موجدست ﴿ حق سبحانه و تعالینک  
 صفة خالقیتی بزم افعالمزی موجددر و حین عزیمت زده کسبمزی خلق ایدمچیدر  
 ﴿ مثنوی ﴾ فعل ما آثار خلق ایزدست ﴿ و بزم افعال و اعمال و مکاسب  
 و اقوال اول خالق الامر و الکون اولان فاعل مطلق آثار خلقیدر (بیت) مرید الخیر  
 و الشیر القییم ﴿ ولیکن ایس رضی بالجمال ﴿ پس عید صفت خالقیت ایله متصف  
 اولور دیمک ضلالدر و قدریه نک بویله سو یلد کلمی کلمات ناسزا مانند  
 مجوسیان ایزد متعاله شریک قوشمقدر (تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا)  
 ﴿ پس لاجرم بروجب (خیر الامور اوسطها) مردمهتدی طریق اوسطی  
 اختیار ایدوب هم خلق حق مشاهده ایلله و هم کندوده کسب و اختیار جزئی  
 اولدیغن معاینه قیله ﴿ مثنوی ﴾ زانکه ناطق حرف بیند یا غرض ﴿ زیرا که  
 ناطق یا حرفی کورر یا غرضی کورر که مراد معنی در ﴿ مثنوی ﴾ کی شود  
 یکدم محیط دو عرض ﴿ ناطق اولان شخص واحد حالت واحده ده ایکی عرضی  
 چنان محیط اولور یعنی معنایی بیلور سه حرفدن غافل و حرفی کورر سه معنادن

ذاهل اولور آن واحده ایکیسن دخی احاطه ایده من اکر عرض عین مهمله  
 ابله واکر غرض عین مهجه ابله علی کلام التقدر برن حرف ابله معنی مراد اولور  
 \* پس عبد عاجز افعالتک هم موجودی وهم کاسبی اولوق محالدر \* مثنوی \*  
 کر بمعنی رفت شد غافل ز حرف \* آدمی حین تکلمه جانب معنایه کیتسه  
 حرفدن غافل اولور زیرا شان آدمی انجیق طرفی حرف ومعناندن بر بنی بیتک  
 و برینه مشغول اولدوقده برندن محجوب اولمقدیر مثلاً بوهر کسه معلومدر که  
 \* مثنوی \* پیش و پس یکدم نبیند هیچ طرف \* هیچ بر کوز نظر واحده  
 و برنفسده پیش و پسی کورمز بهر حال یا اوکن کورر و یا خود آردین کورر  
 بلکه معنی آردین هیچ کورمز زیرا هر قنده باقسه پیش نظرند اولانی کورر  
 \* مثنوی \* آن زمان که پیش بینی آن زمان \* تو پس خودکی بینی این بدان \*  
 زیرا اول زمان که نظر در پیش ایله سن سن اول زمان کندو آردکی چنان  
 کورر سن بونی اذعان قیل \* مثنوی \* چون محیط حرف ومعنی نیست جان \*  
 چونکه جان حالت واحده حرف ومعنای محیط دکدر \* مثنوی \* چون  
 بود جان خالق این هر دو آن \* پس جان بویکی آنک نیجه خالق اولور یعنی  
 هم کاسب فعل وهم خالق فعل نه وجهله اولور این هر دو لفظ نندن مراد  
 فعل و خلق فعلمدر مصراعک آخرند اولان آن جانه راجع اولوق بمکندر  
 و یا خود آن وقت معناسنه اولوب حاصل کلام بر آنده ایکی عرضی ومعنی  
 و حرفی احاطه یه قادر اولیان جان بر آنده هم فعل وهم خلق فعله نیجه قادر اولور  
 اولماز زیرا احاطه کلیه سی یوقدر باخصوص اوزرینه آن وزمان مرور  
 ایده یور پس برنسنه به محل اولان و اوزرینه آن وزمان کچن وایکی شینک  
 برینه مشغول اولدوقده برندن غافل اولان صفت خالقیته سزاوار دکدر  
 جان چون خالق بود این هر دو دریک آن تقدیری اوزره معنی ویرلیدی یعنی  
 آن واحده احاطه سی اولیان خالق اولماقی خود اولی بالطر یقدر دیمک اولور  
 \* پس جله سنک موجودی و حرف ومعنی و کسب و فعاک خالق اول قادر  
 مطلقدر که زمان و آن و وقت و مکاندن منز اولوب بر مصداق لایشغله  
 شأن عن شأن بر فعاک ظهوری انی بر فعل آخردن محجوب ایتموش و ثباتدن  
 بر شأن انی شأن آخردن مشغول قیلز \* مثنوی \* حق محیط جله آمد  
 ای بسر \* حق سبحانه و تعالی جله اشیایی محیط کلدی ای نور دیده پدر \* مثنوی \*  
 و اندارد کارش از کاردر \* انی بر کار کار آخردن کرو طومز \* نظامی \*



ای هست نه بطریق چونی \* دانای درونی و برونی \* ای واهب عقل و باعث  
جان \* با حکم تو هست و نیست یکسان \* ای حکم تو عالم تحیر \* عالم ز تو هم نهی  
و هم پر \* صاحب تویی آن دگر غلامند \* سلطان تویی آن دگر کرامند \*  
ذات تو بنور لازلی \* از شرک و شریک هر دو خالی \* توفیق تو گزیده نماید \*  
این عقده به عقل گجا کشاید \* ای عقل مرا کفایت از تو \* جستن زمن و هدایت  
از تو \* کرامت کفی و کر کنی قهر \* پیش تو یکبست نوش یازهر \* کر قهر  
سزای ماست آخر \* هم لطف برای ماست آخر \* یا شربت لطف دار پیشم \*  
یا قهر مکن بهر خویشم \* نادر نفسم عنایتی هست \* فتراک تو کی گذارم  
از دست \* پیش تونه دین نه طاعت آرم \* افلاس نهی شفاعت آرم \* هم تو  
بعنايت الهی \* انجا قدم رسان که خواهی \* از ظلت خود رهایم ده \*  
بانور خود آشنایم ده \* اعمدی ای عاجز کمتر و بنده احقر کر کدر که مشاهده  
خالق خالق ایدوب و حین صدور قبایح اعمال و وقت ظهور فضایح افعاله  
جرم و خطایی ایزد معاله نسبت ایتیه سن و شیطان صفت اولیه سن بلکه  
آدم خصلت اولوب کسب و اختیار ملاحظه سیه جرم و عصیان نفسکه  
اسناد ایدوب سندی لابق تاج اجتناب و سزاوار تخت اصطفا اوله سن ز بر  
مشوی \* گفت شیطان که بما اغویتنی \* شیطان رجیم که بما اغویتنی  
دیدي \* مشوی \* کرد فعل خود نهان دیودنی \* دیودنی و لعین و غوی  
اولان شیطان کند و فعل و اختیارنی کتم ایلدی و صدور ایدن ضلالت  
و غوایتنک خالقنی حق اولدیغن اقرار ایدوب کندینک اختیار جزئی و کسب  
فعلنی انکار ایتکله طرد و لعنه مستحق اولدی و حضرت مولانا قدس سره  
الاعلی سوره اعرافده اشبو آیت کریمیه اشارت ایدرلر قال تبارک و تعالی  
حکایه عن قول ابلیس ( قال فما اغویتنی لاقعدن لهم صراطک المستقیم  
ثم لا یتنبه من بین ایدیهم ومن خلفهم وعن ايمانهم وعن شمالهم ولا نجد  
اکثرهم شاكرین ) از باب تفسیر فما اغویتنی جمله سنده اولان بآه جاره ده  
ایکی قول بیان ایتشملر قول اول باقسمیه اوله ای باغوائک ایای لاقعدن  
لهم صراطک المستقیم یعنی الهی سن بنی اغوا ایلد بیکک حقیچون البتہ  
بن ولد آدم ایچون وضع ایلد بیکک صراط مستقیم اوزرنده اونور یرم اما قعوددن  
مراد قعود حقیقی اولوب طریق حقہ سلو کدن منع و یا خود صراط مستقیم  
بنی آدمه تلبیس ایتکله مهالکده توقفندن عبارتدر الحاصل بنی آدمه باطلی

مطلـ

تفسیر آیت کریمه  
قال فما اغویتنی

و کسب ایلد کیری ما نئی تزیین ایلد کله بکاو بر دیک قدر ت و نفاذ سلطانت  
حق یون بنی آدمی جسته سالک اوله جق طریق قویک او زرنده اوطور برم  
دیمکدر \* پس بایه قسم اولد قده لاقعدن کله سنده اولان لام جواب قسم اولوب  
(فما اغویتنی) قولنده اولان ماه صدر به واغویتنی تاویل مصدرده و باء قسم ایله  
مجرور اولدی و قول ثانی فما اغویتنی جمله سنده باسبیه اوله ای فبسبب  
اغوائک ایای لاقعدن لهم فبسبب وقوعی فی الخی لاجتهدن فی اغوائهم حتی  
یفسدوا بسبب اغوائی کما فسدت بسببهم یعنی الهی سنک بکاو واقع اولان  
اغوائک سببیه بن آدمیان ایچون اولان صراط مستقیم اوزرنده اوطور برم و بنم  
غی ده وقوع سببیه لاجرم اغواء افسانه سعی واجتهاد ایدرم تا که انلری  
وساوس و تفسوس یلات ایله اغواء و اضلال ایدوب بن انلرک سببیه مکراه و فاسد  
اولدیغهم کی انلری دخی فاسد و مکراه ایدهیم \* پس باسبیه اولدیغی تقدیرجه  
فعل محذوف قسمه متعلقه اولوب (فما اغویتنی) اقسام بالله لاقعدن تقدیر اولنور  
زیرا لام بانک لاقعدن اوزرنده تعلقی منع ایتشددر مثلاً (والله یزید لا مرن)  
دیمک جائز اولماز و بر قول دخی (فما اغویتنی) جمله سنده اولان ما استفهامیه در  
دیمکدر (کانه قبل بای شی اغویتنی) ثم ابتداء فقال (لاقعدن لهم) ولیکن تفسیر  
کبیرده امام فخر الدین رازی رحمه الله علیه وجه ثالثی مقبول طوتمبوب (وفیه  
اشکال وهوان اثبات الالف اذا دخل حرف الجر علی ما لاستفهامیه قلیل)  
دیو بیورر \* یعنی (فما اغویتنی) اولوب فیم اغویتنی اولوردی دیمک استرز  
مثلاً (عم یتساءلون) کی که عبادن مخففدر (لاقعدن لهم صراطک المستقیم)  
قولنده دخی عند النحویین علی محذوفه اولدیغنده خلاف یوقدر تقدیر کلام  
(لاقعدن لهم علی صراطک المستقیم) دیمکدر بیورر مثلاً (قال الزجاج ومثاله  
قولک ضرب زید الظهر والبطن والمعنی علی الظهر والبطن والقاء کلمة علی  
جائز لان الصراط ظرف فی المعنی فاحتمل ما یحتمله اليوم والالبلة فی قولک آتیک غذا  
اوفی غذا) و ابلیس یوقوانده کند و اغواستی حقه ضافی قیلوب (فبعزتك  
لاغویتهم اجمعین) قولنده اغواء عبادی کند و به اضافت ایتشددر \* پس علی قوله الاول  
ابلیس مذهب جبرده و علی قوله الثانی مذهب قدرده و بین الجبر و القدر اولان  
مسئله ده مخیر اولسنه دلالت ایدرو بووجه دخی قابلدر که ابلیس بوا اعتقاد اوزرنده  
اولدیکه فی الحقیقه غوایت حاصله اولمازالا بر مغویدن حاصله اولور \* پس کندو  
نفسنی الاخر من الغا وین مغوی قیلوب بعده زعم ایلدیکه قطعاً التمسک



مطلب  
تفسیر بما غویتنی

کندونی مغوی اولان دخی حق تعالیدر (وقال محمد بن الکعب قاتل الله القدرية  
لابليس اعلم بالله منهم يريد انه علم ان الله يهدي ويضل) ومعناى اغواده  
اختلاف اولنوب ابن عباس رضی الله عنهما واکثر مفسرین رحمهم الله (اغویتنی)  
اضلانی معناسنه در دیمشدر (قال الحسن معنی اغویتنی لعننی وقال ابن التباری  
معنی اغویتنی اهلکتنی) وقال بعضهم خیمتنی (وقیل الغیتنی غاویا) وقیل سمیتنی  
غاویا لتکبری عن السجود لمن اناخیر منه (وقیل جعلتنی فی الغی وهو العذاب) وقیل  
قضیت من الافعال الذمیه (وقیل ادخلت علی داء الکبرياء حاصل کلام اهل  
سنت وجامعتدن اولان علماء دین بیوررلر که (الاغواء ایقاع الغی فی القلب والغی  
هو الاعتقاد الباطل \* پس بر مصداق قول مزبور اعتقاد بونک اوزرینه  
کر کدر که تحقیقا حق وباطل قلبده واقع اولماز الا ارادت حق ایله واقع  
اولور فاما طئفة معتزله بویبده ایکی فرقه اولمش لر در برکروهی اغوا اهلک  
معناسنه در دیوب (فسوف یلقون غیا) آیت کریمه سنده اولان کلمه غی  
بوقیلدندر زیر اهلک و بلاء معناسنه در دیرلر ودخی (ان کان الله یرید  
ان یغویکم) آیت کریمه سن (ان کان الله یرید ان یهلککم بعنادکم الحق) دیو  
تفسیر ایدرلر و برکروهی دخی اهل سنت وجامعت کبی تفسیر ایدوب و کیمسی  
نیجه وجوه ایله اعذار کثیره ایراد ایتمشلر در بیان ایتدکری اعذاردن \* وجه اول  
بودر که ابلیسک بوقولی ظن وحسب اندر زیر ابلیس غی و جهل و کفرک خالق  
حق تعالیدر دیواعتقاد ایلدی قول ابلیس ایسه حجت دکدر \* وجه ثانی بودر که  
حق تعالی شیطانه آدم ایچون سجده امر ایدوب و عند ذلك الامر شیطانک  
غی و کفری ظاهر اولدی \* فلهداغی مزبور ابلیس حقه اضافت ایتک جار  
اولدی دیرلر \* وجه ثالث بودر که ابلیسک (رب بما اغویتنی) قولی سن بکا آدم  
سبیلله لعنت ایلدک بندخی لاجل هذه العداوة انلرک قلوبنه القاء وسوسه  
ایدزم دیو معنی ویرلر \* وجه رابع بودر که معناى (فما اغویتنی) الهی عقوبة  
علی عملی سن بنی جنتدن خائب ایلدک بندخی انلری جنتدن محروم ایتک ایچون  
صراط مستقیم اوزرنده و طوروب اغوا ایدرم دیمکدر دیو معنی ویرلر امام  
فخرالدین رازی تفسیر کبیرده بیوررلر اغوانک معناسی اضلالدر و بز بونک  
بیاننده مبالغه ایتیز و لیکن ابلیسک دخی مغویسی حق تعالیدر دیو برهان  
یقینی اثبات ایدرلر زیر ابلیس ایچون دخی لابد بر مغوی **کر** کدر که \* پس  
شوندن خالی دکدر که شیطانک مغویسی یا کندوسی اوله یا خود مخلوق

مطلب  
تاویلات معترله  
آیت بما غویتنی حفظا  
لهقید تهم الباطلة

آخر اوله و یاخود مغوی حق جل و علا اوله حال آنکه شیطان کند و کند و کند  
مغوی اولی باطلدر ز را غوایتک غوایت اولدیغن عالم اولان عاقل غوایتی  
اختیار ایتمز و مخلوق آخر دخی مغوی اولی باطلدر ز را تسلسل و یاخود دور  
لازم کلور بوخود باطلدر \* پس ثالثی ثابت اولدی که فی الحقیقه مغوی حق تعالیدر  
( بضل الله من يشاء و یهدی من يشاء ) خلاصه کلام شیطان  
رجیم قسم ایدر که الهی بنی اغوانده اوزر بیه سبق ایدن ارادت ازلیه حقیقون  
و بنی از لده لباس قهرایله لباس ایلدی بک عزتک حقیقون اگر سن بنی انلرک طریق  
مستقیم اوزرنده قعود ایتمکه قادر ایدرسک قعود ایدرم والا بن انلر ایچون  
وراء عالمه امر ایتمکه قادر دیکم الهی از لده اولان قوت قهرک ایله آدمی زادک  
صدر بنه وسوسه و برم و صدور من یوره سنک عسا کر انوار تجلیاتک سالک اولدیغی  
صراط مستقیم کدر آه ای مستمع قابل ار باب تحقیق دیرلر که ابلیس ( لاقعدن  
علیهم ) دیبوب ( لاقعدن لهم ) دیمکه برنکته عجیبه واردر یعنی ابلیس دیمک  
ایستکه الهی آدمی زاد اوزر بنه ظفر بولمقدن نعت ایاس ایله مهجور اولدیغده  
بنم و وسوسه انلر باعث از دیاد شرف اولور \* پس لهم اولور علیهم اولماز و بنم  
وساوسه انلر ظفر بولمقدن نعوت اضطراب و طوارق علت و سواس و غبار  
شکدن انلرک ایمان و یقانی مزکی اولوب شهود و وجدان صاحبی اولورلر  
فاشار الی هذا علیه السلام بقوله ( ذاك صریح الایمان ) قال محمد بن عیسی  
طیب الله انفاسه لو نجا ابلیس بشیء لنجارؤیه القدرة علیه والاقرار علی  
نفسه بقوله ( رب بما غویننی ) و اهل تحقیق بیوررلر که ابلیس اغوایی حقه  
حواله ایلدی بکی نظر توحید ورؤیت امور من الله دکلدر بلکه حقه اثبات حجت  
و معارضه در ز را اکر نظر توحید اولیدی صراط مستقیمدن خطا دخی  
ایندیسه مدعی اغوا و اضلال اولمازدی \* پس ابلیس دون الصفات والافعال  
ذات احدیتدن محبوب اولدیسه اشهوده الافعال و تعظییه لها افعاله قسم  
ایدوب ( فبما اغویننی ) دیدی و اشهوده الصفات واعظامه لها ( فبعزتک ) دیو قسم  
ایلدی و طریق توحید ذاتیدن بنی آدمه اعتراض ایدوب سنک غیر کدن انلری  
مشغول قلمغه طریق توحیده سلو کدن منع ایدرم دیدی و حق سبحانه و تعالی  
عزاز یلک باب اغوا و اضلالده کمال جرأتندن خبر و یورر که ( ثم لا تبزهم  
من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شملهم ولا تجد اکثرهم شاکرین )  
یعنی الهی بن انلرک راه راستلرنده قعود ایدوب و اندن صکره و وسوسه



وتسویلاتی انلره پیش و پس لرندن و چپ و راست لرندن کتہ و ررم و الہی سن  
 بی آدمدن اکثری احسان ایلدی کک نعم سابقہ شکر ایدی بلر بولما سن دیدی  
 ارباب تفسیر پیوررلر کہ جہات ار بعد دن ایلیمک اتینی و سوسہ واغوا  
 و تسویل و اضلائندہ اولان جدو و کوششی من کل وجہ ممکن اولدیغندن  
 کتایہ در و غالباً اعدا دخی جہات ار بعد دن ظاہرہ اولوب ایلیم دخی عدو  
 مین اولمغله حقیقہ جہات ار بعد دن کلور \* پس ایلیم جہات ار بعد بی ذکر  
 ایدوب فوق و تحتی ذکر ایتدی زیرا موجب تقویت سعادت روحانیہ اولان  
 جوانب ار بعد بدندہ موضوعہ در و رحت فوق دن نزول ایدوب و تحت دن اتیان  
 اوننان مورث و حشت اولور عزازل ایسہ بلا و حشہ اغوا مع الانسہ سعی  
 ایدر (و یروی ان الشیطان لما قال هذا الکلام رقت قلوب الملائکة علی البشر  
 فقالوا یا الہنا کیف یتخلص الانسان من الشیطان مع کونہ مستولیا علیہ  
 من ہذہ الجہات الاربع فالوحی اللہ تعالی الیہم انہ بقی للانسان جہتان  
 الفوق و التحت فاذا رفع بدیہ الی فوق للدعاء علی سبیل الخضوع و وضع  
 جہتہ علی الارض علی الخشوع غفرت لہ ذنب سبعین سنۃ ) وعن ابن عباس  
 ( من بین ایدیہم ) من قبل الآخرة ( ومن خلفہم ) من قبل الدنيا ( وعن ايمانہم  
 وعن شمائلہم ) من جهة حسناتہم و سیئاتہم ( وقال ابو صالح الاولان الحق  
 و الباطل و الاخران الآخرة و الدنیا ( و قیل الاولان ان لم یتمتعوا عن محظور و الاخران  
 و وقوعہم فی المحذور ) و فعل اتیان من وعن ایلہ تعذیہ ایتک سماعیدر ( وقال  
 البضاوی رحۃ اللہ علیہ و انما عدی الفعل الی الاولین بحرف الابتداء لانه منہما  
 متوجہ الیہم و الی الآخرین بحرف المجاوزۃ فان الآتی منہما کالمنحرف عنہم  
 المار علی عرضہم و نظیرہ قولہم جاست عن یمینہ قاشانی قدس اللہ روحہ  
 پیوررلر کہ ایلیم قبلدن کک مکر حق دن امین ایتکک کلوب و فریفتہ مکر شیطان  
 اولاتی حق کریم در و غفور و رحیم در دیو مغرور ( ولا تخف ) دیوب طاعا دن  
 تشیط و دور ایدر و بعد دن کک فقر و ضعیفہ اولاد دن تخویف ایدوب  
 مستقبلہ اولہ حق طول عمر و امل دراز ایلہ نفسی و اولاد یچون مال جمعہ  
 و دفاین ادخار نہ تحریم ایتمہ سیدر و جانب یمین دن کک تزین فضائل ایدوب  
 و علم و فضیلتیہ عجب و یوب رؤیت فضیلت ایلہ محبوب عن الحق ایتسیدر  
 و جانب شمال دن کک اعمال معاصی و مقابحی ارتکاب ایتدیروب شہوات و لذاتہ  
 دعوت ایتسیدر ( و روزیہان بقلی قدس اللہ اسرارہ پیوررلر کہ ( من بین ایدیہم )

من جهة النفس والهوى (ومن خلفهم) من جهة الشهوة والمني (وعن  
ایمانهم) من طریق الدعوی (وعن شمائلمهم) من طریق اظهارهم الشکوی  
فی البدوی وایضا (من بین ایدیهم) من طریق القلب (ومن خلفهم) من طریق  
العقل (وعن ایمانهم) من طریق الروح (وعن شمائلمهم) من طریق الصورة  
والنفس وایضا (من بین ایدیهم) من طریق الاسلام (ومن خلفهم) من  
طریق ایمان (وعن ایمانهم) من طریق العرفان (وعن شمائلمهم) من طریق  
الایقان \* پس فوق و تحت مذکور اولدی اکبناء که موجب قرب اولان سجدہ  
عبودیتہ تحت موضع فتادرو فوق دخی محل کشف ومشاهدہ ومورد تجلیاتدر \*  
پس من العرش الی فرش شایا طین الیہ مالا مال اولوب مردفانی به جبعسا  
قریب اولسدر ناکهان سبحات وجه قدمک سطوات انوار تجلیاتی سوراخ  
سوزن مقداری درخشان اولدقده طرفہ عین و اقل من لمحہ جلہ شیطانی  
احراق و اهلاك و محو و نابودایلر \* نظامی \* در عصمت این چنین  
حصاری \* شیطان رجیم کیست باری \* چون حرزتوام حائل آمود \* سرهنکی  
دیوکی کند سود \* ای طالب قابل و مستمع مقبل مرشدان راه حقیقت  
وسروران طریقت پیوررلر که جهات من بورہ دن هر برجھینده نفس ایچون  
بحسب صفاتھا حظوظات مختلفہ اوواب فلذلک مفسرین محققیندن هر بری  
مدخل شیطان اولان بقایای صفات نفسه تحصیل و قوف ایتکله بر روجهله  
تفسیر ایتشدردر \* پس کوش هوشک دوش قبل که مظهر التوفیق والهدایہ  
نجم الدین الدایہ نہ یورمشدردر شیطان دیر که (لا یتنہم من بین ایدیهم)  
یعنی بنی آدمہ قبل حسد دن وسوسہ کتوروب تزبین حسد ایدرم حتی  
اکابر علما زمانلرندہ اولان مشایخ عظامہ حسد و احوال و اعمال و اقوال کملہ طعن  
وانسکار ایدوب آدم علیہ السلام الیہ حال ابلیس نیجہ ایسه بو حسدولر  
هم کندولر ضال اولور و هم کائن خیریت اظهار الیہ خلق اغوا ایدوب مضلین  
اولورلر (ومن خلفهم) یعنی من قبل التعصب اتیان وسوسہ ایدوب امر ایدرمکه  
مقدمیندن اولان صحابه کرام و تابعین رضی اللہ عنہم ایچون سوء ظن و انواع  
طعن ایلیدلر و علماء دین و مشایخ کزین ماضیه یی قدح الیہ بغض و عداوت و اصناف  
بهتان و افتراء ایدوب وانلر دن کورمدکلرین کوردک دیهلر و ایشتمدکلرین  
روایت ایدهلر (وعن ایمانهم) یعنی افساد ذات البین قبلندن اتیان تسویلات  
ایدوب اخوان دین میاننی افساد و القاء عداوت و بغضا ایدرم (وعن شمائلمهم)



اهالی و قبائل و اصداقا و اقرباسیله ترك نصیحت ایتك اتیان تسویلات ایتكله  
 انلره خیانت و طمع ایله امر ایدوب ترك امر معروف و نهی عن المنکر و معاملاتده  
 عامه مسلمین ایله مکر و خدعه ایتدیررم و كذلك جانب ایدیلرندن عجب وریا ایله  
 و سوسه ایدوب افساد طاعات ایدرم و خلقلرندن لاف و صاف ایله اتیان تسویلات  
 ایدوب ایام سالقهده انلردن صدور ایدن اعمال بری ذکر ایتدیروب وریا و سمعه  
 اقران اوزرینه انكله مغاخره و مباهاات ایتدیرمكله عملارین حبط ایدرم (وعن  
 ایمانهم) من قبل الادعا ایتان و سوسه و تسویل ایدوب من غیر المعانی احوال  
 و حالات ادعا سن ایله بوب و مواجید و حال ایدن کندورده اثر یوگیکن اظهار  
 مواجید و حالات ایله امر ایدرم (وعن شمائلهم) من قبل الافترا اتیان و ساوس  
 ایدوب وقایع و کشف ایله میرایات غریبه و مقامات کاذبه تسویل ایدرم  
 و خاصه میری بذكر دخی جانب ایدیلرندن اتیان اعتراض ایله و سوسه القا  
 ایدرمکه مشایخ و میریلرینه معارضه ایلوب اول سبب ایله قطع طریق ارادت  
 طلب ایدرم و ائدن ماعداد مواهب و لایات و فواید صحبتدن اخراج ایدرم  
 (ومن خلفهم) قبل تفریقدن اتیان و سوسه ایدوب تسویل حج و غزا و زیارات  
 و تحصیل علوم ایله انلری صحبت میرشد کاملدن دور و اخراج ایدرم زیرا صحبتده  
 ظفر بوله مدیغم معنایه حالت تفرقه ده مظفر اولورم (وعن ایمانهم) من قبل  
 الانبساط اتیان تسویلات ایدوب سوءادبه تحریرص ایتكله ترك تعظیم ایلوب  
 و انلری رتبه قبولدن تنزیل ایچون توسیع مزاح فی الکلام ایدرم (وعن شمائلهم)  
 من قبل المخالفة اتیان و سوسه ایدوب انلری مواردده ابراد و سطوات غیرت  
 و لایت ایله اهلاک و بعد القبول رد اولما غیچون اوامر و نواهی میرشدره حقیقی  
 ترك ایتك امر ایدرم و الهی سن اکثر بنی آدمك قوی و جوارحنی انلره انعام  
 ایلدیرك سعادت دنویه و اخروی ده شاكرین و طریق طاعات و تقربده مستعملین  
 و حامدین بولماز سن زیرا انلریم باب اضلال و اغوا ده نفسلرینه موافق و طبعلرینه  
 مطابق ایلدیرکیم تسویلات و تمویهااتی قبول و سنك امر و فرمانکی ردایتلردر  
 دیوب ابلیس عین و قسم و انسانی دیلدیککی کبی قدح و ذم ایلدی و چونیکه  
 ابلیس ظنابو مقوله کلمات سویلوب بومعناك اخذ تحفه یتنده و دعوا ی مزبوره  
 ادعا سنده اولدیه حق جل جلاله شیطانه خطاب بالعتاب ایدوب (قال اخرج  
 منها مذو ما مدحورا لمن تبعك منهم لاملئن جهنم منكم اجمعین) دیوبوردی  
 یعنی حق سبحانه و تعالی ایتدی ای ملعون (مذو ما مدحورا) و هر خیردن

ورحمتدن مطرودا و مبعدا جنتدن چیق ز براسن نهایت شرده اولان غایت  
 ذنب اوزرینه عزیمت ایلدک شول بنی آدمدنکه سن انلرک پدش و پس وچب  
 وراستلرندن اتیان تسویلات و تمویهات ایلدکده سکا اتباع والقا وامرکی  
 قبول ایدوب سنک اغوا و اضلالکه فریفته اولورلر و شول ارباب ضلالت که  
 سکا تابع اولوب اضلالکی قبول ایلدن ضال و مضل اولنلره اقتدا ایللرلر عزیمت  
 و جلالم حقیقون سزدن و توابعکرنک جیغی سندن جهنمی مالا مال ایدرم  
 ولذات نعم ابدی و اذواق بقاء سرمدی و کالات روحانیه و حقانیه دن محجوبین  
 اولدقلری حالده اسفل مراتب وجود اولان جهنم طبیعیه ده مخلصدین  
 و انقلابات عالم تضاد و تقلبات کون و فسادده نیران حرمان عن المراد ایلله  
 معذبین ایدرم ✽ قاسم انوار ✽ الای نفس خودکامی و خودبین ✽ از آن کشتی  
 اسیر سجن سجن ✽ چه چین در ابرو آوردی که کشتی ✽ اسیر لبتان چین و ما چین  
 ✽ جهان اندر جهان آواره کشتیم ✽ فویل فویل المساکین ✽ دلم رازنده کردانید  
 وصلت ✽ چو باد صبحدم بر برک نسربن ✽ خدایا از بلای بدنه که دار ✽ بحق  
 حرمت طاها و یاسین ✽ آهای عاجز و مسکین حق تبارک و تعالی نک رحمت  
 بی پایان و احسان و غفرانی عبادی اوزرینه توجه لله نثار اولدیفن ملاحظه  
 قیلکه بنی آدمه کمال رحمتدن تنبیه ایدوب بیورر که ( یابنی آدم لا یفتنکم  
 الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة یترع عنهما لباسهما لیریهما سوآنهما  
 انه یریکم هو و قبیلله من حیث لاترونهم انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لایؤمنون )  
 ✽ عطار ✽ مبرفرمان این شیطان توزنهار ✽ که کرداند ترا او خوار و مر دار  
 ✽ مبرفرمان شیطان وجداشو ✽ ازین شیطان و بدنفسی رها شو ✽ مبرفرمان  
 شیطان و میندیش ✽ حجاب نفس را بردار از پدش ✽ آهای غافل بیچاره و چکری  
 جراحات اغوای شیطان ایلله پر باره ✽ اعدی بوکا چاره درگاه کرد کاره آه و زار ایلله  
 جریمکه استغفار و دردد که چاره طابندن غیری چاره یوقدر ✽ پس سندنخی  
 آدم علیه السلام کبی الهی یولمی شاشدم و نقسمه ظلم ایتدم دیوب یاش  
 یرینه قان اغله مانند ابلیس ( بما اغویتنی ) دیوب مر دود ابدی اولمه پس ✽ مثنوی ✽  
 گفت آدم که ظلمنا نفسنا ✽ آدم ربنا ظلمنا انفسنا دیدی ✽ مثنوی ✽ اوز فعل  
 حق بند غافل چوما ✽ آدم علیه السلام فعل حقدن بزم کبی غافل دکل ایدی  
 بعض نسخه ده ✽ اوز فعل خود بند غافل چوما ✽ واقع اولمشدر یعنی آدم تابع  
 ابلیس اولان جبریلر کبی کنندو فعلندن و اختیاری جزئی سندن غافل



دکل ایدی وشر و خیر حق تعالی نك مخلوق اولدیغن دخی یلوردی نه جبری ونه قدری ایدی دیمکدر بوییت شریف ( قالاریناظمانا انفسنا وان لم تغفر لنا ورحمتنا لنکون من الخاسرین ) آیت کریمه سنه اشارتدر وبوآیت کریمه ده تعلق اولان قول مفسریندن بعضی بوندن اقدم قصه تخجیرانده \* م \* ربنا اننا ظلمنا کفت واه \* یعنی آمد ظلمت وکم کشت راه \* میتننه ایراد اولنوب بعض تحقیقاتی بو محمله ذکر اولننه دینلمشیدی \* ایدمی گوش هوشک دوش قیلکه آدم ایله حوا علیهما السلام نیجه نیاز ایلدی مناجات ایتدیله که الهاملکا پروردکار بزی ابلبس اضلال ایدوب اکل کندم ایتمکله شداید عظیمه کرفتار و دنیاده کد عیش ایله کار مزی دشوار ایدوب ونفسه زه ظلم ایلدک کرسن بزی مغفرت ورحمت ایلمز ایسک لابد بز خاسریندن اولورزدیدیلر واشک فراوان دو کدیلر ﴿ عطار ﴾ زشرم و خجالت آنجاگاه آدم \* بمعجزی برکشاد آن لحظه اودم \* زبان بکشاد کای دانای اسرار \* تومیدانی چه کویم من بکفتار \* تودانایی من اینجاچه چه کویم \* ستاده مبتلاوز ردرویم \* کنه کارم فتاده درچه کل \* که از قوت نبودم آکد دل \* مرا ابلبس کرد اینجا بخواری \* نکردم من زرازت پایداری \* مرا از ره بیرد و کرد رسوا \* تومیدانی که هستی ذات یکا \* بدی کردم بنفس خو یشتن من \* شدم تاریک بی شک روز روشن \* ولیکن من زخود دیدم نه شیطان \* نوستاری وهم غفار ورحان \* قبل ان آدم علیه السلام اکل من الشجرة وهوناس لتهی الله اياه عن اكله منها وکان اكله منها ظلما لنفسه وعصیا نالربه وان کان فعله ناسیا فان النسیان جائز المؤاخذه عقلا فکان جائز المؤاخذه شرعا لان الله تعالی تفضل علی امة محمد صلی الله علیه وسلم فرفع عنهم الخطأ والنسیان وما استکروهوا علیه کما قال علیه السلام (رفع عن امتی الخطأ والنسیان وما استکروهوا علیه) معلوم اوله که ائم سالفه ینهم و ین الله تعالی کندولردن خطاء ونسیان صدور ایدن جرائمه مؤاخذه اولنور لردی لکن امت محمدک ائم سارّه اوزرینه فضیلتلری اولغله بشفاعه نبیه وحبیه علیه السلام حق جل وعلا کندو فضل واحسانندن امت محمدک اوزرندن رفع حرج ایلدوب سهو ونسیان وخطا ایله واقع اولان زلاتی عفو و مغفرت بیوروب مؤاخذه ایلدی فاما غرامات و ضمانات که خطاء واقع اولان قتل ایچون حکم اولنان دیت و آخرک متاعنی ناسیا و مخطأ احراق و افساد ایدن ضمان و بین الناس بونک امثالی واقع اولان احکام حدود الله باقیه قالوب اومقوله ده

كرك عدا و كرك خطاء اجراى احكام شرعيه اوننور و مفسرين رحيم الله  
 بويابه ايراد سـ ؤال و جواب باصـواب ايله دفع اشـكال ايدوب بيورر لر  
 ﴿ السـؤال ﴾ انبيا و مرسلين رب العزىدن مسئلت مغفرت ايلسه لر  
 شـوندن خالى دكلدر كه ذاك السـؤال اجابت بيوريله و ياخود مستجاب  
 اوليه دعا لى مستجاب اولماق خود شان انبيا عليهم السلامه روا دكلدر  
 \* پس حق سبحانه و تعالى مسئلت انبياى اجابت بيورر بوتقد يرجه معنای مغفرت  
 ايسه سـتردر \* پس آدم عليه السلام مغفرت زلاته ايلديكى مسئلت عند الله  
 لاحق اجابت اولوب ( فلنقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه ) بيورلمشـدر مع هذا  
 حق سبحانه و تعالى حال آدمى سـتر ايتيوب الى يوم القيام ( وعصى آدم ربه )  
 ودخى ( فازلهما الشيطان عنها فاخرجهما مما كانا فيه ) قول كريمى ايله  
 مذـكـوردر \* پس مغفرت بلا سـتر نيجه اولور ﴿ الجواب ﴾ بوكا بر قاچ  
 وجهله جواب و ير مشـلر بر جواب بودر كه معلوم اوله كه ستر ذنوبده اولان  
 مغفرت كاه خلقدن سـتردر و وجهله ستر كه بين الخلق ظاهر اولماز و ذكر دخى  
 اولماز و كاه اولور كه سـتر اثر ذنبده اولور و آثار ذنوبك ستر و مغفرتى صاحب  
 الذنب اولان كسسه زلاتيله مؤاخذه اولمىوب ذنوبندن تجاوز اولمقدرد \* پس  
 بر موجب ( حسنات الابرار سيئات المقر بين ) انبياء عظام عليهم السلامدن زله  
 صغيره صدور ايلسه انلره عظيمه كور يتوب عند السـؤال و وجهله مشـغول  
 اولورلر كه ستر عن الناس و كتم عن الخلق خاطره ايتيوب بلكه تجاوز و مغفرت  
 ايله اثر زلاتك سـترى و عند الله عتاب اولنماغى رجا ايدرلر \* پس الله سبحانه  
 و تعالى دخى اجابت بيوروب تجاوز عن الزلات و رفع مؤاخذه ايدرو بر جواب  
 دخى بودر كه بحتمل كه حق سبحانه و تعالى بومقوله نك اظهار و افشاسيله  
 غير يلربنى ايقاظ و تنبيه اراده بيوروب حتى خلق عالم متفطن اوله كه انبياء  
 عظام عليهم السلامى بمظهم شانهم و جليل قدرهم زله حقيره و صغيره ايله تو بيخ  
 جاز اولدقدن صكره عوام الناس خود معاتب و معاقب اولق اولى بالطريقدر  
 و بر جواب دخى بودر كه بر موجب ( وما الله بغافل عما تعملون ) تحقـيقا حق جل  
 و علا غافل دكلدر ديوبشـهود و ايقان عبادى بيلك ايچون اظهار ايلدى  
 العلم عند الله ( وفي هذه الآية دلالة على قول المعتزلة لانهم يقولون الصغار  
 مغفورة باجتناب الكبار ثم من قولهم ان الرسل والانبياء مصومون عن الكبار  
 وزلة آدم لاشك انها صغيرة لما ذكرنا ثم قوله ( وان لم تغفر لنا وترحمنا



لنكون من الخاسرين) فاذا كانت الصغيرة مغفورة عندهم لم يكن له ان يعذبه  
عليها من حيث الحكمة حتى لو عذبه يكون جائراً على قولهم فيكون قول آدم  
(وان لم تغفر لنا) على مذهبهم كأنه قال ان جرت وظلمت علينا (لنكون من  
الخاسرين) وهذا قبيح من القول نعوذ بالله من ذلك نقلت هذه من تفسير  
القرقاس (وفي تفسير الكبير ان هذه الآية تدل على صدور الذنب العظيم من آدم  
عليه السلام الا اننا نقول ان هذا الذنب انما صدر عنه قبل النبوة وعلى هذا  
التقدير فالسؤال زائل قال ابن عطية اعترف من آدم وحوا عليهما السلام  
وطلب للتوبة والستر والتغمد بالرجة فطلب آدم هذا وطلب ابليس النظرة  
ولم يطلب التوبة فوكل الى رأيه) وعلماء ديندن بعضهسي ديمشركه سعادت  
آدم عليه السلام بش شئله وشقاوت ابليس دخي بش شئله در يعني  
سعادت آدم مخالفتنه اعتراف وذنوبنه ندم ونفسي لوم وتوبه به مسارعت  
ورجت حقندن مأبوس اولما مقايله در وشقاوت ابليس ذنوبنه اقرار واعتراف  
ايلامك ونفسي لوم ايلامك وغوايتي اضافت الى الرب ايتمك وطلب انظار وقنوط  
من الرحمة ايلديكيدير وارباب كشف وايقان واصحاب ذوق ووجدان  
بيوررلر كه ظلم بوحملده حقايق مقامه جهل ومقام مشاهده حقه طلب  
حظ نفسدر \* پس آدم ايله حوا عليهما السلام مقام تلوينده اقرار بالجهل  
ايلديلر زيرا اول زمانده مقام تجريد توحيدده اوله لردى نفسى لوم وبلكه  
ذكر دخي ابتزلردى اكا بناء كه مقام توحيدده نفسك برشيدده قدرتن  
كورمك شركدر ديمشرك (كا قيل من لام نفسه في مقام التوحيد فقد اشرك  
(قال الحسين الظلم هو الاشتغال بغيره عنه) وقال الشبلي ذنوب الانبياء تؤديهم  
الى الكرامات والرتب كما ان ذنب آدم يؤدى الى الاجتباء والاصطفاء  
وذنوب الاولياء تؤديهم الى الكفارة وذنوب العامة تؤديهم الى الاهانة (وامام  
قاسمى طبيب الله انفاسه بوآيت كريمه تك تفسيرنده بيوررلر كه آدم ايله  
حوائك (ربنا ظلمنا انفسنا) قوللرى نفس ناطقه تك من جهة الطبيعة انطفاء  
نور وانكسار قوتنه تنبهيدر ونفسده اولان دايينك تجرد ايله طلب كالمده  
حصوليدر (وان لم تغفر لنا) يعنى الهى سن اكر بزي انوار روحانيه ايله لباس  
وانوار من بوره اوزر يمزه مشرقه اولغله افاضه ايلز ايسك (وترجنا)  
وافاضه معارف حقيقه ايله رجت ايلز ايسك (لنكون من الخاسرين)  
لابد ماده سعادت ابدى وبقاء سرمدى اولان استعداد اصلى بي دارفنايه

مطلب  
سعادت آدم وشقاوت  
ابليس بخمسة أشياء

صرف ابله اتلاف و نقص طبیعی به ملازمت ابله کمال تجرد در دین محرومین  
 زمره شدن اولورز بدیدلر \* پس آدم علیه السلام بوجهله تضرع و زاری  
 و توبه و استغفار ایدوب و جمیع اشیانک خالق و جله مکونانک موجب و فعلک  
 دخی خالق حق اولدبغنی عارف اولوب غافل دکل ایکن ❁ مثنوی ❁ در کنه  
 او از ادب پنهانش کرد ❁ حین صدور فعل ذنبه آدم علیه السلام ادب رعایت  
 ایلد بکنندن فعل حق پنهان ایلدی یعنی ابلدیس کی ترک ادب ایله فبما اغویتنی  
 دیدبکی کی حقه خطا اضافت ایتموب ظهور قبایحی نفسندن طو توب بلا تعلق  
 لاراده لازلیه برشی ظ. هر اولماز بنم نه کنه ایم وارسن بوبله تقدیر ایش سگ دیو حقه  
 زبان دراز لاق ایتمدی و مر اسم مراعات عبودیت ایدوب ❁ مثنوی ❁ زان کنه  
 بر خود زدن او بر بخورد ❁ لاجرم آدم علیه السلام اول جرم و خطایی کند و نفسنه  
 اسناد ایلد بکنندن ثمرات مغفرت و فوا که رحمت تناول ایلدی ❁ مثنوی ❁ بعد  
 توبه گفت ای آدم نه من \* حضرت اله بعد از معرفت کنه ایتدی ای آدم و بر کنیده  
 حضرت من ❁ مثنوی ❁ آفر یدم در تو آن جرم و محن ❁ اول جرم و محنت لری سنده  
 بن خلق ایتمدی نه من لفظنک معناسی مصراع ثابده اجر اولمشدر یعنی سنده اولان  
 ذنوب و محن خود بنم خلقمدر ❁ مثنوی ❁ نه که تقدیر و قضای من بدان ❁  
 وسندن ظهور ایدن جمیع افعال و اقوال و احوال بنم تقدیر و قضام دکل ای ایدی  
 قضا و تقدیرم ایدی پس ای آدم ❁ مثنوی ❁ چون بوقت عذر کردی  
 آن نهان ❁ وقت عذر ده آتی نچون پنهان ایلدک سن خود بومعانی عارف  
 ایدک ❁ مثنوی ❁ گفت ترسیدم ادب نکذاشتم ❁ آدم علیه السلام ایتدی  
 الهی سیدی و مولای سنک عقابکدن خوف ایلدم ترک ادب ایلدم ❁ مثنوی ❁  
 گفت هم من پاس آنت داشتم ❁ حق سبحانه و تعالی ایتدی ای آدم سنک اول  
 آنیکی دخی بن حفظ طوندیم یعنی یا آدم ترک ادب ایتموب مراسم رعایت آداب  
 عبودیت ایلدیکک دخی سنک اوز ریکه سبق ایدن عنایت ازلیه مدندر  
 و سنی بووجهله محفوظ قیلدیغم بنم احساسمدر ❁ ایتدی عذر کی مقبول و رعایت  
 ادب ایلدیکک حفظ ایلدم دیک اولور ❁ عطار ❁ پس آنکه حق تعالی  
 گفت آدم \* عجب عجز آوریدی اندرین دم \* زعجز خویش متن مسکین  
 نمودی \* کنون اسرار مارا در فرزدی \* بدی کردی بد آمدن بر پیشت \* ولی  
 مرهم نهیم بر جان ریشت \* کنون بیرون ز جنت بی عقوبت \* بسی باشد ترا  
 اندوه و محنت \* بلای قرب ما کش این زمان تو \* که بخشیدم در اینجا را بیکان تو \*



توبامن باش هر جایی که باشی \* می باید زما غافل نباشی \* توبامن باش اندر  
 در دو محنت \* که ناکاهت دهم هر لحظه راحت \* توبامن باش اکنون راز کفتم \*  
 نمود عشق با تو باز کفتم \* بهر کاری که پیش آید مرا \* تو \* درون جان نکر در من  
 لفتو \* مرا بر خوان که یاستار سبحان \* وجود آدم از این غم تو برهان \* ای مدی  
 ای نور دیده \* پدر و جگر پاره مادر \* مشغولی \* هر که آرد حرمت او حرمت رد \*  
 هر کیم که حرمت کنور اول کس نه حرمت ایدر یعنی بر موجب (هل جزاء  
 الاحسان الا الاحسان) ادب واحسان صاحب این حق تعالی دخی رحمت  
 وغفران و جنتلین اکامکن ایدر \* مشغولی \* هر که آرد قندلوزینه خورد \*  
 هر کیم که قند کنور سگری بادم حاواسی یر \* یعنی بر خواسی کریم  
 (من جاء بالحسنة فله عشر امثالها) هر کس اعمال حسنه ددن حضور حق  
 عن خلوص نه کنور اینه اون او قدر خیر بولور قال الله تبارک و تعالی  
 (ومن يعظم حرمات الله فهو خير له عند ربه) حرمت حقوق واجبه در واکا  
 حرمت مراعات و تعظیم در واول مراعات حقوق طاعته موافقت \* فلماذا  
 عبد الله انصاری رضی الله عنه منازل السائرینده بیورر که (الحرمة  
 هي التخرج عن المخالفات والمحاسرات) وقال القاشانی فی شرحه فان التخرج  
 هو تضيق النفس فی التجنب عن المخالفات فی الاوامر والمحاسرات بالاقدام  
 علی المناهی والمحارم \* ای مدی معلوم اوله که حرمتده درجات کثیره واردر لیکن  
 درجه اولی عبد الله انصاری تحقیق وامام قاشانی شرح ایندیکی اوزره  
 بیان اولنوب حق سبحانه و تعالی بر عبدی مستهدی به درجه اولیده اولان  
 حرمتی توفیق ایدر سه درجه آخر دخی بفضل الله تعالی کشفای عیانا و ذوقا  
 و وجدانا میسر اولوب تقریر و توضیح احتیاج فالز و اگر درجه اولده بولمز سه  
 هزار و هزار درجات ذکر اولسه ذره و شمه بهره بولماز \* کمال خجندی \*  
 کسی که دوست ندارد زجان ندارد حظ \* که چشم دور زجان از جهان ندارد  
 حظ \* براه دین سخن تو اثر نکر د کمال \* درخت خشک ز آب روان ندارد حظ \*  
 (فاعلم ان الحرمة تعظیم الامر والنهی لا خوفا من العقوبة فيكون خصومة  
 للنفس ولا طلبا للمثوبة فيكون مستترقا للاجرة ولا شأنا هذا المجر فيكون متدينا  
 بالمرایات فان هذه الاوصاف كلها شعب عن عبادة النفس) یعنی حرمت اتیان  
 مأمور به ايله امری تعظیم و منهی عنهدن انتها ايله نهی حرمت و تفخیم در  
 و تعظیم مزبور شول عبد آگاه کار بدر که عارف عظمة الله اولوب عبادت

مطلب  
 فی تحقیق الحرمة

حق تعظیم ایلیمه زرا عبد حقیرک مولاسنه مخالفتی جائز اولیوب بلکه اوزرینه طاعتی واجبدیر یعنی عبد مطیع وفاء بحق عظمت ربیه واداء حقوق عبودیتنه خالصا وخالصا اوجه الله لاخوفا من عقوبة الله طاعت حق اوزرینه واجب ایتمکدر زیراترک طاعت ایله نفسنه عتاب اولنما معیجون افندیسنک عفوئی مطالبه و عند الطاعة لاجل نفسه مخاصمه ایدن عبد عبد سوء وبنده کستاخدر اکا بنه که اول کسسه نیک عبادتی طوعا اولیوب بلکه کره سادر زیر خوف من العقوبة ایتمسیدی عبادت دخی ایتمدی فاذا کان كذلك اول کسسه لاجل الخلاص من العقوبة نفسنه عبادت وامر ونهی تعظیم قیلد یغنی لنفسه حق ایله خصوصت اولور خصوصت ایه جد الدیر کفوله تعالی (وهو فی الخصاص غیر مبین) وقد جاء الجدال مع الله عن الغیر فی القرآن کما قال تعالی (ها انتم هؤلاء جادلتم عنهم فی الحیوة الدنیا فمن یجادل الله عنهم یوم القیامة) وامر ونهی تعظیم وحرمتی طلب ثواب ایچون دخی اولما حق کرکدر زیر طاعتی اجرت ایچون ایتمش اولور زیر اجیر اولان مستأجر دن اجرت المتی ایچون خدمت ایدر \* پس اومقوله کسسه عبد اجرت اولوب عبد مولی اولما زیر لاخذ الاجرة خدمت ایدردی اجرتی الدینی کی باب سیدی ترک ایدر فاما عبد مولی بونک خلا فیدر یعنی عبد مولی ملازم عتبه علیه باب سعادت سید اولوب مقابله عملده توقع اجرت ایتمز واجرت ایچون نفسنده استحقاق دخی کورمز اجرت ایهه نفسک مصالح و منافع و حضور و راحتی ایچون مطلوبه در بوتقدیرجه اجیرک عبادتی حقیقتده نفسی ایچون اولور و عبد مطیع طاعتده شاهد جد دخی اولیمه یعنی نجات و کالده جدک تأثیری ملاحظه سیه و یاخود انفسه جدنده فعل کورمکه شاهد جد اولیمه زیر طاعتده اغیاره نظر ایدن متدین بار یا اولور خصوصاً رؤیت نفس اوله زیر نفس شر اغیار در پس بومر تبه ده اولان دخی عبد نفسدر \* اعدی صفات مز بوره دن پاک و مصفا اولیا نلرک بر بسی حرمت حق دن برشیده بولیموب بومقوله نیک صدور ایدن عباداتی نفسک فروغ و شمعومیندن معدوده اولور فافهم جدا \* شعر \*

انهم یعبدوک من خوف نار \* و یرون الثواب فضلا جز یلا \* اولان بسکونوا الجنان فلیسقوا \* من عیونر باضها سلسبیل \* لیسلی فی الجنان یا قوم رأی \* انا لا ابتغی بحبی بدیلا \* اصمعی حکایت ایدر که بعض سوا حلدده فقرادن برجاعتنه ملافی اولدمکه بکاه شدید ایله تبکی ایدر لدی و ایچلرندن بررجل شاب



تدسم وضحك ايدردى پس شاب من بوره كند و حاليه اول اغلشان قومك  
 حالى سـؤال ايتد كده اشبوذ كر اولنان ايباتى انشا ايلدى \* پس اول شابه  
 ايتدم يافتى حبيبه كه نه عجب جرأت ايلدك \* اگر محبوب سنى طرد ايدرسه حالك  
 نيجه اولورديدم پس فى الحال بوشعرى دخى لنفسه انشا ايلدى \* شعر \*  
 انا ان لم اجد من الحب وصلا \* رمت فى النار منزلا ومقيلا \* ثم از بخت اهلها  
 بندائى \* بكرة فى حبها واصيلا \* معشر المشركين نوحوا على \* انا عبد  
 احب مولى جليلا \* لم اكن فى الذى ادعيت محقا \* فجزائى به العذاب طويلا \*  
 اى عاشق بپيچاره حب الهى عاشق مسكينى مجبور ايدوب مكردن امين اولغله  
 حكيم ايلش پس مقام محبت شهودده اولان مقام حرمك فوقنده در كوش  
 هوشك دوش قيل كه خدای متعال عاشق صادق قلربك حقنه نه بيورر  
 قال تعالى (اولئك لهم الامن وهم مهتدون) \* سيد \* يارك جفا سى جله  
 وفادرجفادكل \* يارى جفا قيلور دين اهل وفادكل \* معشوق هر نه قبلسه روادر  
 محبته \* الافراقى اودينه ياقى روا دكل \* هر كيمه نك كه قبله سى اى جان سن  
 اوله دك \* اراغه دوشدى كه به دن اهل صفادكل \* قانى جهانده اى كوكل  
 اول و حدت اهلى كيم \* بوزيك بلا و محنت ايله مبتلا دكل \* صبرك شرابى كچه  
 مفر حد راى حكيم \* عاشق لرك دو آسى بواجى دوا دكل \* و صلا كدن اول كدا كيم  
 ايرشدى مرادنه \* معنيه بلكه شاه جهاندر كدا دكل \* صورنده آدم اوغلى و معناده  
 ديو اولان \* اولدر كه حتى تا تمامش آشنا دكل \* صورنده كچه ادى بشردر  
 نسيمك \* معنيه هر جرك آدى كيما دكل \* آه وآه اى مرد طالب راه و راغب  
 عشق اله دل شمعنى شعله عشقه ياندر كه عاشق حالى بيله سن و جميع مقامات  
 و مراتبى رفرف عشقى زير ران ايتد كده تحت اقدامده مشا هده ايده سن  
 \* ايمدى عاشق قدرنى عاشق و عشقك حرمت و تعظيمى ينه عشق بيلور \* عاشق  
 ايسك كل برو \* عاشق دكلسك قال كبرو \* زيرا كه \* مثنوى \* طبيات  
 از بهر كه للطيبين \* طبيات كيمك ايجوندر كمال تعالى (الطيبات للطيبين  
 والطيبون للطيبات الخبيثات الخبيثين والخبيثون للخبيثات) ايمدى كوزم نورى  
 \* مثنوى \* يار را خوش كن برنجان و بين \* بارى خوش ايله خوشلىق  
 كور ورنجيدده قيل رنج كور \* يعنى امر حقه تسليم اول احسان كور  
 و مخالفت قيل عذابه كبر و يا خود يار وفادار اولان روح پايدارى احكام  
 نفسدن باك و عشق حق ايله خوش دل و چالاك قيل خوشلىق كور و خمر

غفلت ایچوب حب ماسوا ایله رنجیده قبل آتش بعد و فراقده ناخوشاق کور  
❖ کال نجندی ❖ بی خدمت توکس بجهان خدمتی نیافت ❖ شاهی که  
چاکر تونشد حرمتی نیافت ❖ در نامه سعادت خود درد مند عشق ❖  
بی داغ مخنی رقم دولتی نیافت ❖ تاغم نخورد درد بفرو دقدر مرد ❖ نالعل خون  
نکرد جگر قیمتی نیافت ❖ دل زان لب و دهان نتوانست بردجان ❖ بودش  
بجال تنک مکر فرصتی نیافت ❖ بی خنده توکان نمک خوان رحمت ❖ جان از نعیم  
هر دو جهان لذتی نیافت ❖ پشمینه پوش خرقة سالوس تانسوخت ❖ از جامه  
خانه کرمش خلعتی نیافت ❖ چندان که باز جست در اعمال خود کمال ❖ مقبول تر  
ز ترک ریا طاعتی نیافت ❖ پس هر کس اگر خیر و اگر شر عملنه کوره جزا لنور  
ودخی (ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها) فحوائی کریمی اوزره  
هر کشینک نیک و بدی کند و به راجع اولور ❖ پس جبری اختیار دن فرق  
ایچون بر مثال واضح کتور و ب حضرت مولانا بیور لر که ❖ مثنوی ❖  
یک مثال ای دل پی فرقی بیار ❖ ای کوکل فرقی میان جبر و اختیار ایچون بر مثال  
کتور ❖ مثنوی ❖ تابدانی جبر را از اختیار ❖ تا که جبری اختیار دن بیله سن  
و تشخیص و تمیز قیله سن فی المثل ❖ مثنوی ❖ دست کان لر زان بود در  
ارتعاش ❖ دست که اول ارتعاش دن تربیحی اوله ❖ مثنوی ❖ و آنکه دستی را  
نور زانی ز جاش ❖ و اول برید ایدیکه اتی برندن سن لرزه کتور رسن ❖ مثنوی ❖  
هر دو جنبش آفریده حق شناس ❖ اگر رعشه دن حاصله اولان  
حرکت اضطراری واکر کنندک تحریک ایلدیکک حرکت اختیاری  
ایکسی دخی حق سبحانه و تعالی نیک خلق و ایجادنی اکله و آفریده خدا بیل  
❖ مثنوی ❖ ایک نتوان کرد این با آن قیاس ❖ لکن حرکت اختیاری حرکت  
اضطراری به قیاس ایده مز سن اکابناء که ❖ مثنوی ❖ زان بشیمانی که  
داری لرزه اش ❖ اول حرکت دن نادم و بشیمان سن که اکا اختیار کله لرزه و بردک  
❖ مثنوی ❖ مرعش را کی بشیمان دیدیش ❖ اما مرعشی اول حرکت دن  
بشان بشیمان کوردک بعض نسخه ده دخی مصراع ثانی ❖ چون بشیمان نیست  
مر دمرعش ❖ واقع اولشدر یعنی مر دمرعش نیچون بشیمان دکلر ز را  
مجبور در معلوم اوله که رعشه بر مر ضد که عارض اولان کیمسه نک الی دره در  
و علت مز بوره مبتلی اولنرک اکثری مدمن نخر اولنر در پس حضرت  
مولانا قدس سره بومثالده نکته قصد ایدوب جبر ممدوح ایله اختیار



جزئی و جبری و قدری بین بوجوهله فرق ایدر که فی الحقیقه بین الخواص  
بر جبر وارد در که خواص عباد الله انی اظهار ایتماکه قادر دکلدر و افشا سنده  
مجبور در مثلا بوطائفه شول باده نوش اولنلرک مر تمشنه مشابیه در که اللرنده  
رعشه وارد در \* پس عشاق الهی دست ساقی بزم ازلیدن شراب عشق  
لایزالی و سلسبیل و صالیدن مالامال طولر ایچوب و هر کزدهان جانندن جام  
مصفاى محبت منفق اولیوب مدمن خرفنا اولان محو و بیهوش و مست  
مستغرق و مدهوش عشق و محبت و وجد و حالت ایله لرزان و بی سامان  
هر کارنده مجبور در و انک هر عیبی هنر و هر سبائی حس ناندرواندن صدور ایدن  
فعل اضطرار ایدن عاشق مجبور نادم و پشیمان دکلدر اما عشق و محبتدن  
بی لذت ایکن دعوائی محبت ایدوب حظوظات نفسانیه اقتضاسیله عرایس  
مناهی و بعضی شطحیاته مدید جرأت و زبان درازلی ایلان مقلده بی مذافق  
بی اختیارم دیدیکی همان جبرییه نك بی اختیارم دیدیکی کبیر که بالاخره  
آنکله معاقب او اوب او مقوله حرکات ناشایسته و غیر مر ضیه ایلدیکندن ندامت  
چکر \* سید قاسم انوار \* هر که هشیار درین دیر معانیش مکذار \* سر تسلیم  
ندارد سرش از تن بردار \* من همان لحظه بدربای یقین تورسم \* که دلم  
ابر کرم کرد دو چشمم در بار \* ساقی از روز ازل بنده مسکین تویم \* دفع مخموری  
ما جام رها کن خم آر \* هر کسی راز شربات خدا بخش رسید \* زاهد آمد که  
مرا بخش ولیکن خروار \* هر که منصور شد او جام انا الحق برداشت \* چون  
تو منصور شدی جام انا الحق بردار \* کز مستان حتی در ره تحقیق و یقین \*  
باده می نوش تو بیکانه مستان مشمار \* قاسمی در دو جهان بر خور از آن یار نکو \*  
تا نهیم نام تو در هر دو جهان بر خور دار \* و بالجمله مذکوره اولان مباحث  
جبر و قدر متکلمینک طریق و قوانین عقله مبتنیدر ارباب ذوق و شوق  
واهل محبت و عشق ایسه حالات عقله چندان ملتفت اولمازل فلهدا کاشف  
اسرار قیومی جلال الدین الرومی قدس سره پیوررلر که \* مثنوی \*  
بحث عقلست این چه عقل ای حیلہ کر \* ذکر اولنان بحث بحث عقلدر بونه عقلدر  
ای حیلہ کر استفهام انکار بدربائی ای عقلنه اعتماد ایلان حیلہ بند سن اعتماد  
ایلدیکلک عقل جزوی خود عقلدن معدود دکلدر زیرا عقل انبیا و اولیاده  
اولان عقل کلیدر \* پس زده اولان عقل جزئی نك بوجهله فائده سی و آنکله  
اولان بحثک منافعی بوقیدر دیر ایسک عقل جزئی نك فائده بحثی شوقدر چه

اوله که ❖ مثنوی ❖ تاضعین ره برد آنجا مکر ❖ تا کیم برضعیف و خالی الذهن  
اولان کمنه مکر کیم جبر و اختیار سمته یول ایله و عقلی یتدکجه جبر و اختیار  
بینی فهم ایدوب جبری و قدری اوله والا ❖ مثنوی ❖ بحث عقلی کرد و مرجان  
بود ❖ فرضی عقلی اولان بحث اکر در و مرجان دخی اولسه ❖ مثنوی ❖  
آن دکر باشد که بحث جان بود ❖ اول بحث که جان بحثی اوله غیر درلوا و اور  
بحث عقلی اکاما نند اولماز و اکا عقل ابرشمن ❖ مثنوی ❖ بحث جان اندر مقام  
دیگر ست ❖ بحث جان برغیری مقصوده در ❖ مثنوی ❖ باده جازا  
قوامی دیگر ست ❖ جان باده سنک براوز که قوامی و ماوراء عقیده بر عجب  
کیفتی وارد در ❖ رباعی ❖ از لذت عاشقی چو مسرور شوی \* در اشکر عاشقان  
چو منصور شوی \* از ظلمت خود اکر دمی دور شوی \* در نورشوی و عاقبت  
نور شوی \* ❖ مثنوی ❖ آن زمان که بحث عقلی ساز بود ❖ اول زمانده  
عقله منسوب اولان بحسب دوزنی و رونق و اعتباری و ارایدی ❖ مثنوی ❖  
این عمر یا بوالحکم همر از بود ❖ بو حکایه سی اولنان عمر رضی الله عنه ابو الحکم ایله  
همراز ایدی مقدا ابو جهلک کنبی ابو الحکم ایدی و اسمی انک دخی عمر ایدی  
و ابو جهل امر دنیا به متعاق اولان تدبیر و تدارک و بحث وجدلده ماهر اولغه  
رحمة للعالمین حضرت سید المرسلین علیه الصلوة والسلامک عنادا و جمودا  
رسالتله اقرار ایتیموب طریق ایمانندن فرار و شرک و کفری اختیار ایتمکله  
حکمک ضدی اولان ابو جهل دیگله کنبیت و برلادی و عقل و تدبیری  
کنسیدی بخلاف فی انصار اولمقدن خلاص قیلدی \* پس عمر رضی الله عنه  
قبل التشریف بالاسلام ابو جهل ایله ده ساز ایکن ❖ مثنوی ❖ چون عمر از عقل  
آمد سوی جان ❖ چونکه عمر عقلدن جان جانبده کلدی یعنی عقل معاشی  
ترک ایدوب حضرت فخر عالم صلی الله علیه و سلمه خلوص قلب ایله ایمان  
کتوروب صاحب کشف و ابقان و اهل ذوق و وجدان اولوب کوکله کلدی  
و تابع روح اولدی ❖ مثنوی ❖ بوالحکم ابو جهل شد در بحث جان ❖  
بوالحکم اول عین جان اولان عمرک بحثیده و حقایق و لطائف بیتلکده ابو جهل  
اولدی و کند و کندویه عذر ایدوب ظلمت جهلک ابچنده بی نور و ابلیس کبی  
رحمت حقندن دور اولدی ❖ بیت ❖ الناس کنه ابا حکم \* والله کنه ابا جهل  
❖ مثنوی ❖ سوی حس و سوی عقل او کامست ❖ ابو جهل حس ظاهری سمته  
و عقل جزوی جانبده کاملدر و باخود ابو جهلک حس و عقلی جانبی کالده در



\* مثنوی \* کرچه خود نسبت بجان او جا هلاست \* اگر چه جانه نسبت  
 ابوجهل خود جاهلدر یعنی کرچه عالم معنی و ملکوتده جاهل اماغل  
 جزوی وحس ظاهریده ماهرایدی ولیکن لازم اولان ملکوتاعلی و معرفت  
 نفس و مبدأ و معاد و رسول علیه السلامه ایمان و انقیادایدی انلردن غافل  
 اولمله علوم حسیه سی نفسنه نجات ویرمدی \* ایدمی ای مؤمن موحد  
 \* مثنوی \* بحث عقل وحس اثر دان یاسبب \* حسی و عقلی اولان بحثی  
 اثر و یاخود سبب بیل بویت شریفده لف نشر مشوش وارد رزبراعقلک  
 انتقالی مؤثر دن اثره وحسک انتقالی اثر دن مؤثره در و اثر دن مؤثره اولان انتقاله  
 انی و مؤثر دن اثره اولان انتقاله لمی اعتبار ایدر لر الحاصل البحت عقلیه وحسیه  
 یا اثر دن مؤثره استدلال و یاخود سیدن مسیبه و یاخود وجود ملزومدن  
 وجود لازمه انتقالدر زرا عقل و حواس مراتب اسباب و مظاهر و آثار دن  
 تجاوز ایدمه من و ماورای طبیعتیه اوچه من فاما \* مثنوی \* بحث جانی یا عجب  
 یا بو العجب \* جانه منسوب اولان بحث وجدانی یا عجبدر و یاخود بو العجبدر  
 یعنی عقل دراک جان یوانه کیدن لک کرد پان کوره میوب و عشق بیان  
 چکه میوب جان بحثی اعجب عجایب و افضل مواهیدر \* ایدمی جبر و قدر بحثی  
 قبل و قال وجدال عقل پر عقلدر \* پس بو مقوله بحثی ارباب جدله ترک ایدوب مورث  
 کثرت اولان اقوال استماعدن اصحاب وجد و حالی عفو و خلاص ابله  
 زیراکه \* مثنوی \* ضوعجان آمدنم اندای مستضی \* ای طالب ضیای  
 نور عرفان و راغب پرتوا شمع آفتاب جذبه رحمان اولان عاشق سبحانی جان  
 ضیاسی کلدی و شکوفه زار عین الایمانک سنبل وریحانی اچلدی \* مثنوی \*  
 لازم و ملزوم و نافی مقتضی \* لازم و ملزوم و نافی و مقتضی و نافی و اثبات قیدلری  
 قالمادی معلوم اوله که اصطلاحات رسمیه اوزره لزوم بین الشیئین امتناع  
 انفکاکدر و لازم منطقیلر عرفنده شیک لازمی شیدن انفکاککی ممتنع اولانه در لر  
 (کما قیل الالزام ما یمتنع انفکاکه عن الملزوم) یعنی شیء اول هر نه زمان موجود  
 اولسه شیء ثانی دخی آنکه موجود اولوب انفکاککی تصور اولنما مقدر مثلاً  
 قابل صنعت و کتابت اولمق انساندن منفک اولماق و هر نه زمان انسان موجود  
 اولسه قابل کتابت اولدیغی دخی موجود اولمق کبی و ملزوم اولشیدر که  
 انک تصوری لازمک تصورنی مستلزم اوله و لازم دخی اهل منطق قتنده  
 ابیکی قسمه منقسمه در بر قسمی لازم غیریندر و لازم غیر بین اولدر که جزم

باللزومه لازم و ملزومك تصويرى كفايت ايتيوب بلکه وسطه و دليله محتاج  
اوله مثلا مثلثك زواياي مثلثك قائمتينه تساويى كې ز را مثلث قائمتينك  
تصويرى جزم باللزومه كافى اوليوب بلکه مقدمات هندسيه محتاج اولور  
نتكيم معنای مزبور كتب هندسيه مفصلا ميندر ولازم بين اولدر که  
لازم و ملزومك تصويرى جزم باللزومه كفايت ايليه و قسم مزبور دخى  
ايكى قسمه منقسمدر بر قسمى لازم بين بالمعنى الاعم و بر قسمى لازم بين بالمعنى  
الاخصدر لازم بين بالمعنى الاعم اولدر که لازم و ملزومك تصويرى جزم  
باللزومه كفايت ايليه مثلا زوجيتك اربعه لزومى كې و لازم بين بالمعنى  
الاخص اولدر که تصور ملزوم فقط جزم باللزومه كفايت ايليه كلزوم  
البصر العلمى \* ايمدى لازم اوج قسم اولدى بر يسى لازم غير بين و بر يسى  
لازم بين بالمعنى الاعم و بر يسى دخى لازم بين بالمعنى الاخصدر (فافهم جدا)  
اما اهل بيان مياننده معتبر اولان لزوم لزوم مع التساويدر ولكن بحسب العقل  
كثير الضيف اولانك شانى لابد كثير الزماد اولقدر تفصيلين بلك ايسين  
كتب منطق و بيانه مراجعت قيلسون ✽ و نافي و مقتضى ✽ دخى اصطلاح  
اهل اصولدر يعنى عند ارباب الاصول بر شئتكم عدمى مقتضى اولان دليله  
نافى و مانع و وجودنى اقتضا ايليان دليله مقتضى اطلاق ايدرلر مثلا بوفنك  
اهلى فتنده دليل نفى و اثبات شىء واحدده تعارض ايلسه دليل نفى تقديم و ترجيح  
اولنور و عند هؤلاء القوم بورقاعده كلييهدر بونك دخى على التفصيل  
تحقيقن طلب ايليان اصول كتابنه ملازمت ايلسون حاصل كلام و خلاصه  
مرام فنون عقليه اولان وهم و خيال رعلوم رسميه اولان اصطلاحات  
و بحث و جدال جذبات رحانيه نك پرتوا شيعه آفتاب جمال نماسى لمان و تجليات  
ذات و صفات قلوب ارباب ولايتده درخشان ايتد كده بكليتها محو و فنا  
ونا بود و ناپيدا اولوب عشق جانان و نور جانان غيرى بر شى قالمز ✽ مثنوى ✽  
زانكه بينايى كه نورش باز غست ✽ اكابنه كه شول بصير و بينا كه انك نورى  
باز غدر يعنى ديدۀ فؤادى روشنا و انوار تجليات الهييه مرآت قلبنده رونما  
اولمشدر ✽ مثنوى ✽ از دايلى چون عصا كاش فارغست ✽ اول بينا عصا كاش  
كې اولان دليلدن فارغدر بعض نسخهده (از عصا و از عصا كاش فارغست)  
واقع اولمشدر يعنى او مقوله بينا عصا و عصا كاشدن فارغدر ديمك اولور  
حاصل كلام مانده عصا كاش اولان كلمات ارباب جدال دن و عقلى اولان



قیل وقال دن مستغندر زیر اعصای عقل وعصا کاش اولان کلات ذوی  
العقول الجزیه کوکل کوزلی اعمی اولان بی بصیر تله لازمدر ❖ کمال خجندی ❖  
هدایه خواندی و هسیت هدایتی رسید ❖ عنان کشیدی وزان سوعنایتی رسید ❖  
زخوان علم که برنقل حکمتست ترا ❖ برون زنقل حدیث وروایتی رسید ❖ بقصه  
کوش نهادی سبب نزول همین ❖ زلجن غیب بکوش توایتی رسید ❖ تراچه  
سود بروز جزا و قایه و جز ❖ چو ازوقایه عفو ش حمایتی رسید ❖ ندیده دیده  
دانا بدایت ابن راه ❖ بهر مکاشفه نادر نهایتی رسید ❖ زسالکان خبری یافتم  
بغایت راست ❖ کدیک رونده درین ره بغایتی رسید ❖ ازان دهن که خذوا العلم  
وصف اوست کمال ❖ بکوش حرف شنو جزه حکایتی رسید ❖

❖ تفسیر و هو همکم ایما کنتم ❖

بوحل بوایت کریمه نك تفسیری بیانده در و بوایت کریمه سوره  
حدیده در ❖ قال القاضي ❖ فی تفسیرها لاینفک علمه و قدرته عنکم بحال  
وقال السمائی یعنی وجودکم مستفاد من نظر وجوده و کینونکم موجوده به  
(والله بما تعملون بصیر) لانه مستعملکم (وقال الفاشانی (وهو همکم ایما کنتم)  
بوجودکم به وظهوره فی مظاهرکم (والله بما تعملون بصیر) لسبق علمه به و کونه  
منقوشانی اربعة الواح فی عالم ملکوتیه بحضرتہ ❖ پس بوایت کریمه نك سابقه  
اولان (یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها) و ما یبزل من السماء و ما یرج  
فیها) آیت کریمه سی مناسبتیه معنای کریمی بودر که بذور و امطار و غیره اذن  
ارضه و لوج ایلیان و زرع و نبات و اشجار و غیره اذن ارضدن خروج ایلیان  
و ارزاق و امطار و املاک و غیره اذن سمان نازل اولان اواجیره و انقاس و اعمال  
و غیره اذن سمایه عروج ایدن اشیانک کلی و جز بیسنه علم ازلیسی شامل  
و محیط اولان خالق ارض و سما و داننده و ینا هر قنده و هر نه حاله اولسه کن بعلمه  
و قدرته سزگاه بیلدر و علم و قدرتی هیچ بر حاله سزدن منفک دکلدر و سزک  
وجود کن ائک نظر وجود بسندن مستفاددر و کینون کن انکله موجوده در زیرا  
وجود کن انکله در و ائک ظهوری سزک مظاهر کرده در و جمیع اعمال الکرزی  
بصیردر زیرا مستعمل کن اولدر و اعمال الکره علم ازلیسی سبق ایلوب حضرتنده  
اولان عالم ملکوتنده موجوده الواح اربعة ده اعمال الکر متقوشه در و عملکره کوره  
جزا ایدر دیکدر و بالجمله معیت مز بوره ده طوطی لسان کل و لال و باز بلند  
پرواز عقل شکسته بالدر و لکن (و علمناه من لدنا علما) مکتب خانه سنده معلم  
علم لدنی اولان روح محمدیدن تعلم عرفان ایلیان بغضای سکر انس خای زبان

مردان خدای مرآت مجلای قوادر جبال آرا ده ظهور ایلان انعکاس تجلیات  
حقایق نادان اقتباس رؤیت و شرح معینده گفتار شعرین ادای سحر آزمای  
ایدوب بیوردر که ماهیت مطلقه نك وجودی ماهیت مجرد و مخلوطه ده مقرر  
اولدینی کبی حضرت هوینك دخی جمیع مظاهر ایله معینی متحققدر و هویتك  
اشباهه اولان سریانی سریان واحد فی الاعداد کبدر یعنی هیچ بر عدد  
بلا واحد دکدر و بالنظر الی الحقیقه جمیع مراتبه ظهور واحد ایچوندر  
واختلافات بحسب التکرار والاضافات تکرار و اضافات ایسه امر اعتبار یدر  
تکیم یونك تفصیلی بوندن اقدم بحر ایله کثرات امواج تحقیقنده سبق ایتشددر  
وعلی هذا التقدير موجوداتدن بر موجود بلا معیت هویت لباس شهود ایله  
منلبس اولما مشلدر اما قنی بریده حقیقت بین که اول معینی کوره ✽ شعر ✽  
همه عالم پراست ازین دلدار ✽ لیس فی الدار غیره دیار ✽ نیست پوشیده آفتاب  
رخش ✽ دیده جوی درخور دیدار ✽ از خودی خودت کناری کبر ✽ نابینی  
نکار خودیکبار ✽ چونکه بوعین یقین حاصل اوله اختلاف هستی و هووم مرتفع  
اولوب بر موجب ( فایتما تولوا فتم وجه الله ) هرینه توجه ایلسك حقه  
متوجه اولورسن بعده ( وهو معکم ) سرندن خبردار اولوب ( ونحن اقرب الیه  
منکم ) اشارتنه مطلع ودخی ( وفي انفسکم افلا تبصرون ) حقیقتنی بینا و مطالع  
اولورسن بس ( والله بكل شیء محیط ) رمزینه واقف اولوب ذوقا و وجدانا  
مشاهده قیلورسن که بر استاد کامل پرهیزکارخانه قدرتنده ایجاد انواع صور  
ایدوب اشباح مختلفه و اشکال متضاده ظل خیالان کوسرتروب جمیع حرکات  
وسکونات و عموما تصرفات انک بد قدرت و دست مشیتنده اولوب کندوسی  
پس پرده کمال جلاده خفی و نهان اولمش ✽ سید ✽ چونکه رفع اولدی  
یوز کدن ای شه خوبان نقاب ✽ قالدی جهل و ضلالت ظاهر اولدی آفتاب ✽  
حق عیان اولدی عیان ای مظهر ذات وصفات ✽ کنز مخفی آشکار اولدی  
و هم یوم الحساب ✽ خیمه میعاد ایش کوردم وجودم سر بسر ✽ کاف و نوندن  
ایکی یا که هر طرف ایکی طناب ✽ اولکه بوسری بیلور اولدر شه مصر  
وجود ✽ حکم انک بویرق انک اول صاحب امر و خطاب ✽ عارف حق ایسترم  
سوز طایفه عالمده کیم ✽ سویلم مقصود می نااول و بره کرچسك جواب ✽ ای نور  
حدیقه عالم و نور حدقه آدم اشومقدمه و بیان و تفسیر و تبیان مضبوطك  
اولدیه ضمیر خور شید تنو بره ظاهر و باهر اوله که ار باب حقیقت بوآیت



کریمه ده عارفین ایچون ایکی مقام اختیار ایتشلردر که بر بسی مقام عین جمع و بر بسی  
مقام افراد القدم عن الحدوثدر ❖ نظم ❖ زمره المشتاق قد قرب الوصال ❖  
زبده العشاق لاتمشوا تعال ❖ ایها الاحباب قوموا من نيام ❖ اشر بوا من کاسه  
شرب المدام ❖ تابکی از خویش غافل در یغ ❖ کآفتاب کشت پنهان زیر میغ ❖  
حسرتا کن نفس محجوب دغل ❖ بی خبر ماندی ز محبوب ازل ❖ پس من حیث  
الوحدة والقدم غیرت عزت رحمان وسطون عظمت سبحانده اکوان بروج هله  
متصاغره اولور که حتی اثر ما قالمز ❖ پس عظمت وجلال لایزال تسلط مع الوحدة  
ایدوب اکوانی بر حیثیت ایله ازاله ایدر که بین فعله و قدرته افتراق قالمز ومن  
حیث الجمع نور صفاتی نور فعلته اشر اق ایدوب نور صفات ایه قائم بذاته  
اولغله فعلته من ذاته وصفته تجلی ایدوب فعلدن تجلی ایتز و مظهر تجلیات  
مزبوره اولان محو وفاتی جمیع وجودی مرآت وجود حق مشاهده ایدر (وهو  
ظاهر بکل شیء من کل شیء للعموم بالفعل والخصوص بالاسم والنعت والخصوص  
الخصوص بالصفة وللقائمين بشاهدة ذاته بالذات وهو تعالى منزّه عن البینونة  
والحلول والافتراق والاجتماع) ایدر ای روح مصور ونور بصیر بود کراولنان  
احوال ذوق عشق و مشاهدات عشاقدر (ولایعلم تأویله الا العاشقون) قال الحسین  
ما فارق الاکوان الحق ولا قارنها کیف یفارفها وهو موجودها وحافظها و کیف  
یقارن الحدوث القدم به قوام الكل وهو بان عن الكل الاتراه بقول (وهو  
معکم اینما کنتم) ای طالب صادق و یار موافق بوآیت کریمه ده حیث معهم  
این ما کانوا عاشقلره بشارت و متوکلره توثیق و عارفله سکینت و محببلره  
یهمجت و مراقبلره یقین و مقبلره رحابت و موحدرک اتحاده اشارت واردر  
(فأفهم جدا ❖ شعر ❖ از حد گذشت قصه درد نهان ما ❖ ترسم که ناله  
فأش کندراز جاز ما ❖ بسیار فکر کرد و ندا نست شمه ❖ در لطف آن دهان  
خرد خرده داز ما ❖ پس حضرت مولانا قدس سره الاعلی قصه عمر رضی الله  
عنه بله رسول قبصر رومک سرانجامه و بوآیت کریمه نک بعض حقایق  
ودقایقه و اسرار معینه شروع ایدوب بیوردر که ❖ مشنوی ❖ باردیکر مابقصه  
آمدیم ❖ بزکیر و بحسب الظاهر قصه یه کدک ❖ مشنوی ❖ ما ازان قصه برون  
خود کی شدیم ❖ بز خود فی الحقیقه اول قصه دن قچان طیشره کتدک یعنی  
فی الحقیقه قصه اصلیدن خروج ایتدک هر نه حالد و هر نه قالد اولساق انکله  
بیله بز ❖ مشنوی ❖ کر بجهل آیم آن زندان اوست ❖ اگر جهلله کله بز جهل

انك زندانيدر \* مشوى \* پور بعلم آييم آن ايوان اوست \* واكر علمه كله يزاو  
 علم انك ايوانيدر بعض نسخده قافيه زندان ماست وايوان ماست واقع  
 اولمشدر يعنى بزم زندانم و بزم ايوانم در ديمك اولور حاصل كلام نور معرفت  
 و ضيائى علمك فكر ما سوارو پوشى اولوب مرتبه جهل و غفلته كلورسك  
 اول غفلت حق تعالىك بزم همچون وضع ايله ديكي زندان مظلميدر زيرا  
 الجهل ظلمة ديشلشدر و زندانه مجرملر كرديكي كبي بزخى جرم غفلت سبيله  
 زندان فكر ماسواوده بز حقيقته نظر اولنسه خود ماسواوده وجود يوق  
 پس كبرواندن مفارق دكلير لكن مقيددن غافل اولغله زندان غفلنده  
 قيدبند تصور كثر اولمشدر و اكر شمس فللك چارم محبت برج وحدتن  
 طلوع ايتكله مرآت مجلايى قلب ضيائى علم و معرفتله پرنور اولورسه (قلب  
 المؤمن عرش الله) مصداقجه انك درگاه وايوانيز زيرا علم نور در ايوان  
 كسر هزه ايله عر پيدر درگاه و صفة بزرگ معناسنده در اوانات و اووين جعيدر  
 زيرا ايوان اصلنده و آندر و ايوان فتح هزه ايله فارسيدر سايبان معناسنده در كه  
 عوام تحريف ايدوب صيوان ديرلر حاصل كلام بدن انسانى ايوان صور يده  
 راحت اولديغى كبي روح انسانى دخی سايبان انوار علمده راحت اولور  
 و چاه طبيعت ظلماننده آوده ماسوا اولدقده غمناك و محنت زده اولور  
 اما بالظن الى الحقيقه اكر غفلت و اكر علمده هيچ بر حال ايله اندن جدا دكلير  
 \* عطار \* كه جزمى در نمى كنجددرون \* منم در اندرون و در برون \* منم  
 دانا منم بينادرين حال \* همى بينم نمودت كل احوال \* چوما با تودرون جسم  
 و جانيم \* درين جنت تراعين العيانيم \* آه اى عاشق صادق و يار موافق عشق  
 و محبت بزي بزدن بروجهله الدبكه \* مشوى \* و رين خواب آييم مستان  
 و ييم \* اكر خوابه كله بز حق مستلرى يز \* مشوى \* و ريبيدارى  
 بدستان و ييم \* واكر بيدارغه كله يز انك قصه و داستانى يز يعنى آتش  
 جذبات رحمانيه هستى موهومى بكليته احراق و عشق سبحانى بود و نابودمى  
 يعما و غارت ايدوب مستغرق تجلى احدى الذات و محو وفانى اولور رسق  
 حق مستانه لرى و عشق و محبت شرابك سكران و حيرانلى يز و اكر سكردن  
 صحوه و محودن وجود حقايقه مرتبه عقله كلورسك مقام فنا و مرتبه  
 وحدته مشاهده اولنان لذت انسى ذكر ايايوب گفتار و كلمانز قصة جانان  
 غبرى دكلدر الحاصل اكر سكر و اكر صحوه و اكر محو و اكر اثباتده هيچ



بر حال ایله محبوب ازلی بدن جداد کلیر ❀ مثنوی ❀ و رب کریم ابر پر رزق  
 ویم ❀ و تأثیر عشق و محبت بدن رقت قلب حاصله اولوب بکاو کر به ایدرسک  
 محبوب از اینک رحمت ایله مالامال سحاب باران ریزی بز یعنی چشم کر یا نمزدن  
 مانند سحاب قطرات محبت تقاطر ایدوب فله رأسمزدن فضای سینمه مزه  
 سیل فراوان روان و دل عطشان ریان او اور و گلشن باغ وجود مزده معارف  
 و حقایق کلری و شکوفه زار لسان مزده کلمات قدسیه سنبلاری شکفته اولوب  
 بلبل هزار کبی زار ایدره ز ❀ مثنوی ❀ و رب بخندیم آن زمان برق ویم ❀  
 و اگر ضحک و خنده ایلمه یز اول زمان اول کریم و رحان و دیان و سبحانک  
 برقی بز یعنی عشاق الهی نک تبسم لری دخی محبت خدادن درخشان و عشق  
 یزدانن لمعان ایلیان تجلیاتک اقتضای سیدرس اقتضای محبت ایله بلبلار کبی  
 کفتاره کلسک انوار کلمات انسیه مزدن قلوب مستمعینی روز روشن کبی  
 منور ایدره ز ❀ مثنوی ❀ و رب خشم و جنک عکس قهر اوست ❀ و اگر  
 خشم و جنکه کله بز حق سبحانه و تعالینک قهار اسمینک اثری و جلالتک  
 عکس و پرتو یدر ❀ مثنوی ❀ و رب صلح و عذر عکس مهر اوست ❀  
 و اگر صلح و عذر کله بز حق تبارک و تعالینک تجلیات جمالی و مهر و محبتک  
 عکس و پرتو یدر یعنی بزا کر آفاقد جنک و خصومت و یا خود صلح و معذرت  
 مشاهده ایدره یز و یزدن دخی جلال و یا خود جلال ظهوره کله حق سبحانه  
 و تعالینک تجلیات قهر و جلال و محبت و جلالتک آثارین مشاهده ایدره ز  
 و یا خود بالنظر الی الانفس قلب مزده میل طبیعی کورسک اتی حق تعالینک  
 صفت قهری یللوب نفسه مخالف ایله جنک و مجاهده ایدوب و نفس مزده  
 تابع اولوب صلح و عذر کلسه حق سبحانه و تعالینک آثار محبت و طلوع  
 نور وحدتک عکسنی یلور ز زرا ❀ مثنوی ❀ ما کیم اندر جهان پیچ  
 پیچ ❀ بوز یاده دنی وفانی و مشوش و حقیر جهانده بز کیم وجود مزده معذوم  
 و هستیز موهوم در ❀ مثنوی ❀ چون الف او خود ندارد هیچ هیچ ❀  
 پس بزم هیچ وجود مزده باعتبار الحقیقه حرف الف کیدر الف خود نقاط  
 و حرکاتدن هیچ هیچ طوتمز کذلک بزم وجود مزده دخی نابود اولوب مرآت  
 وجود مزده ظهور ایدن حرکات و سکینات و اختلافات و کثرات مقضیات  
 اسما و صفات ربانیه در پس هر حالده (وهو معکم) سرین مشاهده ایدوب  
 جنک و صلح و کره و خنده و خواب و بقیظه و جهل و علمده حقدن جدا دکلیز

وإنما ثبت إليه بزدن برشی وجوده كليب افتاء وجودا يمتشزدر \* پس اوصاف  
 من بوره ايله متصف اولوب بو وجهله ديرلك ايليان طائفة عليه حقننده عين  
 القضاة همداني زبدة الحقايق نام كتاب لطيفنده بر حديث مفصل ايراد ايندوب  
 بو عبد ناچيز دنخي سلسله عشق عشاقى تحريك وآتش شوقلرين اشغال  
 وهر حالده حق ايله معتلرين اظهار ايجون اول حديث شريفى عيني ايله ايراد  
 ايلديك بركون حضرت فخر عالم صلى الله عليه وسلم اصحاب صفه دن ابوذر  
 غفارى رضى الله عنه به بيور ديلر كه ( يا اباذر ان الله جميل يحب الجمال يا اباذر  
 اتدري ما غمى وفكرى والى اى شئ اشنيافى فقال اصحابه رضى الله عنهم  
 اخبرنا يا رسول الله بغمك وفكرتك ثم قال آه واشوقاه الى لقاء اخواني يكونون  
 من بعدى شأنهم شان الانبياء وهم عند الله بمنزلة الشهداء يفرون من الآباء  
 والامهات والاخوة والاخوات ابتغاء لمرضاة الله وهم يتركون المال لله ويدلون  
 انفسهم بالتواضع لا يرغبون في الشهوات وفضول الدنيا يجتمعون في بيت  
 من بيوت الله تعالى مغموين يحزنون من حب الله قلوبهم الى الله وروحهم  
 من الله وعملهم لله اذا مرض واحد منهم هو افضل من عبادة سنة وان شئت  
 ازيدك يا اباذر قال بلى يا رسول الله قال الواحد منهم يموت فهو كمن مات في السماء  
 لكرامتهم على الله وان شئت ازيدك يا اباذر قال قلت بلى يا رسول الله قال الواحد منهم  
 تؤذي قلبه في ثيابه فله عند الله اجر سبعين حج وغزوة وكان له اجر عتق اربعين  
 رقبة من ولد اسمعيل كل واحد منهم باثني عشر الفا وان شئت ازيدك يا اباذر قلت  
 بلى يا رسول الله قال الواحد منهم يذكر اهله ثم يقيم يكتب له بكل نفس الف  
 الف درجة وان شئت ازيدك يا اباذر قلت بلى يا رسول الله قال الواحد منهم  
 يصلي ركعتين في اصحابه افضل عند الله من رجل يعبد الله تعالى في جبل لبنان  
 مثل عمر نوح عليه السلام الف سنة وان شئت ازيدك يا اباذر قال قلت نعم قال الواحد  
 منهم يسبح تسبيحة خيره يوم القيمة من ان يسير معه جبال الدنيا ذهب او ان شئت  
 ازيدك يا اباذر قال قلت بلى يا رسول الله قال نظرة تنظر الى احدهم احب الى الله  
 من نظرة الى بيت الله ومن نظر اليه فكأنما ينظر الى الله ومن سمره فكأنما  
 سمر الله تعالى ومن اطعمه فكأنما اطعم الله تعالى وان شئت ازيدك يا اباذر قال قلت  
 بلى يا رسول الله قال يجاس اليهم قوم مصرين مثقلين من الذنوب  
 ما يقومون من عندهم حتى ينظر الله اليهم ويعفر لهم ذنوبهم لكرامتهم  
 على الله يا اباذر ضحكهم عبادة ومن احبهم تسبيح ونومهم صدقة ينظر الله



اليهم في كل يوم سبعين مرة يا اباذر اني اليهم مشتاق ثم اطرق رأسه مليا  
ثم رفع رأسه وبكى حتى دمت عيناه فقال آه واشوقاه الى لقاء اخواني ويقول  
عليه السلام اللهم احفظهم وانصرهم على من خالفهم وافر عيني بهم يوم القيمة  
ثم قرأ (الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون) الهى بولطف وكرمك  
ذره سن نصيب قيل بوادنى وكتر قولكده لياقت يوق احسان ولطف سنكدر  
هدايت وعنايت سننددر پس مولانا جلال الدين الرومى قدس الله روحه  
بويت شريفده معيت حق مع الخلق فى الحقيقه مع الاغيار اوليوب بلكه  
بحسب المراتب والاسماء معيت اولديغن اشعار بيور مشدر زيرا ذات ايله آخرك  
معيتى اولماز ذات بحت احدى الذاندر ومعيت مع الغير من كل الوجوه ممكن  
دكدر كما قيل ❀ بيت ❀ وليس معى فى الملك شئ سوى ❀ والمعبة لم نخطر على  
المعية ❀ وقال عليه السلام كان الله ولم يكن معه شئ ❀ (وقال الجنيد الان كما كان قال  
المغربى ❀ بيت ❀ ظهور تو بمنست ووجود من از تو ❀ واست تظهر لولاى لم اكن اولك)

❀ سؤال كردن رسول روم از عمر رضی الله ❀

❀ عنه از سبب ابتلاء ارواح باین آب و كل جسم ❀

ارواحك جسم آب و كلنه ابتلاى سببندن رسول قيصر روم عمر رضی الله  
عنه سؤل ايلسى پيائنده در يعنى رسول روم ارواحك حقه اولان  
معيتندن وعالم وحدته اولان انس ومجتهندن خير الوب ومعيت من بوره  
ذوق ومشاهده ايتد كده بحبا روح مرتبه وحدته ايكن بو عناصردن مر كب  
اولان جسمه مبتلا اولغه حكمت ندر ديوس سؤل ايلديكى وحضرت عمر  
رضى الله عنه نه عجب بحت عجيب ابلدك ديوب روحك حكمت ابتلا سندن  
خبر و برديكى بيان لطيفدر ❀ مشوى ❀ چون زعرآن رسول ابن را  
شنيد ❀ چون عمر رضى الله عنه سؤل اول رسول روم بونى ايشندى يعنى  
مرتبه وحدت واسرار معيت وروحك عند الله اولان قرب ومزالتن استماع  
ايلدى وروح عالم بالادن زمين پستينه نزول ايلديكنك قصه سن كوش هوشنه  
خلفه زرين ايلدى ❀ مشوى ❀ روشنى دردلس آمدديد ❀ كلمات عمر  
رضى الله عنه سؤل انك كوكلنده بروشناك ظاهر اولدى يعنى نور آفتاب محبت  
سبحانه روزنه قلبنده طلوع ايدوب ظلمات ظن وكاندن خلاص اولدى وعين  
يقين حاصل ايدوب مرتبه عياننه ايرشدى ❀ مشوى ❀ محوشد پيشش سؤل  
وهم جواب ❀ وانك اوكلنده هم سؤل وهم جواب محو اولدى ز راكائى قالمدى

❀ **مثنوی** ❀ کشت فارغ از خطا و از صواب ❀ خطا و صوابدن فارغ اولدی  
 اکابناء که مقصود بالذات محبت ذاتیه و جذبہ رجائیه آفتابی طلوع ایدوب  
 ظلمات بشریه و کدورات نفسانیه دن خلاص اولغله هستی موهومی نابود  
 اولوب عشق خدادان غیر بر اقتضا و موجود قالماق ایدی اول ایسه  
 حاصل اولدقده حق باطلدن متمیز اولوب خطا و صوابدن فارغ اولدی فاذا کان  
 كذلك ❀ **مثنوی** ❀ اصل را در یافت و بگذشت از فروع ❀ اصلی بولدی  
 و فر و عدن کچدی یعنی مقام وحدت و کمال صفوته ارتقا ایدوب مرتبه کثرت  
 واختلافات صورتندن گذر ایلدی لیکن ❀ **مثنوی** ❀ بهر حکمت کرد  
 در پرسش شروع ❀ لاجل حکمت رسول قیصر روم عمر رضی الله عنهدن  
 سؤال و پرسشده شروع ایلدی یعنی اول سؤالی مسؤل عنه اولان شبیک  
 حقیقتی بیلک ایچون ایدی ❀ پس علمی میسر اولوب بود دفعه حکمت خفیه سندن  
 سؤاله شروع ایلدی اشبو ذکر اولئان اوچ عدد ایات شریفه سلطان ولد  
 قدس سره الاعلی حضرت تلمیذ کدر که مناسبت ایله خلال مشویده ربط کلام  
 ایچون بیور مشرودر پس حکمت سؤل بودر که ❀ **مثنوی** ❀ گفت یا عمر چه  
حکمت بود و سر ❀ رسول روم ایتدی یا عمر نه حکمت و نه سر ایدی و بونک سری  
 ندر که ❀ **مثنوی** ❀ حبس آن صافی درین جای کدر ❀ اول صافی  
 بوجای کدرده حبسی یعنی روح جسمدن مجرد و آب و کل ایله امتزاجدن صافی  
 ایکن عالم انواردن هبوط و جسم مکدر و بدن سفلی و مظلمه نزول ایدوب  
 بر قاج کون محتبس اولغله سرو حکمت نه در عجب حالتدر که ❀ **مثنوی** ❀  
 آب صافی در کلی پنهان شه ❀ آب صافی بر کل ایچنده مستور و پنهان اولمش  
 نه نماشادر که ❀ **مثنوی** ❀ جان صافی بسته ابدان شه ❀ جان صافی و روح  
 مجرد بسته ابدان و مقید اجسام زنان و مردان اولمش بونک سرو حکمتی نه در که  
 دیدی ❀ **شعر** ❀ آن آفتاب دولت بر چرخ ما برآمد ❀ آن زهره سعادت در چنک  
 مادر آید ❀ آینه کرد مارا در ما شد اشکارا ❀ آن کوهری کز اشیا چون چرخ  
 بر سر آمد ❀ ای دین و دلبر از رخ بردار پرده کز غم ❀ چندین هزار عاشق از دین  
 و دل بر آمد ❀ **مثنوی** ❀ گفت تو بحث شکر فی میکنی ❀ عمر رضی الله عنه  
 ایتدی ای رسول روم سن شکر و عمیق و بحث دقیق ایلرسن زیرا افهام خلق  
 روحدن خبر ویرا که تحمل ایتماکله حقیقت روحدن و بوسرو حکمت افشا سندن  
 حضرت رسول علیه السلام منع یوروب بحسب الشرع افشاسی جا زاولنلردن دکادر



فلهذا روحدن سؤال اولند قدده (قل الروح من امر ربي) ديمكده جواب  
ويرلدي نيكيم امام محمد الغزالي قدس سره العالي رساله روحيه سنده  
كندويه روحدن سؤال اولنوب كشفا وشهودا جواب ويرديكن ذكر ايدوب  
بيوررلركه ❖ فصل ❖ فقيل له في حقيقه هذه الحقيقه وما صفة هذا الجوهر  
وما وجه تعلقه بالبدن اهو داخل فيه او خارج منه ومتصل به او منفصل عنه  
فقال لاهودا داخل ولا خارج ولا هو متصل ولا هو منفصل لان صحيح الاتصاف  
بالاتصال والانفصال الجسميه والتخيير وقد اتفق عنه فانك عن الضدين  
كان الجماد لاهو عالم ولا هو جاهل لان صحيح العلم والجهل الحيوه فاذا اتفت  
اتفي الضدان فقيل هل هو في جهة فقال هو منزوع عن الحول في المحال والا اتصال  
بالاجسام والاختصاص بالجهات فان كل ذلك صفات الاجسام واعراضها  
وهو ليس بجسم ولا عرض في جسم بل هو مقدس عن هذه العوارض  
❖ فصل ❖ فقيل له لم منع الرسول عليه السلام من افشاء هذا السر وكشف  
حقيقه الروح فقال لان الافهام لا تحتمله لان الناس قسيمان عوام وخواص  
امام غلب على طبعه العاميه فهذا لا يقبله ولا يصدق به في صفة الله تعالى  
فكيف يصدق به في حق الروح الانساني ولهذا انكرت الكراميه والحنبلية  
ومن كانت العاميه اغلب عليه ذلك وجعل الاله جسما اذ لم يعقل موجودا  
الامتجسما مشارا اليه ومن ترقى عن العاميه قليلا في الجسميه وما اطاق  
ان يني عوارض الجسميه فاثبت الجهة وترقى عن هذه العاميه الاشعرية  
والمعتزلة فاثبتوا موجودا في جهة فقيل له فلم لا يجوز كشف هذا السر مع هؤلاء  
فقال لانهم احوالوا ان يكون هذه الصفة لغير الله فاذا ذكرت هذا معهم  
كفروك وقالوا انك تصف نفسك بما هي صفة الاله على الخصوص فكانك  
تدعي الالهية لنفسك وقيل له فلم احوالوا ان يكون هذه الصفة لله ولغير الله ايضا  
فقال لانهم قالوا كما يستحيل في ذوات المسكن ان يجتمع اثنان في مكان واحد  
يستحيل ايضا ان يجتمع اثنان لا مكان له لانه انما استحتمل اجتماع جسمين  
في مكان واحد لانه لو اجتمعا لم يتميز احدهما عن الآخر فكذلك لو وجد اثنان  
كل واحد منهما ليس في مكان فبم يحصل التميز والفرقان ولهذا ايضا قالوا  
لا يجتمع سوادان في محل واحد حتى قيل المثلان يتضادان فقيل هذا اشكال  
قوي فما جوابه فقال جوابه انهم اخطأوا حيث ظنوا ان التميز لا يحصل  
الا بالمكان بل يحصل التميز بثلاثة امور احدها بالمكان بكسمين في مكانين

والثانی بالزمان کسوادین فی جوهر واحد فی زمانین والثالث بالحد والحقیقة  
 کالاعراض المختلفة فی محل واحد مثل اللون والطعم والبرودة والرطوبة فی جسم  
 واحد فان المحل لهما واحد والزمان واحد ولیکن هذه معانی مختلفة الذوات  
 بحدودها وحقیقتها فیتیز الطعم من اللون بذاته لا یتمکن وزمان ویتیز العلم  
 عن الارادة والقعدة بذاته وان کان الجميع فی محل واحد فأن تصور اشياء  
 مختلفة الحقایق شیء واحد فاذن کما تصور اعراض مختلفة الحقایق بذاتها  
 فی غیر مکان اولی فقیل ههنا دلیل آخر علی احالة ما ذکرتموه اظهر من طلب  
 التفرقة وهوان هذا تشبیهه واثبات لاختص وصف الله فی حق الروح (فقال  
 هیئات فان قولنا الانسان حی عالم سمیع بصیر قادر مرید متکلم وانه تعالی  
 كذلك لبس فیهِ تشبیه لانه لبس ذلك اخص وصف الاله فکذلك البراءة عن المکان  
 والحیر لبس اخص وصف الاله بل اخص وصف الاله انه قیوم ای هو قائم بذاته وکل  
 ما سواه قائم به وانه موجود بذاته لا بغيره وکل ما سواه موجود به لا بذاته بل لبس  
 الاشياء من ذاتها الالعدم وانما لها الوجود من غیرها علی سبیل العاریة والوجود  
 لله تعالی ذاتی لبس بمسماها وهذه الحقیقة یعنی القیومیة لبس الاله تعالی  
 انتهى آلامه \* ایدى روحدن لسان قال وبحث وجدال الیه خبر ویرمک  
 ممکن دکلدنرتکیم یونک ذکرى مقدما مفصلا سبق ایتشدرفا ماروح صافی  
 ومجردک بدنه تعلق ایتسندنه فوائد کثیره واردر مثلاً جله فوائددن بریسی  
 بودرکه \* مشوی \* معنی رابند حرفی میکنی \* برمعنای لفظ وحرف  
 وصوتدن مجرد ایکن برحرفه بند ایدرسین حتی اول حرف لفظ وصوته  
 کتوروب خزانه فکر کده موجود اولان معانی ومرا داتی مخاطبه اشعار  
 واطهار ایدرسن \* مشوی \* حبس کردی معنی آزادرا \* لفظ وصوتدن  
 آزاد اولان معنای حروف وکلمات حبس ایلدک زیرا بلا حرف وصوت وبغير  
 التلفظ معناده ظهور یوقدر \* مشوی \* بند حرفی کرده توبادرا \*  
 سن بادنفسی برحرفه قید ایلش سین ومستمعنی دخی اول حرفی تلفظ ایتسکله  
 معنایه بند ایلش سین پس معانی مجرد وانفاس غیر مقیده بی بند حرف  
 ولفظ ایلک نیچون اولدی ظاهرا بودرکه \* مشوی \* از برای فائده این  
 کرده \* سن یونی لابد رفائده ایچون ایلش سکدر \* مشوی \* توکه خود  
 از فائده در پرد \* سنکه خود فائده دن پرده ده سک یعنی روحک معنای مجرد کبی  
 ایکن حرف مرتبه سنده اولان بدنه کلدیکنددن محجوب سک زیرا استماع



کلماته قوت سامعه لازم اولد بخی کبی سنک دخی کوش جانک کشاده اولوق  
 کر کدر که معنای روح حرف بدنه بند اولدیغندن معانی وحقایق واسرار و حکیم  
 دقایق شنوا اوله سک \* ایمدی باعث صمم سنک کدورات نفسانیه کدر حال آنکه سن  
 معنی آزاد و بادنفسی بند حرف و لفظ ایلدیکک بیهوده اولوب انی لابد بر فائده  
 ایچون ایلیه سک پس ❀ مثنوی ❀ آنکه ازوی فائده زایده شد \* اول خالق  
 بیچون که جنس فائده اندن ظهوره کلشدر ❀ مثنوی ❀ چون نبیند آنچه  
 مارا دیده شد \* اول سمیع و بصیر نیجه کور میه اول نسنه بی که بزه مرئی و اشکارا  
 اولدی مصراع اولده اولان زاییده کلمه سی بعض نسخه ده اسم فاعل صیغه سی  
 اوزره زاییده واقع اولمشدر زاینده اولیچق فائده طوعیجی و زاییده اولور سه فائده  
 طوعیش معناسنه اولور لکن محله مناسب اولان معنی ظهور معناسی اولغله  
 ظهوره کلشدر دیوم معنی ویرلدی حاصل بیت بودر که سن مخلوق ایکن بر معنی  
 مشاهده ایله سک معانی مجرده بی حرف و صوته بند ایتمرسن پس  
 حضرت حق و قادر مطلق دخی عالم معناده اولان ارواح مجرده بی عالم  
 صورت و اشباح و شهادته کتور مکده نیچون فائده اولیه و منافع کثیره  
 کورلیه \* ایمدی روح پاک بوتیرده خاکه تعلق ایلدیکندن بر فائده عظیمه بودر که  
 زمین قالب انسانیده من عند الله بر استعداد واردر که بر موجب (و نفخت  
 فیهم من روحی) تخم روحانیت من رعه اجسام انسانیه القوا لولوب و آب عنایت  
 سجنانیه و آفتاب شریعت ربانیه ایله پرورش بولدقده اولقدر ثمرات قرب  
 و معرفت و هبوطات عشق و محبت حاصله اولور که هیچ فردک عقل و فهمی  
 انک مقدارنی ادراک ایدمهز و هیچ کسسه انک حساسیتی بیله من کما قال تعالی  
 ( اعددت لعبادی الصالحین مالا عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی  
 قلب بشر ) اگر چه کیم روح عالم ارواحده قرب جوار حقدن ذوق و لذت آلمش  
 و اول عالمه مناسب علم و معرفت بولمش و حقله انسدن بهره و نصیب آلمش  
 ایدی لکن اول مقاماتک کمالی و اول استعداداتک تمامی قالب انسانیه تعلق  
 ایدوب زمین اجسامده پرورش بولدقدن صکره حاصل اولور و کمال لذت انس  
 دخی شداید مفارقت چکد کدن صکره ذوق اولور و واسطه ادرالجزویات  
 اولان آلات و مدرکات قوالب و اشباحده حاصله اولوب واسطه من بوره  
 اولماد قبحه معرفت شهود میسر اولماز اکابناء که روح پر فوخ قالبه تعلق ایدوب  
 و بنی آدم سائر موجوداتدن معرفت حق ایله متمناز و سرفراز اولدیلر و بالجمله

❖ **مثنوی** ❖ صدهزاران فائده است و هر یکی ❖ معنائك كلماته بند  
اولد بغدن صدهزاران فائده واردر ❖ **مثنوی** ❖ صدهزاران پيش آن يك  
اندی ❖ و صدهزارانك هر يری اول بفائدهك قشده كه روحك جسده  
تعلقبدر اقل من القليلدر یعنی حرفه بند اولد قده انواع فوايد مشاهده  
اولتوب و نيجه يوزيك اسرار و حكيم ظاهر اولديغي مقرر در ايمدی روحك ابدانه  
تعلقبده اول قدر دخی فوايد واردر كه معنائك حرفه تعلقبده اولان صدهزاران  
فوايدى انك يائنده بچردن قطره و مهردن ذره در مثلاً بللور صافیده وجه ناظر  
تمثل ايتز و مری آنك بر يوزينه كشافت كلكچكه رونما اولماز كلكك ارواح مجردة  
و صافیه دخی ظهر آينه ده اولان كشافت كبی كشافت ابدانه مقارن اولمديقه كمال  
صفات ربانيه چهره كشا اولماز ❖ **نظم** ❖ آفتاب عشق بر مری آت روح ❖ چونكه تابار  
آمد از عين فتوح ❖ دل چوماهی در وجود آمد ازین ❖ محض عرفانست اگر مری  
بين ❖ عكس آنها را كه كفتم هر یکی ❖ ميكند بر دل تجلی يشكي ❖ بعد از آن بر نفس  
ميكيرد قرار ❖ ابن تجليه با مری كردگار ❖ ذره كرد در عرفان باشدت ❖ ابن - بنخنها  
خوشتراز جان باشدت ❖ عالمی را كر بگردی سر بر سر ❖ زين حديث ازكم کسی بابی خبر ❖  
❖ **مثنوی** ❖ آن دم نطق كه جزؤ جزؤهاست ❖ سنك اول نطق  
نفسی كه جزؤ اجزادر ❖ **مثنوی** ❖ فائده شد كل كل خالی چراست ❖  
اول دم نطق کلی فائده اولدی پس كل فائده دن نيچون خالیدر مصراع اول  
مصراع ثانیه مری هوندري یعنی آن دم نطق كه جزؤ جزؤهاست كل فائده  
شده دمكدر و كل اول كل ثانیه مضاف دكدر حاصل یعنی دم نطق خود  
اجزاء بدندندر مع هذا دم نطق جزؤا بكن الفاظ و حروفه تعلق ایلد كده فائده  
كلیه ظهوره كله پس نفخه الهیه اولان روح جسمده كلكدر اول نيچون فائده دن  
خالی اوله زبر اجزؤ اجزافائده منسد اوليحق كلك فوايدى خود اولی بالطريق  
ديك اولور ❖ **مثنوی** ❖ نو كه جزؤی ككارتوب فائده است ❖ سن كه  
جزؤ یسن سنك ايشك فائده ایلد در ❖ **مثنوی** ❖ پس چرا در طعن كل آری  
بدست ❖ پس نيچون كلك طعنه دست كتور رسن یعنی نيچون طعن ایدرسن  
ایمدی ای روح مصور نيچون عالم ارواحده ابكن بو محمل پایینه كلكد كدیه و جزؤده  
اولان فوايدى چونكه كوردك كاه دخل و تعرض ايله اكابناء كه اگر سن بو عالم  
اشباحه كله سك لدت انس و ذوق و صلتی نه بیلوردك زیرا ( ولبلونكم  
حتى نعلم المجاهدين منكم والصابرين ) آیت كرمه سی خواستجه



اگر مجاهد و اگر صابر عالم ارواحده دخی حق سبحانه و تعالینک معلومیدرولکن  
 اعیان ثابته لری هنوز صبر و اجتهاد ایلله ابتلا و امتحان قلمنا مشلرایدی پس عالم  
 اشباح و ابدانه نزول ایتدی بکرنده انواع تکالیفات شاقه ایلله مبتلا و محتجن اولوب  
 بلالره صبر ایتکله صابر مرتبه سن و طریق حقه مجاهده ایتکله مجاهد درجه سن  
 بولدیلر و صابر و مجاهد اسملریله موسوم اولغنه موافق اولدیلر اکابنه که صفات  
 مزبوره عالم ارواحده روح ایچون بالقوه ایدی عالم اشباحده بالفعل ظاهر اولدی  
 مثلاً قابل صنعت کتابت اولان انسان مادامکه فعل کتابتی وجوده کتور میه  
 اکا کاتب تسمیه اولمز کذلک روح دخی عالم اشباحده تحصیل معرفت ربانیه ایتدی بکه  
 ولذت انسی چشان اولدی بجه عارف کامل و واصل حق دینار سائر منافعی دخی  
 اکا کوره قیاس ایلله \* ایدمی دیده عبرت بین صاحبی اولیوب نابینا اولان غافله  
 و روحک ابدانه تعلق ایتدی سنده نه فائده واردر دین نادانه جواب بودر که  
 ❀ مشوی ❀ گفت را کرفائده نبود مگو ❀ ای روحک جسده تعلقنده  
 فائده یوقدر دین جاهل گفت و سخنک اکر فائده سی اولماز سه سه و یله  
 ❀ مشوی ❀ و ربود هل اعتراض و شکر جو ❀ و اگر کلامک فوائدی  
 او اور سه سه ترك اعتراض ایدوب طالب شکر اول ❀ ایدمی معانی بسطه الفاظ  
 و حروفه قید و کلمات ایلله مرکب اولدقده متکلم مافی الضمیرنی آنکله بیان ایدوب  
 حرف معنایه ظرف اولدیغی کبی روح مجرد دخی نفس رحماندن جسده تعلق  
 ایدوب کله معنایه دلالت ایلدی کی کبی کله مشابه سنده اولان کالبد دخی معنایی  
 اولان روح لطیفک شانه دلالت ایدر (فاذا کان کذلک صحیف اکوانده کلمات  
 اشباح و آثار دن آیات سبحانیه قراءت ایلین عالم ربانی و عارف سبحانی صور کونیه  
 و قوالب انسانیه خصوصاً سینئه بی کینه لرنده اولان لوح محفوظه نظر  
 ایتدکارنده هر بر صورت و قالب بره معنایه دلالت ایلدی کن کوروب متکلم حقیقی  
 صور مختلفه به اسماء متضاده ایلله تجلی ایلدی کنک اسرار و حکمی عارف کامل و مقصود  
 اصلی به نائل و واصل اولور ❀ ایدمی بود دولت و عزت و قرب جوار احدیت روحک  
 قالب انسانی به کلدیکدن حاصله اولدی سه سه ترك اعتراض ایدوب بو نعمتک شکرنی یل  
 و حقه ثنایل ❀ سید فرماید ❀ صورتک نقشنده هر کیم کورمدی نقاشنی \*  
 و اهب صورت انک کوز سزیر اتمش باشنی \* قاب قوسینک رموزن صائمه کیم فهم  
 ایلله \* کیمکه ظاهر کورمدی شول بدر ماهک قاشنی \* دوشمدی باطل  
 خیاله اولدی سوداسی خام \* هر کیمک کیم عشق اودیلله حق بشورمش آشنی \*

کرچه فراش ملکدر عنبر افشان سنبلک \* چونکه بن سلطان بولدم نلرم  
 فراشنی \* جاننی عشقک از لدن بولداس ایش کنسویه \* قویعه بولداسلغ  
 حقن یلمن بولداشنی \* ای نسیمی حالکی کر کیمسه بتلن غم دکل \* حق بیلور  
 خلق جهانک سرنی هم فاشنی \* ایمدی بنم روحم ❀ مشوی ❀ شکر یزدان  
 طوق هر کردن بود \* شکر یزدان هر کردنک طوقیدر یعنی حق سبحانه  
 وتعالیک قلاده شگری هر منعم علیه اولان کیمسه نک جید اطاعته وضع  
 اولمشدر \* پس اوزرینه فرض وواجبدر که منعم حقیقی اولان خدای متعاله  
 شکر فراوان ایله باخصوص روحی مرتبه انسانیه کتوردیکندن اعلی  
 نعمتی واردر وانک شکرینک عهده سندن کماکه کیمه قدرت واردر اما شکر  
 دیدیکمن ❀ مشوی ❀ نه جدال وروترش کردن بود \* جدال ویوز پورتارمق  
 دکلدر یعنی قادر مطلق سنی بر بلا ایله مبتلا قیسه وانواع محن ایله امتحان ایسه  
 حالندن شکایت ایدوب بنمستلایم دیو جدل ایلک و بلایه صبر ونحمل ایتوب  
 ترش روی اولق دکلدر ❀ کمال خجندی ❀ بجا کسندبه تیغ از تو عاشقان  
 اعراض \* زشع بازی پروانه کی بودم قراض \* بیا که باتو کنم عرض سوز  
 دردنهان \* که از طیب نپوشند خستگان امراض \* نومستعد نظر شوکال  
 وقابل فیض \* که منقطع نشود فیض هر کراز فیاض ❀ مشوی ❀ کر ترش  
 روبودن آمدشکر بس \* اگر شکر فقط ترش روی اولق کلدیسه ❀ مشوی ❀  
 پس چوسر که شکر کویی نیست کس \* پس بواعتبار ایله مانندخل برشکر  
 ایدبچی وشنا کوی کسنه یوقدر زیراسر که دایما ترش رویدر \* ایمدی بنم جانم  
 ❀ مشوی ❀ سر که را کر راه باید در جگر \* سر که به اگر جگره بولق کرک ایسه  
 ❀ مشوی ❀ کوبشو سرکنکین اواز شکر \* سر که یه سویله که شکر کردن  
 سرکنکین اولسون حضرت مولانا قدس سره الاعلی بونده بومعنایه  
 اشارت پیورر که کرچه شکر ایتک جوارح واعضایی ما خلق له سنده استعمال  
 ایتکدرولکن اوله دخی دکلدر که بر بلایه مبتلا و بشریته گرفتار اولان افتاده بی  
 کورد کده بنم صلاح حالم وار و بوکسنه عاصی و مجرمدر و نعمت حقه شگری  
 یوقدر دیو الکه تسبیحک آکوب واکا حقارت ایله باقوب لفظ شگری کندو که  
 آلت عجب ایدوب ترش روی اولق دکلدر بلکه شکر اولدر که بولدن آزان  
 ودام بشریته گرفتار اولان مبتلاره چشم شفقت ونظر می حمله باقوب الهی  
 سیدی ومولای بو مجرم ومبتلایه سن هدایت ایله ونفسمزی بو یوله کیتکدن



سن صاقله سنك قدرت كامله وارادت عليه كى بنى بونك حاله رفتار ايدوب  
وبو مبتلاي صلاح حاله كتورمه كه محيط وشاملدر الهى هم بوقولكه هدايت وير  
وهم بن قولكي حفظ واما نكده قيل ديو يوزين يره سوروب عجب وانابتدن  
صاقلناق و كيمسه نك عيبنى يوزينه اورماق حقدن كان لطف وفهره راضى  
وشاكر اولوب محبوبك جفا ووفاسى انك قتنده مساوى اولمقدر تنكيم مقدا  
شاكر ك اقسامى ومراثى شاكرين مفصلا بيان اولمشدر \* ايمدى كوكله يول  
بولقى ايسترايسك ترش رولكى ترك ايدمه سن فامابى غيرت وبى حيثلاك مرتبه سنه  
وارميوب وكفره دخى رضا ويرمك درجه سن بوليه سن سر كنكين كى اولوب  
هر ايشك حكمت اوزره ايله سن دمكدر حاصل كلام هر شيشك حقيقى حق  
سبحانه وتعالى نك هدايتى نورندن غيرتسى بيلدرمز وبالكز سوز ايله حقيقت  
حال معلوم اولماز ومعانى من بوره ايات واشماردن بطريق النصريح مستفاد  
اولماز تنكيم حضرت مولانا بومعنايه نليه ايدوب بيوررل كه ❀ مشوى ❀  
معنى اندر شعر جز باخبط نيست \* معنى شعرده خبط وخطا ايله اولمقدن غيرى  
دكدر ❀ مشوى ❀ چون فلاسكست كاندر ضبط نيست \* فلاسك فلاحن  
معناسنه در يعنى صپان و صپان طاشنه دخى فلاسك ديرل بومصر اعدمه  
صپان طاشى معناسنه در يعنى معنى شعره بر صپان طاشى كيدر مثلا صپان اتان  
كسنه بهر حال ديلديكى نشانه اورمديغى كى ناظم دخى كا هو حقه معنابى ادا  
ايدمه من ومقصود بالذاتى ايستديكى كى تعبير ايدمه من وبواحوال يالكز شعرده  
دكدر بلكه هر نه مقوله معانى دقيقه وغامضه كه لاجل التفهيم بعض  
تمثيلات ايله ايراد اولنسه يابودر كه نشانه ومقصوده اصابت ايله ويا خود  
مستمع اندن بر غيرى معنى تصور ايله وتمثيل ايليك مرادى نه ايديكى فهم  
اولنمه \* ايمدى درون حالى وتجليات الهى وصفاء روحانى مجرد قال ايله فهم  
اولنر بولكا ذوق وجدانى كر كدر ومى شد كمال صحنه ملازمت لازمدر ديو  
اشبو بيايه شروع بيوررل

❀ در معنى آن كه من اراد ان يجلس مع الله فليجلس مع اهل التصوف ❀

اول قولك معناسنك ياننده در كه بر كسنه الله له اوتورمق ديلسه پس اول  
كسنه اهل تصوف ايله اوتورسن زيرا بونلر هستى مو هو ملرندن محض فانى  
اولوب وجود حقه باقى ومظهر تجليات ذات وصفات اولمشدر در وصوفى ايله

تصوفك تعریفند \*م\* صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق \*بیستند\* برآمده جک اظهار  
 قیلمشدی و عندار باب التحقیق حقیقت تصوف داخل تحت عبارت اولماز و حقیقت  
 تصوف ضبطه دن بر شی ابله ضبط اولنماز ( نقل عن الشيخ ابی محمد الجوبی  
 انه لم یصح الوقف علی الصوفیة اذ ینس لالتصوف حدیوقف علیه ) فلهذا ماهیة  
 تصوفه اقوال مشایخ یکدن زیاده در اگر چه کیم الفاظ و عبار تلری مختلفه  
 ولیکن معناری متقار به در الحاصل تصوف تخلق باخلاق الله ایله و حیات بلاموت  
 وموت بلا حیات و بولکه اهلک بلا املاک و املاک بلا اهلک کدرو تصوف برق محرق  
 وذوق مورد و شرق متحققدر اکبناء جنید بغدادی طبیب الله انقاسه ( ما اخذنا  
 التصوف من القیل والقال ولیکن عن الجوع والسهر وترك الدنیا و قطع المألوفات  
 والمستحسنات ) دیو یورمشلردر و مرشدان راه حقیقت ارکان تصوف اون  
 رکنه رد یمشلا و لا تجرید توحید ثانیافهم سماع ثاشا حسن عشرت رابعابذل  
 وایثار خامس ترک اختیار سادسا سرعت وجد سابعاکشف خواطر ثامن اکثرت  
 اسفار تاسع سائرک اکساب عاشرا تحریم ادخار در پس بونلر تصوفک ارکانه در  
 دیمکدن مراد اشیاء مزبوره تصوفک لابد و لازمه سیدرد بکدر \*ایمدی برکسند ده  
 ارکان مزبوره اولمسسه اکاهل تصوف دینلر اما بونلرک وجودندن تصوفک  
 وجودی دخی لازم اولماز تصوف بونلردن اخصدر و بالجملة تصوف قال ابله  
 اولماز حال ابله اولور ولیکن ار باب حقیقتک تصوف تعریفند اولان بعض کلمات  
 قدسیه لرین ذکر ایدلم که مستمع قابل اهل تصوفه مقارن اولوب انلردن حال  
 حاصل ایتکه سماعی واجتهاد ایلایه شهاب الدین سهروردی قدس الله روحه  
 عوارف المعارف نام کتاب لطیفند باب خامسده ذکر ماهیت تصوفه بیورر لر که  
 ( اخبرنا شیخ ابو زرعة طاهر بن ابی الفضل فی کتابه ابو بکر احمد بن علی بن  
 خلف الشیرازی اجازة الشيخ ابو عبد الرحمن السلمی ابراهیم بن احمد بن محمد بن  
 رجاء عبد الله بن احمد البغدادی عثمان بن سعید عمر بن راشد عن مالک بن انس  
 عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 لكل شیء مفتاح ومفتاح الجنة حب المساکین والفقراء الصبر هم جلساء الله  
 يوم القيمة ) وقال الجنید و قد سئل عن التصوف فقال ان تكون مع الله بلا علاقة  
 وقال معروف الکرخی التصوف الاخذ بالحقایق والیأس مما فی یدى الخلاق  
 فمن لم یتحقق بال فقر لم یتحقق بالتصوف وقیل نهایة الفقر مع شرفه بدایة  
 التصوف وقال ابو حفص التصوف کله آداب لکل وقت ادب و لکل حال ادب

مطلب  
 فی ماهیة التصوف  
 واهله



ولكل مقام ادب في لزوم آداب الاوقات بلغ مبلغ الرجال ومن ضيع الآداب  
فهو بعيد من حيث يظن القرب ومردود من حيث يرجو القبول (وقال ايضا حسن  
آداب الظاهر عنوان حسن آداب الباطن لان النبي عليه السلام قال او خضع  
قلبه لخشعت جوارحه) (وسئل ابو محمد الحريري عن التصوف فقال الدخول  
في كل خلق سني والخروج عن كل خلق ذني) وبعضيلر دخی ديمشلكه تصوفك  
اولى علم اوسطى عمل آخرى حقدن موهبه درو بعضيلر تصوف ذكر مع الاجتماع  
ووجد مع الاستماع وعمل مع الاتباع دیر ديمشلكه بعضيلر دخی تصوف ترك تصرف  
وبذل روح در ديمشلكه وسهل بن عبد الله صوفي شول كسسته در كه كدردن  
صافي وفكر حقه قلبی مالا مال و بشر دن انقطاع اليه حقه رجوع ابدوب  
ذهب ومدر قنده مساوی اوله دیو بیور مشلكه ✽ حکیم سنایی ✽ مرد صوفي  
تصلفی نبود ✽ خود تصوف تکلفی نبود ✽ صوفي آنست که تمنی و خواست ✽  
کشت بیزار و بیکر هه برخاست ✽ کشته آزاد آنچه بگریزد ✽ آنچه به دهند  
خلق نپذیرد ✽ هر چه باید ز کرد کار جهان ✽ خواهد و خلق از و همه جویان ✽  
صوفیانی که کاسه پردازند ✽ چشم تحقیق راهمه گزند ✽ صوفیانی که اهل  
اسرارند ✽ در دل ناربسرش دارند ✽ تو بصفو صفات صوفي باش ✽ خواه  
بصری و خواه کوفی باش ✽ صوفي عشق و در حدیث هنوز ✽ سلب و ایحباب  
ولایحوز و یحوز ✽ صوفیان در دمی دو عبد کنند ✽ عنکبوتان مکس قید کنند ✽  
آنکه از دست روح قوت خور د ✽ کی نمک سود عنکبوت خور د ✽ ذوالنون  
مصری قدس سره دن روایت اولنور که حکایت بیور مشلكه سیاحت ایدر کن  
سواحل شامده بر مرأه صالحه به ملاقی اولوب قندن کلور سن دیدم جواب  
و یردیکه بر قومک حصه ورندن کلور مکه (تجانی جنوبهم عن المضاجع)  
قول کریمی انلرک شاننده در بن ایتدم ای مرأه مبارکه پس قنده کیدرسن  
جواب و یردیکه شول رجال خدایه کیده ر مکه (رجال لاتلهیهم تجارة ولا بیع  
عن ذکر الله) قول کریمی انلرک وصف جیلار یدر ✽ پس اکا ایتدم ای زن اول  
قومی وصف قیلسک لطفدر ✽ پس بوشعری فی الحال انشا ایلدی ✽ شعر ✽  
قوم همومهم بالله قد علقت ✽ قالهم هم تسو الی احد ✽ فطلب القوم مولاهم  
وسیدهم ✽ یا حسن مطلبهم للواحد الصمد ✽ ما ن تنازعهم دنیا ولا شرفا ✽  
من المطاعم والذات والولد ✽ ولا لبس ثياب فائق انق ✽ ولا روح سرور حل  
فی بلد ✽ الامسارعة فی اثر منزلة ✽ قد قاربوا الخطا و فیها باعد الابد ✽ فهم

رهان غدران و اودیة ❖ وفی الشیخ و امخ تلقاهم مع العدد ❖ ایلدی ای طالب طریق  
 سبحانی وصلت حق ایسترایسک ذکر اولان طائفة علیه تک مجلس قدس انسلریله  
 مشرف اولمغه حققدن مدد و عنایت رجا یله زیرا اثره ملاقات حققدن هدایت  
 اولد بغمته کمان ایتیه سن نیکیم جنید بغدادی بیوررلر که (الصوفی کالارض  
 بطرح علیها کل قبیح ولا یخرج منها الا کل مایح و قال هو کالارض بطأها  
 البر و الفاجر و کالسمک یظل کل شیء و کالقطر یسقی کل شیء) فلهمذا من اراد  
 ان یجلس مع الله فل یجلس مع اهل التصوف) بیوریلوب و حضرت جلال الدین  
 رومی قدس الله روحه بونک تحقیقه شروع بیور دیلر قال طیب الله انفسه  
 ❖ مثنوی ❖ آن رسول از خود بشد زین یکدو جام ❖ اول رسول بو برابکی  
 جامدن کند و سندن کندی یعنی حضرت عمر رضی الله عنه تک مجلس قدس  
 انسلریله و اصل اولوب کوش هوشی کلان انسه لرین کوش و جان ودلی  
 نظرا کسیر اثرلندن ربحی صافی عشق ازلی نوش ایتد کده کیفیت باده محبت  
 ولذت انس معیت کند و بی کند و دن الوب دریای و حنده مستغرق  
 وفانی اولدی و مستهلک فی الذات اولمغه ❖ مثنوی ❖ فی رسالت یادماندش  
 فی پیام ❖ ائک خاطرنده نه رسالت و نه پیام قالدی ❖ یعنی مست و مد هوش  
 محبت اولوب جله سنی فراموش ایلدی ❖ مثنوی ❖ واله اندر قدرة الله  
 شد ❖ حق سبحانه و تعالینک قدرت و جلالنده واله و حیران اولدی  
 ❖ مثنوی ❖ آن رسول اینجار سید و شاه شد ❖ اول رسول روم بومر تبه به ایشدی  
 و شاه اولدی و یا خود رسول روم ایکن نور ایمان و جذبه رحان ایل جان ودلی روشن  
 اولوب و سر سعادته (الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور) ناجی  
 کیدیر بلوب شاه دلشاد و مر د آزاد اولدی ❖ پس بنده ایکن آزاد و رسول  
 ایکن شاه اولمق نوجهله در دیرایسک ❖ مثنوی ❖ سیل چون آمد بدیریا بحر  
 کشت ❖ کورمز مین سیل چونکه دریاه کلدی بحر اولدی کذلک رسول  
 قیصر روم دخی مانند سیل روان جانب دریای دل عمر رضی الله عنه لاحق  
 اولوب بحر بیکران اولدی ❖ مثنوی ❖ دانه چون آمد بزرع کشت کشت ❖  
 و بر مثال دخی رسول قیصر روم بذرودانه کبی کشت زار اسرار کرد کار اولان  
 عمر الفاروقه ملاقی اولدی و حضورینه کلدی کشت معارف ربانی و زرع  
 حقایق نامتناهی اولدی کشت اول کاف عربینک کسریله زرع معناسنده در  
 ❖ پس محسنلر رفیق اولان بهر حال نیک حال و خوش خصال و مقبول خدای



معال اولق مقرر دبوکا بر مثال دخی بودر که \* مثنوی \* چون تعلق یافت  
 نان بابو البشر \* بو محله بو البشر دن مراد مطابقا نوع بشر در چو نکه  
 نان بو البشره تعلق بولدی یعنی لقمه انسان اولدی \* مثنوی \* نان مرده  
 زنده کشت و باخبر \* نان مرده زنده و داننده اولدی یعنی جماد ایکن انسان  
 مرتبه سن بولدی نکتیم مقدمات بونک ذکرری سبق ایلدی و بر مثال دخی  
 \* مثنوی \* موم و هیزم چون فدای نار شد \* شمع و حطب چونکه فدای  
 نار اولدی یعنی وجود زین آتیه یاقدی \* مثنوی \* ذات ظلماتی اوانوار  
 شد \* موم و هیزم مک ذات ظلماتی عین انوار اولدی کذلک وجود عنصری  
 بشری دخی کثیر و ظلماتی ایکن فدای نار محبت اولد قده تجلیات انوار احدیت  
 ایل کمال نورانیت حاصل ایدوب نور و حدتن غیرسی قالمز کذلک بر مثال دخی  
 \* مثنوی \* سنک سرمه چونکه شد در دیدگان \* بعد التربه سرمه طاشی  
 حد ذاتده سیاه و مظلوم ایکن چونکه کوز زده اولدی یعنی ابصاره کشیده  
 قلندی \* مثنوی \* کشت یثنایی شد آنجا دیدبان \* اول حجر مسحوق و کحل  
 اصفهانی بیناغه سبب و باصره به قوت اولدی کذلک قلبی سنک سرمه کی  
 شدید و سیاه اولان مرید عاشق دخی نظر کیمیا اثر پیره و اصل اولوب غبار  
 اقدام کحل اولوا الابصارن دیده جانه توتیا ایتد کده قلبی آفتابن انور  
 و دیده فوادی منور اولور \* ایلدی ای نور دیده پدر باد اجل و رد عمرک بریشان  
 ایدوب در بدر اولماز دن اول بر مر شد حی کامله ملاقی اولغه سعی و کوشش قیل  
 (بیت) اسرار خرابات هم از پیر دغان پرس \* این قصه سماعست مکن فکر قیاس  
 \* مثنوی \* ای خنک آن مرد کز خود رسته شد \* ای سعادت لو شول مر دراه که  
 کند و سندن قور تلاش اولدی یعنی عجب و انانیت و پندار و نفسانیدن کچوب  
 افناء بشریت ایدوب \* مثنوی \* در وجود زنده پیوسته شد \* بر زنده نک  
 وجودیته پیوسته و ملصق اولدی یعنی وجود حقانیه زنده و باقی اولان بر زنده  
 کوکله یول بولوب انک جنان جناننه داخل اولغه ارواح انیا و اولیا ایل  
 حشر اولدی زیر امر شد کمالک وجود شریقی بحشر انوار اولیا و جمع اسرار  
 انیادار \* خجندی \* هر که در راه تاول قدم از خویش برید \* هم باول قدم  
 آنجا که همی خواست رسید \* هیچکس در توبیا و یخت که از خود نگر یخت  
 \* هیچکس باتونه پیوست که از خود نبرد \* مثنوی \* وای آن زنده که با مرده  
 نشست \* وای و در بغ و حیف اول زنده یه که مرده ایله او طوردی \* مثنوی \*

مرده کشت وزندگی ازوی بجست ❀ اول زنده مرده مقارن اولمغله زنده لك  
اندن صحرا دی اولدخی مرده اولدی بویت شریفده برقاج وجهله معنی  
قابله ❀ وجه اول بودر که ابواه ودریغ شول مردطاب مستعد که زنده لك  
مرتبہ سن بولمغہ کنندوده قابلیت واریکن نور عشق و محبت ووضیای ذوق  
و حالتدن بی بهره قلبی افسرده برمقلدك دامنه گرفتار اولمغله اولدخی انك کبی  
بی ذوق و حالت و بی عشق و محبت اولوب مرده و جاهل قالدی ❀ ویا خود  
حیف او دریغ اول روح انسانی یه که کوکلی من خرافات فانیہ بنیدایدوب حیات  
ابدی و سعادت سرمیدن محروم قالدی ❀ ویا خود ابواه ودریغ و صدهزار حیف  
و تأسف شول زنده دل اولان ارباب محبتہ که مرشد کامله ملاقی اولوب و شمع  
جاننی نور آفتاب روح محمدیدن ایقاد ایدوب حقله باطلی فرق ایش ایکن  
کبر و اسفله میل ایدوب اهل دنیا الیه صحبت و ذوق و محبتی اولیان تیره دلر الیه  
موانست ایلوب انلرده اولان کثرت و ظلمت جهل و کدورت بونک قلبنه دخی  
تأثیر ایتمکله مکدر و پرژنک اولوب حالت مزبوره کنندوده مستمره اولور سه  
زنده ایکن مرده اولوب نفسانیتی غلبه ایتمکله ولد قلبی سنی قتل ایلدی کافال  
علیه السلام (ایاکم و بحالسة الموتی قالوا ومن الموتی یارسول الله قال صلی الله  
علیه وسلم الاغنیاء) و فی روایة اخرى قال اهل الدنيا (قال علی کرم الله  
وجهه ❀ شعر ❀ اف علی الدنيا واسبابها ❀ فانها للحرز مخلوقة ❀ همومها  
مانتفضی ساعة ❀ عن ملک فیها وعن سوقة ❀ وقال ایضا ❀ شعر ❀ و فی الجهل  
قبل الموت موت لاهله ❀ واجسادهم قبل القبور قبور ❀ وان المرألم یحی بالعلم  
میت ❀ وایس له حین النشور نشور ❀ پس طالیه لازم اولان بودر که زنده دلاره  
پیوسته اولوب مرده دل اولان جهلا و اهل دنیا دن دور اوله ❀ قطعه ❀  
بامر دم نیک شو و مصاحب ای دل ❀ باشد که شوی یار مناسب ای دل ❀ بکذر  
زمر اح و ترک بد کن نفسی ❀ ناحق بدهد ترا مرآت ای دل ❀ واکر بن دائما  
زنده دل جست و جوسندیم ولیکن هنوز بوله مدم مرده دلر الیه ضروری  
صحبت ایدرم دیر ایسک بوله مدیغک تقدیر چه دخی زندهار مقلده و مرده دلان  
صحبتن اختیار ایتوب قرآن عظیم الشانک حکم ایلدیکی شرع شریف نبوی  
وسنت سنیة احمدیدن منفک اولمه اول سنی طریق مستقیمه دلالت ایدر زرا  
❀ مثنوی ❀ چون تودر قرآن حق بگریختی ❀ چونکه سن جلیس جمان  
وانیس روان اولان کلام قدیم و قرآن کریمه فرار ایلیمه سن یعنی کتاب ربانی به



التجافیه سن وتلاوت قرآن الیه جائك لذت بواب حکمی اله عامل اوله سن  
 بهر حال کم کشته اولوب ✽ مشوی ✽ باروان انبیا آمیختی ✽ روان انبیا الیه  
 مختلط اولوب روح پرفتو حلیله آشنای ایدرسن و بوبیت شریفده بووجهله  
 معنی ویرلک دخی قابلدنر که چونکه سن مرده دلردن کسسته اولوب احکام  
 قرآنیله آراسته و اوصاف ربانیله پیراسته و حضور شریفننده حق  
 باطلدن متمیز اولان عارف واصل و وارث کامل و مرشد مکملره فرار و اتجا  
 ایلیه سن تحقیق و تحقیق مرده دل اولقدن قورتلوب ارواح انبیا و اولیا الیه  
 مختلط اولوب و اسرار علیله آشنای ایدوب حیات ابدی و بقاء سرمدی  
 بولورسن ✽ خجندی ✽ مریدان طالب پیرند و پیران ظاهر و پیدا ✽ دریغا  
 تشنه لب خواهیم مردن براب دریا ✽ مکوا اصحاب دل رفتند و شهر عشق شد خالی  
 ✽ جهان پر شمس تبریزست کو مریدی چومولانا ✽ جناب عشق بس عالیت  
 موسی همتی باید ✽ که نتوان بر چنان طوری شدن بی همت والا ✽ ایدمی سعی  
 و کوشش قیلوب بوله مدم دیمه حق سبحانه و تعالی قادر در البسته طالب مطلوبه  
 واصل و ملق مقرر در ✽ رباعی ✽ اگر دمی بگذاری طریق نااهلی ✽ به بینی آنچه  
 نبی دید و آنچه ولی ✽ خدا را بشناسی و خاص بنده شوی ✽ خدای تو بینی برغم معتزلی  
 ✽ ای طالب صادق تلاوت قرآن الیه و احکام قرآنیله مرصوف اولان مردان  
 یزدان الیه مألوف اولیجق و انلردن لذت آلیجق ارواح انبیا الیه آشنای مقرر میدر  
 دیر ایسک مقرر در زیر ✽ مشوی ✽ هست قرآن حالهای انبیا ✽ قرآن عظیم انبیاء  
 عظام علیهم السلام احوال و اوصافیدر ✽ مشوی ✽ ماهیان بحیراک کبریا ✽  
 انبیاء عظام علیهم السلام فی المثل دریای کبریا نک ماهیلیدر علی الخصوص  
 قرآن کریم وصف جلیل محمدیدر ✽ سید ✽ ای رسول فخر عالم سید ذات  
 وصفات ✽ بحر ذاتک کوهر یسک هم صفاتک عین ذات ✽ مظهر سر حقایق  
 مطلع نورازل ✽ معدن سر دقایق منبع هر معجزات ✽ احد و محمود و قاسم شاه  
 سلطان رسل ✽ کنت کنز مخزن هم کشف حل مشکلات ✽ وصفه و الشمس  
 و النجم و تبارک و تبارک سویلدی ✽ شانکه طاهای و یاسین کلدی حقندن بینات ✽ صورتک  
 انوارنک هر ذره سی شمس و قر ✽ طره عنبر فشاک لیل القدر و برات ✽ عز و اقبال کدن  
 اوتری اولدی ترکیب جهان ✽ بیرو کوک انس و ملائک اصل و فرع کائنات  
 ✽ هر کیم ایمان یقین ایتدی سکا ای پاک دین ✽ لایزال اولدی همیشه جاودان  
 اندر حیات ✽ مؤمن و صادق موحد جان نثار ایلسکا ✽ کر چه مشرک شبهه دن

پاك اولدى اول بى ثبات \* عقل جان و دینی و دل ای کوهر کون و مکان \* سندن  
 اولدی جمله اشیا سکر و قند و نبات \* قبل نسیمی به ترحم ای شفیع المذنبین  
 \* حاصل ایکی جهانده سنسن ای پاکیزه ذات \* ایدمی بنم روح چونکه قرآن  
 احوال و اوصاف انبیادر سندن دخی احکام قرآینه ایله متخلق اولدقده بهر حال  
 ارواح انبیایله حشر اولمق بمحققدر \* مثنوی \* ورنحوای ونه قرآن پذیر \*  
 واکر قرآن عظیمی مجرد تلاوت ایدوب طونالم کونده برختم ایش سن ولکن  
 قرآن کریمده اولان اوامر ربانییه امثال و اعمال صالحه یه اشتغال انیموب  
 احکام قرآینه بی قبول قلمیه سن \* مثنوی \* انبیا و اولیا رادیده کبر \* فرضی  
 کندوی انبیا و اولیای بالذات کورمش طوت یعنی انبیا و اولیای کورمکدن  
 مراد شرفی ایمان ایله مشرف اولوب وانلرک بیورد قلوبین طوتوب و اثرلینه  
 کیدوب حالربله حاللتقدیر \* پس قرآن کریم خود احوال انبیادر تلاوتدندخی  
 مقصود آنکه عمل ایتمکدر عمل اولوب حاللمد کدنصکره طونالمکه اوقومش  
 و یا خود انبیا و اولیایک بالذات کدولرین کورمش بلکه دور  
 آدمین برومهر اولوب هر برله صحت ایش سن نه فائده یونس امرم ایدر  
 قدس سره \* بیت \* کشی دنیا به کلمکدن ربی بیک ایش \* ربیسنی بیککه سبب  
 اولیای بولماغش \* بولمق دکل ایش بولمق بیک دکل ایش بیک \* اولیایه کوکل  
 وروب رنکته بویانمغش \* ایدمی بنم جانم بیک کورمک اولمق دیمشدر سن  
 دخی حالکی اکا کوره قیاس ایله و کندو که نافع کار ایشله \* پس برکسنه عمل  
 ایتدیکی تقدیرجه قرآن اوقومنک کندو به فائده سی یوقی دیر ایشک عملسن  
 قرآن اوقومق رب العزیز کلام شریفنه اعتبار ایتماکدر اوقوله لک حفنه حضرت  
 رسول علیه السلام ( رب تال القرآن و القرآن بلغنه ) یورمشدر یعنی چوق  
 قرآن اوقیمچی واردد حالبو که قرآن اکا لغت ایدر دیمکدر و بومحمله اعتندن مراد  
 حق تعالی بیک رضا سندن دور اولوردیمکدر زرا رضای حق قرآن ایله قوللری عمل  
 ایتکدر مولانا جامی علیه الرحه بوحديث شریفی شرح ایدوب یوررر که \* نظم \*  
 رب تال یعوذ بالقرآن \* وهویضی به الی الخذلان \* خواجه رانست جز تلاوت  
 کار \* لیکن آن طرد و لغت آردبار \* لغتست این که بهر لهجه و صوت \*  
 شود از تو حضور خاطر فوت \* فکر حسن غناردهوشت \* متکلم شود فراموشت \*  
 نشود بردل نوتا بنده \* کین کلام خداست یابنده \* لغتست این که سازد  
 پی سیم \* روز و شب بامبر و خواجه ندیم \* مجلس نا کسان بیارایی \* نابدان



يك دو خرده بر يابی \* خانه شان مزبله است و قرآن نور \* داراين نور را زمز بله دور \*  
 شرم بادت كه بهر مزبله \* سازی از نور قدس مشعله \* اعتست اين كه همت  
 تو تمام \* كشت مصروف لفظ و حرف و كلام \* نقد عرت ز فكرت موعج \* خرج  
 شد در رعایت مخرج \* كر شود مدی از ادای تو كم \* حرف غم در دلت شود  
 مدغم \* فوت كردی سعادت سرمد \* غم نخوردی بر اريك مد \* همچنين هر چه  
 از كلام خدا \* جز خدا قبله داشت ترا \* موجب لعن و مایه طردست \* حذا  
 مقبلی كز آن فردست \* معنی لعن چیست هر دودی \* بمقامات بعد خشنودی  
 \* هر كه ماند از خدا يك سر مو \* آمد اندر مقام بعد فرو \* كز چه ملعون  
 نشد ز حق مطلق \* هست ملعون بقدر بعد از حق \* ز آنكه اندر مقام يكتایی  
 \* نيست مورا بحال كنجایی \* ايمدی بنم جانم قرآن عظيمی لسان صدقه  
 قرأت ايله و جان قولايه ديكله عجباً قرآن كرمده اولان اشبو آيتی فهم ايدر  
 ميسن كه قال تعالى ( لوانزلنا هذا القرآن على جبل لرأيه خاشعاً متصدعاً  
 من خشية الله ) وقال عليه السلام ( القرآن غني لا فقر بعده ولا غني دونه ) ای جان  
 پدر عين القضاة همدانی بیوررلر كه چونكه قرآن نقاب عزتی وجه كرمندن  
 رفع ايليه و برقع عظمتی كشاده قبله بعد و فراق بیمار لر يك جله سنه لقاء الله دن  
 شفا و پرور و هر كس در دینه دوا بولور كما قال عليه السلام ( القرآن هو الدواء )  
 قرآن مبین بر حبل متيندر كه غالب صادق لاجرم مطلوبونه جذب ايدر حق تبارك  
 و تعالی قرآن عظيمی بوعالمه كسوت حروفله انزال ايدوب هر بر حرفنده صد هزار  
 غمزه جان ربا تعبيه قبلد بلر اما سن قرآنی قنده كوررسن هيهات صد هزار  
 اعطيه و حجبك و راسنده مستور درسن ايسه اكاحرم دكلسن اكر درون پرده به  
 كيمكه سكا اذن اولیدی معانی قرآنيه سكا جلوه كر اولور دی اما قرآن عظيمی  
 حق تبارك و تعالی بيكانه زندن حفظ ايدوب ( انما نحن زنا انما الذكر و اناله  
 لحافظون ) پرور مشدر \* ايمدی قرآن عظيم اوليايه و عمل صالح ايليان مؤمنينه  
 خطاب لم يزلدر بيكانه زه اندن بهره و نصيب يوقدر و حروف و كلمتندن غیری  
 سنه ايشتمزلز را كه سمع باطنی يوقدر كما قال تعالى ( انهم عن السمع لم عزولون )  
 آه ای عاشق صادق حضرت فخر عالم صلى الله عليه وسلم بیوررلر كه ( اقرأ القرآن  
 و التمسوا غرايه ) ايمدی بنم جانم غرايب قرآنيه طلب ايتك هر كسك كاری  
 دكلدر \* پس بو حال حاسل ايتكه كتابخانه ( اول ما خلق الله نوری ) به ايرشوب  
 ( ادبني ربني فاحسن تأديبي ) استاذندن تعلم ايليه سن ولوح داندن بلا و اطاة

او قوی به سن و نظر ایدوب کوره سنکه لوح دلده ( و ربك الاكرم الذی علم بالقلم  
 علم الانسان ما لم يعلم ) مکتوب اولوب و کتاب خانۀ قلبه اولان قلم نه اولدیغن  
 مشاهده قیلورسن فلهم هذا کاشف اسرار کبریا حضرت مولانا بیوررلر که  
 ❖ مثنوی ❖ ورنه برای چو بر خوانی قصص ❖ واکر قرآن کریمی قبول ایدیچی  
 اوله سن و انده اولان قصص انبیایی چو نکیم او قوی به سن سکا بر اذیت و حالت  
 کلور که ❖ مثنوی ❖ مرغ جانت تک آید در قفص ❖ مرغ جانت تن قفصنده تنک  
 کلور یعنی فضای وسیع لاهوت و صحرای منیع ملکوتی مشاهده ایدوب روح روان  
 قفص نده طور میوب عالم لامکانه جولان ایتک ایستز را ❖ مثنوی ❖ مرغ کواندر  
 قفص زند انیست ❖ مرغی غمکه قفصده محبوسدر ❖ مثنوی ❖ می نجو بد رستن  
 از نادانیدست ❖ حبس قفصدن قور تلقی ایسترسه نادانلقدیر ❖ بیت ❖  
 حجاب چهره جان می شود غبار تنم ❖ خوشامی که زین چهره پرده بر فکنم  
 ❖ مثنوی ❖ روحهایی که قفصهار سنه اند ❖ شول روحلر که قفصلردن قور تالشلردر  
 و محبوس طوارق افلاکی اولمقدن خلاص و نجات بولشلردر ❖ مثنوی ❖ انبیای  
 رهبر شایسته اند ❖ ارواح انیدار که رهبر لکه لایقلردر و یا خود شایسته حق و رهبر  
 سالکان طریق اولان انیدار ❖ پس نه وجهله رهبرلر و قفص نندن روح  
 آزاد اغنه دلیلر در دیر ایشک ❖ مثنوی ❖ از برون آوازشان آید ز دین ❖ اول انبیاء  
 عظامک آوازی طشره دن دین جانبدن کلور یعنی کرچه کندولری قفصهای  
 کوندن خلاص اولوب عالم معنایی مناص و دخی ( فی مقعد صدق عند ملک مقدر )  
 ماوراسند مکیلردر ولیکن کلمات قدسیه و خطابات انسیدلری سمع جانه کلور  
 و طالبلره تن قفصندن خلاص یوان کوستروب ❖ مثنوی ❖ کرزه رستن  
 ترا اینست این ❖ که قور تلقی بولی سکا بودر بو دیرلر و بولکاتی جان قولاغی اولوب  
 ترک صحبت نادان ایدنلره ایشک تدیرلر و دیرلر که ❖ مثنوی ❖ مابدن رستم  
 زین تنکین قفص ❖ ای طالب فلاح و راغب نجاح بو مضیق و تنکین اولان طبیعت  
 قفصندن بز اشبو ذکر اوانان اسباب ایله خلاص اولدی و فی وجود موهوم  
 ایدوب عالم وحدته او چندق ❖ مثنوی ❖ جز که این نه نیست چاره این  
 قفص ❖ بو قفصک چاره سی و بوندن خلاص اولغه درمان بویولدن غیری  
 دکلدیر یعنی مرده دللر صحبتدن دور اولوب مرشدی کامل و وارث نبی اولان  
 عارف واصل و مکمل و زنده دللر صحبتنه مقارن اولوب کوکل چراغن نور آفتاب  
 محبتدن باند ر مغله اولور ❖ قاسم انوار ❖ براه پیرمغان رو که راه سرمستیت ❖



خلاف پیرمغان ره مرو که در پستیست \* مگو حکایت حس را و بگذر از محسوس  
 \* کسی که شخړه حس مانده است معتزلیست \* دلاتو جام مبی ایک جام بحر آشام  
 \* که جام توز شراب خدای لب بلبست \* بنوش باده که این باده از جاز آمد  
 \* اگر بکاسه چینی و شیشه حلبیست \* و روح روانک بند بشریت و زندان  
 طبیعت و قفس عنصر بدن خلاص اولمغه و صحبت مر دان خدایه و اصل اولمغه  
 علاج بودر که \* مشوی \* خویش را رنجور سازی زارزار \* کندوی زیاده  
 رنجور و زار و خوار و زار دوزخ سن یعنی اوایاء کرام مجلسنده علم و فضیلت که و حسب  
 و فسبکه افتخار و کند و پندار که استنکبار ائیمه سن و لذت شهرتی دماغ  
 جنانکدن از اله ایچون خلقه کندوی معبود کوستروب تواضع و مسکنست  
 و فقر و فنا و بی نام و نشان اولمغی اختیار ایلیمه سنکه \* مشوی \* تا راپرون  
 کند از اشتهار \* حتی سنی اشتهار دن طشره ایلیمه یعنی خلاص ایده ل  
 \* مشوی \* کاشتهار خلق بند محکمست \* زیرا که اشتهار خلق بند محکمدر  
 \* مشوی \* در ره ابن از بند آهن کی کست \* طریق حقه بواشتهار بندی  
 بند آهندن پیمان کدر یعنی برکسنه حسب و نسب و علم و فضیلت و معرفت  
 و سخاوت و دولت و ثروت و صلاح و عبادت و زهد و طاعت و ارشاد و مشیخت  
 و بونک امثالی حالت ایلیمه بین الناس شهرت بولمق طریق حقه بند آهندن ادنی  
 دکلدر بلکه بند اشتهار قید آهن و سلاسل حدیددن اشد و محکمدر کافال علیه  
 السلام ( بحسب امرأ من الشر ان یشار الیه بالا صابغی الدین اوفی الدنیا الامن  
 عصمه الله \* جای \* این همه اکنون کره و بند چیست \* وین همه آمیزش  
 و پیوند چیست \* بکسل از بنان که زبان تواند \* خصم دل و دشمن جان تواند \*  
 پس شهرتدن قور تبلوب قفس تندن خلاصی بیان ایچون حضرت مولانا اشبو  
 طوطی قصه سنه شروع ایدوب جان قولانغی اولانره درر و جواهر نثار ایدرل

❀ قصه بازار کان که طوطی محبوس او اورا پیغام ❀

❀ داد بطوطیان هندوستان درهنکام رفتن ❀

بازر کانک قصه سی در که انک قفصده محبوس طوطیسی بازار کان خبر و بردی  
 هنکام عزیمده یعنی هندوستانه کیدر اولد قده هندستان طوطیلرینه سلام  
 کوندردیکی بیان اولنور \* پس قصه دن حصه بودر که بازار کاندن مر اد عقل  
 معاد و طوطی دن مر اد روح روان و نفس ناطقه و هندوستاندن مر اد عالم

ملکوت وانه اولان طوطی بدن مراد ارواح انبیا و اولیا و مؤمنین اصفیا  
 و باز رکات اهل و عیال و جواری و خدمتکاران بدن مراد حواس خسته ظاهره  
 و باطنه در \* پس عقل معاد بطریق التجارة جانب ملکوت به عزمت ابلد کده  
 حواس بدن هر بریسی عقل بدن کندویه مناسب برشی \* نمی ایدوب طوطی \* شیرین  
 ادای نفس ناطقه و بیغای سکرانس خای روح روان دخی حبس بدن  
 و زندان مظلم طبع بدن خلاصه نه چاره دیو هندوستان ملکوت کده قفص تن بدن  
 آزاد اولمش طوطیان حظیره \* قدسه سلام و پیام امانت ایدر دیکدر \* ایدمی  
 بو حکایتی کال صدقه اش و تأویل اوزره اوقوبوب حصه مند اوله سن و روح  
 روانک حبس قفص تن و زندان طبع عده پابند اولمقدن خلاصه سعی ایلیده سن  
 \* بیت \* جان عالم تو و این قصه زجانت پیدا است \* یار من جان منی جان  
 و جهانت بفاست \* \* مثنوی \* بود باز رکان و اورا طوطی \* زمان  
 سابقده بر باز رکان و ارایدی و انک بر طوطیسی و ارایدی و بعض نه سخنه ده  
 \* ع \* تاجری را بود کو باطوطی \* واقع اولمش در اول تقدیر چه بر تاجر ک  
 بر طوطی \* کوباسی و ارایدی دیک اولور \* مثنوی \* در قفص محبوس  
 و زیبا طوطی \* قفصده محبوس بر زیبا طوطی ایدی \* مثنوی \* چونکه  
 باز رکان سفر را ساز کرد \* چونکه باز رکان سفر ایچون ساز و تدارک ابلدی  
 و اسباب سفری مهیا ببلدی \* مثنوی \* سوی هندستان شدن آغاز کرد \*  
 جانب هندستانه کیمکه آغاز ابلدی \* مثنوی \* هر غلام و هر کنیز لکز از جود  
 \* سخاو کر مندن هر بر غلام و جاریه سنه \* مثنوی \* گفت بهر توجه آرم  
 کوی زود \* سندن اوتوری نه کنورهیم نیز سوبله دیدی \* مثنوی \*  
 هر یکی ازوی مرادی خواست کرد \* غلام و جواری بدن هر بریسی خواجه لری  
 اولان باز رکان بدن بر مراد دبلدی \* مثنوی \* جله را وعده بداد آن  
 نیک مرد \* اول نیک مرد و جواد اولان سوداگر جله سنه وعده و یردی  
 و ان شاء الله تعالی استدیکن از مرغان لری کنور یرم دبدی \* پس خواجه سوداگر  
 \* ع \* سفر کریم و آهنگ آنجهان کردم \* دیو طوطی به خطاب  
 ایدوب \* مثنوی \* گفت طوطی راجه خواهی ارمغان \* طوطی به  
 ایتدی که سن دخی نه ارمغان ایسترسن \* مثنوی \* کآرمت از خطه هندوستان  
 \* که سکا هندستان سرحدندن هدیه کنورم و مراد که کنورم پس  
 طوطی \* خوش گفتار جواب و یروب \* مثنوی \* گفتش آن طوطی که آنجا



طوطیان \* اول طوطی بازگانه ابتدی اول برده که طوطیلری یعنی خطه  
هند سستانده اولان طوطیلری \* مثنوی \* چون بینی کن ز حال مایان \*  
چونکه کوره سن بنم حاملدن اول طوطیلره بیان و سر درونم عیان ایله بویله دی که  
\* مثنوی \* کان فلان طوطی که مشتاق شماس \* اول فلان طوطی که سزک  
مشتاکزدر \* مثنوی \* از قضای آسمان در حبس ماست \* قضای آسمان  
بزم حبس مزده در \* مثنوی \* بر شما کرد اوسلام و دادخواست \* اول طوطی  
سزده سلام ایلدی و سزدن داد طلب ایلدی \* مثنوی \* و شما چار دوره ارشاد  
خواست \* و سزدن چاره و ارشاد یوانی ثنی ایلدی \* سید \* بر من جفا ز غمزه  
یارست و السلام \* خون در دلم زدست نکارست و السلام \* ای صبح دم ز مهر مرز  
کا آفتاب ما \* رخسار آن خجسته عذراست و السلام \* ای یاد اگر بزلف نکارم رسی  
بکو \* دل بی تویی شکیب و قرارست و السلام \* ای وصل کل مپرس که چونست  
عندایب \* چون واقعی که همدم خارست و السلام \* وای خواجه بو طوطی بسته بال  
و شکسته حال و محبوس قفس تن و قید بندوهم و خیال دن اول طوطیان  
قدس انسه بویله سویله سنکه \* مثنوی \* گفت می شاید که من در اشتیاق \*  
اول طوطی ابدی لایتمیدر که بن اشتیاقده \* مثنوی \* جان دهم اینجا بمرم  
در فراق \* بونده جان و برم سزک فراق کرده اولم و قالم \* مثنوی \* این روا  
باشد که من در بند سخت \* بوروامی در که بن قفس بشریت و زندان طبعده  
بند محکمه اولام \* مثنوی \* که شما بر سبزه گاهی بر درخت \* سزایسه  
گاهی سبزه زارده و گاهی درخت میوه دارده اوله سز و با خود سز بر سبزه گاهده  
درخت اوزرنده اوله سز دیک اوله یعنی ارواح انبیا و اولیا و مؤمنین اصفیا سبزه  
زارانس و درخت حظیره قدسده اولوب بو فقیر بیچاره دخی بر موجب ( انما  
المؤمنون اخوة ) و دخی ( ما خلقتکم ولا بعثکم الا کفیس واحدة ) جنس بنی آدم دن  
ایکن پابند اسیر طبیعت و محبوس زندان بشریت اوله بز عن ابن مسعود ( ان  
ارواح المؤمنین طیر خضر تعلق فی شجرة الجنة ) هکذا ذکره الاقلیشی  
و اختصره ( و فی الروایة ان ارواحهم فی جوف طیر خضر لها قنادیل معلقة  
بالعرش تسرح من الجنة حیث شاءت ثم تأوی الی تلك القنادیل فاطلع الیهم  
ربهم اطلاعة فقال هل تشتهون شیئا قالوا ای شیء نشتهی ونحن  
نسرخ من الجنة حیث شئنا ففعل ذلك بهم ثلاث مرات فلما رأوا انهم  
لن یتروا من ان یسأوا قالوا یارب زید ان ترد ارواحنا فی اجسادنا حتی نقل

فی سبیلک مره اخری فلما رأى ان ليس لهم حاجة تركوا ) پس ینه طوطی ء  
روح عقل تاجرہ ابتدی ای خواجہ جواد شکرستان ملکوت وبوستان جبروتہ  
بنم جنسہ بدن اولان طوطیان بلند پرواز جلوہ سازی نما شاقیلد قدہ  
سکا توصیہ اولندیغی اوزدہ بنم احوال پریشان واشتیاق بیسیانمی بطریق  
داستان اول دوستان قدس آشیانہ تقریر و بیان وانواع درد اوحسرت  
ونالہ وفرقت ایلہ کریمان اولوب دہ سن کہ ای مروت و کرم کالنری ❖ مثنوی ❖  
ایچنین باشد وفای دوستان ❖ دوستلرک دوستلرہ وفاسی بویله می اولور کہ  
❖ مثنوی ❖ من چنین حبس و شہاد رکستان ❖ بن بویله حبس وزندانده ا ولم  
وسرکستانده اولہ سز ❖ اعدی بومقرر در کہ انساندن هر برنگ مرغ روحی بوققص  
تندہ حبس و کرفتار و بال ہمتی بند غفلت ایلہ مقید و خواری و زارد ❖ پس ہر بر  
روحہ لازمدر کہ حبس بشریتدن خلاص اولوب مقام ملکیتہ پرواز ایتک  
ایچون عالم ملکوت و مقام جبروتہ اولان ارواح انبیا و اولیای کندوبہ شفیع  
کتوروب و ارواح طیبانہ صلوة وسلام ایلوب مدد و عنایت طلب ایلہ و یوزین  
درکاہ حقہ سورہ ❖ سید ❖ حبیب عزتم جامع جہانم ❖ رفیقہ مونسم آرام جام ❖  
صنوبر قد لودلدارم طیبم ❖ منور دیدہ و روح روانم ❖ بوجان قوشی اوچر  
برکون قفسدن ❖ قالور فرقت اودینہ مہرجانم ❖ فراق و درد چوقدر دونہ  
بیلر ❖ اکردونسم قالور حیران روانم ❖ قائمدن کتزلدی نار ہجران ❖ چکہ  
بیلن ندیم آرام جام ❖ غم ہجر بکز یاندردی جانی ❖ یتور شربت وصال کدن  
نہانم ❖ نسیمی چکدی غم آنست نارہ ❖ اودہ یاندی نہ قیلہ ون بونوانم ❖ بونہ  
ارباب سالو کہ دخی تنبیہ واردر کہ داخل محبت ربانیہ اولوب بقای قدس  
آشیان روحی سبزہ زار تجلیات صفاتہ جولان ایدر کن شبکہ نفسہ کرفتار  
و قفص طیبہ بند اولوب مقتضای بشریت ایلہ مرتبہ سندن دوشدہ و پای  
عصمتی طریق مستقیم سورچسہ مایوس اولوب درکاہ عزتہ یوزین سوروب  
منزل انس و حدتہ ابرمک ایچون ارواح انبیا و اولیاد ن مدد و عنایت رجا ایلہ  
وبووجهلہ نیاز ایدہ کہ ❖ مثنوی ❖ یاد آیدای مہان زین مرغ زار ❖  
ای اشرف و کبار بومرغ زار و کرفتاردن یاد کتور بکز ❖ یعنی خاطر شریفدن  
دور بیور مہبوب نظر مہجت بیور بکز ❖ مثنوی ❖ یک صبوحی در میان  
مرغزار ❖ برصہ بوح ایلہ مرغزارک ایچندہ یعنی حین طلوع شمس محبتہ  
صبحا نجلی ء احدی الذات ارواح طیبہ بی منور ایدوب مشاہدہ جمال لایزالیدن



شراب عشق ازلی اقداحنك طولری نوش اولندقدمه بو كرفتار بادیه انفصال  
واب تشنه زلال وصال اولان شـكسته بال وخته حالی فراموش بیور محبوب  
بوجانبه دخی بر جرعه احسان ایدیکرز پرا ❖ مثنوی ❖ یادیاران یار را میون  
بود ❖ یاران یاری ذکر ایتمك مبارك و میون اولور ❖ مثنوی ❖ خاصه  
كان لیلی و این مجنون بود ❖ علی الخصوص یاد ایلیمان لیلی و مذکور اولان مجنون  
اوله آه ای عاشق ربانی کاشف اسرار سبحانی بو یقت شریفده بین العشاق  
واقع اولان خالدن خبر و بر مشـلرد ركه حالت مز بوره بی مر شد کامل  
تریه سنده واقع اولان عشاق الهیدن غیر سی بيله مز و بو اشارتدن حصه مند  
اوله مز و اشارت بیور دقلری بودر كه مثلاً مر شد کامل و عارف و اصل صحبتته  
داخل اولان و محبة الله تحصیل ایدن اهل محبت عوارض نفسانیه دن بعض  
خاطریه دوشـوب كترنده و قفص تنده محبوس ایكن مرآت دلری ژنك كترندن  
مصیقل و مصفا اولان ارباب فنادن بریسی و یا خود برقاجی اول كسـنه بی  
خاطره كتوروب انك صورت شخصیه سنه متوجه اولسه لهرنه مر ته كترنده  
ایسه كثر اوزرندن مر تفع اولوب تجلیات ربانیه و جذبات رحانیه ايله كوكل  
آینده سی مجلا و طوطی روحی عالم ملكوته ارتقا و جولان ایدر علی الخصوص عاشق  
صادق خاطر شریفنه كتورن بالذات مر شد کامل و پیر مكمل كندوسی  
اوله و اول زمانده عاشقك دخی كوكلی حاضر بولنه مثلاً هرنه قدر كترنده و هرنه  
ایشده و قنغی محله بو انور ایسه ناكهان انك مرآت قلبنده انوار تجلی بر مر ته  
شـععه ضیا و بر ركه طور مغه اوطور مغه بجالی قالبوب دماغ جانی فوایح  
مسكیه انسـیه دن معطر اولوب مست و مدهوش و مستغرق و بی هوش اولور  
و كشف خواطری اولان عاشقـلر كند و بی قنغی عاشق ذكر ایتدیکن بیلور  
و تجلیه قلب ایلیمان عاشقـلر اخوان صفادن بریسی كندویه زیارت ایچون  
توجه ایتد كده كه جك قرنـدashi كثر ايله میدر و یا خود وحدت و محبت ايله میدر  
قبل المجی تشخیص ایدر ❖ پس كلن قرنـدashi كثر ايله كلدیسه بریره  
كلد كلرنده درگاه حقه نیاز ایدوب كثر اورتادن زالله اولور و ایکیسی دخی  
و حدنده ایسه خود نور علی نور اولوب بی غل و غش انوار محبت عالم و عالمیانی  
منور ایدوب دیده بصیرت لری اعمی اولمیانلر اول نورى كور راعمی اولانلر نه حاصل  
قیلور كما قال تعالى (مثل الفرقین كالاعی والاصم والبصیر والسمع هل یستویان  
مثلاً افلا تذکرون) مر شد کامل خدمتده اولنلرك بر نشانی دخی بودر عجباً

تجسس ابلهك بونشان سنده دخی وارمیدر ای حضور حق فکر ایتیمان غافل  
 عجب حالك نیه منجر او اور \* حافظ \* ما بر آرم شبی دست و دعا بی بکنیم \*  
 شب هجران ترا چاره زجایی بکنیم \* دل بیمار شد از دست رفیقان مددی \*  
 تا طیش بسر آرم و دوا بی بکنیم \* خشك شد بحر طرب راه خرابات بکاست \*  
 نادر آن آب و هوا نشو نمایی بکنیم \* آنکه بی جرم برنجید و به تیغ زد و رفت \*  
 بازش آرد خدا را که صفایی بکنیم \* مدد از خاطر رندان طلب ای دل ور نه \* کار  
 صعبست مبادا که خطایی بکنیم \* سایه طارم خوصله کاری نکنند \* طلب سایه  
 میون همایی بکنیم \* دلم از پرده بشد حافظ خوش لهجه بکاست \* تا بقول و غزاش  
 ساز و نوایی بکنیم \* ای مستمع قابل و طالب مقبل حافظك اشبو غزلی دخی  
 بومندان خبر بر سندی متظن اولوب روح روانکه لایق کار و عمل ایلوب  
 طوطی جان و مرغ جنانك بو وجهله نیاز ابله سونکه \* مشوی \* ای حریفان  
 بت موزون خود \* ای ککندولك موزون و معتدل اولان محبوب بلرینك  
 حریفلری و جوار سبجانك مفر بلری و کرم و مروت کانلری انصافیدر که  
 \* مشوی \* من قدحهای خورم بر خون خود \* بن عالم هجر و فراق و جهان  
 بعد و افتراقده کند و خونله و جگر م قانیله پراولمش قدح لایچرم \* سید قاسم  
 انوار \* جگر پردرد و دل پر خونم ای جان \* بآب دیده کاکونم ای جان \*  
 ندارم طاقت ايام فرقت \* چه کوبم من که بی تو چونم ای جان \* چه سازم  
 چاره کارم چه باشد \* بر آن زلف و رخت مقتونم ای جان \* ندارم داروی  
 دردم چه سازم \* که در هجران توه خونم ای جان \* بهر حالی نمیدانم شب  
 از روز \* چنانز واله چنان مجنونم ای جان \* همیشه قامت من چون الف بود \*  
 ز سود آبت کنون چون نونم ای جان \* اگر قاسم نه بیند روی آن یار \* بجان تو که بس  
 محزونم ای جان \* پس طوطی کو بای روح روان و عاشق بی سامان طوطیان قدس  
 آشیان اولان عشاقك مجموعه نیاز ایدر کن مجمع ارواح انبیا و اولیا و محشر  
 انوار اسرار اصداقا و صفیا اولوب منبع جذبات سبحانیه و مقسم ارزاق معارف  
 ربانیه اولان فرد کامل و مرشد مکمل وجود شریفنه خطابا مناجات و مرتبه  
 وحدتده جمع المجامع اولسته انواع اشارات قیلوب نیاز ایدر که \* ع \* ای حبیب  
 ای طیبم سرورم \* مشوی \* يك قدح می نوش کن بر یاد من \* بنم یادمه  
 بر قدح می نوش قیل \* مشوی \* که می خواهی که بدهی داد من \* اگر دیلرک که  
 بنم داد می و یره سن یعنی بوانی و بیچاره و جگری نار هجرانله صد پاره به اگر داد



واحسان ایدرسک باری بن خاکه برنظر فرخنده اثرک تعلق ایدوب بوکترک  
یادنه برقدح شراب عشق لایزال و بادۀ طهور مشاهدۀ جمال نوش جان قیل  
✽ مثنوی ✽ یایاد این فتاده خاک بیز ✽ یاخود بوخاک بیز افتاده نک یادنه لفظ  
بیز امر در یختن دن مستقدر ووصف ترکیبده استعمال اولنور شکیم بویت  
شریفده خاک بیز خاک الیچی معناسنه درحاصل کلام بوچاه طبعیت وارض بشریتده  
آلوده اولمش افتاده و دل داده نک یادینه شراب طهور عشق و محبت دن  
✽ مثنوی ✽ چونکه خوردی جرعه بر خاک ریز ✽ چونکه نوش ایلده سن بر خوای  
✽ ع ✽ والارض من کاس الکرام نصیب ✽ انک جرعه سنی خاک اوزرینه دوک  
حضرت مولانا قدس سره الاسنانک عادت حسنه وقاعده مسکنه لری بوموال  
اوزره جاریه در که وراثت کالیده اجدیه مظهر یتده قائم اولان پیر کامل و مرشد  
مکمله خطاب ایدر کن مظهر و ظاهر حین تجلی ذات بحت و مرتبه احدیت و شهود  
وحدت مطلقه ده اثبیتدن عاری و مستهلاک فی الذات اولوب وحدت صرفه  
یوز کوستره مکله مظهر دن ظاهره و تجلی له دن مجلی یه نظر و انتفات ایدوب اکا  
مناسب کلام سو یلزل مثلا خطاب بو محله مر شده ایکن جناب کبریا به نیاز  
ایدوب بیورلر که ✽ مثنوی ✽ ای عجب آن عهد و آن سو کند کو ✽  
الهاملکا پروردگار عجب بالاول عهد و اول یمین قنی ✽ مثنوی ✽ وعد های آن  
لب چون قند کو ✽ اول قند کی لذیذ و نبات کبی شیرین وعد کریم قنی یعنی  
(الست بریکم) عهدنده اولان مواعید صادق قنی یعنی الهی روح روانه  
سیروسفر و مرغ جانۀ قفس تنده مستقر اولقی امر ایلد کده بنم توفیق و هدایت  
بدرقه راهک و اطف و عنایتیم پشت و پناه کدر بیوروب ودخی ای روح روان  
شراب انفصال چشیده اولدق زلال وصال نوش جان اولماز همان طور بیوب  
تن قفسه لرینه کبریکز و مرآت مجلای دندن مشاهدۀ جمال لایزال ایدیکز  
خوف و خطر لرده معین و حافظ کز بنم نصرت و اعانتدر دیو بیورلش ایدی فاما  
اثنای وعدده (اوفوا بعهدی اوف بعهدکم) دیو ایفاء عهدی بزم عهدده وفا  
قیلماز نه تعلیق بیورلش ایدی ودخی (وهو معکم ایما کتم) ودخی (فایما تولوا  
فتم وجه الله) ودخی (ونحن اقرب الیه من جبل الورد) دیو علم و قدر تنکه  
واطف و عنایتکله و جمیع اسماء صفاتکله عباد مستمند انکه قریکله بشارت  
بیورلش ایدی ولکن بزعهدی فراموش ایدوب و جهل و پنداریمز ایله پرده هستی  
موهومده قالوب نار بعد و فراقه یاندق و الاستده اولان عهد و میثاق

بحسب البشريه ساهی وناسی اولدی وهر نه ایتد کسه کند و کند و مزه  
 حیف و ظم ایلدک ولیکن الهی سیدی و مولای ﴿ مشوی ﴾ کرفراق بنده  
 از بند کیست ﴿ اگر بنده ک بعد و فراق وعدم وفاق بدنده ک و سهو و حال  
 و قبیح اعمالدن ایه ﴿ مشوی ﴾ چون تو بایلد کنی پس فرق چیست ﴿  
 چونکه سن بدیده ایله سن بس عبدالله سیدینده فرق ندر ﴿ بیت ﴾ بدی  
 رابدی سهل باشد جزا ﴿ اگر مردی احسن الی من اسأ ﴾ بوییت خود عبادک شانده  
 سویلتمشدر بالهیی سن خود محسنه ندره اولان احسانی خلق ایلیان پادشاهی زوال  
 و کریم و رحیم لزال سن نیاز اولتور که بوز بمنزله منه باقبوب عفو و مغفر تکلستر  
 سینثات ایدوب عباد کدن صدور ایدن خطاری عطار کله پوشیده قبله سن (لحرره)  
 اکلادی بار ایله عهد سوابق ﴿ دیدی قانی و فاعهده مطابق ﴿ نه موزاوله افندی  
 سا که لابق ﴿ همان اطف و کرم احسانه کلاک ﴿ وبالجمه الهی سیدی و مولای  
 سنک عبد فقیر و حقیر کز بالکز احسان قولی اولوب عتاب کدن یوز چو بر مرز  
 ودائما وفا امیدن ایدوب جفسادن دوغنز ﴿ مشوی ﴾ ای بدی که نو کنی  
 در خشم و جنک ﴿ ای محبوب و مطلوب ﴿ بیت ﴿ شهیم ماعم دل آرام حیاتم  
 دیر لکم روح ﴿ پنهام مقصدم میل مدارم فکر انجم ﴿ اول بد و جفائی که سن  
 خشم و جنکه ایلسن ﴿ مشوی ﴿ باطر بتر از سماع و بانک جنک ﴿ دل  
 زار و عاشق بی قراره سماعدن و بانک جنکدن دخی زیاده باطر بتدر و ذوق  
 و صفاسی جله دن زیاده در زیر محبوبک جفاسی عاشقه عین صفادر ﴿ سید  
 نسیمی ﴿ جائه سندن نه کیم کله جکر لر آغز بمن ﴿ حق یلور برنوش ایچون  
 بیک نیش اورر لر آغز بمن ﴿ آتش اقدنمیدر یا حق سو مکدنمیدر ﴿ جسمی سر نادم  
 بیک کز یار لر آغز بمن ﴿ حق شرابی ایچه نک یورکی سندان اولور ﴿ بیک چکیچ  
 سنده اورسک دکه سندن آغز بمن ﴿ زاهدک بر بر ماغن کسک دوز حقدن فچار ﴿  
 کور بوکر چک عاشقی سر باصو برر آغز بمن ﴿ مشوی ﴿ ای جفای  
 توز دولت خو بر ﴿ ای جان و جهانم ای درده در مانم نک جور و جفاک دولتدن  
 خو بتدر ﴿ مشوی ﴿ وانتقام توز جان محبوبتر ﴿ وسنک انتقامک جاندن  
 محبوب بتدر و بوا کده جان و یرمک سنسز دیر لکدن اذتلودر ﴿ بیت ﴿ عاشقان  
 درد ترا دولت افزون خوانند ﴿ محنت عشق ترا بخت همایون خوانند ﴿ اهل میخانه  
 دعای لب تواسک فشان ﴿ زرباب چون خط جام از دل پر خون خوانند ﴿  
 آه آه ﴿ انیسم و نسیم یارم دل افروزم و دلدارم ﴿ مشوی ﴿ نار تو اینست



نورت چون بود ✽ سنك نارك بويله در عجباً نورك نيجه او اور يعني جلالت  
 نارنده اولان عاشق قلمندر وار پر ذوق وشوق او اورل عجباً اتوار جلالت  
 مشاهداتن ايدوب بحر ذلتك ماهيلري نيجه اولاق كر كدر ✽ مشوى ✽ ماتم اين  
 تا خود كه سورت چون بود ✽ سنك ماتم هجر ك بويله در عجباً سور وصلتك  
 نه حالت در آه كيم ✽ مشوى ✽ آن حلاوتها كه دار دجورتو ✽ وز لطافت كس  
 نيابد غورتو ✽ اول حلاوتلر كه سنك جورك طوتار واطافتلردن كه خشم وجفا كده  
 مشاهده اولنور اول حلاوت واطافتلر ك غورنى كسنه بوله مز وينه ذاتكى  
 ذاتك بدن غريسي بيله مز آه ✽ بيت ✽ دل افروزم وفادارم جكر سوزم  
 جفاكارم ✽ خداوندم جهاندارم روانم دردم درمانم ✽ مشوى ✽ نالم  
 وترسم كه او باور كنند ✽ ناله وافتان ايدرم خورم بودر كه اول محبوب بن بدل  
 و عاشق لم يزل بنم ناله وزارى تصديق ايليه ✽ مشوى ✽ وز كرم آن جور را  
 كتر كنند ✽ و كمال لطف و كرمندن اول جور پر لذتى كتر ايليه و عاشق زارندن  
 جفا سنى اكسك ايديه الهى سبدي ومولاي ✽ ع ✽ شويله بخون اولشم بن اعلا كك  
 عشقنده كيم ✽ مشوى ✽ عاشقم بر قهر و بر لطفش بجد ✽ بن اول محبوب  
 و مطلوبك قهر و لطفنه جان و دادن جدوش و قله عاشقم ✽ مشوى ✽  
 بو العجب من عاشق ابن هر دو ضد ✽ اعجب عجايبدر كه قهر و لطف ضد بن ايكن  
 بن ايكي سنك دخی عاشق قىم آه و ناله عاشق نه جفا دند و نه عدم رضا و نه قلت  
 وفادند و بايكه ناله عاشق عشق اقتضا سندن در زيرا محبوب نازنينك قنده  
 ناله عاشق خوشد و عشاق الهى اكر لطف و اكر قهر محبوبدن هر نه  
 ظهور ايدرسه انلره محبوبدر و انلرك چشم وحدت بينلردن ضد بين اولقى  
 رفع اولمشدر رضا طريقه ار باب صفا ووظيفه اصحاب وفادر رضا چال  
 نماي اخلاص و صيقل مرآت قلوب خواصدر رضا شيوه درد مندان پر نياز  
 و شيئه مستندان با سوز و كدازدر رضا سرمايه بازار اقبال و پيرايه عروس  
 كالددر رضا محكم عيار محبت و نقد بازار مودتدر ✽ نظم ✽ اگر چه درد تو كرد  
 از نهاد من انكيجت ✽ هزار شكر كه چون ذره در هوای توام ✽ وفاميد ندارم  
 جفات باقى باد ✽ مر ايسست كه من در خور جفاي توام ✽ بكش مرا و ميندش  
 و كام خویش بر آر ✽ كه عمر هاست كه من طالب رضای توام ✽ بخونه سؤال  
 ايتديلر كه ليلائك و فاسنى دليلرسن و يا خود جفا سنى ✽ بيت ✽ احب على ايمالحالها ✽  
 اساءة ليلي واحسانها) ديو جواب ويردى سلطان العارفين بايزيد بسطامى

قدس سره پیورر که بن تسلیم و رضاده اولان اوجات در جاتدن بر مرتبه به  
ارتقا و اعتلا ایلدم که اگر بنی ابدآباد دوزخده مخلد قیسه لر اعلای علیه ده  
اولق ایلد یاننده مساویدر و امرینه راضی یم پس لاجرم نامر ادلق یواننده یز  
❖ بیت ❖ ارید وصاله و یریدهجری ❖ فاترك ما ارید لما یریده ❖ (وقال ذو النون  
المصری طیب الله انفاسه الرضاء سرور القلب بمر القضاء) ارباب تحقیقندن  
بعض عاشققلر دیرلر که (بسم الله الرحمن الرحیم) نکاتندن بر یسی دخی  
بودر که اسم جلاله اسم رحمان اوزرینه تقدم ایشدر یعنی کلمه جلاله نك  
جوهر حروفی آثار جلالدن اولوب دهشت و حیرته دلالت ایدر و رحمان اسمك  
جوهر حروفی لطف و رحمت دلالت ایدر که آثار و مقتضای جمالدر طالب  
خصوصیت اولان عاشققلر ایشه جلاله جمالدن دخی زیاده دوستلردر زیرا الذت  
عشق وآه وناله انده ظاهر اولور صحاوغایه اول عاشقه که انك مراد و کلمی  
نامرادی و ناکامك اوله ❖ پس سرافراز عشاق اولان حضرت جلال الدین رومی  
کمال استیلای تجلیات جلالدن جفای یار ذوالجلاله رغبت و محبت کوستروب  
پیورر که ❖ مثنوی ❖ والله ارزین خاردر بستان شوم ❖ والله العظیم  
و بالله الکریم اگر بوخاردن بستانه کیدهیم یعنی خار آزاردن تماشای کلزاره کلهم  
❖ مثنوی ❖ همچو بلبل زین سبب نالان شوم ❖ بوسیدن یعنی الم مفارقت  
زخم خاردن بلبل کی افغان وزار ایدرم ❖ مثنوی ❖ این عجب بلبل که  
بکشاید دهان ❖ تاخورد اوخار را باکستان ❖ بو بلبل عجب بلبلدر که دهان  
کشاده اولور تا کیم خاری کستان ایلد اکل ایده یعنی یارک جفا و بلا وقهر  
واذا سنی وفا و صفاسی کی قبول ایلید ❖ مثنوی ❖ این چه بلبل ابن نهنگ  
آشست ❖ بونه بلبلدر یعنی بلبل دکلدر بلکه نهنگ آشدر زیرا ❖ مثنوی ❖  
جمله ناخوشها ز عشق اورا خوشست ❖ عشق غلبه سندن جمله ناخوشلر  
اکا خوشدر یعنی مجرد عاشق لطف اولیوب محبوبك لطف وقهری قتنده  
برابرر ❖ مثنوی ❖ عاشق کاست خود کاست او ❖ نهنگ آتشی کی اولان  
بلبل کو یا و عاشق شیدا عاشق کلددر عاشق خود کند بسی کلددر خار جدن  
کسته به عاشق دکلدر و نظرندن اثینیت مرتفعدر فلهدا ❖ مثنوی ❖  
عاشق خویشست و عشق خویش جو ❖ بو عاشق کندینک عاشق قیدر  
و کند و عشقنک طالبدر یعنی بومرتبه به ایرن و بوجمله فنا منزلن بولان  
عاشق مظهر اسماء کایه و مجلای جلال و جمال اولوب معشوق هر نه یوزدن



ونه صفتدن جلوه کر اولسه عاشق دخی مرادی اول اوور وبالکلیه کندودن  
 قور تیلور و بر موجب (من خرج عن الکل وصل الی الکل) کادن کچن کل  
 و مستخلف مستخلفک عینی اولور دبدکاری درجه به نائل اولور زیرا بعد المحو  
 اولان محوده اثبیت متصور اولماز وجهان الوجوه عبارت بولنیز کقال ابن  
 الفارض قدس سره ❖ نظم ❖ فی المحو بعد المحولم ک غیرها ❖ وذاتی بذاتی  
 اذ تحت تحت ❖ فوصفی اذ لم تدع باثین وصفها ❖ و هیئتها اذ واحد نحن  
 هیئتی ❖ و قدر فت تاء الخطاب یثنی ❖ و فی رفعها عن فرقة الفرق رفعتی ❖  
 آه ای عاشق صادق و بار موافق سید قاسم انوار بیور لر که ❖ شعر ❖ یار  
 همان درد همان دل همان ❖ غصه همان غصه مشکل همان ❖ ناز همان حسن و جلالت  
 همان ❖ شوق همان کریه و حالت همان ❖ عشوه همان شیوه همان خوه همان ❖ غمزه  
 همان تر کس جادو همان ❖ عشق همان زار و زاری همان ❖ چشم مرا کریه و زاری  
 همان ❖ سوز همان داغ جدایی همان ❖ مسکنت و فقر و کدانی همان ❖ دوست همان  
 حسن و ملاحات همان ❖ بردل و جان سوز و جراحت همان ❖ هجر همان درد مودت  
 همان ❖ قاسمی و داغ محبت همان ❖ ابدی بنم جانم اگر دیده فوادی کشاده قیلوب ❖  
 و کوش هوشک باز ایدوب (لا یحب الله غیر الله) نکنه سن تأمل ایدرسن ❖ بیت ❖  
 اوست عاشق اوست معشوق اوست عشق ❖ کیتی تو چون یار آمده است (معنایی  
 نه ایدیکن مشاهده ایدرسن و سر و حدتی اذعان قیلور سن

❖ صفت اجنحه طیور عقول الهی ❖

بو بیان الله منسوب اولان طيور عقولك اجنحه سنك صفتی در معلوم اوله که  
 مقدمه قصه خر کوشده عقل ایچون بین الحکما مراتب اربعه اعتبار اولتوب  
 عقل هولانی عقل بالملکه عقل بالفعل عقل فعال و بو کاعقل مستفاد دخی  
 تعبیر ایدکاری بیان اولتوب و مقدمه کتاب و بعض محامده روح و نفس و عقل  
 و قلب دردی دخی معنای واحده دلالت ایدوب و لکن (ولکل مقام مقال)  
 مصداقجه محله کوره بر وجهله عبارت ایدکاری تفصیل اولنش ایدی  
 و زهه القلوبده مسطور در که (ازامیر المؤمنین علی کرم الله وجهه مر ویست  
 قدسأله بعض الاصحاب عن النفوس فقـال له ای النفس تسأل لان النفوس  
 اربعة منها نفس نامیه فهی قوة طبعیه اصلها الطبیاع الاربعه بدو ایجادها  
 عند مسقط النقطه مستقرها الکبد موادها من اطائف الاغذیه سبب فراقها  
 اختلاف المولدات اذا فارقت تعود الی مأمنه بدت عودمـ ازجـة لا عودمـ جـاـوره

مَطَلَب  
 مراتب نفوس  
 و عقول بشریه

واما النفس الحسية الفلكية فهي قوة ملكية اصلها الافلاك بدو ايجادها عند الولادة جسمها مستقرها القلب وشاؤها العز والغلبة موادها الاغذية سبب فراقها اختلاف الطبائع الاربعة فاذا فارقت تعود الى مأمنه بدت عود مجاورة واما النفس الناطقة القدسية فهي جوهر بسيط حتى بالذات عالمة بالقوة بدو ايجادها عند الولادة البدنية موادها من العلوم الربانية مستقرها العلوم الالهية فاذا فارقت تعود الى مأمنه بدت عود مجاورة لاعود ممازجة واما النفس الكلية الالهية هي جوهر بسيط بالذات عالمة بالقوة اصلها العقل الكلي الفعال منه بدت واليه يعود وهي شجرة الطوبى وهي سدرة المنتهى وكلمة الله العليا وهي جنة المأوى فقال له السائل يا امام اذا كانت النفس الناطقة القدسية جوهرها بسيطاً والنفس الكلية الالهية جوهرها بسيطاً فما يكون بذاته العقل فقال له الامام العقل محيط بالاشياء كلها عالم باشي قبل كونه \* پس جوهر بسيط اولان روح تشریفات عالیہ مخصوصہ اولوب (ولقد كرمنا بني آدم) نص كريمي بومعنايه اشارتدر واسرار عقل كل وروح انساني دخي زياده شرح اولان زبرا افشاء سرال بوييه كفر عرفها من عرفها وجهلها من جهلها بيورلشدر \* پس بومقدمه معلومك اولديسه امام محمد غزالي طبيب الله انفاسه مشكوة الانوارده عقول الله تسميه اولان ارواح نوريه بشريه ايجون مراتب خمس اثبات ايدوب بيورلر كه (مرتبه اولي) روح حساسيدر وروح حساسي حواس خسه ظاهره ابراديلديكي وارداتي اخذوتلي ايدوب روح حساسي كا اصل روح حيواني اولور وحيوان دخي روح مزبور دن حيوان اولور و بوروب صبي رضيعه دخي موجوددر (ومرتبه ثانيه) روح خياليدير كه صور ذات حواسي حفظ ايدوب وقت حاجته مافوقنده اولان روح عقلي به عرضه قيلور وروح عقلي صبي رضيعه اولماز زبرا صبيان صور ذات حواسي حفظ ايتكه قادر اوليوب كوردوكي اشيا حسندن غائب اولد قده في الحال فراموش ايدر (ومرتبه ثالثة) روح عقليدير وروح عقلي حس وخيال دن خارج اولان معالري ادراك ايدر يعني روح عقليتك مدر كاتي معارف كلييه ضروريه اولور تنكيم بونك تفصيلي قصه خر كوشده \* م \* نور نور چشم خود نو دلاست \* نور چشم از نور دلها حاصلست) بيتك شرخنده نور عقل نور عين او زرينه ترجيح اولد قده بيان اولمشدر \* پس روح عقلي حيوانات وصبيانه اولماز (ومرتبه رابعه) روح فكر بدر كه علوم عقليه محضه بي اخذوانواع تأليفات وازدواجات ايله



کنیدی معلوماتی بدست. درج ایدوب تألیفات من بوره ایله استفتاح معارف  
 شریفه مالک اولوب مره بعد آخری الی غیرالنهایه استفاده نتیجه اتمکدن  
 خالی اولماز (ومرتبه خامسه) شول روح قدسی بنویدر که انبیاه و وارث نبی  
 اولان اولیا واصفایه مخصوص اولوب لوایح اسرار لاریبی ولوامع انوار غیبی  
 روح قدسیدن درخشان ایدر روح قدسی ایسه شوایب ریبدن میرا اولوب جمیع  
 معارف ملکوت سموات وارض روح قدسیدن نشأت ایدر ❀ قطعه ❀ ای دریغاجان  
 قدسی در درون دو جهان \* کس ندیدستش عیان و کس ندانستش نشان \* کر کسی  
 کوید که دیدم در مکان لامکان \* بر درخت غیرت او پخته شد آن پیش از آن \*  
 پس حضرت مولانا قدس سره الاعلی دخی طبور عقول الهی بیورلد قلمدن  
 مراد شریفلری روح قدسی بیاندر وعشق و جذبه و محبت و همت و در دونیاز  
 وسوز و کداز ذکر اولنان عقولک جناحینی و پرو بالیدر \* پس روح قدسی و عقل  
 کلی اجنحه من بوره ایله هوای هویت طیران و فضای احدیته جولان ایتد کده  
 قاف قریک قله سنده آشیان طوتوب و یکینه جای نزهتی روضات جناتده اولور  
 و خبرده وارد اولمشدر که ارواح کاملان امت کیجه ایله عرشده معلق نوردن  
 قنادیلده اولوب و کوندزده قنادیل من بوره دن طیور سبز و خرم جوفه کلوب  
 طیه و من بوره چشده جولان ایدرلر تکیم حضرت مولانا بر بیتده بیوررلر که  
 ❀ شعر ❀ ارواح بر فلکندبدان قول نبی \* ارواح امتنا فی جوف طیر اخضر \*  
 و طیور ارواح بدنندن مفارقت اتمک لری ایامده کر چه قفص قابله مبتلا  
 صورتده نمایش قیلورلر ولیکن اجنحه جذبات ربانیه و محبت سبحانیه  
 حاصله اولد قده هر ساعت و آن صحن فرشدن اوج عرشه و حضیض خاکدن  
 ذروه افلا که عروج ایدرلر اما غواشی بشریتده بسته چشم اولانلرک  
 بصربنی نورلری جولان طبور عقولی کرر من (وتری الجبال تحسبها جامده  
 وهی تمر مر السحاب) ایدمی بنم روح من دخی اشبح و حکایه سن استماع  
 ایلدیک طوطی کبی (موتو قبل ان تموتوا) مرتبه سن بولاق کرک سنکه قفص  
 بشریتدن مرغ جائک طیران ایدوب طیه و من بوره نک هر بریسی حس ظاهریده  
 بدن کبی بر قفص مضیقده محبوس شکلنده ایکن معناده روسهت بی نهایت  
 کوره سن که افلاک تسع آفتاب و ماه ایله و سکندر و سلیمان انجم شمار اولان  
 سپاه ایله اول مرغک کوشه قلبنده بر ذره کبی کم اوله ❀ نظم ❀ محزن اسرار  
 ربانی دلاست \* محرم اوار روحانی دلاست \* خانه دل معدن صدق و صفاست \*

مظهر انوار ذات کبریاست \* دل چه باشد کاشف اطوار روح \* دل چه باشد  
 قابل اطار روح \* ای اسپر دردی درمان دلت \* غرقه دریای بی پایان دلت \*  
 دل بدست دیومکنار ای پسر \* بازو بستان و باز آرای پسر \* دیورا بیرون کن  
 از دیوان دل \* مدتی مردانه شو در باز دل \* ایمدی بنم جانم و روح روانم  
 سمع جان ایله و کوش هوش جنسان ایله استماع واصفا ایله که کاشف اسرار  
 کبریا حضرت مولانا نه بیوررل \* مثنوی \* قصه طوطی \* جان زین سان  
 بود \* جان طوطیست که قصه سی بوا سلو بدن او اور یعنی خواجه نک طوطیسی  
 محبوس قفس اولوب آرزوی پرواز قیلدیغی کبی جان طوطیسی دخی قفس  
 تندن خلاص اولوب فضای لامکانه پرواز قیلایبستر و بونه مقوله بلبلدر \*  
 بلکه برونه نک آتشیدر جله ناخوش اوللر انک عشقندن خوشدر و عاشق  
 کادر و بلکه کندیمی کادر و عاشق خویشست و طالب عشق خویشست  
 دیو وصف ایلدیکیم طوطی \* جاندر فاما \* مثنوی \* کو کسی کو محرم مرغان  
 بود \* قنی برکسته که اول مرغ لامکانلره محرم اوله \* بیت \* زاهدان  
 کمتر شناسند آنچه مار ادر سرست \* فکر زاهد دیگر و سودای عاشق دیگرست  
 \* مثنوی \* کر یکی مرغی ضعیفی بی کناه \* قنی برکنه اسر و زیاده ضعیف  
 مرغ که \* مثنوی \* و اندرون او سلیمان با سپاه \* انک دروننده سلیمان زمان  
 عسکر یله اوله یعنی پادشاهلر پادشهی و سلیمان حقیقی اولان فیاض مطاق  
 تجلیات اسماء و صفات و ذاتیله انک قابنده جلوه کر اولوب بود و نابودنی احاطه  
 قیله \* پس اول مرغ ضعیف دخی مهر سلیمانی اولان عشق سبحانی و جذبه  
 رحانی بی انکشت ارادتنه وضع ایدوب رأی عقل آصف رأی ایله توفیقات  
 الهیه و عنایات ربانیه عسکرین چکوب دیو مردم خوار اولان نفس اماره  
 سرکشته غالب مطاق اولوب حکم و حکومت ایلیه و تحت صدقنی رباح همت  
 و باد محبت جو هوای لامکانه کونوره \* مثنوی \* چون بنالد زاری شکر کله \*  
 اول مرغ ضعیف بی شکر و شکایت چونکه آه وزاری قیلوب ناله و افغان ایلیه  
 یعنی کندودن فانی و حقه باقی اولان عاشقنرک ناله و افغانی شکر و یا خود  
 شکایت اولوب انلرک آه وزاری و ناله و افغانی بی اختیار اقتضای عشق یاردر  
 \* ایمدی چونکه محبت الهیه دن زار و زار اولان عاشق بی صبر و قرار آه وزاری  
 قیله \* مثنوی \* افتد اندر هفت کر دون غلغله \* هفت آسمان خلفته انک ناله سندن  
 غلغله دوشر \* شعر \* گرفت اشکم در زمین از تربیتهای غمش \*



آخر رسانید این دلم تا آسمان فریاد را ❀ خواهیم که بر بنیاد دل بنیاد صبری افکنم ❀  
 عشقش بهم بر میرند بنیاد این بنیاد را ❀ مثنوی ❀ هر دوش صد نامه صد پیک  
 از خدا ❀ آه ای عاشق اله اوصاف من بوره ایله متصف اولان عاشق بی هو شه  
 جانب محبوب از لیدن بوز نامه تجلیات ربانیه و بوز پیک جذبات رحانیه  
 ایریشور ❀ مثنوی ❀ یار بی زو شصت لیک از خدا ❀ او مقوله عاشق در صادر  
 اولان بر کره یار بی مناجاتک مقابله سنده حضرت حق و فیاض مطلقیدن  
 التمس کره لیک کلور التمس کره لیکدن مراد حصر و تحدید دکل بلکه تکثیر  
 مراد در معنای لیک اغتده انا مقیم علی طاعتک دیمکدر یعنی سبک فرمانگی  
 قبول ایتدم و هر نه دیر ایسک اجابت قیلدم دیمک اولور بو محمله دخی اجبت  
 اجابة بعد اجابة معنای متضمن اولور حق تعالی عبادتک مناجاتی سمیع و ودیل کلرینی  
 قبول ایدیچی در دیمکدر ❀ سید ❀ جعلنا ربکم شاهایا زلدی بونده بر نامه ❀ که  
 مشهور اولدی اسرارم جهانده خاص ایله عامه ❀ یغلدی شیخ و زاهد لر که یعنی  
 صویه لر بنی ❀ مرادم بوایدی حقندن ایرشدم بن بو کون گاهه ❀ کل ای باد صبا  
 تیرزک ان اوپ بدن اول یارک ❀ بنم احوالی سوبله نه حاجتدر دخی نامه ❀  
 که بر در صورت و معنی سنک ذاتیکده ای عارف ❀ چقدر ک جاءه تقوی یکیدن  
 کیدک اوش جامه ❀ آه بنم کوزم نوری ❀ مثنوی ❀ زلت او به زطاعت  
 نزد حق ❀ ذکر اولنان عشاق الهی نک زله سی حضور حقه طاعتدن یکدر  
 ❀ مثنوی ❀ پیش کفرش جله ایمانها خلق ❀ خلق قمع خا ولام ایله کهنه  
 معناسنه در مثلاً ثوب خلق دیر لر یعنی انک کفری قتنده جله ایمان لر کهنه در  
 حاصل کلام دیمک اولور که وجود لرندن فانی اولوب مرتبه استغراقدن صوه  
 کلک عشاق قتنده زله مثابه سنده اولوب و حالت صموده وجود لرندن استغفار  
 ایدوب زله عدا یلدیکلری حالت صکورلی عند الله انائیت و تقلید ایله طاعت  
 ایدنلرک عبادت لرندن یکدر و کفر دخی بو محمله ضد اسلام و ایمان اولان کفر  
 اولوب وجود مو هو ملرینی افتنا وجود حقه ستر و محو ایتمک معناسنه در  
 بو تقدیر جه خلق قنحتین ایله اولوب اضافت ایله ایمانهای خلق اولوب خلق  
 مخلوق معناسنه اولق دخی مناسبر یعنی خلق جهانک ایمان غیبی ایلد کلری  
 اشیه غیبیه انلری مرتبه فناء فناء اولوب حقه باقی اولان وجود لری قتنده  
 ایمان حضوری و شهودیدر و خلق اولور سه اول مر دان خدا مرتبه شهوده  
 کلد کلرنده ایمان رسمی به رجوع ایتوب ایمان حضوریده مستغرق اولغله

کأن قبل الشهود غيبته كنهه مشابه سنده اولور ديمكدر زيرا غيب اولان شهادته  
 كلد كدن صكره غيبه احتياج قالماز مولانا جامي عليه رجة الباري سورة بقره  
 نفس سيرنده (ان الذين كفروا سواء عليهم اانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون)  
 آيت كريمه سنده اي لا يرجعون الى الايمان الرسمي ديوبو معناني يازمشدر  
 محله مر اجعت اولنه وسيد الطائفة جنيد بغدادی قدس سره دخي  
 بومعنادن خبر ووروب (كفرت في دين الله والكفر واجب لدى) بيورمشدر  
 وشيخ شبلي دخي (طوبى لمن مات في كفره فمات في كفره فأواه الفردوس) ديوب  
 كفرايله فتنافي الذات ومحو وجود مراد بيورمشدر شيخ محمود شبستري دخي  
 كلشن رازده بورازي باز ايدوب بيوررلر كه (كلشن) زترسايي غرض تجريد ديدم \*  
 خلاص از نقطه تقليد ديدم \* جناب قدس وحدت دير جانت \* كه سيمرغ بقارا  
 آشيانت \* زروح الله پيدا كشت اين كار \* كه از روح القدس آمد بديدار \* هم از الله در  
 پيش چو جانت \* كه از قدوس اندر وي نشانست \* هر آنكس كو مجر دچون  
 ملك شد \* چو روح الله بر چارم فلك شد \* \* نظم \* كل ايمدي جان ايله  
 سوزديكرايسك \* رموزن اولياك اكلرايسك \* لدن علمدن اوق بورق سن \*  
 الاسن معني بوزندن سبق سن \* بل ايمدي كفري نه در عشق اربك \* كه دينن  
 طوتدي عالم سرورينك \* اوندي خلق حق اولدي عارف \* خلايق عرفته  
 دوشدي مخالف \* بو خلق ايچنده انلر اوليادر \* آدي ترساو ليكن رهمادر \*  
 بولر اويديغي شول همت اربدر \* كه كرنيك صفاتندن بريدر \* بولدن محو اولدر  
 زرق طاعت \* بولده قالميويد عرف وعادت \* چويلا ديلر كه قبلن ترك عادت \*  
 كورر كوكلي كوزي نور عبادت \* كل ايمدي بو عباد انك كرين سن \*  
 سرور عشقه قبله انك اكسرين سن \* ربا و سمعه دن هر دم اراغ اول \* طويتشوب  
 عشقه اخلاصه چراغ اول \* مجر دقيل اوزك تاج وكردن \* نه آل سجداده دن  
 نه سيم وزردن \* بو ترسالك كوره سن عين دين در \* همان وارلق حقك  
 نه آن وين در \* انك عشقي ايله محو اوله هر بير \* كيمده كلي اضافت قاله  
 اول بير \* اكر اكلايه سن عاشق داندن \* نيجه كوهر الا سن عشق الدن \*  
 كيم انك قيمتي بك جاه ارزان \* اولور سه اول بوله بك جان قربان \* بزي اول  
 كوهر ك نورندن اي حق \* آبرمه وقبوني قيله مغلق \* ايمدي اي مستمع قابل  
 اوصاف مزبوره ايله محلي اولان عاشق صادق رايجون حضرت خداوند كار  
 بيوررلر كه \* مشوي \* هر دمي اورايكي معراج خاص \* هر برنفسده اول



عاشق فانی ایچون برمعراج خاص وارددر یعنی تجلیء احدی الذاتده مستهلك  
اولوب مرآت قلبنده مشاهده جمال لایزال ایتمکدن وهر برمشاهده ده  
دماغ جانی برانذت جدیده ذوق ایتمکدن خالی دکلدرد \* مثنوی \* برسر  
تاجش نهصد تاج خاص \* اول عاشق تاجشک باشی اوزرینه یوز تاج خاص  
قور یعنی عاشق ربانی تحصیل قرب جوار رحانی ایدوب حق سبحانه و تعالیک  
عظمت و کبریایانی محو و فانی ایتمکده ادب نوری احاطه ایدوب  
سر مشاهده و رأس سرنه صد هزار تاج ادب وضع اول نور یعنی قیاس  
اولمیه کیم بومرتبه قرب حق صاحببری بزدن تکلیف ساقطدر دیوب  
عبادات بدنییه یی ترک ایدلر بلکه انلرک عبادات بدنییه لری دخی سائر  
ناسدن یک طبقه زیاده اولور ولکن ترک ایتمکدکاری بلا یقین اولان عرف  
و عادت و بلا اخلاص محض ربانوسمه جهنندن اولان عبادتدر و بالجله انلرده  
عادت قلبیوب جمله حرکات و سکنات محض عبادت و عین ادب اولور دیمکدرد  
ادبدن مراد شرعیتدر \* مثنوی \* صورتش برخاک و جانش لامکان \*  
اول عاشق فانی نک صورت ظاهره و بدن عنصریسی وجهارضده و حیر  
و ممکنه در ولکن روح روانی عالم لاهوت و فضای لامکانه در \* مثنوی \*  
لامکانی فوق وهم سالکان \* اما بر لامکانکه سالک لک و همنک فوقنده در یعنی  
هنوز وهم و خیال دن خلاص اولمیان سالک غیر مجذوب لک عقل و فهمی و خیال و وهمی  
مجذوبان خدا نک لامکانی اولد قلرین ادراک ایدمز انلرورای وهم و خیالده در سالک  
غیر مجذوب ایسه اسیر قیدوهم و خیال و خواب بی مآلدر \* ایدمی ای سالک افسرده  
دل \* مثنوی \* لامکانی فی که در فهم آیدت \* مجذوبان الهی نک لامکانی اولد قلری  
اول لامکان دکلدرد که سنک عقل و فهم که کله \* مثنوی \* هر دمی دروی خیالی  
زایدت \* وهر بر ردمه سکا اول لامکانده بر خیال طوغه و بر اندیشه حاصل اوله یعنی  
نور آفتاب عشق الهی طلوع ایدوب ظلمات بشریه و شب تیره انانیتکی صباح انوار  
احدیت و ضحای منور و حده تبدیل ایتمکده اول ممکنه کندو لکک ایله  
درلودرلو فکر و اندیشه لرایدوب و خیالات باطله یه دوشوب و آق نور و صاری  
ویشل و قزیل نوردن کچوب سیاه نور ایش دیوا ذعان ایدمز سن بو ذکر اولسان  
لامکان اول دکلدرد بونده عقل و فراست و رنگ و کیفیت یوقدر بو ذوق و وجد اندر  
\* محمد شیرین مغربی قدس سره \* وید \* مامهر تودیدیم و زذرات

گذشتیم \* از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم \* در خلت تارک ریاضات  
 کشیدیم \* در واقعه از سبع سماوات گذشتیم \* دیدیم که اینها همه خوابست و خیالاست \*  
 مردانه ازین خواب و خیالات گذشتیم \* باماسخن از کشف و کرامات  
 چه کوی \* چون ماز سر کشف و کرامات گذشتیم \* ای شیخ اگر جمله کالات  
 تو اینست \* خوش باش کزین جمله کالات گذشتیم \* اینها بحقیقت همه آفات  
 طریقند \* مادر طالب از جمله آفات گذشتیم \* ماز پی نوری که بود مشرق  
 انوار \* از مغرب و کوکب و مشکات گذشتیم \* بور لامکاندر که \* مشوی \*  
 بل مکان و لامکان در حکم او \* بلکه مکان و لامکان انک حکمنده در \* مشوی \*  
 هم چو در حکم بهشتی چار جو \* تکیم جشت درت ایرمانی اهل جشت حکمنده  
 اولوب ایستد کبری پیره روان اولدیغی کبی مکان و لامکان دخی لامکان  
 حقیقیک حکمنده در \* مشوی \* شرح این کونه کن ورخ زین بتاب \*  
 بو طبور عقول الهی و عشاق لامکانی شرحی تطویل ایله کوتاهه سویله و بوندن  
 یوز چویر و فراغت قیل \* مشوی \* دم مزن والله اعلم بالصواب \*  
 ارتق سویله و صوابه جمله سندن خدای تعال اعلمدر \* سید قاسم \* بنادانان  
 مگوسر حقایق \* که هر کوشی سخن رانست لایق \* ولی کفر فرصتی باشد توان  
 گفت \* بکوش جان عذرا سروامق \* سخن از توبه و تقوی رهسا کن \*  
 زمستی کو بسرمستان عاشق \* دلی باید که اندر راه معنی \* ز صفوت دم زند  
 چون صبح صادق \* اگر هشیار راهی خوش بادت \* و کرمستی مکن بحث  
 علایق \* بجز عشقت درین ره کس ندارم \* انیس خاطر و یار موافق \* مگو با عاقلان  
 اسرار قاسم \* خلائق را نداند غیر خالق \* ایمدی شمدن صکره \* مشوی \*  
 باز می کردیم مای دوستان \* بزطبور عقول ربانی و عاشقان لامکانی شرحندن  
 ای دوستان کبر و عودت ایدهلم و عالم صوره کاعلم \* مشوی \* سوی مرغ  
 و تاجروهند و ستان \* مرع و تاجروهند و ستان جانبنده کاعلم یعنی بونلرک قصه سنی  
 بیان ایدلم \* مشوی \* مردبازرکان پذیرفت این پیام \* مردبازرکان  
 طوطیدن بو پیام و سلامی قبول ایدلی \* مشوی \* کورساند سوی جنس  
 از وی سلام \* که اول بازرکان طوطی سندن جنسی جانبنده یعنی هند و ستانده اولان  
 طوطیلره سلام ایرشدره

❀ دیدن خواجه طوطیان هندوستان را در دشت و پیغام رسانیدن از آن طوطی ❀



خواجہ نك هندوستان طوطی لر بنی صحرا ده كورمه سی واول طوطیدن سلام وپیغام  
 ایر شد رهمه سی بیاند در ❖ مشوی ❖ چونكه تا اقصای هندوستان رسید ❖ چونكه  
 خواجہ تاجر تا اقصای هندوستانه ایر شدی ❖ مشوی ❖ در بیابان طوطی چندی  
 بدید ❖ صحرای بیابان وفضای هندوستانه برقاج طوطی کوردی ❖ مشوی ❖  
 مرکب استاید و پس آواز داد ❖ سودا کر اول محله مر کفی طور غوردی بعده  
 آواز بردی ❖ مشوی ❖ آن سلام و آن امانت باز داد ❖ اول سلام واول  
 امانتی آشکاره و بردی ❖ قاسم انوار قدس سره ❖ ای دواى درد پیماران  
 عليك السلام ❖ وی شفا و راحت هر جان عليك السلام ❖ پاش چشم  
 مست مخمور تو سر بنهاده انده ❖ جله مستان جله هشیاران عليك السلام ❖  
 در ره وصل تو کردم قطع دریا ه ای ژرف ❖ ای وصال ت بحر بی پایان عليك  
 السلام ❖ پس طوطی لر خواجہ یه قولاق اوروب ففسده محبوس اولان طوطی نك  
 امانت وارمغان و بردی ❖ سلام و پیامی ایشتد کاری کبی ❖ مشوی ❖ طوطی  
 زآن طوطیان لر زیداس ❖ اول طوطی لر دن بر طوطی بسپارلزان اولدی  
 ❖ مشوی ❖ او فتاد مر د بکسشش نفس ❖ و بیره دوشدی و مر داوودی  
 نفسی کسادی و یا خود مصرع اولده اولان پس بآ فارسیله اولوب بر طوطی  
 دتره دی و صکره بیره دوشدوب مبت اولدی و نفسی منقطع اولدی دیمك  
 او اور بویت شریفده دخی طریق دشقه ده اولانلر ك بعض حالاتنه اشارت  
 وارد رفاهم چونكه سودا کر اول طوطی نك دوشوب (موتوا قبل ان تموتوا) مرتبه  
 سته وارد یغن کوردی و لیکن حالتدن خبردار اولما غله ❖ مشوی ❖ شد  
 یشیمان خواجہ از گفت خبر ❖ خواجہ کندو طوطی سنك سلام و پیام  
 و در دو آلامی انلره خبر و برد یکنندن نادم اولدی ❖ مشوی ❖ گفت رقم در  
 هلاک جانور ❖ و کسندو کندو بی لوم ایدوب بر جانور ك هلاک کنه کیتدم دیدی  
 و دریغ و نأسف چکدی و طوطی بی فی نفس الامر مر داوودی ظنیه باز رکان  
 کندو کندو یه اییدی ❖ مشوی ❖ این مکر خو یشت با آن طوطیك ❖  
 مکر بو طوطی اول بزم قفسده اولان طوطی جكه خویش و پیوند و اقربادن ایش  
 ❖ مشوی ❖ این مکر دو جسم بود و روح يك ❖ مکر کیم بزم طوطی ابله بو طوطی  
 جسمده ایکی و روح و معناری واحد ایش حیفا و دریغا ❖ مشوی ❖ این چرا کردم  
 چرا دادم پیام ❖ بواشی نیچون ایلدم و بزم طوطیك سلام و پیام بوکا نیچون  
 و یردم ❖ مشوی ❖ سوختم بچاره رازین گفت خام ❖ حیفا که بچاره

طوطی بی بو گفت خامدن یا قدم پس حضرت مولانا بومناسبت ایله لساندن  
وجوده کلن مضراتک تبیین و بیانه شروع ایدوب بیورلر که ✽ مشوی ✽  
ابن زبان چون سنک وهم آهن وشست ✽ یوزبان فی المثل سنک وآهن کیدر  
✽ مشوی ✽ وآنچه بجهدا ز زبان چون آنشست ✽ واول نسنه که زباندن  
صحرار آتش کیدر یعنی آهن زبان سنک دماغه چاقلد قدده لاجرم شراره  
سخن جهنده اواق مقرر در ایدمی ✽ مشوی ✽ سنک وآهن رامن برهم  
کزاف ✽ ای عاقل سنکله آهنی بر برینه کزاف ویهوده اورمه ✽ مشوی ✽  
که زروی نقل وگاه ازروی لاف ✽ گاه نقل یوزندن وگاه لاف یوزندن یعنی  
کرک نقل ایله وکرک لاف وکزاف ایله بیهوده سوز سوزیله ✽ مشوی ✽ زانکه  
ناریکست وهر سو پنبه زار ✽ زیرا که بو عالم طبیعت مظلم و ناریک و هر جانب  
پنبه زاردر ✽ مشوی ✽ در میان پنبه چون باشد شرار ✽ قرا کو کیچده پنبه  
اورناسنده آتش نیجه اولور یعنی جمله پنبه بی احراق ایدوب علولری آفاقه  
پیوسته اولور ✽ ایدمی ای کور میوب بلد یکن سویلیان وفلاندن فلان ایشتم  
دبولاف اوروب بیهوده کلمات ایلان جاهل و فاسد خلق عالم ظلمات بشریه ده  
اولوب وابدان و جسملری کشت زار طبیعتده القا اولمش پنبه در سنک اول  
کلمات بیهوده وکزاف خلق عالمی آتشره یاقوب عالمی فساد ویر ایدمی  
بوصفت و بو عملدن فراغت قیل ولسانکی بیهوده سوزدن و بهتان و افترا دن  
حفظ ایله شب مظلم جهلده دل چاقاغن چاقه حقندن خوف ایله ✽ مشوی ✽  
ظالم آن قومی که چشمان دوختند ✽ ظالم اول بر قومدر که کوزلر بی دیکدیلر  
هر شیئک اصلی و حقیقتی کور مکدن اغماض عین ایدوب مجرد بر برندن  
ایشتمکله اولسا و اصفیاه بهتان و افترا ل ایدوب ✽ مشوی ✽ زان سخنها  
عالمی راسوختند ✽ اول سوزلردن عالمی یاقدیلر هم بر مسلمان محض افترا  
ایدوب وهم اول سوزی کند و لردن ایشتمکله ایدوب انلره تابع اولانلری دخی  
جهنم آتشنه یاقدیلر و صد هزار فتنه و فسادک ظهورینه باعث اولدیلر  
زمانه ده اولان اکثر ناسک احوالی بوموال اوزره در حق سبحانه و تعالی لطف  
واحساندن صفات مزبوره بی عید مؤمنه نصیب ایتیه واکر واریسه  
رفع ایلیه زیرا اکثر قومک هلاک کنده باعث صفات مزبوره در وبال جمله  
✽ مشوی ✽ عالمی رایک سخن ویران کند ✽ بر کلام فتنه انکیز عالمی خراب  
و ویران ایلر بر صورت صلاحده کورینور خلق عالم سوزینه اعتماد ایتیمکله



انواع فتن و محن ظهوره کلوب قیامتدن بر نشان اولور ❖ مثنوی ❖ رو بهان  
 مرده را شیران کنند ❖ اولمش دلکوری ارسلا نلر ایدر یعنی حیلہ و خدعه د  
 صاحبعلری موتی حکمنده و تواضع و مسکندہ ایکن اول سوزانلری شیران ژیان  
 ویلان و چیان ایلر و باخوداندیا و اوایسایه دل آزارلق ایتمکده کمال خوف  
 و هراسلری اولان کمسنه لری زبان در ازلقه جری و قوی ایدوب صفات سبعیه  
 گرفتار ایدر ❖ مناقب مولاناده مسطور در که جلال الدین رومی قدس سره احبابه  
 دعا ایدوب حق تبارک و تعالی بارائی قوجه قوردر لک شرنندن صون و محفوظ ایلیه  
 دیر لردی احباب سؤال ایدوب یا مولانا نلرنه طاققه در دیدیلر جواب و ردیلر که مرشد  
 نامنده اولان بد بختلر و اصحاب بدعت و ارباب هوا و طبیعت اولان جاهل و منکر لردر که  
 طریق مستقیمدن منحرف اولوب هم ضال و هم مضل اولمشلردر اما عجیب حالت  
 و غریب مخالفت و اوز که حکمتدر که ❖ مثنوی ❖ جانهادر اصل خود عیسی  
 دمنده ❖ ارواح خود اصلده عیسی دملردر یعنی نفسلرندن مرده را احیا اولق  
 هر برینک شانندر پس عالم طبیعت کلوب ادناس بشریت ایلہ ملوث و قفس  
 ابدانہ گرفتار اولدقدن صکره اول صفوت و لطافت کیدوب کدورت حاصل  
 ایتمکده ❖ مثنوی ❖ یکرمان زخند و گاهی مرهمند ❖ رزمان زخملر و رزمان  
 مرهملردر یعنی احکام نفسانیه و مقتضیات بشریه غلبه ایتدیکه مار و کژدم  
 کبی زبان زهر آلود و انفس مسمومہ لری زخم جگر سوزدر و نفس و طبیعتک  
 اقتضاسنه تبعیت ایتیبوب روحانی غلب اولدقدہ اصلده اولان خاصیت  
 روح ظهوره کلوب دردله درمان و مرده دلاره حیات جاودان اعطا ایدر  
 ائیدی باعث تلوات اولوب حیات بخش جان اوللقه مانع اولان حجابات بشریه  
 و ظلمات نفسانیه و کدورات طبیعیه در پس ❖ مثنوی ❖ کر حجاب از جانها  
 برخاستی ❖ اگر بوذکر اولان حجابات جانلردن مرتفع اولیدی ❖ مثنوی ❖  
 گفت هر جانی مسیح آساستی ❖ هر رجانک گفتاری مسیح آسا اولیدی و مرده  
 دللری احیا ایدیدی آه ای عیسی دم مشفق ❖ نظم ❖ سقا هم رهیم خری  
 دوداغک کوژندندر ❖ بومیدن ایچہ نک نقلی حدیثک سرکنندندر ❖ دم عیسی  
 کبی نطق دیرلدر جانسنز اشباحی ❖ بو عجز جان فزالعلاک مفرح جو هرندندر  
 ائیدی بنم روح ❖ مثنوی ❖ کر سخن خواهی که کو بی چون شکر ❖ اگر قند  
 و شکر کبی لذتو سوز سو یلک و نطق جان بخشکله عیسی وش احیاء اموات  
 ایلک ایسترایسک ❖ مثنوی ❖ صبر کن از حرص و این حلوا بخور ❖ حرص

وآزدن صبر ایله و بوحلوائی نیمه یعنی حظوظات نفسانیه و مشتهیات جسمانیه  
 تناول ایتیموب صبور و شکور اول و حرص و طمعدن قلبکی کسسته قیل و هوای  
 طبعکه تابع اولیموب نفسکه شکردن اندیذ کلن غیبت و مساوی و اهل حقّه  
 بهتان و افترا ایدوب حلوائیمه یعنی هرزه کو بلك ایله زیراسن غیر بلری مجرم  
 چیقاروب کندیککی پاکیزه کو سترمک نفسک لذاتی و دنیا جیفه سنه اولان حرص  
 و طمعک بلا سیدر ✽ سید ✽ ای روح قدس جیفه صی داره یاشمه ✽ کلزار  
 جنائی قیون خاره یاشمه ✽ محبوب ازل یارابد و ارایکن ای دوست ✽ سز یار  
 اتکن قویمه و اغیاره یاشمه ✽ منصور کی سن ایسترایسک منزل عالی ✽ یتورمه  
 بقاداری فنا داره یاشمه ✽ فالوادن اگر عالمه اقرار ایله کلدک ✽ اقرار کی ترک ایتمه  
 و انکاره یاشمه ✽ بئلك صتلك چونکه دغل چیمدی قاشی ✽ و اراری متاع  
 ایسته بو بازاره یاشمه ✽ ای کو پنه انجودن ایدن بدن ایش پند ✽ سوزدرنی  
 طوت اولو شهواره یاشمه ✽ کسب ایلان آخرتی انی دلویل ✽ ای عقل ایه سی  
 دنی غداره یاشمه ✽ صاچی قره نك زلفه یاشدی نسیمی ✽ ای باده و یرن عمرنی  
 زناره یاشمه ✽ ایمدی بنم جانم و روح روانم ✽ مشنوی ✽ صبر باشد مشتهای  
 زیرکان ✽ عقلانک مشتهاسی صبر او اور ✽ مشنوی ✽ هست حلوا آرزوی  
 کود کان ✽ حلوا ایسه اطفال و صبیانک آرزو سیدر یعنی تن پرور لکدن  
 فراغت و اختیار قناعت ایدوب صبر جیل صاحب لری اولان و صبردن لذت  
 الان انبیا و اولیاد که فی الحقیقه عقلا انلردر و بی صبرو قناعت اولوب لذات  
 نفسانیه و مشتهیات جسمانیه ایله تن پرور لک ایدن بحسب الظاهر عقلا شکنده  
 دخی اولور سه اطفال و نابالغ و لایعقل حکمنده درل ✽ ایمدی ای ادعای عقل ایدن  
 عاقل نابالغ سنک دخی حظک صبردن اولغه جهل دایت زبرا ✽ مشنوی ✽  
 هر که صبر آورد کردون برود ✽ هر کیم صبر کتوردی یعنی صابر اولدی  
 کردون اوزره کیدر یعنی محبوس طبیعت سفلیه اولمقدن خلاص اولوب اعلائی  
 علین اولان مقام ملکوت و مرتبه جبروته کیدر و طوطی روحی جو هوای  
 لامکانده او چار ✽ مشنوی ✽ هر که حلوا خورد واپس برود ✽ هر کیم که  
 حلوا یددی الحرق و کیکو کیدر قال الله تعالی (الذین یستحبون الحیوة الدنیا  
 علی الآخرة و یصدون عن سبیل الله و یغونها عوجا و انک فی ضلال بعید)  
 یعنی هر کیم که مستلذات نفسنه تابع اولوب تن پرور لکدن فراغت ایتیمه  
 محبوس طوارق افلائی اولمقدن خلاص اولیموب چاه اسفل طبیعت دوشر



وكتدبكه كبرو كيدوب راه عليه نه يول بولم قال الله تبارك وتعالى (واصبر وما صبرك الا بالله) الآية وانما قال وما صبرك الا بالله لان الصبر انما يكون بالقوة وان القول لله جميعا فن لا يؤيده بقوته لا يستطيع ان يصبر) وروى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم (قرأ فصبر جميل قال صبر لا شكوى فيه ومن بث فلم يصبر) وعن علي رضي الله عنه انه قال (الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد ولاخير في جسد لا رأس له) وقال ايضا (الصبر صبران صبر على ما تكره وصبر عما تحب) ومعنى صبره عبارات محققين مختلفه در فقال الجنيد (الصبر تجرع المرات من غير تعيس) وقال ذواتون (الصبر التبعاعد عن الخلفات والسكون عند تجرع غصص البليات واطهار الغنى مع حلول الفقر بساحات المعيشة) وقال ابراهيم الخواص (الصبر الثبات على احكام الكتاب والسنة) وقيل (الصبر هو امساك القلب عن الاعتراض على التقدير) پس صبرك معنای لغوي صبر عند الجزع كشى نفسى حبس ايتكدر فلهذا شيخ الاسلام عبد الله الانصارى قدس الله سره منازل السائرين نام كتاب مر غوبنده صبره اوج درجه اثبات ايدوب بيورزر كه (والصبر حبس النفس على جزع كامن عن الشكوى وهو ايضا من اصعب المنازل على العامة واوحشها في طريق المحبة وانكرها في طريق التوحيد وهو على ثلث درجات \* الدرجة الاولى الصبر عن المعصية بمطالعة الوعيد ابقاء على الايمان وحذرا من الجزاء واحسن منها الصبر عن المعصية حياء \* والدرجة الثانية الصبر على الطاعة بالمحافظة عليها واداموا برعايتها اخلاصا وتحسينها علما \* والدرجة الثالثة الصبر في البلاء بملاحظة حسن الجزاء وانتظار روح الفرج وتهوين البلية بعد ايدى المن وتذكر سوائف النعم وفي هذه الدرجات الثلاث من الصبر نزلت (اصبروا) يعنى في البلاء (وصابروا) يعنى عن المعصية (ورابطوا) يعنى على الطاعة واضعف الصبر الصبر لله وهو صبر العامة وفوقه الصبر بالله وهو صبر المريدين وفوقهما الصبر على الله وهو صبر السالكين انتهى كلامه \* ايمدى اى طالب صادق ودردو بلالره صبر ايليان عاشق عبدالرزاق قاشانى نورالله رمسه وقدس نفسه بمحلاك شرحنده بيورزر كه \* يعنى صبر مع كون الجزع في الباطن غيره شكائتدن نفسى حبس ايتكدر واعتبار كون جزع في الصبر اكابناء در كه اكر قلبه جزع كامن اولييدى نفسى حبس ايتدى ديمك صحيح اولمازدى \* پس بوتقديرجه صبر اوليوب بلكه رضا اعتبارا واونوردى وشكوا دن دخى مراد حقندن غيره اولان شكائتدرز را باب صبره شكوى الى الله

مطلب  
في تحقيق الصبر  
واقسامه ودرجات  
اهله

محموده و مستحسنه در تنکیم ایوب صبور علیه صلوات الله الغفور (انی مسنی  
 الشیطان بنصب وعذاب) دیوب رب العزته شکایت ایلدی مع هذا حق  
 سبحانه و تعالی کتاب کریمه ایوب علیه السلامی صبرایله مدح و وصف ایدوب  
 (انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب) دیو بیوردی و یعقوب علیه السلام  
 دخی صابریندن ابکن (انما اشکوبی و حزنی الی الله) دیدیکنی حق تبارک  
 و تعالی قرآن عظیمده حکایت بیوردی \* ایددی درگاه حقه یوز سور میوب  
 حقه ترک شکایت ایتک اظهار تجلد و ظهور بالدعویدر و شیخ الاسلام  
 و هو ایضا قوایله توکلک اشارت بیوررل \* یعنی صبر عامه تک اوزرینه اصعب  
 منازلدن اولغله توکلک مشارکیدر دیمک اولور صبرایسه بهر حال دشوارد  
 ز یرامرد عامی ریاضت ایله آموزده اولمیوب و بلایه صبر ایتکه تخنکی وقع  
 نفسه تعوددی یوقدر و اهل محبتدن دخی دکلدر که مراد دوستی اختیار و بلایله  
 یار اولوب التذاذ ایلله پس بجان حضرت حق و فیاض مطلق عبدعالمی بی بلا  
 ایله امتحان قیلسه عبدمنزبور بر مقامده بولنور که بلایه احتمال و برمن و نفسک  
 عدم طمانینتی اولغله جزع غلبه ایلدوب اظهار جزعندن حبس نفس ایتک بغایت  
 صعب و دشواری اولور و صبر طریق محبتده اوحش منازلدن درزیرا اقتضاء محبت  
 محبوب الیه انس و بلال ایلله التذاذ درزیرا عاشق محبو بنک مرادن اختیار ایدوب  
 و انس مع المحبو بی افضل و بهتر کور مشدر کا قیل \* بیت \* و کل لذیق دنلت منه \*  
 سوی ملذوذ و زوجدی بالعذاب \* ایددی محبت تلذذ بالبلادر آه ز یرا عاشق نفسی  
 بلاده بولد فیه محبو بی ذکر دن خالی اولماز آه کیم محبک مرادی محبو بنک قرب  
 و انسیدر محبو بنک انسی ایسه ذکریدر صبر ایسه کراحت بلایی مقتضیدر  
 بوتقدیرجه کراحت انسی منافیدر و كذلك صبر اظهار تجلد در تجلد ایسه  
 مذهب محبتده اشد منکر اتندر \* پس صبر ایله محبت متافیان اولوب طریق  
 محبتده اوحش منازلدن اولدیغی محقق اولدی کا قال ابن الفارض \* و بحسن  
 اظهار التجلد للعدا \* و یفج غیر العجز عند الاحیة \* و طریق توحیدده دخی صبر  
 انکر درزیرا صابر قوت ثبات ادا عاسنده در دعوای ثبات و اظهار تجلد ایسه  
 رعونات نفسدن توحید ایسه قناء نفسی مقتضیدر پس طریق توحیدده دخی  
 صبر انکر منازلدن ایدوکی محقق اولدی و صبرده درجات ثلث اثبات اولور  
 \* درجه اولی بقاء علی الایمان و حذرا من الجزاء مطاعه و عید ایلله معصیتدن صبر  
 ایتکدر بیورلش ایدی یعنی دوام نظرایله استحضار و عید ایدوب بروجهله نظر

مطلب

الصبر علی ثلثة درجات



ایلیه که ذکر و عید ناظری ایمان اوزرینه ابقالیله یعنی صحیحاً و سالمناً باقی  
 قالعجون محافظه ایمان قیلہ زیراً تصدیق و عید ایمان دن و حرمت حتی تعظیم  
 و حدود الہی حفظ دندر و حذر از من الجزاء معصیتدن صبر ایتک دخی درجه  
 اولیدندر بیورلش ایدی ولیکن معصیتہ جزادن حذر ایتکله صبر ایتک ضعیفدر  
 زیرا حذر جزا خوف عقابدر حفظ حرمت ایسہ خوف عقابدن اعلی و اولیدر  
 و بوکا دایل شیخ الاسلام قدس اللہ رمہ نیک و احسن منها الصبر عن المعصية  
 حیاء بیوردقلر پدیرس حیاء حفظ حرمتہ انسیدر اکا بناء کہ لاجرم حیاء تعظیم  
 ایچون اولور زیرا حیاء اولماز الا لا احتشام عن المخالفة اولور حشمت ایسہ  
 مقام احسانده حضور مع الحقدہ اولور خوف عقاب ایسہ حضور مع العقوبہ  
 و حفظ نفس ایچون اولور پس صاحب حیاء حق ایله و صاحب خوف نفس ایله در  
 فاذا کان كذلك حیاء شیمہ احرار و اشراف و خوف شیمہ عبید و ارذالدر  
 \* و درجه ثانیہ الصبر علی الطاعة فوق الصبر عن المعصية بیورلشیدی زیرا  
 صبر علی الطاعة صبر عن المعصية مستلزمدر کما قال تعالی ( ان الصلوة تنهی  
 عن الفحشاء والمنکر ) علی الخصوص صاحب طاعت اولان عبد مؤمن  
 طاعاتنی آفاتدن حفظ و حراست و اوقاتیلہ اداء صلوتہ مداومت و شرائط  
 و ارکاننی اجرا و ریا و سمعہ دن صیانت و خشوع و خضوع و حضور قلب ایله  
 اقامتہ ملازمت ایدوب و مطاعہ علم شرعی ایله طاعاتنی مستحسن ایدوب آداب  
 و سنن و هیئات صلوتدن برشیئہ خلل کتور میوب عدم خلوص ایله  
 وزاننہ نقص کلکدن احتیاط ایلیه قال تعالی ( والذین صبروا ابتغاء وجه  
 ربهم و اقاموا الصلوة و انفقوا مما رزقناهم سرا و علانیتو یدرون بالحسنة  
 السیئة اولئک لهم عقبی الدار ) پس مراسم امور معظمہ مذکورہ وجه  
 مشروح اوزرہ مراعات اولندقدہ عبد مؤمنک قلبی حضور مع اللہ ایله  
 تحصیل صفوت ایدوب حضرت حق اول قلب صافی بہ دوام مرابطہ ایله  
 قذف نور عظمت ایدر عبد مزبور دخی معاصیدن محفوظ و مصون اولوب  
 حقدن دائماً انواع الهامات اخذ و تلقی ایلر صابر عن المعصية ایسہ و ساوس  
 شیطانیه نفسی مشغله و معاصی بہ نازعه اولور پس بیتهامده فرقی بین و بون  
 بعید وارددر \* و درجه ثالثہ ملاحظہ حسن جزا ایله صبر فی اللہ بیورلش ایدی  
 یعنی حسن جزائی ملاحظہ و قرآن کریم و فرقان عظیمہ عباد صابرین ایچون  
 و عدربانی اولان حسن ثواب و عند اللہ اولان کرامات و حق سبحانہ و تعالی

عباد صابر بنی مدح و ثنا ایلدیکن مطالعه قلیق مشقت صبری نفسه خفیف  
 و قلبی قوی ایدر و صبرده روح فرجه اولان انتظار عبادت اخروی در و یادی  
 و سوابق منفی تعداد و مبادی و سوائف نعمی تذکر و تفکر شداید صبری نفس  
 اوزرینه آسان و همین قیلور \* روایت اولنور که ایوب علیه السلام یا ایوب بولای  
 شدید اوزر کدن کشف و رفع اولماغیچون حقندن دعان ایلسکه دبید بیلر ایوب  
 علیه السلام انلره سؤال ایدوب شمدی به دبکن واقع اولان مدت عمریمزدن ایام  
 رخا و راحتی چوقدر یوخسه ایام بلا و جفای چوقدر دیدی ایام صفا و راحت  
 چوقدر دبید بیلر ایوب علیه السلام دخی (فانا استجبی من الله ان اشکو الیه) دیو  
 جواب بیورد بیلر و صبرده اولان درجات ثلثه بی بیان ایچون (اصبروا و صابروا  
 و رابطوا) آیت کریمه سی نزول ایدوب صبرک شهرت استعمالی عرفا بلاده  
 اولقله صبر بلایه تخصیص اولنوب مصابره دخی تخصیص بالمعصیه قیلندی  
 ز برامعصیته مصابره مجاهده نفسدرومرابطه دخی تخصیص بالطاعة قیلندی  
 ز برانفس طاعت و ریاضت و محاربه شیطان دوام ارتیاضده فرس مرابطه  
 تشبیه اولمشدر و شیخ الاسلام طیب الله انفاسه اضعف صبر صبر لله در که صبر  
 عامه در و انک فوقنده صبر بالله در که مریدینک صبر بدر و ابکیسینک دخی فوقنده  
 اولان صبر علی الله در که صبر سالکیندر بیور مشلر ایدی اکابناء که صبر لله  
 معصیتدن صبر و یاخود علی حذف المضاف لاجل الثواب و الغفران طاعت  
 اوزرینه اولان صبردر و صبر بالله تأبیدات الهیه وقوت زبانیله اولان صبردر  
 ز بر مرید اولدر که کندونک فعل و قوتندن منسلخ اولوب (لاحول و لا قوة  
 الا بالله) معناسنی عالم اوله و صبر علی الله احکام الهی به صبردر ز بر سالک  
 تصرف و اختیارندن بریدر و عین البقین مشاهده ایدر که کندوده و جمیع اشیاده  
 متصرف و جله اموری مصرف حق تعالیدن غیری بوقدر پس مع مکابده الالم  
 سالک راه حق احکام و تصرفات قادر مطلقه صبر ایدر و قال یحیی بن معاذ  
 صبرا محبین اشد من صبرا زاهدین و اعجباً کیف یصبرون و انشد \* بیت \* الصبر یجمل  
 فی المواطن کلها \* الا علیک فانه لا یجمل \* اعدی صبر اوج درجه اوزرینه اقتصار  
 قیلندی ز بر شیخ الاسلام بیورد قلیری اوزره صبر عوام و متوسطینک  
 مقاماتنددر مقام محبین و موحدین مقام صبردن ارفع و اعلی در اما بعض عارفین  
 صبر مع الهی اصحاب مشاهدات و حضور و صبر عن الهی از باب محبت ایچون  
 اثبات ایلشدر یعنی چنان محبوب محبتک فراقنی اراده ایلسه اکا صبر عن الله تعبیر



ایدر لک اقبل \* بیت \* ارید وصاله و یریده هجری \* فارتک ما یریده لایرید \* وروی  
ان شابا من المحبین سئل الشبلی عن الصبر فقال ای الصبر اشد فقال الصبر  
بالله فقال لا فقال الصبر علی الله فقال لا فقال الصبر فی الله فقال لا فقال الصبر مع  
الله فقال لا فقال ویحک فای فقال عن الله فشهق الشبلی وخر مغشیا علیه وروی عن  
الشبلی فی معناه \* بیت \* صابر الصبر فاستغاث به الصبر \* فصاح المحب بالصبر صبرا  
\* سید \* بکاسن سز جهان ای جان کرکز \* وصالک واریکن هجران کرکز \*  
لب اعلک زلال آبکدن ابرو \* شراب چشمکده جوان کرکز \* نمکدر کوکملک تختده  
سلطان \* براقیمه ایکی سلطان کرکز \* یتردردک دوامشتاقه ای جان \* که دردک  
بیله درمان کرکز \* کستاک کلی سنسز دیکندر \* بکاجان سنسز ای جانان کرکز  
\* ازادن قیلشم عشقکه پیمان \* چون پیمان صنق پیمان کرکز \* کل ای عاشق لک رضوانی  
حسنک \* که سنسز عاشقه رضوان کرکز \* ایکی عالمده دیدار کدن اوزکه \* بکای  
صورت رحن کرکز \* وصالک شر بن ایچن محبه \* فراقک آغوسی چندان کرکز \*  
بکاصبر ایلمک سندن حییا \* اگر مشکل وکر آسان کرکز \* کسلر کرچه وصلکدن  
نسیمی \* کوزندن اولدیفک پنهان کرکز \* پس ای عاشق صادق حضرت مولانا  
قدس سرده دخی مرتبه اوایده اولان طائفه به بلالره صبراید یکزور ریاضت و مجاهده  
قیلکز کیم برکات صبریکز ایله اوجات درجات عالیاته ارقاوافلاک جبروته اعتلا ایله  
سز دیو یوروب بعده مرتبه قناء فاده اولنلرک احوال واذواقنی بیان مشروع یور دبلر

\* تقریر قول فرید الدین عطار \*

\* توصاحب نفسی ای غافل میان خاک خون می خور \*

\* که صاحب دل اگر زهری خورد آن انکین باشد \*

فریدالدین عطارک تقریر قولیدر یعنی بویلتک معناسنی بیاند که ای غافل سن  
صاحب نفس مک خاک اور تاسنده فان تناول ایله یعنی بد نیکی خاک آلود ایدوب  
مجاهده و ریاضت ایله جگر فانی تناول قیل و یان باقل که سکا نافع اولان ریاضتدر  
\* پس مرشدین راه حقیقت و عارف بالله دیدیکز نیجه کاملاری ریاضتدن  
بری کور یوروز دیمه زیرا که صاحب دل اولان اگر زهری دخی تناول ایلسه  
اول زهر اکاعسل اولور حاصل کلام هر شیئک محلی وارد و وجوع و ریاضت  
انکیچوندر که امراض نفسانیه ازاله اولوب و مرتبه اطمینانه واروب خسته  
کوکل صحت بوله و یاره مرهم وضع اولدینگی انکیچوندر که لطم فاسد کبدوب  
یکیدن لطم و شحم بیته \* پس امراض نفسانیه دن خلاص اولوب و علل بشریه دن  
اثر قابوب و خانه درونک نور عشقی محبت وضای علم و معرفت ایله طواب

و نفس مطمئنه صاحبی اولوب و کمال صحت بولوب مرتبه ولایت نائل اولدوقده  
 حین ریاضتده سکا زهر مثابه سنده ضرر و برن شیر ارباب قلوب صافییه  
 تریاق اولور و زهر لر سکره تبدیل اولوب اکل و شرب ایلدیکی آب و نان و سایر  
 ما کولات عشق نورنه مبدل اولور زیرا مردفاتی و اهل دلمه اقتضای  
 عشقده نغیر یسی قالمامشدر و حالت عشق کندوره غالب اولوب آتی برشی  
 ازاله ایلمکدن قالمشدر و انلردن ناشایسته و خلاف رضای الهی کار ظهوره  
 کمال احتمالی یوقدر ابدی سندی انلر مرتبه سنه و ارنجه انواع هزار ریاضت  
 و مجاهده ایدوب و اصلاح نفس ابدی نجه قانلر یونمی کر کسن دیمکدر  
 \* پس حضرت مولانا جلال الدین افاض الله علینا اسراره بونک شرحه  
 شروع ایدوب بیور لر \* مثنوی \* صاحب دل راندرد آن زبان \* صاحب  
 دله اول زهر زبان طومر \* مثنوی \* کر خور داو زهر قاتل راعیان \* اگر اول  
 صاحب دل آشکاره زهر قاتل دخی بیر ایه \* مثنوی \* زآنکه صحت یافت  
 و از پرهیز زست \* زیرا که اول صاحب دل امراض نفسانیه و عال طبعیه  
 دن خلاص اولوب صحت بولدی و پرهیز و ریاضتدن قور تیلدی \* مثنوی \*  
 طالب مسکین میان تب در ست \* اما طالب مسکین هنوز جاتب ایچنده در  
 یعنی امراض نفسانییه مبتلا در لاجرم اکا پرهیز و ریاضت لازمدر زیرا محموم  
 اولان پرهیز ایتسه استسقا مرضیه مبتلا اولوب حین موته د کین آب تشنه لکی  
 کتبوب و آب سبب هلاکی اولدیغی کبی جاء نفسانییه مبتلا اولان دخی  
 ریاضت و مجاهده و پرهیز و تقوی ایتوب نفسی مرادن و بر رسته استسقاء  
 نفسیه مبتلا اولوب معناده آتش و صورته آب و ش اولان حطام دنیویه دن  
 نوش ایتدیکه قناعت کلیوب لسان طبعی دهان حرصندن هل من مز بدیوب  
 بالاخره نارجم طبعیه هلاک اولور \* مثنوی \* گفت پیغامبر که ای طالب  
 جری \* حضرت فخر عالم و شفیع الامم صلی الله تعالی علیه و سلم بیوردیکه  
 ای طالب جری و مرد دلیر \* مثنوی \* هان مکن باهیج مطلوبی مری \*  
 زنهار هیچ بر مطلوب ایله نزاع و جدل ایله یعنی ای طلب مرتبه سنده و مقام  
 تلوینده و حکم نفس و طبعیه اولان مبتدی سزه ریاضت ایتمک نیچون  
 ضرر و پرمیه و بز ضرر و پرمیه دیوب مرید ایکن مراد و عاشق ایکن معشوق  
 و طالب ایکن مطلوب و محب ایکن محبوب مرتبه سنه نائل اولان مرد واصل  
 و فرد کامل ایله عناد و همسر لک ایله و بن دخی ریاضتدن کسسته اولورم دیمه زیرا



\* ع \* هست فرقی در میان بی منها \* مضمونی اوزره سنك ايله آنك حالی  
 پیشده بون بعید واردر سکا لازم اولان حکیم ربانی وطیب آلهی امرنی قبول  
 ایدوب مرض نفیدن خلاص ایچون ریاضت و مجاهده ایتکدر صحیح المزاج  
 اولان طبیبان مشفقانه سزنیچون پرهیز ایتوب بکا پرهیز ايله حکم ایدرسز دیو  
 معارضه ایتک خسته یه لایق دکلدر عدم پرهیزك ضرری کندویه عا ددر  
 مثلا \* مثنوی \* در توغر و دبست آتش در می و \* سنده نمرود لك واردر  
 آتش ایچنه کیمه \* مثنوی \* رفت خواهی اول ابراهیم شو \* اگر آتسه  
 کیمك ایسترایسك اول ابراهیم اول صکره درون آتسه داخل اول یعنی ای نمرود  
 صفت و نار طبیعت اولان اهل شهوت نار جحیمدن مشتعل اولان حفظ و ظات  
 نفسانیه و مشتهیات جسمانیه آتسه دوشوب یانمه اگر نفس و جسمك دخی  
 بعض حصه سی ویریلوب و بعض اقتضاسنه کوره فعل و عمل لازم کلد کده  
 اجرا اولوب سنی احراق ایتماك ایسترایسك اول ابراهیم صفتیه متصف  
 و انبیاء و اولیا نوریه نور محض اولوب بعده اولجانبه توجه ایلککه سنده نار طبیعت  
 و آتش بشریت قالمیوب جله نارك نوره تبدیل اولمغه طبیعت بحر قه سی زائله  
 اولوب سکا دخی مانند ابراهیم نار بحر قه برد سلام و باغ و بوستان اوله و نفسك مرتبه  
 اطمینانه وارمغه اقتضاسی بشریتدن اولیوب مرتبه روحانیتدن اوله اگر  
 اوله اولمسه انبیاء عظام و اولیاء کرامك نفس نفیس لرندن ظهور ایدن نکاح  
 و ازدواج و اکل و شرب و خواب و استراحت ایچون اقتضاء نفس دینلوردی  
 لیکن دینلر زرا انلرک بدنلری جان و نفسلری عین روح اولمشدر فاذا کان كذلك  
 روحانیلرک اقتضاسی دخی روحانیدر ایدمی کندوکی نجسس ایدوب اذعان  
 قیل بونشانلردن سنده موجود اولمده فجه مر شد کامل کچنوب امت محمدی  
 نار خذلانه یاقه و کندیکي کرداب عذاب آتسه \* مثنوی \* چون نه سباح  
 نه دریایی \* چونکه سباح و آتسا دکلسن و دریای احدیته منسوب اولان  
 ماهیاندن دکلسن \* مثنوی \* در میفکن خویش از خود رأیی \* سفاهت  
 و پندار و تقلید و خود رایلرکدن کندوکی دریاه براقه زیر اغرق و هلاک و فرعون  
 کبی مرد ناپاک اولورسن یعنی غواص بحر معارف کچنوب و حقیقتن بیلد بکک  
 امواج کلماتی سرزبانقندن آتیه یوب کندوکی ضلالتنه براقه و بحر ظلمات  
 انانیتنه مستغرق اولمه \* مثنوی \* اوز آتش و ردا جر آورد \* اول ابراهیم  
 خایل الله علیه صلوات الله آتشدن و ردا جر کتوردر و بعض نسخه ده \* اوز قمر

بحر کوهر آورد \* واقع اولشدر یعنی غواص بحر احدیت و سباح دریای واحدیت  
اولان مرشد محقق و اهل در بادن اولان و افناء وجود ایدن عاشق صادق  
قدر دریای وحدتدن ارباب عشق و محبتک منکوش کوش جانی اولغه لایق  
جواهر حقایق ذی قیمت کنتور \* مثنوی \* از زیانها سود بر سر آورد \*

اول غواص دریای معانی زیانلردن فضله و بر سر فائده کنتور بر سر فضله  
معنا سنده در یعنی مثلاً انجو اخراجی ایچون نیجه اموال فراوان خرج ایدوب  
کر چه صورۃ زیان کورینور اما الولوی شهوار چقد خفه خرج ایتدیکی مالدن  
فضله انواع سود و فائده اله کتوردیکی کبی غواص دریای محبت اولان  
عاشق دل دخی کر چه آتش عشقه یانوب و بحر فناء طالب افتای وجود موهوم  
ایدرل لیکن معدوم اولوب سر بر و فضله وجود حقانیه حیات باقیه بواوب  
ابدال آباد خندان و دلشاد اولورلر حقادر دریای حقایقده لایق و جواهر معارفه  
فہایت یوقدر ولیکن سباحت او کر ندین غواصلاک ایتک سبب هلا کدر  
\* رباعی \* غواصی کن کرت کهر می باید \* غواصی را چند هنرمی باید \* سر رشته  
بدست یار و جان بر کف دست \* دم نازدن و پای ز سمری باید \* آه نه تفاوتدر که  
فعل واحد ایکن کاملدن ظهور ایتد کده خوب و مر غوب و ناقصدن ظهور  
ایتد کده ناقص و معیوبدر زیر دست کامل بد قدرت رحان و دست مقلد و جاهل  
آلت تلبیس و شیطاندرا یمدی بنم جانم \* مثنوی \* کاملی کر خاک کبر در ز شود \*

کامل اگر طیراغی طوتسه یعنی الله آلسه التون اولور \* مثنوی \* ناقص  
ار زبرد خاکستر شود \* اگر ناقص اولان کسنه زرایلتسه خاکستر اولور یعنی مرشد  
کامل و پیر مکمل آوده خاک بشریت اولمش بر طالع نظر ایتسه و دست تربیه سینه  
آلسه زر خالص ایدوب بشریتدن رتبه ملکینه اخراج ایدرو نفسا یتق روحانیه  
مبدل قیلور اما ناقص و مقلد اولان کسنه بر طالب مستعد و قلبی زر خالص  
کبی حسن اعتقاد اوزره اولان راغب صادقی تربیه سینه آلسه اولکی صفوتی  
دخی کیدوب زرمثابه سنده ایکن مانند خاکستر جاهل و ابتر اولور \* مثنوی \*

چون قبول حق بود آن مر دراست \* چونکه اول مر دراست مقول حق اوله  
و ارشاد ایچون بعث اوله \* مثنوی \* دست اودر کار هادست خداست \*

جمله کارلده الکی یمدی بر موجب (یدالله فوق ایدبهم) و برخوای (کنت  
یده و رجله) حق تعالینک بد قدرتیدر یعنی مردان خدا خای زرا یتدیکی استعداد  
اولمه و نالک دستی دست خدا در و ناقصک دخی قابل و مستعد اولان طالب الیری



اضلال و خاکستر کی خوار و پائمال ابتدایی تعجب اولنسون که ﴿ مثنوی ﴾  
 دست ناقص دست شیطانست و دیو ﴿ ناقصک الی دیو و شیطان البدر  
 ﴿ مثنوی ﴾ زآنکه اندر دام تکلیفت ور یو ﴿ زیرا ناقص ابلیسک تکلیف  
 و حیلہ سی دامیدر یعنی مقلدین بی ذوق و مدعیان بی شوق کندولین  
 یدارشاد و طریق مستقیم پانهاد و صوم و صلاته معناد کوستر دکاری بر قاچ خالی  
 ذهنلری دام حیلہ لبته صیدایتم ایچون قور دقلری شبکه تکلیف ابلیس پرتلیسد  
 ﴿ مثنوی ﴾ جهل آیدیش اودانش شود ﴿ ابدی بنم جانم مرشد کاملک حضور  
 عزت و یدش سعادته جهل کلور علم اولور و جهل جهلی عین علم اولور ﴿ مثنوی ﴾  
 جهل شد علمی که در ناقص رود ﴿ اما بر علم که ناقصه کیده جهل اولور زیرا  
 علم شهودی و حضوری دکلدر ظنی و فکریدر ﴿ پس ظن و وهم مله اولان علم  
 جهل اولور اما عند ارباب التحقیق ظن و خیال اولما غله انلرده جهل اولوب  
 جهلہ سی علم شهودیدر و ارباب تحقیقک علم توحیدده اولان حقایق و دقایق  
 سمع ناقصه رسیده اولسه جهل و وبال و الحاد و ضلال اولور و مر دو اصلار  
 حضـورنده انلرک باعث ضلالی اولان وهم و خیالاری عین علم و ما کو مشاهده  
 وجه ذی الجلال اولور ﴿ پس بونک سببی ندر دینور سه ناقصه امر مر بض  
 نفسلردر ابدی ﴿ مثنوی ﴾ هر چه کبرد علنی علت شود ﴿ علتہ منسوب اولان  
 مر بض هر نه بی طور سه علت اولور زیرا مزاجی فاسد اولمشدر و طباعه  
 خلل کلشدر ﴿ پس صفرا و سودا و دم و بلغمدن قنغیسی غلبه ایدوب آنک علنی  
 ظهور ایش ایسه جهلہ ما کولات و مشرباتی اکا تبدیل اولوب و طیب  
 کند و خسته اولدقده نبض تشخیص ایده میوب علاجی دخی عایل اولور  
 كذلك مقلدک دخی اگر علم و عرفان و اکتریه و ارشادی علل نفسانیه و امراض  
 انانیت ایلہ مخلوط و مستترج و عین علت اولور اما حکمتی کور که ﴿ مثنوی ﴾  
 کفر کبرد کاملی ملت شود ﴿ بر کامل کفر طوتر ملت او اور زیرا کامل کفری  
 عن علم طوتر و شرعا و عقلا واجب اولدیغی حینده طوتر قصه عمار بن یامر  
 ایلہ حبیب کی بو یلتهده بوتو جیه دخی واردر یعنی کامل طویدیغی کفر دکلدر  
 بلکه ملتر لیکن عرف عوامه مخالف اقتضای عشقله کاملدن بر کار ظهوره  
 کلسه عامی و انلرانی خطای عظیم و کفر مشابه سنده عدایدر کن کاملک اول  
 کاری طریقت اولوب اثرینه کلن فقر ایه ملت او اور والی یوم القیام طریقتنده  
 اولان طور و آیین اجرا اولنور حق سبحانه و تعالی مثلا موسی علیه السلامدن

صکره عیسی علیه السلامی بهت ایدوب موسویلرک عرفنه مخالف کورینوب  
 حاشا حضرت عیسی علیه السلامک اعمال صالحه سنه سحر وضلالدر دیدیلر  
 لکن ضال ومضل انلر اولوب حضرت عیسانک کاری وحی ایله اولمغه زمان  
 بهت فخر عالم صلی الله علیه وسلمه کلنجه حق دین اولوب انجیل حکمنجه  
 اولانلر سلامت بولدیلر بعده انلردخی ازغون اولوب حق سبحانه وتعالی رحمة  
 للعالمین وسید المرسلین وخاتم النبیین محمد المصطفی صلی الله علیه وسلمی بهت  
 ایدوب وکتاب ربانی نازل وجهله ادیانک احکامی منسوخ وباطل اولدی حق  
 دین دین اسلامدر دیوبنی اسرائیل ونصاری وجهله خلقی دین حق دعوت  
 ایتد کده اول غافل وجاهل ومعااند وباطلله سزک ادیانکری حق سبحانه  
 وتعالی بنی بهت ایدوب وقرآن کریمی انزال ایلوب نسخ اینمشد بر قرآنه تابع  
 اولوب من بعد انجیل وتورات ایله عمل ایتبه سز وعمل ایدرسد کز باطلدر دیوب  
 بیوردی انلره خطای محض کورینوب اوصافی محمدیه بنی کتبری ایچنده کورب  
 عین الیقین بیلشله لایکن ایمانه کلیوب کندو آیدلری وکندولری کفر ووطلان  
 اوزره اولوب دین محمدی الی یوم القیام ثابت ودائم اولدی زرا انبیا واولیا تلقاء  
 نفسندن برسنه ایتیموب انبیاء عظام وحی حق واولیاء کرام الهام رانی ایله عمل  
 ایدرلر \* پس اولیادن ظهور ایدن بعض اصول عامه لرقتده بدعت کورینور  
 لکن الی یوم القیام طریقت اولوب بین الفقرا سوریلور والاویله دکلدرد که حاشا  
 انبیا واولیادن رضای حقه مخالف برناشایسته کار ظهروه کله انبیاء عظام  
 معصوملر واولیاء کرام محفوظ ومصونلردر \* ایددی حق سبحانه وتعالی بدن  
 استدعای عنایت ایدوب اولیاء کرامک اصولی وطریقتلرینه بای وجهه کان دخل  
 وتعرض وکندولرینه انکار وعداوت ایله یوخسه سوء خانه احتمالی واردر  
 زیر اولیا ورثه انبیادردر وغصان شجره نبویه در \* پس اغصان وشعوبه انکار  
 بدن اعلی انکار اینمش اولور \* مثنوی \* ای مری کرده پیاده باسوار \*  
 ای سوار وفارسله عناد وجدل ایلش پیاده کسنه \* مثنوی \* سر نخواهی  
 بردا کنون پای دار \* شمدی باشکی ایلتمی سرحن ایاق طوت یعنی ایاغک  
 چک پیاده دن مراد مقلد وناقصلر ومنکر ومعااندلردر وسواردن مراد  
 کامل ومکمل ومرشد واصللردر یعنی ای پیران طریقت ومرشدان راه  
 حقیقت ایله جدل وعنناد وبرابرلک ادعا ایلیدان ناقصلر واولیا ی کرامه کفر  
 وضلال وبدعت ووبال اسناد ایلیدان منکر وجاهل ومعااند وغافلر زندهار



بحث وجدال ایتمیه سز والاباش قور تاره مز سز و ایمان واسلام مکرزی  
شیطان ائدن خلاص ایده مز سز ایددی همان یوانکار وعداوتدن وانلرایله  
همسر لک دعوی ایتمکدن فراغت ایدوب توبه واستغفار ایلیه سزو کندو  
مقدار کزی یلایوب وقصور کره اعتراف ایلیه سز **کورمز** میسر  
حضرت موسایه ساحر لر تعظیم وتکریم ایدوب کندو قصور لر یند اقرار  
ایتمکله حق سبحانه وتعالی ائله ایمان کامل میسر ایلدی دیو حضرت مولانا  
قدس سره اول بیانه شروع بیوررل

﴿ تعظیم ساحران مرموسی را که چه فرمائی اول تواندازی عصایاما ﴾

ساحر لر موسی علیه السلامه تعظیم ایلد کلمی بیاننده در که یاموسی نه بیورر سن  
اول عصای سنی القا ایدر سن یا خود بز می القا ایدلم دیدیلر ﴿ مشوی ﴾  
ساحران در عهد فرعون لعین ﴿ ساحر لر فرعون لعین زماننده ﴾ ﴿ مشوی ﴾  
چون مری کردند یاموسی بکین ﴿ کین وعداوت ایله چونکه حضرت موسی  
علیه السلامه عناد وجدل ایلدیلر ﴿ مشوی ﴾ لیک موسی راقدم داشتند ﴿  
لکن موسی علیه السلامی مقدم طودیلر ﴿ مشوی ﴾ ساحران اورا مکرم  
داشتند ﴿ ساحر لر حضرت موسایی معزز ومکرم طودیلر ﴿ مشوی ﴾  
زانکه گفتندش که فرمان آن تست ﴿ زیرا که ساحر لر حضرت موسایه ایتدیلر  
فرمان سنک ایچون یعنی امر سنکدر ﴿ مشوی ﴾ کرهمی خواهی عصا تو  
افکن نخست ﴿ اگر ایسترایسک عصایی اول سن براتی کا قال الله تعالی ( قالوا  
یاموسی اما ان تلقی واما ان نکون نحن الملقین ) پس ساحر لر اما ان تلقی دیو  
حضرت موسی علیه السلامی تقدیم وکندولرینی تأخیر ایلد کلمی امر وفرمان  
سنکدر واراده ایدرایسک سن براتی وامرک اولور سه بز براغه لم دیمک معناسنی  
مضمندر ﴿ مشوی ﴾ گفت نی اول شما ای ساحران ﴿ افکنید آن مکرها را  
در میان ﴿ حضرت موسی علیه السلام ایتدی ای ساحر لر اول مکر لری  
اورتایه اول سز براغیکز کا قال الله تعالی ( قال لهم موسی القوا ما انتم ملقون )  
﴿ مشوی ﴾ این قدر تعظیم دیشا ترا خرید ﴿ بوقدر تعظیم وتکریم ساحر لر  
دین صاتون الدی کا قال تعالی ( فالتی السحرة سجدوا قالوا آ منا رب هرون  
وموسی ) ﴿ مشوی ﴾ کز مری آن دست و پاها نشان برید ﴿ وعجب بدر که  
موسی علیه السلام ایله عناد وجدل ایلد کلمی اجلسدن ائله دست و پازی

کسلدی یعنی فرعون لعین نیچون ایمانه کلدیکزدیوب اللربن وایاقلربن کسوب  
 خرماناجنک دالربنه کندور بنی صلب ایلدی کافال تعالی ( فلا قطعن ایدیکم  
 وارجلکم من خلاف ولاصلبکم فی جذوع النخل وتعلمن اننا اشد عذابا وابق )  
 ای عاشق صادق عبرت بین اولان قنده عجب حکمت دکلیدر که ساحر لک  
 تعظیمی مقابله سنده ایمان واسلام و حیات جاودان مبسر اولوب و بحث وجدال الیه  
 زمینه القاء حبال ایتدکلری ایچون دنیاده جزاسن چیکوب دست وپاری قطع اولنوب  
 شربت شهادت نوش ایتدیلر ایتدی اگر حسنه واکر سبه لاجرم کشتی اعمالیه دنیاده  
 و آخرتده جزا کورمک مقرر در با خصوص اولیا به جفا ایدن لک حال لری دار آخرت و یوم  
 جزاده نه اولاجقدر اکا کوره قیاس ایله وکسنه نک ایتدی کی یاننه فالور صائمه  
 کچ و تیز قیدی بزه کوره در عندالله تأنی و عجزله تصور اولنماز بهر حال جزا  
 مقرر در ❖ مشوی ❖ ساحران چون حق او بشناختند ❖ پس ساحر ل چونکه  
 نور ایمان ایله مشرف اولوب موسی علیه السلامک حقنی اکلا دیلر و جلالت  
 قدرنه واقف اولدیلر و سعادت سرمدی اسلام و ایمان اوزره ختم اولق ایدوکن  
 حق البقین مشاهده قیلوب کوردیلر فرعونک تخویف و تحذیر و قتل و سیاستدن  
 قلبلربنه خوف و خشیت کلوب ❖ مشوی ❖ دست وپادر جرم آن در باختند ❖  
 اول ایتدکلری جرم و مقابله نک جزاسن دنیاده چکمک ایچون حق یواننده دست  
 وپارین اوینادیلر و جانلرن فدا ایتمکدن اصلا و قطعاً تحاشی ایتدیلر و دنیایی  
 آخرت اوزره ترجیح ایدن لردن اولمده بلر تکیم حضرت حق سحره موسانک  
 فرعونه جواب و ربوب طریق ایمانده جان و باش اوینادقلربن حکایت واریاب  
 عشفده جانبازاق نیجه اولورمش دلالت یوررل قال الله تعالی ( قالوا لن نؤثرک  
 علی ما جاءنا من البینات والذی فطرنا فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه  
 الحیوة الدنیا انا آمننا بربنا لیغفر لنا خطایانا وما اکرهتنا علیه من السحر والله  
 خیر وابق ) ایتدی ای نور دیده پدر و جگر پاره مادر بونده حصه بودر که ورثه  
 انبیا اولان اولیا ای اصفیایه تعظیم و حرمت و میل و محبت اوزره اولانلر لاجرم اولیا  
 و اصدقانک حال لریله حال لنوب و کواکلری ضیای عشق و محبت الیه صبا حدن  
 انور اولوب جان کوزلری نور محمد یله مکمل و منور اولد قد نصکره خار جدن  
 نیجه منکر و منافق و فرعون طبیعت اولان نیجه مترقین و معاند سن اول ملحد  
 و فاسده نیچون اتباع ایدر سن انکله صحبت ایتمکدن فراغت قیل والاسنی انواع



سیاست ایله قتل ایده رز دیسه لر اومه قوله غافل و جاهل و منکر و منافق لرک مر دان  
 خدا یه بو وجهله ایتد کلری افترا لر بن و کند و یه اولان تحذیر و تحویف لر بن  
 استماع ایتد کده حق سبحانه و تعالی انک قلبنده نار عشق علولر بن پیوسته ساق  
 عرش ایدوب و ایان شهودیم یی از دیاد بو اوب نیجه یوز بیک جانی اولسه  
 طریق حق و راه عشقه فدا ایتمکی جائنه منت بیلوب دنیای آخرت اوزرینه  
 اختیار ایتمز و حیات ابدیه یی برقاج کونلک اولان حیات ماریتی به دیکشمر تنکیم  
 شیخ عطارد نطق الطیرده یورر لر ❀ نظم ❀ هدهد رهبر چنین گفت آرزمان \*  
 کانه عاشق شدنند بشد زجان \* چون بترک جان بگوید عاشقی \* خواهد زاهد  
 باش خواهی فاسقی \* سدد ره جانست جان ایثار کن \* پس برفکن پرده  
 و دیدار کن \* منکری کر گوید این بس منکر ست \* عشقی کو از کفر و ایمان  
 بر ترست \* عشق را با کفر و ایمان چه کار \* عاشقان را خطه با جان چه کار \*  
 عاشق آتش در همه خرمن زند \* ارب بر فرقهش نهند او تن زند \* درد خون دل بیاید  
 عشق را \* قصه مشکل بیاید عشق را \* سابقا خون جگر در جام کن \* کرداری  
 در دامن و ام کن \* ذره عشق از همه آفاق به \* شمه درد از همه اذواق به \* کفر کافرا  
 و دین دیندار را \* ذره درد دل عطارد را \* هر که را در عشق محکم شد قدم \*  
 در گذشت از کفر و اسلام هم \* عشق سوی فقر در بکشایدت \* فقر سوی کفر ره  
 بنمایدت \* چون ترا این کفر و این ایمان نماند \* این تن تو کم شد و این جان نماند \*  
 بعد از آن مردی شوی این کار را \* مر دیاید اینچنین اسرار را \* پس حضرت  
 مولانا قدس الله سره مناسب ایله نیجه معارف و حالات عشق در بعض  
 لطایف بیوروب سر میخنده اولان قول فرید الدین عطار علیه رحمة  
 الغفارک یتنی شرحه شروع یورر لر ❀ مثنوی ❀ نکته و لقمه است کامل را  
 حلال ❀ ای مقلد اولان مخمره شیطان وای نا اخص اولان اهل نفس و وی  
 ذوق و وجدان لقمه بیک و نکته سهو بیک کامل اولنره حلالدر زیر آتله  
 احکام نفسانیه و اقتضات بشریه دن خلاص اولوب درون و بیرون نلرنده  
 حب الهی حکمندن غیر بیسی قالماعله هر نه لقمه کیم بیسه لر ملاصق نور محبت و لاحق  
 علم و معرفت اولوب و هر نه قدر نکته سوبیسه لر کند و حال لر دن سوبیوب  
 غیر یلر دن آلوب صائمزلر و تحت عبارات و الفاظه کتور دکر نلرنده ملبوسات  
 فاخره شریعت مطهره ایله الباس ایدوب عرایس معاینک دامن حقایقنه دست  
 جاهل و نادان و وجه جائنه چشم منکر و منافقان دو قدر مرزلر ❀ مثنوی ❀

تونه کامل مخورمی باش لال ✽ ای مبتدی و ناقص سن کامل دکلسن لقمه تناول  
ایته و سوز سوبله بی زبان دلال اولخی اختیار قبل زیراسنک ییدیگ خفات  
و کشفات و مقتضای طبیعتی زیاده ایدر وارباب توحیدک کلماتی کبی سوزسوبلک  
مراد ایلسک شرع شریفه مطابق لباس کیدیره میوب حد اعتدالدن تجاوز  
ایتمکله هم کندیکه ضرر اصابت ایدوب و هم نیجه کده نه لری طریق حق  
و خدمت ایلدیکک عزیزه انکار و عداوت ایتدیررسک و سوزی قبول ایدنلرک  
دخی عقایدن افساد ایدوب هم ضال و هم مضل اولورسن پس سکا نافع اولان  
بودر که نیجه زمان لقمه و نکتهدن پر هیز ایدوب بیرک رضاسی اوزر بی قیل  
وقال و خلقدن عزات و جوع و سهر ایله پوته عشق و محبتده قال اولوب جان  
وتنک اریدوب زرخا ص ایلد کده اهل کال درجه سن بوله سن ✽ مشغولی ✽  
چون تو کوئی اوزبارنی جنس تو ✽ چونکه سن هنوز کوش مرتبه سنده  
اوله سنک و کاملار زبان مرتبه سنده اوله سنک جنسک دکلدر یعنی هنوز جنسیت  
حاصل ایتوب کاملر ایله همسر و برابر دکلسن و سوز سوبلکه مأذون اولماش  
سکدر اکابناء که ✽ مشغولی ✽ کوشهار احق بفرمود انصتوا ✽ حضرت رحن  
و رحیم و قادر و حکیم کوش مرتبه سنده اوللره انصتوا دیواستماع و اصغایله  
امر بیوردی سمعنا و اطعنا و بوبیت شریف سوره اعرافک آخرنده  
اولان اشب و آیت کریمیه اشارتدر قال الله تعالی (واذا قرئ القرآن فاستمعوا له  
وانصتوا لعلکم ترحون) انصات نصوت مثلایدر که سکوت معناسنه در ولاجل  
الاجتماع مستعنی اسکات معناسنه دخی استعمال اولنور یعنی چخان قرآن عظیم  
قراءت اولسه استماع قیلیکن و نصوت و سکوت ابدیکن اوله که سزمر حوم  
و مغفور اوله سز عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله تعالی علیه وسلم  
(قرأ فی المکتوبة وقرأ اصحابه رضی الله عنهم خلفه فنزلت هذه الآية) و قیل  
نزلت فی الصلوة کانوا یتکلمون فیها فامر و باستماع قراءة القرآن والانصات له  
معلوم اوله که (فاستمعوا وانصتوا) صیغه امر در اطلاق امر ایسه مطلقا  
هر نه محمله قرآن عظیم تلاوت اولسه استماع وانصاتک وجوبن اقتضایدر  
ولکن عامه علما خارج صلوتنده انصات واستماعک استحبابیه اتفاق ایدوب  
(ثم صار سنة فی غیر الصلوة ان ینصت القوم فی مجلس یقرأ فیہ القرآن) دیمشلم  
اما فاضل و محقق و متبحر و مدقق ابن کمال علیه رحمة الله المتعال نفسه یرنده  
بیور و مشلمر که وفیه اشکال اذح یلزم الجمع بین معنی الامر و یکن ان یقال انه

مطلب

سبب نزول و اذاقری  
القرآن و وجوب  
الانصات و استحبابه



جائز عند اختلاف المحل علی مذهب الیه العراقیون من اصحابنا یعنی داخل  
صلوٰتہ امر وجوب ایچون اولوب وخارج صلوٰتہ مندوب اولمده اشکال  
واردر بوتقدیرجه امرده اولان ایکی معنایی جمع لازم کالور یعنی امر واحدهم  
وجوب وهم استحباب ایچون اولمی ایجاب ایدر بوايسه ممنوعدر پس مذهب  
عراقیین اوزره بو کاجواب ویرمک بو وجهله ممکن اولور که عند اختلاف المحل وجوب  
واستحباب جائز اولور زیراجع محل واحده بو لندقدہ اعتبار اولنور فاما محله  
اختلاف اولنجہ جمع بولمز یعنی محل صلوٰتہ واجب ومحل خارج صلوٰتہ مستحب اولور  
جمع اولماز وائمه حنفیه ابن عباس رضی الله عنہما مک قولیلہ احتجاج ایدوب داخل  
صلوٰتہ مأموم اوزرینه قرائت یوقدر دیرل وائمه شافعیہ واجد اوزاعی  
وغیرهم حنفیه مک احتجاجی ضعیفدر دیرل و بوايت کریمه مک مایعدنده اولان  
(واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفه ودون الجهر من القول) آیت کریمه سنی  
دلیل انخاذایدرل وابن عباس رضی الله عنہمن انلر دخی بور وایتله استدلال  
ایدرلر که قال ابن عباس (یرید بالذکر القراءه فی الصلوٰتہ) یعنی یقرأسرا فی نفسه  
پس (واذکر ربک فی نفسک) قول کریمی امام قرائتندن فراغ قیلدقدن صکره  
مأموم سراقرائت ایتمکه امردر دیرل اما اکثر مفسرین (واذکر ربک فی نفسک)  
قول کریمی اگر قرائت ودعا واکر تسبیح وتهلیل وجیع اذکارده عامدر زیر  
اخفا فی النفس اخلاص وخشوعه ادخل وحسن تفکره اقر بدر (وقیل معناه  
اذا تلا علیکم الرسول القرآن عند نزوله فاستمعوا له وقیل معنی فاستمعوا فاعملوا  
بما فیه ولا تخرجوا زوه) به ضایلر دخی امر بالاستماع والانصات حین خطبه ده دبمشلر  
لکن کمال پاشا زاده بو قول ضعیفدر زیرا بوايت کریمه مکیه در خطبه ايسه مکه دن  
مدینه به بعد الهجرة واقع اولمشدر دیو بیور مشلر درو بو کلامک سیاقندہ بدقیقه  
بیان ایدوب دیرلر که (بقی ههنا دقیقه انیقه لابد من التنبیه لهما وهی ان الانصات  
مقدمه الاستماع فتحقه التقدم فی الذکر وانما اخرهنا اهتماما لاشانه واخراجاله عن  
خیر الانباع الی حد الاستقلال وتنبیها علی انه مقصود بالذات ومأموره به اصالة  
حتی اوکان فی مجلس القراءه نایا عن القساری فحقه ان ینصت وان لم یتسرله  
الاستماع تعظیما لشان القرآن واحراز الاحدی الفضیلین واولقدم الانصات  
لتبادر الی الفهم ان الامر به لمصلحة الاستماع فلا یجب بدونها) ایدمی انصات  
حسن استماعه شرطدر وحسن استماع دخی استماعه شرطدر پس  
حق جل وعلا عباد مؤمنینه بیورر که قرآن او قوندقدہ آذان ظاهره کزایله

استماع ایتمیکیچون لسان ظاهری ایلله انفصالت ایدیکز وآذان باطنه ایلله  
 شنوا اولغیچون لسان باطنی ایلله نصوت و سـکوت ایدیکز اوله کیم سمع حقیقی ایلله  
 استماع ایتک ایلله مر حوم و مغفور اوله سن و سمع حقیقی نه دیر دینور سه (کنتله  
 سمع افی بسمع) معناسیدر پس قرآن عظیمی سمع باری ایلله استماع ایدن حقیقته  
 قاری کیمدر یه اور و دخی (الرحمن علم القرآن) معناسنی عارف اولور \* ایمدی نیم  
 روح قرآن کریمی قلوب حاضر و غایب ات صادق و فضول ایدن سکوت ایلله  
 اسرار ظاهره بی مشاهده و استماع ایتک عند الله مندوبدر پس چنان عباد  
 مخلصین منازل و قار خطاب و مقامات حرمان امرده بولنسلر حق تعالی  
 اول عبادک قلوبنه کشف اسرار ایلله احسان ایدوب اسرار خطابک طمعنی  
 اذاقه ایدر و اشارات نکات لطیفه و انبآت عجیبه و حکم غریبه سنه مطلع قیلور  
 پس هر قنغنی عاشق صادق صادق مواقع اسرار حق انوار ایلله و کلام حق حق ایلله  
 مشاهده ایلله قرآن انک بصـابری اولور و جمیع صفاتی قرآن ایلله کورر  
 کافال تعالی (هذا بصائر من ربکم و هدی و رحمة لقوم یؤمنون) ای سـالک  
 ناقص و طالب مبتدی چونکه مذاهب اربعه ده صلوتده اولان مأموم ایچون  
 رأس او یا خود جهرا قرائت ایتک بر موجب کلام سبحانی ممنوع ایلله سن دخی  
 مادامکه مقتدای طریقت اولان امام حقیقی و مرشد کامله اقتدا اوزر سه سن  
 و کند و جوارح و اعضا و قوای ظاهره و باطنه کی روحکه تابع ایدوب  
 مقام امامتده دکلسن زندهار بشقه باشکه باش چکیموب معارف و حقایقیدن  
 سوز سو یله بلکه مرشد کاملک کلمات قدسیه سنی انفصالت استماع ایلله و کوش  
 جان ایلله دیکله زیر امر شد کامل صاحب کلام معجز نظر امددر و کفتار  
 در شهواری موافق کتاب ربانی و مطابق خطاب سبحانیدر \* ایمدی جان  
 و باشله خدمت و اطاعت ایدوب نیجه زمان کوش کبی خاموش اول \* حافظ \*  
 در بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست \* یاسنخن دانسته کواهی  
 مر دعاقل یا خوش \* ایمدی ای طالب صادق کورمز میسن بو خود معلوم  
 اکابر و اصاغر در که \* مثنوی \* کودک اول چون بزاید شیر نوش \*  
 طفل چونکه ابتدا متولد اولد قدده شیر نوشدر یعنی بستان دایه دن سود امر  
 و حالت مز بورده \* مثنوی \* مدتی خامش بود او جله کوش \* بر مدت  
 خاموش و اول جله کوش اولور یعنی تکلمه قادر اولوب مادر و پدر و دایه  
 و مریبسی نه سو بلر سه اکا قولاق طو ز زرا \* مثنوی \* مدتی می بایدش



لب دوختن ❖ طفل رضیع تکلم ایتیموب بر مدت لب دوخته اولمق کر کرد ر  
❖ مثنوی ❖ از سخن تا و سخن آموختن ❖ حتی سوزدن اول دخی سوز  
او کر نمک ممکن اوله والا ❖ مثنوی ❖ ورنه دارد کوش قتی می کنند ❖  
اگر طفل رضیع مادر و پدر ینک کلماته کوش طو تر ایه قتی ایلر یعنی الفاظ  
مهمله سویلیوب معنی دار سوزه لیاقت حاصل ایتیر پس صاحب نطق و خوش  
گفتار اولیوب ❖ مثنوی ❖ خویشستن را کنک کیتی میکند ❖ کند و سنی  
جهانک دلسزی ایلر کنک کاف عربینک ضمه سیله غلط مشهور اولوب  
دیسلمز معناسنه در اما فصیحای عجم کاف عجمی ایله استعمال ایدرلر ایدی مرتبه  
طفولیتده اولان طالع مبتدی به لازم اولان بودر که پدر و مادر دن ارحم  
اولان پیران طریقنک نیچه مدت کلام معجز نظامن اصفا ایلوب بده اول دخی  
احوال طریقت و اسرار حقیقتدن معرفت سویلیه و اول دخی صاحب  
نطق اوله والا جانب فضولی به کیدوب و کلیات استادی شنوا اولیوب تکلمه  
جرات ایدر سه انواع خطایا صدور ایدوب قتی دین ارباب لکنک کبی بودخی  
الفاظ غیر مر بوطه و کلیات نامشروع سویلکله سکین شریعت ایله انک لسانن  
قطع ایدوب جهان دلسزی ایدرلر و حضرت مولانا قدس الله روحه  
بونصیحتی شون قابل و مستعدینه پیورر که فی نفس الامر انده قابلیت اولوب  
لیکن عدم انصاف و استماع ایله تضییع استعداد ایتش اوله اما شول نامستعد  
ونا قابلر که تقدیر از لیده انلره سمع و بصر بخش اولیوب (صم بکم عی) قیلندن  
ودخی (ولهم آذان لا یسمعون بها ولهم اعین لا یبصرون بها) زمره سندن  
اولورل انلر صم و بی زبانلغی جبلی اولما غله پیوررلر که ❖ مثنوی ❖ کر اصلی  
کش بود آغاز کوش ❖ اصلی اولان کر و اصم که اکا ایتدادن کوش اولدی  
و قطعاً قوت سامعه و برلدی پس او مقوله بقرو حار بلکه انلردن دخی اضل  
و خوار ❖ مثنوی ❖ لال باشدکی کنددر نطق جوش ❖ چنان نطقده جوش  
ایدر لال و بی زبان اولور یعنی ابد الابد اسرار طریقتدن یک حرف ایشتمز و بر لفظ  
نطق ایتکه قادر اولمق قتی دخی دیه من ❖ مثنوی ❖ زانکه اول سمع باید نطق را ❖  
اکا بناء که اولان نطقه سمع کر کدر و استماع شریطدر ایدی ای طوطی جان  
طالع گفتار ❖ مثنوی ❖ سوی منطق از ره سمع اندر آ ❖ سوز جابینه سمع  
یولدن کل اندنصکره ❖ حافظ ❖ در پس آینه طوطی صفتم داشته اند ❖ آنچه  
استاد ازل گفت بکومی کویم ❖ دیو بر طوطی خوش گفتار و بگای شکر خای

شیرین ادای سخن آزمای مجزئای مرتبه سینه واصل اول ابدی بنم روح  
هر شینک اصول و بر سبب وصول و اردر پس سن دخی اصوله تشبث ایدوب  
بعد مرادک حصولنی توقع ایله \* مثنوی \* وادخلوا الایات من ابوابها \*  
وایاته ابوابندن داخل اولیکز \* مثنوی \* واطلبوا الاغراض فی اسبابها \*  
واغراض و مقصوداتی اسبابنده طلب ایدیکز یعنی طالب دخول ایات کلمات  
و راغب خوش ادای نکات اولان اخوان صفها ایسات کلماتک ابوابی اولان  
سمندن و نکات و معارفک اسبابی اولان نیچه زمان سه کوتدن داخل و واصل  
اولسون و طالب علم لدنی اولان خلان با وفادخی (انامدینه العلم و علی بابها)  
مصدقجه مدینه علمک باب همایونی اولان بر علی صفت و مرتضی منقبت و انبیا  
سیرت مرشد کامل تربیه سمندن واصل و داخل اولسون و الاظهر بیتدن دخول  
علامت بر خورداری و نشان نکوکاری دکلدرد کافال تعالی (ایس البرهان تأتوا  
البیوت من ظهورها ولیکن البر من اتقی و أتوا البیوت من ابوابها و اتقوا الله  
لعلکم تفلحون) بوایت کریمه اول اسلامده اولان امر جاهاقی مؤمنلردن  
رفع ایچون نازله اولمشدر زیر انصاردن اولان ناس حج شریف ایچون محرم  
اولدقلرنده اشهر حجه خانه لر بنه ابوابندن داخل اولیوب ادکر محرم  
اولانلراهل قرادن ایسه ظهر بیتلرنده بر سر و راخ دلوب اتدن خارج و داخل  
اولورلر ایدی و اهل بادیه دن ایسه خیمه لرینک اردندن دخول و خروج  
ایدوب وجه مشروح اوزره اولان وضع لرینی کمال برواحسان عیاد لرلر دی  
پس بوایت کریمه نزول ایدوب بیوته خلقتدن و خیامه مؤخرندن کلمک  
و عکسندن خروج و دخول ایتمک برواحسان ایلیان  
حقه مخالفتندن و محارم و شهواتدن اتقا و احتیاط ایلیان کیمسه نک بریدر  
ایمدی محرمین و محالین اولنلر بیوته ظهرندن داخل اولیوب ابوابندن داخل  
بیت اولیکز زیرا عدوله بر یوقدر و اموره وجودندن مباشرت ایدوب  
عقوبتدن نجات و بر و هدایته ظفر بولق ایچون احکام الهیه بی تغییردن و افعال  
ربانیه یه اعتراضدن اتقا ایدیکز \* امدی ضمیر منیره خفی اولیه که بوایت  
کریمه ده هر شی ایچون بر سبب و بر مدخل اولدیغنه اشارت و اردر یعنی هیچ  
رشیته وصول و دخول ممکن اولماز الا سبب مزبور و مدخل مذکوره اتباع ایله  
میسر اولور کافال تعالی (و آتیاه من کل شیء سیافانج سیما) فلهذا حضرت  
مولانا دخی بومعنایه اشارت ایدوب \* ع \* واطلبوا الاغراض فی اسبابها \*



بیوردی ❀ امدی جوار قرب احدیت و حضرت ر بوبیتہ سبب مدخل  
ووصول تقویدن غیری دکلدر تقوی ایسہ اعمال ظاہرہ و باطنہ ددن اولان  
هر بر واحسانانی جامع واتباع موافقات واجتناب مخالفات و تصفیۂ ضمائر  
ومراقبہ سرارتک کلیسی محیط و شاملدر پس هر کسک حضرت مولایہ وصولی  
مراتب تقویدہ اولان سلوکی مقدار یدر کما قال تعالی ( ان اکرمکم عندالله  
اتقیکم ) وقال صلی الله علیه وسلم ( علیکم بتقوی الله ) زیرا تقوی جامع کل  
خیردر ❀ امدی حقوق بواطنی تقوای احوال ایله رعایت اینکسزن مجرد  
ظواهر اعمالی محافظہ سبب وصول الی الله اولماز بلکه برواحسان حق تقوی ایله الله  
سبحانه و تعالیدن انتقاد کما قال تعالی ( اتقوا الله حق تقاته ) پس اموره مداخلندن  
داخل اولوب اعانت ملک قدوس ایله مهالك نفوسدن فلاح و نجات بولغیچون  
ماسودان حقہ حقله اتقا ایدیکز یعنی حق تبارک و تعالایی بحر زو متقا و مفزع  
و معز و مرجع و مأوی قیلکز زیرا حقندن غیری ملجأ و منجا و مرجع  
و مأوی بوقدر ( منه بدأ کم و الیه تعودون ) وقال علیه السلام ( اعوذ بک منک )  
ایمدی هوا جس و ساوسہ قلبلرینہ یول و یرہ یوب ماسودان وحید و همتلری  
جہلندن فرید اولغله احرام فنا کیوب مقدم یارہ کاش نہ دللرین آراسته ایدن  
عاشق و عاشهر حرم جلال و طواف کعبۂ جماله واصل و عرفات کماله نائل اولوب  
حاج الحرمین شریعت و طریقت و مجاور روضۂ جنان معرفت و حقیقت  
اولغله راغب اولان صادق لربو امانیہ نک حصولی و یومأ مولک سبب وصولی  
باب سعادت بیت معرفۃ الله اولان مرشد کاملار درسندی اکاکوره عمل ایدوب  
بیوت معارفہ ابوابندن داخل اولوب ظهور ایسات مثابه سنده اولان مقلد  
و ناقصلردن داخل بیت قیل وقال اولمغی برواحسان ظن ایتمیسن و اول یولده  
باب بیت الحرام قلبی بولورم ملاحظہ سنده اولمیه سن کلمات حقایق نکات  
ایسترایسک اهل کمال کلامنه قولاق طوئہ سن و السلام ❀ پس نطق انجق سمع  
یولندمی کلور طریق آخردخی بوقی دبرایسک حضرت مولانا اکا جواب  
و یروب بیوررلر کہ ❀ مشوی ❀ نطق کان موقوف راه سمع نیست ❀ اول  
نطق کہ راه سمع موقوف دکلدر یعنی بی حروف و لفظ و صوت ذوق و فہم  
اولور ❀ مشوی ❀ جز کہ نطق خالق بی طمع نیست ❀ طمع سز اولان خالق  
نطقندن غیری دکلدر بی طمع دیمک بو محلدہ حق سبحانہ و تعالی بک کارندہ  
علت و غرض بوقدر دیمکدر ❀ مشوی ❀ مبدعست اوتابع استادنی ❀ اول

قادر مطلق نطق و کلام و جله انامی موجود و مبدء عدد و عدم مدن وجوده  
 کنور بجبر آخرك ارشاده و غیرى استاده تابع دکلدر ❖ مثنوی ❖ مسند  
 جله ورا استادانى ❖ جله اشیاك مسند و ماوی و منجأ و مجلسی اول فیاض  
 مطلقدر اما اول صانع لایزالك اشیا به استادی بوقدر و انك كیمه استادی  
 دکلدر شبیه و نظیر و مدبر و وزیردن منز و مقدس بر بادشاه بی زوالدر  
 و بلا حرف و لفظ و صوت عباده دیلدیگندن نطق حق اسماعه قادردر  
 نیکم حضرت فخرم عالم صلی الله علیه و سلم لیلہ اسریده طقسال بیک کلمات  
 الهیه بی بی حرف و لفظ و صوت استماع ایلدی ❖ حافظ ❖ سر خدا که  
 عارف سالک بکس نکفت ❖ در حریم که باده فروش از بکاشنید ❖ ساقی بیا که  
 عشق ندای کند بلند ❖ کاکس که گفت قصه ما هم زما شنید ❖ امدی حق سبحانه  
 و تعالینك کلامی جان قولاغی نه کیفیتله ایشیدر که اسانه کلز و نطق حقك  
 کنه نه عقل الی ارمز ❖ کمال خجندی ❖ پادشاهی که به پیرامن جامش نرسد ❖  
 اززل تا بایدد و صمت و نه صان و زوال ❖ در حریم ملکوتش که ملک باریافت ❖ عقل و حس  
 امر محالست که یابند مجال ❖ پیش اصحاب یقین بردن نامش بزبان ❖ همچنانست که  
 بانسته لبان و صف زلال ❖ مثنوی ❖ باقیان هم در حرف هم در مقال ❖ اما باقیلر  
 یعنی مخلوقات هم حرف و صنایع و هم نطق و مقالده ❖ مثنوی ❖ تابع استا  
 و محتاج مثال ❖ لاجرم تابع استاد و محتاج مثالدر یعنی استاد سز و مثال سز بر صفتك  
 اجرا سینه و بر مقلک معناسی ادا سینه قادر دکلدر امدی ای طالب و مستمع  
 ❖ مثنوی ❖ زین سخن کرنیستی بیکانه ❖ اگر بوسوزدن بیکانه دکل ایسك  
 و کلمات اهل حاله انیس و محرم ایسك ❖ مثنوی ❖ دلق و اشکی کیردرو برانه ❖  
 برو برانه ده دلق و خرقه پشمینه و کوز باشی طوط یعنی بو کلمات قدسیه بی سمع  
 قبول ایله استماع ایند کسه ترك دنیا و قلبکدن رفع ماسوا ایدوب پلاسه قناعت  
 قیل و عزرات اختیار ایدوب برو برانه گوشه ده چشمه چشمکدن اشك فراوان  
 دو کوب یان یاقل و یا خود کر حرف شرط اولیوب کاف عریله اصم معانسته  
 اوله و معنای بیت بو وجهه له اوله که ای مستمع متصح سکاسو یانن بوقدر  
 نصایحدن صاغر دکل سن ایشیدرسن ولیکن ار باب دل احوالندن بیکانه و کوکل  
 حالندن غافل سن امدی دنیادن قطع علایق ایدوب و کهنه و پلاس لباسلر کیوب  
 و شهرت و ثروتدن کچوب ار باب دل مجلسنه داخل و کوکل حالنه واصل اولما غیچون  
 آه وزاری قیل و در دایله یان یاقل امیددر که محرم انیس قرب وصال اوله سن



و کجینه اسرار اولان صاحب کرمی بوله سن و آتش عشقه فتنه قلبی  
 یاقه سن و بیتنه بابتدن داخل اوله سن \* مشوی \* زآنکه آدم زان عتاب  
 از اشک رست \* زیرا که حضرت آدم کند و به اولان اول عتابدن کوز باشیله  
 قورتلدی ایمدی بنم ایکی کوزم \* مشوی \* اشک تر باشددم توبه پرست \*  
 توبه پرست اولان تاب کدم نفسی اشک ترا و اور یعنی نقص سیرانی دیلیوب  
 ذنوبندن توبه ایدن درد مندک و باب مغفرته ملازمت ایدن مستندک دروشتدن  
 ظاهر اولان آه و زناکی و هر نفسی کوز بشیله کر کدر بوخسه چشم کریان  
 و سینه سوزان اولیوب مجرد بت و رجعت قوله نه اعتبار وارد و قوری  
 قوری طالب حقم دیوب صوغوق صوغوق مرشد جست وجو اینک نهی  
 مفید در لایب دیوبده سرشک دیده و سوزش سینه لازمدر \* مشوی \*  
 بهر گریه آمد آدم بر زمین \* آدم علیه السلام وجه ارضه گریه وزاری  
 قلم غیمون کلدی \* مشوی \* تابود کریان و نالان و حزن \* تا کیم زمینده  
 کریان و نالان و حزن و سوزان اوله \* مشوی \* آدم از فردوس و بالای آسمان هفتمیندن  
 هفت \* آدم علیه السلام فردوس برین و اعلا علیین و بالای آسمان هفتمیندن  
 \* مشوی \* پای ماچان از برای عذر دت \* عذر دیکدن او توری پای  
 ماچانه کتدی پای ماچان دیار مجده مکتبه اولان اطفال سبقی بلسه  
 و سبقک باشی اونسه انی بولامق ایچون بازاردن پاچه الدیرزل اول پاچه به  
 پای ماچان دیرلر و کله دخی الدیرزل اکاکله ماچان تعبیر ایدرلر بعده مجده اولان  
 پیران طریق بواصطلاحی مایلر نده استعمال ایدوب ارباب طریقندن برینه  
 خلاف طریق برزله واقع اولسه اکا طریق چکد بروب و قران قینادوب  
 و یا خود پیاده کعبه به وارهق امر ایدوب زله سینه کوره جزا چکد بروب بعده  
 اول درویشی طریق بولرینه قبول ایدوب اول دخی ال باغلا یوب و ایشکده طوروب  
 عذر دیکله پای ماچان تعبیر ایدرلر کذلک آدم علیه السلام مدین صدور ایدن  
 زله نک عذر خواهلی و درگاه عزتده توبه سنک قبولی ایچون آدمی وجه ارضه  
 پای ماچانه کوندردیلر و اوزرینه اجرای طریق ایتدیلر دیکدر پس چونکه  
 پدرک آدم و مادرک حوا علیهم السلام عذر خواهلق و پای ماچانه کلدیلر  
 \* مشوی \* کرز پشت آدمی و زصاب او \* اگر سندی آدم علیه السلام  
 صلب و پشتدن ایسک یعنی ولد آدم ایسک \* مشوی \* در طلب می باش هم در  
 طلب او \* همیشه طلبده و آدم بلو کمنده اول طالب ضم طاو سکون لام ایله بلوک

معنا سنده در حاصل کلام ابلیس کی سرکش اولیوب آمده خیر خلف اول  
ودرون دلدن نی کی آه وناله ایدوب یان یاقل ﴿عطار﴾ چو آدم باش پردرد  
وملامت \* که صاحب درد را اندر قیامت همه دیدار باشد اندر آن درد \* میان  
انبیا باشد بکل مرد \* اگر ددی درون جان توداری \* چو مردان اندرین  
جا پای داری \* فی از درد وی اینجایافت ددی \* که آدم همچو پی فریاد کردی \* چونی  
باش اندر اینجا مرهم جان \* زن آدم تودر اسرار اعیان \* چونی باش و کرد بر بند  
محکم \* که تابانی نهان اسرار آدم \* چونی باش و درون جان همی نال \* که بکشاید در  
جان توفی الحل \* چونی اندر سر بر معرفت باش \* میان جز و کل توبی صفت باش \*  
چو در سر خودی می نال و می سوز \* که ناگاهی ترا اینجایکی روز \* از اندم این دم  
تو بر کشاید \* عیان دلدار مر رویت نماید \* آه ای عاشق بیچاره و جگری درد یار ایله  
صد پاره ﴿مثنوی﴾ ز آتش دل و آب دیده نقل ساز \* کوکل آتشیدن و کوز  
یا نشندن نقل و مرز دوز ﴿مثنوی﴾ بوستان از ابر و خورشیدست باز \* زیرا  
بوستان ابر و سحاب و شمس و آفتاب بدن کشاده و تاز و سبز و خرمدر \* ایعدی سن  
دخی آه درون ایله رعدوار کورلیوب و سحاب کی اغله که خورشید محبت ارض  
بشریکه طلوع ایتد که زمین استعداد کده اولان معرفت کلمری و حقیقت  
سنبلمری آچیلوب سبز و خرم اوله و دل یلمی کلزار جمال یاره قارشوناله وزار ایلیه  
اما ذوق آب چشمه چشمی ارباب نیاز و اصحاب سوز و کداز یلور زیرا که گلستان  
درون درد مندان اشک چشم تقاطر ایتد که نصارت پذیر اولماز و هیچ  
بر مستندک بوستان قلبی نسیم آه سینه وزان اولما دخی طراوت طومنز عاشق  
آب و نان بشقه و طالع صفای دل و جان بشقه در ایعدی بنم روح چونکه محرم  
در دمنندان دکل سن ﴿مثنوی﴾ توجه دانی ذوق آب دیدگان \* سن  
کوزلردن افان قانلو باشک ذوقی نه بیلور سن زیرا ﴿مثنوی﴾ عاشق نانی  
تو چون نادیدگان \* سن کورماه شلر کی عاشق نان سن ﴿مثنوی﴾ کر تو این  
انبار ز نان خالی کنی \* اگر سن بودرونک طغارجعی ناندن خالی واکل  
و شر بدن عاری ایلیه سن ﴿مثنوی﴾ پرز کوهر های اجلالی کنی \* پس  
درونکی اجلاله منسوب اولان کوهر لردن مالا مال قیله سن ای مرد طالع  
﴿مثنوی﴾ طفل جان از شیر شیطان باز کن \* جان طفلی این شیطاندن  
کیرو قیل یعنی پستان شیطاندن جان طفلنه البان انانیت و شیر  
الثیبت امر زمه و انک سو دندن قطع ایله ﴿مثنوی﴾ بعد از آتش بامک



انباز کن \* اندن صکره اول جانی ملائکه به شربک ایت یعنی غدای روحانی  
 اولان تسبیح و تهلیل و عشق و محبت اشربه سن نوش و تناول ایتدیر و مشاهده تجلیات  
 جلاله مستغرق و پر ذوق اول ﴿ نظم ﴾ کاسه پر زهرست خود را کوش دار \*  
 خون خود را خود زری زینهار \* کر چه می ماند غسل را نیست آن \* هلاک  
 جانست و جان زوی امان \* کر توترک خود کنی مر دی شوی \* بگذری  
 از خار غم و ردی شوی \* خود برای یار خواه از کاهلی \* یار بهر خود بخواه  
 از کاهلی \* کر ز عشقهش یک مدد کردندیم \* می توانی برد این بار عظیم \* زانکه  
 وصف اوست این عشق جواد \* خواه حبش نام کن خواهی و داد \* نوراو  
 بگرفت عالم را تمام \* دیده بکش تا تبیینی والسلام \* آه ای غافل و مسکین  
 ﴿ مثنوی ﴾ تا تو تار یک و ملول و تیره \* مادامکه سن چاه تار یک طبیعتده  
 محبوس و ماولسن و اوصافی بشریه ایله تیره دلسن ﴿ مثنوی ﴾ دانکه بادیو  
 لعین همشیره \* معلوم اوله که شیطان لعین ایله همشیره سن یعنی ابلیس نه محمدن  
 ملذذ او اوره سنک دخی التذاذک اندن اولور و شیطانک همشیره سی سن  
 بیوردیغی نفسک مؤث اولدیغی اعتساری ایله در زیر انفس دخی شیطاندر  
 ﴿ مثنوی ﴾ لقمه کونور افزود و کمال ﴿ بر لقمه که نور و کمال زیاده ایلدی  
 ﴿ مثنوی ﴾ آن بود آورده از کسب حلال \* اول حلال کسیدن کنور و لمش  
 لقمه اولور یعنی لقمه حلال لاجرم درون نورنی زیاده قیلور و چراغ قلبه ضیا  
 و بر ز بر تناول اولسان اغذیه حواسه و عروقه منتشر اولدقده اگر لقمه  
 حرام ایسه دلمه غیبت و کوزده حرامه نظر والدیه اورب طوئق و ایاقده  
 مناهمی و منکراته کیمک و فرجده زنایه مباشرت و قلبده غفلت و اهل حقه  
 عداوت اقتضالری حاصل اولور و اگر اول لقمه حلال ایسه قلبده نور عشق  
 و محبت و بصیرده عبرت و اسانده ذکر و تسبیح والدیه کسب حلال و ایاقده  
 مساجده و مجالس علما و مشایخه مشی و حرکت ایجاب ایدوب نور ایمانی زیاده  
 قیلور پس صفات رذیه لقمه حرام و اخلاق حسنه لقمه حلالدن حاصل  
 اولدیغی مقرر در پس بنم خود کسب حلالدر لکن ذکر اولنان اوصافی رذیه دن  
 خلاص اولوب اقتضاء بشریه دن قور تلذق و کوکل چراغن شعله لندر میورز  
 دیرسه کز کر چه سن اول لقمه بی حلال قیاس ایدرسن لکن بهر حال انده برغل  
 و غش وارد در زیر ﴿ مثنوی ﴾ روغنی کا بد چراغ ما کشد \* شول روغن که  
 کلوب زم چراغ من سویندوره ﴿ مثنوی ﴾ آب خوانش چون چراغی را کشد \*

چونکه روغن بر چراغی سویندوره اکا آب اوقی روغن دیمه یعنی روغنك  
 خاصه سی خود نور چراغ قوت و یرمك ایدی چونکه قوت و یرمبوب چراغی  
 سویندوره اول روغن شه کلنده آیدر کذلک لقمه حلالک دخی خاصه سی  
 کوکل چراغك نورنی اشعال ایتمکدر چونکه اشعال ایتمبوب اطفاء نور محبت ایلیمه  
 اکالقمه حلال اوقومه حرام دی ایمدی بنمروحم ﴿ مشنوی ﴾ علم و حکمت زاید  
 از لقمه حلال ﴿ لقمه حلالدن علم و حکمت طوغر ﴾ ﴿ مشنوی ﴾ عشق و رقت  
 آیداز لقمه حلال ﴿ ولاجرم لقمه حلالدن عشق و رقت قلب کلور و ذوق  
 و محبت حاصل اولور ﴾ ﴿ مشنوی ﴾ چون ز لقمه توحسد بینی و دام ﴿ چونکه  
 سن ر لقمه دن حسد و دام کوره سن یعنی کنیدیکی خلاف مرضی برکاره مقید  
 کوروب پسمانده و خوار و صفات حسده گرفتار اوله سن ﴿ مشنوی ﴾  
 جهل و غفلت زاید آن را دان حرام ﴿ و اول لقمه دن جهل و غفلت تولد ایلیمه  
 انی حرام بیل لقمه حلال بیلیمه ﴾ ﴿ مشنوی ﴾ هیچ کندم کاری وجو بردهد ﴿  
 مثلا هیچ بغدای اکسک اربه حاصل و یررمی و یرمن لاید بغدای زراعت  
 ایلین ینه بغدای حاصلن آلور ﴾ ﴿ مشنوی ﴾ دیده اسی که کره خردهد ﴿  
 و هیچ راسبی کوردکی کیم طوغور دینی طایی خر اوله و حمار کره و یرمه حاصل  
 کلام اسب کره حمار و خر کره اسب و یرمك محال عقلمدر کذلک لقمه حلال  
 دخی عشق و محبت و علم و معرفت و انواع نیک خصلت ظهوره کتوروب لقمه  
 حرام دخی ظلم و معصیت و جهل و غفلت و عجب و انانیت و مردان خدایه  
 کبر و عداوت محصولن بتوروب یرمك خاصه سی بر بنه قارشمنز منلار په دن بغدای  
 و بغدایدن اربه و آتدن حمار و حاردن آت اولدینی کبی فاذا کان کذلک  
 ﴿ مشنوی ﴾ لقمه تخمست و برش اندیشها ﴿ لقمه تخمدر و انک حاصلی افکاردر  
 ﴿ مشنوی ﴾ لقمه بحر و کوهرش اندیشها ﴿ و فی الحقیقه لقمه بحر در و انک  
 کوهری فکر و اندیشه در ﴿ مشنوی ﴾ زاید از لقمه حلال اندر دهان ﴿  
 دهانده حلال لقمه دن تولد ایدر ﴿ مشنوی ﴾ میل خدمت عزم رفق  
 آن جهان ﴿ خدمت و طاعته میل و عالم ملکوت و جبروته عزیمت ایلمک یعنی  
 لقمه حلالدن بونلر تولد ایدر قال تبارک و تعالی ( کلاوا من الطیبات و عملوا  
 صالحا ) ایمدی حرام خیشدر طیب دکلدرد و حق سبحانه و تعالی اکل طیبی  
 عباداته مقارن بیوردی و قال علیه السلام ( طلب الحلال فریضة بعد  
 الفریضة ) یعنی طلب حلال بعد فریضة الایمان و الصلوة مؤمن و مؤمنه اوزر ینه

مطلب

در طلب حلال  
 و درجات و رغب و  
 مراتب ارباب و رع



فريضة در وقال صلى الله عليه وسلم ( من اكل الحلال اربعين يوما توار الله تعالى قلبه واجرى بنا بيع الحكمة من قلبه ) وفي رواية زهده الله في الدنيا وقال عليه السلام ( ان الله تعالى ملكا على بيت المقدس ينادي كل ليلة من اكل حراما لم يقبل منه صرف ولا عدل ) يعنى حضرت فخر عالم صلى الله تعالى عليه وسلم بيورلر كه بيت المقدسه الله سبحانه وتعالىنك ملائكة سندن بر ملك واردر هر كچه ندا ايدر كه هر كيم كه حرام بيه حق تعالى اندن نه فريضة بي قبول ايدر ونه نوافلي قبول ايدر وقال عليه السلام ( من اشترى ثوبا بعشرة دراهم وفي ثمنه درهم حرام لم يقبل الله تعالى صلوته مادام عليه منه شئ ) صدق رسول الله وصدق حبيب الله \* روايت اولنور كه سعد رضى الله عنه كبار صحابه دن ايدي بركون رسول عليه السلامه نياز ايدوب ايتدى بار رسول الله عليك سلام الله بكادعا ايدى كيم هر نه دعا ايد رسم عند الله مستجاب اوله بيور ديلر كيم حلال طعام تناول ايله كه حتى دعا و حاجتك مستجاب اوله وينه حضرت فخر عالم صلى الله عليه وسلم بيورلر كه هر كيم كه الله كلن مال نه مقوله ردن كمشدر قايرمه حق سبحانه وتعالى دخی اول عبد جری بی نه سبدن دوزخه ادخال ايتكه قايرمز \* وينه حديث شريفده وارد اولمشدر كه عبادت اون جزؤدر طقوز جزؤى طلب حلالدر \* و بر حديث قدسيده دخی وارد اولمشدر كه حق سبحانه وتعالى بيورلر كه شونلر كه حرامدن پر هير ايله لر بن انلری حساب ايتكه حيا ايلدرم \* و بر حديث شريفده دخی وارد اولمشدر كه بر كسته حرامدن كسب ايلديكي مال دن صدقه و بر سه قبوله قرين اولمز و اكر اندن ثواب اميد ايدرسه اهل ناردن اولور \* و روايت اولنور كه مهاجرين و انصارك اولى سى و رسول عليه السلامك خليفه اولى سى سيد اهل تجريد شه نشاه ارباب تفريد رسول عليه السلامه غار معروفده رفيق شفيق ابو بكر الصديق رضى الله عنه بر غلامك اندن براچم لبن نوش ايدوب پس اين مز بوروجه حلالدن اولما دىغي معلوم شريفلى اولدوقده انكشت مباركن خلقومنه ادخال ايدوب فى ايلدى حتى بر مرتبه ضعف طارى اولديكه موته قريب اولديلر و درگاه عزته مناجات ايلديكه الهاملكا پروردكارا سندن مغفرت رجا ايلدرم كه عروقه بقيه قالان ايچون بنى مؤاخذه ايتيوب عفو ايله سن \* و سنيان ثورى بيورلر كه مال حرامدن تصديق ايليان اكابر كزر كه ملوث اولان جامه سن بول ايله بويوب پاك ايتك ايسته به \* و سهل

تستری بیوررل که هیچ کس حقیقت ایمانه نائل اولمز الادرت شی ابله نائل اولور  
اولاجله فرايضی بشرط سننه ادا ایتکله و بشرط الورع لقمه حلال تناول  
ایتکله و ظاهر او باطنا ناشایسته اولان قول و فعلدن دست و زبانی کوتاه ایدوب  
و بونک اوزرینه مستقر اولوب صبر ایتکله وارباب ورعدن بعض محققین  
بیورمشلرکه برکیمه قرق کون حرام اکل ایلسه قلبی ژنکار طوتوب لبله  
مظلمه دن زیاده تاریک اولور وینه سهل تستری بیوررل که لقمه حرام تناول  
ایلیان مکسنه نك هفت اندامی معصیتده واقع اولور کندوسی کرک دیلسون  
و کرک دیلسون و حلال تناول ایلیان مکسنه نك هفت اندامی وجهله جوارحی طاعتده  
واقع اولور کندوسی کرک ایسته سون و کرک ایسته سون آه ایواهدر بغاه برمجته  
کله که حقیقت حالزه نظر اوانسه کارمز تباه اولوب بروجهله نطقه مجالز  
قالماز \* ایدمی بنم برادر بجان برابرم امام محمد الغزالی طیب الله روحه احباء  
علوم و کیمای سعادت واربعین نام کتاب حیات بخشلرند و رع ایچون درجات  
بیان ایدوب بیوررل که ❀ درجه اولی ❀ ورع عموم مسلمین در که بحسب  
الشرع انک حرمتنه فقها و علما فتوی و برمشلردر و بوکا ورع عدول دیرل  
یعنی مرتبه مز بوره دن خروج ایدوب مخالف فتوی اولان حرامه ال اوزادن  
فاسق اولوب عدالته زوال کاور ❀ و درجه ثانیه ❀ ورع صالحین در که  
اکره فتی بناء علی الظاهر انک حلتنه فتوی دخی و بررسه احتمال تحریم تطرق  
ایدن شیدن حذر ایدرلر و حضرت رسول علیه السلام درجه مز بوره به اشارت  
ایدوب بیوررل که (دع ما یریک الی مالایریک) ❀ و درجه ثالثه ❀ ورع متقیندر  
قال صلی الله علیه (وسلم) لا یبلغ العبد درجه المتقین حتی یتروک ما لا بأس به مخافة ما به  
بأس) یعنی ورع متقین اولدر که برشی حلال مطلق اولوب نه حرام و نه شبهه لو  
اوله ولیکن اندن برغیری حرام و یا خود شبهه آخره دوشمک خوفی اولقله  
اندن دخی کف بد ایدر مثلاً سلفده اولان بعض متقیلر یوز درهمه مستحق ایکن  
طقسان طقوزن الو ب کندو ابله نارینه حاجز اولماغیچون لخوف الزیاده  
غیر یسن المیوب ترک ایدرلر ایمش کما قال عمر رضی الله عنه (کنندع تسعة اعشار  
الحلال مخافة الوقوع فی الحرام) ❀ و درجه رابعه ❀ ورع صدیقیندر  
ورع صدیقین اولدر که برشی فی الاصل حلال اوله و حرام آخره دخی مؤدی  
اولیه لیکن انده اسبابدن بر سبب اوله که سبب مز بورك حصولی برعصیتده  
واقع اولمش اوله مثلاً بشرحانی بغداد ده سلاطین حفر ایتدیکی انهاردن



صوایحمردی و صدیقیندن بعضی دخی طریق جمده خبرات ملوکدن اولان  
 حوضدن صوایحمرزل ایش و او مقوله حوض و آبار و انهاردن سقی اولشان  
 باغ و بستانک میوه سن تناول ایتزل ایش (و حکمی ان ذا النون المصری کان  
 محبوبا لایفا بعثت الیه امرأه صالحه من طیب مالها طعاما علی یدی السحجان  
 فلم یأکل و اع تذر بانه جاهن فی علی طبق ظالم) ای دالسحجان و اطفی بهضم سراجا  
 اشعله غلامه من بیت ظالم و درجه خامسه و رع مقربین و موحدیندر که  
 هر نه مقوله اکل و شرب و مشی و حرکت و خواب و راحت و نطق و گفتار که الله  
 اولیه کندولرینه حرام یلورلر و حق ایچون لرلر و ایچرلر و حق ایچون مشی  
 و حرکت ایدرلر و حق ایچون سو یلورلر و جمیع حاده حقله اولورلر و بوطافه  
 علیه بر قومدر که بک همت و بک صفت اولمشلوردر (حکمی ان یحیی بن یحیی شرب  
 یوما الدواء ف اشارت الیه امرأه بالمشی و التردد فقال هذه مشیه لا اعرف  
 لها وجهها و انا احاب نفسی علی جمیع احوالی منذ ثلاثین سنه) و هذه رتبه قوم و فوا  
 بقوله تعالی (قل الله ثم ذرهم) فرأوا کل مالم یکن لله تعالی و حده حراما) و شیخ الاسلام  
 عبد الله انصاری روح الله و روحه دخی بومر تبه ده اولان ورعی بو وجهله نعر یف  
 یوررلر که (التورع عن کل داعیه تدعو الی شتات الوقت و التعلق بالتفرق و عارض  
 بعارض حال الجمع) یعنی تورع عن الداعیه ملاحظه غیر الیه تفرق اقتضایا یلیان  
 داعیه بی نفی خواطر الیه قمع ایلکدرو یا خود تعلق بالتفرق ایلسان داعیه دن تورع  
 الیه نفی خواطر در ملامر دخی کندوی مقام جمده کورمکدن تورعدر زیرا  
 کشی کند و بی مقام جمده کورمک رؤیت نفس و رؤیت مقامی متضمن  
 اولور بوابسه عین تفرقه در (و کذا کل ما یعرض من منافیات حال الجمع  
 کشفه و هو الوقت و المقام و الحضور) فان الجمع هو الغیبه عن الجمع و الغیبه  
 و الحضور لانه الحق بدون الخلق و بقاء علم یزل بقاء مالم یکن) \* بشرحانی رضی الله  
 عنه و قدس سره نک ورعه احتیاطی عظیم اولقله سترنه مقوله بردن اکل  
 و شرب ایدر سزدیوسوال ایتدیلر یوردیلر غیر بلرنه بردن تناول ایدرلر سه بزخی  
 اتدن تناول ایدرلر و لکن لقمه بی تناول ایدوب ناله و کریه ایدرلر الیه طعام بیوب  
 خنده بی معنی ایدرلر یکسان دکلدر بعده تکرار سائله خطاب ایدوب بهتر  
 اولدر که دست کوتاهتر و لقمه که تراوله دیو یوردیلر \* ای یار موافق انواع  
 هزار ناله و آه و حالمزه حیفسا و در بغاه خبرده وارد اولمشلدر که حضرت  
 شفیع الامم فخر عالم صلی الله علیه و سلم یوررلر که بدترین خاق شول قومدر که

جسمه لری نعمتده راست طوروب وکونا کون طما ملریوب و انواع البسه  
 فاخره کیوب و بو حال ایله دهان وز بانلرین آچوب زهد و تقوی و ورع  
 و برهیزدن دم اوروب و کونجک خبرل سوبیلدر و قال علیه السلام ( لا تقوم  
 الساعة حتی یکون الزهد روابه و الورع تصنعاً ) رواه ابو نعیم فی الحلیة عن ابی  
 هريرة رضی الله عنه \* پس درجات ورع و سعادات اهل ورع معلوم اولدی  
 ایمدی اخوان صفا و خلان با وفادن مر جودر که باری هر بریمز احوال المزنجس  
 ایدوب کسی و یا خود ناکس لرد نمی زمفتن اوله یوز و حقدن اعانت و عنایت  
 رجا ایدوب بولایکی درجه اولاده اولان ورعی حفظ ایدوب حد شرعدن  
 تجاوز ایتکله نامزی جریده فسقه به قید ایتدیرمه وز حالاکه بومر تبیه  
 دخی نائل اولغه کال عجز مز اولوب ورع ایله متصف اولق شانزدن دکدر  
 \* ای مستمع منصف ( الانصاف نصف الدین ) پیور لمشدر ایمدی انصافی اولسه  
 وز مانک حاله نظر قلنسه احوال کبار نه مرتبه ده بولمشدر \* پس صغاریک  
 دخی حالی اکا کوره قیاس اولنه عجزدر که ذکر اولتان اوصاف ایله متصف  
 اولیان نیجه مغرور و غافل و حقیقت حالدن جاهل و لایعقل حقدن قورقوب  
 و پیغمبردن اوتا نمبوب کندورین ذروه اعلا ده کوروب مرتبه قطیبتدن  
 بر قدم اشخی تنزل ایتزل و کندور ادناس بشریت ایله ملوث ایکن ( منم ذکر  
 نیست ) دیو کسنه بی پسند ایتوب عجب و انانیت ایله کینی اکفار و کینی ضلاله نسبت  
 ایدوب رجا بالغیب بهتان و افترا ل ایدرل و نیجه اهل حالک خاطرین یقارلر  
 ایمدی بو نطوبیلدن مراد هر کس نظر انصافی ایله کندو حالنی کوروب  
 و عجز و قصورن بیلوب و کندو تقصیراتی دریا سنه طلوب آخرک عین نجس  
 ایتکدن توبه و استغفار و یوزین درگاه حقه سوروب ناله و زاری ایلیه و درد  
 ایله یاتوب یا قلوب آخرنده بو عمل و بو حال ایله سرانجامز نیجه اوله جقدر  
 دیوب عقلی باشندن گاه کیدوب گاه کله و بوقلنی مرتبه سندن منفک اولیه  
 \* نظم از مناجات \* ای گرفتار یجوز و لایجوز \* حالکی کور چسوق اولور  
 طامده سوز \* ماضی و مستقبلی قو حال کور \* هر برآنده سن کالک آلی کور  
 \* عاقلیسک کو کله یک غم کله \* باغ دلدن برورق کرکم اوله \* کور مز ایسک  
 کرد اولکدن اثر \* المز ایسک ذوقله اندن خبر \* سعی ایدوب علم اوقودم  
 صانع صغین \* ایلر اول علمی بیل حقه یقین \* شوالکه انک علمی هوا یچون  
 اولور \* آنک ایشی آه و واه ایله اولور \* کرد یلرسک بوله سن اوددن نجات \*



ایده کور تهذیب اخلاق و صفات \* خواب غفلتیدن سنی بیدار قیل \*  
 برز مان وار جست وجوی یار قیل \* روز شب در دیله صایح باش یکه خاک \*  
 دور قالدی سندن اول محبوب پاک \* روح مسکینی قودک زندانده سن \*  
 اول دل بیچاره درمانده سن \* وارد ورشکم روحی آزادایده سن \* بودل  
 و برای آبادایده سن \* عاقل ایسک یوری فکرایت سن مال \* ترک ایده کور  
 خانمان و ملک و مال \* طوتکه سدنک اولدی ملک غرب و شرق \* نواور اندن  
 بر دم اوره شرق برق \* جله اسرار حق بقدر سوزم \* اول آخر هپ دقایقدر  
 سوزم \* محرم ارواح درویشان درر \* مرهم شافی دل ریشان درر \* کرچه  
 بوسوزل بکلابی دکل \* چون دکل حالم سوزم صادق دکل \* آنچه کیشی  
 وردنی اسما قیلور \* لبک عیسی اوقسه احیا قیلور \* فعلی قوقوله قلغل  
 نظر \* سوزینه باق صاحبندن قیل کذر \* درد مند نامرادم بی دلم \* نیچه اوله  
 حالم دیو لایعقل \* ای خدا و ندا کریم و کار ساز \* پادشاه قادر بنده نواز  
 \* بیلد یکرز لطف ایدوب تحقیق ایت \* مصطفی اثر نیچه سن توفیق ایت  
 \* مرغ روحه وصلکه رامویر \* دیده ینا دل آگاه ویر \* شوق کله سزری  
 پر شور قیل \* عین سن لطف ایدوب مستور قیل \* بی نهایت قصه درد و گناه  
 \* کیمه دیم قصه می بن آه و واه \*

﴿ باز کمتن بازرگان باطوطی آنچه دید از طوطیان هندوستان ﴾

بازرگان هندوستان طوطی برندن اول نسنه بی که کوردی کندو طوطی سینه  
 کبرو سوباسی بیانده در ﴿ مشوی ﴾ کرد بازرگان تجارت تمام ﴿ هندوستانه  
 کیدن بازرگان تجارتی تمام ایلدی ﴾ مشوی ﴿ باز آمد سوی منزل دوستکام \*  
 دوستلرک مرادی اوزره شادکام و محصل المرام خانه و سکنا و منزل و مأوایی  
 جانبته کلیدی ﴿ مشوی ﴾ هر غلامی رابیا ورد ارمغان ﴿ الکریم اذا عهد  
 وفا ﴾ مصداقچه بازرگان عهدینه و فایدوب و پر موجب ﴿ وعد الکریم دین ﴾ وعد  
 ایلدی بی ارمغانی هر غلامنه کتور و بایصال ایلدی ﴿ مشوی ﴾ هر کنیزلرا  
 بخشید او نشان \* و هر بر کنیز که اول بازرگان صاحب احسان نشان  
 باغش ایلدی و انعام فراوان ایلدی ﴿ مشوی ﴾ گفت طوطی ارمغان  
 بنده کو ﴿ طوطی خواجه سینه ایتدی بنده نک ارمغانی قنی ﴾ مشوی ﴿  
 آنچه دیدی و آنچه گفتی باز کو ﴿ اول نسنه بی که کوردل و شول معنایی که ایشدنک  
 آشکار و عیان سوبله ﴾ مشوی ﴿ گفت نی من خود پشیم آزان \* بازرگان

دیدي سو وېلرم بن اندن پشیمان ❖ مثنوی ❖ دست خود خیابان وانکشتان  
کران ❖ کند و المی چینه بجی و پر مقلرمی اصربجی اولدیغم حالد و یا خود  
المی چینه بجی و پر مقلرمی اصربجی یم بویله دیو که ❖ مثنوی ❖ من چرا پیغام  
خامی از کزاف ❖ بن نیچون کزافدن یعنی پیهوده بره برخامک پیغامی ❖ مثنوی ❖  
بردم از بی دانشی و از نشاف ❖ سفاهت و نادانلغیدن ایلتم یعنی انلره سنک  
خبرک ایلدوب سفاهت ایتدم نشاف سفاهته دیرل ❖ ایتدی ای طوطی اول  
قصه پر غصه دن سؤال ایتمه و بورازک کشفی طلب ایلله که اول حالتک مشاهده  
سندن هنوز پریشان حال ❖ مثنوی ❖ گفت ای خواجه پشیمانی ز چیست ❖  
طوطی ایتدی ای خواجه پشیمانلق نندر ❖ مثنوی ❖ چیست آن کین خشم  
و عم را مقتضیت ❖ که بخشم و غمی مقتضی ندر اول نسته در ❖ مثنوی ❖  
گفت کفتم آن شکایتهای تو ❖ خواجه طوطی به ایتدی اول سنک شکایات  
درد آبر و حکایات شوق انکیر کی چونکه دیدم ❖ مثنوی ❖ باکروه طوطیان  
همنای تو ❖ سنک همتا و مانندک اولان بر بلوک طوطیلره سلامکی تبلیغ ایلدم  
❖ مثنوی ❖ آن یکی طوطی ز دردت بوی برد ❖ ایچلر دن اول بر طوطی سنک  
درد کدن رایحه ایلتمی و مرادی فهم و اذعان قیلدی ❖ مثنوی ❖ زهره اش  
بدرید و لرزید و ببرد ❖ زهره سی چاک اولدی و لر زان اولوب مر داوادی  
و آخرته کیتدی ❖ مثنوی ❖ من پشیمان کستم این کفتم چه بود ❖ بن تبلیغ  
رسالتدن پشیمان و بو حالتک مشاهده سندن پریشان اولدم بونی دیمک نه ایتدی  
❖ مثنوی ❖ ایک چون کفتم پشیمانی چه سود ❖ لیکن چونکه سو و یلدم  
صکره پشیمانلق نه بی مفید کاشف اسرارهای کبریا شه جلال الدین مولانای ما  
بو مناسبت ایلله حفظ لسان و صیانت دهانه متعلق حصه بیان ایدوب پیوررلر که  
❖ مثنوی ❖ نکته کان جست ناکه از زبان ❖ بر نکته که ناکاه اول زیاندن  
صیادی ❖ مثنوی ❖ همچو تیری دان که جست آن از کان ❖ نکته  
من یورینی بر تیر کبی بیلکه اول تیر کاندن صیادی یعنی کان دهاندن دخی  
کلمات تیر کبی صیرار و حقیقه قد نصکره ❖ مثنوی ❖ وانکر د دازره آن تیر  
ای پسر ❖ اول تیر یولندن کیر و دمنزای پسر ❖ مثنوی ❖ بند باید کرد سیلی را  
ز سر ❖ بر سیل روانی باشند بندایمک کر کدر یعنی سیل هنوز گلز دن اول  
باشندن سدایمک لازمدر و الاشهری صوآل و خسارت واقع اولد قد نصکره  
بندک فائده سی اولر کذلک نطق و کلام دخی دهاندن جریان ایدوب عالمی



خرابه ویرمزدن مقدم لسانی بنهادوب سولیا مک کر کدریوخسه ✽ مثنوی ✽  
 چون گذشت از سرجهائی را گرفت ✽ حفظ لسان و بند دهانه قادر اولوب  
 چونکه سیل روان سخن حد شفقین دن یکدی و سر لساندن تجاوزایاوب جهائی  
 طوتدی ✽ مثنوی ✽ کرجهان ویران کند نبود شکفت ✽ اگر جهائی ویران  
 ایدر سه عجب اولمز نیجه کلمات فتنه انگیز جهائی فساد سهیلنه غرق ایشدر  
 و بواحوال قتی چوق کورلشدر تعجب اولزمان او لوردیکه برشی نادرالوقوع  
 اوله بونک ایسه هر ساعتده نیجه سی واقع اولور محل تعجب دکلدور و لساندن ضرر  
 چکماش بوقدر همان حفظ لسانه جهد قیل و سبلی باشندن سد ایله ✽ یت ✽  
 بیدای پسر دجله در آب کاست ✽ که سودی ندارد چوسیلاب خاست ✽ مثنوی ✽  
 فعل را در غیب اثرها زان نیست ✽ کذلک خبر و شرانساندن صدور ایدن فعل و قول  
 هر نه ایسه عالم غیبده اثر لری تولد ایلک مقرر در ✽ مثنوی ✽ و آن موالبش بحکم  
 خلق نیست ✽ و موالب افعال که عالم غیبده متولد اولور خلق حکمنده  
 دکلدور یعنی کرچه مصدر افعال و اقوال بزم وجود مزدر لکن عالم غیبده  
 صورت بند اولد یغنی خالق المکونات و موجد المصنوعات خلق و ایجاد ایدر  
 مخلوقک ایجادده حکمی بوقدر ✽ مثنوی ✽ بی شریکی جله مخلوق خداست ✽  
 موالب و آنارک جله سی بی ند و شریک اولان حق تبارک و تعالی ک مخلوق ایدر  
 حقدن غیر بیسی خلقنده شریک دکلدور ✽ مثنوی ✽ آن موالب دارچه  
 نسبتشان بماست ✽ اول موالب ک اگرچه نسبتلری بزه در یعنی قول و فعل بشر  
 و عمو کدرد بوظاهر نسبت اضافیه سی وارد لکن خالق حق سبحانه و تعالی ایدر  
 کما قال صلی الله علیه وسلم (الناس مجربون باعمالهم ان خیرا فخیروان شررا  
 فشر) و قال الله تعالی (الله مافی السموات و مافی الارض و ان تبدوا مافی انفسکم  
 او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء  
 قدیر) حاصل کلام اگر اختیاری و اگر اضطراری اگر بالفعل و اگر بالقوه  
 خیر و شر و نفع و ضرر ردن انساندن هر نه مقوله شی صادر اولور سه و نفسنده  
 متفلس اولور سه نشاء آخرتده انک جله سی معاد و مسترد و محسوب اولور و نفس  
 انکله اعتیاد ایتش اولوب اندن متأثر اوله اول شینک صورتی نفسده راسخ  
 و ثابت اولوب اکا اخلاق اعتبار اولنور و نفس پیرهن تشدن برهنه و عریان  
 اولد قدده هیئت راسخه مذکوره و ملکات ثابته مزبوره نفسده فعله کلوب  
 آخرتده انکله خیرا کر شر جزا کورر ✽ کاشن ✽ ز تو هر کار کار کشت

ظاهر \* بران کردی بیار چند قادر \* بهر باری اگر نه هست اگر ضرر \* شود  
 در نفس تو چیزی مدخر \* بعادت حالها باخوی گردد \* بدت میوها خوشبوی  
 گردد \* از آن آموخت انسان پیشه‌ها را \* و ز آن ترکیب کرد اندیشه‌ها را \* همه  
 افعال و اقوال مدخر \* هویدا کرد داند روز محشر \* چه و عریان گردد  
 از پیراهن تن \* شود عیب و هنر بکاره روشن \* ایمدی قادر مطلق اول حضرت  
 حق بن غیر بیسی دکلسر و صدور ایدن افعال و اعمال حق تعالی بن مخلوق بیدر  
 واصل فصل بر شخص صدن صادر اول قدسه فعل من یورک آثاری شخص من بوره  
 مضاف قلند بخت مولانا قدس سره بوابیاتی مثال کنوروب بیوررل که  
 \* مثنوی \* زید برانید تیری سوی عمرو \* مثلاً زید بر تیری جانب عمرو و رمی  
 ایلدی \* مثنوی \* عمرو را بگرفت تیرش همچو نمر \* انفاقاً زیدک بران  
 ایتدی کی اوف عمروی قبلان کی اخذ ایتدی یعنی مجروح ایدوب بدنه کچدی  
 نمر قبلانہ دیرل \* مثنوی \* مدت سالی همی زاید دردد \* و بریل مقداری  
 عمروک جسمند زیدک رمی ایتدی کی سهم بدن دردل طوغدی \* مثنوی \*  
 دردها را آفرید حق نه مرد \* پس عمروده اولان دردلری حق تعالی خلق ایدر  
 زید رمی خلق ایتن انجق زیددن صدور ایدن فعل رمیدر و تیردن دردتولد  
 ایتد برن حق سبحانه و تعالی بن صفت خالق بیدر \* مثنوی \* زید رمی  
 آن دم امر مرد از وجل \* مثلاً بو مین در که رمی سهم ایلان زید  
 اک رتیری آتدیغی کی خوفدن مرد اولسه وجل خوف معنامند در  
 \* مثنوی \* دردها می زاید آنجا تا اجل \* عمروک وجودنده اول تبرک  
 زچندن دردل طوغر و اجل وقتی کلنجه الم واضطرابی مشند اولور \* ایتدی  
 حاشا و جمع موجدی زید اولیدی زید مرد اولدیغی کی عمروک وجعی دخی  
 زائل اولوردی پس چونکه زائل اولیوب عمروک وجودنده وقت اجله دکن  
 مستمر اولدی ثابت اولدیکه خالق و جمع و درد اول حی و قادر و فردر فاما شوقدر  
 وارد در که \* مثنوی \* زان مواید و جمع چون مر داو \* چونکه عمرو اول  
 تیر و جمعک موایلدن مرد اولدی یعنی اثر جراحات تیردن وفات ایتدی  
 \* مثنوی \* زید را زاول سبب قتال کو \* زیده سن اول سبب اولدیغی  
 جهندن قتال دی \* مثنوی \* آن وجهه‌ها را بدو منسوب دار \* عمروده  
 اولان اول و جعلی زیده مجازاً منسوب طوت زیرا ابتدا سبب و جمع زیدک  
 رمی ایلدی کی تیر اولش ایدی \* مثنوی \* کرچه هست آن جله صنع کرد کار \*



اگر چه جمله اوجاع و شداید خالق و کردگارک صنع و ایجاد بدر و زیدک و جمعه  
مدخلی بوقدر لیکن سبب ظهیر بدر ❀ مثنوی ❀ همچین کشت و دم و دام  
و جماع ❀ کذلک اکین و نفس و دام و جماع دخی بویه جه در ❀ مثنوی ❀  
آن مواید ست حق را مستطاع ❀ اول مواید که بونلردن تولد ایدر حقه  
مطیعدر یعنی اکک و صاورمق و سویک و بر معنا ایچون بعض تدیردوزمک  
و جماع ایتمک اسبابدر بونلردن تولد ایدن مواید حق تعالی ک قدرت و ایجاد بدر  
دمدن مراد دم عیسی و یا خود مریمه اولان دم جبریل دخی اولمق قابلدر  
❀ پس بر سؤال وارد اولور که بو عیان و بیان اولدیکه مواید و آثار صنع فاعل  
مختار و ایجاد خالق و کردگار ایله نیکدن نیک و بددن بد و بغد ایدن بغدای  
و آره دن آره تواید ایدوب خطا واقع اولدی و هر کس اعمال و افعالدن  
اکدیکن بچدی و جزاسن بولدی پس بودخی اولور می کیم عادت الهیه متبدل  
اولوب حسنه مأمول اولان اعمالدن سیئه و سیئه مخلوط اولان افعال و اقوالدن  
حسنه تولد ایدوب توقع اولنان اثر منعدم و یا خود متبدل اوله حالا کا جواب  
و ربوب بیوررلر که ❀ مثنوی ❀ اولیا راهست قدرت ازاله ❀ نعم وراثت  
ولایت عامه مطلقه محمدیه مظهریتنه قائم و صورت کالبه انسانیه ایله ظاهر  
اولوب مرتبه اوادنی دن مقام قرب قاب قوسینه مبعوث و وجودی مشکات  
نور حقیقت احدیه و خلیفه الله اولان اولیا کمل ایچون الله دن بر قدرت و قوت  
واردر که ❀ مثنوی ❀ تبرجسته باز کردند زراه ❀ آتلمش اوقی بولدن  
کیروندوررلر ❀ مثنوی ❀ بسته درهای مواید از سبب ❀ ابواب موایدی  
ولی کامل سبیدن باغلا مشیدر یعنی ولی اکمل آناری اسبابدن قطع ایدر  
❀ مثنوی ❀ چون پشیمان شد ولی زآن دست رب ❀ چونکه ولی کامل مواید  
اقوال و افعال ظهورندن پشیمان اولدی موایدی دست رب بدن باغلی یعنی کندویه  
اعطا اولنان ید قدرت الهیه تصرفله باغلز بر دست ولی دست قدرت  
الهی اولیجی افعال و اقوالک آنارندن قطع نظر اشیا بی دخی دست قدرت الهیه ایله  
طبیعتدن چیقاروب تأثیرنی رفع و ازاله ایدر مثلاً مانک شانی اغراق ایکن غرق ابتز  
و ناریک شانی اغراق ایکن احرارق ایتمزوشی حقیر مغلوب مطلق ایکن برشی معظیمه  
غالب ایتمک و سم هلاهل مهلاک و قاتل ایکن آب زلال کی اولوب ضرر را تمامک  
کی و بغیر الاسباب نیچه خوارق عادات ظهوره کلوب اولیادن کرامات بهیه  
و انبیاء عظامدن معجزات یننه صدور ایتمیکی انلرک نطق نطق حق و دستلری

دست قدرت فیاض مطلق اولمغله در کماورد فی الحدیث القدسی (فی بطنی و بی  
 یطش) و قال تعالی (و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی) مثلاً فی صروروم برکون  
 زمان خلافت عمر رضی الله عنه حضرت عمره ایلچی کوندروب ایلچی عمر  
 رضی الله عنه ک حضور سعادت کلد کده بر مهرلو شیشه چیقاروب بوشیشه یی  
 سزه قیصروروم هدیه کوندردی دید کده عمر رضی الله عنه بونک ایچنده اولان  
 نه دریدی ایلچی بوشیشه ده سم هلاهل وارد برعدو کرا و اسه بوندن برقطره  
 اشراب اولنسه فی الحال هلاک اولور دیدی پس عمر رضی الله عنه شیشه یی الله الوب  
 و مهرین یوزوب ای رسول روم بنم نفسدن قوی و واجب الازاله بردشتم  
 دخی بو قدر دیو اول شیشه ده اولان زهری بکلیته نوش ایلدی و بر زمان وجه  
 مبارکری مانند ورد اجر کل کل و غرق عرق اولوب یک سرموینه خطا  
 ایتمدی رسول روم بو کرامت شیشه یی کورد کده بی اختیار اولوب اسلامه کلدی  
 و کذلک محبی الدین عربی قدس سره مذهب طبعیده اولان بر حکیم فلسفی  
 ایله صحبت ایدوب (فلما بانار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم) آیت کریمه سی  
 تلاوت اولمغله قصه ابراهیم مذکور اولوب نار نمرود احراق ایتمدیکی و برد  
 و سلام اولدیغی حکایت اولند قده حکیم طبعی بو آئنده مذکوره اولان ناردن  
 مراد نار غضب نمرود ابراهیم علیه السلامه ضرر ایتمدی دیم کدر و الانار محرق  
 بالطبعدر پس قابل احراق اولان اجسامی نار یاقاق نیجه قابلدر دیو کندو  
 مذهب باطلنه کیدوب مجلسده حاضر اولان نیجه خالی ذهنتلک عقیده لرینه  
 خلل و بر مک احتمالی اولمغله شیخ اکبر رضی الله عنه بر حالت کلوب فصل  
 شتا اولمن منقل ایله آتش و ارایدی حکیمه خطاب ایدوب حالا بو منقلده اولان  
 آتش سنی احراق ایتمز اسه ایمان کنوروب بو اعتقاددن رجوع ایدرمیسن  
 دیدی اول دخی اصکر بو حالت ظهور ایدر اسه رجوع ایدرم دیدی  
 فی الحال حکیمک الین الوب آتشنه صوقدی و ایله حضرت شیخ آتشی  
 الوب حکیمک اثوابنه قودی اصلاً احراق ایتمیوب آتشمیدر غنجه کل میدر  
 بلندی بعده حکیمه خطاب ایدوب ایتمدی سن شمدی بارمغک آتشنه صوق  
 دیدی حکیم تکرار کندو لیکله بر ماغن آتشنه قودی قودیغی کی تأثیر ایدوب  
 یافدی حکیم بو حالتی کوروب مؤمن اولدی و اعتقاد باطلندن دوندی و شیخ اکبره  
 سرفرو و ایاوب بونه حالتدر دیدی شیخ اکبر رضی الله عنه دخی \* عم \* اولسارا  
 هست قدرت ازاله \* مفهومی سو بلدی و یا خود اش - بو مصراع اخیرده



واقع اولان لفظ ولی حرف استدر اكدن اولان وليكن معناسنه اولوب بسته  
 وپشيمان شده اولان ضمير مصرع ثالثه اولان اوليادن بطريق البدل  
 هر بر ولی به عائد اوله يعنى اولياء الله دن هر بر ولی کامل اگرچه مواليده افعال  
 واقوالی و آثار و کیفیات عناصر و خواص اشیاى ازاله ایدوب سیلردن باغیر  
 وليكن كنندينه بر بشقه قدرت اولغله دكل بلکه كنندويه حقندن اعطا اونان  
 دست قدرت حق جهندن باغیر وفائده استدر اكدن اولدر که حضرت مولانا  
 بوندن اقدم قول وفعلدن ظهور ایدن آثار و مواليده حق سبحانه وتعالينك  
 ايجاديدر خلق و ايجادده حق تعالينك شریکى یوقدر پیورمه شلرایدی پس  
 ولی موالیدی سیدن بسته و بوقدر اظهار قدرت ایلک نه وجهله موافق اولور  
 دینورسه ولیده اولان قدرت و تصرف كنندونك دكلدر بلکه ولی کامل  
 كنندين فانی و حقه باقی اولغله اول ظاهر اولان قدرته حقه آت دوشمشدر  
 وفى الحقیقه اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً حقندن غیریده قوت و قدرت یوقدر  
 ديمك اولور و چون پشيمان شد قیدينك دخی فائده سی بودر که مقدمان زبان  
 باز کاندن بن سوزمدن پشيمان اولدم چونکه سو یلدم اوله حق اولدی و تیر کاندن  
 صیچرادی کبر و دونهز پیورمه شلرایدی ایمدی یدی دست قدرت اولان ولسانی  
 نطق حق سو یلین ولی کامل قوس دهاندن رمی سهام کلام ایدوب صکره  
 پشيمان دخی اولورسه حق تبارك و تعالينك یدقدرتی اولدیغی جهندن تیر پران  
 کفتاری کبر و دونهز رانیا و اوایا خود سو یلدکلری نطقدن پشيمان اولمز  
 وليكن چونکه پشيمان اوله دیو پیور دقلری بطریق المشاکله در پس تیر پران  
 کفتاری اولیا و انبیا نه وجهله دونهز دینورسه ❖ مثنوی ❖ گفته ناکفته  
 کنند از فتح باب ❖ اول ولی کامل کندی به اولان فتح بایدن سو یلنشی  
 سو یلنماش کی ایدر کفته را ناکفته کنند تقدیرندهر ❖ مثنوی ❖ تا از آن  
 نی سیخ سوزدنه کباب ❖ حتی اندن نه شیش ینارونه کباب ینار یعنی کیمسه به ظم  
 اولوب کمال اعتدال اوزره سو یلر حاصل کلام ولی کامل و مرشد مکملک  
 مثلاً مجلسنده یوز آدم اولسه و هر آدمک استعدادی بر برینه موافق اولوب  
 اعلى و اوسط و ادنی و بحسب المشارب و المراتب متفاوت اولسه بروجله  
 کلام سو یلر که جله سی حصه مند اولوب هر کس مرتبه سنجه ذوق ایدر  
 وقضیه اتفاقیه برینك حوصله سندن زیاده بر نطق صدور ایدوب اول  
 کیمسه به خلیجان کلك احتمالی اولسه بروجله توجیه و تأویل ایدر که نه شیش

ینارونه کباب یعنی کمال درجه افهام ایدوب عقلنه توفیق ایدر ❀ مثنوی ❀  
 از همه دلها که آن نکته شنید ❀ وولی کاملدن که مستمعین اول نکته بی  
 ایشدی مرشد کامل جمله قلوبدن ❀ مثنوی ❀ آن سخن را کرد محو  
 و نابدید ❀ اول نکته و سخنی محو و نابدید ایلدی یعنی اتفاقا ولی کاملدن بر کلام  
 صادر اولوب و قلوب مستمعین ده نکته مزبوره برقرار اولوب لیکن نکته  
 مزبوره نیک فراموش اولانمیشی اولی اولسه ولی کاملده حق تبارک و تعالی بر قدرت  
 و بر مشدد که اول نکته ایله اولان گفتاری جمله قلوبدن ازاله و محو و نابدید  
 ایدوب بریسنک خاطر نده اول سوز قالمز و کلیت ایله فراموش اولنور و کذلک  
 طالب مبتدین دخی بر نکته ایشیدوب طایبی اول نکته دن اول زمانده منع  
 ایتمک طالبه خیر او اولسه نکته مزبوره بی انک قلوبدن محو و ازاله ایدر دیکدر  
 ❀ مثنوی ❀ کورت برهان باید و حجت مها ❀ ای اولو و شریف کیسه  
 اگر سکا برهان و حجت کر کسه یعنی انبیا و اولیانک قلوبده اولان تصرفنه و ابستدکاری  
 نکاتی فراموش ایتدیردیکنه برهان لازم ایه ❀ مثنوی ❀ باز خوان من آیه  
 اوندها ❀ قرآن عظیمده اولان (مانسخ من آیه اوندها) آیه کریمه سنی  
 آشکاره او قو و یا خود او قو یوب اونوتد کسه کبر و او قو و آیت مزبوره بومعنایه  
 حجت و برهان اولدین اذعان قیل بو آیت کریمه سوره بقره ده در قال الله  
 تعالی (مانسخ من آیه اوندها) نأت بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی کل  
 شیء قدير) نسخک معنای اغویسی بر شئت صورتنی ازاله و شئی آخرده اثبات  
 ایتمکدر مثلا شمس ظلی و ظل شمسی نسخ و ازاله ایلدی کی و کاتب بر نسخده  
 اولان خطی مع بقائه فی نفسه صحیفه اخرایه نقل ایتمک کی و نسخک معنای  
 اصطلاحی دایل شرعی متأخر ایله حکم شرعی متقدمک رفیعندر کما قال  
 النیسابوری فی تفسیره (النسخ لغه هو الازالة يقال نسخت الشمس انظلمت ای  
 ازالته والنقل ایضا وهو ان یغیر الشیء فی صفته وحاله مع بقائه فی نفسه ومنه  
 نسخت الکتاب والمناسخات فی الموارث لان انتقال التركة من قوم الی قوم فقیل  
 مشترك بينهما وقیل حقیقه فی الاول مجاز فی الثانی وقیل بالعکس و فی الاصطلاح  
 هو رفع الحکم الشرعی بدایل شرعی متأخر فیخرج المباح بحکم الاصل  
 اذا ورد الشرع بضده رافعا لایحیته فانه لایسمی نسخا اذ یس رفع حکم  
 شرعی) الی آخره و ارباب تفسیردن معرب قرآن اولنلر مانسخ قو لنده اولان  
 ماء شرطیه ده ایکی قول بیان ایدوب قول اول که ظاهر در بودر که ما شرطیه

مطلب  
 تفسیر مانسخ  
 من آیه اوندها



جازه و فعل شرطك مقدم مفعولى اولوب تقدير كلام اى شىء نسخ ديك اوله  
مثلا ياماندعوا قول كرىمى كى و بر قول دخی ابوالبقاوتحتادن بهضنك قوليدركه  
ماماء شرطيه و فعل نسخ مايله مجزوم اولوب لكن موقع مصدرده واقع اوله  
و تقدير كلام اى نسخ نسخ ديك اولوب لفظ ما نسخ دن عبارت اوله يعنى بزقنى  
نسخ ايله برآيتى نسخ ايدرسك اول آيت منسوخه و منسوده دن خيرلوسن اتيان  
ابده رز ديك اولور من آية قولى دخی مفعول به اوله و ابوالبقاهاماء شرطيه نك  
مصدر به اولماسنى تجويز ايدوب اشبو بيت ايله استدلال ايتشد \* بيت \*  
نعب الغراب فقلت بين عاجل \* ماشئت اذعمنوا لين فانتب \* فاما قول  
من بوری بعضيلر ايكي معنی ايجون رد ايتشدر بریسی بودر که اسم شرطه  
عائد اولان ضمير دن جمله جزائک خلوی لازم کلور بوايسه جائز دکدر نانيا  
کلام موجوده من زائده اولمز حال آنکه شرط موجودر ولكن ائمه بصرين دن  
دخی بعضلری بويابده اختلاف ايدوب ديرلر که شرطه لفظ من زائد اولوق  
جائزدر زيرا شرط حاله جزائک وجودن اقتضا ايتماکده نفيه مشابه در  
اما خلاف من بوری نحو بون ضعيف طوتمشدر و دخی من آية قولنده اولان  
من مذکوره تبعضيه در و محذوفه متعلقه در زيرا من اسم شرطك صفتی در  
حاصل معنی اى شىء نسخ من الايات ديك اولور اگرچه کیم آيت مفرددر  
لکن موقع جمعه واقع اولمشدر و انساب افعال دن برشبی اونقدر مق و قبلدن  
اذهابه ديرلر پس (اوندها) قولى دخی ماقبلنده اولان فعل شرطه مطوف  
اولمله مجزومدر نأت جمله سی دخی جواب شرطدر و فعل شرطه جزائک  
ايکسی دخی مضارع واقع اولوق افصح ترا کيبدندر (بخبر منها) قولى دخی نأت کله سنه  
متعلقدر و خبر اسم تفضيلدر اگر ما فی به منسوخ و منسیدن اخف اولور سه  
خيريت اعباء تکليف سکوطنه نسبت ايله در و اگر ما فی به اثقل اولور سه خيريت ثابده  
زياده اولد يفته نسبت ايله در (او مثلها) قولى دخی تکليف و ثابده مثلی ديمکدر  
(الم تعلم) ده اولان استفهام دخی تقریری در و بآيت کریمه نك اعرابنده نيجه اقوال  
دخی اولوب و بعضيلر دخی خبری اسم تفضيل طوتمبوب (ان يزل عليكم  
من خير من ربکم) قول کریمده اولان خبر کي مصدر اولوب خيوردن بر خير  
ديک اولور ديمشدر تفصيل من اذ ابدن ابن سمينک در المصون نام نفسينه  
مراجعت ايلسون \* معلوم اوله که بآيت کریمه نك سب نزولی بودر که بهود  
و مشرکين نسخ قرآن خصوصنده اعتراض و حضرت فخر عالم صلی الله

علیه وسلم طعن ایدوب دیدیلر که اگر فرمان سابق حق و پسندیده ایسه  
 موجب نسخ نه در واکر باطل و ناپسندیده ایسه مقدماتی باطل ایله امر  
 ایتمک نه مناسبی واردر پس حاشا قبل حقدن اولیوب بلکه سناخته محمد  
 و تلقاء نفسنددر دیوافترا و بهنسان ایتدیکنرنده نازل اولدی معلوم اوله که  
 مذهب اهل حق اولدر که احکام قرآن و سننک بعضیسنه نسخ جاریدر مثلا  
 قرآن قرآن ایله و همچنین قرآن سنت مشهوره ایله و سنت قرآن ایله و سنت  
 سنت ایله مندر و اولور پس طائفه یهود کمال جهل و عناد لرندن اهل اسلام  
 ایله بویابده عظیم نزاع ایدوب دیدیلر که نسخ جائز دکلدر زرا نسخ اتی اقتضا  
 ایدر که فرمان سابق نادانسته دن ظهور ایتکله آمر دن امرک حقیقی پوشیده  
 اولوب بعده فرمان سابقدن اعلی بر امر دخی ظاهر اولمغله حالا امر ایتدیکی  
 معنائک اولکیدن خیرلو اولدیغن شمدی معلوم ایدمخس اولور و متقدم اولانی رفع  
 ایدوب متأخر اولانی اتیان ایدر پس حالت مزبوره آفریده کاره لایق و سزاوار دکلدر  
 الجواب اهل اسلام دیرلر که حق سبحانه و تعالی دن برشی مستور دکلدر و هرگز پوشیده  
 دخی اولمزا شیای حق سبحانه و تعالی دن نیجه پوشیده اولور که جمیع اشیا خالق و پروردگارک  
 ابداع و ایجاد و صنع و خلقیدر کما قال تعالی (الایعلم من خلق و هو اللطیف الخیر) پس  
 معنای نسخ اولدر که حضرت رب العالمین بره واجب (یفعل الله ما یشاء و یمحکم ما یرید)  
 عبادنه برشی ایله امر ایدر و امر مزبوری بر قاج زماندن صکره عبادی اوزرندن  
 رفع ایده جکن دخی بیلور عبدایسه اتی بیلز و اول امره حق تعالی بر بدل  
 و یرر که عبدک صلاح حال و استقامت افعالی انده در پس حق سبحانه و تعالی  
 نیجه ایده جکن کندو بیلور و دبلید بکن قیلور گاه اولور که تخفیف دن تشدید  
 و گاه اولور که تشدید دن تخفیفه امر ایدر حاصل کلام زمان و اوقات  
 و مکان و عبادنک احوالنه قنغیسی لایق و اولی و سزا و احری ایسه اتی امر ایدر  
 پس قول حقکدر و امر کند و نکدر و ایام نبی صلی الله تعالی علیه وسلم دخی  
 امت محمدک نسخنه حاجت لری اولدیغنه باعث بودر که اهل اسلامک ایامی مختلفه  
 اولوب حال دن حاله متبدله اولمغله بر حکم بروقتنه و بر حکم دخی بروقتنه کوره  
 اولدی و هر بروقتنه اولان حکم اول وقتنه اولانلرک لایقی ایدی و قرآن عظیمه  
 اولان وقوع نسخنه ابو مسلم جواب و یرمش که بان المراد بالآیات المنسوخة  
 الشرائع التي في الكتب القديمة من التوراة والانجيل کالسبت والصلوة الى  
 المشرق والمغرب مما وضعه الله تعالی عنا و تعبدنا بغيره فان اليهود والنصارى



مطلب  
اقسام النسخ

كانوا يقولون لا تؤمنوا الا لمن تبع دينكم فابطل الله ذلك عليهم بهذه الآية وايضا لعل المراد من النسخ نقله من اللوح المحفوظ وتحويله عنه الى سائر الكتب \* الحاصل نسخ اوج نوع در بر يسي اولدر كه هم خطي منسوخ اوله وهم حكيم منسوخ اوله بر يسي دخی اولدر كه خطي منسوخ اولوب حكيم منسوخ اوليه بر يسي دخی اولدر كه حكيم منسوخ اولوب خطي منسوخ اوليه \* اما هم خطي وهم حكيم نسخ اولنان اولدر كه حضرت رسول الله عليه صلوات الله بيوررلر كه بن كيجه قرآندن بر سوره او قودم اول سوره نك برقاج آيتك بكافراموش ايتدر ديلرس بيلدم كه آيات مز بوره زمين دن رفع اولنشد روى عن انس بن مالك قال كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم سورة يعدلها سورة التوبة ما حفظ منها غير آية وهي (لوان لابن آدم واديين من ذهب لابتغى اليهما ثالثا ولوان له ثالثا لابتغى اليه رابعا ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من تاب) وكاروى عن عائشة كان فيما ازل عشر رضعات محرقات ثم نسخن بخمس و بروى (ان سورة الاحزاب كانت بمنزلة السبع الطوال اوازيد ثم وقع نقصان) وكذلك روى عن ابن مسعود قال (اقرأ نى رسول الله صلى الله عليه وسلم آية حفظتها وابتها فى مصحفى فلما كان الليل رجعت الى حفطى فلم اجد منها شيئا وغدت الى مصحفى واذا الورقة بيضاء فاخبرت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لى يا ابن مسعود تلك رفعت البارحة) \* اما قرآندن خطي كيدوب حكيم قالان اولدر كه اول محصن ومحصنه اولان زانى وزانية حقهده اشبوآيت قرائت اولنور دى كياروى عن عمر رضى الله عنه كنا نقرأ آية الرجم (الشخ والشخنة اذا زنيا فارجهما البتة نكالا من الله والله عزيز حكيم) بو آيت كريمه قرآندن رفع اولنوب حكيم باقى قالدى \* وجوه نسخندن اوچنجيسى اولدر كه سابقده اولان احكامدن برينه بر بدل اليه رفع اولنوب انك حكيم باقى قالدى مثلا بر عورتك زوجى متوفى اولسه حكيم انك اوزر ينه ايدى كه سنه كامله عدت چكه كقوله تعالى (والذين يتوفون منكم ويذرون ازواجا وصية لازواجهم متاعا الى الحول) پس قول مز بور قرآندن رفع اولنوب اول حكيم بدل درت آى اون كون فرمان اولندى كقوله تعالى (والذين يتوفون منكم ويذرون ازواجا يتر بصلن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا) الآية بونك امثالى نسخ قرآن عظيمده بسياردر پس بوآيت كريمهده تقديم وتأخير واردر تقدير كلام مانسخ من آية نأت بخبر منها او مثلها يعنى آيتدن هر قعيسى كه منسوخ

ایده وز و انك برینه برغبیری کتوره وز اول اتیان ابتدیکمز آیت منسوخته دن  
 بهتر در یعنی حکمه اندن اسهیل و آسانتر و ثوابی اکثر در مثلاً زوجی وفات  
 ایدن زنك عدتی سنه کاهله ایکن درت آی اون کون اولدینی و غزات مسلمین کفار  
 ایله مقابله ده اون کافره برابر طور و مصابره ایله امر اولمش ایکن تخفیف بیور بلوب  
 و مسلم غازی ایکی کافره مقاومت و مصابرت ایله امر اولدینی کبی او مثلهما و یا خود  
 آیت سابقه نك ثوابده و منفعتده مثلی اتیان ایدرز قبله نك کعبه به تحویلی کبی اولنسهما  
 و یا خود آیت مز بوره بی فراموش ایتدیر و برینه بدل اتیان ایترز یعنی  
 نأمر المسلمین بتركها من غیر آیه تترك نامنخسه لها (الم تعلم ان الله علی کل شیء  
 قدير) خطاب حضرت رسول علیه السلامه و یا خود مؤمنلردن هر برینه  
 علی حده اولق اوزره حییم و یا خود ای مؤمن و مسلم بلزمین یعنی بیلور سن  
 تحقیقا حق جل و علا هر شیء کتور مکه و کیدر مکه و امر و نهی و محو و اثبات  
 و تغیر و تبدل قادر بر پادشاه لایزالدر آما و صدقنا آه ای مرد راه و عاشق  
 مشتاق رؤیت جمال حبیب الله بو آیت کریمه ده اشارت واردر که حق سبحانه  
 و تعالی رسوله التفات ایدوب بیورر که ای مهتر خافقین و رسول الثقلین ای  
 بدر منیر و خلاصه تقدیر وی کل کال و قبله اقبال وی مایه افضال و نمودار  
 جمال و جلال \* وی سرو خرام باغ و حدت \* شاخ فضل سندن نازان و کوکب  
 دری عزتک تجلیات صفات و ذاتله همیشه درخشاندر حییم آفتاب دولتک  
 میغ هستیدن طلوع ایلد که شواهد ربوبیت و تأییدات الهیه به مخصوص  
 قیلدم حتی آنافا ناولحظه فلحظه کار دولتک مدارج اوجات عالیاته ارتقا ایدوب  
 غیر بلك تاجی سکا نعلین اولمشدر \* بیت \* آن نعل که می انداخت رهوار تو  
 از پایش \* تاج سر سلطان شد تاباد چنین بادا \* پس ای خواجه کائنات و علت  
 غایبه موجودات بر موجب (حسنات الابرار سیئات المقربین) حسنات جهانیان  
 سنک سیئات کدر ایدمی هر چند که بر مقامدن بر مقامه گذرایده سن اندن استغفار قیل  
 فلهذا قال علیه السلام (انه لیغان علی قلبی فاستغفر الله فی اليوم سبعین مرة)  
 وقال الصدیق رضی الله عنه (لیتی شهدت ما استغفر منه رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم) پس ارباب ذوق و وجدان و اصحاب کشف و عیان بو آیت کریمه نك  
 تحقیقده بطریق الاشاره بیورر که ماز قیک من محل العبودیه الاحلالتک  
 بساحات الحریه و مارفعنا عنک شیئا من صفات البشریه الا انک بشاهد  
 من شواهد الالهیه و ما ریتک شیئا من عجایب علمی الارک ما هو اشرف

مطلب  
 معنای نأویل آیت  
 ما تشعخ الخ



منه قال (واوان مافی الارض من شجرة اقلام والبحر یعمه من بعده سبعة بحر  
 ماتفت کلمات الله) یعنی حیم و وارث نبی و پیروا و مصطفوی اولان عاشق  
 صاد قلم بزعلی حده هر بریکزی محل عبودیتدن ترقی ایتدرمدک یعنی سزده  
 اولان آثار عبادتدن برشی ازاله و انوار عبودیتدن برشی تبدیل ایتدک الاسری  
 میدان حریه ادخال ایلدک یعنی قلبکری آثار انوار تجلیات ایله توسیع ایدوب  
 اقرار حریتدن عبودیتنه بدل انواع خیرات اتیان ایلدک و دیوان حقایق و معانی  
 اولان قلبکزدن صفات بشریه دن برشی رفع ایتدک الا بنهم صفاتمدن برصفت  
 ثبت ایتدکله شـ و اهد الوهیتدن برحمت و اضحه ایله سزای قائم ایلدک و بحجاب  
 علمدن سکا برشی مشاهده ایتدرمدم الاول مشاهده ایتدردیگدن اشرف  
 شی مشاهده ایتدردم ایتدی وجه ارض ده اولان اشجار اقلام ویدی دریا  
 مداد اولسه کلمات الهیه نهایت بولز و تجلیده تکرار اولز و هلم چرا حق  
 سبحانه و تعالی عباد اصفیاسنی ادنادن اعلایه نقل ایدوب حتی (جذبۀ من  
 جذبات الحق توازی عمل الثقلین) دیو وصف یوریلان جذبات حقدن  
 بر جذبۀ به دوش اولور که مرفوع درگاه ربوبیت و مقبول شواهد الوهیت  
 اولوب حضرت احدیت نعت محبت ایله مجذوب من بوری قیاب غیرتده  
 پرورده قیلوب (قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن) مصداقجه اتی حالدن  
 حاله دوندروب کندویه قریب ایدر و جذبۀ به واصل اولدقندن صکره مجذوب  
 من بورسـ لوک ایدوب ربوده تجلی ذات اولور حقیقتده سلوک بعدال جذبۀ در  
 قبل جذبۀ اولانه سلوک دینلر بلکه اوهام و خیال و خواب بی مالدیر بس جذبۀ به  
 دوش اولن مجذوب حق قبل الانجذاب جمیع عمرتده تحصیل ایلدیکی مقاماتی  
 و جلّه کراماتی اول قدمده کنرا ایدر و جذبۀ به دوش اولیان هرگز (جذبۀ من  
 جذبات الرحمن توازی عمل الثقلین) نه معنادر بللر آه ای عاشق اله ارباب روشه  
 دیرلر که امر و نهی حفظ و رعایت ایدیکر اما امر و نهی دیرلر که ارباب جذبۀ بی  
 حفظ و حراست ایدیکر زیر ارباب جذبۀ انلردر که مع العلم و الحقایق نسب آدم  
 انلر ایل زنده و مسرور و منهج صدق انلر ثبات قدمیله معمور در قدر شریعت  
 مصطفویه بی انلر یلور و حق سنت نبویه بی انلر اذعان قیلور انلر صفاء  
 سرلری هر قنغی خاره پرتو ایلده عبهر دین اولور حقا اگر مطبوعه پرتو ایدر سه  
 مقبول اولور و عاصی به پرتو ایدر سه مغفور اولور و فاسقه پرتو ایدر سه لابد  
 صاحب ولایت اولور ❖ مغربی ❖ کو جذبۀ که بازستاندمرا زمن ❖ کو جرعه

ناکندم فارغ از زمن \* کوباده که تابخورم بخیر شوم \* زخویشتن که سخت ملولم  
 زخویشتن \* کوآن عز زمصر ملاح که تاده \* یکدم خلاص یوسف جان را  
 ز حبس تن \* کوساقی مؤید باقی که درازل \* بودی مدام نقل و میم از لب و دهن \*  
 در حالتی چنین که منم درمند عشق \* درمان دردمن نبود غیر دردمن \* ای  
 ساقی که مستی ار باب دل زنت \* از روی مرحت نظری بر دلم فکن \* چشم  
 بیک کرشمه تواند خلاص داد \* چون من هزار خسته دروزا ازین فتن \*  
 مشکن دل شکسته مارا که پیش ازین \* او خود شکسته است از آن زلف پر شکن \*  
 در حلق جان مغرب انداز زلف را \* اورا بدست خویش برآر از چه بدن \*  
 ای مستمع قابل اشبو آیت کریمه که مننوی شریفده بو محله مناسبت و توفیق  
 بو وجهله در که انبیا و اولیادن انلر که واصل قرب فرائض اولوب اوصاف حقه  
 متصف اولورلر جمیع اشباهه قدرت حق و تصرف فیض مطلق ایله تصرف  
 قلوب و قلوب ناسده حاکم اولوب کندولر اعتقاد تام ایله مرید اولنلر  
 قلوبندن ازاله افکار فاسده ایدوب اکایدل عشق و محبت و انس مع الوحدت  
 اتیان ایدرلر و منکر اولنلر قلبندن دخی فکر و ذکر ازاله و حق انسا ایتدیروب  
 افکار خبیثه و ظلمت و کدورت ایله هلاک ایدرلر و قرب فرائض دیدر کمره باعث  
 اولدر که حق سبحانه و تعالی نسخ و انسای کند و ذاتنه اسناد ایدوب مانسسخ  
 و دخی اونسه هایور مشدر یعنی انبیا و اولیادن صدور ایدن قدرت و قوت  
 حین قرب فرائضده واقع اولوب قدرت من بوره حلق اولور و بومعنا بی  
 ربط ایچون حضرت مولانا برفایح ایات شریفده دخی بیوروب حق سبحانه  
 و تعالی آیت اخریده انسای اولیاء اصفیاسنه اسناد ایدوب کمال اتحاد لیدن خبر ویرر  
 کافال علیه السلام ( اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله فانهم جواسیس  
 القلوب یدخلون قلوب الناس و یخرجون الخواطر والوساوس فاذا جالستوهم  
 فجالسوهم بالصدق والاخلاص ) پس حضرت مولانا بیوررلر که \* مننوی \*  
 آیت انسوکم ذکر یخوان \* انسوکم ذکر آیت کریمه سنی اوقو \* مننوی \*  
 قدرت نسیان نهاد نشان بدان \* اول طائفة علیه ک قلوبه نسیان  
 قومه سنک قدرتی بیل \* مننوی \* چون تذکیر و نسیان قادرند \* چونکه  
 اولیا و اصفیاء تذکیر و نسیانه قادرلر در \* مننوی \* بر همه دلهای خلقت  
 قاهرند \* و جمیع خلائق کو کلارینه قاهرلر در یعنی دیلرلر ایله بر شیئی خلیق  
 قلبه اتیان ایدرلر و دیلرلر ایله انساقبلورلر زبرا \* مننوی \* چون نسیان



بست اوراه نظر ❖ چونکه ولی کامل نسیان سبيله بر شخصك راه فكر ونظر ين  
 بغليه ❖ مثنوی ❖ كارتوان كرد و ر باشد هنر ❖ اول كيمه نك هنری دخی  
 اولور سه اصلار كار وعمله قانداولمز وعلمی دخی و ارایسه كندویه فائده قیلز  
 ❖ مثنوی ❖ خاتم سخریه اهل السمو ❖ خلت افعال قابلدنر سخریه  
 مفعول اولی و اهل سمو مفعول ثانیهی در سموعالی و علو معناسنه در حاصل  
 بیت ای كندولر بینی عالی قدر كورن مجملر و اهل دنیا و ارباب نفس و هوا و اولان  
 صاحب پندارلر حقیقته اهل سمو و علو اولان اولیاء اللهی لایق سخریه ظن  
 ایلدیكن وانلری تحقیر ایدوب كند و كزی عالی طوتدیكنر ایمدی ای شیطان  
 صفت و نارطبعملر ❖ مثنوی ❖ از نبی خوانید تا انسوكم ❖ قرآن عظیم الشان  
 تا انسوكم آیت کریمه سنه دیكنر اوقویكنر و سخریه اولیا ایلدیله حق سبحانه  
 و تعالی نه بیور مشدر معناسنی اذعان ایدوب مردان خدایی تمسخر واستهزا  
 ایتكدن احتراز قیلكنر حضرت مولانا قدس سره قراءت ایدبكر دیدیكی آیت  
 کریمه سوره مؤمنینك آخرنده در قال الله تعالی ( انه كان فريق من عبادی  
 يقولون ربنا آتنا فاعفر لنا وارحمنا وانت خير الراحمین فآخذتموهم سخریا  
 حتی انسوكم ذكری و كنتم منهم تضحكون انی جزیتهم اليوم بما صبروا انهم هم  
 الفائزون ) فریق ایله مراد او ثمان اصحاب صفه و صحابه و مؤمنین در اهل مدینه  
 و حمزه و کسانی بو آیت کریمه ده و سوره صده ضم سین ایله سخریا قراءت ایتدیله  
 و قراء ساثره ایكسینده دخی كسر سین ایله قراءت ایدوب سوره زخر فده بالاتفاق  
 ضم ایله قراءت ایتشلدردر خلیل ایدر سخریا كرا ضم ایله و اگر كسر ایله معنای  
 واحدده استعمال اولنور لغتدر مثلاً بحر لجی و لجی و كوكب دری و دری لام  
 و دالك ضم و كسر ایله مستعمل اولدیغی كبی فاما کسانی و فرا سخریا كسر ایله  
 اولور ارایسه قول ایله اولان استهزا معناسنه در و ضم ایله اولور سه بمعنی السخره  
 و استبعاد بالفعلدر دیمشالر پس سوره زخر فده تسخیر معناسنه اولماغله  
 ضم ایله قراءته اتفاق ایتشلدردر و علی كلا التقديرین ایكیسی دخی سخر فاعلندن  
 مصدر اولوب ایكسینده بیله مبالغه ایچون یاه نسبت زیاده قلمشدر بو آیت  
 کریمه اصحاب صفه دن بلال و خباب و عمار و صهیب و سلمان و فقراء صحابه  
 شانده و كفار قریشك ذمده نازل اولشدر قال مقاتل ( ان رؤس قریش مثل  
 ابی جهل و عتبة و ابی بن خلف و غیرهم كانوا يستهزؤن باصحاب النبی صلی الله  
 علیه و سلم و یضحكون بالفقراء منهم كلال و خباب و عمار و صهیب و سلمان

مطلب  
 در تفسیر آیت کریمه  
 حتی انسوكم ذكری

رضی الله عنهم پس معنای آیت کریمه به شروع ایدم (انه كان فريق  
من عبادي) انده اولان ضمیر ضمیرشاندر و عبادك یای متکلمه اضافتی تشریفیه در  
یعنی تحقیق شان بودر که بنم عبادم دن بر فریق وزمره هدایت رفیق  
واردر که (بقولون) اول عباد صفوت نهاد دیرلر (ربنا) ای بزم ربمزه خالق  
پروردکارمز (آما) بزمك وحدانیتکه و حبیبك محمد المصطفی ك رسالتنه اقرار  
باللسان و تصدیق بالجنان ایدوب ایمان کتوردك (فاغفر لنا) پس الهی بزی  
معفرت قیلوب صفات بشریه مزی ازاله و انوار صفات و ذاتکله سبزیله  
(وارحنا) و بزر رحمت و عنایت قبل یعنی جنت خلدده مشاهده جلالکله مسرورایت  
(وانت ارحم الراحمین) حال بو که سن ارحم الراحمین سن (فاتخذتموهم سخریا) پس  
ای کفار قریش سز اول عباد مکر مینی مسخره اتخذاذ ایلدیکز و انلرک هر ژنده  
اول قدر اشتغال کوستر دیکز کیم (حتی انسوکم ذکرى) حتی انلرک استهناسی  
بنم ذکر می سزه انسا ایلدی و یا خود سز انلری سخریه ایتمکله انلر دخی بنم ذکر می  
سزه اونلر ددی زیرا انلر مقام قرب فرایضده اولوب تصرفلری قدرت  
حقله در (وکنتم منهم ضحاکون) حال بو که ای کفار قریش سز انلره کولر اولدیکز  
اما خبرلری یوقدر که محل ضحکده ذکر حق فراموش ایتمکله مسخره و مضحک  
کندولری اولدی اصحاب رسول الله ایسه انلرک سخریه سنه صبر ایتمکده ثابت  
قدم اولدیلر پس مقتضای فعل کفار اولدر که انسای ذکر حق ایله آخرتده عذاب  
ایم گرفتار اولرلر (انی جزیتهم اليوم بما صبروا) تحقیق این اول عبادمه یوم  
قیامته انواع نعم ایله جزا و یردم سزک استهزا و ایذا کره صبر ایتمدیکلری سبب  
ایلله (انهم هم الفائزون) تحقیقا اول عبادم انلر در که اصناف نعمته فائزلر و انواع رحمت  
واصل و حائزلر در و فی تفسیر کشف الاسرار و قوله (حتی انسوکم ذکرى) ای الکلام  
الذی هو ذکر و قرآن مبین و ذلك انهم كانوا اذا قالوا اللهم کلام الله و ذکر و هم به  
یستهزؤن بهم و یضحکون منهم و ربما آل الامر الی اعظم من ذلك فیکتوا  
فکان سکوت العلماء و الصالحین هو المصیبة الکبری الموجهة لهم انهم یبذون  
الذکر فکان العلماء قدانسوهم و اذا عاهد المذکر منسبافقدا حاط البلاء پس  
علماء الله و نصحاء الله (ربنا ما نفاغفر لنا و ارحمنا و انت خیر الراحمین) دیوب اهل  
طلبدن و ارباب قلوبدن سائرین الی الله اولنلر دخی مع الله بطریق المعامله  
حقه نیاز و مناجات ایدرلر و اظهار آلا و نعماسیله حقیق مدح و ثنائسن قیلورلر  
منکرین و اهل دنیا ایسه انلری سخریه ایدوب نفسلرینی رجال اللهم سیوف



همم علیه سینه اورلر - حتی اولیاء اصفیاء، تلریله مستهزیلره ذکر - حتی فراموش  
 ایتدیروب مرتبه و لا یتدن رد ایدرل منکرین ایسه نه عذابه گرفتار اولدقلرندن  
 یخبر اولوب مردان خدایه کولرلر برا قلبلری مرده و افسرده در اکابا، که  
 کثرت ضحک قلبی اولدورر پس شول کیمسه نک که قلبی مرده اولمیه اولیایه کولر  
 و مردان خدایی سخریه واستهزا قیلز و حتی جل و علاصیرلری برکاتنده اولیاسنی  
 مقام وحدت و ذات احدیتنه وصول ایله داشاد ایدوب فوز و فلاح و برر  
 پس بوایت کریمده براطیفه خفیه واردر که اصحاب سعادت و ارباب محبت  
 الله ایله اولان معاملات خالصه و صالحه لرنده - حقندن نه وجهله انتفاع ایدرل  
 ایسه منکرینک استهزا و تمسخرلرینه صبرایتمکله دخی عندالله اجر جزیله  
 نائل اولورلر کذلک اهل شقاوت دخی نفسلریله اولان معاملات فاسده لریله  
 نه وجهله خاسرین اولورلر ایسه اولیایه و عاشقلمه اولان انکار واستهزالریله  
 دخی زیاده خسران و خذلانده مذهب قالورلر ایمدی حضرت مولانا یورلر که  
 اولیا و اصفیا و عرفا و اصداقا و عشاق بی سرو پای تحقیر و تمسخر به ایدن جاهل  
 و غافل و منکر و باطلار الحذر الحذر که انلرک غیرتی قلبلرکدن نور ایمانی نزع و داهیه  
 کفر و ضلالتده هلاک ایدرل تنکیم محی الدین العربی یورلر (من جلس مع الصوفیه  
 و العرفاء و خالفهم فی شیء مما یحققون به نزع الله الايمان عن قلبه) و صحیحینده  
 واردر که (من اهان لی و لیا فقد بارزنی بالمحاربة) و قال علیه السلام (رب اغفر  
 اشعث اواقسم علی الله لا یره) حاصل مرام و خلاصه کلام عارفین و عاشقینه  
 من کل الوجوه سوء ظن و انکار و تمسخریه و استهزادن کمال مرتبه احتیاط و احتراز  
 لازمدر \* شعر \* زهی انسان کامل کیم وجودی ظل یزداندر \* محمد نوری  
 حقیچون کیم انکار ایسه شیطاندر \* صحیحی سوداسی ای منکر که حقدر عندنا  
 زلفی \* سنک فاتکده کفر ایسه بنم قائمه ایماندر \* بنله مدعی کرچه قرار ایتدی  
 و اندا یچدی \* ابناء نم عهدنه نیچون و فاسر نامسلاندر \* اوقودم علم تحقیق بر اقدم  
 جهل تقلیدی \* جهالت و حدت شرعی قوتفسیر قرآندر \* ایمدی ای نور دیده  
 پدر فیهل قلمده شعله و برن نور ایمان چراغ ضیا بخش احمدی اولان اولیادان  
 ایقاد اولمشدر \* بیت \* اولیادر خلقه ایمان او کردن \* بوخسه کافر بر جیدر  
 یل بو بدن \* بیت \* اولیانک سری واردر دو جهاندن ایچری \* سن صائرسن انی کیم  
 اندر و قاندر یادری \* \* شنوی \* صاحب ده پادشاه جسمه هاست \* قرا و قصبات  
 و شهر و بلاد صاحبی اولانلر جسملر پادشاهیدر یعنی پادشاه مملکت آب و کلک

تصرف و حکومتی اجسام و اشباحه جاریدر فاما قدرت حتی کور کیم \* مشوی \*  
 صاحب دل شاه دلهای شمس \* صاحب دل اولان ولی کامل سزک قلوبکر  
 پادشاهید یعنی پادشاه اقلیم جان و دل اولان رجال الهک حکمی ارواح و قلوبده  
 جاریدر \* مغربی \* ردو عالم پادشاهی میکنم \* کرچه از ایزد کدایی میکنم \*  
 بنده \* حق خداوند جهان \* در جهان زو کتخدایی میکنم \* لا نظن انی فقیر  
 مفلس \* چون بکنجت رهنمایی میکنم \* مغربی \* مرده \* افسرده را \* روح  
 بخشی جان فزایی میکنم \* پس کآن حقیقت انسانیه دن غافل اولان بر جاهل  
 سؤال ایدر که انسانک جثه سی صغیره برضعیف ایکن پادشاه دل و جان اولوب  
 ایکی عالمده نه وجهله حکم ایدر بوجب دکلمیدر پس حضرت مولانا اول سؤال  
 مقدره جواب ایچون تمیل ایدوب بیوررلر که \* مشوی \* فرع دید آمد  
 عمل بی هیچ شک \* ای غافل تفکر و تعقل ایدوب کور کیم بلاشک ولا شبهة عمل  
 نظرك فرعی کلدی یعنی کرچه دیده دخی صورتاشی صغیردر و لکن هر عملده  
 بصر اصل و علت مستقله در کوزی کور میان خود برصنفته و نقش و کتابت  
 و بونک امثالی کاره و تشخیص الوان و اعیانه قادر اولماز ایمدی دیده کار و عملده  
 علت مستقله اولدیه \* مشوی \* پس نباشد مردم الامر دمک \* پس  
 فی الحقیقه انسان اولماز الامر دمک چشم اولور یعنی انسان دخی بدن واحد  
 حکمنده اولان ایکی جهانک مردمک چشمی منزله سنده او اوب دیده بنده  
 و جمیع جوارحه تصرف ابتدیی کبی انسان العین اولان مردمک دخی  
 جوارح و اعضاسی مشابه سنده اولان ایکی عالمده حکم و تصرف ایدر تنکیم  
 بحر زخار حقایق شیخ محبی الدین عربی رضی الله عنه بیوررلر (فسمی هذا  
 الکون الجامع انسانا و خلیفة لانه الحق بمنزلة انسان العین من العین الذی به  
 یکون النظر و هو المعبر عنه بالبصر) و بنه شیخ رضی الله عنه بلغة الفواص نام  
 کتانبده بیوررلر (فالعلم باسره انسان کبیر و روحه الانسان الکامل من نوع  
 الانسان الصغیر الذی هو رابطة الامداد والاستمداد فالانسان الکامل بمنزلة  
 انسان العین من العین ومن سوا بمنزلة العین و منهم بمنزلة طبقات العین و منهم  
 بمنزلة البیاض و طبقات السواد و بمنزلة الاجفان و الاشعار و الاهداب و لهذا  
 قلنا انه مرآة للعالم) \* مغربی \* ای چشم و چراغ و قره العین \* وی زبده  
 و مقتدای کونین \* هم ذات و صفاترا نومظهر \* هم غیر بتوعیان و هم عین \*  
 یک نقطه میان عین و غینست \* آنست میان هر دو مابین \* تونقطه عین



محو کردن \* تاغین همان زمان شود عین \* هر چند که نیست غیر نقطه \*  
 در کسوت غین و صورت عین \* این غین ز پیش عین بردار \* پس بی شک  
 وی حجاب وی رین \* بکشای دو چشم تابینی \* چون صاحب سرقاب قوسین \*  
 کنجی که طلسم اوست عالم \* ذاتی که صفات اوست آدم \* ابدی ای زبده \*  
 کون و عمده کار و نور اعین و ابصار \* مشوی \* من تمام این نیارم گفت  
 از آن \* منع می آید ز صاحب مرکز آن \* بن بونک تمامی نطق و لسانه کتور مکه  
 قادر دکل یعنی مردک چشم و انسان العین مرتبه سنده اولان اولیاء کل و عارفان  
 مکملار که حقیقت حالی بودند زیاده سویلمکه قدرتم بقدر اکاباء که (لوظهرت  
 الحقایق لبطالت الشرایع) دینلوب صاحب مرکز اولان انبیا و رسول علیهم  
 السلام من منع وارد او ب ودخی (کلوا الناس علی قدر عقولهم لاعلی عقولکم)  
 دیوافهم ناسدن خارج کلام سویلمکدن نهی اولمشزدر و مرتبه حقیقتدن  
 افشاء سره اذن و رضا کوسر لماشدر ابدی (العارف تکفیه الاشارة) مرتبه  
 اولیائی بقدر اشارت ایله اذعان و کند کدن غافل اولیوب نه کار ایچون  
 وجود کتورلدیک اذعان قبل \* محمد شیرین مغربی \* تویی خلاصه  
 ارکان و انجم و افلاک \* ولی چه سود که خود را نمیکنی ادراک \* تومهر  
 مشرق جانی بغرب جسم نهان \* تودر کوهر جانی فتاده در دل خاک \* تویی که  
 آینه ذات پاک الهی \* ولی چه سود که هرگز نکردی آینه پاک \* غرض تویی ز وجود  
 جهان همه ورنی \* هلایکون فی الکنون کائن لولاک \* همه جهان بتوشاندن  
 و خرم و خندان \* تواز برای چه دایم نشسته غمناک \* همه جهان بتو مشغول  
 و توز خود غافل \* همه ز غفلت تو خائفند و تویی پاک \* نجات تو بتوست هلاک  
 توازتو \* ولی تو باز ندانی نجات را ز هلاک \* نوعین نور بسطی و موج بحر محیط \*  
 چنان مکن که شوی ظلمت خس و خاشاک \* اگر چه مغربی آبی ز کائنات  
 آزاد \* یک قدم بتوانی شد از سمک بسماک \* ابدی بنم کوزمک نوری  
 \* مشوی \* چون فراموشی خلق و یادشان \* چونکه خلقک فراموش  
 و نسیانی و یاد و تذکری \* مشوی \* باو بست و اورسد فریادشان \* اول  
 خلیفه حق و انسان العین اولان ولی کامل ایله بیلدر یعنی انسانا و تذکیر  
 انلر که حکمند در خلق فریادنه اول ولی مرشد یشور ابدی رجال الهی حقه  
 واسطه ییلوب انلردن استغاثه لازمدر و انلره غوث اطلاق بومعنی ایچوندر  
 \* عمر بن الفارض \* و ان دعیت کنت المحیب و ان اکر \* منادی اجبت من دعائی

وایت \* وان نطقت كنت المناجی كذاك \* وان قصصت حدیثا انماهی قصت \*  
 ❖ منوی ❖ صدهزاران نيك و بد را آن بهی ❖ اول بها وحسنه آراسته  
 وحسن خلقه پیراسته اولان خلیفه الله صدهزاران نيك و بدی یعنی افکار  
 حسنه و خواطر فاسدهی ❖ منوی ❖ می کند هر شب زدهاهاشان تهی ❖  
 هر کچه کوکلردن تهی ایلر ❖ منوی ❖ روز دهها را از آن پرمی کند ❖  
 و کوندوزن کوکلری اول نيك و بددن پرایدر ❖ منوی ❖ آن صدفهارا بر  
 ازدر می کند ❖ اول قابو صدف لر بنی دردن پرایدر معلوم اوله که بوییت شریفده  
 اولان می کند کله سـنـك فاعلی حق سبحانه و تعالی اوله بوظاهر در یعنی خلق  
 کچه ایله خوابه وارد قلزنده نوم شـعـور خلقی ربوده قیلوب حق تبارك و تعالی  
 عبادنك قلوبنن افکار نيك و بد و فرق و تمیزی رفع ایدوب برشیئه شعور قالم  
 و کوندز اولدقه هر بری نومدن یقظان اولوب کنسدوره کلدکلرنده نيك  
 و بددن خالی اولان اصداق قلب لر بنی افکار و علوم درلرندن پرایدر بونك مثلی  
 بوندن اقدم منوی شریفده سبق ایدوب \* هر شبی ازدام تن ارواح را \*  
 می رهایی می کنی الواح را \* می رهند ارواح هر شب زین قفس \* فارغان فی حاکم  
 و محکوم کس \* فی غم و اندیشه سود و زیان \* فی خیال این فلان و آن فلان \*  
 ایاتنده تفصیل اولمشیدی و بوییت شریفك سابقه مناسبیتی بودر که  
 حضرت خداوند کارك منوی شریفده دأب منیقلری بوبله در که اکثر محملده  
 خلیفه اکمل و ممر شد مکملی ذکر ایدوب انك اوصاف علیدن بیان ایندر کن  
 خلیفه عین مستخلف اولدیغه اشاره ذکر مستخلفدن مستخلفك ذکر ینـه  
 انتقل بیوررلر واکاماسب کلام سو بلرلر ویا خود تصرفات خلیفه الله بر موجب  
 ( و مارمیت اذرمیت و لکن الله رمی ) حقیقتده تصرف حق و دست ولی  
 بر موجب ( بد الله فوق ایدیهم ) و بر خواهی ( کنت اسانه ویده ورجله ) بد قدرت  
 الهی اولغله می کند کله سـنـك فاعلی خلیفه اکمل اوله زبرا خلیفه الله اولان  
 هر روز و شب اشیاده قدرت حقله تصرف ایدر کما قال الشیخ رضی الله عنه  
 ( ینجلی الحق لمرآة قلب الولی الکامل فینعکس الانوار من قلبه الی العالم فیکون العالم باقیا  
 محفوظا بوصول ذلك الفیض الیها فلا یحسر احد من العالم علی فتح الخزائن  
 الالهیه و التصرف فیها الا باذن هذا الکامل لانه هو صاحب الاسم الاعظم  
 ولا ینخرج من الباطن الی الظاهر معنی من المعانی الابحکمه و لا بدخل من الظاهر  
 فی الباطن شیء من الاشیاء الا بامر و ان کان یجهله احيانا عند غلبه البشریه علیه



وايضاً قال في بلغة الغواص ان الخلافة هي الظهور بمراتب الوجوب  
والامكان المعبر عنها بالالوهة في المرتبة الاولى والخلافة في المرتبة الثانية  
وقال سهل الخليفة الذي قامت به الدنيا هو افضل السبعة التي تقوم بهم الدنيا  
واذا كانت الخليفة غير صالح فهو من الابدال واذا كانت صالحاً عادلاً فهو  
القطب الذي يدور عليه الرجب پس بومقدماً معلوماً اولد بسمه حضرت  
مولانا بوايكى بيت شريفه عند ارباب السلوك واقع اولان انبساط وانقباض  
وكثر ووحدة وجهل ومعرفة ولى كاملاً دست ارادت ويدهمته  
اولديغن اشعار ايدوب شب ايله سائى غواشى بشريه ستر ايتديكنه وروز  
ايله نور تجلى طلوع ايتديكنه اشارت يوردرلر يعنى برسا لكك قلبه بعض  
خواطر وساوس خطور ايدوب غواشى بشريه رويوش محبت الهية اولغنه  
حق باطلدن فرق ايدمىوب واثقال كثر و خواب غفلتدن كوز اچامديغى  
پير كامل ومرد مكملاً رضاسنه مخالف حركت وبعض خصوصده كستاخلق  
ايتديكندندر وكبرو قلب سالكه انوار تجلى الهى طلوع ايدوب و درونى  
نور صبا حندن انور اولغنه انواع ابواب معارف ربانيه كشاده اولوب واصداق  
قلبي درر بواهر حقايقي وغرر جـ واهر دقايق ايله مالا مال اولوب وحـدته  
ومحبته بوانديغى ولى كامله اتقياد كللى ايله اتقياء وفرماننه اطاعت ايتديكندن  
او اور وبومر اتب وحالاتى سبر و تماش ايليان سالك وعاشق خليفه الله اولان ولى  
اكمل قدرت وتصرفي تصرف حق اولديغن بلا شك ولا شبهة يا اور وريب وكاندن  
خلاص اولور (باش نانونيز بينى واحوال عاشقان را واقف شوى) \* ايمدى  
بنم جانم كرك آفاقى وكرك انفسى ❖ مشوى ❖ آن همه اندیشه پيشانها ❖  
اول پيشين اولان يعنى روز روشننده سبق وتقدم ايليان دوكللى اندیشه و افكارى  
❖ مشوى ❖ مى شناسند از هدايت جانها ❖ جانلر هدايت حقدن اكلرلر  
بعض نسخده جانها يرينه خاء دجه ايله خانها واقع اولمشدر بوتقديرجه  
معناى بيت پيشين اولان اندیشه وفكرلر بعد البقظه خانه لر بى يعنى  
صاحب لر بى اذعان ايدرلر يعنى مالك على جاهله و جاهلك جهلى عالمه  
وكسنه لك فكرى آخره وارمىوب ❖ مشوى ❖ پدشه وفرهنگ تو ايد بتو ❖  
سنگ صنعت و كمالك حالت يقظه ده سكا كلور تخلف ايتز ❖ مشوى ❖ تادر  
اسباب بكشاید بتو ❖ حتى باب اسبابى سكا قتح ايليه يعنى سنى اول صنعت  
وكمال ايله انواع سبيلره دلالت ايدوب ابواب ارزاق صورى ومعنوى كشاده

ایدر عجب قدرت ربانیه در که خواب واستراحتده هر کس ک کار وصنعتی لوح  
ضمیرندن رفع اولوب حضرت حق و فیاض مطلق انلری خزان غیبنده حفظ  
ایدر و بیدار اولد قلرنده هر کسه کار وصنعت اعطا ایدر کور من میسن  
❀ مثنوی ❀ پیشه زر کر باهنر نشد ❀ زر کر صنعتی آهنکره کیتدی  
❀ مثنوی ❀ خوی این خوش خواب آن منکر نشد ❀ بو حسن خلق صاحبک  
خلق اول بد خلق اولان منکره کیتدی حاصل کلام هر کس اخلاق و اوصافی  
و کار وصنعتی غلط ایغوب اصحابنه عودت ایلدی ❀ پس برخوای (النوم اخ  
الموت) موت دخی شبیه نوم و بعد الموت واقع اولان بعث و حیات مشابه حالت  
یقطه در ایلدی (البوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم) فحوا سنجیه  
روز قیامتده دخی هیچ فرده ظلم اولقی احتمالی اولوب هر کس علی ایله جزا  
اولور و دخی (ولا تز وازره و زر اخری) مو جنبیه کسینه کسینه نک کنناهن  
کو تور میوب هر کس کندو کنگایله مسؤل و معذب اولور ❀ پس احوال آخرت  
و حین موتی نوم ایله یقطه یه قیاس ایدوب اکا کوره کار ایشلیه سن و تبدیل صفات  
و تهذیب اخلاقه و فکر حقه و قلبه کدن رفع ماء وایه جد و اهتمام قلبه سن  
زیرا ❀ مثنوی ❀ پیشها و خلقها هم چون جهیز ❀ کار و صنعتلر و خوی  
و خلقلر جهاز کی ❀ مثنوی ❀ سوی خصم آیند روز رسنیز ❀ بوم قیامتده  
خصمی و صاحبلی جانبنه کلورل ❀ مثنوی ❀ پیشها و خلقها از بعد خواب ❀  
خواب موند نصکره پیشه و اندیشه و صفات و اخلاق ❀ مثنوی ❀ واپس  
آید هم بخصم خود شتاب ❀ سرعت و شتاب ایله کبر کندی خصمی و صاحبی  
کیم ایسه اکا کلور و صاحبی ایله مخاصمه قیلور کافال علیه السلام (یبعث الناس  
علی ماتوا علیه) ❀ مثنوی ❀ پیشها و اندیشه در وقت صبح ❀ اندیشه و پیشه لر  
وقت صبحده ❀ مثنوی ❀ هم بدانجا شد که بود آن حسن و قبح ❀ اول  
محله کیتدی که محل حسن و قبح ابدی یعنی اگر نیک و اگر بد کندو صاحبنه  
کیدوب تخلف اتمز مثلاً محاسن اعمال ایله قیامح افعال ❀ مثنوی ❀ چون  
کبوترهای پیک از شهرها ❀ پیک اولان کبوترلر کی شهرلر دن ❀ مثنوی ❀  
سوی شهر خویش آرد بهر ها ❀ کندو شهری جانبنه خبرل و نصیلر کنور  
تکیم بغداد و عراق سمنلرنده معتاد در امور مهمه دن بعض خصوصی تعجیلاً  
بر شهره اعلام و اخبار اتمک مراد ایتسه لر اول کسینه لر مقدما برفاچ کبوتری  
اشندن آروپ مرسل خبر اوله حق کسینه به و پرورل اولدخی اول کبوترلی



کند و شهرینه کو تر و ب حفظ ایدر و اقتضا ابتدیکده لازم اولان احوالی  
بر کاغده یازوب اول کو کر جنک قنادی التہ باغلیوب پران اولور اون بش  
یکرمی کونک یولدن بر ساعتده خبر کتورر کذلک اعمال انسانی دخی بونک  
کیدر که انساندن صدور ایدن نیک و اگر بد اعمال بر زخده صورت بند اولوب  
کأن اعمال مز بورنک شهر و وطنی صاحب اعمالدر بعد الیقظه هر کسه طيور  
اعمالی و افکار و افعالی کلوب واصل اولور علی الخصوص بودنیا که خواب  
مثابه سنده اولوب وقت صبحکه روز قیامتدر هر کسه صور افعال و مکاتیب  
اعمالی کلوب کینه جانب یمن و کینه جانب یسار و کینه دخی ظهردن و بر بلوب  
(اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسینا) دیو خطاب اولنوب هر کس  
علمه کور (فریق فی الجنة و فریق فی السعیر) اولور آه کیم دنیاده بر حرف بیلان  
انده کتابی استاددن کورمش کبی او قور کاروی عن قتاده رضی الله  
عنه فی قوله (اقرأ کتابک قال سیقرا یومئذ من لم یکن قارئا فی الدنیا) و اخرج العقیلبی  
عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال (الکتاب کلها تحت العرش فاذا کان  
لموقف بعث الله رجلا فطیرها بالایمان و الشیائل اول خط فیها اقرأ کتابک  
کفی بنفسک الیوم علیک حسینا) آه روز قیامت بر کوندر که هر کس اهل عملیه  
حشر اولور کما قال الله تعالی (احشروا الذین ظلموا وازواجهم) و قال الله تعالی  
(واذا النفوس زوجت) عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه یقول (واذا النفوس  
زوجت قال هما الرجلان یعملان العمل بدخلان به الجنة و النار) وعن  
ابن عباس فی قوله (احشروا الذین ظلموا وازواجهم قال اشباههم)  
و اخرج ابو حاتم عن الثعمان بن بشیر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
(واذا النفوس زوجت قال الضربا کل رجل مع قوم کانوا یعملون عمله وذلک بان الله  
یقول وکنتم ازواجاً لثلاثة فاصحاب المیمة ما اصحاب المیمة و اصحاب المشأمة ما  
اصحاب المشأمة و السابقون السابقون) و قال الله تعالی (یوم ندعو کل  
اناس بما همهم) قال ابن عباس اما هدی و اما ضلالة آه ای واه و دریغاه ای نفس  
شوم عجباً بز دخی قنغی عملی ایشلندک و نه مقوله امامه او یدق آیا امام هدی و یا خود  
امام ضلالت ایلهمی دعوت اولور ز آلهی سن هدایت و عنایت ایدوب عمل  
عمل صالح ایشلمکه توفیق قیل و امام هدایه درون دلدن تابع قیل و بودرد مندی  
انکله دعوت قیل ای برادر باجان برابر و روح مصور امیددر که پرده غفلتی  
دیده بص بر بدن رفیع ایدوب عاقبت کاره نظر ایدوز موت خود مقرر در

مطلب  
موعظه لطیفه

وهر کس بکاموت یوقدر دیمکه قادردکلدر وموت یوقدر دخی دیسه شیراجل  
 الم یقاسن نیجه سنه المی محققدر ابدی مردعاقل اولدر که بودنیانک فنانسن  
 وحلالی حساب وحریمی عذاب اولد یغن ملا حظه قیلوب افکار فاسده  
 واعمال قبیحه وطول املدن فراغت قیلوب محاسن افعال ومیامن اعماله جد  
 واهتمام ایلیه وبرامام هدی ومیشد ومقتدایه اقتدا ایدوب موجب عذاب  
 اولان اخلاق رده سندن خلاص اولوب تهذیب اخلاق ایلیه وحالت موتی  
 وقبره وارہ حق کونی متصلا خاطر دن کیدرمیه (قبل رأیت فی کتاب اللطایف  
 یقول فیہ جاء رجل الی رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم فقال یرسول اللہ  
 من ازهد الناس قال علیہ السلام (من لم ینس القبر والبی وتک فضل زینة  
 الدنیا وآثر ما بقی علی ما بقی ولم یود غدا من ايامه وعد نفسه من اهل  
 القبور) و ابو الفضل محمد بن نعیم ابی اسحاق دن حکایت ایدر که برکون یزید  
 الرقاشی (یا بن الموت موعده والقبر منزله الاتیکون) دیوب شول حده وارنجہ  
 اغلادیکه حتی کوزل بک اوست قباغی کثرت بکادن دلیوب برندن کیتدی \*  
 وابن مسروق دن مرویدر که ام المؤمنین عایشه رضی اللہ عنہا روایت بیور مشرکه  
 ابی جهمان کونشی خاتم النبیین وشفیع المذنبین صلی اللہ علیہ وسلم برکون  
 بنم حجرده او یورلدی پس احوال قیامتی خاطره ایتمکله بکارقت کلوب  
 اغلادم تقاطر دموغم حضرت رسالت پناهک رخ کلکوننه دوشوب سعادته  
 او یقودن او یاندی وبنم عالمی کوروب یا عایشه نیچسون اغلرسن دبدی بندخی  
 یرسول اللہ علیک صلوات اللہ روز قیامتی واول کونده واقع اوله حق احوال  
 وندامتی ذکر ایلدم عجبایارسو واللہ اول یوم عظیمده اهلکی ذکر ایدرمیسن  
 حال آنکه یا حبیب اللہ دنیا ده سن بزه بووجهله اشفق سن دیدم فقال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم (یا عائشه ثلثة مواضع لا یذکر احد احد الانفسه عند المیزان  
 حتی یعلم انه انخف ام یثقل وعند الصحیفة ایاخذ صحیفته بيمينه ام بشماله وعند  
 الصراط حتی یجاوز عنه یا عائشه وعند الصراط الزالون والزالات کثیره  
 قال ثم بعد قراءة الکتاب العرض علی الرحمن والحساب کما قال تعالی  
 (فسوف یحاسب بحسابا یسیرا) یعنی حضرت فخر عالم عایشه صدیقه رضی اللہ  
 عنہا به بیور دیلر که یا عایشه اوج موضعه هیچ احد هیچ احدی ذکر ایتمز الانفسی  
 ذکر ایدر یعنی نفسی نفسی دیوزاری قیلور بر بسی میزان قتمده که حتی  
 میزان خفیف ویاخود تعالی ایدر بلنجمه وبریمی مکاید اعمال قتمده که عجبای



صحيقه سى صاغندى وياخود صولندى عيان اولنجه وبرىسى عند الصراط  
كه سلامت ايله كنججه يا عايشه صراطده قنى چوق اياقلسورچر بيوديلر \* روايت  
اولنور كه بركون امام على كرم الله وجهه يه بر كسنه كلوب يا امام بزه دنيابى وصف  
ايله و تطويل ايله زراين حفظ ايدم ديو بونصحتى التماس ايلد كده بيورديلر كه  
( اعلم ان الدنيا حلالها حساب وحرامها عذاب تحاسب يوم القيمة فى كل  
شئ مرتين مرة من اى شئ اكتسبت ومرة بما نسقت ) وقال الله تعالى ( يوم  
نحشر المتقين الى الرحمن وفدا ونسوق المجرمين الى جهنم وردا ) حكايه  
اولنور كه بركون بوآيت كريمه بحباى معاذ قدس سره نك مجلس شريفلر نده  
قراعت اولندقدن بيورديلر كه ( يا ايها الناس مهلا مهلا غدا نحشرون الى  
الموقف حشرا حشرا وتوقفون بين يدي الرحمن فردا فردا وتسالون عما فعلتم  
حرفا حرفا ) يقرب الاولياء الى الرحمن وفدا وفدا ويرد العاصون الى عذاب الله  
وردا وردا وكل هذا اذا ذكك الارض دكا دكا وجاء ربك والملك صفا صفا وحى  
يومئذ يحشرون ويلاويلا اخوانى الويل لكم من يوم مقداره خمسين الف سنة  
يوم الراجفة ويوم الآزفة ويوم الندامة ويوم الحسرة ويوم المناقشة ويوم  
المحاسبة ويوم المسئلة ويوم الموازنة ويوم الزلزلة ويوم الصيحة ويوم النشور  
ويوم الثبور ويوم ينظر المرأ ما قدمت يداه ويوم التغابن ويوم يصدر الناس  
اشتاتا ويوم تبيض وجوه وتسود وجوه ويوم لا يغنى عنهم كيدهم شيئا  
ولا هم ينصرون ويوم لا يغنى والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شيئا  
ويوم كان شره مستطيرا ويوم لا ينفع الظالمين معذرتهم ويوم لا ينفع مال  
ولا بنون ويوم تأتى كل نفس تجادل عن نفسها ويوم تذهل كل مرضعة عما  
ارضعت ويوم تبدل الارض غير الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار  
ويوم القارعة ويوم يكون الناس كالفراش المبثوث وتكون الجبال كالعهن  
المنفوش ويوم الصاخة ويوم الطامة ويوم يأتى لا تكلم نفس الا باذنه  
اهل الجنة فى الجنة يتلذذون واهل النار فى النار يعذبون فليت شعري من اى  
الفريقين انا ) ايواه ودر يغاه يحباى معاذ فليت شعري ديجك بزم كى عاجز لك  
حالى نيجه اوله جقدر الهى عاصيلره عذاب ايتك عدل ايسه عفو ايتك دخی  
عهد كدر الهى مجرملره عقاب حق ايسه باغشلق دخی وعد كدر الهى هر حاله  
ناظر سن سسكانه ديم ملكا معبودا بوكتر وضعيف نيلسون كه يك محبتك كل  
ديرسه كبرياى عزتك رد ايدر جمالك تجليسى جذب ايدرسه جلالك سسطوقى

قهر ایدر سیدی و مولای من طلبی و جدنی بشارتی اگر چه قلب غمگینی فرخناک  
و کرم ایدر و لیکن الکبریاء ردائی سهامی کبر بر طرفد ن مجروح قبولور وهو  
معکم اینما کنتم مرده سی دخی کر چه روح آرتورر ولیکن فتعالی الله الملك الحق  
هیبتی بدند ن جان قویارر اگر چه کیم وعدك آیات خندان ایدر فاما تهدید  
وعیدك بنه فی الحال دم بسته و حیران قبولور حبیبنا و صلاک جذبه سنک شبوه لری  
فرحان ابتدیکه نسیم هجرک شوریده لکری سر کردان ایدر ملکا معبودا عفو  
و کرمک خصوصه بقارسم بلا و قهرک علاماتی نیجه ایده یم و اگر رحم  
و مغفرتک نصوصنی کور رسم بطش و غضبک آیاتی نبلیه یم الهی و سیدی  
نه دیمکه طاقنر بوند طاق و دل ارباب دعوی پرنفاق و جان اصحاب معنی  
پراش نیاقدر الهی وادی شریعتده هادی طریقتی مهترایت و در یای  
حقیقتده نسیم عنایتی رهبرایت الهی لطفک خزینه سی بی پایان کرمک در یایی  
بیکران سحاب جودک قائم ریاخ فیضک دائم رحمتک شامل قدرک آثاری کامل  
در یای جود کده دو عالمیک قطره و مهرک هوا سنده ایکی جهان بر ذره در لطفک  
علت ایستز قهر که سبب کرکز بر لطیف سن که لطفک لاتقنطوا دیر ایه جله  
منازل نعم فراوان ایله مالامال اوور شه و یله که رحمتک نسیمی ایره خاک کلزار پاک  
اولور ❖ نظم ❖ یا الهی سن بزه احسان قیل \* بولک دمنده ایشمن آسان قیل \* قوللرک  
ایچنده بر بیچاره یم \* نفسده او یوب روز شب آواره یم \* عاقبت خیرک مقدر قیل بزه \*  
هر عسیری سن میسر قیل بزه \* سندن آرتق کیمسه مزینوق یا اله \* سن کرمدن  
لطفله قلغل نکا \* عون سندن لطف سندن دائما \* قول سندر صفاغل سن ای خدا \*

❖ شنیدن آن طوطی حرکت آن طوطیان ❖

❖ و مردن آن طوطی در قفس و نوحه خواجه بروی ❖

اول طوطی باز رکاندن اول طوطیلرک حرکتی ایشتمی و قفصده اول طوطی  
دخی مردا و لسی و خواجه باز رکان اول طوطینک اوزرینه نوحه و مانم قلمسی  
بیاننده در \* پس حضرت مولانا اول طوطی حکایه سنه شروع ایدوب پیوررلر که  
❖ مثنوی ❖ چون شنید آن مرغ کان طوطی چه کرد ❖ چونکه باز رکانک  
طوطیسی اولان اول مرغ ایشتمی که هندوستانده اولان اول طوطی نه ایشلدی  
❖ مثنوی ❖ هم بلرزید او فتاد و کشت سرد \* همان بو طوطی دخی دتردی  
و دوشدی و مبت کی بدنی صوغوق اولدی ❖ مثنوی ❖ خواجه چون



دیدش فتاده هم چنین \* چونکه خواجه طوطی سی بونک کبی دوشمش کوردی  
 \* مشوی \* برجهیدوزدکله را بر زمین \* المین سودا \* کرها ی دیوب  
 صحرادی و کلاهنی زمینه آوردی \* مشوی \* چون بدین رنگ و بدین  
 حالش بدید \* چونکه خواجه تاجر طوطی بی بورنگ و بو حالد کوردی  
 \* مشوی \* خواجه برجست و گریبان را درید \* خواجه یردن یوقارو  
 صحرادی واضطر ابدن بقه سن چاک ایتدی \* مشوی \* گفت ای طوطی \*  
 خوب و خوش چنین \* دید بکه ای خوب و خوش چنین اولان طوطی \* مشوی \*  
 این چه بودت این چرا کشتی چنین \* بوسه کانه اولدی و نیچون بویله اولدک  
 \* مشوی \* ای در بغامرغ خوش آوازم \* ای دریغ اولسون بنم خوش آوازو  
 مرغم \* مشوی \* ای در یغاهدم و همراهم \* ای در یغابنم همدم و همراهم  
 \* مشوی \* ای در بغامرغ خوش الحان من \* ای در یغا بنم مرغ خوش الحانم  
 \* مشوی \* راح روح و روضه ریحان من \* بنم روحک راحت و شراب کبی  
 کیف و حالتی و بنم روضه جنانک ریحانی و ریحان جانک روضه سی دیوب مرد  
 تاجر انواع نوحه و ناله ایلدی آه ای عاشق بیچاره و درد یار ایله بوره کی پاره پاره  
 مر دسودا کر طوطی \* خوش پیام ایچون نوحه ایدوب اطال کلام ایتد یکنندن  
 حاصل کلام و نتیجه \* مر ام بودر که هر کسک ققص کالبد خاکی سنده بر طوطی \*  
 شیرین گفتار افلاکی محبوب سدر اول بیغای شکر خای بلند پرواز که مرقوم اواسی قرب  
 جوار ربو بیت اولغله پروبالن باز ایتد کده جو هوای لامکانه پرواز ایدوب  
 کوشه کنکره عرشدن غیری مأوده قونماز و سدره المنتهی شاخندن  
 غبریده آش- یان طوتمز پس اول طوطی \* لامکانی نظر عشا قده گاهی جلوه  
 ساز اولوب اسرار حقایق و گفتار دقایقندن نیچه ش- یرین ادای معجز نمای  
 سحر آزمای اظهار ایدر و گاه قلب سالکده غواشی بشربه دن بعض عوارض  
 واقع اولوب غبار کثرتدن مرآت مجلایه کدر کلمه کله چشم جنان عاشقندن محتجب  
 اولوب کون غیبه کیدر عاشق بیچاره دخی انک فراقنه طاققت کنور میوب  
 ادای ش- یرین طوطی \* جانی استماع ایتمک ایچون دایم درد و نیاز و سوز و کدازن  
 آرتیروب ناله و آه ایله جگرین دل زرا باغ و بوستان نوحه ابرسیاه و یاد  
 نسیم سحری ایلدیکی آهدن نصارت پذیر اولدیغی کبی کلزار محبت دخی آب  
 دیده عاشق و آه سینه صادقندن طراوت بولورن تکیم محمد ش- یرین مغربی  
 بومقامدن خبر و یروب پیورر \* ش- یر \* لقد کان لی قلب وقد غاب عن

صدري \* الى ابن لم اعرف ولا رسمه ادرى \* اهل سار في ليل من العشق ساريا \*  
 الى حضرت المذكور من عالم الذكر \* الاليت شعري هل الاقيه مرة \* وهل اقض  
 في لقيه ما فات من عمري \* الامن رأى قلبا فريدا من الكون \* الامن رأى قلبا  
 وحيدا مدي الدهر \* الامن رأى قلبا مصفى مطهرا \* من الشك والانكار والشرك  
 والكفر \* الامن رأى قلبا عن الوهم خاليا \* الامن رأى قلبا ترقى عن  
 الفكر \* الامن رأى قلبا يدور على اللب \* الامن رأى قلبا يفر عن القشر \* الامن  
 رأى بقاء خضراء حلة \* زمان الصفا غابت من الايك والوكر \* وقلت له يا من لك  
 الكون طابع \* تحببت عن عيني وقدمت من هجري \* فقال ابسطا عنك  
 ما كنت نازحا \* ولكنني عودا الى البطن من ظهري \* پس عاشق بي سر و سامانك  
 اشك چشم خون فشا به باغ جنان وروضه جان اطافت بولمغله اول  
 طوطي جان نهان دیده جنانه رخ نما اولوب انواع دانوا زلف ايدر عاشق  
 بچاره دخی \* بیت \* مرغ دلم باز پریدن گرفت \* طوطی جان قند من بدن  
 گرفت \* دیوب رفص سماعه باش - لمر اگر چه کیم کرو بیان ملاعلا و روحانیان  
 عالم بالا بیغای جان و عنایب جناتک قفس تن و محبس آب و کل بدنہ قید و گرفتار  
 و شکرستان ازلی و بوستان لم بزیدن مہجو روزار اولدیغن کوروب \* بیت \*  
 آدگان طوطی جان بی شکرستان چه کند \* آدگان بلبل دل بی کل و بوستان چه  
 کند \* دیوانواع شفقت و حسرت الیه استغفار ایدرلر اما هدایت بی غایت احدی  
 و عنایت بی نهایت صمدیدن کاستان بدنہ کاستان بدیدار و شورستان تنده  
 شکرستان نمودار اولوب اول بیغای شکر خای جان مقام قرب احدیتده  
 آشیان قیامور \* ابدی اولیاء اصغیا و عشق و اصدقا بونک امثالی حالات مشاهده  
 ایتد کده انلرک همدم و انیسی کادونی کاه نوحه و زاری و سوزو کداز اولور و کاهی  
 محرم و جلیس لری شکر و آزادی و فرح و شادی اولور پس \* م \* بهتر آن باشد که وصف  
 دلبران \* گفته باشد در حدیث دیگران \* و فتیحه حضرت مولانا قدس سره الاسنی  
 مر دتاجرک طوطی به اولان نوحه و زاری منی سبتیله کند بلرک بعض حالات  
 سنیہ سی بیانہ شروع ایدوب پیور لر که \* مشوی \* کر سلیمان را چنین  
 مرغی بدی \* اگر سلیمان نبی علیه السلام بونک کی بر مرغ خوش الحانی  
 او ایدی \* مشوی \* کی خود او مشغول آن مرغان شدی \* سلیمان  
 علیه السلام خود بویله مرغی و ارایکن خارجده اولان طبور آفاقی به نیچه  
 مشغول اولوردی یعنی مشغول اولمازدی \* بویبت شر یفده بین الشراح خیلی



مطلب

لطیفه در بیان  
کامل و مکمل  
و کامل غیر مکمل

قیل و قال اولمشدر لیکن سرمولانا قدس سره الاسنیدن توجه تام الیه استمداد  
اولند قدہ معنای پلندہ ایکی وجه رونما اولدی \* وجه اول بودر که اگر عشاق  
الهی ظهور تجلی احدی الذات الیه مستغرق فی الوحده اولد قدہ نیجه زمان  
صحوه کلبوب حالت استغراق لرندہ اولان وحدت لرینه مرتبه صحوه اولان  
کثرتری مانع و حجاب اولدیغی کبی سلیمان علیه السلام دخی حین حکومتده  
و حالت دعوتده اولان صورت کثرت وحدتنه مانع اولیدی سلیمان علیه السلام  
وحوش و طیور سائرہ و دعوت و حکومت الیه حقان مشغول اولوردی یعنی  
اولزدی کذلک سلیمان زمان مشابه سنده و وراثت ولایت عامه مطلقه محمدیه  
مرتبه سنده اولان قطب عالم و مرشد اعظمک سائر سالک رکبی وحدت لرینی  
کثرت ستر ایدیدی طالب البرک احوال الیه حقان تقید ایدر لدی لکن حق جل و علا  
انبیاء عظام و مظهر مشرب محمدی اولان ولی اکمله اسم واسع الیه تجلی ایدوب  
بر موجب (الم نشرح لك صدرک) صورت کثرت وحدت لرینه حجاب اولماز  
پس ان ترک فتندہ کثرت و وحدت متساوی اولغله انبیاء عظام عباد الاهی عامه  
دعوت و اولیاء کرام خاصه طالب صادق لری تربیت ایدر لر و طالب البرک  
ترید لری ان لری حق دن بر آن مشغول قیلماز و حضرت مولانا بویت شریفده  
سلیمان علیه السلامی تخصیص بالذکر ایتدیکی مرغ مناسبتی الیه در \* و وجه ثانی  
بودر که بوندن اقدم مرتبه ولایت الیه نبوتده اولان تحقیقات بیان اولند بیغی  
اوزره هر بر نبینک کند و ولایتی کند و ده اولان مرتبه نبوتدن افضلدر نه آنکه  
ولی نبی دن افضل اوله ایددی سلیمان علیه السلام وحوش و طیور الیه مکالمه  
و دعوت خلقه اشتغال اوزره ایکن نور خورشید تجلی احدی الذات آسمان  
چارم حقیقتدن طلوع ایدوب اراضی مقدسه ولایتی منور ایتکله سر قضا و قدر  
آشکاره اولوب بر موجب (لی مع الله وقت لا یسعی فیه ملک مقرب ولا نبی  
مرسل) نبینک نور ولایتی نور نبوتنه غلبه ایدوب بزده واقع اولان حالت کبی  
بیغای روح قدسی و همای جنان انسی جو هوای لامکانه طیران ایدیدی اول  
حینده وحوش و طیورہ شعور و تکلمدن و نا اهل اولان لری طریق هدایت  
دعوتدن قالوردی زیر دعوت انبیاءه فتور کلامک ایچون حق تبارک و تعالی حین  
دعوتده انبیاسنی سر قضا و قدردن مخنجب ایدر اکابنه که انبیانک دعوتی عامدر  
مع هذا حق جل و علا انبیاء عظام عایهم السلامه سر قضا و قدری کشف  
ایدوب قبل الدعوة اهل هدایت الیه نا اهل هدایت اولانی یلور لر \* پس اگر

سر قضا و قدر حین دعوتده انبیادان محتجب اولمسه دعوت عامه ده صواب  
کورمز لردی \* پس حق تعالی حین دعوتده انبیا سندن سر قضا و قدری ستر ایدوب  
عموم اوزره دعوت ایله امر ایلدی \* فلهذا انبیاء عظام دخی هدایت اهل اولنلری  
مشاهده ایتک ایچون سر قضا و قدره مطلع اولقلخی حقدن الحاح ایدرل  
حتی مؤمل اولیانلری دعوتدن صکره دعوتده مبالغه ایتکله بلا فائده تعب و زحمت  
چکمه لر و نیچون دعوتدن قبول ایتدیلر دیومتالم اولیلر اما عجبدر که سر قضا  
و قدر عالم قضا و قدر اولنلره راحت و الم اعطا ایدر حال آنکه راحت و الم  
نقیضیندر \* یعنی سر قضا و قدر انبیاء عظامه منکشف اولدقده مؤمن و کافر  
و موحد و مشرک کیلدر و ایمانه مستعد اولان ایله اولیانلر کیلدر معلوم  
ایدنمشیکن دعوت عامه ایله امر اولندقلری ثقل عظیم او اوب لیکن حین دعوتده  
قضا و قدردن تجب اولمغه المده ایکن راحت اولور و دعوتده قیام کوسه تر  
پس دعوتی قبول ایتمیان معاندلر ایچون دخی متالم ایکن بعد الدعوه سر قضا  
و قدر منکشف اولدبغی کبی قبول ایتمیانلرده استعداد ازلی اولدیغن مشاهده  
ایدوب راحت اولور و دخی (وما علینا الا البلاغ المبین) دیو جواب و یررتکیم بحر  
زخار حقابق شیخ محبی الدین عربی فص عزیز به ده سر قضا و قدر اعطاء  
نقیضین ایتدیکن بیان ایتشدرد قال قدس سره فسر القدر من اجل العلوم  
وما یفهمه الله الامن اختصه بالمعرفة التامة فالعلم به یعطى الراحة الكلية للعالم به  
و یعطى العذاب الالیم للعالم به ایضا فهو یعطى النقیضین و به وصف الحق  
نفسه بالغضب والرضاء و به تقابلت الاسماء الالهیة \* ایمدی ای مستمع قابل  
مقدمه عز بواه و معانی مذکور بی اذعان قیلد کسه بو بیت شریفده بعض  
متوهمین توهم ایدوب اگر خواجه دن مراد حضرت مولانا و یا خو دعشاقدن  
بر اخروی اولورسه علی کلا التقدر بن تفضل ولی علی النبی لازم کلور و اگر  
خواجه دن مراد عامه مؤمنین اولورسه سؤال کبر و مقرر در پس بو یتک معناسی  
شرع شریفه تطبیق و عقل سلیمه توفیق نه وجهله اولور دینلرک سؤالری بیهوده  
و عقللری سلا متدن خالیدر و شراک دخی بعضیسی دفع توهمات ایچون  
یازدقلری توجیهات معنادن بعید اولوب و افراط محبت عاشقه کریمت و بر مکله  
ادبن خروج لازم کلور دیو جنید بغدادی قدس الله سره نک محبت درست  
اولدقده شرع ادب ساقط اولور بیوردقلر بن بو محله اجرا مناسب اولماز  
بلکه حضرت مولانا قدس سره سلیمان ایله کندولرین مراد بیوروب و وراثت



کالیة محمدیه ده اولدقلرینی اشعار ایدوب سیروسطده اولان سالکره واحیاناً  
 وحدت لرینه کثرت طاری اولان عاشقلره بیوررلر که ای عاشقان ای صادقان  
 اگر سزک طوطی \* چنانکر کی بزم دخی مرغ سرمرز بعض عوارض ابله دیده  
 جاندن محتجب اولیدی و وحدت مزه کثرت حجاب اولوب بزم شهود مزده کثرت  
 ابله وحدت مساوی اولیدی شول سالک راه اولان صادققلرک طوطیان  
 دللر یکه فضای محبت و جو هوای وحدتده جولان ایتکه طالبلردر انلری حبس  
 قفس تن و دار مضیق بدنن خلاص ایتک تریه سیله نیجه تقید ایدردک یعنی  
 تقید ایده میوب سزک کی هنوزگاه ترقی وگاه تنزله اووردق مرتبه مز بورده ده  
 اولان سالکره ایسه ارشاد صحیح اولماز وانلرک ارشاد ایتدیکی فلاح بولماز  
 معناسنی متضننر فافهم جدا ز بر امر د کامل و مر شد مکملدن غیری اولان  
 عاشقلر حالت اسـنغراق و ذلت احدیتده مستهلک اولوب جذبات رحانبه  
 ایلهی سرو با اولدقلری نظر پیر کاملدن بخش و عطا اولمشدر و هنوز کندینک ملکی  
 اولما مشدر انکچون اول طوطی جان کاکون غیبه کیدر وگاه ظاهر اولور  
 \* پس عاشق صادققلره بعض عوارض واقع اولوب کمال ذهل لرینه نقصان  
 کلوب تنزل واقع اولدقچه ناله وآه ایدوب دیرلر که ❀ مثنوی ❀ ای دریغا  
 مرغ کارزان یاقم ❀ ای دریغا اول مرغی که بجانا و او جوز بولدم یعنی نیم اکا  
 لیاقم ایله دکل بلکه محض عطادن واصل اولمش ایدم ولیکن کوکل بکلمکه  
 قادر اولمیوب و حفظ و حراستی نه وجهله اولور مش بیله میوب ❀ مثنوی ❀  
 زود روی از روی او بر تاقم ❀ علی الفور انک بوزندن بوز چوردم دیوب حالت  
 تلونلرندن فریاد ایدرلر و اکثر سالکر حاللرندن آریلوب تنزله دوشد کلرینه  
 باعث حفظ لسان ایتمیوب کشف اسرار ایتدکلر بدر \* فلهذا حضرت مولانا  
 ز بانک زیبانه متعلق اولان احوالک بیاننه شروع ایدوب بیوررلر که ❀ مثنوی ❀  
 ای زبان تو بس زیانی مر مرا ❀ عشق سودا کرلری اولان سالکر حیات  
 قبلری اولان بیغای عشقک و طوطی جانک تن قفسـنده مرده مشابه سنده  
 قالدیغی کندینک حفظ لسان ایتدیکنندن اولدیغن بیابوب زیبانه سرزنش  
 ایدوب دیر که ای زبان سن بکا چوق زبان سن ❀ مثنوی ❀ چون تویی کو باچه  
 کویم من ترا \* چونکه کویا سنسن بن سکانه دین یعنی بکازبان بنه بندندر و بوقدر  
 مضراته سبب لسانم در کیم کیدن شکایت ایدیم حال آنکه طور میوبینه  
 سوبلرسن ❀ مثنوی ❀ ای زبان هم آتش و هم خرمنی ❀ ای زبان هم آتش و هم

خرمنسن یعنی کلمات طبعیه و عبارات لطیفه ایدوب انواع معارف و حسنات  
 خرمنن قالدیروب کوکل انبارین معانی و حقایق الیه مالا مال ایدرسن وگاه  
 اولور که کلمات نامشروع و عبارات غیر مر بوطه ایدوب خرمن طاعات  
 و محاسنه آتش اوررسن و اهل حق سسنگ ملامت رمی ایتدیرسن \* مشوی \*  
 چنداین آتش درین خرمن زنی \* ای زبان بو آتشی بوخرمن طاعاته نیجه به دك  
 اوررسن \* مشوی \* درنهان جان ازتو افغان میکند \* ای زبان جان نهانده  
 سندن افغان ایلم \* مشوی \* کرچه هرچه کویش آن می کند \* اگرچه  
 جانه هر نه س-ویلرسك جان انی ایلمر یعنی امر و نهیدن هر نه دیرسك جان اكا  
 مخالفت ایتدیرسنده بوخاصه دخی وارد رلكن جانك شكایتی دخی یتدیرسن  
 \* مشوی \* ای زبان هم کنج بی پایان تویی \* ای زبان هم کنج بی پایان سنسن  
 یعنی بکرمی طقوز و اتوزاییکی حروفده درج اولنان علوم و حقایق کنجك کشف  
 اسرار یتدیرسن مفتاحسن و کتبی غایه سن \* عطسار \* زلفظت اینجین  
 آساش روح \* درون دل فتادازعین مفتوح \* ولکن \* مشوی \* ای زبان  
 هم رنج بی درمان تویی \* ای زبان رنج بی درمان دخی یتدیرسن کافال علی کرم  
 الله وجهه (سلامه الانسان فی حفظ اللسان) وقال (البلاء مؤکل بالنطق) فی الحقیقه  
 زبان صغیر الجرمدر لکن اثر جرحی او کرملق احتمالی بو قدر کاقبل \* بیت \* جراحات  
 السنان اها التیام \* ولا یتام ما جرح اللسان \* بیت \* اصحاب ذکر راهمه سود از زبان  
 خه د \* ایکن زباز ماهمکی از زبان ما \* فواستجبه ای زبان پر زبان \* مشوی \*  
 هم صغیر و خدعه مرغان تویی \* هم طیور و مرغاك صغیر و خدعه سی سنسن  
 یعنی دهان مقلدن مرغ جان طالبانی الدایجی و کلمات محققین س-ویلیجی  
 و خالی ذهنتری صید ایدیجی سنسن \* مشوی \* هم انیس وحشت هجران  
 تویی \* مضافی تقدیری اوزره هم هجران و وحشت صاحبك انیس سنسن  
 یعنی مقام قرب جوار رحمانیدن غربت آباد ابدانه قید اولنان طوطیان جانك  
 هجر و فراقده انیس سنسن زیرا مرغان ارواح کلمات قدسیه انبیا و اولیادن  
 متنبه اولوب وطن اصلیر یتدیرسن رجعت و محبت الهیه الیه انسیب حاصل ایدرلر  
 پس ای زبان سنده بوایکی صفت دخی موجودر ایدی \* مشوی \* چند  
 امانم می دهی ای بی امان \* ای زبان بی امان بکا نیجه به دکن امان و یره سن  
 یعنی عاقبت بر کون امان و بر میوب هلاکه قصه ایدرسن زیرا \* مشوی \*  
 ای توزه کرده بکین من کان \* ای سن بنم کینه کانی کرشله مشسن یعنی سنان لسان



ایله کان دهاندن رمی سهام کلام ایدرب بنی مجروح اتمکه عزیمت ایلمشن  
 ﴿ مشوی ﴾ نك پیرانیده مرغ مرا ﴿ ای زبان ایسته شمدی بنم مرغی  
 اوچرمشن یعنی بنم مرغ خوش الحانم ضایع اولغهن باعث اولدك  
 ﴿ مشوی ﴾ در چراگاه ستم کم کن چرا ﴿ ظلم چرا کاهنده و ستم مرعاسنده  
 از اولته یعنی ظلم و ستم ستمدن سهوز سهو یله وحد شرعدن تجاوز قتلته  
 ﴿ مشوی ﴾ یا جواب من بگویدا داده ﴿ یا بکا جواب شافی و برکه دفع  
 مضرتکه علاج نه درو یا خود داد و برو عدل ایدوب انصافه کل ﴿ مشوی ﴾  
 یامر از اسباب شادی یادده ﴿ و یا خود بکا شاداغه متعلق اولان اسبابدن  
 یاد ویر یعنی اسباب مسرت و ظهور محبتی ذکرایله که فرحناك اولوب  
 کلزار محبتك بلبل هزاری اولهلم و ذوق درونی بولهلم ﴿ مشوی ﴾ ای دریغا  
 صبح ظلمت سهوز من ﴿ ای دریغابنم صبح ظلمت سهوز من ﴿ مشوی ﴾ ای  
 دریغا نور صبح افروز من ﴿ ای دریغ اولسون بنم صبحه ضیا ویریحی نورم  
 یعنی بطریق الاستعاره طوطیسنی صبح ظلمت سهوز نور صبح افروزه تمثیل ایدوب  
 بومحمله طوطیدن مراد نور جذبه رحمانیه و ضیای محبت سبحانیده و پس  
 عاشق کثرت بشریتدن فریاد و پرتوانوار جذبات رحمانیه نك سر ابرده غنیده  
 اولدیغنه آه و ناله ایله داد و داد دبوب ای ظلمت جهل و غفلت و کدورت بشریه بنی  
 احراق و محو و ازله ایلین ضیای صبح جذبه و محبت و صبح محبت افروز اولان  
 نور تجلی احدیت و حالت استغراق فی الوحده حیفا و دریغ بکا اولسونده که  
 سندن محبوب قائم و کدورات نفسانیه و غواشی بشریه ایله آلوده کثرت  
 اولدم قنده سن ﴿ مشوی ﴾ ای دریغام مرغ خوش پرواز من ﴿ حیفا و دریغ  
 ای بنم مرغ روح خوش پرواز من ﴿ مشوی ﴾ زانتها پریده ناآغاز من ﴿  
 انتهادن تا بنم آغازمه پرواز ایدیحی طوطی جانم یعنی انتها که حسیض بشریتدر  
 ابتداسی اولان مرتبه احدیته ارتقا ایدیحی روح روان و بیغای جانم دیمکدر  
 زیرا روح انسانی عندالله واعیان ثابته ده اولان مرتبه وحدت که مبدأ در  
 اندن نزول ایدوب عالم شهادته کلد که آخر مراتب اولان مرتبه انسانی کلدیکی  
 نهایت تنزل اولوب کثرت ایله مقید اولدیغنه دخی مبدأ اعتبار ایدر لر و کثرتدن  
 مرتبه وحدته سهفر اتمکه معاد دیرلر پس بعکسه هم مبدأ معاد و هم معاد مبدأ  
 اولور پس بویته ده اولان انتهادن مراد بشریتدر که روح انسانی سیر الی الله  
 ایدوب مبدنی اولان عالم بالای وحدته جولان ایدر دیمکدر بوندن اقدام دخی

بعض محمله سر بدو و ایجاد و بیان مبدأ و معاد تفصیل اولنوب خصوصاً  
 مثنوی شریفک اولنده \* هر کسی کودور ماند از اصل خویش \* باز جوید  
 روزگار وصل خویش \* پیشنده ودخی عاشق کنیرك اولان شاه حکایه سنده  
 \* عاشق کرزین سرو کرزان سرست \* عاقبت مارا بدان سور هرست \* بیتك  
 شرحارنده تحقیق اولمش بدی لیکن بو محمله دخی تفنن فی العبارة طریقی اوزره  
 بطریق الاجمال بر مقدار کشف و بیان لازم کلکله طاب صادق و سالک عاشقك  
 ضمیر مهر تنویر لینه خفی اولمیه که موجوداتدن هر موجود تربیه وجود ایچون  
 وضع اولنان سلسله طریقتدن انواع عوالم مختلفه عبور ایدوب بو عالم شهادت  
 و مرتبه بشریته کلدکلی دست طلب دامن جانه تشبث ایدوب و تشنه آب  
 زلال وصال اولان جان غریب متوجه قرب حضرت کبریا و جلال  
 اولماغیچوندر ایمدی اگرچه کیم اعیان کونیهیه کشور عالم وجوب و معادن  
 سراچه عالم امکان و صورت و مجرئه دنیای پر مشقنه کلدکلی جهتدن مسافر  
 دیرلر فاما عند ارباب الکشف والشهود مسافر اکادیرلر که ادهم تازی  
 سیر و مطیعه باد پای ساروکه سوار اولوب حاضیض درکات عالم امکان  
 و طبیعتدن اوج و ذروه عالم وجوب و وحدته ترقی و صعود ایلله اما استصعاب دخی  
 عندار باب الاستدلال معتبر اولان خطوات فکر و اقدام نظر ایلله اولمیب بلکه  
 سیر کشتی و طیر شهودی طریقی اوزره اوله \* پس سیر دخی بعد النزول  
 فی مرتبه البشریه اوج نوعه منقسم اولوب سیر الی الله و سیر بالله و مع الله و سیر  
 فی الله درو بسیر سیر اولک عکسیدر یعنی موجودات سیر عن الله ایلدکده  
 نهایت موطن نزول و سیر الی الله ایچون بدایت و منزل اول اولان مرتبه انسانیته  
 آشیان طوتمشلدردر که سیر مزبور عموم خلفه واقع اولمشدر \* پس بونک بدایتی  
 انک نهایتی وانک نهایتی بونک بدایتی اولمش اولور ایمدی مجذوب سالک راه  
 حقیقت اولان بعد الارتقاء الی القصوى متصف بالبقا اولوب و مرتبه تنزل  
 ایدوب حتی جمیع مراتبه مشاهده ایلدکده جمیع مراتبی حقله سیر ایدر و بوندن  
 صکره سیر مع الله نه معنادر یلور و عین الیقین کورر و چونکه حتی حقله و وحدتی  
 کثرت ایلله مشاهده ایلله کثرت عین وحدت و وحدتی عین کثرت اولوب نه کثرت  
 سائر وحدت و نه وحدت قادم کثرت و نه حتی مانع خلق و نه خلق سائر حتی  
 اولور و بو کاسیر فی الله دین اور و سیر فی الله غایت و نهایت اولر اکابناء که تنوعات  
 تجلیات الهیه و تطورات شئون ربانیه حد و نهایت یوقدر \* پس سیر اول

مطلب  
 در بیان مسافران  
 راه طریقت



شجره و سیرتانی ممره و نتیجه سی کلمه توحید اولور یعنی بطریق لف و نشر لاله  
 الا الله دیمک اولور و نتیجه سیرتالت الله - دن غیری اولمز حاصل کلام چونکه  
 سالک صفات بشریه و سمات امکانیه متناهی سندن صافی و کندو و کندوده  
 غیر متناهی اوله و جذبات حق - دن بر جذبه ایله موجب اثبیت اولان هستی  
 موهوم مجازی سندن خلاص و واصل هستی - حق اوله خصائص نشأتک  
 شؤنانی حسیله لایتنهای اولور مثلاً کاشن زارده هستی - حق آتسه و هستی  
 مجازی دخانه نسبت اولوب شیخ محمود شبستری بیوررلر که ❖ کاشن ❖  
 مسافر آن بود کو بگذرد زود ❖ زخود صافی شود چون آتش ازدود ❖ بعکس  
 سیر اول در منازل ❖ رود تا گردد و انسان کامل ❖ دهد یکپاره هستی را بتاراج  
 ❖ در آید از پی احدی معراج ❖ رسد چون نقطه آخرباول ❖ در آنجانه ملک کجبد  
 نه مرسل ❖ ایمی سیر اول اولدر که سالک مراتب استکمالده کامل اولور  
 و سیرتانی اولدر که سالک کامل و مکمل اولور و سیرتالت اولدر که اول منزلده  
 یوانسان عارف محقق اولور ❖ پس عرفان نهایت مرتبه کمال انسانی ایدیکی  
 مقرر اولدی ❖ مغربی ❖ ای مهر تو مهر خاتم جان ❖ وی زندگی از تو دردم جان  
 ❖ بی تو نفسی نمی توان زد ❖ ای همدم جسم و همدم جان ❖ ای صورت و معنی  
 دو عالم ❖ وی احد روح و آدم جان ❖ داشاد بروی تو چنانست ❖ کورانبود  
 دمی غم جان ❖ بگرفت ولایت سویدا ❖ سلطان سواد اعظم جان ❖ ناکه سفری  
 فتادمارا ❖ از عالم تنی بعالم جان ❖ پیدا شد از آن سپس جهانی ❖ بیرون ز جهان  
 خرم جان ❖ کنجی که طاسم اوست عالم ❖ ذاتی که صفات اوست آدم ❖ ایمی  
 ای عاشق جمال ربانی و سالک طریق سبحانی اگر چه هر کس کو کلنی بر شبنه بند  
 ایدوب هریری بر محبوبک عاشقی و بر مقصودک طایبی اولوب سیر و حر کتده  
 وسیعی و کوشده در لر و لکن ❖ ع ❖ همه ز آغاز سوی آخر آید ❖ مصداق قبحه  
 حرکت و سفر لری ابتدادن انتهایه و اصلدن فرعه و وحدتن کثره و حقدن  
 خلقه اولوب ❖ ع ❖ من از آخر بیایم سوی آغاز ❖ و قبحه انتهدادن ابتدایه  
 و کثرتدن وحدته و فرعدن اصله سفر ایتمزلو کتد کجکه حقدن بعید و مقصد  
 اصایدن محروم قالورلر پس مادامکه مرد طالب انتهدادن ابتدایه و وطن اصلی  
 اولان جانب مولایه رجعت و روح روانی جو هوای لامکانه جولان و حرکت  
 ایتیه طوطی بال شکسته بال وضعیف الحال اولوب محبوس طواریق افلاکی  
 اولمقدن خلاص اولماز و رنج میددن صحبت بولمز اما عجیب حالتدر که اکثر خاق

کمال جهل و غفلت نردن عالم تندن عالم جائه ارتقا ایتکه طالب و شهود وجه جمال  
 لایزال ایله دلشاد اولمز و ابد الابد راحت جان اله کتور مکه راغب اولیوب  
 من خرفات دنیای فانیه نك رنج و عذاب و مشقت بحسابنه طالب اولورل \* فلهدا  
 حضرت مولانا اول جاهل و نادانلرک حاندن خبر و یروب بیوررلر که مردان  
 خدا راحت ابدیه نه و جهله طالب و حقه عاشقرا ايسه کذلک \* مشوی \*  
 عاشق رنجست نادان تابد \* نادان دخی الی الابد مشقت و رنج دنیویه و ابتلاآت  
 جسمانیه نك عاشقیدر و مناصب و شهر نك در دسریدر و اگر بوکار برهان و ارمی  
 دیر ايسک \* مشوی \* خیر لا اقسام بخوان تافی کبد \* قالی لا اقسام  
 سوره سنی فی کبد محله و ارنجه قراءت ایدوب آیت من بوره بی بوکا حجت بیل  
 و حضرت مولانا قدس سره قرائت ایله بیوردیغی سوره بلدک ابتدا سیدر که  
 قال الله تعالی ( بسم الله الرحمن الرحيم لا اقسام بهذا البلد وانت حل بهذا  
 البلد ووالدو ما ولد اقد خلقنا الانسان فی کبد ) بعض مفسرین لای زائده طوطوب  
 کلام عربده لاجل التأکید لاء نافییه نك قسم اوزرینه ادخالی شایعدر دیمشدر  
 کما قال امرؤ القیس \* لا وایک ابنه العامری \* لایدعی القوم انی اقر \* بعضیله  
 دخی لازنده دکلدر دیمشدر وانت حل جمله سنی دخی بعضیله حال طوطوب بعضیله  
 دخی معطوف و معطوف علیه بیننده معترضه در دیمشدر تفصیلان مراد ایدن  
 طالبلر محله مراجعت ایلسون ایددی لازنده اولور سه معنی بودر که حبیب بن قسم  
 ایدریم شومکه شهرینه سن بو بلده به حلول ایلدی کک حالد زرا شرف امکان  
 بالمکین در و اول شهره قسم سنک تعظیم شانکی میندر اگر سن اولسک اکا قسم  
 ایتمزدیم دیمک اولور و لا زائده اولماز ايسه معنی بو وجهله اولور که یا محمد بن  
 بوک، شهرنه قسم ایتمزین حال بوکه سن بو شهر مکه به زول ایده سن پس قسم سنک  
 شانکه لایق و ذاتکه سزا وارد و مفسرین بالاتفاق بلدن مراد مکهدر  
 دیمشدر فضل مکه ايسه معروفدر زرا حق تبارک و تعالی مکه مکرمه بی  
 حرم امن قیلوب ( ومن دخله کان آمنا ) بیوردی و اهل مشرق و مغربه اون  
 بیت مکر می قبله و سجده گاه ایدوب ( و حیث ما کنتم فاولوا و جوهکم  
 شطره ) بیوردی و ناسه بیت من بورك حجی ایله امر ایلدی قال تعالی ( ولله  
 علی الناس حج البيت ) و بعضیله حل بمعنی حالدر دیوب ایکی وجهله دخی معنی  
 و برمشدر بوجه بودر که بن شول بلده قسم ایدرین که بوشهرده کفار  
 ایله قتال ایتک ساکا حالدر زرا سندن اول بوشهرده کفار ایله محاربه

مطلب  
 در تفسیر لا اقسام  
 بهذا البلد



اینگ همیچ احده حلال اولماش ایدی اما قح مکه ده مقدار ساعت واحده  
قتال بالکفار حلال اولدی وبروجه دخی بودر که حبیب بن قسم ایدرین  
شول بلده که سن کفار حلالسن یعنی کفار قریش بو شهری محترم  
طوتوب ترک حرمت ایتمزل مع هذا حق تعالی سکا نبوت ایله اکرام وبوشهرده  
سنک ایچون احترام ایتمشیکن کفار قریش بو سردن غافل اولوب وسنده  
اولان نور نبوتی یئسا اولمایوب سکا جفا واذابی استحلال ایدرلر وقادر  
اولسزل سنی قتل ایدرلر وغیریلرده کوردکلری حرمت کی اصلاسنده  
حرمت کورمزلر وحرمدن تعرض صیدی استحلال ایتمدیکلری کی حبیب  
سکا دخی تعرض ایتمکی حلال مرتبه سنده ایتمشزلر در پس کفارک اعتقاد  
باطلنده انلر ایچون سن حلال اولدک ( ووالد و ماولد ) والددن مراد ابوالبشر  
آدم علیه السلام اوله که ابوالاشباح در وولدن مراد عمو مادریتی اوله که اعجب  
مخلوقاتدر ویاخود ولدن مراد حضرت فخر کائنات اوله که نتیجه جان  
وجهان و ابو الارواحدر ویاخود والددن مراد ابراهیم واسمهیل وولدن  
مرادینه محمد صلوات الله علیهم اجمعین اوله لر یعنی حق تعالی ابراهیم و انک  
بنیاسی اولان مکه به قسم ایدوب ثانیاسکان مکه اولان اسمعیل و محمد علیهم  
السلامه قسم ایلدی وبونده نیچه وجوه دخی واردر جمله سنی تحریر ایدرسک  
مقصوددن قالورز ایدی بای وجه کان والد وولد حقیقون ( لقد خلقنا الانسان  
فی کبد ) جواب قسمدر یعنی تحقیقا انسانی تعب ومشقت ورنج و زحمتده خلق  
ایلدک وکبدده ایکی وجه واردر دیمشزلر بوجه قول کشفدر قال ( والکبد اصله  
من کبد الرجل کبدا فهو ککبد اذا وجعت کبده وانتفخت فاتسع فیها حتی  
استعمل فی کل تعب ومشقة ومنه اشتقت المکبدة کما قیل کبته بمعنی اهلکده  
واصله کبدده اذا اصاب کبده ) وکشفدن غیر یسی کبد شدت امری معناسنده در  
دیوب تکبید الالبن قولی بوندندر دیمشزلر یعنی چنان ابن غلیظ ومشتد اواسه  
اعراب تکبید الالبن دیرلر ایش وایکی قولک یئنی امام فخر رازی رحه الله علیه  
فرق ایدوب بیورمشزلر که قول اول اسم کبدی اول کبدا ایچون موضوع قیلوب  
بعده اندن شدت مشتق اولور وقول ثانی لفظ کبد شدت وغلظت ایچون  
موضوع اولوب بعده اسم عضو اندن مشتق اولور بیورمشزلر وامام فخر الدین  
رازی ایکی قولک یئنی فرق ایتمکدن صکره بر قاج وجوه بیسان ایدوب بعده  
بیورلر که ( وعندی فی وجه آخر وهوانه لبس فی هذه الدنيا لذة البتة بل ذاك

الذى يظن انه لذة فهو خلاص عن الالم فان ما يتخيل من اللذة عند الاكل  
فهو خلاص عن الم الجوع وما يتخيل من اللذة عند اللبس فهو خلاص عن الم  
الحرو البرد فليس للانسان الا الم او خلاص عن الم وانتقال الى آخر فهذا  
معنى قوله ( لقد خلقنا الانسان في كبد ) و يظهر منه انه لا بد للانسان من  
البعث والقيامة لان الحكيم الذى در خلقه الانسان ان من كان مطلوبه منه  
ان لا يألم ولا يلتذ ففى تركه عن العدم كفاية فى هذا المطلوب وان كان مطلوبه  
ان يلتذ فقد بينا انه ليس فى هذه الحياة اذ هو ان خلق الانسان فى هذه الدنيا  
فى كبد ومشقة ومحنة فاذا ن لا بد بعد هذه الدار من دار اخرى ليكون تلك الدار  
دار السعادات والذات والكرامات آه اى عاشق صادق ربانى ارباب كشف  
وشهودك دخی بو آیت کریمه ده اولان تحقیقاتن کوش جان ابله استماع  
ایله که مر ادمولا نادخی معلومک اولوب معنای آیت کریمه ده مشوی شریفه  
مناسبت تامه بواهن ایمدی معلوم اوله که حق جل وعلا اشبو بلده قسم  
ایدوب ( لاقسم بهذا البلد وانت حل بهذا البلد ) بیوردی یعنی فیاض  
مطلق شول بلد قدسی ومکه مبارکه به قسم ایذر که مشاهدین حضرت  
وطالبین قدرت اولان اولیاء اصفا ایچون اول بیت مز بورده آیات شروق  
انوار صفات حاصله در واول بیت مکرم منزل رسول اکرم صلی الله علیه وسلم  
اولوب اول بیت محترم افق اعلى ووادى مقدس در پس حضرت خدا رسول  
مجتباه بیورر که حیم رسنک غیر یکه بو بلدی حرام قیلدی وبلد مز بوره شول  
اشیای ادخال ابلدک که بلد وجودده اولان کفار نفسی قتل وهواسنی اسیر  
وقوای طبیعه بی سبی ابله پس حیم نفسک عاداتی وقیود صفایله بسته  
ومقید اولد بنگ حالد بلد مز بورده دلد بنگک ایشلرسن ( ووالدوما ولد )  
یعنی اطایف فاعله وتایجی حقیچون وشول روح قدسی حقیچون که نفوس  
انسانیه تک اب حقیقیسی اولدرکا قال عیسی علیه السلام ( انی ذاهب الی ابی  
وابیکم السماوی ) وشول نفس ناطقه حقیچون که روح قدسینک ولدی  
نفس ناطقه مز بوره در ( لقد خلقنا الانسان فی کبد ) تحقیقا نفس ناطقه واطیفه  
انسانیه بی نفس وهوا ومرض باطن وفساد قلب وغلظ حجاب اولان مکابد ومشقده  
خلق ابلدک زیرا کبد شول غلظدر که مبدأ واصل قوت طبیعه غلظ مز بوره در  
وقوت طبیعه تک فسادى وقلبک دخی فساد وحبابی قوت مز بوره دندر که غلظ  
کبد حجاب قلب ومرض جهل ایچون استعاره قلندی ایمدی ای غافل بیچاره



بر موجب آیت کریمه (الم نجعل له عینین ولساناً وشفعتین وهدیناه التجدین)  
 حق سبحانه و تعالیٰ اکتساب کماله ممکن حاصل ایدہ چک آلات بدنیہ احسان  
 ایدوب علی الخصوص عین روح و دیدہ قلب و چشم عقل و عین سر و اسان  
 حال و شفقتین معنویہ عنایت ایدوب خیر و شریو لاری و طریق شریعت  
 و معرفت و طریق الی الصفات و طریق الی الذاتی هدایت ایتشیکن حق سبحانه  
 و تعالیٰ نیک بو عنایات بی غایہ سنک شکرن ایتوب و طریق هدایتہ کتیوب  
 و مقام مجاهده و محاربه نفسی ترک ایدوب طریق ضلالتہ کیمک و عاشق رنج ابدی  
 و طالب مشقت سرمدی اولمق مؤمن موحده لایق و سزاوار دکلدرفلهذا حضرت  
 مولانا قدس سره الاسانیوررلر که ای طالب طریق هدایت اولان عاشق بر بوکا  
 چاره مرشد کالمدن بروسیله ابتغایلبوب کبدن خلاص اولمقدر الہا ملکا  
 پرورد کارا هزار و هزار شکر بسیار که ✽ مثنوی ✽ از کبد فارغ بدم باروی تو ✽  
 سنک تجلی نور جمالکله رنج و کبدن فارغ یعنی نادانلقدن خلاص اولوب  
 مقید فکر ماسوا اولمقدن رها بولدم ✽ مثنوی ✽ و زبید صافی بدم درجوی  
 تو ✽ و سنک جوی محبت و دریای عشق کده شسته اولمغله زبید بشریہ و ادناس  
 طبعیہ دن پاک و صافی اولدم بحمد الله تعالیٰ رنج و الم و مشقت و غمدن نجات  
 بولوب سمع جائله روح قدسی یہ (الان اولیاء الله لا خوف علیہم ولا هم  
 یحزنون) خطایله بشارت لر اولدیغن ایشتم ✽ سید قاسم ✽ کسی که روی  
 تو بیند چه کونه شاد نباشد ✽ مرید عشق توای دوست نامراد نباشد ✽  
 مرا که قبلہ جان روی تست اول و آخر ✽ یقین که خوش تر ازین مبدأ و معاد  
 نباشد ✽ پس حضرت مولانا عاشق رنج دنیا و مبتلای فکر ماسوا و اولتری  
 نادان زمره سندن عدا ایدوب و کندوی (وما یعقلها الا العالمون) مصداق بجه  
 عقلا دن عدا ایدوب بحمد الله روی یارایله رنج و المدن خلاص اولدم بیورمغله  
 بعض کز فہم و نادانسته ترک خاطرینہ جانب مولانایہ اعتراض خطور ایدوب  
 یا مولانا چونکہ رنج و المدن رها بولمش سن پس بوقدر حیف و در بغلر که  
 ایدرسن اظهار رنج و الم و اشعار مشقت و غم دکلیدر دیولسان قبلله سؤال ایتکله  
 اول معترضینک خاطرہ لر بینی کشف ایدوب و سؤالارینہ جواب و ربوبیت ✽  
 خیالست این کہ من بی یار باشم ✽ محالست این کہ بی دلدار باشم ✽ مضمون  
 بیوروب بنم دریغ و حیف وآہ و اینیم سزک کی رنج دنیادن و مشقت ماسوا دن  
 اولوب بلکہ ✽ مثنوی ✽ این در بغاها خیال دیدنست ✽ بو حیف و در بغلر

وآه واینلر و فریاد و حنینلر خیال جال محبوب ازلی و ملاحظه وجه معشوق  
لم یزلی و مسترا انوار تجلیات صفات و ذات مشاهده سندنلر ✽ شعر ✽  
این همه موج بی کران زچه خاست ✽ عشق بادست و جان مادر یاست ✽ شیوه  
عشق رستخیز بود ✽ هر یک باشد قیامتی برخاست ✽ اما ای کز فهم بن خیال دیدنست  
دیدم ایسه اوله قیاس ایتیه سن که جال لا بزالی و هم و خیاله صبغه بلکه بنم در بغم  
مشاهده جال خیالند ندر دید بیکیم ✽ مثنوی ✽ وز وجود نقد خود بیر بد ناست ✽  
عاشق کند و نک نقد شکنده اولان وجود موهومندن کسته اولمقدر یو خسه مادامکه  
سن سنکله سن (ان ترانی) خطابی کلوب جال دوستی تجلی نورندن غیر یسی کورمک  
محالدر ✽ مغربی ✽ ای رخت پنهان بنور خویشتن ✽ وی تو بخفی در ظهور خویشتن ✽  
خود بخود داوود خود بدناز خود ✽ بشنود هر دم زبور خویشتن ✽ تا کند بر خود تجلی  
هم ز خود ✽ موسی ✽ خود بود طور خویشتن ✽ چون شعوری یافت از غایات ذات ✽ کشت  
عاشق بر شعور خویشتن ✽ ابدی بنی فریاده کتورن اول اقتضای عشق و شول  
انوار جذبات حقدر که بنی بدن اولوب محو وجود ایدر و کوزیاشلرین اول  
دو کر و ناله و افغانی اول ایدر یو خسه ناله و آه عاشق سزک کبی فراق دنیا  
ورنج ماسوادن دکادر پس ای مستمع قابل ✽ مثنوی ✽ غیرت حق بود  
و باحق چاره نیست ✽ عاشق صادق هستی موهومندن معدوم اولوب  
طوطی جنانی جانندن ال بومق غیرت حق ایدی و حق ایله اولمغه چاره بوقدر  
بوییت شریفده اولان بامع معناسنه در یعنی هم عاشقک وجود موهوممی اوله  
و هم حق اوله حتی سائر عاشق و معشوق کبی ابکی وجود معا معیت سده اوله  
بوکا چاره بوقدر لابد شول عشاق الهینک مرایای قلوبنده که ذات بخت  
تجلی ایلده مرتبه مز بورده معیت تصور اولم یوب بلکه وجود عاشق بکلیته  
فانی وهالک اولوب بر موجب (کل شیء هالک الا وجهه) انجق ذات حقندن  
غیر یسی قلمز را محمدنک قدیمه اتصال و اتحادی محالدر و وجود حقندن  
غیری موجود حقیقی بوقدر ابدی بنم جام ✽ مثنوی ✽ کودلی کز حکم حق  
صد پاره نیست ✽ قنی بردل عاشق که حکم حقندن صد پاره اولیه بومصر اعده  
اولان صد پاره دن مراد تکثر دکادر بلکه تلاشی و محو و فنا معناسنه در  
یعنی هیچ کوکل بوقدر که حق سبحانه و تعالی ک حکم سطوات تجلیات ذاتی  
اول قلبه استیلا ایلد کده ( فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا )



فحوای کریمی اوزره جبل انانیت عاشق کان لم یکن ولا وجود له اصلا مد کون  
 ومتلاشی وموسی قلب صادق مغشیا علیہ وفانیا بلانیت درجه وجوددن  
 ساقط اولیه ✽ شعر ✽ حسن دلدار چون تجلی کرد ✽ هوش او کم شد  
 وجنون افزود ✽ که جزا ونیست در سرای وجود ✽ بحقیقت کسی دکر  
 موجود ✽ ایمدی ای عاشق بی سروسامان وسالک راه بی پایان ✽ مثنوی ✽  
 غیرت آن باشد که او غیر همه است ✽ غیرت اول معنایه اولور که اول ذات پاک  
 دو کلی اشیا نیک غیر یدر یعنی جنس دکل نوع دکل جوهر ویا خود عرض  
 دکلدر ذات بیچونی چون وچرادن منزّه ومقدسدر وشبیه ونظیری یوقدر  
 ومخلوق بحسب المخلوقیت کان سلوکنده نهایت بولغله صفات بشریه سیله  
 واصل حق اولی متصور دکلدر مخلوق خالق اولمز وخالق دخی مخلوق اولمز  
 پس حق تعالی جل جلاله ماسوا حکمنده اولانه اسم غیور ایله تجلی ابدوب  
 رفع غیرت ایدر وجود و بود عاشقی نار جذباتیله احراق و نابود قیلور غیرت  
 حق کندودن غیری وجود قومز حال آنکه اولا و آخر ائدن غیر یده وجود یوقدر  
 ✽ مثنوی ✽ آنکه افزون از بیان ودمده است ✽ اول ایزد متعال بر پادشاه  
 بی مثالدر که بیان ودمده دن افزوندر یعنی ذات پاکنی احاطه ممکن اولیوب  
 مطلق وجوددن حرف ولفظ وصوت ایله و عبارات و اشارات ایله خبر و پروب  
 کما هو وصف و بیان ایتک داخل دائره امکان دکلدر همان محرم عشق یار  
 اولان عاشق زاره آه درون ایله اشک دیده بسیار نثار ایتکدن غیری چاره و کار  
 یوقدر فلهمذاشده جلال الدین رومی قدس سره بیوررلر که ✽ مثنوی ✽  
 ای دریغا اشک من دریابدی ✽ ای دریغا کاشکی بنم کوزم یاشی دریای بیگران  
 اوایدی ✽ مثنوی ✽ نانشار دلبر زیبا بدی ✽ ناکه اول دریای مرواریددن  
 کوزم بکار نه کلوب تقاطر ایدن لعل ودرلر اول دلبر زیبا و محبوب بی همتا و معشوق  
 رعنائک بناری اوایدی ✽ مثنوی ✽ طوطی من مرغ زبرک سار من ✽ بنم طوطی  
 زبرک خویم و مرغ دل جویم سار بو محله خوی معنایه درو مر غدن مرادینه  
 روح قدسی و مرغ نفس ناطقه محرم انسیدر ✽ مثنوی ✽ ترجان فکرت  
 واسرار من ✽ بنم فکرت واسرار مک ترجانی اولان مرغ خوش الحانم  
 بیغای شکر خای ترجان اسرار خدای اولان مرغ روح بلند پرواز عالم حقیقت  
 وبازی نفس ناطقه شکار باز معرفتی ورقا و بیغا مائندی طایره تشبیه اولنوب  
 وبطریق الاستعاره مشبیه مذکور و مشبیه مراد اولمقی بین العلماء المحققین کثیر

الوقوع در پس حضرت مولانا مرغ روح قدسی به مدح و ثنا ایدوب  
 بیورر که ✽ مثنوی ✽ هر چه روزی داد و ناداد آیدم ✽ هر چه روزی دادم  
 و نادادم آیدم را تقدیرند در یعنی اول طوطی جان هرنه که رزق و یردم و روزی  
 و یردم بکا کلوردی یعنی اگر رزق معنوی اولان عشق و محبت و اگر رزق  
 صوری بی و برسم و و برسم بر مرتبه مانوسدر که آن واحد بندن مفارقت  
 ایتمزدی و ساعتی کلبدین تن قفصن قویوب کیتزدی ✽ مثنوی ✽ اوزاول گفته  
 نیاد آیدم ✽ اول طوطی تا اول گفته دن که مراد (السبت بر بکم) و دخی  
 (بجبهه و محبوبه) قولیدر بنم یادمه کلوردی یعنی بیغای روحک آشنالغی بنه  
 ازلی ابدی کر چه عوارض نفسانیه دن جمال با کمالن پس پرده و کون غیبه  
 ایلنوردی و لکن نهائمن منفک دکل ابدی ابدی صفات مز بوره الله وصف  
 ایلدیکم ✽ مثنوی ✽ طوطی کا آید زو حی آواز او ✽ بر طوطی شیرین ادا در که  
 انک آواز و نعماتی و حیدن کلور ✽ مثنوی ✽ پیش از آغاز وجود آغاز او ✽  
 (ان الله خلق الارواح قبل الاجساد بالفی مائة عام) حدیث شریفنک فحوائ  
 من فی اوزره اول طوطینک بدو و ایجادی آغاز و ایجاد وجود دن مقدمدر  
 ✽ مثنوی ✽ اندرون تست آن طوطی نهان ✽ اول طوطی جان سنک  
 درونکده نهاندر کر چه سن طوطی روانی کوره مز سن و لکن ✽ مثنوی ✽  
 عکس اورا دیده تو بر این و آن ✽ بونک و انک اوزر سن اول روحک عکسی  
 کورر سن یعنی اشیاده ظاهر اولان پرتو نور روح و اثر جان پرفتوحدر  
 فاما اثرین کوروب ذات روح دن غافل سن ✽ مثنوی ✽ می برد شاد بیت را  
 توشاد از او ✽ اول روح سندن شادی و سروری ایلدر حال آنکه سن اندن  
 شاد سن یعنی اگر چه رونق بدن و مسرت تن روحک شجدن کیتسه یله در لکن  
 سن ینه انکله شاد و خندان اولور سن زیرا ازاله مسرت روحک بدندن کیتسه یله  
 اولحق سرور و شادی روحله اولور عجبدر که مز یل شادی اولان باعث  
 شادیدر ✽ مثنوی ✽ می پذیری ظلم را چون داد از او ✽ وظلمی اندن عدل  
 و احسان کبی قبول ایدر سن یعنی جسمه متعلق اولان مسرت دنیایی کیدر سه  
 سرور جاودانی به واصل اولور سن و حظ نفسکی ازاله ایتکه صورت ظلمه  
 کورنسه عاقبتی خبر کورمکله اول ظلمی عدل و احسان بیلوب جان و دادن  
 قبول ایدر سن عجبدر که (ان الله خلق الارواح قبل الاجساد بالفی مائة  
 عام) حدیث شریفنک ظاهر افهم اولان روح اجسادی بوقدر زمان



مطلب  
تغريب في بحث  
الروح

تقدم ايكن امام محمد غزالي رسالة روحه ده برحجب تحقيق يتمكده بومحله بعينه  
درج اولندي قال قدس سره ( ان الارواح البشرية حدثت عند استعداد النطفة  
للقبول كما حدثت الصورة في المرأة بحدوث الصقالة وان كان ذوالصورة سابق الوجود  
على الصقالة واما هذا البرهان ان الارواح لو كانت موجودة قبل الابدان لكانت  
اما كثيرتها واما واحدة وباطلة وحدثها وكثرتها فباطل وجودها وانما استحال وحدثها  
قبل التعلق لاستحالة كثرتها بعد التعلق بالابدان اما ان بقيت على وحدثها وتكثرت  
ومحال وحدثها وكثرتها فمحال وجودها وانما استحال وحدثها بعد التعلق بالابدان  
لعلمنا ضرورة بان ما يعله زيد يجوز ان يحمله عمرو ولو كان الجوهر العاقل  
منهما واحدا لاستحال اجتماع المتضادين فيه كما يستحيل في زيد وحده ونعني  
بالروح الجوهر العاقل ومحال كثرتها لان الواحد انما يستحيل ان ينشئ وان ينقسم  
اذا لم يكن ذا مقدار كالا جسام فالجسم ينقسم فانه ذو مقدار فله بعض فيتبعض  
اما ما لا بعض له ولا مقدار فكيف ينقسم اما تقدير كثرتها قل التعلق بالبدن محال  
لانها اما ان تكون متماثلة واما مختلفة وكل ذلك محال ) الى آخره واستحالة تماثل  
وتغايره دخی دلایل و براهین اثبات ابدوب بعض تفصیلات دخی یازد قد نصکره  
بوجهله سؤال ابراد ابدوب جواب ویرر که قیل له ان كانت الارواح حادثة  
مع الاجساد فامعنى قوله ( خلق الله الارواح قبل الاجساد بالني عام ) وقوله  
عليه السلام ( انا اول الانبياء خلقا و آخرهم بعثا و كنت نديا و آدم بين الماء والطين )  
فقال شيء من هذا لا يدل على قدم الروح بل يدل على حدوثه وكونه مخلوقا  
نعم بعماد بظاهره على تقدم وجوده على الجسد و امر الظاهرهين فان تأويله  
ممکن والبرهان القاطع لا يدور بالظواهر بل يسلط على تأويل الظواهر كافي  
ظواهر التشبيه في حق الله تعالى اما قوله خلق الله الارواح قبل الاجساد اراد  
بالارواح الملائكة وبالا جساد اجساد العالم من العرش والكرسي  
والسموات والكواكب والهواء والماء والارض وكان اجساد الادميين بحلتهن  
صغيرة بالاضافة الى جرم الارض وجرم الارض اصغر من الشمس بكثير  
ثم لانسبة لجرم الشمس الى فلکک ولا فلکک الى السموت التي فوقه كذا وكذا الى  
العرش فاذا تكثرت في جميع ذلك استحققت اجساد الادميين ولم تفهمها من  
مطلق لفظ الاجساد فكذلك فاعلم وتحقق ان ارواح البشر بالاضافة الى ارواح  
الملائكة كاجسادهم بالاضافة الى اجساد العالم ولو انفتح لك باب معرفة ارواح  
الملائكة لرأيت الارواح البشرية كسراج من نار عظيمة طبق العالم وتلك النار

العظيمة هي الروح الاخير من ارواح الملائكة ولارواح الملائكة ترتيب وكل واحد منفرد برتبة ولا يجتمع في مرتبة واحدة اثنان بخلاف الارواح البشرية المتكثرة مع اتحاد النوع والمرتبة واما الملائكة فكل واحد نوع برأسه هو كل ذلك النوع واليه الاشارة بقوله تعالى (وانا نحن الصافون) وبقوله عليه السلام (ان الراكم منهم لا يسجد والقائم لا يركع وانه مامن واحد الاوله مقام معلوم) فلا يفهم من اذن من الارواح والاجساد المطلقة الارواح الملائكة واجساد العالم اما قوله (انا اول الانبياء خلفا و آخرهم بعثا) فالخلق ههنا هو التقدير دون الاجساد فانه قبل ان ولدته امه لم يكن موجودا مخلوقا لكن الغايات والحكمالات سابقة في التقدير لاحقة في الوجود وهو معنى قولهم اول الفكرة آخر العمل واما قوله (كنت نبيا و آدم بين الماء والطين) ايضا اشارة الى ما ذكرناه وانه كان نبيا في التقدير قبل تمام خلقه آدم لانه لم ينشأ خلق آدم الا لينزع الصافي من ذريته ولا يزال يستصفي ندر يجا الى ان يبلغ كال الصفا فيقبل الروح القدس المحمدي الى آخره پس امام محمد غزاليك بو تحقيق معلوم اولديسه بزيكرو صده كله لم كاشف اسرار كبر يا حضرت مولانا ارباب نفس وهوايه خطا يا دوب بوررل كه ✽ مشوي ✽ اي كه جاز ابهرت مي سوختي ✽ اي شول اهل نفس وهوا كه علي خلاف اهل المحبة جانكي تنك ايچون ياقوك يعني لذائذ جسمانيه ومشتهيات نفسانيه دن كف يدايتوب جانكي نار بعد و فراقه ياقوك ✽ مشوي ✽ سوختي جاز اوتن ائروختي ✽ وجانكي ياقوب تنكي اشغال ابلدك يعني حيات ابدية روحانيه وسعادت سرمدية معنويه دن محروم قالوب تنرورلك ولذات عاجله به قناعت قبلدك اما عشاق آلهي بعكسه تنلريني جان ايچون مجاهده رياضت وعشق ومحبت آتشنه ياقوب واحكام جسمانيه دن ومقتضيات بشريه دن كچوب مانند آفتاب آسمان چارم روحلريني ذوق وحالت وعشق ومحبت وعلم ومعرفت ايله ضيائند بررل پس ذكر اوانسان سوخته لدن بريني كورمك ايسترايسك ✽ مشوي ✽ سوختم من سوخته خواهد كسي ✽ بن رياضت ايله تن سوخته ونور محبت ايله جان افروخته يم اكر بر كيمسه آتش عشقه ياتق ايسترسه ✽ مشوي ✽ نازمن آتش زند اندر خسي ✽ تابنده اولان آتش عشق قدن اقتباس ايدوب حس بشري وخاشاك نفساني سته آتش اوره وقلبي انوار جذبات حقه پر نور واقليم جاني معمور اوله ✽ مشوي ✽ سوخته چون قابل آتش بود ✽ درد وطلب آتشنه ياتمش و رياضت و مجاهده ايله



وجودی قلوکی اولمش کیسه چونکه قابل آتش اولور ✽ مثنوی ✽ سوخته  
 بیستان که آتش کش بود ✽ سوخته ال که آتش کش اولور یعنی آتش عشق  
 الهی ایله یاغش و وجودین افنا قلمش درون و بیرونی نار جذبات ایله پراولش  
 مر شدك سوخته سن ال که آتش کش اولور و قلوب طالبینی محبت ربانیه به  
 جذب قیلور یعنی کوکل چراغن معدن آتش عشق اولان کاملدن ایقاد  
 ایدوب قلبی اوجاغی دود ریایله قرارمش و آتشی سسویش و یاخوهرکز  
 اوجاغنده آتش یاغماش و خانه قلبی نه نور آفتاب احدی و نه چراغ محبت  
 محمدی ایله منور اولماش مکدر حالو مقلده دن احتراز ایله دیمکدر ای سالك راه  
 نوع بشر دن هر برقلیده تصفیه و تجایه و ماه محبت آفتاب و حدتدن اقتباس  
 نور ایدوب سحاب کثرتی بادهمتی منتشر وازاله ایلد کده چهره کشا و رخ نما  
 اولغه استعداد و قابلیت وارد و لیکن ✽ مثنوی ✽ ای دریغای دریغای دریغ ✽  
 حیف و تأسف بسیار و بلیغ که ✽ مثنوی ✽ کان چنان ماهی نهان شد  
 زیر میغ ✽ که انجیلین برماه صورت و آفتاب طلعت سحاب افکار ماسوا و کثرت  
 و میغ مظلم نفسانیت التنده قالوب نهان اولدی و تضييع استعداد اولوب اراضی  
 مقدسه قلب مظلم و مکدر قالوب مقرر کرک و سباع و حجر عقارب و حیات اولدی  
 و یاخود بوبیت شریفده اولان دریغ کلام مستأنف اولوب و حیات قلبیه سی  
 بعض عوارض بشریه ایله خسته و قوت روحانیه سی شکسته اولوب ضیای  
 آفتاب محمدی دن اقتباس نور ایدن قلب قرطلعتی زیر میغ کثرده نهان اولان  
 عاشق سالك و سوداگر متاع محبت اسانندن اولوب جرم و خطاسنه انواع  
 توبه و استغفار و ناله و زاری ایله تضرع بسیار و کندو کندوی اوم بی شمار  
 ایدوب ایواه و دریغاه که بونک کبی ماه منور طلوع ایتشیکن سحاب بشریتده  
 سیر و نهان اولدی دیو برمر تبه کر بان و بریان اوله که شدت نار فراقندن  
 بویله دیه ✽ مثنوی ✽ چون زخم دم کا آتش دل تیر نشد ✽ بی نیجه دم اورام که  
 آتش دل تیر و زیاده اولدی ✽ مثنوی ✽ شیر هجر آشفته و خور یز شد ✽  
 و شیر هجر و فراق آشفته و خور یز اولدی یعنی زیاده اولان آتشی اوفورمک  
 و نیجه سن آچوب قان دوککه کان شیر زبانه سـ و یلک ممکن اولدیغی کبی  
 بنم دخی حسرتم آتشی تیر اولدی و هجر و فراق شیر خور یز اولدی پس  
 حاملدن و هجر و فراق دن سـ و یلکه طاقم قالمی و بی حیرت الدی ایدمی  
 شول عاشق لک که حالت صحوی و مرتبه کثرده اولان نار محبتی بویله تیر و شیر

فراق‌ری بو وجهله خونر بز اوله اومقوله عشاق اکائمال در که مثلا ✽ مثنوی ✽  
 آنکه او هشیار خود تندست و مست ✽ اول کیمسه که هشیار یکی حالنده دخی  
 تند و مستدر ✽ مثنوی ✽ چون بود او چون قدح کبر بدست ✽ چونکه  
 النده قدح طونه انک مستلکی و باده نوش ایندیکی حالی نیجه اولور کذلک  
 عشاق الهینک دخی حالت صکورلی بویه مست و مدهوش اولیجق حالت  
 سکرلی نه اولق کر کدر اکا کوره قیاس ایله مثلا ✽ مثنوی ✽ شیر مستی  
 کز صفت بیرون بود ✽ بر مست ارسلان که صفندن بیرون و دائرة عقلمن خارج  
 اوله ✽ مثنوی ✽ از بسطط مر غزار افزون بود ✽ بسطط اولان مر غزار دن  
 اول شیر مستک مستلکی دخی زیاده اولور کذلک شیر مست کبی اولان  
 شرل عاشق که صفات بشریه دن بیرون اوله فضای کلزار وحدت و جای  
 مر غزار معرفه قدم نهاده اولدقده مستلکی حد و قیاسدن کذرایدر و یا خود  
 مانند شیر مست اولان عشق ربانی که وصف وحددن و فکر و عقلمن خارجدر  
 چونکه صحرای وسیع دل عاشق و شکار جای منیع قلب عارفک وادی مر غزار نه  
 کله سکر و حالتی فکر و همه کلایوب مست مدهوش و لایعقل و بیهوش اولور  
 ای عاشق صادق چونکه بنای سلوک طریقت زمین پاک محبت اوزره مبنی در  
 لاجرم هر بر عاشق آواره و در دیار ایله بیچاره نک احوال پریشانی کاه هجران  
 جان کداز و کاه وصل چاره ساز و کاهی ناز و نیاز اولوب هر حال که هر بر محبتدن  
 تقریر و بیان کلوب مرتبه محبتدن تکلم ایله مذکر حالات جان مشتاق و مهیج  
 آتش اشواق و محرک سلسله ادواق عشاق اولور و ارباب عشق و اصحاب  
 ذوقه ابواب کنجینه معانی و حقایق مفتوح و کشاده اولدقده بطریق  
 التکلف سایر شعرا کبی شعرونظمده رعایت قوانین و انشا و نثرده سجع و فقرات  
 فکر و اندیشه قلیل مانع جذبه و حال و مزین لذت مقال اولور دبو کاشف اسرار  
 کبریا حضرت مولانا تماشای مر غزار ملکوت و سیر کلزار جبروت ایلایوب  
 معشوق ازلی ایله اولان ناز و نیازنی تقریر ایدوب بیورر لر که ✽ مثنوی ✽ قافیه  
 اندیشم و دلدارم ✽ نظم کلام ایچون قافیه فکر ایدرم و بنم محبوب و یارم  
 و معشوق و دلدارم ✽ مثنوی ✽ کویم مندیش جز دیدار من ✽ بکانا زایدوب  
 دبر که بنم دیدارم و جمال با کمالدن غیر بسن خاطر یکه کتورمه و فکر و اندیشه  
 ایله ✽ سید قاسم ✽ خوش خاطر م که یار مرا گفت مر حبا ✽ همراه مر حبیبست  
 صفادری صفا ✽ صافی شدست شیشه دل از صفای عشق ✽ ای لطف مر حبابی



ترانجان و دل فدا ✽ زاهد مگو محال که از عشق توبه کن ✽ من در د عشق را چه کنم  
 چون برم دوا ✽ تقلید گفت توبه و تحقیق گفت عشق ✽ مغلوب شد حکایت  
 تقلید غایب ✽ دل دولت وصال ترار ایکن بیافت ✽ از بارهای بس که کشیدست  
 بارها ✽ چون واردیت نیست مگو قصه از کزاف ✽ بر شاه راه عشق بخوان رهن هل اتی ✽  
 چندین مگو که خون دل از دیده ریخت ✽ فرزند حال باش و گذر کن ز ماضی ✽ قاسم  
 سخن مگوی ز هجران جان کداز ✽ در ظل عاشق شو و بگذر ز ماجرا ✽ مشوی ✽  
 خوش نشین ای قافیه اندیش من ✽ ای بنم قافیه اندیش اولان عاشقم خوش  
 نشین اول و آسوده حال او تور ✽ مشوی ✽ قافیه دولت تو بی در پیش  
 من ✽ بنم حضور مده قافیه دولت و فقره سعادت سنسن ✽ مشوی ✽ حرف  
 چه بود تا تو اندیشی از آن ✽ حرف و صوت نه در که حتی سن اندیشه یاری حرفدن  
 قبله سن ✽ مشوی ✽ حرف چه بود خار دیوار رزان ✽ حرف فی المثل با غلرک  
 جالی و دیگرندن اورلش دیوار یدر یعنی حروف و الفاظ حدایق معانی و حقایق  
 و ریاض اذواق عاشق ثمرات محبت حفظ ایچون خار مشابه سنده اورلش  
 دیوار و حاشیه در ایمدی حین تجلی ذات و وقت مشاهداده عاشق مستغرق  
 گفت و سخن و حرف و صوتدن منقطع اولور و اول زمانده اکاسوز سوز سوز  
 و ایات و اشعار او قومی و سجع و قافیه فکرایتمک ذکر اولنان شهودندن  
 ایرلقدیر بوابسه عند العشاق جرم عظیمدر ایمدی هر مقامک برحالی وارد  
 حالت استغراقده گفت و سخن بر طرفدر و کذلک مجرد حرف و صوت و کلمات  
 و عبارات الیه وصلت حق امیدن ایدوب الفاضله فناعت ایلین اکابرکر که  
 روضه میوه دار محبت و باغ و گلزار معرفته کبر میوب و ثمرات عشقندن لذت  
 و صلیط طایموب انجق حدایق معاینک دیوار خاری مشابه سنده اولان  
 حروف و الفاظی کورد و کبله منسلی اولور و مع هذا بستان حقیقت تماشاسن  
 ایلدم دیو غر انور هزار دون همت و محرومی دولت دگلی حقا حرمان ابدیدر  
 ✽ کمال خجندی ✽ می روی کل رخان خوردن خوششت اما چه سود ✽ کین  
 سعادت زاهدان شهر مارا اکثرست ✽ چون قلم انکشت بر حرف مننه صوفی که من  
 ✽ خرقة کردم رهن مستان و سخن درد فترست ✽ ما برندی بر مقام قرب رفیم  
 و هنوز ✽ همچنان پیر ملامت کوی ما بر منبرست ✽ پس عاشق اسان معشوق  
 و معشوق اسان عاشق اولوب کمال اتحاد حاصل اولمغه محبوب حقیقی مرآت  
 قلبدن تجلی جلال و رفع نقاب از جمال ایدوب روح مولانا به التفات

نام ابله بیور رکه ❖ مثنوی ❖ حرف وصوت و گفت را برهم زخم ❖ حرف  
 وصوت و گفتی بر برینه اورورم ❖ مثنوی ❖ تا که بی این هر سه با تو دم زخم ❖ حتی  
 بواوچی اولقسز یعنی بی حروف لفظ وصوت مرتبه وحدت و قرب احدیتده سکا  
 کلام نفسی سویلرم و سکا بر سر سویلرم که ❖ مثنوی ❖ آن دمی کز آدمش کردم  
 نهان ❖ اول بردمی که آدمدن نهان ایلدم ❖ مثنوی ❖ باتو کو بم ای تو اسرار  
 جهان ❖ سکا دیرم ای سن اسرار جهان و عمده کار و زبده اکوان سن چون که بند  
 زبان قال و دم کش حال اوله سن فی الحال ❖ مثنوی ❖ آن دمی را که نکتم  
 باخلیل ❖ اول بردمی که خلیل ابراهیمه دیدم سکا دیرم ❖ مثنوی ❖ و آن غمی را  
 که نداند جبرائیل ❖ و اول غمی که جبرئیل بیلز سکا بیلدیرم ❖ بیت ❖ عشق حالیست که  
 جبرئیل بر آن نیست امین ❖ صاحب حال شناسد سخن اهل یقین ❖ مثنوی ❖  
 آن دمی کز وی میخادم نزد ❖ اول دم بردم در که عیسی علیه السلام اندزد  
 اورم دی ❖ مثنوی ❖ حق ز غیرت نیر بی ما هم نزد ❖ حق جل و علا کمال  
 غیرتندن بر سر زدخی هم اندن دم اورم دی یعنی بعثت محمد علیه السلام اولمدین  
 و انک وارثی اولان اولیاء اصفیاء وجوده کلدین حق سبحانه و تعالی اول اسراری  
 کمال غیرتنده غیر یلره کشف ایتمدی دیمکدر ❖ معلوم اوله که بوایات شریفه نک  
 مضموندن فهم درست صاحبی اولان عاشق قلر بعض کث فهم و کث زور کبی  
 اول معنایی فهم ایتمز که مولا نا خداوند کار کند وی تفضیل علی النبی  
 اینش اوله بلکه حضرت مولا نا بوایات شریفه ابله دخی تجلیده تکرار  
 اولوب و جناب نعم المأبلی وراثت ولایت کالیه محمدیه مظهر بندۀ قائم ازلد یعنی  
 اشعار قبلدین فهم ایدرل ایدمی ای مستمع قابل اولا مرتبه وراثت کالیه بی  
 بیان ایدوب بعده تجلیده تکرر اولمادیغن عیان ایدلم ضمیر مهر تنویره خفی اولیه که  
 (نور القمر مستفاد من الشمس) اولدیغی کبی قلب قرین بخت مصفای مولا نادخی  
 مرأت بحلای آفتاب حقیقت محمدیه اولغله انوار اسرار احمدیه اول دل مصفاده  
 بطریق الابدار متجلیه اووب مرتبه سنیۀ مصطفویه دن ترجانلق ایدوب  
 اکامنائب کلمات قدسیه تکلم ایدرل مثلا بعض کمل اوایا خصوصاً عمر  
 ابن الفارض قدس الله اسرارهم بونک امثالی انواع عبارات انسیه و کلمات  
 قدسیه بیور مشلدر در تنکیم نایه ده دیرلر که ❖ نظم ❖ فطوفان نوح نندنوحی  
 کادمعی ❖ و ایقا دنبران الخلیل کلامعی ❖ و اولا ز فیری اغرقتنی ادمعی ❖ و اولا  
 دموعی احرقتنی زفرتی ❖ و حزنی ما یعقوب بث اقله ❖ و کل بلا ایوب بعض

مطالع  
 در عدم تکرار فی  
 التجلی و وارث کامل  
 حقیقت محمدی



بلیتی \* و آخر ما الی الی عشقوا الی \* اردی بهض ما لا قیت اول محنتی \* وینه قصیده  
 تائیه نک بر محمدنہ دخی لسان ترجانیدن بیوررل کہ \* نظم \* وروحی للارواح  
 روح وکل ما \* تری حسنا فی الکون من فیض طینتی \* وفی اوج السابقین  
 بزعمهم \* حضیض تری آثار موضع وطأ \* و آخر ما بعد الاشارة حیث لا \* ترقی  
 ارتفاع وضع اول خطوتی \* فاعالم الایضلی عالم \* ولا ناطق فی الکون الا بعد حتی \*  
 پس حضرت مولانا قدس سرہ الاسناد دخی بوابات شریفہ پیور دقلری  
 زبان رجحان مقام محمدی اولدینگی اعتبار الیہ در \* سید قاسم \* هر لحظه  
 مر امیر سدا نور نجلی \* بانور نجلی چه زند مجز عیسی \* کردیدہ جانت بکشایند  
 بدین \* صد موسی \* حیرت زده بر طور نجلی \* امدی ای نور حدیقه عالم رسل  
 علیہم السلام علم ارسالہ امتلرینک تفاضلی حسبیلہ متفاضل اولورل زیرا  
 هر رسول امتلرینک استعداد وقابلتری مقتضا سنجہ ارسال قیلتمشدر تکبیر  
 بحر زخار حقایق شیخ اکبر قدس سرہ فص عزیریہ پیوررل کہ واعلم ان الرسل  
 صلوات اللہ علیہم من حیث هم رسل لامن حیث هم اولیاء عارفون علی  
 مراتب ماہی علیہم اممهم فاعندہم من العلم الذی ارسالہم الا قدر ما یحتاج  
 الیہ امہ ذلک الرسول لازائد ولا ناقص والامم متفاضلہ بزید بعضها علی بعض  
 فتفاضل الرسل علیہم السلام فی علم الارسال بتفاضل اممهم وهو قوله تعالی  
 (تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض) کاہم ایضاً فیما یرجع الی ذواتہم علیہم السلام  
 من العاوم والاحکام متفاضلون بحسب استعداداتہم وهو قوله (ولقد فضلنا  
 بعض النبیین علی بعض) امدی افضل رسل وخاتم انبیاء حضرت محمد المصطفی  
 علیہ من صلوات اللہ الاوفی اولدیسہ امتی دخی افضل امم اولدی باخصوص  
 اولیاء محمدیندن حق تبارک و تعالی بهض عباد خواصنہ بر حالت عجیبہ ارزانی  
 پیورمشدر کہ انبیاء وشهداء اکعبطہ قیلورل کاروی عن ابی مالک الاشعری قال  
 کنت عند النبی علیہ السلام اذ قال (ان الله عبادا لیسوا بانبیاء ولا شهداء ولكن  
 یغبطہم النبیون والشهداء بقربہم ومقعدہم من الله) \* بیت \* حاصلی قصہ  
 عشاق ندارد پایان \* کمترین شبوہ اورمز معما باشد \* وبوایات شریفہ  
 بروجہ دخی لیس التکرر فی التجلی معناسنی مشعر در دیش ابدک اکابناء کہ  
 حضرت مولانا \* م \* آن دمی کز آدمش کردم نہان \* باتو کویم ای  
 تو اسرار جہان \* دیوب و سباقندہ اولان ایساندہ دخی اول دمی ذکر  
 پیور دقلرندن مرادی انبعثات نفس رحمانی و تجلیات ربانہ در و علی لسان

المحققین نفس روحانی مثلانفس انسانی کبی عالم بطوندن بروز و ظهوره خروجی مقتضیه  
 و صور تعینات ممکنه ده. تجلیه اولان شئونات ربانیه ایدیکی منشوی شریفک  
 ابتدا سنده بیان اولنمشیدی ایددی ضمیر مصفا و مرآت دل مجلایه خفی اولیه که  
 تجلی الهی متکرر اولماز زیر مقتضیات اسماء الهیه و شئونات ربانیه غیر متناهییه  
 اولوب حضرت حق و فیاض مطلق دائم التجلید رتس تجلیده تکرر اولوب  
 و تجلی اول بعینه رجوع ایتمز برا مرتب اسمادن تجلیک تعینی حیثیتله حقیقت  
 تکرر مطلقا بالنسبة الی التجلی متحققه اولور پس کر کسه تجلی واحدک ذات  
 و حقیقتی اعتبار اولنسون و کر کسه تجلیات حضرات و مرتب اسماء  
 و خصوصیات قوایل غیر متناهییه حسبیلله اولان ظهورات الهیهیه نظر  
 اولنسون کشف و یقینا و اصلا و قطعا تجلیده تکرر تصور اولماز و بغیر تکرر  
 هر آن وزمان تجلیات ربانیه تجدد و تعدد اوزره در زیر قبول اول قبول ثانیک  
 غیر یدر پس تعدد تجلیات دخی قوایک قبولی حسبیلله در ✽ شهر ✽ یارما  
 هر ساعتی آید یازاری دکر ✽ تابود حسن و جالش راخر بداری دکر ✽ یارما  
 باهیچکس اورانداند هر زمان ✽ آید از خلوت برون برکسوت باری دکر ✽ کسوت  
 دیگر بیوشد جلوه دیگر کند ✽ مظهر دیگر نماید بهر اظهاری دکر ✽ چشم  
 جانر روی ماه از چهره هر ماه روی ✽ مینماید هر زمانی تازه دیداری دکر ✽  
 کار او عشقت و باخود عشق بازی میکنند ✽ نیستش جز عشق باخود باختن  
 کاری دکر ✽ و شیخ محی الدین عربی قدس الله رسته فص شیهه نک آخرنده  
 بومعنایه اشارت ایدوب بیوررلکه و اما اهل الکشف فانهم بیرون ان الله  
 بتجلی فی کل نفس و لاینکرر التجلی و بیرون ایضا شهودا ان کل تجل یعطی  
 خلقا جدیدا و ینحی فذها به به هو الفناء عند التجلی و البقاء لما یعطیه  
 التجلی الاخر فافهم انتهی کلامه و ابوطالب مکی دخی بیوررلکه ان الله لا تجلی  
 لصورة مرتین و لا لصورتین مرة واحدة خلاصة کلام عین یقین و دیده حق  
 بین الیه مکونات و شئوناته نظر او انسه موجوداتدن هر بر موجود اسماء و صفات  
 الهیه دن بر اسم و صفتک مظهری ایدیکی مبین اولوب و صفت واحدک  
 مظهری صفت اخرانک مظهر بنه مبان بولنور حقا هر ذرده بر نور و هر  
 قطره ده بر ظهور و اردر که آفتاب چارم آسمان و دریای عمائده بعینه اول  
 نور و ظهور یوقدر زهی فیاض بی مشالکه ابکی مرآت بر صورت اوزره  
 و بر صورته نسق واحد اوزره ابکی کره تجلی انماش و هر شیئی بر حاله منسلی



قبیله در قلمابو معنابی دخی مشاهده ایدن شول عارف واقفدر که \* قلبیک  
هر گوشه سنده عرش رحمان کر اودر \* کایقول ابو یزید البسطامی (لوان العرش  
وما حواه مائة الف مرة فی زاویة من زوايا قلب العارف ما احس به) وقال  
الجینید فی هذا المعنی (ان المحدث اذا قرن بالقديم لم یبق له اثر وقلب یسع القديم  
کیف یحس بالمحدث موجودا) پس قیچان حق سبحانه و تعالیٰ قلب تجلیسی صورده  
تنوع کوسترسه قلب عارف بالضروره متسع اولوب و تجلی واقع اولان  
صورت حسبیه ضیق اولور زیرا تجلی واقع اولان صورتدن برشی قلب  
عارفدن فاضل اولمز که حتی تجلی الهی انده ظاهر اولمه پس انسان کامل  
وعارف واصلک قلبی حقه دائردر و ذکر اولسان قلب ایچون حیثیت معینه  
وقابلت جزئیة و کیفیت مقیده یوقدر که حتی شیء واحد مخصوص اولوب  
شیء آخره شامله اولمه بلکه قلب مزبور قابلیت کلیه ایله مطلق اولوب حقیق  
اکا تجلیسی حق مطلق حسبیه در و قلب عارف تجلی صوری آلهی ایچون  
هیولانی القبولدر پس حق جل و علا قلب انسان کامله کړک صورت ذاتیه کلیه  
مطلقه ایله تجلی اینسون و کړک صورت اسماء جزئیة مقیده ایله تجلی اینسون  
قلب اول تجلینک حسبیه بحسب الصورة متسع و ضیق اولور اما قلوب جزئیة  
بوکامخالف قدر زیرا قلوب جزئیة دن هر برسی ایچون بر حیثیت معینه و کیفیت  
مقیده و قابلیت مخصوصه واردر که قلوب مزبوره تجلی الهی اول استعداد  
خاص حسبیه واقع اولور فافهم جدا پس حضرت مولانا قدس سره وراثت  
کالیة ولایت محمدیه مظهر یتنده قائم اولغله حق سبحانه و تعالیٰ قلب مصفا  
توسیع ایدوب سکاسو یدیکم رازی غیر یدن نهسان ایدم و سکاسو ایدیکم  
تجلیاتی آدم و خلیل و مسیحدن مستور قیلدم و سنک نمکدن جبریلی خبردار ایدم  
بیورر مع هذا مولانا جلال الدین رومی کندوبی حاشا تفضیل علی النبی ایتیز  
وفی نفسه جبریل مولانا یه مخصوص اولان غمی بیلز و عیسی علیه السلام دخی  
انده اولان دمندن دم اورمز و مولانا قدس سره حضرت حق غیرتندن بزرز  
دم اورمدی دیدیکنک بروجهی دخی بودر که ظهور حق بزله و بزم وجودمز  
انکه در دیمکدر کما قال الشیخ رضی الله عنه \* بیت \* فلولاه و لولانا \*  
لما کان الذی کاننا \* و محمد شیرین مغربینک دخی بوشعری معنای مزبوری مشعردر  
✽ شعر ✽ ای حسن ترا دیده ما کشته خریدار \* کردیده نباشد که کند حسن  
تواظهار \* هر دیده از و هر نفسی دیده جلالی \* زونازه شده هر نفسی دیده

و دیدار \* بر هر نظری کرده تجلی \* ذکر کون \* ناهر نظری زو نظری یافته هر بار \*  
 بر آینه دیده و دل اهل دلان را \* زوجلوه پیاپی رسد امانه بتکرار \* روی ارچه  
 یکانست ولی کاه تجلی \* بسیار نماید چو بود آینه بسیار \* ای کشته نهان از دل  
 و جان در تنق غیب \* واستاده عیان در سر هر کوچه و بازار \* حقا که اگر پرده  
 ز روی تو برافتد \* از غیر تونه عین توان یافت نه آثار \* کر باده ازین سان دهد آن  
 ساقی سرمست \* حقا که نماید بجهان یکدل هشیار \* پس کاشف اسرار  
 کبریا حضرت مولانا \* م \* حق ز غیرت نیرنی ماهم نزد \* دیوافظ مایله انانیت  
 موهوم سنی من وجه اشعار و اظهار ایله تقریر ایتسی وجود حق بدین غیر  
 وجود آخر اعتبار ایله اولمایوب بلکه وجود مجازی و همی اعتبار ایله در و تجلی  
 وحدت مطلقه نیک ظهورنده هستی مجازی بر امر اعتباری موهوم و بلکه  
 فی نفس الامر معدوم در دیوب بیوررلر که \* مشنوی \* ماچه باشد در لغت  
 اثبات ونفی \* ما گفته ندر اثبات ونفی میبندیده مشترک بر حرفی در که اثبات ایچون  
 معنای شیئی متضمنه و نافی اولدوقده نفی وجود شیئی مشعر در پس نافی مثال  
 (مانا بقاری) حدیث شریفنده (وما الله بغافل عما تعملون) آیت کریمه سنده  
 اولان ماکبی و اثباته مثال (یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم) آیت کریمه سنده  
 ودخی (ما بین یبئی و منبری روضه من ریاض الجنة) حدیث شریفنده اولان  
 ما کید روز بان دریده دخی مابعدی نحن اواوب جماعت متکلمیندن عبارتدر که  
 متکلمیندن هر برینک انانیتیه اشارتدر پس لفظ ماده نفی و اثبات واقع اولدیغی  
 کبی کویای لفظ ما اولان انسان و بلکه جمیع اکوان و اعیانده معنای نفی و اثبات  
 حاصلدر نتکیم هستی مجازی موهوم بحسب التعین والصورة مثبت اعتباری  
 و بالنسبة الی الوجود المطلق والحقیقی معدوم و منفیدر پس حضرت مولانا  
 انوار تجلیات وحدت مطلقه ایله نفی وجود موهوم ایتکه بیوررلر که \* مشنوی \*  
 من نه اثباتم منم بی ذات ونفی \* بن اثبات دکل بلکه بن ذاتسز نفی مطلقم  
 پس حضرت مولانا وجه مشروح اوزره نفی وجود موهوم ایدوب وحدت  
 مطلقه ده فانی و مستغرق اولدیه و ایات سابقه ده اولان کلمات قدسیه  
 اختیار ایله بیه \* ع \* چونکه عاشق اوست تو خاموش باش \* مضبوطجه کبار اولیانک  
 کلماته اعتراض اولمیبوب درون دلدن استماع اولمق لازمدر و ذکر اولان بقاء  
 حقانی مجبانه وجهله حاصل اولور که دین طالب صادق قلمی ارشاد ایچون  
 بیوررلر که ای طالبان ای عاشقان \* مشنوی \* من کسی در ناکسی دریاقتم \*



بن کسلکی ناکسلکنده بولدم یعنی افتاء وجود مجازی قیلوب وجود حقانیه  
 بقاء جاودانی به واصل اولدم \* مثنوی \* پس کسی درنا کسی در باقم \*  
 پس کسلکی ناکسلکنده نسج و صرف ایتم و جله واریجی قارخانه عشقه  
 اوتدردم ترك وجودده وجود حقانی و فناده بقادر بانی کوردم و دخی (کلی من علیها  
 فان ویبقی و جدرک ذوالجلال والا کرام) نه معنی در بیلدم ایتمدی ای یار موافق  
 و درونی مانندنی آتش عشق ابله یانق و آه جگر سوزایه سینته سی دلك دلك مادامکه  
 کندکله سن کند کدن خلاص اولیم سن و مادامکه خود پرست سن خدا پرست  
 اولیم سن و مادامکه بنده اولیم سن آزاداق بولیم سن و مادامکه ایکی عالمدن  
 یوزچووروب جله سنه پشت پا اورمیه سن آدم اولیم از سن و مرتبه انسانیته  
 ابریشه مرزن و مادامکه راه خداده جان وتی اویمیه سن مقبول حضرت  
 اولیم سن و مادامکه فقیر اولیمیه سن غنایه ابریم سن وفاتی اولد قیچیه بقا بولیم سن  
 \* رباعی \* ناهرچه علایقست برهم زنی \* درد آره محققان دم زنی \* تا آتش  
 عشق درد و عالم زنی \* یک روز میان کم زنان کم زنی \* تکیم حسین بن منصور  
 الخلاج قدس الله یوررل که (اذا اراد الله ان یوالی عبدا من عباده فتح علیه  
 باب الذکر ثم فتح علیه باب القرب ثم اجلسه علی کرسی التوحید ثم رفع عنه الحجب  
 فیراه بالمشاهده ثم ادخله دار الفردانیه ثم کشف عنه کبرياء الجمال فاذا وقع  
 بصره علی الجمال بقی بلا هو خینئذ صار العبد فانیاً و بالحق باقیاً  
 فوقع فی حفظه سبحانه و بری من دعاوی نفسه) آه ای طالب راه نه  
 دیبه بن که هنوز مقیم خانه بشریت و گرفتار هوای نفس و طبیعت سن پس  
 بولکلمات روح افزانک قدرو قیمت بلز سن و باده عشق نه کیفیت اولدیغن  
 ذوق ایتم سن ککوش هوشک دوش قبل که حضرت مولانا نه بیوررل  
 \* مثنوی \* جله شاهان بنده بنده خودند \* جله شاهلر کندو بنده سنک  
 بنده سیدر یعنی اگرچه شاهلرده ظاهراً طغنه سلطنت و شهرت و عزت  
 و دبده حکومت و اردرو کثرت بلاد و عساکر ایله مفاخرت قبلورلر اما حقیقه  
 نظر اولنسه پادشاهلر بنده لری نک بنده سیدر زیراجله سی بحسب الصورة  
 و ظایف و لوازم پادشاهدن طلب ایتم و پادشاه دخی انلرک مواجب و مؤنن  
 تدارک ایتمجه انواع خون دل و وبال عظیم حاصل ایتم و معناده بنده لری نک  
 خدمتکاری اولور و مواجب و علوفه و یرمه سه یا بنده عسکر قالیوب دولت  
 و سلطنته زوال کلور و مصرفی و قوی حددن زیاده اولسه بالضروره انلرک

مواجبی تحصیل ایچون رعایا و مملکت ییقبوب و حد شرع دین تجاوز ایله حکامی  
 نیجه مکروهی ارتکاب ایدیکنه رضا کو ستروب بالاخره سلطنته زوال کلور  
 مکر حق تعالی عنایت ایدوب شرع شریفه موافقت و ایراد و مصرف  
 مطابقتنه بذل همت ایلید پس علی کلا التقدیر بن بومقوله احواله تفسیر مالزم  
 سلطنت واعوان وعساکر ایچون اولغله فی نفس الامر پادشاهلر بنده لرینک  
 بنده سی اولورو کذلک (هو الذی خلق لکم مافی الارض جمیعاً) آیت کریمه سی  
 ودخی (خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی) حدیث شریفی فخر اسنجه  
 حق سبحانه و تعالی وجهه ار ضده و بلکه سبع مئو انده اولان جله اشیا بی انسان  
 ایچون خلق ایدوب و انسانی کندو ایچون ایجاد ایتکله فی الحقیقه انسان  
 جله نک سرافزاری وز بنده و عده و مطلوب شاهی ایکن اول غافل بیچاره  
 کندوبه بنده و افکنده اولان اشیا به اسم و بنده اولوب دولت ابدیدن محروم  
 قالور حقاً بودر که ✽ مثنوی ✽ جله خلقان مرده مرده خودند ✽ جله  
 خلق کندو مرده سنک مرده سیدر و بو بیت شریفک سیاقنه انسب اولان  
 بر معنی دخی بودر که جله شاهلر کندو قوللرینه التفات ایدیبیدر و جله خلق  
 کندی مبتنده بذل خامن ایلان محب صادق لرینه و معشوق قنر دخی جان فدا  
 ایدیبی عاشق لرینه کوکل و بریحی و کوکلن الیجیدر و بهر حال معشوق عاشقه  
 عاشقندن زیاده میل ایدیبیدر کذلک محبوب ازلی و مطلوب لم یزل دخی (الاطال  
 شوق الابرار الی لقاء وانا اشد الیه هم شوقاً) حدیث قدسی فخر اسنجه عاشق لر  
 ار جدرودخی (من کان لله کان الله) و فتنجه بر عبد صادق که عن خلوص عبودیت  
 نامه و ترک ماسوا ایدوب جمیع حاله لله اولسه حق تبارک و تعالی دخی اطف  
 و احسانیه اول عبد خالص ایچون اولور و شمول طالب و عاشق که طریق  
 حقه جان و تن اریدوب ته مذیب اخلاق و تحصیل محبت ذاتیه الیه حقه  
 قریب اولسه (من تقرب الی شبرا تقرب الیه ذراعاً) حدیث شریفی موجنبه  
 حق سبحانه و تعالی دخی توفیق و عنایت و رحمت و هدایت الیه عبد مز بوره  
 تقرب ایدوب حتی انی انایتدن دورو کندی بقاسیه مسرور قیلور ایددی بنم جانم  
 همان لازم اولان درگاه حقه تذلل و مسکنت و خلوص و عبودیت الیه یوقلق  
 عتبه سنده طوروب بوزین یه سور مکدر بو محققدر که ✽ مثنوی ✽ جله  
 شاهان پست پست خویش را ✽ مال کلام جله پادشاهلرن کندی پستتک  
 پسیدر یعنی تواضع و مسکنت ایدنلره تواضع ایدوب لطف و احسان ایدیبیلردر



✽ مثنوی ✽ جمله خلقان مست مست خویش را ✽ وجهه خلائق کندی  
 مستلرینک مستی و سوییچلرینک سو یچیلریدر مشهوردر که هر کس کوکلنک  
 سلطان و سونلرک قوی سومیانلرک سلطانیدر دیرلر حاصل کلام هیچ طالب بوقدر که  
 مطلوبی دخی انک طایبی اولمه و هیچ بر عاشق حقیقی بوقدر که حقه محبت ایلمه  
 و حق اکا محبت ایلمه بلکه محبت اول اول باشند اولوب (یحبههم و یحبونه) قول  
 کریمی بو باده دلیل قطعی واقع اولمشدر مثلاً بو کار مثال ایسترایسک نظر اعتبار ایله  
 کور کیم ✽ مثنوی ✽ می شود صیاد مرغان را شکار ✽ صیاد قوشلره شکار اولور  
 یعنی جمله کاری ترک ایدوب و برده کندوبی مخفی ایدوب شکار مرغ اوور  
 ✽ مثنوی ✽ تا کند ناکاه ایشا را شکار ✽ حتی ناکاه اول مرغی شکار ایلمه  
 پس صیاد اول حینده کندی صیدنه شکار اولمش اولور زرا کوکلی غیردن  
 منقطع اولوب اکا قید و بند اولدی امدی محل چون و چرا دکلدر که  
 ✽ مثنوی ✽ بی دلان را دلبران جسته بجان ✽ عاشق بی دلاره دایر جان و دل  
 ایله طالب اولمشدر ✽ مثنوی ✽ جمله معشوقان شکار عاشقان ✽ وجهه معشوق  
 و محبوب بلر عاشق لک صید و شکار بدر ✽ نظم ✽ عاشقان هر چند مشتاق  
 جال دایرند دلبران بر عاشقان از عاشقان عاشقترند ✽ در کلستان کمر پهای  
 بللی خاری خلد ✽ نوع و سنان چن صد جامه برتن می درند ✽ زرا محبوبک شرف  
 و عزتی و قدر و قیمتی عشاق ایله ظهوره کلوب لابد هر معشوق حقیقی شکار  
 عشاقدر اکر چه معشوق مستور العین اولدیغی جهتدن عاشقه ناز  
 و اندن اعراض ایدرسه و عاشق مفتوح العین اولدیغی جهتدن معشوقنه  
 نیاز و اظهار سوز و کداز دخی ایدرسه کبرو معشوق عاشقنه عاشقندن زیاده  
 عاشققدر امدی ✽ مثنوی ✽ هر که عاشق دیدیش معشوق دان ✽ هر کیم که  
 انی عاشق کردک معنی معشوق بیل ✽ مثنوی ✽ کو بنسبت هست هم این  
 و هم آن ✽ که اول عاشق محبوبنه عاشق اولدیغی جهتدن عاشق و معشوقی  
 اکا محبت قیلدیغی جهتدن معشوق بیل یعنی (یحبههم) معناسنه نظر ایله عشاق  
 الهی اوللری معشوق (و یحبونه) معناسنه نظر ایله گرفتار عشق بیل تکیم محمد  
 شیرینی مغربی ترجیع بندنده بو معنادن خبر ویرمشدر ✽ نظم ✽ عشق پیش  
 از جهان کن فیکون ✽ درسرای منزله از چه و چون ✽ بود آزاد از حدوث و قدم ✽  
 بود مستغنی از ظهور و بطون ✽ پانهاد از حریم خلوت خود ✽ بهر اظهار حسن  
 خود بیرون ✽ جلوه کرد بر مظاهر کون ✽ تا برون را بداد رنگ درون ✽ داد بر چشم

خویشتن جلوه \* حسن خود بر اباس کونا کون \* روی خود دید در هزاران روی \*  
 چون نظر کرد چشم اوز عیون \* کاه و امق شد و کهی عذرا \* کاه لیلی شد و کهی  
 بخنون \* صفت آن یکی ظهور و بروز \* صفت این دگر خفا و کون \* نام او کشت  
 عاشق و معشوق \* چونکه شد در جال خود مقتون \* و صفت آن یک شده غنی و قوی  
 \* نام این یک شده فقیر و یون \* در هر آینه روی خود را \* دید شاهد شک و دلبر  
 موزون \* و صف معشوق را به عاشق داد \* تافر خنک شد دل محزون \* بدر انداخت  
 موج قلم عشق \* هر چه در قعر بحر بدم کنون \* که جزا نیست در سرای وجود \*  
 بحقیقت کسی دگر موجود \* ای طالب درد الهی و عاشق صادق سبحانی  
 \* مثنوی \* تشنگان کر آب جویند از جهان \* تشنه را اگر جهان آب طلب ایدرل  
 ایسه \* مثنوی \* آب جوید هم به عالم تشنگان \* آب دخی عالمه تشنه لری طلب ایدرل  
 \* مثنوی \* آه ای درمند بچاره \* یورکی عشق برله بریاره \* فرقت یار برله آواره \*  
 زهره سی حسرت به صد باره \* مثنوی \* چونکه عاشق اوست تو خاموش باش \*  
 چونکه بالنظر الی الحقیقه عاشق او در سن خاموش اول \* مثنوی \* او چو  
 کوش می کشد تو کوش باش \* چونکه اول سبک قولاغ کچکه سن کوش  
 اول یعنی چونکه عاشق سکارا ز نهانی سو بلیک ایچون قولاغ کی اینه قریب  
 ایله زنه ارسوز سو بلیوب همان محبوب کلمات روح افزایی دیکله وانکله  
 عمل ایله و یا خود ای عاشق بی دل قتی چوق کشف اسرار ایملک چونکه معشوق  
 غیرت اظهار ایدوب قولاغ کچکه اول سنی ایقاظ و انباهدر عقلک باشکد  
 کتور واسانکی حفظ ایدوب بوندن زیاده جرأت ایله ودخی زیاده سوز  
 سو بلیه خوش و کوش اول \* مثنوی \* بند کن چون سیل سیلانی کند \*  
 ای مولانا چونکه سیل سیلان و جریان و طغیان ایله بند ایله \* مثنوی \*  
 ورنه رسوایی و ویرانی کند \* یو خسه سیل فراوان رسواییق و ویرانلیق ایلر  
 ائمدی بر موجب (یا ارض ابلعی ماهک و یا سماء اقلعی) سر وحدت و مرتبه  
 احدیتدن سوز سو بلیه و الا اسرار وحدت بر سیل عظیم و بلکه طوفان نوحه  
 بکزر و جهان و جهانیانی ویران و ذهنی قوی اولیان ضعیفانی غرق و هلاک  
 ایدر دیو حضرت مولانا بطریق التجربید کند و نفسنه خطاب ایدوب سر  
 توحیدک زباندن جریان ایدن سیل روان بند ایله دیو بیوررل \* قاسم \*  
 بکوش سر توجیه کفتی که پای کوپانست \* بکوش عقل توجیه کفتی که مست  
 و حیرانست \* مر ابکوی که آهسته باش و دم درکش \* فغان من همه ز آن



چشم مست فتانست \* بیابکوی خرابات عشق تاینی \* زشام تا بسحر نهرهای  
 مستانست \* هنوز فکر سروجان خویشقت داری \* زکوی عشق گذر که جای  
 شیرانست \* پس حضرت مولانا کبرو کنندی نفس نفسله خطابه ایدوب  
 بیورلر که طوته لم سولیه دیمش سن عشق دریایی جوشوب و موجلری  
 باشدن آشوب کشتی \* وجود غرق بحر عشق ودود اولدقدن صکره مکر سنده  
 اختیاری قالور ایمدی بو تحذیرات و ترهیبات هنوز عقل ایله یار اولان مبتدیره  
 کوره در یوخسه ✽ مشوی ✽ من چه غم دارم که ویرانی بود ✽ عشق  
 انهدن بکا ویرانلق اولدیغنه نه غم طوتارم زیرا ✽ مشوی ✽ زیر ویران  
 کنج سلطانی بود ✽ ویرانه التده سلطانه منسوب کنج و خزینه اولور  
 ✽ مشوی ✽ غرق حق خواهد که باشد غرق تر ✽ غریقی دریای عشق  
 ربانی اولان ایستر که دخی زیاده غرق اوله ✽ مشوی ✽ همچو موج بحرجان  
 زیر و زبر ✽ جان بحرینک موجی کبی زیر و زبر اوله و فرق و تمیز دن رها بوله  
 و نام و نشاندن ارقالمیه ✽ سید قاسم ✽ فکر عقل از حد گذشت ای عشق  
 آتش بر فروز ✽ هر یکایابی نشان هستی \* مارا بسوز \* باوجود آنکه دریا جرعه  
 جام منست \* برابر دریای حیرت باب خشکم هنوز \* عزت هر کس بقدر همت  
 والای اوست \* زاهد انرا سایه طوبی و مارا دلفروز \* ایمدی بنم روجم بر عاشق  
 غریق دریای عشق و حریق نار شوق اولسه شعور و عدم شعور دن قالب  
 بر مرتبه مستغرق فی الوحده اولور که ✽ مشوی ✽ زردر یا خوشتر آید یا زبر  
 ✽ تیر اود لکش تر نآید یا سپر ✽ در یانک قهرمی خوشتر در یوخسه اوستمی  
 خوشتر در و یارک تیریمی دلکشتر در یوخسه سپریمی دلکشتر کدر فرق  
 و تمیز ایتمز زیر عاشق بومر تبه ده فناء فناء و ارمش درونی سروپا اولمشدر  
 وجهاتدن قورتلشدر زیر و زبر و تیر و سپر فرق ایتمک خود مقید جهات اولتیرک  
 و وجوددن ارقالتیرک کاریدر فنا اندر فنا اولان عاشق فانی خود بو نلردن عاریدر  
 و بومر تبه غرق و غیبت دیرلر و غرق و غیبتک دخی درجه علیاسیدر یعنی  
 درجه عالیة غرق استغراق شواهد فی الجمعدر یعنی شواهد تجلیات  
 اسماء و صفات و اکاتباع اولان واردات و اشارتکه شواهد جمعدر شهود جمع  
 الیه لیرک آثاری جمعه محو و فنا اولوب عند تلك الحاله بقیة عبد بالکلیه فنایه وارر  
 و تعرف غیبا فی الکنزه یعنی (کنت کنز الم اعرف) و دخی (کان الله ولم یکن معه شیء)  
 حضرت عود ایدوب فانی \* مزبوری انوار اولیت مشتمله اولور و ضیای حق قدم

احاطه کلیه ایله احاطه ایدر و انك عینی حق تعالی انوار ازلیتی مطالعه سته کندی  
نور یله فتح ایدوب بعد القضا مقام بقاده کندی حیاتیله احیا ایدر پس عاشق  
غریق دخی دیده جانی نور رجن ایله کشاده قیلوب انوار ازلیت ربانیه پی  
انوار ازلیت ایله مطالعه قیلوب هم دینه دن خلاص اولور ز بران غریق  
دریای وحدت اولان فانی وجود حقه سی و موجود اولوب حیاتی دخی بقاء  
حقه باقی اولسه نور حقه نظر ایدوب انك جمیع صفاتی صفات حق اولور  
و غیبده اولان درجه عالییه دخی حصن جمعه عیون احوال و شواهد  
عیون و درجاندن عارفک غیبیدر یعنی عین جمع احدیته و اصل اولان عارف کامل  
احوالدن غائب اولوب احوالی کورمز و سن دخی اول عارفی بر حال ایله تشخیص  
ایدوب کوره مز سک که حتی انك اوزرینه برشی ایله حکم ایلیه سن ز بر احوال  
واجد و موجود و وجدانی مقتضیه در اقتضاء من نور ایسه محور سوم و طمس  
عین و اثر فی حصن الجمعدر پس غیبت جله دن غائب اولمقدر ز بر درجات قرب  
و حضرات اسمایه ترقی رسمک بقاسن اقتضا ایدر حال آنکه انی جمع افتناء میسر  
فافهم جدا پس حضرت مولانا قدس سره دخی مرتبه غرق و غیبتدن خبر  
و ربوب بن قعدر یا ایله بر دریا و تیر یار ایله سپرک قنغیسی قنغسندن ممتاز در  
فرق و تمیزیم یوقدر دیو بیوررل ✽ مشوی ✽ پاره کرده و سوسه باشی دلا ✽  
ایندی و سوسه نك پاره نمشی اولور سن ای دل یک پاره ✽ مشوی ✽ کرطرب را  
بازدانی از بلا ✽ اگر طرب و صفایی عنا و بلادن کبر و بیلورسک و بلا و جفا  
و صفا و وفا نك بینی فرق ایدر سسک یعنی فارق و فرق کننده اولوب محو ذوق  
و غرق عشق اولماش اولور سن دیکدر ✽ مشوی ✽ کر مرادت را مذاق  
شکرست ✽ اگر سنك مرادك محبوبدن مذاق سکر وفا و ذوق لذت صفا ایسه  
✽ مشوی ✽ بی مرادی فی مراد دلبرست ✽ سنك دلبرکک مرادی نامر ادلق  
دیکدر پس مراد دوستی قویوب و کند و که بشقه مراد کوسرتوب طالب لذت  
وفا و یا خورد راغب جفا اولق عشقه اولان مرتبه محو و فاندن بعید در پس  
علی کلا التقديرین کندی مرادك استیوب مراد دوستی فراموش اولور سن  
✽ شعر ✽ دلی دارم که دروی غم نکنجد ✽ چه جای غم که شادی هم نکنجد  
دلی کوفار غمت از سوز و ماتم ✽ دروهم سور و هم ماتم نکنجد ✽ ایندی ای  
مر دفانی ✽ مشوی ✽ هر ستارش خون بهای صدهلال ✽ اول محبوبک  
هر بر ستاره سی یعنی هر ذرات تجلیسی یوز هلالک خون بهاسیدر یعنی محو

مطلب  
در تحقیق  
غیب و غیبت



و محافده یوز هلال قدر خیال اولان عاشق نزارك قان بهاسی و حیات روح  
افزاسیدر ✽ مشوی ✽ خون عالم ریختن اورا حلال ✽ عالم قانی دو کک اول  
محبوب حیات بخشه حلال درزیرا (من احبني قتلتهم ومن قتلتهم فاناديتهم) فحوا سنجه  
عشاق الهی قتیل عشق ربانی اولوب و خون بهای عاشق جمال بی بهای  
سبحانی اولور ابدی بنم جان عزیزم ✽ مشوی ✽ مابها و خون بهارا یافتیم ✽  
بز بهاء و خون بهایی بواسطه اکابناء ✽ مشوی ✽ جانب جان باختن بشتافتیم ✽  
تا خبر و تراخی ایتموب جان او بنامق جاننده تعجیل و شتاب قیلدك و بذل روح  
ایلدك ✽ نسیمی ✽ من ز عشق یار نتوانم بجان باز آمدن ✽ زآنکه هست آیین  
مادر عشق جانباز آمدن ✽ تاب سوزم آتش عشق رخس پروانه وار ✽ کرد شمع  
روی او خواهم پیرواز آمدن ✽ جان بیاید داد عمری در غمش تا چون صبا ✽  
باسر زلفش توانی محرم راز آمدن ✽ عزم آن دارم که سر در پایش اندازم ولی ✽  
حسن رویش بر سرم نکذار داز ناز آمدن ✽ هر که اورا چون نسیمی کام دل  
می بایدش ✽ از مراد خود گذشتن و ز همه باز آمدن ✽ مشوی ✽ ای حیات عاشقان  
در مریدی ✽ ای عشق دعوا سن ایلان کسسه عاشق کک حیات عشق یار ایله اولمکده در  
✽ بیت ✽ عاشق بمرک مائل و عاقل بهانه جوست ✽ غازی قتیل دشمن و عاشق قتیل  
دوست ✽ مشوی ✽ دل نیایی جز که درد دل بردی ✽ ابدی ای طالب صادق کوکل  
بولیمز سن الا کوکل ایلمکده یعنی ✽ بیت ✽ یا کوکل اول حضرته ایرمک کک ✽ یا ایرنه  
کوکلنی و یرمک کک ✽ مضمونی اوزره مادامکه اول حضرته کوکل و یرمه سن  
کوکل صاحبی اولیمز سن و بوانده جان فدا ایمه سن حیات جاودانی بولیمز سن  
✽ مشوی ✽ من دلش جستم بصد ناز و دلال ✽ او بهانه کرده بامن از ملال ✽  
بن محبوبک کوکلن ایستدم اول معشوق بی بدل صد ناز و دلال ایله اجتناب  
و ملال سمتمدن بکا بهانه ایلش یعنی قلبی عرش رحمن و خلیفه سبحان و وارث  
حقیقت زیده اکوان و فخر جهان اولان مرشد کمالک کوکلنه یول بولمغه کندی  
کوکل دخی مرآت مجلای جمال لایزال اولمغه لایق بر کوکل اولمق تمنا ایلدم  
اول محبوب و مطلوبیم ناز و اجتناب جهتمدن بکا انواع بهانه ایلدی و یا خود  
نظر ارباب شهودده وجه جمال دوستدن غیری شی کور نموب و جناب حقه  
معامله ایلد ککرنده کاه اطلاق و تنزیه و کاه تقید و تشبیه یوزندن مکالمه ایدرلر  
تکیم کتب کریم و احادیث شریفه تنزیه و تشبیه اوزره نازل و وارده اولمدر  
پس عارف واصل و وارث فضل دخی تنزیه و تشبیه مرتبه سندن نطق ایدر

و حق جل و علایه دل اسنادی بو وجهله در که قلب صاف ار باب مشاهدات  
مرآت مجلای تجلیات اسما و صفات و مظهر تجلی ذات اولدیغی اعتبار الیه در  
با خصوص ( کل اناه یترشح بما فیه ) مصداقجه دلد کمال جلا و استجلا حاصل  
اولد قده همان دل تجلی و تجلی دلدن عبارت او اوب بین زجاجة القلب و نور  
التجلی فرق و تمیز قالماز و ملال اسنادی دخی بو محله اجتناب معناسنی متضمندر  
و دلال دخی نازمه مناسنه در و عمر بن الفارض بو مقوله قلبك وصفنده یوررلر که  
\* بیت \* فقلی فیه کنت اسکن دونه \* ظهور صفاتی عنه من حقیقی \* \* \* مشنوی \*  
کفتم آخر فرق تست این عقل و جان \* محبوبه ایندم حبیباه مشوقا ملکا  
پروردکارا بو عقل و جان خود آخر سنک غریق دریای عشق کقدر \* \* \* مشنوی \*  
گفت رو رو بر من این افسون مخوان \* محبوب و مطاوبم و ایکی جهانده مقصودم  
بکا نازایدوب ابتدی بوری بوری بو افسونی بکا او قومه و نار شوق حریقیم  
دوب سوزش عشقده نی کی دم اورمه \* \* \* مشنوی \* من ندانم آنچه اندیشیده \*  
بن بتلیمی اول معنایی که سن فکر ایدرسن ( انه علیم بذات الصدر ) قول  
کریحمی خود ایشندک ایدمی فکر کده اولانی دخی فکر که گلزدن اول بیلورم  
سنک ایسه بو قول و فکر کدن رایحه انینیت استشمام اولور \* \* \* مشنوی \*  
ای دودیده دوست را چون دیده \* پس ای ایکی کورمش احوال دوستی نیچه  
کورمش سنکه ایکیلکه رؤیت جمال دوست طلب ایدرسن و بشقه رانی و بشقه  
مرئی اولق اوزره رؤیت طلب ایدنلره خودالی بوم القیام نهی ( ان ترانی ) الیه  
جواب و برلکدن زمان بر آن خالی دکدر سن ایسه بونلری ایشیدر کن عقل و جان  
و عشق جانان و دریای عشقده نهان اولق قیدارینه بند او اوب بن اکادیدم و اول  
بکادیدی دبوطور من ایکیلکدن سو یلرسن و کندی وجودک در میان ایدرسن  
پس بو حال الیه جمال دوست مشاهده سن تمنایتم امنیت بهما صلد \* \* \* مغربی \*  
ای تو مخفی شده ز پیدایی \* وی نهان کشته از هویدایی \* من که باشم که نثار اشام \*  
تو بی آنکس که خویش راشایی \* غیر تو نیست هیچکس موجود \* ز آن سبب بی  
شریک و همتایی \* غین و عینی و کثرت و وحدت \* هم تو مجموع و هم توتنها بی  
\* صفت و اسم غیر تو چون نیست \* چون تو عین صفات اسمایی \* مغربی که  
رهی ز مغرب خود \* تاز مشرق چوماه برایی \* از تو و او ست بی تو و او بی \*  
از من و ما ست بی من و مایی \* جهد کن تا شوی بدوینسا \* چونکه یابی بدوست  
بینایی \* پس بدان یقین و بشناسی \* پس یابی عیان و بینایی \* که جزا او نیست



در سرای وجود \* بحقیقت کسی دگر موجود \* ای مستمع قابل حضرت  
 مولانا قدس الله انفسه بویایات شریفه ابله هم کند بلرینک بلا وجود و هووم  
 دریای وحدت مطلقه ده کلیت ابله غرق و غیب اولد قلربن بیان ایدر و هم  
 حقیقت بین اولمایوب سر و حدتدن بیخبر و عاشق ابله معشوق غیری بیلوب  
 عشقندن غیری شی کورن کر نظر لره و انذینیده ایکن ادعای عشق ایدن لره تعریف  
 ایدر و بعض کسینه لدخی ایاغی ناکهان کنج کوپنه یکممش کبی بی زحمت  
 و مجاهده مرشد جوادک بخش و عطا سندن نور محبت آلهیه ابله فتبله قلبن  
 اشغال ایدوب لکن بلا مجاهده و مشقت حاصل اولغله قدر و قیمتن بیلوب  
 و حفظ لسان ایتوب اسرار محبتدن نااهل و منکر اولن لره راز آجان و کفران  
 النعمه ایدن لره بیور لر که ✽ مشنوی ✽ ای کران جان خوار دیدستی و را ✽  
 ای جانی ثقیل اولان کفران النعمه اول دوستی خور کوردک و قدر و قیمت بیلوب  
 کشف راز ایلدک ✽ مشنوی ✽ زآنکه بس ارزان خریدستی و را ✽ زیرا که  
 اول حالی و دوستک محبتنی زیاده و جواز صائون الدک طریق محبتده خود جان  
 و باشرفدا اولق کرک ایدی سن ایسه ناکهانی بوا دک انکیچمن قیمتن بیلرسن  
 و بولدیغک سویلرسن ایمدی ✽ مشنوی ✽ هر که او ارزان خرد ارزان دهد ✽  
 هر اول کسینه که بریشی ارزان اله ارزان و برر مئلا ✽ مشنوی ✽ کوهری طفلی  
 بقصری نان دهد ✽ پس کوهر کران بهایی بر طفل برقرص و نانه ویر پس طفل  
 نابالغ طریقت اولان کران جانلر دخی قدر انوار محبت و قیمت اسرار طریقتی  
 بیلوب و طاعت حقه و انقیاد مرشدده رعایت مراسم عبودیت و ادب  
 قیلوب نان و خوان و مکر نفس و شیطان فریفته اولغله اول درینیم بی همتا  
 و کوهر عظیم بی بهایی اضاعت ایدر زهی خسران و زیان پس بعض سائلر  
 سؤال ایدوب یا مولانا سز خود عوام و خواصه علی السویه بوقدر کشف  
 اسرار ایلدیکز کم بلکه سزدن اول کلنلر بومر تبیه جرأت ایتمدی پس اول  
 سؤال سزه دخی وارد اولزمی دیو واقع اولان سؤال مقدره جواب طریقی  
 اوزره بیور لر که ✽ مشنوی ✽ غرق عشق ام که غرقست اندرین ✽ عشقهای  
 اولسین و آخرین ✽ ای بکا اعتراض ایدن کسینه لر بن بر عشقه غریق و بر نورک  
 نارنه حریق که اولین و آخرینک عشق لری بو عشق دریا سنده غرق اولوب قطره لغی  
 مرتبه سی دخی نابود اولدی یعنی فی الحقیقه اولین و آخرینک عشق و محبت  
 و طلب و رغبت لری بن غرق اولدیغم بو عشق دریا سنده غرق اولما چیخوند

ووجه عشاقك حشری بالاخره بودریای عشقه غرق اولوب نور محمدی  
بحرنده برقطره وشمس محبته محو اولمش ذره درویم فرط محبتم بر درجه ده در که  
عشق جهانبیان اول دریاده غرقه در پس بویله ایکن بنه تمام حال درویم  
بیان ایچون مراد اوزره بسط مرام و تفریر کلام ایده میوب ﴿ مثنوی ﴾  
مجلس کفتم نکردم زان بیان ﴿ کلمات اسرار الهیبه بی مجمل دیدم مفصل  
دیدم اول اسرار دن کاهی بیان ایلدم ﴿ مثنوی ﴾ ورنه هم افهام سوزد  
هم زبان ﴿ یوخسه بوموال اوزره بطریق الاجمال والکتابیه وبحسب التمثیل  
والاستعاره سوبلویب آشکارا وصراحه سوبلییدم نه فهموم وعقول فالوردی  
نه زبان جمله سوزان اولوردی پس اسراری سترایدوب علی طریق الکنایه  
وبرسبیل استعاره سوبلک ومحل تفصیلده مجمل بیان ایلمک آداب طریقت ندر  
بلکه عندار باب المعارف واجبر فلهذا اخفاء اسرار واهل اولنره مقصود  
ومرامی اظهار ایچون بعض اصطلاحات وضع اولنشد که انک مآلی اربانه  
معلوم ومحرم اولیانلردن مستوردر ایمدی طالب مستعدره کرکدر که فعل  
باز کونه دن غافل وصورت افسانه به قانع وما یل اولیه وعبارتک مفهوم  
صریحیه نه اسکفتایتمیه بلکه انک حقیقت ما آن تفکر و تفتن ابدوب  
معنای باطنیسنی اذعان قبله مثلاً جمله کما یاتدن بعضی بودر که ﴿ مثنوی ﴾  
من چولاب کویم اب دریابود ﴿ بن چونکه لب دیم مرادم اب محبوب صورت  
اولیوب بلکه اب دریای وحدت در لب دریای وحدت ابله دخی مرادم  
بواطن انبیا واولیاد که درونلری بحر وحدت و بیرونلری ساحل بشریتدر  
اما بعض محله بحسب اللفظ اصطلاحات شرابه دخی مطابق اولیوب لفظندن  
نسنه فهم اولنر مثلاً ﴿ مثنوی ﴾ من چولا کویم مراد الا بود ﴿ چان بن لا  
دیسمراد عکس الاولان الا اولور یعنی بن نفی وجودایدوب لاشیء ومعدوم  
وفنا و هیچم دیسم مرادم وجود واحد حقیقی بی اثباتدرو بقاء حقله باقی اولمغی  
اشعاردر ایمدی ( ولاتقف مالیس لك به علم ) غوای کریمی اوزره مجرد الفاظدن  
ظاهر و مستفاد اولان معانی مراد اولنشد زعم ایتوب گفتار اسرار عشاقه  
انکار ایتیه سن وعلم ظاهر و تاج و خرقة و تسبیح و سجاده و زهد و عبادته دخل  
اولند قده مطلقا علم ظاهری وعموما تاج و خرقة کینلری و تسبیح و سجاده  
استعمال قیلنلری وزهد و عبادت ایدنلری نفی و سلب دکدر بلکه نفی و سلب  
ایتدیکلری علمی ایله عمل ایتوب و ظاهره اقرار ایدوب باطنه اقرار ایتیمان معاندلر و تاج



وخرقه به مستحق دکل ایکن بغیر استحقاق تاج و خرقه کیوب و الله تسبیح و عصا  
 آلوب وارد نجه سجاده کوتردوب اصل الذوق و حالدن خبری اولیان مقلد در  
 وزهد و عبادتی لله اولیوب ریالین بد بخنلردر یو خسه نه آنکه سلب عدم اوله  
 ایدی فهم درست صاحبی اولوب مردان خدایک کلماتی نه مقوله کسینه له وارد در  
 اذعان قبل و اگر مرابی و مقلده به دخی نیچون تعرض اولور دیر ایسک ریاب و تقلیدی  
 انبیا و اولیا و ماذم ایدوب خصوصاً ریاب شرک ایله برابر طوبی اوب اکبر بکار دندر  
 اگر سنده دخی و ارایسه قلبکدن رفع و ازاله سیچون حقه مناجات ایله  
 و خلوص قلب اله کتورمک ایسته و تقلیده ایسک تحقیقه ایر یسک تمنا قیل  
 حاصل کلام بیان اولسان اوصاف ردیه دن سنده و ارایسه ازاله ایدوب  
 و اوصاف سنیه دن نه و ارایسه اکا شکر ایله و حق تعالی ک نعمتی ییل  
 و اکا کوره عمل قیل ✽ مثنوی ✽ من ز شیرینی نشستم روترش ✽  
 بن شیرینلکمدن و لذت دروئندن ترش رو او تور مشم ✽ مثنوی ✽  
 من ز بس یاری کفشارم خشم ✽ بن کثرت گفتاردن خاموشم یعنی حلاوت  
 حال درونم اولدیغنه بناء یوزم پورتاروب و کوزم قیابوب دائم الاوقات  
 توجه اوزره او تورورم و زبان حال مفتوح و ابواب معانی کشاده اولوب  
 نیچد اسرار و حقه باقی کشف اولغله صمت و سکوت اوزره طورورم  
 پس ترش روی اولدیغم معنی حلاوتدن و خاموش اولدیغم کثرت گفتار  
 اسرار دندر ✽ مثنوی ✽ تا که شیرینی ما از دو جهان ✽ حتی  
 بزم شیرینلکم از یکی جهانندن و جهانینندن ✽ مثنوی ✽ در حجاب  
 روترش باشد نهان ✽ ترش رویک حجابنده خفی و نهان اوله ✽ مثنوی ✽  
 تا که در هر گوش ناید این سخن ✽ تا که بوسه و زهر گوش نامستعدده کلیه  
 و نا محرم لراستماع ایتمه دیو ✽ مثنوی ✽ یک همی کویم ز صد سرلدن ✽  
 سرلدن دن بوزده برین سویلرم و غایت ایله چوقی بیلوب سر و حد تدن  
 ذوق کلی الدیغم ایچون قدر محبتی بیلوب اوجوز خرج ایتم و طفل ناباغ کبی  
 کوهر بی بهایی یک نان پاره به ویرم و ارباب استعدادی اقل من القلیل  
 مشاهده ایتمکله بالضروره قبض و امساک اقتضا ایدوب کشف راز ایتم  
 پس بو قدر حقائق و دقائق یقین دخی زیاده کشف راز اولور می دیر سه کن  
 بو سویلن ک گفتار اسرار لدنیسه دن بوزده بری و در یادن قطره  
 و مهربدن ذره در یو خسه کاهو حقه مرادم ادا ایدوب کشف اسرار

قابلیت یوقدرودخی \* م \* من تمام این نیارم گفت آزان \* منع می آید  
 ز صاحب مر کران \* و قنجه تکه دخی اذن یوقدر والانہ رسو یلنوردی  
 اما ای طالب صادق سن کر چکدن عاشق وطریق محبت وراه وحدتده  
 سالک فایق ایسک زنهار بونک کی شاهد بی همتا وزیابی زیر پرده ده  
 مشاهده ایتمکله قناعت ایلموا کر دست همتک برقع جمال یاره ایریشورسه  
 کشف قناع ایدوب ملاحظه وجه جاناندن برآن و طرفه عین ذاهل اوله  
 ووصلت دوست ال ویرر سه انی آخره صامتق ایچون آلمه حتی محبوب  
 دخی سنی دیلبوب وصلندن بهره مند اوله سن شهادت فروشک خودغبین  
 عظیمدر پس محبوب فروش اولور سک باری شول رجال خوش خصالره  
 فروخت ایله که ( رجال لانلهیهم تجارة ولا یسع عن ذکر الله ) انلرک  
 شاننده اوله وعبارات والفاظ موضعه حقیقت اولور قیاس ایتمه ودعوائی  
 کمال فهم ایلمه زیرا پندار کمال و پندار فهم فهم ایتماک و کمالدن بی بهره اولمقدور  
 پس پندار فهم و خیال ووهمدن رها بولمق کرکسن که مقام فهمه قدم  
 نهاده اوله سن ای جان پدر زنه ار بونی دخی دیمه که بن مشک هوشم  
 امواج در یادن پرایتم ودریا بنم مشکه صیغدی بوخود محالدر فاما بنم مشک  
 هوشم در باده کم اولدی دینسه خوبدر زیرا عقل شول محله دک لازمدر که  
 سنی در کاه سلطانه ایلمه چونکه حرم سلطانه داخل اوله سن عقله  
 طلاق ویرکه \* ع \* هم عقل عقيله است وهم علم حجاب \* پس  
 مادامکه عقل ووهم و علم و فهمی بر طرف ایتمه سن جمال شاهدهی کورده مز سن  
 و مادامکه صورت شهادت دن نظری قادر میه سن محبوبک معناسن  
 ملاحظه ایده مز سن \* نظم \* حجاب طلعت جانان نوی تست  
 ای نادان \* حجاب از پیش برخیزد چوتواز خودشوی بکا \* زهی حیرت که  
 ای عاشق بصورت دوری از معنی \* زهی حسرت که ای تشنه بکف  
 محجوبی از دریا \* حجاب از پیش دور افکن اگر خورشید میجویی \*  
 صدق بشکاف تابانی نشان اولولالا \*

تفسیر قول حکیم سنایی قدس سره

حکیم سنایی قدس سره نک قولک تفسیر پدر و قول مز بور بویت  
 شریفدر \* بهرچه از راه و اما نی چه کفران حرف و چه ایمان \*  
 حکیم سنایی بیورر لر که هر نه سبب ایله که طریق حقندن و راه مأمندن



کیرو قاله سن اول حرف و یا خود اول طرف نه کفر نه ایمان حرف طرف  
معنا سنه دخی کلور حاصل کلام کر کسه اول کلمه کفر و یا خود طرف کفر و کر کسه  
کلمه ایمان و یا خود طرف ایمان اولسون چونکه آنک واسطه سبیله طریق  
حقندن دور قاله سن یلنه هماده فرق یوقدر فرضی سنی طریق حقندن بعید ایدن کلمه  
ایمان دخی اولور سه زی را که ✽ ✽ بهر چه از دوست دور افتی چه زشت آن نقش  
وجه زیبا ✽ ✽ هر نه سبیله که دوستدن بعد و فراقه دوشه سن اول نقش زشت  
اولش و یا خود نقش زیبا ایمش نه فرق واردر یعنی کر کسه نقش کفر و معاصی  
و اعمال سیئه و کر کسه نقش طاعات و ایمان و افعال حسنه اولسون نه فرق  
اولور زیرا مقصود بالذات وصلت حق ایدی اولما قد نص کره یا نقش  
زشت اولش یا خود نقش زیبا اولش ایکیسی دخی سبب دور ینده مساویدر  
✽ پس فی الحقیقه کفر و عصیان انسانی طریق حق و صراط مستقیمدن  
دور ایدر فاما ایمان و اسلام نه وجهله دور ایدر دینور سه خالصا و مخلصا  
تصدیق بالجنان اولیان اقرار باللسان و صورت ایمان و لوجه الله اولیان اعمال  
هر کیم اولور سه اولسون صاحبی نجاته ایر کور میوب حقندن بعید قیلور  
و كذلك شول قلبه ده که ایمانک نوری ظاهر اولیه اول دخی صاحبنه ناردن  
نجات و بر مز و حقه قریب ایتمز ✽ سنایی ✽ ذره نور اکر بدست آری ✽  
بی تعب جسر نار بگذاری ✽ ور نه داری تونور نار شوی ✽ پیش پروردگار  
خوار شوی ✽ ره نمای تونور ایمانست ✽ عقل در کار خویش حیرانست  
مردی کفر و زندگی دینست ✽ هر چه گفتند مغرآن اینست ✽  
دین و ملت در عدم زد نست ✽ کم شدن از برای کم شدنست ✽  
دین نیابی کرت غم بدنست ✽ زآنکه کابین دین طلاق تنست ✽ کار دین خود نه  
سر سری کار بست ✽ دین حق را همیشه بازاریست ✽ آنکه کم زد وجود عالم را  
✽ کوبین مصطفی و آدم را ✽ تنکیم عین القضاة هم مدانی دخی زبده الحقایق  
نام نگانده تمهید اصل ثابده بومعنادن خبر و یروب دیر لر که اگر مذهب  
مرد را بخدا رساند اسلامست و اگر هیچ آگاهی ندهد طالب را بنزد وی  
از کفر بتر باشد اسلام نزد روندگان آنست که مرد را بخدا رساند و کفر آن  
باشد که طلب رانمی و تقصیری در آید که از مطلب باز ماند طالب را بانهنده  
مذهب کارست نه با مذهب ✽ قطعه ✽ آتش بزمن بسوزم این مذهب و کیش

عشقت بنهم بجای مذهب در پیش \* تا کی دارم عشق نهان در دل خویش  
 \* مقصود رهی تو بی نه دینست و نه کیش \* چه دانی که چه می گویم طالب باید  
 که خدا را در جهت و درد نیاورد آخرت و در بهشت نجوید راه طالب  
 خود در اندرون اوست راه باید که در خود کند و فی نفسه کم همه موجودات  
 طالب دل رونده است که هیچ راه بخدا نیست بهر از راه دل القلب بیت الله  
 همین معنی دارد \* انتهى کلامه \* و در معنی قوله علیه السلام \*  
 و بوسر سخن نبی علیه السلام بوحديث شريف و قول منفيك بپایانده در که  
 اول حديث شريف بود \* \* ان سعد الغيور وانا اغير من سعد والله غير مني  
 و من غيرته حرم الفواحش ما ظهر منها وما بطن \* بوحديث شريفك سبب  
 ورودی بود که حق تبارك و تعالی قذف محصنات اید نلر حد تعیین پیورد قده سعد  
 بن معاذ رضی الله عنه ابتدی یا رسول الله عليك صلواة الله اكر بن خاتمه بر كسته بی  
 زوجه م ایله فعل زناده کور رسم شهود احضارینه کیدر رسم بن کلجه زانیه  
 حامله اولور و زانی دخی فرار قیلور و اکر اکاسه و ز سویلر کن قذف ایدر رسم  
 حد قذف ایچون بکنازایانه ضرب ایدرلر و اکر سکوت ایدر رسم بنی غیرت هلاک  
 ایدرید کده رسول علیه الصلوة والسلام پیوردیلر که تحقیقا سعد غیور در و بن  
 سعد دن زیاده غیورم و حق جل و علا بندن اغیردر و غیرت حد قنددر که فواحشدن  
 ظاهر اولان و باطن اولان شیئی حرام ایدری و بوحديث شريفك ما قبله  
 مناسبی و معنای شريفك احوال عشاقه موافقی بوجهله در که حضرت  
 مولانا قس سره بن اسرار وحدت و اخبار محبتی تفصیل ایتیموب مجمل سویلدم  
 و کتایت ایدوب تصریح قیلدم بوخسه حقیقی اوزره عیان اینسم عقول و فهموم  
 سوزان اولوردی و بن شیرینلکمدن ترش رواوتوروب و بسیاری کفتاردن  
 خوش اولشمددر که حتی کوش ناخرمه سوز کتسون و نااهل اولنلر اسرار  
 وافق اولسون \* پس لاجرم سرانیدن یوزده بر یسن سویلدم پیورمش  
 ایدی پس بعض مستمعین کویا سوال ایدوب بامولانا چو نکه بوندن زیاده  
 عیان و بیان ایتکه امکان وارد در تحقیق و ابضاح ایتسه کز اولمازمی دید کلرنده  
 سوال مقدره بوحديث شريفله جواب و بروب پیورر لکه غیرت عاشق  
 و معشوق اقتضای ایدر که عاشق ایله معشوقک سرنه غیر واقف اولیسه و ناخرمه  
 کشف اسرار قیلیمیه زیرا غیرت غیبردن مأخوذه و مشتقه اولوب واصطلاحده



ان الغيرة كراهة مشاركة الغير فيما يقارب به \* ودخى الغيرة سقوط الاحتمال  
ضنا والضيق عن الصبر نفاسة \* ديو تعريف اولئـمـدر و غیرت دخی  
ایکیدر بریسی غیرت عبد و بریسی غیرت حقـدر غیرت عبد اولدر که  
احوائه غیرت اطلاعنی کریمه کوروب عجب و ریاضتاً دخل ایتماک ایچون  
حالی غیردن سـتر و حفظ ایدیه و ازدواج ابتـدی عرایس ابکار اسرار  
الهیتهـنک جمال قناعنی کشف ایدوب نامحرمه کوستر میه سعد رضی الله عنه  
کبی غیور اوله و اعمال و احوالی خالصـالله اولوب اندن غیره نصیب  
و برما می اوزرینه واجب قبله و عبد اوزرینه اولان غیرت حق دخی طاعات  
عبددن مخصوص بالحق اولان شیـده غیرت انکله مشارکنک کراهتی در  
روی عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
( ما اخذ اغیر من الله تعالی ومن غیرته حرم الفواحش ما ظهر منها وما بطن )  
وعن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ( ان الله يعار  
وان المؤمن يغار و غیرة الله ان یأبى العبد المؤمن ما حرم الله علیه )  
حکایت اولـمـور که برکون سری سـقطی قدس الله سره نک حضورنده  
( و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستورا )  
آیت کریمه سی قرأت اولـمـد قدس سر سـقطی اصحابنه توجه ایدوب  
حجاباً مستورا پیور یلن نه مقوله حجابدر معلو مکز میدر دیدی سز اعلم سز دیدیلر  
پیور دیلر که حجاب مزبور حجاب غیرتدر و حق تعالیدن اغیر هیچ احد  
یو قدر \* پس بو آیت کریمه نک معنایی بودر که حق تبارک و تعالی  
کمال غیرتـدن کفار ی معرفته اهل قیامی \* و شبلی طیب الله انفا سد  
دخی پیور لر که غیرت ایکیدر بریسی نفوس اوزرینه اولان غیرت بشریه در  
و بریسی قلوب و انفاس اوزرینه اولان غیرت الهیه در که انفاس عشاق  
ماسواده ضایع اولیوب و قلوبده محبت الهیهـدن غیر یسی واقع اولیه \*  
وقال بعض العارفين الغيرة فرض على اولیاء الله و ما احسن الغيرة عند المحبة  
و عند المنادمة \* وقال الجنید الغيرة لا تجوز الا فی اوقات ثلثة عند الذکر و الغفلة  
و عند المحبة ان یری صاحبه مع العلاقة و عند التعظیم \* و قيل الغيرة غیرتان  
غیره من الحق علی عبادیه و هو ان یستترهم عن اعین الخلق و یقع له المهابة  
فی اعینهم و غیره من العبد فی الحق فیستتر حاله عن ان یعلم احد معرفته له و شوقه  
علیه و شیخ الاسلام عبد الله انصاری قدس الله سره دخی غیرته عبد ایچون

اوج درجه اثبات ابدوب بيوررل كه \* الدرجة الاولى غير العابد على عمل ضايع يسترد ضياعه ويستدر ك فواته ويتدارك تواءه \* والدرجة الثانية غير المريد على وقت فات وهي غير فائلة فان الوقت وحي الغضب ابى الجانب بطى الرجوع \* والدرجة الثالثة غير العارف على عين غطاها غين وسر غشيه رين ونفس علق برجا او التفت على عطاء بس عبدالله انصارى قدس سره نك غيرته بيان بيوردينى درجات معلومك اولوب درجه ثالثه اولان غيرت عارفين عين اوزرنده واقع اولان برده غين ايچون اولديغن ذوق ابتدا كسه ضمير خورشيد نو يره ستر اوليه كه حى بالذات وقيوم كل اولان حضرت حق وفاض مطلق جميع موجوداته نجلى عام اليه تجلى ابدوب حى ومحى اسمك حضرت ندن جله اشيا حيات باطنه وظاهره اليه حيات بولش لردر فلهذا جميع اشياك نطق وحياتى حقك نطق وحياتيه در ولكن اشياه اولان سر نطقك ظهور ندن و ارباب حجابك اول سر نطقه اطلاق ندن حق جل جلاله كندو نفسى غيرت اليه وصف ايلوب محرم اولان ارباب كشفدن غيرى به اول سر ك ظهور و اظهارن حرام ايلدى ودخى غيرتندرك ظاهرا و باطنا وجود حقن غيرى بوجود آخر يوغيكن بنه نخل ذات احديث اولماق ايچون ظاهرده و باطنده اولان صور اشياه تجلى وجودى عامى اليه ظاهر و تجلى وعين اشيا و ايلدى بعده نفسى غيرت اليه وصف ايلدى اكابناء كه صور اشياه نجلياتيه ظاهر وعين اولدينى ارباب حجابك عينه ظاهر اوليه بس كال غيرتندن فواحشى يعنى اشياه اولان اسرار عينيك اظهارن عين اولان اشياه حرام قيلدى و اظهارن منع ايلدى ز ياهر شيدده اولان تعين الهى نطق انا الحق اليه ظاهر اولوب حق هر شيدده كندو بي اظهار ابتدا كده سر وحدت بارز و منكشف اولوردى فلهذا نطق اشيا نطق باطنيدرك قوله تعالى ( وان من شئ الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم ) و بحر زخار حقايق و معدن اسرار و دقائق شيخ محى الدين عربى قدس الله سره الفايق فص هو ديه ده بومعناى بيان ابدوب بيوررل كه ( قد ورد الص الا الهى بهذا كله الا انه تعالى وصف نفسه بالغيره ومن غيرته حرم الفواحش وليس الفحش الا ما ظهر لمن ظهر له واما فحش ما بطن فهو لمن ظهر له فلما حرم الفواحش اى منع ان تعرف حقيقة ما ذكرناه وهى انه عين الاشياء فسترها بالغيره وهوانت من الغير فافير بقول

وحي الغضب ( اى  
سر يع الغضب شديد  
التفار ( ابى الجانب)  
اى لا ينقاد ولا يلين اذا  
اتى ( بطى الرجوع)  
الى الرضاء اذا غضب  
سند



السمع سمع زيد والعارف بقول السمع عين الحق) وشيخ رضى الله عنه بمحمد  
 ماذكرناه بيورديغى بونك سباقنده اولان قولى ايديكه حق سالاك  
 وطريقك عين وغايتى دردعش ايدى وهو قوله قدس روحه (فالناس على قسمين  
 من الناس من يمشى على طريق يعرفها ولا يعرف غايةها فهمى فى حق صراط مستقيم  
 ومن الناس من يمشى على طريق يحفلها ولا يعرف غايةها وهي عين الطريق التى  
 عرفها الصنف الآخر فالعارف يدعو الى الله على بصيرة وغير العارف يدعو  
 الى الله على التلديد والجهالة فهذا علم خاص يأتى من اسفل سافلين لان  
 الارجل هي السفلى من الشخص واسفل منها ما تحتها وليس الا الطريق فمن  
 عرف الحق عين الطريق عرف الامر على ما هو عليه فان فيه جل وعلا بسلك  
 وبسافر اذ لا معلوم الا هو وهو عين السالك والمسافر فلا عالم الا هو فمن انت  
 فاعرف حقيقةك وطريقك فقد بان لك الامر على لسان الترجان ان فهمت  
 وهو لسان حق فلا يفهمه الا من فهمه حق فان الحق نسباً كثيرة ووجوها  
 مختلفة) انتهى كلام الشيخ پس شيخ طيب الله انقاسه نك كلمات قدسيه سنك  
 معناسندن فهم اولنان بودر كه حق عين جميع اشيا اولوب ولكن (قل انما حرم  
 ربي الفواحش ما ظهر منها وما بطن) قول كرمي ايله اول جميع اشياك عيني  
 اولديغنىك معرفتندن منع ايلوب حقيقت من بوره بى غيرت ايله ستر ايتدى  
 وغيرتندن معنای غيريت ملحوظ اولمغله شيخ رضى الله عنه غيرت معنای غيريت  
 اوزره استعمال ايلدى يعنى حقيقت واحده اولان حتى اسم غير اطلاقه غيريت  
 ملحوظ اولنان تعينات كثيرة مختلفه ايله ستر ايلدى ديويوردي حقا حقيقت  
 حان بودر كه سائر حقيقت الهيه اولان غيرت سنك انت ايله اشارت اولنان  
 وجود كدر كه سنك وجود كده معين وظاهر اولان حتى سنك تعينك ايله ستر  
 ايتشدر زيرا تعين متعینك غير بدر فلهذا مخاطبك وجودى غير ايله تسميه وانك  
 ستر قبلدى اكا بناء كه انانيت وانيت ونحبت وفوقيت وتحتيت هويت واحده  
 غير متاهيه بى تعديد ايتشدر پس هويت واحده دن انت وانا ونحن وهو ايله  
 اولان كنيات متكثره وعبارات شتى ومتعدده د ظاهر وغيريت باهره اولدى  
 انت ايله مفيد اولان غيرت ايسه غيردن مأخوذه وغيرت لفظا ومعنى غيرى مستلزمه در  
 فافهم جدا ✽ مغربى فرمايد ✽ اى بخورشيد حسن عالم كير ✽ كرده هر ذره را  
 چو مهر منير ✽ نقش خود را نكاشته در دل ✽ شسته نقش جهان ز لوح ضمير ✽  
 كرده بر لوح عالم تركيب ✽ صورتى بر مثال خود تصوير ✽ هم بخود نفخ روح او كرده ✽

هم بخود کرده طینتش نخمیر \* نام او کرده آدم و حوا \* در جهان عبارت و تعبیر \*  
 اوست خورشید و کائنات و شعاع \* اوست دریا و کائنات غدیر \* زانکه با او جز  
 او محال بود \* زین سبب شد سر بر عین امیر \* از چهره عشق و عاشق و معشوق \*  
 متحدی شوند بی تصویر \* چون ذلیل و عزیز هر دو یک نیست \* یا غنی از چهره روست  
 عین فقیر \* بس سزد مر ترا اگر کو بی \* زبان فصیح بی تعبیر \* که جزا و نیست  
 در سرای وجود \* بحقیقت کسی دگر موجود \* ابدی ای عاشق صادق مقدمات  
 مزبوره معلومک اولد یسه کاشف اسرار کبریا حضرت مولانا دخی قول حکیم  
 سنایی و مفهوم حدیث شریفی تفسیر و یو ذکر اولنان اسراری تقریر ایدوب  
 بیورر که ﴿ مثنوی ﴾ جله عالم زان عبور آمد که حق ﴿ جله عالم اول سبیدن عبور  
 کلدیکه حضرت حق ﴿ مثنوی ﴾ برد در غیرت برین عالم سبق ﴿ غیرتده بو عالم  
 اوزرینه سبق ایلندی یعنی غیرت حق عالم و عالیانه غلبه ایدوب جهان وجهانیان  
 غیرتی غیرت حقدن اخذ ایلندی ﴿ مثنوی ﴾ او چو جانست و جهان چون  
 کالبد ﴿ خدای متعال و ایزد بی مثال فی المثل جان کیسدر و جهان اکانست  
 قالب کبدر فاذا کان كذلك ﴿ مثنوی ﴾ کالبد از جان پذیرد نیک و بد ﴿  
 کالبد کندودن ظاهر اولان نیک و بد هر نه ایسه معنی جاندن قبول ایدر ز برا  
 اجساد عالمده متصرف حقیقی حقدن غیرتی یوقدر بناء علی هذا ارباب کشف  
 و شهود مرابای اشپاده حقدن غیرن کورمز و غیره نظر قیملر غیر یوق  
 کیمی کورسونلر پس (حسنات الابرار سیئات المقرین) خواستی اوزره ارباب کشف  
 مرتبه شهوددن ایمان بالغیه رجوع ایتسه و مشاهده غیر قیلسه غیرت حق  
 حالت مزبوره بی عارف مزبوردن زله عدا ایدوب اکاعیب و شین اولور تکبیم  
 حضرت مولانا بو معنایی بیان بیورر ﴿ مثنوی ﴾ هر که محراب نمازش کشت  
 عین ﴿ هر کیم که صلوة جانتک محرابی عین اولدی یعنی قبله روحی وحدت  
 مطلقه و منظر قلبی حقیقه الحقایق اولدی ﴿ مثنوی ﴾ سوی ایمان رفتن  
 می دان تو شین ﴿ انک ایمان جانیته کیمه سنی سن اکاعیب و شین بیل ز برا ایمان  
 غیبده اولانی تصدیق بالجنان و اقرار باللساندر و عین غیبده اولان ظاهر  
 اولمله کشفام شهودی اولقدر پس اصحاب عیان مرتبه ایمان رسمی به  
 کلک انلره کوره شیندر و عوامه کوره عزت و شرفدر مثلا ﴿ مثنوی ﴾ هر که  
 شدمر شاه را اوجامه دار ﴿ ه اول کیمسه که پادشاهه تقرب ایدوب جامه  
 دار اولسه ﴿ مثنوی ﴾ هست خسران بهر شاهش اتجار ﴿ شاهدن



اوتوری آخر دیاره کیدوب تجارت قیلق اکا خسران وزیر زرا روز وشب  
 حضور شاهده ایکن دور و غایب اولور و کذلک ﴿ مثنوی ﴾ هر که با سلطان  
 شود او همنشین ﴿ هر اول مقرب که همنشین سلطان اوله بویه مقبول و مقرب ایکن  
 ﴿ مثنوی ﴾ بر درش شستن بود حیف و غین ﴿ اول کسته همنشین شاهي  
 قویوب سلطانک قیوسی اوزره اوتور مق غین عظیم و حیف در زرا قدرین  
 بلامش اولور نیکیم امام علی کرم الله وجهه (رحم الله امره) عرف قدره و لم تعد  
 طوره (بیور مشدر و دخی (ما هلك امره عرف قدره) دیمشدر و کذلک  
 ﴿ مثنوی ﴾ دست بوشش چون رسد از پادشاه ﴿ چونکه پادشاهدن  
 بر کیمسه ال او پک ابر پشه یعنی پادشاه اکا درجه عایه اعطا ایدوب وقانون  
 پادشاهی اکا پادشاهک الن او پک اولوب عنایت پادشاهیدن اکا بومر تبه  
 اعطا اولنش ایکن اول مرتبه سن بلیوب و اول درجه نک حکمن و بر میوب  
 ﴿ مثنوی ﴾ کرگزیند بوس یا باشد کناه ﴿ اگر اول کیمسه پادشاهک  
 الن قویوب ایاغز او پک اختیار ایدر سه کناهدر زرا (لا شرف مع سوء الادب)  
 بیور مشدر بومحمله ایسه ایاق او پک سوء ادبدر ﴿ مثنوی ﴾ کرچه سر  
 بر پانهادن خدمتست ﴿ اگرچه پادشاهک ایاغنه باش قومق و غبار اقدامه  
 یوز سور مک خدمت و حضور پادشاهیده اولنره عزتدر و لکن (ولیکل مقام  
 رجال) موجنبجه ﴿ مثنوی ﴾ پیش آن خدمت خطا و زلست ﴿ اول خدمت  
 منعه قتنده سر پانهاده اولق خطا و زلهدر و کندویه مورث ذلتدر حاصل  
 کلام پادشاه انی ال او پک مرتبه سنه ترقی ایتدیروب اعزاز و اکرام ایغش ایکن  
 مرتبه دنیبه تنزل ایتک پادشاه قتنده ترک ادب و ذات و دناءتدر و بوتوجیه  
 مراتب اعتبار یله در و ایمان غیبی ایله ایمان شهودی یه کورهدر یوخسه عاشقه  
 شرف و عزت محبوبک ایاغز او پکدر ایدمی ای عبد مقرب و خاص ﴿ مثنوی ﴾  
 شاه را غیرت بود بر هر که او ﴿ بوگزیند بعد از آن که دیدر و ﴿ هر کیمکه  
 پادشاهک جمال باکمال و دیدار بی مثالن کورد کند نصرکه دیداری قویوب  
 بوی اختیار ایلیه پادشاهک اوزرینه غیرت ایدر بویدن مراد الفاظ و عبارت  
 و نقش صورتدر پس پادشاهک جالی کورلد کند نصرکه کاغذده یازیلان  
 نقشه و غیره نظرا یتکه پادشاه راضی اولمز غیرت ایدر کا قال ابو القاسم  
 النصر آبادی (من نظر الى شيء غير الحق فلا ينظر الى الحق فانه غيور ومن غيرته  
 انه لم يجعل اليه طريقا سواه ولا عليه دليلا غيره) کورمز میسن آدم علیه السلام

جسته نفسی ایچون وطن خلود ایستدیکچون حق تعالی جنتدن آدمی اخراج  
ایلدی و ابراهیم علیه السلام جکر پاره سی اسمعیل صلوات الله علیه محبت  
ایستدیکچون ذبح ایله امر ایدوب حتی محبت قلبندن چیقاردی ( فلما اسماوتله  
الجبین ) و صفا سره منه امره بالفداء منه فانه غیور لایحب ان یری فی قلب عبده  
سواء و قیل ان ابا یزید البسطامی ( رأى جماعة من الحور العين في منامه فنظر  
اليهن فساب وقته اياما ثم انه رأى في منامه جماعة منهن فلم يلتفت اليهن  
وقال انكن شواغل ) و بالله التوفیق بونلرک جله سی آثار غیر تندر ✽ مشوی ✽  
غیرت حق رمثل کندم بود ✽ مثلاً غیرت حق کندم کبی اولور ✽ مشوی ✽  
گاه خرمن غیرت مردم بود ✽ غیرت مردم فی المثل خرمن صمانی کبی اولور  
یعنی خرمنده بغدادی اصل و صمان فرع اولدیغی کبی فی المثل غیرت حق ایله  
غیرت خلق خرمنک بغدادی ایله صمانه مئل اولوب غیرت حق اصل و غیرت  
خلق فرع در فاذا کان كذلك ✽ مشوی ✽ اصل غیرتها بداندازاله ✽ غیرت لک  
اصلنی الله دن بیلکز ✽ مشوی ✽ آن خلقان فرع حق بی اشتباه ✽ خلا یقک  
آن ولابی و یا خود مخلوقاتک غیرتی بلاشک و لاشبهه فرع غیرت حق بیلکز  
✽ مغربی ✽ آن ماه مشتریست بازار آمده ✽ خود را زدست خویش خریدار آمده ✽  
پنهان بدین جهان زسرا پرده نهان ✽ یارست در ملابس اغیار آمده ✽ محبوب  
کشته است محب جبال خویش ✽ مطلوب خویش را طلب کار آمده ✽ از روی  
اوست این همه مؤمن عیال شده ✽ و زموی اوست این همه کفار آمده ✽ این  
کثریت لیک زوحدت عیان شده ✽ این و حدیثت لیک بتکرار آمده ✽ این  
موجهاز بحر محیط حقیقتست ✽ وین جوشه از قلزم زخار آمده ✽ از موج  
اوشدست عراقی و مغربی ✽ و زجوش اوسنایی و عطار آمده ✽ آه ای یار صادق  
و طریق عشقده همراه موافق معشوق ازلی و محبوب لم یزلی عشاق بی دللرک  
هر برینه بر تبحلی خاص ایدوب و کمال مرتبه کوکل ایچی و عاشق نواز غندن  
هر برافنده سینه بر یوزدن معامله ایدر که هر بریسی بن بنده سینه و بوافکننده سینه  
اولان اظهار حسن جلال و افشاء اسرار وصال بندن غیره واقع اولماشدر  
ملاحظه سنده اولور ✽ ع ✽ لیکن دل عاشقان بداندیش بود ✽ و قعجه احیانا  
نظر عقلی ایله نظر ایلد که هر بر سرده بر سر و هر بردلده بر کار مشاهده ایدوب  
کثرات تجلیاتی مطاعه قیلد قده لاجرم دهلی یاردن حکایت و برای ناله وزاری  
تلخی هجر و فراقدن شکایت ایدرلر و چشمسار چشمزدن اشک فراوان



دو کرل شکیم حضرت مولانا بومعنادن خبر و یروب یوررلر که ﴿ مثنوی ﴾  
 شرح این بگذارم و کیرم کله ﴿ بوسر وحدت و شرح غیرت بیان ترک ایلدم  
 و شکایت طوتارم ﴿ مثنوی ﴾ از جفای آن نکارده دله ﴿ اول اون کوکلو  
 نکارک جفا سندن بو محله نکار محبوب حقیقیدن عبارت وده دله تجلیات مختلفه  
 قیلدیغنه اشارتدر و جفادن مراد عشق الهی قلب عاشقه مستولی اولماغله  
 حالدن حاله دوندر ووب و عاشق جال یار اولان صادق وصال دوستدن غیری  
 بر حاله قناعت ایتوب سیر مرآتیده اولان تلوانتندن عبارتدر و بودخی شکایت  
 دکل بلکه علی ای وجه کان محبوبی ذکر و فکر ایدوب درد درون حکایت  
 واحوال پریشانی ر وایتدر و بو بهانه ایلله کوزندن قائلو یاش دو کوب دردلو  
 دردلو اغلامقدر زیر کمال وصلته و ظهور سر وحدته اغلامق یوقدر پس  
 حق سبحانه و تعالی عشاقک کوزی یاشنی خریدار اولوب ناله وزار یلرین اراده  
 یوردفده هجر و فراق یوزندن تجلی ایدوب عاشق دخی بی اختیار جوش  
 و خروشه کلوب زاری و گریه قیلاور و بو هجران و فراق بر فرقتدر که عین وصلت  
 و بوشکایت شکری حکایتدر و بوزاری عین خنده در ﴿ بیت ﴾ کر چه فراقه  
 دوششم عین وصال ایچنده یم ﴿ کل نظر الله حاله کور که نه حال ایچنده یم ﴿ اکابناء  
 حضرت مولانا یوررلر که ﴿ مثنوی ﴾ نالم ایرانالها خوش آیدش ﴿ ناله  
 وزاری ایدرم ز بر ناله و این و آه و چنین اول محبوب عالمینه خوش کلور  
 ﴿ مثنوی ﴾ از دو عالم ناله و غم یایدش ﴿ ایکی عالم اهلندن اول حبیب و دوده  
 ناله و غم کر ایدر ﴿ بیت ﴾ شهاب عشقک بنی زار ایلشدر ﴿ جهانندن کلی بیرار  
 ایلشدر ﴿ همان و صلاک دیلر دیوانه کوکلم ﴿ سنکله شویله بازار ایلشدر ﴿  
 نه برده اچیلور سه ورد خندان ﴿ انکله همنشین خار ایلشدر ﴿ مثنوی ﴿ چون  
 نالم تلخ از دستان او ﴿ اول یار بی نظیرک دستان هجرانندن نیجه ناله تلخ ایلیم که  
 ﴿ مثنوی ﴿ چون نیم در حلقه مستان او ﴿ چونکه انک حلقه مستاننده دکل بو بیت  
 شریفه بو وجهه معنی ویر یاور سه حلقه مستانه داخل اولمیان طالبلره تعریف  
 و احاض نصیح قیللندن او اوز یعنی ای طالبلره عجب اغلیه سز و یارک فراقندن  
 ناله قلمیه سز که انک حلقه مستانه داخل اولماه سز ایددی داخل حلقه  
 مستان خدا اولماغیچون ناله وزاری کر کدر دیمک اوله و یا خود معنای بیت  
 شریف بو وجهه اوله که دوستک عین وصلت اولان دستان فراقندن نیجه  
 ناله تلخ ایتیم که مستان خدانک حلقه سنده فی کبی یم پس بندخی لاجرم فی کبی  
 آه و ناله ایتکدن خالی اولمازم و ککندومی دست ناییدن المازم دیمک اوله

بو تقدیر چه تعریض اولما بوب ناله سینه شکر ایتش او اور ✽ نسیمی ✽ دون کون  
 فراق کدن کوزم یاشین دو کر قان آقیدر ✽ اعلک غمندن دم بدم یاقوت و مر جان  
 آقیدر ✽ یاندر دی شوق ک جائی یاقدی فراق ک بغری ✽ عشق ک بلا سی باشه  
 کور کیم نه طوفان آقیدر ✽ کل کل اونته یاری حالن کور آنک صورانی ✽ شوق کدن  
 ای دردانه کور کوزدن نه عمان آقیدر ✽ شول انجو صور تلو دیشک کیش خیالی  
 عینه ✽ آغزندن اصدافی انک لؤلوی غلطان آقیدر ✽ نوحک کیمسن ایسته کیم  
 یقلشدی طوفان قو عه ✽ سیلاب اشکک شویله کیم بو چشم کر یان آقیدر ✽ مشکین  
 صبحک چو کانه چون باشمی طوپ ایتشم ✽ عشق ک بلا سندن ینه اول طوی  
 چو کان آقیدر ✽ اعل لبک تفسیرنی سوبلر نسیمی جانله ✽ شول رسمه کیم صانه سن  
 خضر آب حیان آقیدر ✽ ✽ مثنوی ✽ چون نیاشم همچو شب بی روز او ✽  
 بی وصال روی روزافروز او ✽ اول محبوب از اینک روز سنز و آنک روزافروز اولان  
 انک روی وصال سنز و جانم مشاهده ایتکیمز بن نیجه شب کی تیره و تاریک  
 اولیم شیدن مراد بو محله عشاق ک غم هجرانی و روزدن مراد نور و صلیتدر  
 یعنی بن نیجه غمناک اولیامکه وصال یاردن و روی روزافروزی مشاهده سندن  
 هجر و انفصاله دوشوب فرقتده قائم ایدی سحاب کی آه ایدوب اغلامق  
 و شب تیره کی غم چکک بکا لایقدر ✽ نظم ✽ شها کوکلم طوفان اولدی  
 سنسز ✽ چکر هجر کله بر یان اولدی سنسز ✽ یقینده سندن ابرو شاه خوبان ✽ بو کوکلم  
 تختی ویران اولدی سنسز ✽ کوزم یاشی جهانی طوتدی ای جان ✽ کورن ایدر که  
 طوفان اولدی سنسز ✽ آه ای عاشق آواره و درد ابله سینه سی بر یاره بو کانه چاره  
 اولسونکه وظیفه عاشق لاجرم نیاز و طریقه معشوق لابد نازدر و شیئه معشوق  
 هر بار عاشق کش اولمق قاعده عاشق دخی محنت کش اولمقدر ایدی کر کدر که  
 جفای یاره ک وکل و یروب دامن رضا جو بی دست صبردن قومیه سن  
 کوش هوشله استماع قبل که حضرت مولانا دخی بو باده نه یورزلر ✽ مثنوی ✽  
 ناخوش او خوش بود در جان من ✽ اول محبوب و مظلومک ناخوشی بنم جانم  
 اوزره خوشدر ✽ مثنوی ✽ جان فدای یاردل رنجان من ✽ بنم دل رنجیده ایدن  
 یارمه جان فدا اولسون ✽ شعر ✽ شکایت ایلزم دلبرک جفا سندن ✽ کانک  
 جفا سی بکا یکدر روفا سندن ✽ از لده جانله چون عشقه بلی دیشم ✽ بلا سنی چکر  
 دو غزم بلی سندن ✽ نه در دایمش عجب ای کوکلی الان عشق ✽ که عاجز ایلدی  
 خلقی انک دوا سندن ✽ بهانه سز سکا قول اولشم یلور سن سن ✽ بو بندی کرم



ایت صائمه کج بهاسندن \* منور ایله وصالکله ای قرقوزیمی \* که فرقک انی  
 آجدی اوتوتیاسندن \* قره بکک کبی دوشدم اود اوستنه ینارم \* بو آنشی اکه  
 صور کیم یار هوا سندن \* اما نیم هجر و فراقده ابکیلاک قیاس ائمه سز بو هجر  
 و فراق عین وصلت و سر وحدت در دیوب حضرت مولانا بیوررلر که  
 ❖ مثنوی ❖ عاشقم برنج خویش و درد خویش ❖ بن کند و دردمه و کند و  
 رنجمه عاشقم ❖ مثنوی ❖ بهر خشنودی شاه فرد خویش ❖ کند و فرد واحد  
 (ولم یکن له کفوا ایله) ایله وصف اولنان شاهمک رضا و خوشنودلغندن  
 اوتوری ❖ مثنوی ❖ خاک غم را سرمه سازم بهر چشم ❖ اول محبوب لایزالک  
 غبار غم و خاک درد و المن کل دیده رمد دیده دوزم و تنویر بصیرتم ایچون  
 عین جانه کشیده قتلورم ❖ مثنوی ❖ تاز کوهر پر شود دو بحر چشم ❖ ناکیم  
 ایکی کوزمک ایکی دریاسی جواهر سرشکدن مالامال و پراؤلو و مرجان اوله  
 بویت شریفده تشبیه بلیغ وارد در فی الحقیقه درد چشمی اولان کسسه کوزنه  
 توتیا چکسه پراشک قطرات اولور کذلک بندخی خاک غم یار که توتیای چشم  
 عاشق زاردر اکحال ایدرم ناکه کوزمدن در قطرات اشک روان اوله دیو  
 بیوررلر ❖ نظم ❖ ای انجوی مدح ایلین یاقوتکی ریحان ایله \* بن بولدیغم  
 دردانه بی بیک بحر و گانه و یرمزم \* یارک دوداغی وصفنه ای زاهد ایتسم اورمه دم \*  
 نطق مسیح مریمی هر بی روانه و یرمزم \* انکیچون و یرمزمکه ❖ مثنوی ❖  
 اشک کان از بهر او باریند خلق ❖ شول کوز یاشی که خلق یعنی عشاق الهی  
 او محبوب از لیدن اوتوری باغدرلر ❖ مثنوی ❖ کوهرست او اشک پندارند  
 خلق ❖ اول کوز یاشی دکل کوهر در خلق انی کوز یاشی ظن ایدرلر و قیمت  
 بیلزلر ز براقیت جوهری ینه جوهری بیلور غیری بیلز ❖ نظم ❖ شول روح  
 مصور کیم اسمی بدن اولمشدر \* هر وجه حقیقته وجه حسن اولمشدر \* کلزار  
 حقیقندن نوباه عدن اولدر \* قتاد معارفدن قند لکن اولمشدر \* اول چاه  
 زنجدان کیم درد اهلنه سجن اولمش \* طغراقاشی رمزندن زانی رسن اولمشدر \*  
 درلر دو کیلور کوزدن قطریله عقیق اولدی \* بومر دمک چشم ملک بمن  
 اولمشدر \* کل کوزله لی اعلان کور خاتم یاقوتی \* بی لفظ معانیدن کور نیجه  
 فن اولمشدر \* داغ غم هجرانک کور بغری فان ایتدی \* کوزله کوزمک یاشن  
 اکلندن اولمشدر \* شول عهدی که جان ابتدی لعینه و برکن دل \* کوزله دخی  
 دورنده زانی شکن اولمشدر \* بوسه صفا برله مروه حق ای مه رو \* جان کعبه سته

وصلاک حب وطن اولشد \* روایت اولتور که سید الطایفه جنید بغدادی  
 قدس سره بیوزر که بر کون کیدر کن کوردیم که آسمانن ملائکه بسیار  
 چوق چوق زمینه هبوط ایدوب کال کثرت و ازدحام ایله بنم او کدن برنسته  
 قاپشوب الورل پس بن تعجب ایلوب یا ملائکه حالا کال رغبت ایله بر بریکزه  
 مزاجه و ربوب قاپشد یغزنه در دیدم جواب و ربوب ابتدیلر یا جیند سندن  
 مقدمجه بومحله بر عاشق بیچاره و درد یار ایله پر یاره او غریب فرط محبت  
 و درد فرقتدن بر آه جگر سوز ایدوب کوزلندن برقاج قطره یاش دو کلدی  
 عندالله اول سرشک چشمک کال شرف و عزتی اولغله حالا بطریق المراجعة  
 والرغبة قاپشد یغزن اولدر واک هر بر قطره سی دنیا طوسی جواهر دن  
 بزم فترده بکر کدر دیدیلر ابدی بنم جانم عاشقک نشانی کوزینک یاشی و آه  
 جگر سوزندن حاصل اولان بغری یاشیدر عشاق الهیدن سید قاسم انوار ایدر که  
 ✽ شعر ✽ بخون آغشته ام درمان من چیست \* عجب آشفته ام سامان من چیست \*  
 مرا عشق آنشی در جان نهادست \* چه میدانند کسی در جان من چیست \*  
 درین ره کر نه سرگردان یارم \* سرشک اعل سرگردان من چیست \* مرا اساقی  
 دمام جام دارد \* اگر مستی کنم تاوان من چیست \* قضا آشفته می دارد  
 دلم را \* نمی گویم قضا جنبان من چیست \* چو شکر من بتوفیق چیست \*  
 درین صورت بگو شکران من چیست \* دلم یغمای آن زلفست و کر نه \* همه  
 شب ناله و افغان من چیست \* قصور قاسمی را عفو فرمای \* چو داناتی  
 که در امکان من چیست \* مثنوی ✽ من زجان جان شکایت می کنم \* می کنم  
 استفهام اولقی اوزره معنی بووجهله اوله که بن جان جانندن شکایتی ایدرم  
 ✽ مثنوی ✽ من نیم شاکی روایت می کنم \* بن شاکی دکل حامی حکایت  
 و سرگذشتم روایت ایدرم ابدی آه و اینم شکایت دکل حکایتدر و یا خود  
 معنای استفهام اولیوب مفهوم بیت بووجهله اوله که اگر بحسب الصورة  
 شکایت کننده بنم و لکن حقیقه نظر اولسه شاکی بن دکل بلکه شکایت کننده  
 و شکر کوینده دخی کند و سیدر و بن نای مثابه سندن و کوه مثالنده اولوب  
 صورة بدن صدور ایدن صدانوا حقیقه آندندر و بنم روایت اول سر و حدی  
 حکایتدر ✽ نظم ✽ اوست عاشق اوست معشوق اوست عشق \* کیسم من چون  
 هم یار آمده است \* آینه اندر برابر داشته است \* تا بخود او عاشق زار آمده است  
 ✽ اما عجبدر که ✽ مثنوی ✽ دل همی گوید ازورنجیده ام ✽ کوکل



همیشه در که اول باردن رنجیده‌یم ✽ مثنوی ✽ و ز نفاق سست می خندیده‌ام  
 ✽ و بنایسه دل رنجیده‌نک سست اولان نفاقندن خنده ایدرم یعنی کوکک  
 چوق بیلد یکنه تعجب ایدوب کولرم که معشوق ایله بر مرتبه اتحاد و وصلت  
 یار ایله بر درجه التذاذ حاصل ایتش که شکایت آمیز بعض کلمات نکته از کبر ایله  
 حالتی ناخمر ملردن ستر ایلدیکندن ماعدای کمال غیرتندن عقل و جانندن دخی  
 اخفایه قصد ایدوب بعض شکایاتی مشعر حالت ایله الفت یار و وصلت  
 دلداری پوشیده ایدر حقال شیدایه کوله جکدر خبری یوقدر که ✽ ع ✽  
 عاشقک بر بلندک نسی وار ✽ دیشلردر ایمدی ای دل شیدایاردن رنجیده‌یم  
 دیو بوجان نجفی غلطه دوشمره سنک حاک ستر و اخفادن قالمشدر  
 ✽ قاسم ✽ توان دری که در عمان نکبجد ✽ توان کجی که درویران نکبجد ✽  
 بیاساقی مرا جامی کرم کن ✽ از آن جامی که درامکان نکبجد ✽ خدا این  
 عاشقان راهتی دار ✽ که در کینسر و وخافان نکبجد ✽ بحمد الله بدان یوسف  
 رسیدم ✽ که اندر مصر و در زندان نکبجد ✽ چوقاسم باوصال یار پیوست ✽  
 در آنجا قصه دربان نکبجد ✽ ایمدی شای و شاکر و باطن و ظاهر و باهر و سائر  
 شیء واحد ایدیکی معلوم اولدیسسه ای کوکل شکایت و حکایتی قو همان  
 درگاه یاردن ایرله و مرشد کامل و حقیقت محمديه تضرع و نیازی و سوز  
 و کدازی اکسک ائمه دیوب حضرت مولانا مطلع تجلیات احدیه و مظهر  
 حقیقت احدیه اولان وجود اکمل و دخی کنند و سرنه و حضرت حقه  
 مشاهده وحدت مطلقه ایله نیاز ایدوب دیرلر ✽ مثنوی ✽ راستی کن ای تو  
 فخرراستان ✽ راستک و نظر عنایت ایله نظر ایله ای راستلرک مغفیری اولان  
 حقیقت محمديه و سراسر اجدیه ✽ مثنوی ✽ ای تو صدر و من درت را  
 آستان ✽ ای سید عالم سن بنم و جلّه راستان و عاشقناک صدری سن و بن  
 سنک دردوات و باب سعادتک عتبه و آستانیم و عتبه علیه کده بر عبدنا چیرم  
 الهی سیدی و مولای جوشش عشقه اگر چه عتبه و صدر قیدلرین ایلدم  
 ایسه بونلر صورت و مراتب اعتبار ایله و تجلیات اسما و صفات حبیبه در واکن  
 ✽ مثنوی ✽ آستان و صدر در معنی بکاست ✽ حین تجلی ذات و ظهور  
 وحدت مطلقه و عالم معنی ده آستانه و صدر قنده در ✽ مثنوی ✽ ماومن  
 کوآن طرف کان یار ماست ✽ بز و بن قنی اول طرفده که بزم یار مرانده در آه کیم  
 این و آن و ماومنی محضاً برآینه دوزوب کند و جالنه نظر ایتک ایچون اول

آینه بی برابرینه طوتمقد در محبوبك قننده وجود عاشق آفتابك سایه سی  
 مشابه سنده در تكیم مغربی قدس سره بیوررل \* شعر \* هیچ دانی که ما کیم  
 شها \* سایه آفتاب نور خدا \* سایه آفتاب تابش اوست \* تابش مهر اوست عین  
 ضیا \* نیست خورشید از شعاع بعید \* نیست سایه ز آفتاب جدا \* سایه  
 و آفتاب يك چیزند \* هست او واحد و کثیرنما \* چون یکی بود سایه و خورشید \*  
 یارب این کثرت از چه شد پیدا \* نظر از عین کائنات بدوز \* تا که سایه نماید  
 بتکا \* شیء واحد بگو که چون گردید \* عین هستی \* جله اشیا \* کثرت نقش موج  
 کونا کون \* نیست الا ز جنبش دریا \* آنچه امواج خوانش بحرست \* کشته ظاهر  
 بکسوت من و ما \* امدی ای موحد حقیقی مرتبه لایعینه تعینات صیغمرزودرجه  
 وحدته اثینیت اولمز \* مثنوی \* ای رهیده جان تراز ما من \* ای مطلع  
 نور آفتاب احدی و مظهر سر حقیقت احدی اولان غوث اعظم و قطب عالم  
 و انکله نفس واحد حکمنده اولان افراد کمال سنك روح قیدما و مندن رها  
 بولش و انا و نحن بنددن خلاص اولمشدر \* مثنوی \* ای لطیفه روح  
 اندر مردوزن \* ای مردوزنده اولان لطیفه روح سنك نورك سحاب اغیارایله  
 روپوش اولمقدن خلاص اولمشدر اللطیفه فی اصطلاح القوم کل اشاره دقیقه  
 المعنی بلوح منها فی الفهم معنی لایسعه العبارة فاما بوجه و اقع اولان لطیفه دن  
 مراد مردوزنده واقع اولمق اعتبار به نفس ناطقه در که اکا قلب واطیفه  
 انسانیه تعبیر ایدرل واطیفه من بوره حقیقتده باعتبار کثرت الصفات اماره  
 ولواء و ملهمه و مطبئته الیه تسمیه اولنوب مدبره بدن اولان نفس حیوانیه نك  
 رتبه قریبه سنه روحك تفرندن عبارتدر واطیفه من بوره نك من وجه جانب  
 نفسیه و من وجه عالم روحه مناسبی وارد یعنی عالم طبیعتده تصرف و عالم  
 قدسه توجه و قبول اشراقات و شهود تجلیانه و صولیدر که وجه اوله صدر  
 و وجه ثانی به فؤاد تسمیه اولنور و سر دخی تعبیر اولنور و سر من بورمبدأ تجلی  
 آناری اولان طور سر یدر کدره حی ولی ایدر کافال تعالی (ما کذب الوادما رأی)  
 آه ای صاحب دیده جان و مستکشف لطیفه جان عجب حضرت مولانا لطیفه  
 روح محمدی به نیاز نام ایدوب ای مردوزنده اولان لطیفه روح دیونه مقوله  
 اسرار غریبه و حقایق عجیبه به اشارت بتدبیر متغطن اولمکی امدی ضمیر  
 منیره خفی و نهان اولیه که حضرت هویت مضاف اولان اسماء ذات کاکار باب  
 و جبران مفاتیح الغیب تعبیر ایدرل پس محض ذات شمول تعینات و اعتبارات

مطلب  
 لطیف در تحقیق  
 لطیفه انسانیه  
 و مزاج مساوی  
 محمدی



اولیه بی که تجلی اول ایلہ اقتضا ایلش ایدی ذکر اولئان تجلی اول بمفاتح الغیب  
 برزخیت کبری اولان برزخیت الوهیت حیثیتندن تحقیق بطریق التفصیل کمال  
 اسماء ایلہ بالتام رسیده کمال اولما غیچون سیر ایدوب بعده برزخیت مز بوره که  
 مقام اودانی اندن عبارتدر اسماء کلیه و جزئیہ نک جمله احکام و کالات  
 و ظهورات و خاصیاتنی مشتمله اولما غیچون ینہ تجلی اول مز بور بکلمه و جائه  
 و احادیث جمعیه بمفاتح الغیب المذکور من حیث الباطن توجه ایدوب جمله سی  
 انده مندرجه اولدی پس بحکم تجلی اول و حرکت حی و میل اصلی و انکیزش  
 عشقی ذکر اولئان اسماء کلیه و جزئیہ و مظاهر روحانیه و مثالیه و مظاهر حسیه  
 تجلی مز بور و مفاتیح غیب و باطن حیثیتندن ساریه اولدیکه حتی سیر اولده  
 اولان کالات حاصله اولوب اصلنه رجوع ایلده پس تجلی مز بور اولاکل  
 وجه اوزره کسندونک توجه اجتماعاتیلہ ثانیاً توجهات مظاهر روحانیه  
 ثالثاً توجهات اجتماعات مظاهر مثالیه رابعاً توجهات اجتماعات مظاهر  
 حسیه سیله هر برفلکه مناسب اولان اوضاع و تشکلات فلکی و اتصالات  
 کوکی ایلہ من حیث شرفها و سعدها و اوجها اعلای درجات اعتدالده بر مزاج  
 کمالک تعین اقتضا ایلدیکه مزاج مز بورده ذکر اولئان تجلی اوله کمال قابلیت  
 اوله \* فلهدذا تجلی مذکور صورت مدد ایلہ اولامه توجه مراتب جمله اسماء اولوب  
 احسن وجه و اکمل صورت اوزره مجتمع اولدی و همچنین اول مزاج مبارک  
 دخی هر فلک و کوکب و ارواح و مثالدن که مرور ایلدی بلاتوقف و تعویق  
 مناسب سعادت اولان بر هیئات لطیفه و شکی و اتصال شریف ایلہ عبور  
 ایدوب انواع عوالم مختلفه سیر ایلدی بعده بروقت لطیف و زمان شریفده  
 صورت غذا دن سر بر آورده اولوب اول فخر جهان وز بده اک و انک  
 پدر و مادری عبدالله و امینه خاتون احسن وجه و اشرف حالتله اول غذای  
 لطیفی تناول ایلدیلر و غذای مز بور بر ساعت سعد اخترده مستحیل بالنطفه  
 اولمغه اجتماع مقدر اولدی و رحم مادرده استقرار بولدی و شول اسماء  
 کلیه و جزئیه که بجمیع مظاهرها و کالاتها اول مزاج شریفه متعلقه اولمش  
 ایدی انک تربیه سنه قیام و ستر دیلر و اشهرار به نک انقضا سندن صکره  
 ظاهر اجائی قلم علی و مندر صرور عالم اولان روح اعظمک بالنسبه ظهوری  
 اول مزاج مسوالتک تدبیرنه متعین اولوب جمله مدتک تمامندن صکره بمن زمان  
 و سعد آنده نشین مشیمه دن صحرای ظهوره نصب خیمه وجود ایدوب زمین

و آسمان و جهان و جهانیان قدوم میمنت لزوم لری ابله مشرق اولوب شب تیره  
 کفر کیدوب نور آفتاب توحید و ایمان ابله اراضی مقدسه اسلام روز روشن  
 و نور روز فبروز اولدی و بحکم سابقه عهد مهددن حالت طفولیت و بعد  
 بلوغدن حد رجولیت و از بنجه جمیع اقوال و افعالی احوالنه و مقام کالنه مناسب  
 و موافق و ملایم و مطابق صدور ایدوب جله حرکات و سکنانی اول سرافراز  
 کل و سید کائنات مکمل ذات مکرمت صناتی اولدی و بعده حرارت و سوزش  
 محبت مطلوب اول ذات شریفی غار حرایه جذب ایدوب و امارات مجبولیتی سیر  
 و اسرا ده ظهور پذیر مرثه (سبحان لذی اسری) اولدی حتی مدارج و ج کالاته  
 کال ارتقا الیه عروج ایدوب هویت محضه اولان حقیقت مقانده بتمامه متحقق  
 اولدی و نور آفتاب تجلی ذات بکلیته قلب منور و قالب مطهرنده قرار ایدوب  
 (وسعی قلب عبیدی المؤمن التقی التقی) حدیث قدسی سنک سری کاه و ظاهر  
 اولوب اول مزاج مبارک برزخیت کبرائک باطنی اولدی و برزخیت مز بوره عام  
 وجه مشروح اوزره شامل جله حقایق الهیه و کونیه و جامع و حامل اسماء  
 کلیه و جزئیه اولدی سه لاجرم برزخیت مز بوره اوزره بر صورت عام الحکم  
 و میزان شامل الاثر ظاهر اولدی که جمیع حقایق کلیه و جزئیه ده مندرجه اولان  
 احکام و آثارک حافظ اعتدالی اولدی یعنی حافظ مز بور شریعت محمدیه در که  
 بحکم برزخیت مز بوره جمیع شرایی جامع و حامل و جله احکامن محیط  
 و شامل در فاذا کان كذلك اول حضرتک تابع شریعت و وارث حقیق لری اولان  
 امت ذوی السعاده تلری دخی کال تبعیت ابله پی رواتر محمدی اولغله بر موجب  
 (کنتم خیر امه) خیر ایم اولدی لر و قدیم رسول اوزره ثابت قدم اولغله معراج  
 محمدیدن نصیب بولدی لر و حضرت رسول علیه السلام دخی شانلرنده (علماء  
 امتی کانبیاء بنی اسرائیل) و دخی (ان الله تعالی ثلثمائة قلوبهم علی قلب آدم واربعون  
 منهم قلوبهم علی قلب موسی) دیو حدیث مفصل بیوروب (حتی واحد منهم  
 علی قلب محمد) بیورلدی پس چونکه ظهور مز بور تحقیقه ابریشه تجلی مز بور  
 ظهوردن بطونه توجه ایدوب ظهوردن بطونه اولان توجه مز بورک مبدئی  
 قیامت کبراده اولان صعقه اولی اولور حتی (لمن الملك اليوم لله الواحد القهار)  
 خطابی حکم وحدت الیه احکام کثره غلبه ایدوب انتهایه ابریشور کافال تعالی  
 (والیه مرجع الامر کله) و قال تعالی (الیه مرجعکم جمیعاً و عد الله حقاً) والله اعلم  
 و احکم اعمدی ای عاشق صادق مولانا جلال الدین رومی قدس سره ای ماور من دن



فور تلمش پدر و مادر ده اولان لطیفه روح دیوبو اسرار غامضه اشاره  
 بیوردر **فصل** و ضمیر مهر تنویر بهر اوله که حضرت فخر عالم صلی الله  
 علیه و سلم نوع انسانیده اکمل موجودات اولغله بحر زخار حقایق شیخ محبی  
 الدین عری رضی الله عنه فص مجدیده ( فص حکمة فردیه فی کلمة محمدیه انما  
 كانت حکمة فردیه لانه اکمل وجود فی هذا النوع الانسانی و لهذا بدی به  
 الامر و ختم ) دیوبور مشلدر و کاشف اسرار قبومی جلال الدین رومی بونک  
 سب یاقنده بیان ایدیه جک بیت شریفک معنای ذوقیسی شیخ اکبر قدس سره نک  
 فص مجدیده اولان تحقیقاتک مضمونی اولوب بو ذکر اولنه حق اسرار  
 حضرت مولانا بریت ایله اشارت ایتکله فص مز بورده اولان کلمات شیخک  
 بعضیسنی بعینه و بعضنک دخی مفهومی و شر احک دخی تحقیق ایلدکری  
 مضامینی بیان ایتک مناسب اولغله تکاسل و توانی اولغلوب بر مقدارنک تحقیقه  
 شروع اولدی که حضرت مولانا قدس سره بیوردقلمی بیت شریفک معنای  
 مستعینه کشف اوله پس سابق الذکر اولان بحث اوزره نبی علیه السلامک  
 حقیقت و تعینی جامع جمیع حقایق الهیه و کونیه و وجود بشری عنصر بسی  
 مظهریه کلیه ذاتیه دن متعین و تعینات الهیه نک تعین اولی اولوب و ذات  
 احدیت جمیع تعیناتن اول آنکله متعینه و ظهور کلی جمعی ایله انده طاهره  
 اولدیسه پس اول سید عالم مبدأ و منشاء و شامل تعینات اولوب وجودده واحد  
 و فرددر و نظیری بوقدر و مرتبه ده دخی اکامساوی متعین یوقدر اکابناء که  
 انک مرتبه سی فوقده ذات احدیت مطلقه دن غیری مرتبه اولوب فلذلک  
 مطلقا فردیت اکامختصه و کلمة مجدیده حکمت فردیه اولدی قال رضی الله عنه فكان  
 نبیا و آدم بین الماء و الطین ثم کان بنشأته العنصریه خاتم النبیین \* اتمدی معلوم  
 اوله که افرادک اولی ثلثه در واحد کلدرا کر چه کیم واحد دخی عددک اصلیدر  
 و لکن عدد دن عد اولنما شد و اثنان دخی ازواجک اولیدر بوقدر رجه ثلثه  
 اول افراد اولور زیرا اثنین ایله واحدده اولان شفع و وتری فردیت اولی جامعه  
 اولوب اثنین ایله واحدک اجتماع دن فردیت حاصله اولدی و اثنین ایله واحد دن  
 اوتوری فردیت مختصه بالثلثه اولوب لاجرم ثلثه افرادک اولی اولدی و افراد ایله  
 مراد اولنان ذات و ارادت و قول در که انک مظهری وجودده اکمل موجوددر  
 و فردیت مز بوریه حقیقت حقایق کبری و برزخیت جامع و آدم حقیقی تعیری  
 ایدر و افراد دن اولان خمسسه و سبعة و تسعة و افراد ساره اقدم افراد اولان

مطلب —

در تحقیق حبی که  
 در میان مردوزن  
 واقع شد

ثلثه اوزرينه زياده اولوب جميع اوليات ثلثه دن متفرعه اولدى وحق تعاليدن  
وجود عالمي مقتضيه اولان فرديت اولى كه ذات و ارادت و قولدر رسول عليه  
السلام ملك مظهرى اولوب كذلك نفسى ايله دخى فردية الهيه دن صدور ايدن  
عالمك جميع صفات و كالات موجوده سنى جامع و جميع افراد دن متفرعه اولمغله  
ر بسته اول دليل رسول عليه السلام اولوب صورت نوعيه بشريه جمعيه سيله  
دخى جامع و خاتم جميع افراد اولدى و باعتبار الجمعية المزبوره اول سيد بنى آدمه  
اسماء آدمك مسمياتى اولان جوامع كلم اعطا اولندي كما قال الشيخ (فكان عليه  
السلام اول دليل على ربه فانه اوتى جوامع الكلم التى هى مسميات اسماء آدم)  
بس كلمات الهيه دخى كچه كيم فروعى اعتباريله غير متاهيه در و لكن اصولى  
امهات ثلثه منحصره در كه بريسى حقايق و اعيان فعليه وجوديه الهيه در  
و بريسى دخى حقايق انفعاليه امكانيه مر بويه در و بريسى دخى حقايق  
جمعيه كاليه انسانيه در و بومذ كوراتك مجموعى امهات شئون ذاتيه اولوب  
احاطه و اطلاقك صاحبي حقيقت ذاتيه در و حضرت فخر عالم صلى الله عليه وسلم  
مثالث النشيء اولمغله كندوده اولان ثلثيك حصولى ايچون اصل وجود اولان  
باب محبتده (حب الى من دنياكم ثلث النساء والطيب و جعلت قره عيني في الصلوة)  
ديو بيوردي كما قال الشيخ (ولما كانت تعطى الفردية الاولى بما هو مثالث النشيء  
لذلك قال في باب المحبة التى هى اصل الوجود حب الى من دنياكم ثلث بما فيه  
من التثليث ثم ذكر النساء والطيب و جعلت قره عينه في الصلوة فابتدأ بذكر  
النساء و اخر الصلوة وذلك لان المرأة جزء من الرجل في اصل ظهور عينيها) يعنى  
رسول عليه السلام ذكر نساء ايله ابتدا و صلوتى تاخير ايلدى اكا بناء كه  
مرأهك عيني ظهور ينك آدم اصلى اولوب مرأه ر جلدن بر جزؤدر و قال الشيخ  
(ومعرفة الانسان بنفسه مقدمة على معرفته بره فان معرفته بره نتيجة عن  
معرفته بنفسه لذلك قال عليه السلام (من عرف نفسه فقد عرف ربه) ايمدى  
حوا آدم دن مخلوقه و جزؤ آدم اولمشدر نيكيم انسان حقل بعض ظهوراتى  
و حق دخى حقيقت انسانيه ك منشأيدركا ورد (ان الله خلق آدم على صورته)  
بس وجود مقيد انساني وجود مطلق الهى ايچون مرتبه ثانيه در و حقيقت  
محمديه اولان تعين اول دخى لاتعين ايچون مرتبه ثانيه در و نفس كل دخى عقل  
كل ايچون و اوح محفوظ قلم اعلى ايچون مرتبه ثانيه اولديغى كبي حوا آدم  
ايچون مرتبه ثانيه اولمشدر بس وجود انساني وجود حق ايچون مرتبه



نایبه در که مرتبه اولیك تفصیلی و تنزیلی و ظاهر بدر فاذا كان كذلك بر موجب  
 (و لتفتح فيه من روي) اول ذات مقدس دن کأن جزو مثابه سنده اولان انسانك  
 كند و نفسنه معرفتی ربی معرفتنه مقدمه در ز را معرفت نفسك نتیجه سی  
 معرفت ربدر (من عرف نفسه فقد عرف ربه) دخی بومعانی بیان ایچون وارد  
 اولشدر ایمدی صورته حق ايله انسان یکننده مناسبت واقع اولوب مرأه صورت  
 انسان اولدیغی کبی انسان دخی صورت رجن اوزره مخلوقدر و حق تعالی  
 مشتاق لر ایچون حضرت داود علیه السلامه خطاب ایدوب (یا داود انی اشد  
 شوقا الیه) دیو نفسی مشتاقك لقاسمه شدت شوق ايله وصف ایدوب و کتاب  
 کریمنده (یحبههم و یحبونه) بیوردیغی اوزره صورت حق اوزرینه خق  
 اولنان انسانه حقه محبتی شئك كند و نفسنه اولان اشتیاق و حینی کیدر كذلك  
 انسانك دخی حقه اولان اشتیاق و حینی شئك كند و اصلنه و وطنه اولان  
 اشتیاق و حینی کیدر ﴿ شعر ﴾ یحیی الحبيب الی رؤیتی \* وانی الیه اشد  
 حینا \* و تهفی النفوس و بانی القضا \* فاشكوا الانین و یسكوا الانینا \* و كذلك  
 رجلك زوجة سینه اشتیاقی شئك كند و نفسنه اولان محبتی کبی و مرأه نك زوجنه  
 اولان محبتی دخی شئك كند و اصلنه اولان اشتیاق و حینی کیدر که پس  
 جانیکنده اولان شوق و محبت صورته واقع اولان مناسبت اوزرینه مبتیدر  
 و مناسبت صورته واقعدر که صورت غیبیه الهیه اسمائیه صورت شهادیه  
 امکانیه آدمیه ظاهره اولوب الوهیت صورت الهیه اسمائیه بی جامعه  
 اولدیغی کبی آدم دخی صورت نوعیه بشریه بی جامعه در و صورت آدمیه اول  
 صورت الهیه دن ظاهره در مثلا آدم دن حوانك ظهور و اشتیاقی کبی فاذا كان  
 كذلك مرأه رجلك حینی حقه رجله اولان حینی ایچون تمثیل قیلندی اكا  
 بناء که صورت انسانیه زوجدر یعنی صفات حق صورت انسانده ظهور اتمکله  
 صورت انسانیه وجود حق شفع ایتشدر مثلا مرأه وجود ظاهر یسی ايله  
 رجلی شفع ایلدیکی کبی پس رجل فرد ایکن مرأه انی زوج ایدوب و وجود  
 رجل مرتبه ذکور یتده متعین ایکن مرأه نك وجودنده بالتعین الشانی تعین اتمکله  
 زوج اولشدر و زوجیت زجل کند و دن مشتقه اولان مرأه ايله حاصله اولدیغی  
 کبی حق ایچون اعتبار اولنان شفعبیت دخی وجود انسانیه ظاهر اولدی و ثلثه که  
 حق و رجل و مرأه در ظاهره و ثلثه ايله فردیت حاصله اولدی کما قال الشیخ رضی  
 الله عنه (فن هنالك وقعت المناسبة والصورة اعظم مناسبة واجلها واکملها

فانه ازواج ای شفعت وجود الحق كما كانت المرأة شفعت بوجود الرجل فصبرته  
 زوجا فظهرت الثلاثة حق ورجل وامرأة \* ايمدى مقدمة من بوره في مهماماكن فهم  
 ايتد كسه حق سبحانه وتعالى حبيب محمد صطفى عليه من صلوات الله الاوفاه  
 نسائي تحبيب ايلدى فلهذا اول سرافراز كل دخي حديث شريفه حبيب الى  
 ديوب كندونفس سندن احببت ديمدى زيرا حب رسول شول رب مطلقه در كه  
 اول انك صورتى اوزره در پس كندونك حقيقى اولان حقه انك محبتى ذاتيدر  
 وكندودن منفرعه اولان نساياه محبتى تحبيب الهى اليه واقع اولمشدر كذلك رجل  
 كاملا دخي زوجه سنه اولان محبتى ربستك محبته متعلقدر زيرا رجلك مرأيه  
 محبتى حق سبحانه وتعالى انك اولان وساطت حيله وخلق الهيتك انده  
 تحقه قبله در زيرا مرأه دخي مظهر الهيدر وحقك رجله ورجلك مرأيه حبي  
 حقك كندويه اولان حبيدر وچونكدر رجل تحبيب الهى اليه زوجه سنه محبت  
 ايلدى محبته واقعه اولان وصلتك غايتك طلب ايلوب و نشأه عنصره صورته  
 نكاحدن اعظم وصلت واقع اولدى ووصلت نكاحيه نك اعظميتى اولديغيجون  
 حين وصلتده شهوت رجلك جميع اجزاسنه سرايت ايدوب رجل مجتمع رجله  
 اجزاسله انده فاني اولور وشهوت عامه اولديغيجون بعد المباشرة نكاح اجون  
 اغتسال اليه امر او انديلر ورجله اجزايه طهارت عامه قيلندى زيرا عند حصول  
 الشهوة مرأه ده رجلك فناسى عام اولوب بعض اجزاسى اشغال حقه  
 قالمدى نشأه عنصر به صورته اولان اعظم وصلت ايسه حين وقاعده وعند  
 حصول الشهوة اجتماعده رجل مرأه ده فابولمى ايدى پس حق تعالى صفت غيرت  
 اليه متصف اولمغه بعد خدا غير حقه مثلذ اولوب و مرأه حقك غيرى اولديغي  
 حاده عبد انكله تلذذ ايلدم اعتقادنده اولمقدن حق تعالى عبد اوزرينه  
 غيرت ايدوب عبدنى غسل اليه تطهير ايلديكيم عبد مزبور غيره نظرايتاملكه  
 حقه درجوع ايليه كما قال الشيخ ( فان الحق غبور على عبده ان يعتقده انه  
 ياتى بغيره فطهره بالغسل ليرجع بالنظر اليه فيمن فنى فيه اذلا يكون  
 الا ذلك فاذا شهد الرجل فى المرأة كان شهوده فى منفعل واذا شاهده فى نفسه  
 من حيث نظهور المرأة عنه شاهد فى فاعل واذا شاهده من نفسه من غير استحضار  
 صورة ما يكون عنه كان شهوده فى منفعل عن الحق بلا واسطة فشهوده  
 للحق فى المرأة اتم واكمل لانه يشاهد الحق من حيث هو فاعل ومنفعل ومن نفسه  
 من حيث هو منفعل خاصة فلهذا احب صلى الله عليه وسلم النساء الكمال



شهود الحق فیهن اذ لا یشاهد الحق مجردا عن المراتد ابدا فان الله بالذات غنی  
 عن العالمین فاذا کان الامر من هذا الوجه تمتعا ولم تكن الشهادة الا فی مادة فشهد  
 الحق اعظم الشهود واکمله واعظم الوصلة النکاح ونظیره التوجه الالهی علی من  
 خلقه علی صورته لیمثله فی نفسه فیه صورته بل نفسه فسوا به وعدله ونفخ فیه روحه  
 الذی هو نفسه فظاھرہ خلق وباطنه حق ( الی آخره ) اعمدی شول عارف که  
 زوجه سنه خدمت بورا و زوجه محبت ایلانہ انک حبی حب الہی اولورو شول  
 غافل کہ منکوحه و یا خود مملو کہ سنه شهوت طیبہ اوزره محبت ایدوب مجردا التذاذ  
 نفس ایچون مباشرت قلبہ حقیقت امر دن جاہل اولور محبت مز بوره حب  
 الہی اولدیغن بیلز والتذاذ کی کله درا کلام وانک حب والتذاذ کی بار و حسن  
 بر صورت اولور قال الشیخ رضی اللہ عنہ کما قال بعضهم ✽ بیت ✽ صح عند  
 الناس انی عاشق ✽ غیر ان لم یعرفوا عشقی لمن ✽ کذلک هذا احب الالذاد  
 فاحب المحل الذی یکون فیہ وهو المرأة ولكن غاب عنه روح المسئلة  
 فلو علمها لم یمن التذومن التذو کان کاملانتهی کلام الشیخ ✽ اعمدی بونک  
 کما هی تفصیلن مراد ایدن فصوصک شروحنه مر اجعت ایلسون ( پس  
 حضرت مولانا قدس اللہ سرہ مشرب اجدی وقدم محمدی اوزره اولغله  
 اول توجه ارادی صور عنصریه عالنده نکاح و ارواح نوریه عالنده همت  
 و ظهور نتاج ایچون معانیده ترتیب مقدمات و بونک کلیسی فردیه اولانک  
 وجوه مز بوره دن هر بروجهده نکاحی اولدیغن مشاھده و معاینه و ذکر  
 اولتان اسرار و معانی به اشارت ایدوب بیوررلر کہ ✽ مثنوی ✽ مر دوزن  
 چون یک شود آن یک تویی ✽ چونکہ تعین مر دوزن فانی و محو اولوب مرتبه  
 وحدنده بقا بولر اول وحدت مطلقه بلا قید سنسن ✽ مثنوی ✽ چونکہ  
 یکھما محو شد آنک تویی ✽ چونکہ مقابل کثرات اعداد اولان واحدل هالک  
 و محو اوله انجمن سنسن آنک ده اولان کاف تصغیر ایچوندرو بوبیت شریفده  
 مثنوی شریفک اوانده اولان ✽ از غیر مر دوزن نالیده اند ✽ بیتده ویریلان معنادخی  
 قابلدر محنته مر اجعت اولنه وحالا اولان تحقیقک دخی مفہومی اول معنای  
 متضمندر فافہم ✽ پس ای معبود بالحق و فیاض مطابق بو محققدر کہ اول و آخر  
 و ظاھرا و باطنا سندن غیری موجود یوقدر ولکن ✽ مثنوی ✽ ابن من  
 و ما بھرا بن بر ساختی ✽ بوما و من و تعینات کشیرہ بی انکیچون دوزنک و درر  
 مظاھری رشتہ وجوده انکیچون دیزد ککہ ✽ مثنوی ✽ نا بوا خود ترد خدمت

باختی \* تا کیم ای حقیقت واحد سن کند و شوبات ذاتیه و ظهورات اسمائیه ک  
 ابله نزد خدمت او یشایه سن \* عطار قدس سره \* تویی اصلی تمامت کائناتی  
 \* حقیقت در عیان تو نور ذاتی \* شدم خاموش و دیدم ابتدای \* شدم بیهوش  
 و دیدم انتهائیت \* ندارم هیچ جـله از تو دارم \* چـو دارم روی تو من غم  
 ندارم \* ندارم هیچ جز دیدارت ای جان \* چرا هستی ز خویش خویش پنهان  
 \* یقین اینجاست را بشناختم من \* نمود خویش در تو باختم من \* آه ای احدی  
 بالذات سنک وصلیکی کیم ادراک ایده یلور مکر کند و وصلیکی کیروسن  
 یلور سن \* آلهی بصر بصیرتی نور تجلی \* احدیت مکمل و منور ایتد کده  
 سندن غیری کیم کور بنور و ماو من سنک وجه احدیتک مشاهده سیچون  
 بر مرآت کبی اولور \* مثنوی \* نامن و تو هاهمه یک جان شسوند \* حتی من  
 و تو و تکلم و مخاطب قیدلری نور تجلی \* ذاته مستغرق و دریای احدیه غرق  
 اولد قده دو کلیسی بر جان اولور \* مثنوی \* عاقبت مستغرق جانان شسوند \*  
 و عاقبت الامر اضداد مرتفع اولوب مستغرق جانان اولور \* مثنوی \*  
 این همه هست و بیای ای امر کن \* عدل یعنی عادل اولدیغی کبی امر کن  
 یعنی امر اولوب ای امر کن و یا خود مضاف تقدیر اولوب ای ذوا امر کن  
 دیوب خطاب بلا انانیت و اثبیت وحدت محضه یه اولق اوزره بو ذکر  
 اولشان افتاء من وما و محو وجود و همی دو کلی واردر و بقاء ابدی و حیات  
 سرمدی اول حضرت ذات بحته مخصوص صدر و سن کل ای کن امر بی ای دیغی  
 و مکنوناتی کن دیمکله و ارا دیغی امر صاحبی سن الهام لکامه بود اگر چه سکا کل  
 دیدم ولیکن \* مثنوی \* ای منزله از بیا و از سخن \* ای احدی الذت و سرمدی  
 الصفات سن کل دیمکدن و حرف و صوله امر ایلمکدن و ذات بیچونکه اگر  
 کنایت و اگر صراحت ایله ابما و اشارت اولمخدن منزله بر پادشاه بی مثال و سلطان  
 سـلاطین لایزال سن نه آنکه اصحاب کشف و عیان و ارباب ذوق و وجدانک  
 تشبیه لری مجسمه و مشبهه طائفه سی کبی و تنزیه لری دخی معطـله کروهی  
 کبی اوله بلکه ارباب وحدت و اهل سنت و جماعتک تشبیه لری عین تنزیه و تنزیه لری  
 عین تشبیه در و کلمات قدسیه اصحاب انس مذاهب مشبهه به و باطله به مشابه  
 اولما مغیجون و موافقت بولما مغیجون بیا دیو تشبیه دن سو یلور کن فی الحال  
 تنزیه لازم در و بیما دیمکدن مراد من ای منزله و متعال وحدانیت  
 مطلقه و ظهور و بروز ابله کن امر ینک صاحبی سن دیمکدر بو خسه



ای احدی و صمدی \* مثنوی \* جسم جسمانه تواند دیدنت \* جسم محض کدر اولتر و مرتبه طبیعت و جسمانیده قالانلر انجق سنی جسمانه کور مکده قادر او اور اما انجده کوره بیلور کند و لر مرتبه جسمدن کدر اتمکله عقل و ادراک لری جسمانیده قالوب معتزله دخی وجود باری جسم دکدر که کور بنه دبو مطلقا روتی انکار ایدر لر و جسمه ل ایسه آتش پرست کبی مشرک و مجوسی مرتبه سنده بو انور لر و وحدت مطلقه نک ظهوردن محروم قالور لر \* پس بو طائفه سلفیه هیچ اصحاب رؤیتدن اولق قابیلر دکدر \* مثنوی \* در خیال آرد غم و خندیدنت \* طائفه مشبهه سنک غم و خنده و ضحک و فرحکی خیاله کتور لر و جسمه اولان غم و خنده کی قیاس ایدر زیر جسمدن غیر ی فیه یلر مثلا لسان شریعه وارد اولان غم و خنده بی مشبهه و محسمه طائفه سی مطلقا ظاهرینه حل ایدوب متشابهاتدن اولان آیاتک تأویلن ایتزل مثلا ( و جاء ربک ) آیتی و ( ضحک الله البارحة ) و دخی ( والله یفرح بتوبة عبده المؤمن ) احادیث شریفه سنی ظاهر نه حل ایدوب جسمانی اولان ایاب و ذهاب و خنده و غمی تخیل ایدر لر و طریق توحید دن خروج ایدر لر و بوییت شریفده بو معنایه دخی اشارت وارد که جسمانیت مرتبه سنده اولوب و متشابهاتی خیاله کتوروب اول اعتقاد اوزره اولانلر حق تبارک و تعالی بوم قیامتده عقیده لری اوزره تجلی ایدر زیرا انلر کند و نفس لرنده تصور ایله جعل ایتدکلری صورتدن غیر ی آلهه اعتقاد ایتزل حال آنکه اول صورتی نفس لرنده کند و ظن و وهم لری و فکر و خیال لریله احداث ایدوب حاشا الهی اول صورت مجموعه ل اوزره تصور و اعتقاد ایدوب اکا حصر ایدر لر فلهدا حق سبحانه و تعالی هر برینه صورت اعتقاد لری اوزره تجلی ایلد کده اقرار ایدوب و صورت اخرا ده تجلی ایلد کده انکار و بلکه اندن استعاده ایدر لر تنکیم صحیح مسلمده بو حدیث شریف بو وجهله وارد که ( انه تعالی یتجلی بوم القيمة فی صورة ینکرونه فیها و یقول انار بکم فیه قولون نعوذ بالله منك انا نحن لربنا منتظرون فیه قول هل ینکم و بین ربکم علامه فیدکر و نهاله وهو اعلم بها فیتجلی لهم فی تلك الصورة فیه فونه فیسجدون له ) اجمدی بو حدیث شریفده واقع اولان صورتدن مراد ارباب عقاید مختلفه نک حق سبحانه و تعالی حقه اولان صورت اعتقاد لیدر دیشلر و روی

مطلب  
تجلیات الهیه فی الموقف  
لاهل الاسلام  
وامتحانهم

عن ابي موسى الاشعري رضى الله عنه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 (يقول اذا كان يوم القيمة مثل لكل قوم ما كانوا يعبدون في دار الدنيا فيذهب  
 كل قوم الى ما كانوا يعبدون ويبقى اهل التوحيد فيقال لهم ما تنتظرون  
 وقد ذهب الناس فيقولون ان لنا رباً كنا نعبد في الدنيا لم نره فيقال تعرفونه  
 اذا رأيتموه فيقولون نعم فيقال لهم كيف تعرفونه ولم تروه قالوا انه لا شبه له  
 فيكشف لهم عن الحجاب فينظرون الى الله فيخرون سجداً ويبقى اقوام  
 في ظهورهم مثل صياصي البقر فيريدون السجود فلا يستطيعون فيقول الله  
 يا عبادي ارفعوا رؤوسكم قد جعلت بدل كل رجل منكم رجلاً من اليهود  
 والنصارى في النار) صدق رسول الله عليه صلوات الله ومقننى  
 ارباب وحدت شيخ اكبر رضى الله عنه فص هو ديهه بوررل كه وبالحلة فلا بد  
 لكل شخص من عقيدة في ربه يرجع بها اليه ويطلبه فيها فاذا تجلى له الحق  
 فيها عرفه واقربه وان تجلى له في غيرها انكره وتعوذ منه واساء الادب عليه  
 في نفس الامر وهو عند نفسه قد تأدب معه فلا يعتقد معتقد الهال الابعاجل  
 في نفسه فالاله في الاعتقادات بالجعل فارأوا الانفوسهم وما جعلوا فيها  
 فانظر مراتب الناس في العلم بالله هو عين مراتبهم في الرتبة يوم القيمة  
 حاصل كلام مرتبة جسمانية وعقيدة مقيدة اوزره بسنة اولانلر سعادت  
 عظميه نازل اولما زل زيرا اول وجود مطلق وحضرت حق من حيث  
 الاطلاق والالتعين والذات تعين وتقيدن وبر صورته تجلى ايديوب  
 اول صورته اولان اعتقادن منزهدر ولكن من حيث الاسماء والصفات  
 ظهورات مختلفة وتجليات متباينة واردر \* بس قلوب طاهره لرى ظنون  
 عقايه وعقائد وهميه دن ساذجه اولان وكسورات جسمانيه دن رها بولان  
 ارباب كشف وشهود واصحاب عرفان ووجود حتى بر صورته حصر ايتزل  
 وعقد واحده تخصيص ايديوب انده اعتقاد ايتزل بلكه اكون مختلفه دن  
 هر بر شيد تجليات ربانيه بي اول شيد اسماء الهيه دن هر بر سبك  
 رب خاصي اولان اسمك ظهور تجلبيسي واشيانك استعداد لرى حسبيله  
 مشاهده ايديوب بر تجليده حقه اقرار واكا مخالف اولان تجلي آخرده  
 حتى انكار ايتزل ومشاهده قبله قلمى تجلياته دخی حصر ايتيوب هر قفنى  
 صورته تجلى ايدرسه اسمك تجلياتى حسبيله مشاهده حق ايدرلر  
 زيرا سابق الذكر اولد بغي اوزره تجليده تكرر اوليويوب تجليات وشؤونات



غیر مشاهده درو حق سبحانه و تعالی بر موجب ( کل يوم هو فی شأن ) هر آنده  
بر شأن و بر تبحری غیر مکرر در امام دیده جانبری اعمی اولوب و حجب جسمانیست  
و اغطیه ظنون و خیالات ایله مستور و مخفیج اولان در بسته لر حق  
کنند و معتقد لینه حصر ایدوب هر بریسی آخرک صورت عقیده سنده  
ظاهر اولان تجلی بی نفی ایدر \* بیت \* هر که را نفی فراوان شد و اثباتی نیست \*  
کر چه بیناست ولی صاحب هر آئی نیست \* وقال الشيخ رضی الله عنه  
فی الفتوحات ( ان المعتزلة لا یرى الله تعالى يوم القيمة وان دخل الجنة لانه  
ما عرفه وما اعتقده بانه جائز الرؤية ) \* پس دنیاده ناسک علم بالله ده اولان  
مراتبه نظر ایله رؤیت حقده انلرک مراتبدن مرتئی اولان شی ناسدن  
هر برینک علم بالله ده اولان استعدادات مختلفه سی و نشأه دنیویه ده تربیه  
و صحبتی حسبیه نائل و بالغ اود قلمری کمال قدر در که اول کمال اکا مخصوص صدر  
\* کمال خجندی \* همه کس را نظری از تو نمنا باشد \* این توقع همه از دیده  
بینا باشد \* کر چه چون چشم توافقه بکنجیست کمال \* باخیال تو میندار که  
تنها باشد \* ایمدی ای طالب کشف و شهود مرتبه ارباب عرفان و اهل ذوق  
و وجدانه نائل اولق دیرسک بر عقد مخصوص ایله مقید و بسته اولوب  
جمع آنده تجلیات الهیهی مشاهده قیله سن اما سنده بو حالت ظهور ایتکه  
نظر مرشد کاملدن قلبکده نور محبت الهیه لمعان ایدوب سنی مرتبه  
جسمانیتدن قور ناروب کوکل کوزن کشاده قیلق کرک بوخسه جسمانی  
اولان چشم ایله سن بومعناى قنده مشاهده ایدرسن اکا بناء مشوی  
شریفک بعض نسخه زنده بو بیت شریف \* ع \* چشم جسمانی تواند  
دیدت \* واقع اولوب شراحدن بعض دخی استفهام اولق اوزره معنی و ربوب  
جسمانی اولان چشم سنی کورمکه قادر اولورمی اولماز و سکا کسینه ضحک  
و غمی خاطر نه و خیالنه کتوررمی کتوررمی دیو تحقیق ایتسهر در فی الحقیقه  
بویله در زیر \* مشوی \* دل که او بسته غم و خندید نیست \* بدل که  
هنوز غم و خنده نک بسته سیدر \* مشوی \* تو مکو که لایق آن دید نیست \*  
سنی دیمه کیم اول کوکل اول کورمکه لایق در زیر مشاهده حق سزاوار  
اولان قلب غم و خنده و قیودات ساثره دن آزاد اولان قلب صاف  
عارفدر غیر یسی دگدر \* مشوی \* آر که او بسته غم و خنده بود \*  
اول دل که بسته غم و خنده اوله \* مشوی \* او بدین دو عاریت زنده بود

اول صاحب دل بویابی عاریت که غم و خنده در آنک سبب زنده اولور  
 و عاریتی اولان حزن و سرور و غم و شادی کیند کده حیاتی زائله و مرده  
 اولور حاصل کلام تجلی و وحدت مطلقه ایله اخروی و دنیوی جمیع فیودادن  
 خلاص اولیان دل بسته در و تجلی ذات الیه مرتبه اطلاقده بولسان قلب  
 رسته در ✽ مغربی ✽ بپاک کرده ام از نقش غیر آینه پاک ✽ که تا تو چهره  
 خود را بدو کنی ادراک ✽ اگر نظر نکنی سوی من به آینه کن ✽ تو خود بمن  
 کی نظر کنی حاشاک ✽ اگر چه آینه روی جان فزای تواند ✽ همه عقول و نفوس  
 و عناصر و افلاک ✽ ولی ترا نباید تو چنان که تویی ✽ مگر دل من مسکین  
 بی دل غنائک ✽ تمام چهره خود را بدو توانی دید ✽ که هست مظهر نام و لطیف  
 صافی و پاک ✽ چرا کدر نکنی بر دل که از پایی ✽ ادا مررت به ما وجدت  
 فیه سواک ✽ و لوجاوت علی القلب ما جلاوت علیه ✽ لا جـلـ قـربـه بل لانه  
 مجـلاک ✽ مرا که نسخته مجموع کائنات توام ✽ رومدار بخواری فکنده  
 بر سر خاک ✽ بساحل ارچه فکندی به بحر باز آرم که موج بحر محیط توام نیم  
 خاشاک ✽ ظهور تو نیست و وجود من از تو ✽ واست تظهر اولای لم اکن  
 اولاک ✽ تو آفتاب منیری و مغربی سایه ✽ ز آفتاب بود سایه را وجود و هلاک  
 ✽ آه کیم بواقوالک ترجائی و بواحوالک دریای عسائی عشق قدر غیری دکلدر  
 و غوامض اسرار من بوره احاطه عقل در اکن بیرون و شمول و هم ادراکدن  
 بالا تر و فزوندر و عاشق و جودنده کار فرمای اولان عشق خدادار و اوصاف  
 حالات عشاق حد و غایتدن جدادار و بومقالمزک شاهد عادل کفتار حضرت  
 مولانادر که بیورلر قدس سره ✽ مشوی ✽ باغ سبز عشق کوی منتهاست ✽  
 عشق اکهینک باغ سبزی که اول روضات جنات بی منتهادر ✽ مشوی ✽  
 جز غم و شادی بر ویس میوه است ✽ اول جنات عشق و روضات ذوقده غم  
 و شادیدن ماعدا ثمرات کثیره و فواکه منکثره وارد رسته حزن و غم و مقید  
 شادی و الم اولنلر ایسه درختان جنان جائده بویابی میوه دن غیری یوقدر  
 قیاس ایدرلر لیکن بوقیاس باطل ایدر زیرا که ✽ مشوی ✽ عاشقی زین هر دو  
 حالت برترست ✽ عاشق بوهر ایکی حالتدن برتر و عا ایتدر و انلرک شکوفه  
 زار جنان و اشجار میوه دار جانلرنده و هم و خیاله کلز و خاطره خطور ایتمز انواع  
 ازهار و انهار بر انوار وارد عشاق الهینک ریاض خلد برین درونلری  
 بوجه لـه آراسته و پیراسته در که ✽ مشوی ✽ بی بهار و بی خزان سبز



و ترست ✽ بهار سر و خزان سر از نثار عشق و از هار شو قلمری ناز و تر در ✽ قاسم  
 انوار ✽ در تو عجب مانده ام ای عشق شـنـك ✽ نوری و ناری بکه صلح و جنگ  
 ✽ از غم و فکردر جهان فار غشت ✽ عاشقی دیوانه ✽ مست ملک ✽ عشق خدا  
 پادشه راست کوست ✽ عشق ندارد صفت ر یو ورنك ✽ جرعه از جام محبت  
 بنوش ✽ بازره از باد و افیون و بنك ✽ عشق چو شوریده و دیوانه شد ✽ بحر  
 جهان را بکشد چون نهنگ ✽ آه ای آتش عشق هستی موهومی تباہ قبلان پادشاه  
 ✽ مشنوی ✽ ده زکاة روی خوب ای خور و ✽ حسن جمال و وجه کریم  
 بی مثلک ز کاتنی بوفقیو محتاج که عنایت قیل ای خور و ✽ حافظ ✽ نصیب حسن تودر  
 حد کاست ✽ ز کانم ده که مسکین و فقیرم ✽ مشنوی ✽ شرح جان شرحه  
 شرحه باز کو ✽ شرحه شرحه و پاره پاره اولان جانک شرحنی و سر گذشتنی  
 کیو و سـویله یعنی زکوة حقیقی به محتاج اولان مستمند و طالب نثیه و تزکیه  
 اولان بنده افکنده به عرض جمال ایلله اعطاء زکات ایدوب لوث وجود مجاز بدن  
 تطهیر قیل و ذکر جـبـلک ایلله سینه می شرحه شرحه ایلله آه کیم اول محبوب  
 بی بدله بو وجهله نیاز ایتدیکنده رجامن هدف اجابت و وصول بو ابواب الحمد لله  
 ثم الحمد لله اول معشوق و محبوب و ایکی جهانده جان و دل من مقصودم ✽ مشنوی ✽  
 کز کرشمه غمزه غمازه ✽ که طعنه زن اولان غمزه سنك ✽ کرشمه سندن  
 ✽ مشنوی ✽ بر دلم بنهاد داغی تازه ✽ بنم کوکله برداغ تازه و زخم بی اندازه  
 قودی کرشمه ناز و کوز او جیله بقیق معناسنه فار سیدر و غمزه کوز و کرپاک  
 قبیق معناسنه در غمزه عربدر و غمزه فار سیدر ایکیسی بره عنایه در غمازه دخی  
 دور توجی و کین ایدیحی معناسنه کاور و بو محله کرشمه و ناز و غمزه و غمازه بحسب  
 اصطلاحات عشاق الهی سلو کده اولان بهض احوال و تجلیات ربانیه دن  
 بعض اطواره اشارتدر مثلا کرشمه مظاهر آثاریده اولان تجلی جلالیه به اطلاق  
 اولور و غمزه سالک مجذوبی تعین بشریت و احکام طبایع عنصریه دن افنا  
 ایدن تجلی صورتی به و مطلقا تجلی به دخی اطلاق ایدر و بطریق الذوق  
 حالت صکوده مشهود اولان تجلیات جلالیه به دخی اطلاق ایدر و حضرت  
 مولانا بو محله غمزه غمازه دیوب تجلیات ذاتیه جلالیه بی مراد بیورر غمزه  
 ایسه عینه مخصوص بر شیوه در ولیده ضم و نفخ حالتی اولدیغی کبی چشمه  
 دخی ایکی حالت واردر که بریسی لم و بریسی قنچدر ✽ پس اگر لب و اگر چشمه  
 ایکی حالت لازم کادر که اولیکسی انقباضی و ایکنجیسی انبساطدر ✽ پس

مطلب

در معانی غمزه و چشم  
 و امثال این عبارات

حرکت ثانیه که انبساطیدر مقتضیه ظهور در و حرکت اولی که انقباضیدر  
مقتضیه خفا و فنادر نکیم ارباب تحقیق قدن بریسی بویابده بیوررل که \* ازلب  
و چشم هر یک را دو حرکت لازم باشد چنانچه قوس شفه منطقه البروج  
و کرسی چون منطبق شود بر قوس فلک اطلس و عرش تمام مرکبات  
منحل شوند \* و عناصر اربعه بر وضع طبیعی راجع گردند و عنصر خاکی مشمول  
و محاط کره آب شود و چرن این دواب از انطباقی برخیزد دگر بار ارکان  
اربعه و طبایع عنصریه امتزاج یابند \* و صور و وایلد ثلثه و انسان بدید آید  
و سر ازل و ابد در هم آمیزد و نکته نهفته و فتنه خفته هویدا گردد  
و پیدا نماید \* بقوله تعالی (کانتا رتقا ففتقنا هیا) الایة \* بیت \* کرب بکشانی  
تو بدان معنی باریک \* راهی بسر نقش دهان تو توان دید \* ایمی ای یار  
موافق اسرار من بوره دن آگاه اولد کسه اب ده اولان حالت ثانیه انبساطیه  
کبی چشمده اولان حالت ثانیه دخی صور کثرات علوم و معارفک اظهارن  
اقتضا ایدر و ابده اولان حالت اولی انقباضیه کبی چشمده اولان حالت  
اولی دخی حرکت انقباضیه ایله ظاهر دن باطنه رجوع اقتضا ایدر و محبوبک  
غمازه اولسی کین دار و خون خوار اولماسنی مشعر در که دل عشاق  
بر مذاقک عالم وحدته قلب دن عبارت و کنایت اولور و مفهوم بیت شریف  
بوو جهله او اور که تجلی ذاتن اعطا اولما سن تمنا ایتدی که اول محبوب  
ازلی تجلی جلالتن قلب مصفا به مطهر و سخ بشریه اولان برداغ تازه وضع  
ایلدیکه اگر چه افناء لذات جسمانیه ایلدیکی جهتن درد و الم در فاما اعطاء  
وجود حقانی قیادیغی حبیت ایله جمله درد لره ام در و کرشمه و غمزه و شیوه  
و عشوه و چشم خو خوار و اب اعل و بونک امثالی عبارات شان حقه و وارده  
اولیان اسماء و الفاظ دن اولغله لسان شرعده جائز کور لسا شد رز برا  
اسماء الهیه توقیفیه در دینا شد ر و لکن علماء باللهدن دخی بعضیلری دبرلر که  
هر افظ و عبارت که بر معنایه دلالت ایله و جناب کبریا نک تعظیم و شناسنی  
مشعر اوله الفاظ من بوره نک جناب حقه اطلاق جائز در فاذا کان کذلک  
عشاق آلهی عالم عقل و حالت صحوده مذهب جمهوره موافق و لسان  
شرعه مطابق اسمایله مناجات ایدوب و حالت جذبیه و استغراقده مست  
مدهوش شراب عشق ربانی اولوب مشاهده لینه مناسب نیاز و تکلم ایدرلر  
زیرا حالت سر کرده عاشق بی دل عقل حقلدن دور و بومقوله کلماته معذور لدر



آه کیم مرتبه فناء فساد خود تفرقه و تمیز بر طرف اولوب قید قدم  
و حدوث رتبه عقلمه قالور و جله تعینات ظهور تجلی احدی الذاتده مخفی  
و هستی موهوم عاشقی محو و مضحل اولور و حیات مزبورده ده لساندن  
جریان ایدن کلام جاب حقدن ظاهر اولور ابو یزید بسطامی قدس سره نك  
( سبحانی ما اعظم شأنی ) قوی کبی و مشایخ عظام و عشاق ذوی الاحترامدن  
نونك امثالی کلمات کثیره الوقوعدر وزلف و غمره و چشم و لب تعبیر اولند بیغی  
چو قدر لایق اولان مردان خدائک احوالنه تعرض اولنما مقدر مثلاً شیخ  
محمود شبستری کلشن رازده بیورر لکه \* کلشن راز \* ازوهر غمره دام ودانه  
باشد \* وزوهر گوشه میخانه باشد \* ز غمره می دهد هستی بفارت \*  
بیوسه می کنند بارش عبارت \* بغمره چشم اول می ریاید \* بهشوه لعل او جان می  
فراید \* ز چشمش خونها در جوش دایم \* ز لعلش جانها مدهوش دایم \*  
وجود ماهمه مستیست یا خواب \* چه نسبت خاک را بآب ارباب \* و محمد  
شرین مغربی دخی بیورر لکه \* شعر \* جنونی فرق غابات الجنونی \*  
جنونی من حبیب ذوقنونی \* بهشت زان زهر بخون فزونم \* که در خوبی زهر  
ایلی فزوننی \* نکارا دیده اندر جست و جویت \* چه میگرد دچو توقعین  
عیونی \* الا ای غمره غماز دلبر \* چنان پر مکر و دستان و فسوننی \* که اندر  
سحر و مکاری و افسون \* زحد و صف و اندازه برونی \* دلا از چشم سرمستش  
حذر کن \* که هم ترکست و هم سرمست و خونی \* دلا در تست چون ساکن  
دلارام \* چرابی صبر و آرام و سکونی \* ترادر چند و چونی مغربی یافت \* اگر چه  
بر تراز چندی و چونی \* پس کاشف اسرار کبریا حضرت مولانا دخی جذبات  
رحمانیه و تجلیات ذاتیه جلالیه ده محو و فانی او اوب و حالات عشقندن و مرتبه  
فناء فسادن خبر و ربوب بیورر لکه \* مشوی \* من حالش کردم  
ارخونم بر یخت \* اگر اول محبوب بی بدل قائم دو کدی ایسه بن بنده  
افکنده اکا حلال ایلدم نیجه حلال اولماسونکه بر موجب ( و من قلته فانادیته )  
قان بهاسی حسن جمال بی بهاسیدر اما نیجه ایده بن ونه چاره قبلاین که  
\* مشوی \* من همی کفتم حلال اومی کر یخت \* بن دایما اول محبوب  
زیبایه قائم حلال اولسون دیرن اول ایسه قائمی دیکدن ابابلدی \* بیت \*  
ای آب حیات قطره از آب رخت \* وی ماه فلیک اثر از تاب رخت \* \* مشوی \*  
چون کر یزانی زناله خاکیان \* چونکه خاکیلرک ناله سندن کر یزان سمن

\* مثنوی \* غم چه ریزی بدل غمناکیان \* پس غمنا کیلرک کوکلنه  
 نیچون غم دوکرسن الهی دردسنگ درمان سنگ \* ع \* نه بلسون  
 دردی اولماین بوکادر اولد یغن درمان \* مثنوی \* ای که هر صبحی که  
 از مشرق بتافت \* ای عطاسی بسیار ورجتی شمسار پادشاه کرچه  
 خاکیلرک ناله سندن نیچون فارسن دیدم اما غلط سو بیدم هر بر صبح محبت  
 که باد نسیم جذبات ابله مشرق تجلیات جمالدن یلدرادی \* مثنوی \* همچو  
 چشمه مشرق در جوش یافت \* اصلا فیوضا تکده نقص بولایوب عین  
 جاری لاینقطع کبی سنگ مشرق تجلیات و فیوضاتی جوش و خرو شده  
 بولدی ایمدی انکشاف و احتجاب بزم حالمز در بوخسه سنگ ذات بیچونک  
 بویکی حالتدن منز و مقدسدر و یاخود بویکی بیت مطلع نور آفتاب احدی  
 و مشرق انوار تجلیات احدی اولان مرشد کاهه خطاب اولوب ای عطا  
 و قدرت حق مظهر و خلیفه اکبر اولان مرشد اکرم و غوث اعظم سنگ نظر کده  
 اصلا تفاوت اولمایوب ووجه همنک هیچ فردن محتجب ایتمایوب فیض  
 و احسانک جمله به برابر درواکن (تجلی ناکاه آید اما بردل آگاه آید) مصداقچه  
 استار و احتجاب کبر و بزم کند و مزده اولان کدورت و کثرتدر بوخسه  
 هر آنکه قلبدن محو نقش ماسوا نبتی ابله قبله حقیقی اولان سنگ وجود  
 شریفکه توجه و صورت شخصیه کی تفکرایدوب نیاز ابتد بکمرده و هر برلمات  
 نور افشان جذبات تابنده اولوب ظلام لایالی بشر بقی روز فبروز ایدوب مشرق  
 نظر کدن خورشید محبت درخشان اولد قده بولد شیدا چشمه مشرق و آفتاب  
 شارقی کبی سنی علی الدوام جوش و خرو شده و طالبان خدایه افاضه انوار  
 محبت ایتمکده وجود و کرم و بخش و عطا قیلقده بولدی دیمک اولور وجه اوله  
 کوره چشمه مشرق لفظنه مضاف اولماز وجه ثانیده چشمه مشرق دیو  
 اضافت ابله قرائت اولنور و شمدن صکره واقع اولان ایات شریفه دخی حضرت  
 حق و فیاض مطلقه و یاخود مرآت ذات الهیه اولان خلیفه ربانیه به خطاب  
 اولق اوزره معنی ویرلمک ممکندر پس عاشقان شوریده دلره محبوبلری  
 هر نه مرتبه عرض جمال ایلسمه ینه قناعت کلایوب واکا نیاز ایتمکدن بروجهله  
 کسته اولمایوب دائما بلبل زار کبی آه و زار ایتمک اقتضاء عشق یار اولغله  
 حضرت مولانا کبر و نیاز ایدوب \* بیت \* ای حسرت خوبان جهان روی  
 خوش \* وی قبله زاهدان دوا بروی خوش \* دیو بیوررلر که \* مثنوی \*



چون بهانه دادی این شیدات را \* داد کرا حبیباً سنک خود بخش و عطا که  
 حد و غایت بود قدر پس بودل شیدایه و عاشقی بی سرو پایه نیچون بهانه و بررسن  
 و بنم قلمی بولکده نثار اولمقدن اجتناب ایدرسن عاشقک مرادی سنک یولکده  
 اولمک و هر آنده نیچه بیک جانی دخی و ارایسه بذل و نثار ایتمکدر \* مثنوی \*  
 ای بهانه شکرین لبها را \* ای معشوق لایزال و محبوب بی مثال سنک لبهای  
 سکر بیکه بهایوقدر \* بیت \* ای از شکرت دهان کلها پرزر \* ز آن هجر کبود  
 پوش تونیلوفر \* بومصر اعده اولان لب سکر بیدن مراد موجب کمال قرب سالک  
 اولان فیض کلامی بی واسطه دن عبارتدر که بر خفاوی ( شفاء القلوب لقاء  
 المحبوب ) دل بیمار و جان عاشق زار اول لب سکر بیک تیمارندن شفا و صحت و حیات  
 ابدی بواور \* لاشه \* ای بنم نغم حب نباتم سکر \* ای حبیبم ای طیبم  
 ای شکارم شاهدم \* ای بنم خورشید و ماهم ای چراغم فائضم \* شوخ چشم  
 کلامدارم ای مبارک پیکرم \* رباعی \* بر ناله و برزاری من رحمت کن \* بر فرفرنکو  
 نساری من رحمت کن \* بر کریمه و بی دادی من رحمت کن \* بر مقالی و خوری  
 من رحمت کن \* مثنوی \* ای جهان که نه را تو جان تو \* ای فنا  
 و زوال ایله که نه و غم و الم ایله اسرشته اولان جهان فانی به بخش هدایت  
 و عطیات عنایتکله تازه جان کبی اولان ملک و پرودگار و یا خود بوجهان که نه  
 و فانیده جان نومثابه سنده اولان صاحب زمان و حزن و غم ایله افسرده دل  
 اولان طابا بلر حیات جان بخش اولان مرشد حقیقی و زبده ارباب عرفان  
 \* مثنوی \* از تن بی جان و دل افغان شنو \* بی جان و دل اولان تن فرسوده دن  
 ناله و افغانی کوش ایت و آه جگر سوزم ایش آه ای قبله جان و مقصد و دجنان  
 بوقبر و افکنده و مسکین و بنده نک حالی نیه وارر \* عزل \* ای رخکله  
 کاکلک عاشقلمه صبح و مسا \* پر نور رخکدندر دو عالم روشنا \* شمع حسدکدر  
 و یرن فانوس افلا که ضیا \* وی بوزک آینه ارواحه مرآت صفا \* اون سکر بیک  
 عالمک علی بوزکده مندرج \* ای صفاتکدر سنک آینه کتی نما \* طوغدی مهر  
 طالعک قور تبیلدی ظلمتدن جهان \* نور و جهک ایلدی کون و مکانی روشنا \* کل  
 قدم باص عینم ای نور ما زاغ البصر \* خاک پایک دیده مشتاقه اولدی تو بیا \* طالب  
 درد و املیان مشتاق دیدار اولدی \* بی خبر دیر رسم نوله سر مسلمان کا \* آه ای مونس  
 جانم \* مثنوی \* شرح کل بکنار از بهر خدا \* الله تعالی ایچون کل شرحنی  
 ترک ایله \* مثنوی \* شرح بلبل کو که از کل شد جدا \* شول بلبل شوریده  
 شرحنی سوله که ورد خندان جنان اولان عشق بلیلی و آتش شوقک سمندر یدر

﴿سید نسیمی﴾ خرامان میبود دلبر بیستان وقت کل کل کل \* برخ کل کل بلب  
 مل مل بقد چون سرو سنبل بل \* عرق بر عارضش نم نم بمدحش دم دم دم دم \*  
 کندش کرده کم کم کم سمندش همچو دلدل دل \* سمندر وار کج کج بقدش راست  
 عرعره \* داش چون سنک مر مر مر زبانش همچو بلبل بل \* بسنکینی چو که که که  
 بجستی باد صر صر صر \* در آمد در چن چن چن پرشدن غلغل غل \*  
 ندانستی تو خو خویش ز رفتی سو سو سویش \* نسیمی دیده رویش  
 نهاده بر سلاسل سل \* آه ای مستع هوشمند \* مثنوی \* از غم و شادی  
 نباشد جوش ما \* بو عاشقان بی دلان که بلبلان گلستان محبت و طوطیان شکرستان  
 معرفت اولش در بزم جوش و خروش و آه و زار و کفتار شهر بن ادای  
 در بار من غم و شادیدن اولماز \* مثنوی \* با خیال و وهم نبود هوش ما \*  
 و عقل و هوش من دخی و هم و خیال ایله اولان هوش هشیاران دکدر بلکه \* بیت \*  
 فتم و راء العقل علم یدق عن \* مدارك غایات العقول السلیمة ودخی \* بیت \* بحانین الا ان  
 سر جنونهم \* عجب علی ابوابهم بسجد العقل \* و فقیحه \* مثنوی \* حاتی دیگر  
 بود کان نادرست \* عشاق الهینک حالی و رای اعقول و فهموده بر غیری حالت  
 عجیبه در که اول هر عقل و فهم درست صاحبنده بولمز و اول کو و هر د که  
 بر کعبه اله کیر من نادر الوقوع بر حالتدر \* مثنوی \* تومش و منکر که حق  
 بس قادرست \* عقول سلیمه و فهم مستقیم و راستنده نه مقوله حالت او اورمش  
 دیوسن منکر اولمکه اول قادر مطلق و حضرت حق مبالغه ایله قادر پادشاه  
 مقتدر در عقول و فهم سلیمه ادراک ایله یکی جوش و خروش و علوم و هوشی  
 عاشقانه اطف و احسان ابلشدر \* نسیمی \* سر الهی یلن شول خط  
 و خالی بیلور \* حاله خیر اولیان قانده بو حالی بیلور \* مهر رخی قیمت هجره  
 یان جاله سور \* فرقتی چکبان قانده و عالی بیلور \* شول صفت صورتی کیمکه  
 عیان کو و رمی \* قانده بو وجه حسن یا بوجالی بیلور \* آه ای منکر احوال  
 مشتاق و آه و آنین عشاق \* سید قاسم می فرماید \* مرا اگر توندانی حبیب  
 میداند \* دوای درد دلم آن طبیب میداند \* صغیر مانشناسی که زاهد خشکی \*  
 لسان فاخته کبک نجیب می داند \* شراب عشق بر آشفه تکان بخون ریز \* برغم  
 خواجه که خود را لب میداند \* مکرز بوی کل و با سمن به پیش جعل \* که  
 در اطافت کل عند لب میداند \* مر ابو عده و صلش حیات داد حبیب \* که دوست  
 نو بت مر ک رقیب می داند \* همیشه وصل تو قاسم بحان و دن طلبد \* که این دعا



باجابت قریب میداند \* ایمدی بنم جانم ﴿ مشوی ﴾ توقیاس از حالت انسان  
 مکن ﴿ سن عشاق الهیده اولان عشق و حالت و محبت ربانیه بی انسانیك عشق  
 و حالتدن قیاس ایله و خدای تعالی خود جسم دکل و جنس دکلدر پس جنس  
 و جسم اولان انسان بونلردن مزه اولان خدی متعاله عاشق اولمق نیجه اولور مش  
 دیو حقه اولان عشق و محبتی انکار ایله ﴿ مشوی ﴾ منزل اندر جورودر  
 احسان مکن ﴿ و منزلی جور و احسانده ایله یعنی مقتضیات بشریه اولان غم  
 و ترحدن روترش و شادی و فرحدن جوش و خروش قیلوب بومنزله قاله  
 و حق لطفته عاشق اولوب قهرنی یرمه و نسق واحد اوزره رقم اراولمبانه  
 کوکل باغله زیراکه ﴿ مشوی ﴾ جور و احسان رنج شادی حادثست ﴿  
 جور و احسان و رنج و شادی صفات بشریه و حادثدر ایمدی محقق و مقرر در  
 (کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال و الاکرام) غلوائ کریمی اوزره  
 ﴿ مشوی ﴾ حادثان میرند و حقشان وارثست ﴿ حوادث لاجرم مرده و فانی  
 و محو و مضحعل اولور و حق سبحانه و تعالی بوجه نك وارثیدر آمنا و صدقنا  
 اولحی و باقی و ازلی وابدی شول وارث ملك و ملکوت و مافیهن در که بعد فناء  
 الملک جمیع املاک اکا راجع اولور کما قال تعالی (ولله میراث السموات و الارض)  
 ای نور دیده غم و شادی حالت متغیره در متغیرات ایسه داخل ماضی و مستقبلدر  
 ماضی و مستقبل ایسه زماندن عبارتدر زمانه ایسه حرکت و تغیردن غیر یسی  
 داخله اولماز بر حرکت بذاتها ماضی و مستقبله منقسمه در و متغیر بواسطه  
 التغیر داخل زماندر ایمدی تغیر و حرکتدن مقدس اولان داخل زمان و ماضی  
 و مستقبل اولمز و تقابل ماضی و مستقبل ایله منفصل عن القدم دخی اولماز و اول  
 ذات بیچونه انقضا و زمان و کیف جاری اولماز لان الله تعالی کان قبل الزمان  
 و حیث خلق الزمان لم یغیر من ذاته شیء و قبل خلق الزمان لم یکن للزمان علیه جریان  
 و بعد خلق الزمان علی ما علیه کان و هو الباقی بعد فناء خلقه و الیه مرجع کل شیء  
 و مصیره و هو القائل اذ ذاک (لمن الملك الیوم) و هو المحجب (لله الواحد القهار)  
 آمای سالک راه بوسؤل و جواب کند و نفس لرینی بر شیئه مالک و صاحب ملک زعم  
 ایدن ار باب ظنونه کوره در که حق سبحانه و تعالی یوم قیامتده انلرک دیده  
 بصیرت لردن کشف حجاب ایدوب وقت من بورده واقع اولان کشفک حقیقتدن ندا  
 ایدر فاما ار باب کشف و شهود و اصحاب عرفان و وجو د ذکر اولنان نداء حق  
 معناسن دیده بصیرت ایله ابداء مشاهده قیلوب فی کل یوم و آن وفی کل ساعه

وزمان بی حروف ولفظ و صوت نداء حتی شنوا اولوب و ملک و ملکوت  
و ما فیهن اول جلیل و جبار و وارث و قهار ک اولدیغن کشف و شهو د ابله  
کوروب علم یقین ابله یلورلرودخی (المحدث اذا قرن بالقديم لم يبق له اثر) نه معنادر  
ک وکل کلبدن او قوبوب عالم بالله اولورلر پس قدیم اولان عشقک حالاتی  
تغیر پذیر اولان محدثات کبی اولماز و حالات عشاق اکا قیاس اولغز ﴿ شعر ﴾  
حالت جان مر ابرمغان میداند \* آنکه پیوسته ز پیدا ونهان میداند \* همت  
پیرمغانرا چه توان گفت که او \* قیمت راه روان راه روان می داند \* همه کفیم و شنیدیم  
یقینست آن یار \* همه را سر بسر از نور عیان میداند \* ﴿ مشنوی ﴾ صبح  
شدای صبح راپشت و پناه \* عذر بخدومی حسام الدین بخواه \* صباح اولدی  
ای صباحک پشت و پناهی اولان رب الفلق حسام الدینک عذرنی دیله اگر  
معنای حقیقی مراد بیورلور ابله دیمک اولور که ای صباح انور تجلیاتک صاحبی  
اولان پادشاه لایزال و یا خود سید و سئدار باب قلوب صبح نور اولان مر شد  
کامل چونکه بو حالانک تفریراتی ابله ظلمات لیل شب بهات مرتفع اولوب هنکام  
صبح ظهور اسرار ابر شدی و نور تجلی ذات طلوع ایدرب وسط سماء قلبه  
جلوه کر اولغله ظل وجود موهوم کلیت ابله نابود اولدی حالت مرز بوره ده اسان  
قال ابله نکلم اولماز و معانی مرز بوره تحت الفاظ و عباراته صغیر ابدی ای ظهور  
کلی و تجلی ازلی مخاطبه حالات عشقه اولان حسام الدین چلبینک عذرنی  
سن دیله و بنم لساندن ظاهر اوله جق و لسانه کلبه جک اسرار و حقایق بی حروف  
و صورت الهام ابله که استفاضه و افاضه اسرار و واسطه اولدر و یا خود صبح  
ابله مراد حقیقت صبح اولوب مناقبه بیان اولدیغی اوزره حضرت مولانا مشنوی \*  
شرفک در را بیانی سلاک تقریر دیزد بکه حسام الدین چلبی دخی یازوب بو محله  
کله کله کیجه کیدوب صباح اولغله مولانا قدس سره چلبی حسام الدین ایچون  
درگاه حقندن معذرت دبلش اولدر یعنی ای پشت و پناه صبح اولان خالق الاکوان  
نظم مشنوی به مشغول ابکن وقت صلاوة صبح اولدی پس بن چلبی حسام الدینک  
خدمته سزاوار اعتذاره قادر دکل لطف و احسانکدن بنم ایچون انک عذرنی  
سن دیله و تقصیراتی عفو ایدوب درجات عالیه ایرکور و حق سبحانه و تعالی  
عباده عذر اتمسی عفو نقصیرات ایدوب رحمتی در یاسنه غرق ایتسندن  
کلبه در کاروی عن الحسن البصری قال قال صلی الله علیه وسلم (بؤتی بالعبد  
يوم القيمة فيعذر الله اليه كما يعذر الرجل في الدنيا اليكم فيقول تعالی بعزتی



و جلالی مازویت عنك الدنيا لهواك علی ای عیدی ولكن لما اعددت  
 عليك من الكرامة والفضيلة ( الى آخر الحديث وعذر حق عبادنه اولان  
 تعظیمدن دخی نگایه اولور تنکیم اشبوییت شریفده واقع اولان عذر معنای تعظیمی  
 متضمندر که یوررل ﴿ مشوی ﴾ عذر خواه عقل کل وجان تویی ﴿  
 الهی سیدی ومولای عقل کل وروح محمدینک عذر خواه و تمظیم کنده سی  
 سنسن پس وارث حقیقت محمدی اولان مرد کاملارک دخی عذر خواهی  
 سنسن ﴿ مشوی ﴾ جان جان و تابش مرجان تویی ﴿ جانک جائی  
 وماتند مرجان اولان دل عشاقک تابش ولعانی ونور در رخسانی سنسن  
 فی الحقیقه مرجان بعد الحک مدور و صنوبری الشکل اولقده و حترده  
 قلبه مشابھت تامه سی واردر ای معبود بالحق ﴿ مشوی ﴾ تافت نور صبح  
 وما از نور تو ﴿ در صبحی بامی منصور تو ﴿ نور صبح محبت یلدرادی  
 و بزنتک نور جذباتکدن سنک منصورک ایچدیکی باده عشق و محبت و شراب  
 سر وحدت ایله صبحی ده یز صبحی وقت صباحده نوش اولنسان  
 باده نک اسمیدر حاصل بیت الهی تجلیات احدیه و محبت ذاتیه سرمدیه  
 بزی بزدن کلیت ایله بروجھله ربوده قیلدی وسنک نور وحدتکدن بر شراب  
 صبحی نوش جان ایشیز در که سنک منصورک اولشیز در وائک کلماتی  
 بلا قید انا سولشیز در دیمک اولور ﴿ مشوی ﴾ داده نو چون چنین  
 دارد مرا ﴿ چونکه سنک عطا واحسانک اولان تجلی ذات و باده محبتک  
 بنی بونجلیین مست و مدھوش ایتشد در پس ذات احدیتک شرابندن  
 غیری اولان ﴿ مشوی ﴾ باده چه بود کو طرب آید مرا ﴿ باده  
 محبت اغیارنه اولور که اول باده بکا طرب و سرور کتوره وسندن غیری  
 اگر دنیوی واکر اخروی اشیا ایله کو کلم خوش اوله و یا خود سنک  
 باده محبت کله مست و مدھوش اولان عشاقی باده صوری نه در که مست  
 و طربناک ایلیه ﴿ مغربی فرماید ﴿ ز چشم مست ساقی من خرابم ﴿  
 نه آخر بخود از جام شرابم ﴿ مرا عشقت چنان کم کرد از من ﴿ که من خود را  
 اگر جویم نیامم ﴿ چنان باقی شدم اکنون ز عشقت ﴿ که بی عشق تو چیزی  
 در نیامم ﴿ مرا عشق توفانی کرد از من ﴿ چو دید از خود بغایت در عذابم ﴿  
 اکنون از مغربی رستم بکلی ﴿ که از مشرق بر آمد آفتابم ﴿ ﴿ مشوی ﴾  
 باده در جوشش کدای جوش ما ﴿ بلکه باده کیفیت و جوششده بزم جوش

وخر وشمزك كداسيدر ✽ مثنوی ✽ چرخ در گردش كدای هوش ما ✽  
 چرخ كرده بزم كدای هوشمزد در ✽ مثنوی ✽ باده از ماست شدن  
 مالزو ✽ باده بزدن مست اولدی بزباده دن مست اولدی ✽ مثنوی ✽  
 قالب از ماست شدن مالزو ✽ قالب بزدن وار اولدی یو خسته روح  
 قالب بدن وار اولدی ✽ مثنوی ✽ ماچوز نبوریم وقالبها چوموم ✽  
 بزنبور کبیر وفا ابلرموم کبیر ✽ مثنوی ✽ خانه خانه کرده  
 قالب را چوموم ✽ ارواح فالجری موم کبی خانه خانه ایلشدر علم شریفه  
 خنی اولیه که بو ایات شریفه ده اولان جوش مادن مراد عشق الهی  
 وهوش مادن مراد عقل کل وزنبوره تشبیه اولنان مهبط وحی الهی اولان روح  
 انسانی بدر وعقل کل وروح محمدینک شرح وبیانی بر قایچ برده ذکر اولمشدر  
 و ذکر سابق اجمالیسی بودر که عقل کل که اول عقول عشره در مدبره  
 عقول درو عقول دخی مدبره افلاک و افلاک متصرفه عناصر و موالد درو عقول  
 عشره اصطلاحات حکماء اشراقیه و مشائیه اولوب ارباب کشف و شهود قائنده  
 عقل کل دید کلری روح محمد بدر که علت غائیة جمیع موجوداتدر ✽ شعر ✽  
 خواجه کونین ختم المرسلین ✽ صدر عالم رحمة للعالمین ✽ پادشاه ملک  
 لولا کدر ✽ جلوه کاه عرصه افلاک کدر ✽ ذاتی مقصود کونین  
 ابتدی حق ✽ مسندنی قاب قوسین ابتدی حق ✽ مشرق خورشید  
 عزدر یوزی ✽ مطلع نجم سعادتدراوزی ✽ شهریار دولت و عالی جناب ✽  
 دفترینک صفحه سی ام الکتاب ✽ هر کشی پرورده انعام میدر ✽ اهد  
 قومی غایت اکر ایدر ✽ عالم ارواح بین الوجوب و الامکان بر خدا وسطدر  
 و امکان مرآت جمال حضرت وجوب مطلقدر و هر شیئ تعینی اسماء حقین  
 بر اسمک صورتیدر و اشباح آینه ارواح و ارواح آینه اعیان و اعیان آینه اسماء  
 و اسماء آینه صفات و صفات من حیث الاجمال و التفصیل تجلیات ذات احدیه در  
 پس ظرفیت و مظروفیت ملاحظه اولمقسن بر وجه تمثیل معشوق ازلی هزار و صد  
 هزار جامده مرفی برمی صافدر و ذات من حیث الحقیقه کندونک صفت  
 و عظمت و جلال و کبریایی ایله اعراض اسماء و صفات دن منزهدر و مجموع  
 اسماء و سمیات بر امر اعتباریدر ✽ پس صور عالم ارواح صور معقوله  
 الهیه اولوب و جمیع ارواح و عناصر و طبایعه ساری اولان نفس کل اطلاق  
 اولنان طبیعت کلیه در که ارادت حق ایله جمیع اشیاده اثر ایدوب اشیاده اولان

مطلب  
 فی العقل کل



سبب تعیین ارادت مزبوره در و ارواح ارادت حق ایله مرتبه احدیتدن  
 بروز ایدوب مرتبه واحدیتده اولان تعیین اوله واندن مثال مطلق دیدکاری  
 عالم جبروته واندن مثال مقید دیدکاری عالم ملکوته بعده عرش طبعی ماهکی  
 اندن عالم عناصر و مواید ثلثهیه تنزل ایدوب بعده آخر مراتب تنزلات  
 و سر جامعیت اسماء الهیه اولان مرتبه انسانه ایریشوب مرتبه مزبورهیه  
 سر وجودی و عالم سرمد تعبیر اولنور و عالم سرمد اسماء ازلیتدن انتشاء  
 ابدیتده اطلاق اولنور \* اعدی جمیع افلاک و کواکب و عموما اشیا بر موجب  
 (خلقت الاشیاء لاجلک و خلقک لاجلی) بر وجه سرعت دوران و حرکت  
 و جوش و خروش ایندکاری حقیقت محمدیه نك مظهری و نور عقل کلک  
 مطامعی اولان انسان کامل کوکلندن مبدأ اصلیرینه بول بولما غیچوند  
 ✽ شعر ✽ اونی بر وج ویدی یلدن \* بونجه حرکات که کوستر یوز \*  
 دور ایلدی نه در فلک \* یانه در صف صف دورر ملکر \* بدن نه درر بوق و اظهار \*  
 فاعه بر وایا اولی الابصار \* بیلکیم نه در ربو آله کون \* قندن کلو بن کیدر  
 هر کون \* اگله نه درر بوق و اشیا \* کیم ایلده در جله سی کوبا \* اولدر قونک جود و جانی  
 \* سر چشمه آب زندگانی \* حقله زنده در جله سی مدام \* اکر ایسک  
 اکر محو اوله ظلام \* پس حضرت مولانا کردش افلاک و جوش و خروشی  
 بزم جوش هوشمندند دیو بسور دقلری وارث حقیقت محمدیه و مظهر کل  
 و مجلای اسماء الهیه اولدیغنه اشارتدر و زبور الهام ربانی ایلده شمع عسلی خانه  
 خانه و عسل ایله مالا مال ابتدییکی کبی ارواح دخی بقدره الله تعالی اشباحی  
 تعمیر ایدوب شهد عشق و محبت و سکر علم و معرفت ایلده بحسب الاستعدادات  
 مملو و پر ایدر دیمکدر و علم و معرفت و عشق و محبت ایلده پر اولان ابدان عارفین  
 و اشباح عاشقیندر یوخسه ابدان سائره محبت دنیا و لذات ماسوا ایلده  
 پر اولمشدر و ارواح عارفین دخی قلوبنده اولان لذات عرفان و محبتی  
 ماننده شجره طوبی اولان مرشد کاملک شجره وجود و درخت شهودنده  
 اولان ازهار فیوضات الهیه دن اخذ ایتمشدر ✽ نظم ✽ حیات باقی  
 اولدر جسم و جان \* اودر رونق و یرن هر دو جهان \* اودر قطبی زمین  
 و آسمانک \* اودر ییل مرکزی دور زمانک \* فلک هرملکر انس و پری \*  
 مسخر در اکا بحری و بری \* قمو امرینه فرمان طاپوسنده \* جهانک بکری  
 قول قابو سنده \* دوام دولتی انک مؤبد \* کمال عزتی انک مخلد \*

جسالی پرتوندن انك ای جان ✽ فلکده نور اولور شمس در خشان ✽  
 کل وکلشن طوتراندن شمیی ✽ معطر اولور اندن جان حریمی ✽ نعیم وخلد  
 وطوبی جنت و حور ✽ چالندن اولور ل چله مسرور ✽ ایکی عالم وجودی  
 مظهر بدر ✽ اکا دیرسم فلان بالله یر بدر ✽ صفاتی حق صفاتیدر محقق ✽  
 سواد زانی دردار انا الحق ✽ آه ای عشقك زنك بی رنگینه بو یانمش ودر د یار ایله بغری  
 یانمش و آه س، زایله جگری دلنمش وفضای وحدته کندونی یتورمش ✽ مثنوی ✽  
 پس درازست این حدیث خواجه کو ✽ بو بیان ایلد یكك اسرار الهیه و معارف  
 لدنیه وحقایق محمدیه وحقایق کالات انسانیه و اوصاف وارث ولایت احدیه  
 زیاده درازدرو حدوغایتی بو قدر بو خواجه تاجر ایله طوطینك حدیث سوبله وانك  
 حکایه سن نقل ایله که ✽ مثنوی ✽ تاچه شد احوال آن مردنکو ✽ حتی اول  
 مقبول و مستحسن مرد تاجر ك طوطی ایله احوال و سرانجامی نیجه اولدی

✽ رجوع بحکایت خواجه تاجر ✽

حضرت مولانا قدس الله سره الاسنی خواجه تاجر ك حکایه سنه رجوع  
 بیور دقلرینی بیاندر ✽ ع ✽ عشق کار بست که موقوف هدایت باشد ✽  
 ✽ مثنوی ✽ خواجه اندر آتش ودرد وحنین ✽ خواجه آتش عشق و نار  
 فراقده ودرد وحنیده حالاذ کوری سبق ابدن کبی ✽ مثنوی ✽ صد  
 پراکنده همی گفت اینچنین ✽ صد پراکنده وپریشان سوز سوبلدی مصراع  
 ثانیده اولان اینچنین مصراع اولده اجرا اولندی ✽ مثنوی ✽ که متناقض  
 گاه نازو که نیاز ✽ گاه سوادی حقیقت که مجاز ✽ یعنی گاه اولوردی کلامی بر برینه  
 متناقض سوبلردی وگاهی ناز و استغنا گاهی دخی نیاز و سوز و کداز اظهار  
 ایدردی وگاه حقیقت وگاهی مجازدن حکایت ایدردی زیرا عاشق ایدی  
 اقتضای عشق ایسه لاجرم گاه ناز و نیاز وگاه حقیقت و مجازدن سوبله در  
 ✽ مولانا ✽ ای جهازاد لکشا اقبال عشق ✽ بفعل الله مایشاء اقبال عشق ✽  
 ای صفاوای وفادر دور عشق ✽ ای خوشا وای خوشا اقبال عشق ✽ ای بده  
 جانتر جان دیدار عشق ✽ وی فزون از جان و جان اقبال عشق ✽ وحدت عشقست  
 اینجانیست دو ✽ یانویی یا عشق یا اقبال عشق ✽ ایددی مرد تا جرک مقتضای  
 عشقه کلمات پریشان ایلدیکی معذوردر زیرا (الغریق یثبث بكل حشیش)  
 مصداقنجه ✽ مثنوی ✽ مرد غرقه کشته جانی می کند ✽ مرد غرقه  
 زیاده جان چکشور ✽ مثنوی ✽ دست رادر هر کیاهی می زند ✽ و جان



هواندن النی هر بر حبش و کیا هه اورر ﴿ مثنوی ﴾ تا کده امش دست کیرد در  
 خطر ﴿ تا کیم محل خطر ده عجب انک النی قنخی کسسه طوتر و غرق اولمقدن  
 خلاص ایدر دیو ﴿ مثنوی ﴾ دست و پای می زنداز بیم سر ﴿ باشی  
 قورقوسندن ال وایق اورر پای ده اولان یانه وحدت اولورسه معنی برجنس  
 در حکایه اولسه معنی مناسب اولور حاصل کلام غریبک حالی بویه در حین  
 غرقه ده جان خوفندن دبه انسوب والن وایاغن چارپوب والنه ککنه یاپشوب  
 نجاته سعی ایدر ایددی غریق دریای عشق اولان عشاقک دخی احوالی بونک  
 کیدر وعشاقک موج بحر محبتدن صادره اولان اقوال و افعال و اطوار  
 و احوالی عندالله مقبول وارباب ینش قتنده مرغوبدر ﴿ مثنوی ﴾ دوست  
 دارد یار این آشفتنکی ﴿ اول یار حقیقی بو مقوله آشفته لکی دوست طوتر زبرا  
 ﴿ مثنوی ﴾ کوشش بیهوده به از خفتکی ﴿ بیهوده به سعی و کوشش  
 اینک خفته اولمقدن یکدر یعنی غرقه بحر اولان ال وایق اورمه سی بیهوده  
 حرکت اولوب عاقبت غرق اولدیغی کبی انسان دخی کندوبی ورطه  
 هلاکدن تخلیص ایچون سعی و کوشش ایدوب صدد طلبده اولمی بطال  
 و معطل یاتمه سندن و مأیوس اولوب اجتهاد ایتمه سندن یکدر تنکیم سید  
 العشاق و العارفین الشیخ عمر بن الفارض تأیه سنده دیشدر ﴿ بیت \*  
 و سر ز منا و انهض کثیرا فخطک \* البطالة ما اخرجت عزما لحدی \* اگر چه  
 عاقبتی هلاک دخی اوورسه زبرا ( ان الله لا یحب البطالین ) بیورلشدر ﴿ تنکیم  
 حضرت مولانا در دنجی جلدده هذیلی حکایه سنده بیورلر ﴿ م \* کرنبودی  
 حبس دنیا را مناص \* فی بدی وحشت نه دل جستی خلاص \* وحشت  
 همچون موکل می کشد \* که بجوای ضال منهاج رشد \* هست منهاج و نهان  
 در مکنست \* یافتش رهن کزافه جسنست \* ایدمی ای مستمع قابل و طالب  
 مقبل ﴿ مثنوی ﴾ آنکه او شاهست اوبی کار نیست ﴿ اول کسسه که اول  
 شاهد اول بیکار دکدر ﴿ مثنوی ﴾ ناله ازوی طرفه کان بیمار نیست ﴿  
 ناله و این اول کسسه دن عجبدر که بیمار دکدر کامل طریقه واولوی شارح مثنوی  
 عارف و محقق شیخ اسمعیل انقروی مصرع ثانی به سروری و شعی رحمة الله  
 علیهماک ویردگری معنی ما بعدنده اولان ابیات به نسبت ایله فی مناسبت اولمغه  
 انلک قولنی رد ایدوب بطریق ذکر المزموم و ارادة اللازم ناله دن مراد شوق  
 و عدم بیماریدن مراد عدم احتیاج اولق اعتبار ایله بو وجهله معنی ویرمشلر که

اولکه پادشاه مطلقدر بیکاردکدر بلکه هر آنده بر شأنده در کار اوزره شوق  
و محبت قلیق اندن بمجدر که اول کار و عمله محتاج دکدر و یا خود مصراع ثانی  
استعاره مکینه طریقی اوزره حضرت حق احتیاجی بوغیکن بر کار  
اولا سیچون مثال موقعنده ذکر اولمش اوله بوتقدیر اوزره معنی بوبله دیمک  
اولور که اول که پادشاه مطلقدر بیکاردکدر کار آندن طرفه در که اول  
محتاج دکدر \* م \* ناله ازوی طرفه کو بیمار نیست \* دیمک \* ع \* کار ازوی  
طرفه کو محتاج نیست \* دیمک \* معنا سنه استعاره اولمش اولور و کنایت ایله  
بو معنایی ادا قیلور (انتهی کلامه) نفس امر ده شاه دن مراد حضرت حق  
اولور سه توجیه منور وجه وجیه در سلمه الله ولكن بونا پیدای بیدای وجود  
ذره نابود موهوم الوجـ و دك خاطر فاتر ینم دخی نور چشم اولیا حضرت  
مولانا قدس سره نك استاد کار گذار فکر تلمی مشوی شریفك بو بیتده  
خریداران معارفه عرض الـ مدیکی امتعه نفیسه فاخره و بهر اذ خرده کار  
طبیعتلمی چهره کشاد اولوب حیرت فزای عقول عرفا اولان صور نادره لرندن  
بر معنای آخر خطـ و ر ایدوب ابکار افکارك دست آو یز استعدادی اولان  
مضمون درر مشکونی بر موجب ( و مراز قناهم ینفتون ) رشقه قلم شکسته زبان  
ایله پیش کش پیشگاه ارباب عرفان و هدیه محافل اصحاب کشف و وجدان  
قیلغنه جرأت اولندی ✽ شعر ✽ هر یکا ذکر ازان بروی پر خم می رود \*  
کر رود آنجا حدیث ماه نوکم میرود \* کوی سامور سلیمانست خط کرد لبش \*  
\* کآنچنان کستاخ در بالای خاتم میرود \* ابدی ضمیر میره خنی اولیه که بو بیت  
شریفك سابقنده اولان ایات شریفه نك مفهوم منطوقیسی بوایدیکه لابد  
سعی و کوشش و ناله و جوشش کشی کندوبی ورطه هلاکدن خلاص ایتک  
ایچون اولور و یار حقینی آشفته ایکی سور و کوشش یهوده خفته اولمقدن بهتر در  
دیمش لرا بدی \* پس سعی و کوشش و ناله و جوشش علل نفسانیه بی ازاله و افنا  
و روح انسانی به نجات و برک ایچون اولیجی شاه دن مراد حضرت  
حق اولوب معنی بو وجهله اوله که پس وراثت ولایت کالبه محمدیه مظهر یننده  
قائم اولان سلطان دنیا و دین و سیرغ قاف یقین شاه اقلیم معرفت و کنج  
دوات طریقت شمع دانش و بینش روشن چراغ آفرینش منبع اسرار مطلع  
انوار قطب زمان و مرکز دوران امراض نفسانیه و علل بشریه دن نجات  
بولوب مستغرق بحر شهود وحدت محضه ایکن اولدخی بیکاروبی عمل دکدر

مطلب  
شریف و فتح اطیف



پس اول کامل و مکمل بدن دخی علت بیماری \* انانیت و انانیت یو غیکن اندن  
 ناله و انین و افغان و حنین و آه آتشین صدور ایتک طرفه و عجبر زیر ارباب ساوکل  
 سعی و کوشش و آه و انینی شکسته بال و عوارض نفسانیله بدحال اولغله  
 آنک مرتبه سن بولق ایچون ایدی اگرچه بویله درواکن حقیقه نظر اولنسه شاه  
 اولیادن صدور ایدن آه و انین و ناله و حنین دخی محل تعجب دکلدر اکابناء که \* ع \*  
 ای برادر بی نهایت در کهیست \* و قبحه اگرچه مبداء حرکت اولان میل درون  
 موصل و وصول حقدر ولیکن مراتب قرب حقه نهایت اولیوب قلب عارف  
 لایققطع متوندر نعم سالک انتهاء سفری نفسه ظفر بولوب خناس و سواس  
 احکام بشریه بی قهر اید نتیجه دکن واصل اولان حاللرنده متمکندر در انلره ارباب  
 تلون دینلر فاما بو ذکر اولتان تلون اول تلون اولیوب بلکه تلون مز بوردن  
 جمیع ارباب مقامات عالیله خالی دکلر در زیرا ایدابر مرتبه دن اسنی مرتبه به  
 ارتفاع و ارتقادن منفک اولرلر اکابناء که بشریته حدود غایت واردر اما قرب  
 حقه حصر و نهایت یوقدر خصوصاً (وقل رب زدنی علماً) آیت کریمه سی  
 ودخی (انه لیغان علی قلبی حتی استغفر الله کل یوم سبعین مره) حدیث  
 شریفی حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم احوال شریفه سی زیاده  
 و الطاف الهیه بلانهایه اولدیغنه دلالت ایتشد و سیمای سابق الذکر اولدیغنی  
 اوزره مقتضیات اسماء الهیه و شؤنات ربانیه غیر متناهییه اولوب و تجلیانده  
 تکرر اولدیغنی و حق تعالی قلوب اصقیا به دائم التجلی اولدیغنی تفصیل  
 اولمش ایدی ایمیادی بیمار نفس و بشریت اولیان شاه ولایتدن دخی  
 ناله و حنین طرفه دکل بلکه عجب بودر که انین و حنین ایتیه و بونک سیاقنده  
 اولان ایسات دخی معانی مز بوره بی مؤیددر و حق سبحانه و تعالی دخی  
 دائم التجلی اولدیغنی ایچون (کل یوم هوفی شأن) بیور مشدر نته کیم حضرت مولانا  
 بیورلر \* مشوی \* بهر این فرمودر جان ای پسر \* کل یوم هوفی شأن  
 ای پسر \* اول رحیم و رحان و مقدس و سبحان تجلیانده تکرر اولدیغنیچون  
 سوره رحانده (یسئله من فی السموات و الارض کل یوم هوفی شأن)  
 بیوردی ای نور دیده پدر و پسر معتبر یعنی سمواتده اولان جمیع ملائکه  
 وارضینده اولان جن و انس حاجتله بی اول قادر بیچونندن مسئلت ایدر و اول  
 فیاض مطلق و حضرت حق هر آنده برشأنده در و بر موجب (و تعز  
 من تشاء و تذلل من تشاء یسئلك الخیر) دیلدیکنی عزیز و دیلدیکنی ذلیل ایدر

روایت اول نور که حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم دن بوآیت کریمه ده  
اولان شأن آلهیدن سؤال اولند قدہ یور دیلر که اول قادر مطلقک شأنی  
مغفرت ذنوب و تفریح کروب و رفع اقدار بعض انام و خفض درجه بعض  
اقوامدر و ابن عینہ دن منقولدر که مجموع دهر عندالله ایکی کوندراول ایکی  
کونک بریسی مدت دنیا و بریسی یوم قیامتدرو حق تبارک و تعالیٰ نیک روز دنیا ده اولان  
شأنی امر و نهی و اماتہ و احیا و منع و عطیاد و یوم ثابک قیامتدر اول  
کونده شأن رب الارباب جزاء و حسنا تدر و پیشوای ارباب تحقیق و مقتدای  
اصحاب تد فبق ( شیخ روز بهان بقلی طیب الله انقاسه بوآیت کریمه نیک  
تفسیر نده یوردر که یسأله من فی السموات من الملائکة کلهم علی قدر مقامانهم  
یسأله الخائف النجاة من البعد والحجاب و یسأله الراجی الوصول الی محل  
الفرح و یسأل المطیع قوة عبادته و یسأل المحب ان یصل الیه و یسأل المشتاق  
ان یراه و یسأل العاشق ان یقرب منه و یسأل العارف ان یرفعه و یسأل الموحّد ان  
یفنی فیهم و هکذا اهل الارض یسأل الجاهل ما یحجب به عنه و یسأل العالم ما یرف  
به به و کذلک الانبیاء و الاصفیاء و الاولیاء و الابدال یسألون منه علی قدر مراتبهم  
و درجا تهم معرفته و وصاله و التخلّص بو فاته عصمته من قهره و یسأل العارف  
الرعاية و یسأل المحب الکفایة و یسأل العاشق المشاهدة و یسأل الموحّد النهایة و هو  
تعالیٰ یكون من حیث مراد الجميع یعطى الکل ما مولهم و بزبد فی فضله فی کل یوم  
هو فی شأن عز یدقرب المقربین و وصل الواصین و کشف اللقاء للمشتاقین و ظهوره  
فی کل ذرة للسابقین یظهر فی کل لحظة من انوار عجایب ربو بیته ثلثا نسنین و تلك  
العجایب مالم ترها العیون و لم تدر کها العقول و لم تعلمها القلوب و لم تلحقها الارواح  
و لم تناولها الاشباح و لم تشاهدها الاسرار و لیس لها نهایة یتبرزها کل یوم و ساعة  
انوار عجائب ملکه و ملکوتہ علی قدر قوة ادراک الدراکین و افهام العلماء  
و العارفین و ما کان فی سوابق علمه فی آزال ازاله بسوق اسرارها و مقادیرها  
بسوط القدر الی بحار بها و مواردھا و لاتظن ان احدا یصل الی شأنه فان شأنه  
اعظم ان یدر که احد من خلقه) اعمدی ای نور دیده پدر روز بهان بقلی نیک  
بواسلوب اوزر ه اولان تفسیر و تحقیق ذکر اولنان بیت شریفک خاطر فاترہ  
خطور ایدن معناسنه موافقدر و بوآیت کریمه نیک بعض تفاسیر و دقائق ان  
شاء الله الملك الاعز عن قریب محلی کلد کده تفصیل اولنه پس همان عاشق  
بی دله لازم اولان اول پادشاه لایزال و قادر متعالک درگاه عظمتنه آه و انین



وناله و حنین ایتمکدر \* فلهذا کاشف اسرار پروردگار حضرت خداوندگار  
 بیورر که \* مشوی \* اندرین ره می تراشومی خراش \* ای طالب نجاح و هدایت  
 و راغب صلاح و عنایت بیورده بذل مقدور و سعی موفور ایدوب دیدن و دین  
 و دورش و چالش روز و شب مجاهده دن خالی اولمه تراش و خراش امر حاضر در  
 یونول و طر مالان معناسنه در یومحمد بذل وجود و صرف قدرت ایله معناسنه در  
 \* مشوی \* تادم آخر دمی فارغ مباش \* تا آخر نفسه وارنجه بر نفس  
 فارغ اولمه آواین و ناله و حنین ایدوب آتش عشقه یان یا قیل و طاعت و عبادت  
 قیل زیرا ( وان لیس الانسان الا ماسعی ) و دخی ( ولان تکسب کل نفس الا  
 علیها ) و دخی ( من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ) بیورلمشدر ایدمی یونلرک  
 معناسنه متفطن اولوب اکا کوره کار ایت بعده ( ان الله لا یضیع اجر المحسنین )  
 خجوا ی کریمی اوزره عند الله وعد بیوریلان اجر و حسناته نائل و مشاهده  
 دیداره و اصل اول زیرا انسان تلوندن خالی دکلدر فرضی عمرکک اول  
 و اوسطنده انواع اعمال صالحه ایشایوب و قلبک چراغی نور عشق و محبت ایله  
 یانوب حال حاصل ایتمش ایکن پرده غفلت و غواشی کثرت روپوش نور آفتاب  
 محبت اولمغله تابع خطوات شیطانیه و فریفته تسویلات نفسانیه اولوب فساد  
 مباشرت ایتد کد نصرکه اعمال سابقه دن سکا نه حاصل اولور بلکه سه ثبات ایله  
 حبط حسنات ایدرسن ایدمی نظر حاله در حال ایه آخر نفس سدر پس زنهار  
 مغرور و مغبون اولوب ( واعبد ربک حتی یأتیک الیقین ) آیت کریمه سنک  
 معناسنی موئدن غیری به توجه ایتیمه سن و تضرع و نیاز و سوز و کداز و عشق  
 و محبت و غربق در یای وحدت اولمقدن بر دم کسسته اولیه سنکه حتی دم  
 آخرده اول حاله بولنه سن و چونکه نظر دم آخره در شمدمی نیچون زجت چکر بن  
 موته قریب متوجه حبیب اولاین دیمه سن والا خاسر یندن اولور سن \* بیت \*  
 جهانده بوندن ارتق واری خسران \* که هر کون اکسله عمر آرنه عصیان \* زیرا  
 دم آخر قنغی دمدر معلوم دکلدر بلکه دم آخر دیدیکک حالده اولان دم اوله کشی  
 یارین نه ایشلیه چکن ونه دمده اوله چکن بیلز بومقوله افکار جمعا تسویلات  
 شیطانیه در ( قد هلك المسوفون ) بیورلمشدر \* بیت \* دم بودمدر دم بودمدر  
 دم بودمدر دم بودم \* کل بودمی خوش کوره لم اول کچن دم دم د کل \*  
 \* مشوی \* تادم آخر دمی آخر بود \* تا آخر دمده بالاخره بر دم اولور که  
 \* مشوی \* که عنایت با تو صاحب سر بود \* که خدای ذوالعطا ک عنایتی

سنگله صاحب سر اولور و یا خود مظهر نور حقیقت محمدی اولان صاحب  
 سرک انوار جذبات وائده اولان عنایات بی غایات سنگله بیله اولور و سن انک  
 کوکلی نورنده حشر اولور سن و دار خلد برینده قرار طو تر سن اندن صکره  
 (ومن دخله کان آمنا) سرنی مشاهده ابدوب (الحمد لله الذی اذهب عنا  
 الحزن) آبتنی او قور سن الهی عنایت و هدایت سندن اول دم آخرده اولان  
 حسن خاتمه بی و بودمدن اول دم آخره وارنجه حسن حال اوزره اولمغی توفیق  
 و عنایتک رفیق قبل (فن یرد الله ان یهدیه بشرح صدره الاسلام ومن یرد  
 ان یرض له یجعل صدره ضيقا حرجا کانتا یصله فی السماء) ✽ مشنوی ✽  
 هر چه کوشد جان که در مر دوز نیت ✽ جان که مر دوز نده در هر نیه چالشور  
 ✽ مشنوی ✽ کوش و چشم شاه بر جان روز نیت ✽ جان شاهنک سمع و بصری  
 روزن اوزره در یعنی حق سبحانه و تعالی بر موجب (وهو السميع البصير)  
 خلقک اشباح و قلوبی روزنه سینه بصفته السميع والبصير حاضر و ناظر  
 و علیم و خبیر در (الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخیر) وقال تعالی (وهو الله  
 فی السموات و فی الارض یعلم سرکم و وجهکم و یعلم ما نکسبون) ✽ نظم ✽ قبل  
 عبادت ربکه ای اهل دین ✽ نفسکه حتی ابر بشنجه یقین ✽ زینتی عبدک عبودیت در  
 اول که یوق قوللوغی بی زینت در ✽ بی نیاز اوله خدادن بر زمان ✽ بی نیاز اولق اکا  
 یارر همان ✽ ای برادر سینه اهل فلاح ✽ نور اسلامیه بو اورا نسر اراح ✽ وارغک یوغ  
 ایله دیوب لاله ✽ تابو لاسن دار ملک پادشاه ✽ غسل ایله کل فنا بحر بنه طال ✽  
 بوله سن موبود که تا اتصال ✽ راه صحب احدی مختار قبل ✽ نفسک اوزره غیرنی  
 ایثار قبل ✽ ماسوادن کف قلب ایت ای پسر ✽ کیم بودر صوم اخص معتبر ✽  
 هر کیم ایلمر جانی قربان یار ✽ هر دم ایلمر عید اکبر صد هزار ✽ ثوب تقویدن بوری  
 احرام طوت ✽ پس طریق کعبه اسلام طوت ✽ واریسه نور صفا جانکده کر ✽  
 قبل صفا و مروده سعی ای پسر ✽ بوری وار اور خرمن پنداره نار ✽ بانک امیک  
 اوره سن عشاق وار ✽ سر توحید اول زمان اولور عیان ✽ فورنله اشبو قفصدن  
 مرغ جان ✽ قیله ترک کاشن طبع و حواس ✽ بی خیالی و وهم کوره بی قیاس ✽  
 نه اشارت وار بوراده نه بیان ✽ زیره محور رسم ایلمر بوعیان ✽ بو حکایتلر دکلدر  
 سر سری ✽ بوله غافل کیمته کل ای بولاری ✽

✽ برون انداختن مرد تاجر طوطی را از قفس و پریدن طوطی مرده ✽



مرد تاجرك طوطی بی مرده قیاس ایدوب قفسدن طشره اتماسی و مرده صورتند  
 اولان طوطی نك اوچاسی بیاننده در ✽ مثنوی ✽ بعد از آنش از قفس بیرون  
 فکند ✽ مرد تاجر بومر تبه نوحه وزار ید نصکره اول طوطی بی قفسدن طشره  
 بر اقدی ✽ مثنوی ✽ طوطیک پر ید ناشاخ بلند ✽ طوطی جك اورادن  
 شاخ بلند دك اوچدی ✽ مثنوی ✽ طوطی مرده چنان پرواز کرد ✽  
 اول طوطی مرده آجیلین پرواز ایلدیکه ✽ مثنوی ✽ کا آفتاب مشرق ترك  
 ناز کرد ✽ کویا که آفتاب مشرق ترك ناز ایلدی و یاخو د بر اوچش اوچدیکه  
 آفتاب مشرقه بر فناد آچشده ایریشدی خلاصه مرام و مال کلام سایه  
 آفتاب احدیت و پرتو خورشید حقیقت اولان روح قید قفس جسمانیت  
 و حبس دار مضیق طبیعتدن رها بولدیغی کبی بال و پر آچوب و سر عتله  
 اوچوب قله قاف قربت و حظیره قدس جتده اولان شجره شهودك شاخ  
 بلندنده آشیان طوتدی و آفتاب شارق برج مشرقدن طلوع ایتدیکی حینده نور  
 رخشنده عکس و پرتو ایتدیکی کبی روح قدسی دخی بو عالم جسمانیدن  
 پرواز ایتد کده بلاتوهم الآن والزمان خورشید مشرق حقیقت اولان  
 قرب جوار روح محمدی ده قرار ایدر ✽ شعر ✽ جوهر جانه بودر کان  
 ای پسر ✽ کل پروبول کنج پنهان ای پسر ✽ حیرت الدی هر زمانده  
 عارفی ✽ اولدی تحقیق جانك واقفی ✽ مرغ قدسی در چکر آواز اول ✽  
 حق هوا سنده ایدر پرواز اول ✽ مرغ کبی اولمه محبوس قفس ✽  
 قلمه منزل چار دیوار هوس ✽ بو طقوز جنبدن ایدر سک کذر ✽ آسمان  
 عز اولور سا که مقر ✽ قلمه می کزده گرفتار ای پسر ✽ اولمه سرگردان  
 چو پرکار ای پسر ✽ کیم میان نقطه کلد ه قالور ✽ بو جهان عشقندن  
 غافل اولور ✽ عاقبت سک تارك ناسوت اول ✽ شاهباز حضرت لاهوت اول ✽  
 بند ما و مندن اولمز سک خلاص ✽ بولیمز سن بومقامه اختصاص ✽  
 کاربان عزم ایتدی بند ایت محلی ✽ ترك جان ایت تا الاسن منزلی ✽  
 بند عالمدن یوری آزاد اول ✽ جبل قیسی قطع ایدوب دلشاد اول ✽  
 گفت و کویله بیانمز بومکان ✽ اهل ذوق اکبر بومعنائی همان ✽ پس چونکه  
 طوطی جان قفس تندن بوجهله خلاص اولوب اوچدی ✽ مثنوی ✽  
 خواجه حیران کشت اندر کار مرغ ✽ خواجه سوداگر مرغ کارنه  
 حیران اولدی ✽ مثنوی ✽ بی خبرنا که بدید اسرار مرغ ✽ بی خبر ایکن

ناکاه اسرار مرغی کوردی ✽ مشنوی ✽ روی بالا کرد و گفت ای عندلیب ✽  
 خواجه یوزن یوفارو ابتدی و مرغه خطاب ایدوب ابتدی ای عندلیب ✽  
 مشنوی ✽ از بیان حال خود مانده نصیب ✽ کند و بیان حالکدن  
 بزه نصیب ویر ✽ مشنوی ✽ اوچه کرد آنجا که تو آموختی ✽ اول  
 هندوستانده اولان طوطی نلیدی که سن او کرندک ✽ مشنوی ✽ ساختی  
 مکرری و مارا سوختی ✽ بر مکر و خدعه دوزدک و بزنی مکر ایله یافدک  
 ✽ مشنوی ✽ گفت طوطی کو بفهم بیدداد ✽ طوطی ابتدی اول هندوستانده  
 اولان طوطی فعل و حرکتی ایله بیکانصیحت و بردی ✽ مشنوی ✽ که رهاکن  
 لطف و آواز و کشاد ✽ بویله دیو که ای محبوس قفص اولان طوطی لطافت  
 و آواز و کشاده و سخن بازنی ترک ایله ✽ مشنوی ✽ زآنکه آواز ت  
 ترادر بند کرد ✽ زیرا که سنک آوازک سنی بند و حبس ایلدی ✽ مشنوی ✽  
 خویش او مرده پی این پند کرد ✽ اول طوطی کند و سنی مرده کو ستر دیکن  
 بو پند و نصیحت ایچون ایلدی ✽ مشنوی ✽ یعنی ای مطرب شده بر عام  
 و خاص ✽ یعنی اول رفیق مهربان و صادقترین دوستان و طوطی هندوستان  
 حال و فعلیه دیدیکه ای خاص و عامه مطرب اولمش طوطی ✽ مشنوی ✽  
 مرده شو چون من که تایی خلاص ✽ بنم کبی مرده اول که حتی  
 حبس قفصدن خلاص اوله سن ✽ مشنوی ✽ دانه باشی مرغکانت  
 برچند ✽ دانه اولورسک سنی قوشچغزل رلر ✽ مشنوی ✽ غنجه باشی  
 کود کانت برکند ✽ غنجه اولورسک سنی اطفال و صیدان قو پاررلر الحاصل  
 محبوس طواریق افلاکی و مقید زندان تیره خاکی اولدقدنصکره اگر دانه  
 و اگر غنجه اول اگر بای و اگر کدای اول لابد عاقبتی فنادر بهر حال مرغ ایام دانه  
 عمرک دو شیرر و اطفال ساعات و تجدیدات و توالیات آنات غنجه جانک نهال  
 بندن قوبارر ✽ بیت ✽ منعم و درویش را نبود خلاصی ازا جمل ✽  
 صید صیادست صیدار فربه و لاغرست ✽ ایلدی ای طوطی جان  
 ✽ مشنوی ✽ دانه پنهان کن بکلی دام شو ✽ دانه بی کیزله بکلی دام  
 اول ✽ مشنوی ✽ غنجه پنهان کن گیاه بام شو ✽ غنجه بی پنهان  
 قیل طام اوتی اول بو پنده اولان دانه و غنجه دن مراد صورت علم و معرفت  
 و اظهار صلاح و عبادتدر ✽ پس مرتبه فایه واروب قفص طبیعتدن  
 خلاص اولوق ایسترسک علم و معرفتم و صلاح و عبادت و خبر و حسنا تم وارد دیو



اظهار فضیلت ایله بلکه صمت و سکوت اختیار ایدوب هر کسک دانه  
 معارف علومنه سن دام اول وکل غنجه کبی آچلیوب طامده بتن اوتجغزلر کبی  
 کندوی فرومایه کوستر که پنداردن خلاص (ومتوتوا قبل ان تموتوا) مرتبه سن  
 بولوب قید بند انانیت اولمقدن رها و نجات بوله سن و طریق ملامت اختیار  
 ایدوب بی نام و نشان اوله سن زیر ﴿ مثنوی ﴾ هر که داد او حسن  
 خود را در مراد ﴿ هر اول کس نه که کندونک حسنی مراده و یردی  
 ﴿ مثنوی ﴾ صد قضای بد سوی اورونهاد ﴿ آنک جائنه صد سوء  
 قضا بوز قودی و نیجه بلاره مبتلا اولدی زیر (الشهرة آفة) بیورلمشدر  
 و اکثر عارفین شهرت آفته مبتلا اولماقی ایچون خلقدن ظاهرا و باطنا عزالت  
 اختیار ایدوب کوشه نشین زاویه خجول اولمشلر در اما اول عزالت دکل که  
 عزالت ایله شهرت چیقاروب خلق خدمتنه وارهل بلکه عزالت اول عزتدر که  
 خلق انده ظاهرا بر شینه ایاقیت کور میوب تعظیمی خاطر لرینه کتور میه  
 اما مادامکه بر حالت مرتبه ایله چهره کشا اوله سن ﴿ مثنوی ﴾ چشمها  
 و چشمها ورشکها ﴿ چشم و خشم و غضب و رشک و حسد لر ﴿ مثنوی ﴾  
 بر سرش ریزد جواب از مشکها ﴿ اول اظهار هنرایدن کس نه نک باشنه  
 مشکدرن آب کبی دو کیلور یعنی (ان العین حق) خواستنه نیجه بد نظر لک  
 اکا کوزی دکوب و نیجه حسود لرک بد توجهی کندویه تأثیر ایدوب انواع  
 مضراته ایریشور و شهرتدن ری اولان بونک اشالی انواع آفاتدن آسوده  
 اولور ﴿ مثنوی ﴾ دشمنان اوراز غیبت می درند ﴿ دشمنلر اولور  
 هنرمندی غیرتدن بر تار لر ﴿ نظم ﴾ بولورلار بر سوزی بیک سوز ایدر لر \*  
 قوبوب طوغری یولی اگری کیدر لر \* عزاز ادر حقه ایلاز اقرار \* کر کسه سویله سن  
 بیک کره تکرار \* نیجه ایدوب نیلیه چکن بله من \* بر بیک اکوغن بیر ده من \*  
 همان بر بر بیک عین کوزه در \* کوکلدن درلو فتنه در دوزدر \* هار جتکدر  
 بری بیرن بکنم \* عارفلر حقندن اوز که نسنه بلز \* پس بو ذکر اولشان عدول  
 حالیدر یا دنیا ده هیچ دوست یوقمیدر دیر ایسک نهم دوست واردر ولکن  
 طوتهلم که دوست اولمش سنکله هم حال وهم درد اولمقدن نصکره اومقوله  
 ﴿ مثنوی ﴾ دوستان هم روز کارش می برند ﴿ دوستلر دخی انک روز کارنی  
 ایلدر لر یعنی هر بر بیک بر اقتضا و بر آخر مر تضاسی اولوب احوال دروندن  
 خبر دار اولما یحقی صمت ذکر الله وتو جهدن غافل اولمغه له حالی قالدن

حاصل اولور قیاسیه چکه و معرفت یارشد یروب اهل ذوق اوقاتنی تَضییع  
 ابدلر و عمرنی عبث یره کچوردرلر و مشاهده سندن و توجه قلبی سندن آیرورلر  
 ✽ مولا ناجامی فرماید ✽ چون بود عزالت ز صحبت به ✽ بار صحبت  
 بکنج عزالت نه ✽ عزالت آمد کلید کنج شهود ✽ عزالت آمد علاج رنج وجود ✽  
 عزالت سالکان بود بحسد ✽ عزالت عارفان بهوش و خرد ✽ آن بود عزالت  
 جسد که مدام ✽ بکسلی از همه چه خاص و چه عام ✽ پانفر سای از خروج و دخول ✽  
 اب نیالایی از کلام فضول ✽ بمقامات خلق دم زنی ✽ بملاقات شان قدم زنی ✽  
 خسر شان عین سود اندکاری ✽ بخل شان محض جود پنداری ✽ پدش از آن کش  
 برد اجل ز همه ✽ بیری رشته امل ز همه ✽ عزالت هوش آنکه غیر خدای ✽  
 در حریم دات نیاید جای ✽ بی نشان بنده شوی احدی ✽ جان فشان  
 زنده شوی ابدی ✽ بی نشانی و جان فشانی تو ✽ کردد اسباب زندگانی تو ✽  
 ابدی ای یار موافق خلق سود و زیانندن و عداوت و دوستی نغندن کجوب  
 زیانلرین عین سود و بختلرین محض جود بیله سن زیرا عزالت ظاهری  
 ایتمد بجه عزالت باطنی دخی اولمز و صفای درون اله کلز اما ای طالب مستعد  
 مضرت تَضییع روز کاری شول صادق بر کار بیلور که روز کارده تخم عمل اکوب  
 شجره خلوصدن ثمره محبت وفا کهسه معرفت تساول ایلش اوله و کندو  
 کندویه اکلیجه اولوب و حدتدن لذت طویه بعده قدر ره زکاری فهم ایدوب  
 وحدت و محبت ایله مرور ایدن بر ساعت کترده بیک بیل کچن عمرندن عزیز یله  
 بوخسه ✽ مثنوی ✽ آنکه غافل بوداز کشت و بهار ✽ اول کسنه که  
 کشت و بهار و عمل و کاردن غافل اولدی ✽ مثنوی ✽ اوچه داند قیمت  
 این روزکار ✽ اول کسنه قیمت روز کاری نه بیلور کشت کسر کافله اکین  
 معنا سنه اولق محله انس بدر ایددی بوکا چاره اودر که عزالت اختیار ایدوب  
 ✽ مثنوی ✽ در پناه لطف حق باید کریخت ✽ حق سبحانه و تعالیک  
 لطفی پناهنه قاچق کرک ✽ مثنوی ✽ کو هزاران لطف بر ارواح ریخت ✽  
 زیرا اول فیاض مطلق اوانی ✽ ارواح اولان قلوب صافیه اوزرینه انواع هزاران  
 آب لطف و محبت و مواء عشق و معرفت دوکدی و پناه لطف حقندن مراد  
 تربیه مرشد کامل و نظر پیر مکمل در ✽ مثنوی ✽ تا پناهی یابی  
 آنکه چون پناه ✽ ناکیم بر پناه بوله سن اندنصکره نیجه پناه که نظیری یوق  
 ووصفی لسان ایله تعبیر اولماز بر پناه در که اول پناهک لطف و احسانیه



﴿ مثنوی ﴾ آب و آتش مر را کرد سپاه ﴿ آب و آتش و بلکه جمیع موجودات علویه و سفلیه سکا سپاه و خدمتکار و معین و یار و اولور ﴾ بیت ﴿ نه ذاتک مظهر یسن کیم صفاتک جله دن اعلا ﴾ جلالک کور میان قادی ایکی عالمده نایدنا ﴿ پس آب و آتش و باد و خاک لطف حتی پناه اید نلره سپاه اولدیغنه شبهه و کان ایدرسک ﴾ مثنوی ﴿ نوح و موسی رانه در یایارشد ﴿ نوح نجی و موسای کلیم علیهما السلامه در یایار اولدیمی ﴾ مثنوی ﴿ فی بر اعدا شان بکین قهارشد ﴿ انلرک اعداسی اوزره در یا کین و غضب ایله قهار اولدیمی اولدی خودز برا نیچه دفعه قصد لرین ایشدک که قوم نوح تابع دعوت نوح اولمقلر یچون جله غرق اولوب و کذلک فرعون دخی در یاده هلاک اولوب نوح و موسی اتباعیله نجات بولدیلر و کذلک ﴾ مثنوی ﴿ آتش ابراهیم رانی قلعه بود ﴿ آتش نمرود حضرت ابراهیم خلیل علیه صلوات الله الجلیل ایچون قلعه اولدیمی و ایچنده کلر بتوب چشمه سار لر آقادیمی بولر خود جله واقع اولدی ﴾ مثنوی ﴿ تا بر آورد ازل دل نمرود دود ﴿ حتی نمرودک قلبندن بوقار و دود کنوردی یعنی نمرود این ابراهیم علیه السلامه نار کل و کلزار اولوب و کندوسی مغلوب و خوار اولدیغنه جهنم وار دود سیاه ایله آه یدوب بوزی دخی قلبی کی قره اولدی ﴾ مثنوی ﴿ کوه یحیی را بسوی خویش خواند ﴿ کوه حضرت یحیی علیه السلامی کند و جانینه او قومادیمی او قودی خود ﴾ مثنوی ﴿ قصد انش را بزخم سنک راند ﴿ حضرت یحیایه سوء قصد ایدنلری سنک زخم ایله سوردی ﴾ مثنوی ﴿ گفت ای یحیی بیاد من کریز ﴿ جبال را سیات حضرت یحیایه ابتدای ای یحیی کل بکافاج ﴾ مثنوی ﴿ تا پناهت باشم از شمشیر تیز ﴿ تا کیم شمشیر تیزدن سکا پناه اولم نقل اولور که یهودیلر حضرت یحیای معصوم علیه السلامه محض عداوتله بعضی اسناد و افترو ایدوب حاشا سنک قتلک ایجاب ایتشدر دیو سیفلرین عربان ایدوب قتلنه قصد ایتدکر نده یحیای نبی علیه السلام فرار ایلدی یهودیلر اردنجه قووار کن بر جبل شامخ حضرت یحیایه یانی الله کل بکافاج دیو نطقه کلوب و یهودیلرک اوزرینه سنک زخملر آتوب یهودیلر حضرت یحیی علیه السلامه دست دزاراق ایده میوب اول جله تحصن ایتدکله شر لرندن خلاص اولدی بعده قضاء ربانی و امر الهی کلد کده برخواستی ( و لا راد لسا قضیت و لا مبدل لما حکمت ) اول زمانه ده اولان بر ظالم پاد شاهک النده شهید اولدی ﴿ م ﴿ چون سفیها راست این کار و کیا ﴿ لازم آمد یقتلون الانبیاء

﴿ وداع کردن طوطی خواجه راو پریدن ﴾

طوطی خواجه به وداع ایدوب او چندیغن بیان ایدر ﴿ مثنوی ﴾ يك دو پندش  
داد طوطی پر مذاق ﴿ طوطی پر مذاق خواجه به برایکی پند و نصیحت و بردی  
و یا خود طوطی خواجه سینه ذوقه داثر برایکی پند و بردی ﴿ مثنوی ﴾  
بعد از آن که تش سلام الفراق ﴿ اندن صکره خواجه به طوطی ایتدی سلام  
علیکم سَنَکَلَه بَنِم بَیْمَنده فراقدر ﴿ مولانا ﴾ ای ظریف جهان سلام علیک \*  
کای ز هجرت فغان سلام علیک \* کوش پنهان بکاست تاش - نود \* از جهان  
نهان سلام علیک \* چون بدستم دهان سلامت شد \* جانب گلستان سلام  
علیک \* ﴿ مثنوی ﴾ خواجه گفتش فی امان الله برو ﴿ خواجه طوطی به  
ایتدی بوری فی امان الله ﴿ مثنوی ﴾ مر مرا اکنون نمودی راه نو ﴿ حقا  
بکاشم دی راه نو و طریق جدید کو ستردك ﴿ مثنوی ﴾ خواجه با خود گفت  
کین پند منست ﴿ خواجه کند و سَنَه ایتدی که طوطینک بو مقوله فعل و حرکتی  
بَنِم پند مدر ﴿ مثنوی ﴾ راه او کبرم که این ره روشنت ﴿ طوطینک یولنی  
طوتایم و انک اثر بنه کیده م که بو یول روشندرز را بو یول (موتوا قبل ان تموتوا)  
و فناد نصکره بقامت زایدرو بو یول شول مجذوبین سالکین و شطار و عاشقینک  
یو ایدر که بو یولده بولنلر قدم اولده جذبات رحمانیه الیه نفی وجود موهوم  
و قبلرندن رفع ماسوا ایدوب حبس تن وقفص بدن و قیود کونین دن نجات  
بولمش - لر در \* پس بلاشک و کان موصل حق اولان طریق اقوم و صراط ام  
چونکه بودر ﴿ مثنوی ﴾ جان من کتر ز طوطی کی بود \* بَنِم جانم طوطیدن  
چان کتر اولور ﴿ مثنوی ﴾ جان چنین باید که نیکو پی بود \* جان بونجلین  
کرک که نیکو پی و خوب روش اوله ﴿ شعر ﴾ خاک تندن کیمکه قتلدی خروج \* جان  
ودل افلاکنه قتلز خروج \* کیمکه عشقک ذره سینه ایرمدی \* قلبی انک آهیدر سنک  
و توج \* پیر عشقک آتکینه پک یاپش \* نائب اول تا کیده سندن جرم و صوح \*

﴿ مضرت تعظیم خلق و انکشت نماشدن ﴾

خلقک تعظیم و تکریمک و انکشت نما اولمه نک مضرتی بیانشده در کافال صلی الله  
علیه وسلم (بحسب امری من الشمران یشار الیه بالا صابع فی الدین اوفی الدنیا  
الامن عصمه الله) ﴿ نظم ﴾ خلاص اولان بو خلقک ش - هرتندن \* خلاص  
اولور بو نفسک آفتندن \* چکیلور خلقندن و عزات قیلور جان \* درون دلدن



ایرذ کر سبحان\* الهی رحمتک نورن بزه صاج\* بونفس شومه قلمه جانی محتاج\*  
 ای مستمع قابل مکر الهی به نهایت یوقدر اما اعظم مکر و اکبر ابتلا بر سالک  
 قلبنده حب ریاست و سودای خلافت جای گیر اولوب بوداعیه ایله ناسه  
 کندین کوسرتوب کنز معارفدن نیچه ابواب فتح ایدوب عرض کالای حالت  
 اتمکله خلق عالم اکا تعظیم ایدوب کیسی الن او بوب وکی دامن طوتوب و آب  
 وضوسنی حایه کفارت آلوب و خاکپایند یوزلر سوروب ای افضل زمان  
 دیودعاسندن استمداد ایلسه لر اول کسسه من عندالله دعوت طالبینه مبعوث  
 اولوب هنوز مرتبه ارشاده نائل اولماش ایلسه ابتداء حالده محبت و ذوق دخی  
 وار ایلسه کندولقمه سی اولماغله نفس و شیطان صورت صلاح و تعظیم خلق  
 جهتندن انی اضلاله یول بولوب و تصورات باطله به دو شوروب قلبه بووجهله  
 الق آت شیطانیه اولور که عجب حالتدر بنم نظر و گفتارم قلوب ناسه تأثیر ایدوب  
 خلق جهان بنم بولمه بدل خانمان ایده یورلرودعامن دخی غالباً مستجاب اولوب  
 معتقدلر یمن نیچه آثار مشاهده قیلورلر فی الحقیقه اگر بن مرتبه ولایت و درجه  
 قطیتده اولسم و عندالله بو عزت و شرفه لیاقتم اولمسه بنم محبت عامه عالم  
 قلبه شامل اولوب بومرتبه اقرار و انقیاد می ایدرلر دی بلکه بن قدر می  
 بتلیوب لکن بنم درجات عالیا تمدن جهان وجهان نیان خبردار اولمشلردر  
 پس محقق و مقرر حال بن افضل زمانم دیو توهم و تخیل ایلدیکی کبی شبکه  
 عجب و شرکه پنداره پای تصوری بند اولوب و اوضاع و اطوارندن کیندیکه  
 غبار انانیت جو هوای بصیرتن یور بوب سماء قلبنده باهره اولان شمس خلوص  
 و محبتی ستر اتمکله اراضی عبودیتی مظلم و مکدر قالور و آفاقا درکات نار  
 انانیت و غیایات نفسانینده سرنکون اولور و آخر نفسده دکین نیه اوغرا دیغن  
 بتلیوب دم آخرده متاعی بازاره چیقوب عین یقین حاصل اولدقده علاجن  
 ایده میوب انواع آه و ندامت ایله نفس اردهاسسنه لقمه واحد اولور پس  
 بوداهیة عجیبه نفس و شیطانک اغوا سندن و بین الناس نامور اولق سودا سندن  
 نشأت ایدوب باب رحمتدن دور اولور \* عاشق پاشا \* هر که اول کندوزنه  
 عجب ایلدی \* کندو حالن باکنو بن سویلدی \* عاقبت الله انی قیلدی خجیل \*  
 نابدا اول حالله قالدی ذلیل \* هر که کندو اوزنی طوتدی یوجه \* دولتی اولدی  
 خراب اوجدن اوجه \* هر که باقدی حاله بنم دیدی \* رحمتدن حق انی محروم  
 قودی \* انده کیم معنی اوله دعواسی یوق \* قنده کیم دعوی اوله معناسی یوق \*

دعوی و معنی بیله بولداس دکول \* دعوی اهلان پادشاه قیلر قبول \* قال تعالی  
 ( ان اولیاؤه الالمتقون ) پس خلق جهانک توفیر واحترام و تعظیم و اکرامی  
 ارباب سلوکی نه وجهله اضلال ایلدیکن مولانا خداوند کار علیه رحمة الله  
 الغفار بطریق التمثیل ایضاح ایدوب بیورلرکه ✽ مثنوی ✽ تن قفص  
 شکست وتن شد خار جان ✽ تن طوطی \* جانه قفص شکدر وتن خس وخاشاک  
 جان وخار دیوار روان اولدی ✽ مثنوی ✽ در فریب داخلان وخارجان ✽  
 داخلان وخارجانک فریبنده یعنی طوطی \* جان کلزار قدس ونشین انسدن  
 مهجور اواب انواع شداید وغربت چکوب بالاخره خار زار بدن عنصری  
 وقفص کالبد خاکیده حبس اوانوب وطن اصلی تذکرندن خالی دکل ایکن  
 برغواهی ( اخلاص الارض واتبع هواه ) داخلان وخارجانک عشو و مکرندن  
 مبتلای بلای ( نسوا الله ) اولدی وحقنه ( فانسیهم انفسهم ) دینلیدی داخلاندن  
 مراد عشق هوا وعقل معاش ونفس و صورت و قلب صنوبریده حاصل  
 اولان هوای نفسانی واقتضاء جسمانی وحب ماس وادر وخارجاندن مراد  
 نقوش مکونات ومدح وثنای مخلوقا تدر پس ✽ مثنوی ✽ اینش کو بدن  
 شوم همراز تو ✽ بوداخل اولان مذکوراندن هربری دبرکه بن سسکایار  
 موافق اولورم ✽ مثنوی ✽ و آتش کو بدنی منم انباز تو ✽ واول خار جده  
 اولان مداحلر دبرکه بوق سنک انبازک و همراه ودمسازک بنم ✽ نظم ✽  
 اکلیدی بونلر بنی بیلدن یله \* نازنین عمری بولر وردی بیله \* عاقبت بیری بمله  
 کلیدی \* دوست بوانده باکه بولداس اولدی \* ✽ مثنوی ✽ اینش کو بدنیست  
 چون نودر وجود ✽ در حال وفضل ودر احسان جود ✽ کذلک داخلده  
 اولانلر قفس تنده اولان مرغ روحه دبرکه وجودده وجمالده وفضل واحسانده  
 وجود وکرده سنک کی پرکسینه بوقدر ✽ مثنوی ✽ آتش کو بدهر دو  
 عالم آن تست ✽ جله جانها مان طفیل جان تست ✽ وخارجده اولان مداح  
 و ثنا کو یلر دبرکه هر ابکی عالم سنک لایق کدر و سنک ایچوندر بزم جله جانلر عز  
 سنک طفیل کدر قال تعالی ( واذن لهم الشیطان اعمالهم وقال لا غالب لکم  
 الیوم من الناس وانی جار لکم ) الآیة \* یت \* کورنه حالر سور یلور خلق  
 اوسننه \* خواهی دشمنه وخواهی دوستنه ✽ مثنوی ✽ اوچو یلند خاق را  
 سرمست حویش ✽ اول قفص تنه مبتلا اولان لایمقل چو نکم خلق  
 کندونک سرمستی کوره ✽ مثنوی ✽ از تکبری رود از دست خویش ✽ عجب



و تکبر نندن کنند و اندن کیدر یعنی بی اختیار اولوب کر چکدن کندوی بی مرشد  
 و مقتدا بیلور ✽ نظم ✽ شیخ یاقوب بونلره ایدربکا ✽ دنیه ده کیم بکزیه  
 او کدن صوکا ✽ بدن اولو کسنه کلش دکل ✽ کسنه بن بیلدیکم بتلش دکل ✽  
 و بردی حق قدرت قلیجن الیمه ✽ کیم اوله کیم قارش و طوره یوله ✽ کیم اوله  
 بودنیه ده بدن اولو ✽ قاموعالم بنی سو مکدن دلو ✽ مشوی ✽ اونداند که هزاران را  
 چواو ✽ اما خلقک مدح و شناسی و نفس و شیطان اغوا سیله مغرور اولان نیتلر که  
 آنک کبی نیجه بیک کسنه یی ✽ مشوی ✽ دیوا فکدست اندر آب جو ✽  
 شیطان ایرمق صوینک ایچنه بر اقدردر یعنی غول بیا بانی ابناء سبیلی بولدن  
 چیقاروب آب جو به دوشورب هلاک ایلدیک کبی خلقک مدح و شناسنه اندانوب  
 و هوای نفسه تابع اولنلری ابلیس پر تلیس درکات نار خذ لانه بر اقدردر ✽ نظم ✽  
 مسکین آدم اوغلانی پس نیلسون ✽ بو قودرده نیجه صبر ایلسون ✽ یننه اول حقدن  
 مکر توفیق ایره ✽ بو خسه کیمدر ✽ کیم ایرلما دن طوره ✽ ای خدا توفیق کبی  
 آیرماغ ✽ دنیه آخر طوغری بولدن ایر مغل ✽ ای طالب فلاح وای سالک راه نجاج  
 ✽ مشوی ✽ لطف و سالوس جهان خوش لقمه است ✽ جهانتک لطف  
 و سالوسی خوش لقمه در یعنی خلق جهان کندوی ولی مرشد کوستروب  
 انواع لطافت و حلاوت و کشف و کرامت صانوب سالو سلنک اگر چه  
 خوش لقمه در و جلب و اخذ نفسک حظیدر اما بوداعیه نک آخرنده اولان  
 عقابی و یوم حسابه اوله جق (البسال الصادقین عن صدقهم) معنای شریفی  
 فکر ایدوب ✽ مشوی ✽ کمترش خورکان پر آتش لقمه است ✽ اول زرق  
 وریا لقمه سنی تناول ایله که آتش ایله مملوب لقمه در کافال تعالی (ان الذین  
 یکتبون ما نزل الله من الکتاب ویشترون به ثمنا قلیلا اولئک ما یا کلون فی بطونهم  
 الا النار و لا یبکله الله یوم القیمة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم) ✽ مشوی ✽  
 آتشش پنهان و ذوقش آشکار ✽ تغیر شکل لاجل الاکل اولان اوت نعمتک  
 آتشی نهان و ذوقی عیاندر ✽ مشوی ✽ دود اوظاهر شود پایان کار ✽  
 آنک دود سیاهی پایان کار و آخر نفسه ظاهر اولور و روز جزاده آشکارا  
 کورینور کر چه بعض کسنه لر حالی دکل ایکن ✽ ع ✽ دوست مد خندن نه  
 اصی ذم دشمندن نه غم ✽ دیه غر انور و نفس شوم حیل و تزویر داملرین قوروب  
 مادامکه مدحی قبول ایتدیکه و آنکله مسرور اولما دیجه اندن بکانه ضرر دیو  
 زعم ایدر ولکن بودخی خداع نفسدندر دیو حضرت خداوند کار بیوررل

﴿ مثنوی ﴾ تو مکنون مدح را من کی خورم ﴿ سن دیمه کیم ذوقی ظاهر و ناری  
 پنهان اولان لقمهٔ مدحی بن چنان برم وانی چنان قبول ایدرم ﴿ مثنوی ﴾  
 از طمع می گوید او پی می برم ﴿ مداح اول مدحی طمع ندن سو بلر بن اکا این ایلدیرم  
 و مدح نه مغرور و فریفته اولسام ز برا بر مدح که مداحک طمع ندن ظهوره کله  
 لاجرم مبالغه در مثلا شعرا نك بعض ارباب دولتی مدح ایتدیکاری کبی پس  
 او مقوله مدح ندن بن نه وجهله کبر و عجب حاصل ایدرم او مقوله مدح ندن  
 مسرور اولان احقر در بر بن خود احق دکلیم ایدمی بکا مدحک ضرری بو قدر  
 نعم عقلا اغیار مدح نه مغرور اولمز لکن بودعوی صاحب ندن صادق  
 غیریدن کا ذبرد ز را (و بصددها تنقیر الاشیاء) فو اسبجه هر شی ضدیله ظاهر  
 اولور کذلک سندی حالکی ضدیله فرق ایدرسن مثلا ﴿ مثنوی ﴾ مادحت  
 کر هجو گوید بر ملا ﴿ سنک مداحک اولان کس نه آشکاره سکا هجو سو بلسه  
 ﴿ مثنوی ﴾ روزها سوزد دلت زان سوزها ﴿ اول هجوك الم و حرارتدن نیجه  
 کونلر قلبک بنار اگر چه ظاهرا اضطراب کو ستر مز سن لکن کوکل نه چکدیکن  
 سن بیلور سن پس مادامکه مدحک لذتی و ذمک مرارت و حرارتی دلده اولنه  
 سوز کده صادق دکلسن ﴿ مثنوی ﴾ کر چه دانی کوز حرمان گفت آن ﴿  
 اگر چه بیلور سن که اول هجو او مداح ایکن هجوی حرمان ندن دیدی  
 ﴿ مثنوی ﴾ کا ن طمع که داشت از تو شد زبان ﴿ که اول طبعی که سندن طوناردی امنیه  
 سی مبسر اولیبوب زبان اولدی و سنی انکیچون قدح و ذم ایلدی پس حال وجه  
 مشروح اوزره ایکن ﴿ مثنوی ﴾ آن اثری ماندت در اندرون ﴿ اول هجوك  
 اثری سنک درونکنده قالور فاذا کان کذلک ﴿ مثنوی ﴾ در مدح ابن  
 حالت هست آزمون ﴿ سکا بو حالت مدح ده دخی وارد رنجربه قبل که  
 ﴿ مثنوی ﴾ آن اثر هم روزها باقی بود ﴿ اول ثنا و مدحک اثری نیجه کون  
 هم سنک درونکنده باقی اولور ﴿ مثنوی ﴾ مایهٔ کبر و خداع جان شود ﴿  
 و مایهٔ کبر و خداع جان اولور پس اگر قدح و اگر مدحک آثاری مدح مومه  
 و مدحک قلبنده ثابت در ﴿ مثنوی ﴾ لیک ننماید چو شیرینست مدح ﴿  
 لکن چونکه مدح شیریندر نك اثری کورنمز یعنی مدح و ثنائفسک خلاف  
 طبعی اولمایوب بلکه مراد نفس کسندوبی مدح اولغله اندن متلذذ اولوب  
 مضرات مدحک آثاری فی الحال مشاهده به قادر اولماز ﴿ مثنوی ﴾ بد نماید  
 زآنکه تلخ افتاد قدح ﴿ فاما قدح فی الحال نفسه بد کور بنور زرا قدح نفسه



کوچ کلکله تلخ واقع اولمش در پس نفسه خلاف اقتضا برسنه ظهور  
 ایتدیکی کبی اول حین ده مرارتی ظهوره کلور روی عن المقدار بن اسود  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (اذا رأيتم الما دحين فاحشوا في وجوههم  
 التراب) وعن اسامة رضى الله عنه قال عليه السلام (اذا مدح المؤمن  
 في وجهه ربي الايمان في قلبه) فاذا كان كذلك مدح وقد حك اذنت وتلخيسي  
 وظهور اثرده برسی سریع الظهور و برسی بطی اولدیغن تمشیل ایدوب  
 بیوررلرکه ﴿ مشوی ﴾ همچو مطبوخت و حب کا زراخوری ﴿ مثلا قدح  
 و همچو شخص مستمع ایچون مریضه طبخ اولسان تلخ دارو و اشربه  
 و معاجین و حبوبات کیدرکه انی تناول اینسک و ایچسک ﴾ مشوی ﴿  
 تاپذیری شورش ورنج اندری ﴿ تا نیجه زمانه د کین شورش ورنج ده سن  
 و دماغک مرارت و المده اولوب نیجه زمان اخیلغی دماغ کدن زائل اولر  
 ﴿ مشوی ﴾ و رخوری حلوا بود ذوقش دمی ﴿ و مدح و ستایش مثلا سگری  
 حلوا کیدر پس اگر حلوا تناول اینسک انک ذوقی و لذتی بر دم اولور ﴿ مشوی ﴾  
 این اثر چون اونمی پاید همی ﴿ بو حلوا انک اثری حب تلخک اثری کبی دکلدر  
 یعنی اثر تلخ اگر چه کیم کلور و دماغده ظاهرا مکث ایدر و اثر لذت دخی اگر چه کیم  
 تیرجه زائل اولور و لکن مدحک لذتندن حاصل اولان نخم مضرات درونده  
 پنهان و نیجه زمان مکث ایدوب بالاخره مزارع قلبده عجب و غرور و کبر  
 و انانیت و صفات شیطانیه ثمراتی بتوروب حجبده اولان شجره زقومدن  
 بر شاخ اولور و نعل باز کونه اولوب نفسه لذتلو اولان آخرتده زقوم و نفسه خوش  
 کلیم تلخ اولان جسته انواع نعم لذیذه و ماء لبن و عسل و شراب ظهور اولور نیکیم  
 بیوررلر ﴿ مشوی ﴾ چون نمی پاید همی پاید نهان ﴿ چونکه اثر شیرین ظاهرده اکثر  
 ولیکن نهانده اکثر ﴿ مشوی ﴾ هر ضدی را تو بضد آن بدان ﴿ ابعدی  
 هر برضدی سن انک ضدیله ییل مثلا ﴿ مشوی ﴾ چون شکر پاید نهان  
 تأثیر او ﴿ چونکه سکر و حلوا انک اثری باقی و نهان قاله انک تأثیری ﴿ مشوی ﴾  
 بعد حینی دمل آردنیش جو ﴿ بعد زمان نیش تراسته یچی بر چسان ظهوره  
 کتور و نیش ترلیه دشلمک اقتضا ایدر امام محمد غزالی قدس الله روحه  
 بیوررلرکه وفی المدح ست آفات اربعة علی المادح و نشان علی المدوح اما المادح  
 فالافه الاولى فيه انه قد يفرط فيذكره بما ليس فيه فيكون كاذبا \* الثانية انه  
 قد يظهروه من الحب ما لا يعتد به فيكون منافقا \* اياها \* الثالثة انه يقول ما لا يتحققه

مطلب

آفات مادوح بمدوح

فبكون مجازفا كقوله انه عدل وانه ورع وغير ذلك مما لا يتحقق \* مدح رجل  
واحد بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ( ويحك قطعت عنق  
صاحبك ان كان لابد احدكم مادحا اخاه فليقل احسب فلانا والا زنى على الله  
احدا حسبه الله ان كان يرى انه كذلك) الرابعة ان يفرح الممدوح به ور بما يكون  
ظالما فيعصى بادخال السرور على قلبه قال صلى الله عليه وسلم ( ان الله تعالى  
يغضب اذا مدح الفاسق) وقال الحسن ( من دعا ظالما بالبقاء فقد احب ان يعصى  
الله تعالى وانظالم الفاسق ينبغى ان يذم ليفتر رغبته في الظلم والفسق) واما  
الممدوح فاحدى الآفتين فيه ان يحدث فيه كبرا او اعجابا وهما مهلكان ولذلك  
قال عليه السلام ( قطعت عنق صاحبك) الثانية ان يفرح به بفتر عن العمل  
وبرضى عن نفسه قال صلى الله عليه وسلم ( لو مشى رجل الى رجل بسكين مرهف  
كان خيرا له من ان يثنى عليه في وجهه) وحق الممدوح ان يتأمل في خطر الخاتمة  
ودقائق الربا وآفات الاعمال ويتذكر ما عرفه من نفسه من القبايح الباطنة لاسيما  
في افكاره وحديث نفسه ما لوعرفه المادح لكف عن المدح وينبغى ان يظهر كراهة  
المدح ويكره بالقلب واليه الاشارة بقوله عليه السلام ( احشوا التراب في وجوه  
المداحين) وقال بعضهم لما ثنى عليه ( اللهم ان عبدك هذا يحب التقرب الى بمقتك  
وانى اشهدك على مقتك) وقال على رضى الله عنه لما ثنى عليه ( اللهم اغفر لى ما لا يعلمون  
ولا تؤاخذنى بما يقولون واجعلنى خيرا مما يظنون ) حاصل كلام اكثر خلقك  
هلاكي حب جاه وحشمت ونام نيكو وثناى خلقى طلب ايتسكه در تنكيم امام على  
كرم الله وجهه بيور مشلردر كه ايكى نسته خلقى هلاك ايدر بر يسي هواى طبعه  
او بمقى وهوا ايله كار ايتك و بر يسي كنديتك مدح وثنا وانديغن سـ و منك  
ايمدى بو بلادن شول كيمسه خلاص اولور كه نام نيكو و بين الناس مشهور  
اولمقدن فرار ايدوب ملامت اختيار ايله و كوشه عزلت وخمول قناعته  
مستقر اوله كما قال تعالى ( تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا  
فى الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقين ) يعنى سـ مادت آخرنى شول كيمسه به  
روزي قبلد فكه دنياده جاه وحشمت وثروت وعظمت ايسته ميه وفساد ايله  
وشفيع الامم فخر عالم صلى الله عليه وسلم بيوررلر كه اهل جنت انلردر كه خاك  
آود و ژوليدى موى وكهنه لباس پوش اولوب بر كيمسه انلره اعتبار ايتمه  
وباب امرايه وارسلر ايجر و قوميدر اولئك ايسته سلر فقيردر ديو كيمسه قز بن  
وريمه وسوز سوبلسلر كيمسه سوز بن ديكله ميه وكلماته اعتبار ايتمه انلرك



آرزو و همتلری دائماً سینہ لرنده جوش ایلیمه یعنی محبت الهیه قلب لرنده قینایه  
واکر روز قیامتده انلرک نور قلبی خلق اوز زینسه رش اوانسه جمیع خلقی  
احاطه ایلیمه وینه حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم پیوررلرکه حق تبارک و تعالی  
شول اهل تقوایی سورکه حاللرینی خلقدن ستر ایلیمه ل اکر غائب اولسدر قنده  
کیتدی دیو کیمسه نجسس ایتمیه و برشهره وارسدر فلان کلدی دیو کیمسه  
بیلیمه بس بومقوله طائفه نك قلوب طاهره لری راه هدانك روشن چراغی اولوب  
جمیع شبهات و ظلماتدن خلاص اولشلر و آفات مدح و ذمندن رها بولمشلر درر  
فلهدا حضرت مولانا طیب الله انقاسه پیوررلرکه ❖ مشوی ❖ نفس از بس  
مدح هافر عون شد ❖ نفس چوق مدح لردن فرعون اولدی و یاخو دم د ح لردن قتی  
چوق نفس فرعون صفی ایلیمه متصف اولدی ایمدی بو کا چاره نه درد بر ايسك  
❖ مشوی ❖ چون ذلیل النفس هونا لانسد ❖ مهان و خور و حقیر اولدی نك  
حالده ذلیل النفس اول زنه ار سید اولیمه یعنی دائماً کند و نفس کی تذلیل  
و تحقیر ایدوب اولوق و افندیلك طلب ایلیمه نفسك فرعونیتی بوندن غیر یله  
ازاله اولمز بهر حال ملامت اختیار قبل غرائنی ترك ایلیمه کما قال تعالی ( و عباد الرحمن  
الذین یمشون علی الارض هونا ) وقال تعالی ( ولا تمس فی الارض مراحانك  
ان یخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا ) آلایه وقال الجنید قدس سره النعمه  
العظمی الخروج عن النفس لان النفس اعظم حجاب بینك و بین الله ❖ عاشق  
پاشا ❖ هر کیم اول کندوزنی مسکین کوره ❖ طور مدین حقندن اکار حجت ایره ❖  
هر که دوشدی طو پره غه کوتردیلر ❖ اکسی هر نه ايسه بیتوردیلر ❖ کندوزین  
ايسك کورن اولدی تمام ❖ اولولر کوکانه اول طوندی مقام ❖ هر که اول  
کندوزنی کوردی اولو ❖ عاقبت اولدر اولان ایشدن الو ❖ هر کیم کیم  
کوکلی طوغر لیدی حقا ❖ اکا خود دعوی حرام در مطلقا ❖ انو کیچون عاشق  
دعویسی بوق ❖ نیجه درسك اکسیکی وار دردی چوق ❖ دردینه درمان  
مکر حقندن اوله ❖ یوخسه لایق قانی دیرلک بو بوله ❖ ای خدا باطوغری بولدن  
ایرمغل ❖ خاصلر کدن سن بزى ایرمغل ❖ ایمدی بنم جائم چونکه احوال معلوم  
اولدی و آفات مدح بیلندی ❖ مشوی ❖ ناوانی بنده شو سلطان مباح ❖  
مادامکه قادر سن بنده اول سلطان اولیمه ❖ مشوی ❖ زخم کش چون کوی  
شو چوکان مباح ❖ طوب کبی زخم کش اول چوکان کبی اولیمه یعنی بار کش  
اولوب زحمت اختیار ایلیمه وسن کندك هیچ فرده زحمت و یروب بار اولیمه

﴿ قاسم انوار ﴾ چه گویم ای مسلمانان چه گویم \* درین میدان که سرکردان  
 چو گویم \* روان مجروح و دل محزون و تن زار \* چو مویم اندرین ره چون  
 نمویم \* ابدی ای برادر باجان برابر مدحت ناسه ز نهار فریفته اولمه و قوللق  
 منزلندن ایرمه ﴿ مشوی ﴾ ورنه چون اطففت نمادوین جال ﴿ والا نصیحت  
 قبول ایتموب بومقوله قرینلردن دور اولمه سن چونکه سنک بولطافت و جالک  
 قالمیه ﴿ مشوی ﴾ از نوآید آن حربان راملال ﴿ اول سنک مداحک اولان  
 حربلره سندن ملال کلور ﴾ مشوی ﴿ آن جماعت کت همی دادندریو ﴾ اول  
 جماعت که سکاربو و بریدلر یعنی مدح و ثنا ایتمکله سنی الدادیلر حسن  
 و اطافنک زوانند نصکره ﴿ مشوی ﴾ چون بیستندت بکونیدت که دیو ﴿ چونکه سنی  
 کورلر سکا شیطاندر برلر ﴾ مشوی ﴿ جله کوبندت چو بیستندت بدر ﴾ چونکه  
 سنی قپوده کورلر جله سی سکا دیرلر که ﴿ مشوی ﴾ مرده از کور خود  
 برکردسر ﴿ بریت مقبردن باشن قالدردی یعنی میدن فرار ایندی کلری کی  
 سندن دخی فرار ایدرلر ﴾ مشوی ﴿ همچو امر دکه خدا نامش کنند ﴿ مثلا  
 امر دکه محبوب دوست یکین خینلر انک نامی حاشا خدا ایلر و انواع کفریات  
 سویلیوب سن بزم خدامز سن جان و باشلر بولکه فدا سلاطنام محبوب دیوب  
 اوکنه وارده دوشوب کلاب کی بلرلر ﴾ مشوی ﴿ نابدین سالوس دردامش  
 کنند ﴿ حتی بوسالوسلق و حبله و خدعه ایلهانی دامده ایلرلر یعنی صید ایدوب  
 شناعت ایدرلر ﴾ مشوی ﴿ چونکه در بدنامی آمد ریش او ﴿ چونکه وجه  
 مشروح اوزره اولان بدناماقی حالنده اول امر دک صفالی کله ﴿ مشوی ﴿  
 دیور انک آبد از تفتیش او ﴿ انک تفتیش نندن شیطانهار کلور یعنی باراده الله  
 تعالی مفعول و مستعمل اولان امر دک بوزنده نور و قلبنده حضور قالمایوب  
 صفالی کلد کده دخی بی نور و مکدر دل بلکه باب رجندن مهجور اولمغله اتی  
 کورن استعاذه ایدوب یاندن دور اوور و ابلیس علیه اللعنه اهل هوایی انکله  
 اضلال ایده میه جکن یلوب اتی تفتیشدن قالور و غمه و کرشمه لرندن فتنه  
 او قلوبن آتمز اولور و وسواس و خناس انس دخی اول مستملاک ریشی کلد کده  
 فلان دلبر قنغی جاننه کیمدی ونه وجهله صید اوور دیو تفتیش و تفحص  
 ایدوب اردنه دوشمکدن قالور خذلهم الله زهی خسران و خذلان عز جابر  
 رضی الله عنه قال علیه السلام (ان اخوف ما اخاف علی امتی عمل قوم لوط)  
 الحدیث ﴿ نظم ﴾ مبین دلفریش چو حور بهشت \* کران روی دیکر چو



دیوست زشت ❖ اگر بای بوسی نداند سپاس ❖ و کر خاک باشی ندارد هراس ❖  
 ❖ مثنوی ❖ دیوسوی آدمی شد بهر شر ❖ شیطان اهل خیر اولان آدمی  
 جانبش شر القا یتک ایچون کیتدی اما ای خیر و مستعمل ❖ مثنوی ❖ سوی تواند که  
 از دیوی بتر ❖ سنک جانبش شیطان کلز بلکه شیطان دخی سندن استعاده ایدر  
 زیر اسن ابلیس بدن بترسن عن ابی هریره رضی الله عنه (لعن الله الرجل یلبس لبسه  
 المرأة والمرأة تلبس لبس الرجل) وعن ابن عباس رضی الله (لعن الله المتشبهات من النساء  
 بالرجال والمتشبهین من الرجال بالنساء) وعن ابن عباس (لعن الله المخثنین  
 من الرجال والمترجلات من النساء) ❖ مثنوی ❖ ناتو بودی آدمی دیواز بیت ❖  
 ای مخنث مادامکه سن آدمی و پاک نهاد ایدک ابلیس سنک ارد کدن ❖ مثنوی ❖  
 می دود و می جشاندا و میت ❖ یلردی و اول شیطان سکاخر عصیان و جرام  
 طایر پردی ❖ مثنوی ❖ چون شدی در خوی دیوی استوار ❖ اما چونکه  
 سن شیطان او یوب ابلیسک خوینده استوار و برقرار و راسخ دم و بیدار  
 اوله سن شیطانک مرادی حاصل اولوب ❖ مثنوی ❖ می کر یزدانو دیونا بکار ❖  
 ای نابکار ابلیس نابکار سندن چار ❖ مثنوی ❖ آنکه اندر دامن آویختند ❖  
 اول وقت که آدمی و صالح ایدک سنک دامنک ابلیس آویخته اولدیلر  
 ❖ مثنوی ❖ چون چنین کشتی ز تو بکر یختند ❖ چونکه صورت انسانیه  
 و سیرت ملکیه بی اضاعت ایدوب تابع عزازیل اولغله بوسوء حاله گرفتار  
 و بویله خوار و زار اولدک شیطاین سندن قاچدیلر پس سن کندک ابلیس  
 اولدک بیت ❖ چوسن سنده سنی کوردک بکندک ❖ سن ابلیس ایدک کندیکی کندک ❖  
 کما قال تعالی (کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری منک  
 انی اخاف الله رب العالمین فکان عاقبتهمما انهما فی النار خالدین فیها وذلك  
 جزاء الظالمین) ❖ عاشق باشا ❖ ینه کلدی کوکله برقاج او کوت ❖ عقله شر بتدر  
 بوسوزر جانه قوت ❖ هم او کوتدر اکیلیانه هم ادب ❖ هم عطادر یول و رانه هم سبب ❖  
 هم بوسوزر شرط و واجبدر بزه ❖ هم دخی کی فرض و واجبدر سیزه ❖ هم قیلور  
 معلوم شیخک حالتی ❖ هم دخی ایدر مرید احوالی ❖ اش بوسوز معلوم اولور  
 دکلیانه ❖ دیکلیوب سوز معنیسن اکلیانه ❖ اش بوسوزک معنیسن ایدم سکا ❖ برقلاق  
 اور بردم اوخت بدنیکا ❖ قال تعالی (وقل الحق من ربکم فن شاء فلیؤمن  
 ومن شاء فلیکفر) الایه ای مؤمن مقبل و مستمع قابل و حق کلامه قابل حضرت  
 مولانا بویات شریفه ده اهل هوا و ضلالت ایله امر د مخنثک احوالن تقریر

ایدوب لکن مراد شریفی جذب و عشقه سلوک ایدوب طریقۀ شطارده  
اولان ره روند کاک بعض احوالنه کنایت و ارباب دعوانک رسوایغنه اشارت  
بیور مشلردر ایدوب اصحاب وجدانک ضمیر مهر تنویرلینه خفی اولینه که  
صاحب زمان و مرکز دوران اولان وارث حقیقت محمدی رحلت ایلد کده  
بارادۀ الله طرفۀ عین آنسر زمان مرور ایدوب حق تبارک و تعالی فضل  
واحساندن اول دولته و مرتبۀ خلافتہ کیمی لایق کورر سه خدمت ارشاده  
انی بعث ایدوب بلا واسطه مظهر تجلیات ذات و صفات اولوب قلب شریفی  
مہبط اسرار و مطلع انوار اولور کما قال عبد الکریم الجبلی فی کتابه المسمی  
بالانسان الکامل فی الباب الستین فی الانسان الکامل (اعلم حفظک الله ان الانسان  
الکامل هو النقطه الذی تدور علیه افلاک الوجود من اوله الی آخره و هو واحد  
منذ کان الوجود الی ابد الابدین ثم له تنوع فی ملابس و یظهر فی کنایس قسمی به  
باعتبار لباس لایسمی به باعتبار لباس آخر فاسمه الاصلی الذی هو له محمد  
صلی الله علیه وسلم و کنیتہ ابو القاسم و وصفه عبد الله و لقبه شمس الدین ثم له  
باعتبار ملابس اخرى اسام و له فی کل زمان اسم مایلیق بلباسه فی ذلک الزمان  
قد اجتمعت به صلی الله علیه وسلم و هو فی صورۃ شیخی شرف الدین اسمعیل الجبیری  
فکنت اعلم انه النبی صلی الله علیه وسلم و کنت اعلم انه الشیخ و هذا من جملة  
مشاهد شہدته فیها بزید اسنة ست و تسعین و سبع مائة الح \* نظم \* و هو  
نقطۃ التحقیق و هو محیطہ \* و هو مرکز التشریع و هو مکانہ \* و هو الوسیلۃ و هو  
عین وسیلۃ \* ہی الفتی تجلی بها رحانہ \* پس اول زبده زمانک سرمبار کنته  
تاج نور خلافت وضع اولنوب سرر ارشاده مستقر اولد قدہ حکمة الهیه  
بونک اوزرینه جاریه در که سالک کربلا نلرنده مر کوز اولان اگر لطافت و اگر  
خبانت هر نه ایسه ظهوره کلوب بر خوای کریمۀ غرای (ایمیر الله الخبیث من الطیب)  
حق باطلدن تمیز اولما غیچون ابتلاء و امتحانا اذن حقه اول کامل و مکمل دبدہ  
بصیرت لری اولیانلردن حالتی سزا ایدوب هر بر سالک کده شراب محبت ایله مملو کؤس تجلیات  
صو نیلوب جله سنک خانہ قلب لری و دماغ جان لری کیفیت رحنی محبت ایله بر مذاق  
اولد قدہ بعضیسی برج آفتاب فیوضات و ساقی شراب جذبات کیم اولد یغن  
تجسس ایدر و بعض لرنک اولدن دخی درونلرنده حب ریاست و امنیۀ خلافت  
مضمیر اولغنه ظهور ایدن کیفیت قنخی مطلعدن بروزایتدیکن کوره میوب و مکر  
الهیدن حقه صیغما نیوب کیفیت و سوزشنه غره اولغنه حالت مز بوره محقق

مطلب  
لطیف و مقصد  
شریف



بمدر و دست قدرت بنم المدر دیواظهار فضیلت و دعوی قطبیته جرأت ایدر  
 اما خبری بوقدر که دعواسی کذبیه شاهد در و بر قاج بی بصیرت لر دخی آنک  
 ادعاسن ظن ایله تصدیق ایتمکه اول مغرور و مهجور پندار و نانیته دوشوب  
 جوش و خروشه بشلار و درون آتشده آهن پاره انا النار ادعا ایتدیکی کبی  
 بودخی انامهبط الانوار والاسرار زمزمه سینه سر آغاز و بدبیه دعوا ایله  
 ولوله انداز اولور و حالت اولیده مدعی مذکورک لطافتن مشاهده ایدنلر  
 فریقته اولوب فی نفس الامر حالت مزبوره کندو ملکیدر قیاس ایله  
 اکا کوکل باغلابوب بزم ایستندیکمز خود سنسن بواقق دیو عرض خلوص  
 و طوبیت ایدر قال تعالی (وماکان الناس الا امة واحدة فاختلقوا) ❖ عاشق  
 پاشا ❖ هر که بیلدی کند و حالن دینه ده ❖ آدمی اولدر حقیقت ای دده ❖  
 کند و حالن بیلین آدم دکل ❖ آکه حیوان دیر ایسک سن غم دکل ❖ پس اول مدعی  
 ظننده غلطه دوشدیکن بیلوب ندامتله استغفار ایلسون ایچون پیر کامل نظر  
 اکسبر اثرین اندن کبرو چکوب اول حینده مدعی مزبورک سوزش محبتنه  
 برودت و نور انیتنه ظلمت و لطافتنه کشف کلوب ناردن دور اولان آهن سیاه  
 کبی مظلم و مکدر قالور پس اگر حق سبحانه و تعالی توفیق و عنایت و اطف  
 و هدایت ایدر سه نیه اوغرا دیغن بیلوب توبه و استغفار و پیر کاملدن تکرار  
 بیعت ایدر قال تعالی (وان استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یمتعکم متاعا حسنا  
 الی اجل مسمی و یومئ کل ذی فضل فصله) ❖ عاشق پاشا ❖ اولیادر کوکله  
 صیقل و یرن ❖ جسم ایچنده نفس لربک بویین اورن ❖ اولایانک حکمی کوکله یورر ❖  
 انکیچون قامول یوزن سورر ❖ بونلره و یردی چلب کوکل ایلن ❖ بونلره بلدردی  
 هم قدرت دبلن ❖ هر که محکوم اولمز ایسه بونلره ❖ یارن انده قو پسر یوزی  
 قره ❖ کسینه کیم بونلره منکر اوله ❖ حق جالندن کرک محروم قاله ❖ واکر توفیق  
 ربانی قرین حالی اولیبوب مردود و مهجور اوله جق ایسه عناننده مصر  
 اولوب صاحب زمانه انکار ایدر و انلرک حقنه (وان تولوا فانی اخاف علیکم  
 عذاب یوم کبیر) و عیدی قرآئت اولنور بعد مدعی کاذبک ظاهر و باطنی  
 ظلمات بشریه و کسورات نفسانیه احاطه ایدوب یوزینک و قلبینک نوری زواله  
 وار و دنیایی آخرت اوزرینه اختیار ایدوب شیطنتی قبول ایدر قال الله تعالی  
 (ان الذین لایرجون لقاءنا ورضوا بالحیوة الدنیا واطمأنوا بها والذین هم عن  
 آياتنا غافلون اولئک ماو یهم النار بما کانوا یکسبون) آه ای طالب راه ❖ بیت ❖

آدمی اولدر که حالن اکلیه \* یوردوی یرلده یولن اکلیه \* پس شول طالب  
صادقن که دلیکی محبت ربانیه و تجلیات الهیه اوله مدعی من یوردعواستنده  
صادق اولدیغن یلور و صورت و سیرتی ریش انکار و ضلالت پوشیده  
قلغه قلبنده عکس ایدن نور آفتاب تجلی مطاعنه رجوع ایدوب بی لطافت  
و طراوت قالدیغن اگر چشم ظاهر واکریده باطن ایله آشکارا کوروب  
طلبا لمرضات الله و محبت اندن اعراض ایدوب روگردان و کولک در دینه طالب  
درمان اولور \* عاشق پاشا \* هر که کند واکسیکن یله طوره \* طورمادن  
رجت اکاکله طوره \* عاشق سوزی او کوتدر طوطنه \* طوتمیانلر مغبون اولوب  
اوتنه \* ای خدا یا طوغری یولدن ایرماغل \* رجتکدن سن بزی ایرماغل \* پس مدعی  
من یور علسنر قورغان و صوسنر ایرمق کبی بی ذوق و حالت قالوب محض  
تقلید ایله خالندن عاری و صفادن بری قبل و قال ایدوب و خالی ذهنلره معرفت  
صاقوب عنکبوت و شصید مکس ایتمک باشلر \* بیت \* دلکدرده اورمچک قوزر  
آغلار \* الامر قاز و اوردک سیک آولر \* و او مقوله ابالسده دن ابلیس نابکار  
دخی استعاده ایدر قال تعالی (من اهتدی فانما یهتدی لنفسه و من ضل فانما  
یضل علیها و ما اناعلیکم بوکیل) \* عاشق پاشا \* عجب ایله دعوی قبلن  
شوبله اولور \* رجتدن نکرینت محروم قالور \* دخی نه ایدم سکا بوندن  
نظیف \* کرخریفسک کرشرفسک کرظریف \* یوزی طیراق عاشق  
شول کیمسه به \* کیم بوسوزی حال ایچنده دکله به \* آکه لایق آری اوله دیرلکی \*  
دیرلک اسبله بر بکه رایی \* ای خدایاروزی قبل قولار که \* اول دوکنز  
خوانی بخسولار که \* آه ای رفیق راه عجب سرخفیدر که برکیمسه مرکز  
جهان و قطب زمان تریه سینه داخل اولور و کولک شمعنی نور محبت ایله  
یاندیروب و بود عوایه دوشنلر شیطان منزنده اولدیغن یلور کن کیروبادعجب  
وانانیت ایله شمع هدایتی یوف دیوسه وندیروب هم ضال و هم مضل اولور  
امای مستمع قابل فهم درست صاحبی اولوب کزفهم اولیه سن که بوندن  
مراد سجاده ارشاده اولان اهل کالی سلب کلی دکدر حاشا شونلر که مرتبه  
کالده اولوب باذن الله تعالی ارشاده مأمور اوله تریه لری حق اوزره اولور  
وانلره مدعی دینلر جله سی صدیقلردر و انلر قول ایتمکری دخی مقبول انسان  
اکملدر و بر مصداق \* ع \* جسمشان معدود لیکن جان بکی \* جانلری نور سر  
وحدت ایله منور اولوب اتحاد معنوی حصوله کنور مشلردر و جله سی مقبول



حضرت رب العالمیندر سوز عزم دعوای کاذب و ظن فاسد ایله کند و بی  
اعلی کوروب ادعای اکملیت ایدلره در تنکیم مولانا خداوند کار قدس سره العزیز  
مشوی مشر یفلرنده نیچه یرده بوکاتعلق تحقیق و تدقیق بیورمشلردرتبع  
ایله مطالعه ایدلره معلومدر فافهم و تفطن و لا تغلط (ومن یهد الله فهو  
المهتد ومن یضلل فلن یجد له ولیا امر شدا) ابدی باعث صلات نه ایدیکی  
تجسس اولنسه حب سیادت و ریاست و کندوی آخر دن اعلی کورمه نك  
بلا سیدرانکیچون حضرت مولا ناقداقده الله سره \*م\* تاتوانی بنده شو سلطان مباشر \*  
زخم کش چون کوی شو چوکان مباشر \* بیوروب قوللق درجه سندن منفک  
اولمه دیرلر حق سبحانه و تعالی عبادنی مکر نفسدن حفظ ایلله بوخسه حال  
مشکلدر \* عاشق پاشا \* عقل اگاه بیج رآی و تدبیر قیلیم \* شربت ایستر طب ایچنده  
بولیم \* سوز ایشیدنده کل طوئنده در \* ایش اکیلنده دکل پیننده در \* ابدی کل  
کندوزکی برارد کل \* بونلرک حالینی سنده ایستکل \* کور که سن قنغیسنک حالنده سن \*  
دیر لیکن دیر اکلتوب پوئنده سن \* قنغیسنک جوهری غالبدر \* کیم سنی کیندوسنه  
آلو بدر \* اشبو سوز دن اکله سن حالکی \* بیلدوره بوسوز سکا حوالکی \* بوئلدر  
براوکت آل ای کشی \* حاضرین کورنیدرز اول کچمشی \* آه ای طالب فوز و فلاح  
(ومن یهدی الله فهو المهتدی ومن یضلل فلا هادی له) خوای کریمی اوزره اگر  
لطف و هدایت و اسکر قهر و ضلالت اول ذوالجلال و الجمال اللهک دست  
قدرت و یدمشیننده در بوخسه هدایت حق اولمان هیچ کس هدایته قرین اوله من  
حق جل جلاله و عم نواله دن رجا و تضرع ایدره ز که هر حالده هدایتن توفیق و عنایت  
و عنایتن رفیق و هدایت ایلله فلذا کاشف اسرار کبریا حضرت مولا ناقداقده الله  
سره هادی \* سبل رب العزه اولدیغن تحقیق ایتک ایچون اشبو بیانه شروع بیوررلر

❖ تفسیر ماشاء الله کان ❖

یعنی (ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن) حدیث شریفنک تفسیری در که حضرت  
فخر عالم صلی الله علیه و سلم بیوررلر که اول نسنه بی که الله سبحانه و تعالی دبلدی  
اولدی و شول نسنه بی حق سبحانه و تعالی دلیله اولماز آه ای دل بیچاره  
❖ مشوی ❖ ای همه کفتم لیک اندر پیج \* پیج باه فارسی و جیم عجمی ایلله  
تهیه که سفره عزیمت و بولهر اقلنق معناسنه در بعضلدنخی کسر باعربی  
و جیم عربی ایلله در دیمشله اما فواه عجمدن استماع اوانان قیج باه عربی و جیم  
فارسی ایلله در حاصل معنی اگر چه بو قدر نصایح و معارفی دیدک و لکن تهیه

طریق اقوم وعزمت صراط ائمه یعنی پول وارمق ومقصودی بولمقدہ  
 ﴿ مشوی ﴾ بنی عنایات خدا هیجیم هیچ \* عنایات بنی غایات ربانیه وتوفیقات  
 جذبات سبحانیه بدرقه راه وفریادرس ودستگاه اولمقسز هیچز هیچ ابدی  
 مقدور مز می ته سی طریق حق وجاده عبودیتده امر الهی اوزره ثابت قدم  
 وراسخ دم اولمچون حضرت حق وفیاض مطلق درگاهنه ناله وانین وزاری  
 وحنیندن خالی اولوب عنایت وهدایت وتوفیق واحسان رفیق ایستیهلم  
 وسرمذاتی عبیه عظمتندن قادر محبوب یوز یز برره سورلم امیددر که توفیق  
 وعنایتی رفیق ایدوب کنده وجانبه هدایت ایلنه آه نه دیلم که بووجهله  
 اولان زاری وحنین وآه وانین دخی عنایت حق قدر الهی سن هدایت قیل  
 بوخسه ﴿ مشوی ﴾ بنی عنایات حق وخاصان حق ﴿ حق سبحانه وتعالینک ﴾  
 ودرگاه عزتی خاصلرینک عنایاتی اولمقسز ﴿ مشوی ﴾ کرملک باشد  
 سیاهنش ورق ﴿ اگرملک دخی اولورسه انک ورق سیاهدر بیت \* هر نه مشکل  
 اواسه اولور فتح باب \* چونکه درگاهندن آچه حق حجاب ﴿ نظم ﴾ خبروردی  
 قواسمان آدم \* ملکر بیلدیکم آدم در اکرم \* بیوردی حق ملکر قیلدی  
 سجده \* صفادن کدیلر جمله سی وجده \* عزازل قیلدی دور اولدی حقندن \*  
 حسد قیلشدی ز امانه سقدن \* انکیچون تالبد ملعون اولوبدر \* اکاویان دخی  
 ملعون اولوبدر \* اگر فرزند آدم ایسک ای یار \* صقین شیطان سوزینه اویمه  
 زنهار \* دورش دون کون کالات الیه حاصل \* ملک طبع ایسک اول اصلکه  
 مایل \* جهان سودالرن هب آردیکه آت \* ایکی عالم صفاسن بر پوله صات \*  
 کال وعلمه مشغول اول جهانده \* ارابول کندوزک کزیه یبانه \* والخاصل  
 انسان کامل ومړشد مکملک شفاعتنه جنس بشر واهل و پرومدر وحن  
 وملائکه محتاج اولمغله حضرت مولانا \* ع \* کرملک باشد سیاهنش  
 ورق \* بیوروب خاصان درگاه الهینک عنایات وهمتنی عنایات حقندن عد  
 ایلدی پس سندخی اکاکوره متنبه اولوب انسان کامل طلبنه سعی وهمت  
 قیل وحق سبحانه وتعالیدن توفیق وهدایت ومدد عنایت رجائیت کما قال  
 الشیخ رضی الله عنه فی الفتوحات المکیة فی السبب السادس وثلاثین وثلاثمائة (فاول  
 مبایع له العقل الاول ثم النفس ثم المقدمون من عمار السموات والارض من  
 الملائكة المسخرة ثم الارواح المدبرة للهيكل التي فارقت اجسامها بالموت ثم  
 الجن ثم المولدات وذلك كل ما سبحانه الله من مكان وممكن ومحل وحال فيه مباينة



الا اعالون من الملائكة وهم المهيمون والافراد من البشر الذين لا يدخلون تحت  
 دائرة القطب وماله فيهم تصرف وهم كل مثله مؤهلون لمساله هذا الشخص  
 من القطبية لكن لما كان الامر لا يقتضى ان يكون في الزمان الا واحد يقوم بهذا  
 الامر ❀ مشوى ❀ ای خدا ای قدر تویی چند و چون ❀ ای خدا ای سنک  
 قدرک بی چند و چوندر ❀ مشوی ❀ واقفی بر حال بیرون و درون ❀ درون  
 و بیرونده اولان حاله واقف و ناظر و سمیع و بصیر و لطیف و خیر سن سنک عظمت  
 و کبریا کف و کدن منزه در ❀ مشوی ❀ ای خدا ای فضل تو حاجت روا ❀  
 ای خدا ای سنک فضل و احسانک حاجت قبول اید یحیدر ❀ مشوی ❀ باتو یاد  
 هیچکس نبود روا ❀ سنکله هیچ کسی یاد ایتک روا اولم ❀ بیت ❀ کرد کارا  
 ملکا پادشهادیانا ❀ چونکه یچون نومن چون ترا چون دامن ❀ مشوی ❀ این قدر  
 ارشاد تو بخشیده ❀ الهی بوقدر ارشادی محض فضلا کدن سن باغشلا مش سن  
 ❀ مشوی ❀ تابیدن بس عیب ما بوشیده ❀ بوزمانه دکن چوق عبو بمن  
 سترایش سن سن تارالبوب و غفار الذنوب سن ❀ بیت ❀ این عشق و مودت  
 اراطف خدا بود ❀ و بن جله عنايات نه باندازه ما بود ❀ الهی سیدی و مولای  
 ❀ مشوی ❀ قطره دانش که بخشیدی ز پیش ❀ بر قطره علم که اولدن  
 باغشلا دلک و یا خود ز پیش تو قدری اوزره معنی و بر یابو بر قطره علم که سنک  
 حضرت علمکدن برغزای کریمه غزای ( و ما او بتم من الله لم الا قلیلا ) بخش  
 و عطا بیوردک ❀ مشوی ❀ متصل کردن بدریاهای خویش ❀ اول  
 بر قطره علمی کند و علمک دریالینه متصل قبل ❀ مشوی ❀ قطره علمست  
 اندر جان من ❀ بنم جانم دریای علمدن بر قطره وارد ❀ مشوی ❀ وارهاش  
 از هوا و ز خاک تن ❀ الهی اول بر قطره علمی هوادن و تن خاکندن خلاص ایله  
 و اصل اولان دریاه اولاشدر ❀ مشوی ❀ پیش از آن کین خاکها خسفش  
 کند ❀ اندن اول که اول قطره علمی بوخکار محو و خسف ایدرل ❀ مشوی ❀  
 پیش از آن کین بادهها اششش کند ❀ اندن اول که بادر بوقطره بی نشف و ازاله  
 ایدرل یعنی خاک تن و با داجل بوقطره علمی خسف و نشف ایتزدن اول الهی  
 قطره بی دریاه لمحق ایت ❀ مشوی ❀ کرچه چون نشششش کند تو قادری ❀  
 اگرچه کیم اول بادرل قطره بی چون نشف و نباید ایلده سن قادر سن ❀ مشوی ❀  
 کش ازیشان واستانی و آخری ❀ که اول بر قطره علمی خاک تن و هوای بدن  
 پریشان ایتد کدن صکره کیمو سن انی جمع ایدوب کیمو المغه و خلاص ایتکه

قادر سن لکن سندن رجائز بوجه تفرقه کلدین دریای وحدتکه اولاشمقدر و الا  
 قدر تک نهایت بوقدر و جله طاعشلمری سن جمع ایدرسن ❖ مثنوی ❖ قطره کودر  
 هوا شدیا که ریخت ❖ شول بر قطره که هوا به منقلب اولدی و یا خود در یادن چیقوب  
 خاکه دوکلدی ❖ مثنوی ❖ از خزینة قدرت تو کی کرینخت ❖ الهام لکاسنک  
 خزینة قدر نکدن چنان قاچدی یعنی هر قنده ایسه سنک ید قدر تکده در و ملک  
 و حکم کدن خارج دکلدر آه اما بکم شوقدر واردر که در یادن منفصل اولمشر  
 ودر یا اقسیمی اندن کیدوب عدم حکمته وارمشر ای مستمع قابل جان قولاعک  
 آچق ایسه حضرت مولانا دریا کبی موج ایدوب عجایب اسرار غریبه به  
 اشارت ایتمدر غفلت ایتوب جان ایله دیکاه و آکله ❖ مثنوی ❖ کردر آید  
 در عدم یا صد عدم ❖ اگر اول قطره عدمه کله و یا خود صد عدمه کیده یعنی  
 بوزقات فانی و پریشان اولوب انواع تفرقه به دوشه ❖ مثنوی ❖ چون  
 بخوانیش او کند سراز قدم ❖ چونکه اول قطره بی تفرقه دن جمعه و کموندن  
 ظهوره و عدمدن وجوده او قویه سن باشند ایاق ایله یعنی ارادت علیه ازلیه  
 انک جمعیت ایله ظهورنه تعلق ایدرسه کمال سرعت و استعجال ایله جانب وجوده  
 قدم نهاده اولوب درگاهکه یوز سورر ❖ مغربی ❖ ای کائنات ذات ترا مظهر  
 صفات ❖ وی پیش اهل دیده صفات تو عین ذات ❖ تا آفتاب حسن جمالت  
 ظهور یافت ❖ ظاهر شدند جله ذرات ممکنات ❖ از بس که ابرفض تو بارید  
 بر عدم ❖ سر برزد از زمین چشمه حیات ❖ خاک عدم نکر که ز آثار یک نظر ❖  
 شدمورد و رود بجلی واردات ❖ هم دردو هم دوا بی وهم خزن وهم فرح ❖  
 هم قفل وهم کابدی وهم حبس وهم نجات ❖ هم کسج وهم طلسمی وهم جسم  
 وهم روان ❖ هم اسم وهم مسمی وهم ذات وهم صفات ❖ هم مغربی مغرب  
 وهم مشرقی ومهر ❖ هم عرش وفرش وعنصر وافلاک وهم جهات ❖ آه ای  
 کریم وای جواد وای رحیم اسماء متضاده و مقابله مقتضاسنجه ❖ مثنوی ❖  
 صدهزاران ضد ضد را می کشد ❖ نیچه یوز یک اضداد کند و ضدنی اماته و افنا  
 و محو و ازاله ایدر ❖ مثنوی ❖ باز شان حکم تو بیرون می کشد ❖ کبر و سبک  
 حکمک و موجد و بدیع و خالق و رب اسمایک اقتضاسی اشیاء فانیه بی عدمدن  
 طشره جذب ایدر ❖ مثنوی ❖ از عدم مهاسوی هستی هر زمان ❖ عدم لردن  
 وجود جانبنه هر زمان ❖ مثنوی ❖ هست یارب کاروان در کاروان ❖ یار بی  
 کاروان کاروانه متصل و پیوسته اولمشر عدم ایله وجودده اولان تحقیقات



بودند اقدم عمر رضی الله عنه ایلچی روم حکایه سنده \* م \* بر عدمها  
 کان ندارد چشم و گوش \* چون فسون خواند همی آید بچوش \* بنشده  
 و بعض محله تفصیل اولنشد \* اصولی \* بوطقوز قبه و شش سواچنده  
 کلدک و کیتدک \* نه کلدیکک قیوطا هر نه کنسیدیکک مر پیدا \* دوزیلور نیجه  
 بیک ایشلر بوز یلوز نیجه جنبشلر \* نه کاری بو العبدر بو که اولماز کار کر پیدا \*  
 بولیمز بر بیابانه ایشدی ناکهان کا که \* کیدر بیک کار بان اولمز برندن بر اثر پیدا \*  
 نیجه کوندز کیجه کلدی نیجه بیک آی ویل یکدی \* در یغا ابرمدی قالدی شب هجر  
 سحر پیدا \* نیجه زجت چکر کسب کال اید نیجه بر عارف \* ولی چوق فان  
 بودر کان ایل نیجه بر کهر پیدا \* نیجه بیک آدم اوغلانی هلاک اولوق کرک تا کیم \*  
 یلانچی فانی دنیاده اوله بر کر چک ار پیدا \* \* مشوی \* خاصه هر شب جله  
 افکار و عقول \* خصوصاً هر کیجه جمیع افکار و عقول \* مشوی \* نیست  
 کرد غرق در بحر نقول \* بحر زخار اسرارده غرق و عدم اولور \* مشوی \*  
 باز وقت صبح آن اللهیان \* کبر و وقت صبحده اول اللهم منسوب اولان عقول  
 و افکار \* مشوی \* برزند از بحر سر چون ماهیان \* ماهیلر کی دریای  
 عمیق اسراردن باش بوقار و اوررل یعنی مکوندن ظهوره و عدمدن وجوده  
 و محودن صحوه کاورل \* مغربی \* صبح ظهر و عدمدن وجوده  
 مهر رخت زه مشرق آدم پدید شد \* پوشیده بود روی تودر زیر موی تو \*  
 چون باز کشت موی تواز هم پدید شد \* جان و جهان که در خم زلف تو بدنهای \*  
 زلف ترا زهر شکن و خم پدید شد \* \* مشوی \* در خزان آن صد هزاران  
 شاخ و برگ \* وقت خزانده اول نیجه بوز بیک اغصان و اثمار \* مشوی \*  
 در هزیمت رفته در دریای مرک \* هزیمتده در دریای مرک و بحر مونه کینش  
 \* مشوی \* زاغ پوشیده سیه چون نوحه کر \* زاغ نوحه کر و ماتم زده کی  
 سیاه پوش اولمش \* مشوی \* در کستان نوحه کرده بر حضر \* فوت اولان  
 سبز هزار اوزرینه کستانده نوحه لر ایش بوا بیات شریفه ده عشاق الهی  
 عالم انبساطده کل و کلشن کی کشاده ایکن عالم انقباضه دوشوب کلشن  
 وجودی فصل خزان و لسانلری زاغ و ش نوحه کتان و ماتم زنان اولدیغنه  
 اشارت وارد \* مشوی \* باز فرمان آید از سالارده \* کبر و قریه وجودک  
 حاکم و سالارندن فرمان کاور \* مشوی \* مر عدم را کا نیجه خوردی بازده \*  
 عدمه که اول نسنه بی که اکل و بلع و کتم و اخفا و اعدام و افنا ایلدک کبر و بر  
 \* مشوی \* و آنچه خوردی واده ای مرک سیاه \* اول نسنه بی که یدک ای

مرک سیاه ❖ مثنوی ❖ از نبات و دار و ویرک و گیاه ❖ نبات و گیاهدن و برک  
 و دارودن یعنی مذکور اندن هر نهی که اکل و بلع ایش اید کبر و دایله دیو  
 عدمه امر الهی وارد اولوب کتماده اولان اشیانک جمله سی وجوده کلور قال  
 تعالی ( فانظر الی آثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها ان ذلک لمحیی  
 الموتی و هو علی کل شیء قدير ) ❖ مثنوی ❖ ای برادر عقل یکدم با خود آر ❖ ای  
 برادر عقلی بر دم کبند و که کتور و آفاده اولانی انفسده بتور ❖ مثنوی ❖  
 دم بدم در تو خزانست و بهار ❖ سنده دخی دم بدم خزان و بهار وارد ری یعنی  
 سنده اولان بسط محبت بهار دلکش و قبض بشریت خزان ناخوشدر  
 ❖ مثنوی ❖ باغ دل را سه بر و ترازه بین ❖ وقت انبساطده کوکل باغنی سبز  
 نشاط محبت ایله ترازه کور ❖ مثنوی ❖ بر زخچه وورد و سر و یاسمین ❖  
 و غنچه معرفدن وورد حقیقت و سر و شریعت و یاسمین طریقتدن مملو و مزین کور  
 ❖ مثنوی ❖ زانبهی برک پنهان کشته شاخ ❖ اثمار افکار و اوراق کفتارک  
 کال کثرت و غایت و فرتندن شاخ دل پنهان اولدی ❖ مثنوی ❖ و انبهی  
 کل نهان صحر او کاخ ❖ وورد معرفت و ریحان محبتک انبوهندن صحرای عقل  
 و کاخ فهم مستور و نهان قالدی حاصل کلام باد نسیم محبت اشجار بهار معرفتی  
 تحریک ایدوب زمین صدور چن علم و حکمت ایله حله پوش و هوای نطق  
 عنبر فروش او اور و هنگام انبساطده باغ دل بهشت آیین و روضه نمودار بزم  
 قدس خلد برین پرش کوفه و رباحین او اور و اول کلزار مغویتنک بلبل هزار  
 دستی اولان زبان ارباب عرفان انواع نکات شریفه و کلمات لطیفه ایله  
 نغمه زن او اور ❖ خجندی ❖ زان پیش که جان در تنق غیب نهان بود ❖  
 عکس رخ دلدار در آینه جان بود ❖ از خواب عدم دیده دل ناشده بیدار ❖  
 در دیده دل نقش خیال تو عیان بود ❖ زان دم که نبود از دل و جان نام و نشانی ❖  
 بر چهره عشاق ز نام تو نشان بود ❖ مثنوی ❖ این سخنهایی که از عقل  
 کست ❖ بویان اولسان کلمات انسیه و نکات قدسیه عقل معاشدن  
 اولیوب بحر عقل کلدن تموج ایش در ❖ مثنوی ❖ بوی آن کلزار و سرو  
 و سنبلست ❖ و بو کفتار در بار و اسرار پرانوار اول کلزار عقل کاک  
 و سرو استقامتک رواج طبیه سی و سنبلستان معرفت و شکوفه زار  
 حقیقتک فوایح مکیه سیدر ❖ حافظ ❖ چو آفتاب می از مشرق پیاله بر آید ❖  
 ز باغ عارض ساقی هزار لاله بر آید ❖ نسیم در سر کل بشکند کلاله سنبل ❖



چو از میان چن بوی آن کللاه برآید \* شکایت شب هجران نه آنچنان حالست \*  
 که شمع ز بیانش بصد رساله برآید \* نسیم زلف تو کر بکذر دبر بت حافظ ❀ ز خاک  
 کالبدش صد هزار ناله برآید \* ایمدی بوسکا بشارت اولسونکه شول عارفک  
 کلمات جان فراسندن که بوی محبت و رایحه وحدت استشمام اولنه لاجرم انک  
 قلب مزکی سی کلزار حقیقت اولدیغنه شبهه ایتیه سن و دامن الدن قوم یوب  
 استنشاق ایلدی کلک رایحه نك ریاحین طلب ایلیمه سن زبرا ❀ مشوی ❀ بوی کل  
 دیدی که آنجا کل نبود ❀ هیچ سن کل رایحه سن کوردکی کیم انده کل  
 اولیمه لاجرم بر رده که بوی کل اوله کل دخی موجود در ❀ مشوی ❀ جوش  
 مل دیدی که آنجا مل نبود ❀ و هیچ باده و مل جوشنی کوردکی کیم انده باده  
 اولیمه البته باده نك بوی و جوشی اولان محله وجود باده دخی مقرر در  
 ایمدی اهل کمال سوزندن اوارباب محبت جوش و خروش و اهل عشق  
 سوزش نندن بلالودر لاجرم اهل حالک کلماته حرارت و صحبت نده لطافت  
 وارد ❀ قاسم ❀ ایا عشق ز تسبیح و مصلی نتوان گفت \* جز باده کلرنک  
 مصفا نتوان گفت \* آنجا که کند عشق خدا غارت دلهام \* جز ذکر تقدس و تعالی  
 نتوان گفت \* عشقست که آن بحر معلاست بیکبار \* باتوسخن از بحر معلا نتوان  
 گفت \* زان باده جرست که بی رنج خارست \* زان باده جرست که آنرا نتوان  
 گفت \* جان و دل قاسم همگی غرق وصالست \* با اوسخن صوفی و ملا نتوان  
 گفت \* ایمدی ای طالب ریاحین محبت ❀ مشوی ❀ بوقلا و وزست و رهبر  
 مر ترا ❀ بوی کلمات اهل عرفان و محبت سکافلا و وز جان و رهبر روضه جناندر  
 پس انلردن بوی کلزار محبت شم ایدوب باغ تسلیم و اطاعت یولنه کیدرسک  
 ❀ مشوی ❀ می برد ناخلد و کوثر مر ترا ❀ تاسنی خلد برین وجوی کوثر  
 و انکینه ایلدر و روضات فردوس کزیننه واصل ایدر ❀ مشوی ❀ بودوای  
 چشم باشد نور ساز ❀ رواج کلمات قدسیه و عبارات انسیه دیده رمد دیده نور  
 دوز بجی کل دوا اولدی ایشتمدکی ❀ مشوی ❀ بشد زو بی دیده یعقوب  
 باز ❀ حضرت یعقوب علیه السلام دیده مبارکی بوی پیر اهن یوسفدن  
 آچلدی کما قال الله تعالی ( فلما ان جاء البشیر القیبه علی وجهه فارقد بصیرا )  
 ایمدی بنم جانم ار باب محبتک بوی کفتار در ربارلری چشم دلی روشنا  
 قیلدیغی کبی بی ذوق و حالت اولان ار باب تقلیدک کلخن دهانلردن وزان  
 اولان بوی بد دیده بصیرتی نابینا ایدر دیوب حضرت مولانا بیوررلر که

❀ مثنوی ❀ بوی بد مر دیده را تازی کنند ❀ تحت قاریا حبه بد چشم دلی تیره و بی  
 نورایلر ❀ مثنوی ❀ بوی یوسف دیده را یاری کند ❀ اما یوسف وش اطافت  
 قلب اربابنک رواج افسیه و فواج مسکینه سی نور دیده به معاونت ایدر یعنی مصر  
 بصبرتی کشاده و روشن ساقیلور ایدمی ای نور دیده پدر ❀ مثنوی ❀ تو که  
 یوسف نیستی یعقوب باش ❀ سنکه یوسف دگلسن یعقوب اول یعنی چونکه  
 مقام محبوبه نازل دگلسن و بوی پیراهن و رایحه سخن کردن کیسه نک چشمی  
 روشنا اوله جق مر تبده اولمادک باری کنیدیکی یوسف ثانی منزله طوتیوب  
 لاجرم ❀ مثنوی ❀ همچو او با کریمه و آشوب باش ❀ یعقوب کبی عاشق زار  
 و طالب بار اولوب روز شب انک شوقنه یان یاقیل وانک عشقنه کریمه وزاری  
 وآه و ناله قیل ❀ قاسم انوار ❀ کربنالم من از بن درد که درد دل دارم ❀ بس عجب  
 نبود اگر رحم کند دلدارم ❀ اشک کلگون مرا رحم کن ای جان جهان ❀  
 که بسودای تو از دیده فرومی بارم ❀ هیچ جا غیر تو در جان و دل قاسم نیست ❀  
 حالم اینست اگر مستم اگر هشیارم ❀ مثنوی ❀ بشنوان پند از حکیم غزنوی ❀  
 حکیم سنایی غزنوی طیب الله انفا سه دن بو پندی استماع واصفا قیل  
 ❀ مثنوی ❀ نایابی در تنی که نه نوی ❀ تا که نه تن و بی حیات قلبکه انک  
 کلمات جان افزا سندن تازه حیات حاصل ایدهن و بقاء جاودانی بوله سن  
 حکیم سنایی قدس سره نک پند بیورد قلمری کلمات درر بار اشوبو ایکی بیت  
 پراسر اردر ❀ مثنوی ❀ ناز را روی بیاید همچو ورد ❀ نازه کل کبی تازه  
 و ورد احمر کبی زیبا بر یوز کرک یعنی ناز و شیوه و غمزه و کرشمه چشم و ابروی  
 کوکل ایچی بد لبز بیایه و بوزی ورد احمر کبی رعنا به لایق در ❀ مثنوی ❀  
 چون نداری کرد بدخویی مکرد ❀ چونکه کل کبی سرخ و زیبا وجه رعنا  
 طوتیوسن باری نازلنه و بدخویلق اطراف سه طولانه زیراکه ❀ مثنوی ❀  
 زشت باشد روی ناز بیبا و ناز ۲ ❀ هم روی ناز بیباو هم ناز و شیوه زشت و نامقبولدر  
 هر شینک لایق وارد ریس بر یوز که خوب و لطیف اولیه اکاتاز و دلال خیلی  
 بی مزه و بی مآلدر ❀ مثنوی ❀ سخت باشد چشم نابینا و درد ❀ بغایت  
 مشکلد که چشم هم نابینا و هم درد رمدی اوله کور لکی خود بتردی اندن ماعدا  
 سر بر سر کوزی اغریق دخی حقا مشکلد کذلک روی ناز بیبا ایکن بدخوی  
 اولق نابینا نک مر یض اولماسی کبیر ریس (رحم الله امرأ عرف قدره  
 ولم تعد طوره) حدیث شریفنک و فقیحه هر کس کند و مقدار بن بیلوب

۳ شارح انقروی  
 ناز موقعنده زرد  
 اخذ ایدوب مثنوی  
 میانسه تضمین  
 اولند یغنه ذاهب  
 اولمش لکن شرحک  
 نسخه لنده بو وجهله  
 بولوب سر سخن  
 اوله رق بودرت  
 مصراع رباعی  
 اولق اوزره توجیه  
 اولوب و خوب  
 معنی و برمش ایسه ده  
 وزن رباعی به توافق  
 ابتدا بکنندن بو وجهله  
 تسطیر اولندی  
 (تصحیح)



طور ندن تجاوز ایتماک رحمت حقّه قریب اولمقدر وعشق ومحبتدن وذوق  
 وحالتدن کندوده اثرما اولوب قیخ المنظر واعی و بی بصرایکن دعوی  
 محبت وادعای بصیرت ایدوب کندوی مرشد کامل مرتبه سنده طوتوب  
 محبوب حقیقه یلرکی نازایتک عجب زشتدر وحقدن بعید اولغه سیدر فافهم  
 پس حضرت مولانا قدس سره بونکته یی قصد ایدوب یورر لکه ❀ مثنوی ❀  
 پاش یوسف نازش و خونی مکن ❀ ای روی نازیبا اولان مقلد یوسف حقیق  
 اولان ارباب تحقیق حضور سعادت موفور زنده یوسف نازنی وانک  
 خوبلغن ایله طوته لم که نازش و خوبلق ایلمش سن سنده حسن یوسف اولمقدر  
 صکره نه فائده ایددی سندخی اول حسن و طراوتی تحصیل ایتک ایسترسک  
 ❀ مثنوی ❀ جز نیاز و آه یعقوبی مکن ❀ یعقوبه منسوب اولان آه و نیاز  
 وسوز و کدازدن غیر بسن ایله و عجب و تقلیدی ترک ایدوب طوری بلوب تحقیقه  
 ایرشکه سعی و مجاهده قبل ❀ مثنوی ❀ معنی مردن زطوطی بد نیاز ❀  
 طوطی حکایه سنده اولان اولمکدن مراد نیاز اولدی ایددی ❀ مثنوی ❀  
 در نیاز و فقر خود را مرده ساز ❀ سندخی ترک پندار ایدوب فقر و فنا و ناله  
 و نیازده کندیکی مرده دوز ❀ مثنوی ❀ تادم عیسی ترا زنده کند ❀ حتی  
 عیسی دم اولان بر طیب مشفق سـنک فقر و احتیاجکه و تضرع و نیاز که  
 مرحت ایدوب نطق جان بخشی ایله سنی زنده دل ایله ❀ مثنوی ❀ همچو  
 خویشت خوب و فرخنده کند ❀ واکسیر نظریله نحاس قلبیکی زر خالص  
 قیلوب کندوسی کی سنی دخی خوب جمال فرخنده فال و نیک نهاد و خوش  
 خصال ایله یا تضرع و زاری و فقر و احتیاج عرض اولنماینجه اولمازی  
 دینور سه اولماز زیرا ❀ مثنوی ❀ از بهاران کی شود سر سبز سنک ❀ بهار لردن  
 صخره و سنک چنان سر سبز اولور هیچ حجر دن نسنه بتری بتز ایددی  
 ❀ مثنوی ❀ خاک شونا کل روید رنگ رنگ ❀ راه اولیا و طریق اصفیاده  
 خاک اول حتی سنک اراضی قلبیکه کونا کون و انواع الوان ایله رنگا رنگ  
 معنی کللری و محبت سنبللری بیته مادامکه خاک مرتبه سن بولمده سن زمین  
 وجودک کلزار محبت و لاله زار معرفت اولق احتمالی یوقدر ❀ مثنوی ❀  
 سالها توسنک بودی دلخراش ❀ ای معاند و غافل نیچه ییلار خود سن سنک  
 دلخراش ایدک ❀ مثنوی ❀ آزمون رایک زمانی خاک باش ❀ طاشلق  
 مرتبه سندن کچوب امتحان ایچون بر زمان خاک اول و ارشاد محققینی قبول ایله

کور کیم بستان وجود کدن نه کللر بتر ونه شکوفه ز آچیلور ❀ سنایی ❀ چند  
 برسی که بندی چه بود ❀ بندی جز فکندی چه بود ❀ نشوی بنده تا کردی حر ❀ نتوان  
 کرد ظرف پر رپر ❀ نیکبخت آن کسی که بنده اوست ❀ درهمه کارها پسندیده  
 اوست ❀ بند اودار بر همه اعضا ❀ تا که کردی ز بند خیره رها ❀ زهی ای  
 فضولی رعنا ❀ جز به بی دست و پایی از دریا ❀ خویشتن راه آب ده که زما ❀  
 نشود علم آشنا دریا

❀ داستان پیر چنکی در عهد عمر رضی الله عنه از بهر ❀

❀ خدا در روز بی نوایی چنک زد میان کورستان ❀

پیر چنکینک داستانی بیانده در که عهد عمر رضی الله عنه فقر و احتیاجندن  
 کورستان اورتا سنده چنک چالیدی اش بود استانک ماقبله مناسبتی بودر که  
 حضرت خداوند کار علیه رحمة الغفار نیچه زمان سنک دل خراش ایدیک  
 بر زمان دخی خاك اول و حالکی نجر به قیل بیورمش ایدی پس بعض کیمسه لک  
 خاطره سن دفع ایدوب بز خود عمر غیری هوای نفسته افنا ایلدک شمد نصکره  
 طوتهلم که خاك راه اولیا اولمشن بزه نه فائده دینلر ایچون نصیحت ایدوب  
 بو خاطره بی دفع ایدیکز و القاء شیطانی اولدیغن بیلکزد درگاه حق اکرار واکر  
 کچ کلنله کشاده و ابواب رحمتی مفتوحه در اصلا کلنله ردیوقدر و بو کاشاهد  
 عادل ایسترسک نیچه زمان طریق هواده افتاء عمر ایدوب قلبی صخره  
 و مرمر و مدر و حجر کبی اولمشیکن و حیات قلبدن قطع امید ایتمشیکن ناکهان  
 بر صبح سعادت افروزده باد نسیم عنبر شمیم رحمت رحمان فضای فضل الهیدن  
 وزان اولغله آخر عمر نده درگاه قاضی الحاجاته یوز سوروب ❀ بیت ❀ دریغنا  
 بر گذشتت عمر ناکاه ❀ مانند خوار و زار اندر سر راه ❀ دیو کوزلندن اشک چشمی  
 سیل کبی روان و خاك راه اولیا و مرشدان اولان پیر چنکینک حکایه سن جان  
 قولاغیله دیکله واکا کوره سن دخی کار ایله دیوب فقر و فنا غایت معارج ارتقا  
 و نهایت مدارج اعتلا و سرمایه بقاء ابدی و واسطه مشاهده جمال صمدی  
 اولدیغن اعلام و مقام استغراق و محوی افهام ایچون بو حکایتنه شروع بیوردیلر  
 ❀ مثنوی ❀ آن شنیدستی که در عهد عمر ❀ ایشندکی انی که حضرت عمر  
 رضی الله عنه زمانده ❀ مثنوی ❀ بود چنکی مطرب بی باکر وفر ❀ بین الناس  
 کروفر و لطافت و رونق ایله مشهور بر مطرب چنکی و اربادی ❀ مثنوی ❀



بلبل از آواز او بخود شدی ❀ بلبل اول چنکینک خوب آوازندن مدهوش  
و بخود اولوردی فی نفس الامر بلبل وقت کل و اوان شورید کیده بعض  
آواز خوب و صدای نای و طنبوردن بیهوش اولوب و بعض طنبورك اوستنه  
قوندیخی تواتر ایله ثابتدر بلبل ایله جل آواز خوبیدن متأثر اولدقلری مشهوردر  
الحاصل اول مطربك نعمات دلنوازی بر مرتبه ده ایدی که ❀ مثنوی ❀  
يك طرف ز آواز خوش صد شدی ❀ مستعینك بر طربی انك آواز خوبندن  
یوز اوقه در زیاده اولوردی ❀ مثنوی ❀ مجلس و مجمع دمش آراستی ❀  
عوام الناسك مجلس و مجمعی انك آواز خوشی آراسته و مزین فیلوردی  
❀ مثنوی ❀ وز نوای اوقیامت خاصی ❀ وانك نعمات وز مزمه و نوا  
و غلغله سندن قیامت القاردی یعنی مستعینه کمال مرتبه تأثیر ایتمکله عاشقه  
معشوقن و هر کسه مطلوب بن تذکر ایستد یروب هر بری کند و در دنه دوشوب  
آه و زاری به بشلاردی ❀ مثنوی ❀ همچو اسرافیل آوازش بفن ❀ مثلاً  
اسرافیل وار انك نفخ و ترنمات و آواز و نعماتی فن موسیقی ایله ❀ مثنوی ❀  
مردگان راجان در آرد در بدن ❀ مرده لك بدنه جان کتوردی یعنی صور  
اسرافیلدن ( و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون )  
نحوای کریمی اوزره موتانك عظام رهیمی نفخه بعثده حیات بولوب اجداث  
و قبوردن کمال شتاب ایله خروج ایدوب حضور حقه مسارعیت ایتد کلمری کبی  
مطرب مزبورك دخی نعمات جان فراستندن هر کسك اسکی درد لری دپر شوب  
و شوق و ذوقدن صوغوبوب مرده مثابه سنده اولان کو کالمرده آثار شوق  
ظاهر اولوب قبوردن خروج ایدن موتی کبی اجداث خفاده مستور اولان  
حالات عشق سر بر آورده اولوردی ❀ مثنوی ❀ یار سایل بود اسرافیل را ❀  
رسایل و رسالات جمع رساله در که پیغام معناسنده در یعنی و یا خود اول مطربك  
ترنمات و نعمات و خنجره و نفخاتی کو یا اسرافیله اخبار و پیغام ایدی که  
ای اسرافیل سن دخی نفخه ایله بچلین مرده را احیا ایدرسن دیر ایدی و یا خود  
یار سائله مضاف اولوق اوزره اول مطربك آوازی نفخ اسرافیلی سؤال اید بیچی  
و اول حالی اکدیر چی یار معادل ایدی دیمك اوله ❀ مثنوی ❀ کن سماعش  
پر برستی قبل را ❀ که انك سرود و نعماتندن قبل کبی بر جسم ثقیله پروبال بتردی  
و قناد آچوب جو هواده کبوتر کبی او چاردی یعنی مانند قبل هر نه قدر جسم و جان  
ثقیل خشك دللر و اریسه انك زمزمه سندن پروبال شوق حاصل اولوب هوای عشقه

پرواز ایدردی دیمکدر الحاصل خلق جهان اول مطربك خوب آوازه جان  
 ودلدن مشتاق وزاروهر مجلسنی زر بسیار ایله خریدار اواب حافظك بو شیری ایله  
 شیرین گفتار اولور لایدی ❀ شعر حافظ ❀ حاشا که من بموسم کل ترک  
 می کنم ❀ من لاف عقل می زنم این کاری کنم ❀ مطرب بجاست ناهمه محصول  
 زهد و علم ❀ در کار بانك بر بط آوازی کنم ❀ از قال و قیل مدرسه حالی دلم گرفت ❀  
 يك چند نیز خدمت معشوق می کنم ❀ کی بود در زمانه وفاجام می یسار ❀  
 نامن حکایت جم و کاوس وی کنم ❀ اما عشاق الهی صدای چنك وی و آواز  
 مطربدن اسرافيلك نفخ صورنی تذکر ایدوب و کوزلندن اشك خون فشان  
 دو کوب دیرل که صد ناله و آه که ❀ مثنوی ❀ سازد اسرافیل روزی ناله را ❀  
 اسرافیل علیه السلام بر کون نفخ صور ایچون ناله سنی دوزر و برخوای (و نفخ  
 فی الصور فمعهناهم جمعاً) ❀ مثنوی ❀ جان دهد پوسیده صد ساله را ❀ یوز ییلاق  
 چور یمش اجسامه ورمیم اولمش عظامه جان و برر قال الله تعالی (و ضرب لنا  
 مثلاً ونمی خلقه قال من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول  
 مره وهو بکل خلق علیم) ❀ شعر ❀ عالم الغیب وجودی کاشناک عینیدر ❀  
 ای شهادتدن خبر سز جائیوم التشرور ❀ کنت کزک پرده سندن غافر الذنب  
 اولدی فاش ❀ زاهد استغفار کلدی هر دم ایدر یا غفور ❀ عین وشین وقافه باق بارک  
 جمالن آنده کور ❀ قل تبارک یا مصور لیس فیها من فطور ❀ قویدی حسنکدن  
 قیامت ای حسابن یا کلن ❀ او یخودن طور کیم ایرشیدی وعده من فی القبور ❀  
 لطف وقهرک علنی معنیده واحد درولی ❀ بتلیدی شیطان بوتو حیدی احدثدن  
 دوشدی دور ❀ روح قدس اولدی نسیمی نک سوزی ای زنده دل ❀ کر مسیحا تک  
 دیری سن یاتمه کیم چالندی صور ❀ ای طالب صداق و طریق حقه رده رفیق  
 موافق اکر چه حسن صوت و ترنمات و مقامات و اصول ایله اولان سرود  
 و نعمات دل عشاقی تحریک ایدر اما بشر بنده اولان قلوبی تحریک ایدر زیرا  
 صوت و صدا و نغمه و نوا حس یولندن کلور مستغرق عشق و محو ذوق اولان  
 اهل فنا ایسه حسدن قالور و دریای غیبک عمقنه کبرر حقا بودر که نغمه  
 و نوایی نیم مست اولانلر بیلور بو خسه مد هوش و بیهوش اولنلر بانك و صدایی  
 فرقدن قالور ❀ شعر ❀ مرغ لا هو تیم و آزاد از همه کون و مکان ❀ ایمن  
 از گفت و شنید و قصه و افسانه ام ❀ ذره وار از هستی خود کشته بی نام و نشان ❀  
 در هوای مهر خورشید رخ جانانه ایم ❀ ز آرزوی شمع رخسار نیلی تاب دوست ❀



هر نفس در آتش عشق تو چون پروانه ایم \* و بومقوله غرق بحر فنا اولان بی نام  
و نشان لک سمع ارواحنه حرف و صوتدن معرا نعمات جان فزاسر انبیا و اولیادن  
القا و انوب صور اسرافیل اشباحه جان بخش اولدیغی کی بونلره دخی نعمات  
انبیا روح قدسی بخش اولوب حیات ابدی بولورلر تکیم حضرت مولانا  
بومعنايه اشارت ایدوب بیوررلر که ❖ مثنوی ❖ انبیارا در درون هم نعمهاست \*  
انبیاء عظام علیهم السلام و وارث حقیقت انبیا اولان اولیاء کرامک هم  
درون سعادت مشکونلرده نعمات جذبات رحانبه و زینات تجلیات ربانبه  
واردر ❖ مثنوی ❖ طالبانرا زان حیات بی بهاست \* طالب مستعدینه  
اول نعمات معنویه و تجلیات صمدانیه دن حیات بی بها و مسرات بی منتها  
و بقای بی فنا واردر ❖ قاسم انوار ❖ حیات تن زجان آمد حیات جان زجان  
جان \* زهی حکمت زهی قدرت زهی سلطان جاویدان \* چه محرومی  
و محجوبی که اندر عالم خوبی \* دلت نوری نمی بیند بغیر از عرصه امکان \* کدابی  
کن زهر جامی که نایابی سرانجامی \* مکر وقتی بدست آری ز فیض مجلس  
مستان \* تیرا کی زما و من در آدر وادی ایمن \* بین روشن تر از روشن چراغ  
موسیٰ عمران \* بیاساقی بده جامی بفرما لطف و انعامی \* بجان آمد دل تنکم  
زدست عقل سرگردان \* ز جام عشق حیرانم سر از پا و انمی دایم \* زهی عشق  
و زهی مستی زهی حیرت زهی حیران \* بیاقاسم اگر صافی ز حکم هتاجه می لافی \*  
حکیمان در ره جانان به برهاند سرگردان \* آهای طالب درد الهی درون انبیا  
و سر اولیاده اولان نعمات جان بخش جذبات لایق قطع و لایقک اسماع جان و جانهای  
سماعه ایریشور و لکن ❖ مثنوی ❖ نشنود آن نعمهارا کوش حس \*  
کوش حس اول نعمات حیات بخشی ایشمز ❖ مثنوی ❖ کز ستمها کوش حس  
باشد بحس \* زیرا که ظلملردن کوش حس بحس و ناپاک اولور یعنی ظلمات نفسانیه  
و کدورات جسمانیه ایله کوش حس ملوث اولوب قاذورات حب دنیا ایله  
مالامال اولمشدر پس اول نعماتی ایشمکه نه چاره واردردینورسه حضرت  
مولانا مقدمه بار محله بیورمشلر ایدیکه \* م \* پنبه اندر کوش حس بیرون کنبد \*  
موی حس از چشم خود بیرون کنبد \* پنبه آن کوش حس کوش سرست \*  
نانکردد این کر آن باطن کرست \* بی حس و بی کوش و بی فکر شود \* تا خطاب  
ارجعی را بشنود \* پس بعض قاصر فهملر بونه مقوله نعماندر که کوش حس  
انی ایشتمیه و انک اسمی نعمات اوله دیو حیره دوشمکه انلری تبکیت ایچون

بیورر که نغمات معنویه و کلمات قلبیه بی کوش حس شنوا اولمدیغی خود محل تعجب  
 دکدر اکانه که بوظاهر در که ❖ مثنوی ❖ نشود نغمه پری را آدمی ❖ آدمی  
 نغمه پریانی ایشتن ❖ مثنوی ❖ کو بود ز اسرار پربان اعجمی ❖ زیرا که  
 بشر بر یلک اسرارندن اعجمی ❖ مثنوی ❖ کرچه هم نغمه پری  
 ز بن عالمست ❖ اگرچه کیم پرینک نغمه سی دخی بو عالمنددر و لیکن عدم  
 جنسیت اولدیغیچون استماع اولمز بس بو مقدمه بی اذعان قیلد کسه ❖ مثنوی ❖  
 نغمه دل بر تراز هر دو دست ❖ نغمه دل خود پری و آدمینک دم و نطقندن  
 اعلو برتر در زیر نغمه دل عالم ملکدن اولیوب عالم ملکوت و جبروت و مقام  
 لاهوتنددر ❖ مثنوی ❖ که پری و آدمی زند اینند ❖ زیرا که پری و آدمی  
 محبوس طوارق افلاکی و اسیر جهان سفلی خاکیدر ❖ مثنوی ❖ هر دو  
 در زندان این ناد اینند ❖ هر ایکسی دخی بوناد انلق زنداننده درل روی البیهقی  
 عن اسماء عن ابی تغلیة الحشینی رضی الله عنهم قال قال صلی الله علیه وسلم (الجن  
 ثلثة اصناف صنف لهم اجنحة بطیرون بهافی الهواء و صنف حیات و کلاب و صنف  
 یجینون بخالون بصنعون ویصنعون) آدمی کره خاک و جنی کره ناردن بر قدم ایلرو  
 قومغه قادر اولیوب سلاسل طبایع و اغلال عناصر الیه پای استعدادلری قید و بند  
 او اشد و در کات جسمانیده قالمشدر و بو کادایل قاطع و برهان ساطع و ارمیدر  
 دیر ایسک ❖ مثنوی ❖ معشر الجن سورة رحن بخوان ❖ یامعشر الجن  
 والانس آیتی سورة رحن ده اوقو ❖ مثنوی ❖ تستطیعوا تنفذوا و ارا باز دان ❖  
 تستطیعوا تنفذوا معنای شریفی تفطن ایدوب آشکار ایل قال تعالی  
 (یامعشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض  
 فانفذوا لاتنفذون الا بسلاطان فبای آلاء ربکما تکذبان) وهذا النداء خطاب  
 الله اياهم يوم القيمة وهو معنی قول الضحاک بن المزاحم قال (اذا کان يوم القيمة امر  
 الله تعالی ملائکة السماء الدنيا فی نزل من فیها من الملائکة فاحاطوا بالارض  
 ومن علیها ثم الثانیة ثم الثالثه ثم الرابعه ثم الخامسة ثم السادسة ثم السابعة  
 وصفوا صفادون صف فاذا رأوها ونودوا فلا یأتون قطرا من اقطار الارض  
 الا ووجدوا سبعة صفوف من الملائکة فیرجعون الی المكان الذی کانوا فیہ فذلک  
 قول الله تعالی (انی اخاف علیهم يوم التناد يوم تولون مدبرین) وقوله تعالی  
 وتقدس (وجاء ربک والماک صفاصفا و جی یومئذ یجهنم) فعددها سینادون  
 یامعشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض

مطلب  
 تفسیر یامعشر الجن  
 والانس



فانفذوا وقوله تعالى ( فاذا انشقت السماء فكانت وردة كالدهان ) وقوله  
تعالى ( وانشقت السماء فهي يومئذ واهية والملك على ارجائها ) وقال  
البيضاى ان قدرتم ان تخرجوا من جوانب السموات والارض هاربين من الله  
فارين من قضائه فاخرجوا لاتقدرون على النفوذ الا بقوة وقهر وانى لكم ذلك  
اوان قدرتم ان تنفذوا لتعلموا ما فى السموات والارض فانفذوا لتعلموا لكن  
لاتنفذون الا بدينه نصبها الله فتخرجون عليها بافكاركم ( فباى الا ربكم انكذبان )  
اى من التنبيه والتحذير والمساهلة والعفو مع كمال القدرة او بما نصب من المصاعد  
العقلية والمعارج الثقيلة فتنفذون بها الى ما فوق السموات العلى ) يعنى اى كروه  
پريان وآدميان اكر سز مودن وبنم قضا وقدر مدين هارپين اولديكنز حالده  
نواحى ارض وجوانب سماء اتدن نفوذ وخروجه قادرا ولورسه كز خروج  
ايدىكن لكن خروجه قادرا ولورسز الاقوة وملك وقهر وغلبه ايله اولورسز مع  
هذا سز قهر وغلبه وقوة وملكه مالك دكلسز ( والله ملك السموات والارض )  
پس عجز وقصور وپندى وعلو كيتكى يلبوب حد عبوديتدن تجاوز ايتمه سز  
وياخود يامعشر الجن والانس سماوات وارضده اولان اشيائى بملك ايجون  
خروجه اقتدار كن وارايسه اقطار سماوات وارضدن خروج ونفوذ ايدىكن  
لكن خروجه اقتدار ايدىكن وعلما كن يوقدر الا عروج ايتكه برجت وبنده ايله تحصيل  
اقتدار ايدرسكن كه ينفذ من بوره مصاعد عقلية دن ومعارج ثقليه دن اولوب  
اتى حق سبحانه وتعالى نصب ايتشدر پس سماوات وارضدن ينفذ من بوره  
ايله خروج وعروج ايدرسز پس مصاعد عقلية ومعارج ثقليه دن حق تبارك  
وتعالى نصب ايدىكى آلا و نعمك قنغيسنى تكذيب ايدرسز وكال قدريله  
سزنى فى الحال مؤاخذيه قادر ايدىكن تنبيه وتخويف وامهال ايتدىكى نعمدن  
قنغيسنه كفران ايدرسز ومحقق ومدقق وفاضل متفوق عبدالرزاق قاشانى  
عليه رحمة الله بوايت كريمه نك نفس برنده بيوررلر كه يامعشر الباطنيين  
والظاهريين اكر هيئات جسمانية وتعلقات بدنية دن مجرد ايله اقطار سماوات  
وارضدن خروجه قدر كنز وارايسه نفوس ملكوتيه وارواح جبروتيه سلكنه  
منخرط اولماغيجون وياخود حضرت الهيميه وصول ايجون عروج ايدىكن  
لكن خروجه قادر اولماز سز مكر برجت واضحه ايله قادر اولورسز كه ينفذ  
من بوره علم وعمل وحنافى الله ايله تفريد وتوحيد ونجريددر وارباب تحقيقدن  
بعضيلر دخی بوجھله تحقيق ايتشملر كه ايتها القوى العلوية والسفلية ان كنتم

تستطيعون ان تنفروا وترجعوا الى السماء والارض الجسمانية فتفروا  
وما كنتم قادرين على التفرق والرجوع الى كلياتكم الا بسطاننا وحكمنا  
وبيئاتنا) وارباب كشف ووجدان بريسي دخی عبارت اخرى اليه بيورر كه  
يعني تحصيل معارف علويه وسفليه قادر ايسه كرسعي وكوشش اليه  
طلبه اوليكز ولكن سز كندوسعي وكوششكز اليه تحصيل معارفه  
قادر اولما سز مكر كيم سلطان واردك نزولي قتده قادر اولورسز (فباي آلاء  
ربكم ان تكذبان) ايها القوى العلوية والسفلية انعمة اجتماعكما لكسب الحسنات  
الباقيات في دار الكسب ام بنعمة تفريقكما وادخالكما في دار الجزاء لاستراحتكما  
عن السفل وتعمكما بالاعمال الصالحة المكتسبة تكذبان (يرسل عليكم  
شواظ من نار) اي يمنعكما عن النفوذ من اقطارها والترقي من اطوارها  
لهب صافي عن مازجة الدخان اي سلطان الوهم واحكامه ومدركاته بارساله  
الوهميات الى حيز العقل وممانعته اياها عن الترق دائما (ونحاس) دخان اي هيئة  
ظلمانية يرسل النفس الحيوانية بالليل الى الهوى والشهوات فالشواظ مانع  
من جهة العلم والنحاس من جهة العمل (فلا تنصران) فلا تمتنعان عنهما  
وتغلب عليهما فلا تنفذان الا بسطان التوحيد وفي عبارة اخرى (يرسل  
عليكما) ايها القوتان شواظ من نار علوية وهولهب النار الاخضر واستعداد  
النحاسية من العناصر السفلية فلا يمنعان صاحبهما عن العذاب ان شئنا  
عذابهما) وارباب كشف وعيان اصحاب فطنت خيرا ولحق ايچون بوآيت كريمه ده  
بعض اسرار جهيه اشارت ايدوب بيور مشلر در كه تربيه وتقصيد اليه  
طرح اكسبره مستعد اولان نحاس كبي انسانك قابلي دخی حضرت حق  
وقادر مطلق عين روحانيتك قلبه مستعد اولحق اوزره ايجاد ايدوب  
نار قوه فاعله دن قالب انسانيد ه بر قوت خلق ايلديكه قچان نحاس  
كالبدر اركان ارضيات دن اولان اوساخ منطبعة دن تركيه اولنوب  
ولهيب محبت دن نار عشق ظاهر اولوب ظلمت دخانيه وكدورات  
نحاسيه دن نجات بولسه وتركيه وتطهير قبول ايدوب طرح  
اكسبر ايمان وكبريت اجر عشق يزدايه مستعد ولهيب طبع وهوان مطهر  
اولان نار جذبات رحمان قلبه مشعله اولسه حق جل وعلا انك قالب ظلماني  
نوراني ونحاس جسماني عین باقی وروحانی ايدر فاما نحاس كالبد ظلمات  
طبيعه دن مزكي ومصفى اولوب لهيب محبت دن نار عشق ظهور ايتسه نحاس

والسلطان في اللغة  
الحجة وقيل الاملاك  
وليس لك ملك  
ملا

يرسل عليكم شواظ  
من نار وهو الهب  
الذي لا دخان له ونحاس  
وهو الدخان اي يرسل  
هذامرة وهذامرة و  
هو في يوم القيمة يخاطب  
على الخلق بلسان من  
نار من (تفسير وجيز)



استعداد قوه مكره جسمانيه سنی نارذات لهب هوايه اذابه واحراق ايدوب  
دار كسبده معمراولان كالبدی ابدالا باده مذب اولوب گاه بحيم اغترارده نور  
نار ايله اذابه واحراق و گاه نجميد نجاس مذب قالب ايچون زمهر يرانكاره  
ادخال اولنور و ملك قهارك طاعتندن اعراض ايتديكيچون گاه اولور كه اذابه  
نجاس جسماني ايچون دارقرارده اصلاح اولنور \* ايمدی ای نور دیده پدر و جگر  
پاره مادر اسماع چنان عارفین و كوش جان عاشقین نغمات اندياء عظام  
عليهم السلام ذكر اولثان اسرار غامضه بی استماع ايدوب و آتش مجاهده  
ايله بوته عشق و محبتده اوساخ نفسانيه لری احراق و تطهير اولنوب نجاس  
بشریتلرین اكسير جذبات ايله نور مزهر و روح مطهر ايدرلر ايمدی بنم جانم  
مشوی \* نغمهای اندرون اولیا \* نغمات درون اولیا سمع چناننده صم  
اولیا نره \* مشوی \* اولای کویند که ای اجزای لا \* زبان معنوی ايله اولای  
دیرلر که ای اجزای لا یعنی ای فشیاه مقارن و عدمه مضاف اولان جزو  
مشوی \* هین زلای نفی سرها برزید \* آگاه اولك باشلار یكزی نفی  
لادن بوقار و اورك یعنی (لااله الا الله) ديمكله قلبكزده اولان ماسوا بی نفی ايدوب  
بقاه حق ايله باقی ابدی اوليكز زیر ماسوا داخل نفی لادر (لا موجود الا الله)  
\* بیت \* زدریای شهادت چون نهك لا برآدر سر \* تیم فرض کردد نوح را  
در وقت طوفاناش \* مشوی \* این خیال و وهم يکسو افکند \* بوخیال فاسد  
و وهم کاسدی بر طرفه براغکز یعنی طرح ماسوا ايدوب ورزش جذبات حقه  
توجه تام ايله متوجه اوليكز حضرت مولا نا قدس سره بو ابيات شریفه ده  
طالب حق مرشد کامله ابتدای اولدقدن تلقین و تربیه سی نه وجهله اولد یغن  
اشعار بیوررلر یعنی مرشد کامل و یاخود رهبر اولان کسسه اولاطا لبه جـ لـه  
زلاتیچون تو به و یروب دنیا و مافیها و لذات نفسانيه و جمیع آرزو و امنيته دن و بلکه  
لذات اخرویه دن دخی کچیروب نفی صورت الهیه مجموله ایتدیره ولا اله الا الله  
معناسی بو اولد یغن بلدیره حتی طالب دخی جناب حقه متوجه اولمغه مستعد  
اوله و چشم ظاهر و باطنی صـ ور کتراندن بوموب انواع شوق و اشتیاقله  
مرآت قلبی نور مشکات مرشده توجه و جان و تنی خلوص و صدفله تسلیم  
ايدوب کندوسی اجزای لادن اولوب ارادن چيقه پس اول حالده مرشد  
دخی طالبی کوکله کتوروب توجه حتی تعلیم ایدرو حالت مزبوره ده طالب  
مسـ عدك قلبه نور فیض الهی عکس ايدوب تجلیات عشق پرتو ایدر اصطلاح

مطلب  
در تحقیق تلقین  
باطالب صادق  
و ظهور تجلی

عشاقده جذبه دیدکاری بومعنادر بعض کسندله جذبه نه در کور مامکله مجرد  
لفظ جذبه دن مستفاد اولان معنایه نظر الیه جذبه نك معناسی چکیمکری یعنی کوکل  
صلاحه و طریق حقه میل ایلکدر دیوب ظهور تجلیدن اغماض عین ایدرلر  
نعم هر اسمده معنای لغوی دخی مقرر در ولکن اسم ایچون مسمی دخی محققدر  
مثلا بر جلك اسمی مصطفی و یا خود حسن قونله مصطفی معناده اورند و لنش  
و حسن کوکلک معناسنه در دیو اول اسمک معنای لغوی بسندن غیری مسماری  
اولدیی انکار اولفق غایت جهل و عناددن اولور ایمدی تجلی و جذبه نك معنای  
اصلا حیسی معلومک اولوب مسماسنی کوردک ایسه اگر طالبی کوکل حالته  
کوتورن بالذات مرشد اولوب اخوان حقانیدن بریسی اذن پیر الیه تریه  
ایتمش ایسه ظهور تجلیده کر کدر که اول حالک ظهوری و نور تجلیک پرتوی  
قدرت الهیه الیه مرآت مجلای مرشددن طلوع ایلدیکن و برج نور آفتاب  
حقیقت احدی اول اید یکن بلدیله تا کیم طالب قبله حقیقی بی یلوب غلطه  
دوشیمه و تریه ایدن دخی تریه سنده حق اوزره اولوب دعوای اثنایته گرفتار  
اولیه \* مشنوی \* ای همه پوشیده در کون و فساد \* ای نور اولیا دن جان  
قولاغی کر و دیده جنانی نور تجلی کور میوب کور اولان قبلر و بوجهان کون  
و فسادده پوشیده و چور بمش اولان قبلر \* مشنوی \* جان باقی نان زوید  
و نژاد \* سزک ابدی و باقی اولان جانلریکز بتدی و طوغدی یعنی مشیمه قلبکرده  
اولان ولد معنوی ظهوره کلدی و سمع جانکر آچلدی یو خسه سیزه دخی نه نغمه لر  
ایدیم و نه نکات غریبه بیان قیلیمکه عقللر یقاسی چاک اولیدی \* مشنوی \*  
کر بگویم شمه زان نغمها \* اگر درون اولیاده اولان نغمات قدسیه و نغمات  
انسیه دن سزه بر شمه سو یاسم \* مشنوی \* جانها سر بر زند از دخها \* ارواح  
موتی دخه و قبور دن باش قالد برلر دی \* شعر \* ای جمالک آفتابی بر تو  
انوار ذات \* کلدی مثلك جهانیه نقش اوله لی کائنات \* اوینه دلدن خط و خالک  
عشقله شطرنجی \* بو بساط کائنات ایچنده قالدی شاه مات \* لایموت اولدی  
ایکدن خضر و عیسی جاودان \* آفرین اولسون سکا ای منبع آب حباب \*  
کور میان زبیا بوزیکی دوشدی خطکدن جدا \* ایچمیان سکر دوداغک  
شربتن بولمز نجات \* موسی یه و بردی عصا ایمان زلفک سحرنی \* کوزلک  
عیسی یه کوستردی هزاران معجزات \* بوز جالک کعبه سینیه دونیمان بولمز صفا \*  
اول جهتدن ساجد اولدی مسلمین و مسلمات \* قبله عرفان یوز کدر قاشلرک



محراب جان \* اکا ساجد اولیانک سجده سی در سیئات \* لبلرک وصفن نسیمی شرح  
ایدی بیک جانله \* اولانور شیرین سوزندن محو اولور قندونبات \* آمای طالب  
طریق نجات \* مثنوی \* کوش را نزدیک کن کان دور نیست \* بولسان  
جنان ایلله بی حروف و لفظ و صوت سویلن ان نعمات حیات بخشه جان قولاغنی  
یقین ایلله که اول نغمه باز اولان چاره ساز هر عصرده سندن دور دکلدر  
\* مثنوی \* ایک نقل آن بتودستور نیست \* لکن اول نعمات قدسیه بی سکانقل  
ایتمکه و تحت الفاظ و عباراته کنور مکه دستور یوقدر پس لازم اولان کوش  
هوش ایلله بی حروف و لفظ و صوت استماع ایتمکدر و یا خود صاحب نغمه  
حیات بخش اولان مرشد اکل سندن دور دکلدر لکن انی اسم و رسمیه  
ذکر ایتمکه اذن یوقدر و بو ذکر اولنان اوصافی حمیده انک اخلاق جمیله سیدر  
ایمدی جان قولاغیله دیکلوب و کوکل کوزن آچوب اول ذات ستوده خصالی  
بو اوصافی علیه ایلله بوله سن والا غیره چاره یوقدر \* بیت \* شوما هیلرکه دریا  
ایچره در دریایی بیلزل \* جهان آرا جهان ایچره در آرای بیلزل \* ای قبر طبع  
و حفر نفسانیده مکرر الحال و مرده مثال اولان اهل ملال \* مثنوی \* هین که  
اسرافیل وقتند اولیا \* متنبه و متیقظ اولیکز کیم اولیاء اصفیا اسرافیل وقت  
دیرل \* مثنوی \* مرده رازیشان حیاست و نما \* مرده دل و افسرده  
جان اولنره اسرافیل وقت اولان اولیانک نفخ صور معنوی سندن حیات باقی  
و نمای ابدی واردل \* مثنوی \* جان هر یک مرده از کورتن \* هر بر مرده دلک  
جانی تن دخه سی و بدن قبرندن \* مثنوی \* بر جهد ز آوازشان اندر کفن \*  
کفن صورت و خواب موت و غفلت ایچنده ایکن اسرافیل وقت اولان اولیانک  
آوازدن حیات جاودان بولوب صیرار و روح قدسی پر آچوب اوج اعتلای  
لامکانه اوچر بلکه اسرافیلک نفخ صوری قلب محمدی اوزره اولان خلیفه اللهک نفخ  
روح اضافیسنک نمونه سیدر کما قال عبد الکریم الجبلی قدس سره الجلی  
فی کتبه المسمی بالانسان الکامل فی الباب الثانی والخمسين فی القلب (ولما خلق الله العالم  
جمیع من نور محمد صلی الله علیه وسلم کان المحل المخلوق منه اسرافیل قلب محمد  
صلی الله علیه وسلم و غیرهم کل من محل منه فلهمذا لما کان اسرافیل علیه السلام  
مخلوقا من هذا النور القلبی کان له فی الملکوت هذا التوسع والقوة حتی انه یحیی  
جمیع العالم بنفخته واحدة بعد ان یمیتهم بنفخته واحدة للقوة الالهیه التي خلقها  
الله تعالی فی ذات اسرافیل علیه السلام لان محله القلب والقلب قدوس

الله منافیه من القوة الذاتية الالهية فكان اسرافيل عليه السلام اقوى الملائكة  
واقربهم من الحق ❖ نظم ❖ القلب عرش الله ذی الامکان \* هو بیتہ المعمور  
فی الانسان \* فيه ظهور الحق فيه لنفسه \* وعليه حقا مستوی الرحمن \*  
خلق الاله القلب مرکز سره \* ومحیط دور الکنون والاعلان \* فهو المعبر عنه  
فی تحقیقهم \* بالنظر الاعلی ومجلی الآز \* والطور فيه مع الکتاب وبحره \* والرق  
والسقف الرفیع الشان \* وهو الذی ضرب الاله بنوره \* مثابه فی محکم القرآن \*  
بازیت والمصباح مع مشکوته \* وزجاجة المنکوکب اللعان \* فاذا کان كذلك  
نفخ اولیادن زنده دل اولان عاشق ❖ مثنوی ❖ کو یداین آواز ز آوازاها  
جداست ❖ بو آواز اولیا آواز خلا یقن جدا و صداوندادن بشقه در دیر ز برا  
آواز خلا یقن اواسه مرده لری احیا الی زدی ❖ مثنوی ❖ زنده کردن کار  
آواز خداست ❖ احیاء موتی ایسه بی حروف و لفظ و صوت اولان آواز حق  
وامر قادر مطلق کار یدر ایدی مرتبه تعیینلندن وهستی موهوم لندن  
متلاشی اولوب فناء فناء وجود حقانبله بقاء ابدی و حیات سرمدی بولان  
انبیا و اولیا نک آواز وزار لری من حیث الحقیقه وحی الہی و کلام حق اولدیغنه  
اشارت ایدوب حضرت خداوند کار پیور لر که ❖ مثنوی ❖ ما بمر دیم و بکلی  
کاستیم ❖ بکه محض محو و فناء اولان عاشق بی بی وجود لر بر موجب (موت و اقبل  
ان تموتوا) اولدک و بکلیته اکس لوب محو و محق اولدق ❖ مثنوی ❖ بانک  
حق آمد همه برخاستیم ❖ امر ربانی و خطاب سبحانی کلدی سمع جائز ایشیدوب  
جله قالدق و حیات جاودانی بولوب باقی بالحق اولدق ❖ شعر ❖  
بی حلول و اتحاد آن شاه عشق ❖ لایزال ولم یزل مهمان ماست ❖ صدهزاران  
نامه دارد شاه عشق ❖ در طی هر نامه مارا نامهاست ❖ قاسمی طالب ز فرط  
اشتیاق ❖ چون گذشت از جان ز جانان مر حباست ❖ مثنوی ❖ بانک حق  
اندر حجاب و بی حجب ❖ امر حق اگر ورای حجابده و اگر حجابسن ❖ مثنوی ❖  
آن دهد کوداد مر یمراز حجب ❖ اتی و بر که اول قادر مطلق مر یمه جبیندن  
و یردی یعنی حضرت مر یمه واسطه جبریل الیه بر موجب (فتفتنا فیہ من  
روحنا) بقا سندن نفخ روح ایدوب عیسی علیه السلام وجوده کلدی و ورای حجاب  
و اگر بی حجاب کلام حق دیوب حضرت مولانا بآیت کریمه به اشارت پیور رقال  
تعالی (وما کان لبشر ان ینکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا  
فبوحی یأذنه) پس کلام حق کرک بغیر واسطه و کرک بواسطه الملائک و یا خود



ورای حجابدن ظاهر اولسون بای وجه کان اکا کلام ربانی اعتبار اولنور مثلا  
حضرت موسایه شجره دن (انی انا الله) دیو وارد اولان ندا کی و مریمه نفخ  
ایدن جبریل ایکن حق تعالی (فنفخنا فيه من روحنا) پیوروب نفخک جبریل  
اسنادی اسناد مجازی اولدیغی کی پس هر کیمک که قلبیه الهام سبحانی و تجلی  
ربانی اوله انک قلبی مهبط انوار الهیه و منبع اسرار قدسیه اولوب ولد قلیسی  
عیسی دم مشفق کی مرده لراحیا ایدر ❖ مشوی ❖ ای فنانان نیست  
کرده ز پر پوست ❖ اول پادشاه بی همتا و محی الموتانک جانب قدس الوهیتدن  
ارباب فناء نداء عزتی وارد اولوب ای بی سرو پا اولان عاشق صادق قلم  
چونکه سز وجود مجازی و هستی موهوم مکزى محو ایدوب اجل طبعی و موت  
اضطراری اصابت ایتمزدن اول برغواى (موتوا قبل ان تموتوا) مقتضیات  
نفسانیه کزى اختیار کزایله افشا و اماته ایدوب وهنوز روح روانکز ز پر  
پوست صورت و تحت لباس بشریتده سستیر ایکن (کل من علیها فان و یبقی  
وجه ربک ذوالجلال والا کرام) معناسنی تفتن ایتمکله در بای وحدت و بحر  
زخارا حدیته بکلیته مستغرق و محو محض ذات بحت اولدیگز ایمنی بندخی  
محض لطف و احساندن سزى مظهر اسم حى و باقی ایدوب احیا ایلدم و عباد  
صادقینی ارشاد ایچون سزى محو دنصکره صحو و فتاد نصکره بقاء سرمدی  
ایله بهت ایلدم ایمنی ❖ مشوی ❖ باز کردید از عدم ز آواز دوست ❖ دوست  
آوازندن حیات جاودانی بولوب عدم اضافیدن مرتبه وجوده رجوع ایدیکز  
و طالب لری ارشاد ایدوب محو و فناء ایله بنم وصلتم یولن کوسه تروب حیات بخش  
جاودانی اولیکز و بوبیت حیات بخشه اگرچه کیم اکثر شراح ای مرده دللر  
فتاسزى جسمانی پرده سننده و ماسوا التند افنا ایلش و مشاهده رحانیدن  
دور ایتمش دوستک آوازندن وجود حقانی مرتبه سنه کلیکزدیومعنی ویرمشلر ایکن  
سبق و سیاق اعتبار ایله بو حقیر فرومایه و یردیکى معنی انسب فهم اولنور ز پر  
مرده دللر وجود حقانی مرتبه سنه نائل اولمز بلکه مرده دللر دنیاده و آخرنده  
موتی حکمکنده در امامت لمقابعت قبور و یوم نشور مراد اولور سه بی مناسبت  
اولمز و ضمیر منیره خنی اولیه که ارباب فضیلت حق سبحانه و تعالی بی اعراضدن  
برشی ایله و نصف ایلده ل غرض لری اول عرضک نهایی اولور مثلا فخر عالم  
صلی الله علیه وسلم پیور لر که (ان ربکم حى کریم یتستجی من عبده اذا رفع  
یدیه ان یردهما صفر) پس استجیا تغیر و انکسار اولوب جمله اعراضدن

بوقدر برجه استخیا کند و معنای اوزره حق سبحانه و تعالی به نسبت اولنق سزا  
 دکدر فاما عدم عطادن استخیا لابد عطا ایتمکی مقتضیدر فاذا کان كذلك  
 عرض مز بوردن غرض استخیا اولان عطا معناسیدر كذلك حقه آواز نسبت  
 اولنق دخی اعراضدن اولغله معنای ظاهر یسی مراد اولوب بلکه آوازدن  
 مراد اسماع کلام و تفهیم مراد در که بانک و آواز که غایتیدر و کلام الهی غیر  
 مخلوق و آواز و بانکدن منز ایکن عبد مؤمن قراءت ایلد کده بانک و آواز الیه  
 متصف اولوب ینه اکا کلام الله دینلور پس وحدت مطلقه ده اولان انبیا و اولیانک  
 دخی کلماتی تلقاء نفسدن اولوب وحی ربانی و الهام سبحانی الیه اولغله انلرک  
 کلامنه دخی بر موجب ( و بی ینطق ) نطق حقدر دینلور \* فلهذا کاشف  
 اسرار کرد کار حضرت خداوند کار بیورر که \* مشوی \* مطلق آن  
 آواز خود از شه بود \* احیاء اموات ایلان آواز خود مطلقا شاه دندر  
 \* مشوی \* کر چه از حلقوم عبد الله بود \* عبد الله دن مراد فخر عالمدر  
 یعنی اگر چه بحسب الظاهر عبد اللهک حلقوم و دهانندندر کافال علیه السلام  
 ( ان الله يقول الحق علی لسان عبده ) وقال علیه السلام ( ان الله ینطق علی  
 لسان عمر ) صدق رسول الله حاصل کلام مرتبه لاتعین و غیب الغیبه الفاظ  
 و حروف و ترکیب و کلمات تعینندن و قیود لغات و السنه دن عاری اولان مطلق  
 معنی اگر چه کیم شخص معین و حروف و الفاظ الیه مقید اولان عبد اللهک لسان  
 و دهانندن صدور ایدر لیکن عبد مز بور قید وجود و همیدن مطلق اولغله  
 اندن ظهور ایدن کلام حقدر دیمکدر و اصطلاحات فاشانیده و شر حنده  
 ( عبد الله ) شول عبد اخص خواصدر که الله سبحانه و تعالی فنانی الله  
 و بقا بالله ده جمیع اسماء ذاتیه و وصفیه و فعلیه الیه اکا تجلی ایدر و عبد مز بور  
 اسم اعظم اولان کلمه جلاله الیه متحقق و جمیع صفات حق الیه منصف اولد یغیچون  
 حق تبارک و تعالی نیک عبادنده مقاما ارفع و شاننا اعلی اندن اولی بر عبدی دخی  
 یوقدر \* فلهذا اسم عبد الله خاتم الانبیا و سندا الاولیا حضرت محمد المصطفی  
 علیه من صلوات الله الاوفایه مختص اولوب حق جل و علا کتاب کریمنده  
 ( وانه لما قام عبد الله بدعوه ) بیوردی ابدی اسم مز بور حقیقتده شفیع  
 الامم حضرت فخر عالم صلی الله علیه و سلم مخصوصدر اول سرافراز کلک  
 شریعت مطهره و سنت سنیه سنه متابعت الیه ورثه و خلفا سندن اولان اقطاب  
 ایچون اسم مز بور باتباعیه و الفرعیه اطلاق اولنور اقطاب مز بوره دخی

مطلب  
 در تحقیق اسم  
 عبد الله



كرك قطب الاقطاب وكرك قطب الابدال وكرك قطب الاوتاد وكركسه  
 قطب الرجال وفرق اقطابدن هر قنغیسی اولور ایسه اولسون زیر ا حقیقت کلیه  
 وعینیه ثابته ووحدت ذاتیه واحدیت جمعیه جمیع انبیا واولیائک حقایق اوزرینه  
 مقدمه در \* پس انوار ولایت ونیوت اندن تلاً اؤایدوب غیری به حقیقت محمدیه  
 وروح احدیه دن افاضه او لشمسدر (وان اطلق علی غیره مجازا لاتصاف  
 کل اسم من اسمائه بجمیعها بحکم الواحدیه واحدیه جمیع الاسماء) وقال  
 الشارح الفاضل فمح یكون ذلك مجازا لاتصاف کل اسم من اسمائه الذاتیه بل الفعلیه  
 بل الآثاریه الکوئیه بجمیعها بحکم الواحدیه ای بحکم انحداکل واحد من  
 جمیع الاسماء فی هذه الحضرة من حیث انها عین الذات حقیقه وكذا یتصف  
 کل اسم بجمیعها بحکم احدیه الاسماء ای بجمعیته انوحدانیه وهیئاتها  
 الفردانیه وهذا احکم جار فی التعینات الکوئیه الكلية والجزئیه ) ایدمی ای  
 محرم حریم جمال وانیس همدم قرب وصال اصطلاحات اهل کشف وشهودده  
 عبدالله اسمی کیمک اولد یغن بیلد کسه اول بدر دجا ومهرقه وفامعلاومزی  
 ومجلاومصفا متمکن متکلی (کان لله) ومشاهد شاهد (من کان لله کان الله له)  
 وصدر نشین صفه (لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه) ومظهر سر  
 (فاذا احبته کنت سمعه وبصره ویده ولسانه) ومخاطب تشریف (ومارمیت  
 اذرمیت ولكن الله رمی) اعنی حبیب خدا محمد المصطفی علیه من صلوات الله  
 الاوفاک آواز دل نواز ونطق چاره سازی کلام ربانی ووحی سبحانی اولوب  
 وارث حقیقه تلوی اولان اولیا واصفیا دخی اکا تبعیت ایله نطق حق سو یلدکارینه  
 رفع شک ودفع شبهه ایده سن نتکیم حضرت مولانا بر محله دخی بیوررلر که  
 \* \* کرچه قرآن ازلاب پیغامبرست \* هر که کویدحق نکفت او کافرست \*  
 پس حق سبحانه وتعالی اول عبدالله ایله مسمی اولان عبد اخسنه قرب نوافله  
 خطاب ایدوب \* \* مشوی \* گفته اورامن زبان وچشم تو \* اکادیمش که بن  
 سنک دیده ولسانکم \* \* مشوی \* من حواس ومن رضا وخشم تو \* واسما  
 وصفاتله بن سنک حواسکه ظهور ایتشم وبن سنک رضا وخشمکم (ومن احبک  
 فقد احبني ومن ابغضک فقد ابغضني) \* \* مشوی \* روکه بی یسمع و بی  
 یبصر تویی \* ی سرو باغ قربت وتزر ونشین وحدت ورثه واتباعکله خرامان  
 اول که (فبی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و بی ینطق) سنسن \* \* مشوی \*  
 سر تویی چه جای صاحب سر تویی \* یعنی مال کلام صاحب سر سنسن

نه صاحب سر محلیدر بلکه عین سر سنسن کافال علیه السلام فی الحدیث القدسی  
 (والانسان سر من اسرار ی) وقال (الانسان سر ی و اناسره) ❀ عطار ❀  
 تویی واصل درین دور زمانه \* تو خواهی بود در خود جاودانه \* من آوردم ترا  
 از بهر دیدار \* من و دیدار دید خود خریدار \* منم تو تو منی پیرایی من \* مرادر  
 دید بدیت پیشکی من \* من و تو تو من و هر دو یکی ام \* نموده خود نموده بی شکی ام \*  
 بجز من منکر و در خود نظر کن \* بجز من دور باش از خود بدر کن \* مرابین  
 و بجز من هیچ منکر \* چو من باشم بدل تن هیچ منکر \* حاصل مرام حق  
 سبحانه و تعالی حبیبه دیر که حبیب سر ایجاد خلائق و محبوب حضرت  
 خالق سنسن بزم نا محرم حریم جمالز اولان انلردر که سنک حقیقتک  
 مشاهده سنسن محروم اولار و صاحب سرا پرده و صالمر زخی انلردر که  
 سنک حقیقتک که وروب محبوبیتک معلوم ابدینه لر پس سن بزم سر پنهانم  
 و شمع شبستان آرامز سن و جلّه اصحاب اسرار سنک طفیل و بی روانکدر  
 آه ابها المشتاقون بجمال کمال حبیب الله روشن چشم جان اولنلره عیاند که  
 قول کریم (لعمرك) حضرت مصطفی نک ناجی (ولباس التقوی)  
 محمد علیه السلام دیاجیدر (وارکعوا مع الراکعین) سرمبارکی (انما یقبل الله  
 من المتقین) سر اطفیدر و دخی (لا تسجدوا للشمس و لا للقمر) جبهه قمر  
 طلعتیدر و اسلام محمدی (ان الدین عند الله الاسلام) و چشم احدی (ما زاغ  
 البصر و ما طغی) و ککوش پرهوشی (واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه) در  
 وهوش پرجوشی (تنام عینای و لاینام قلبی) قولیدر آه کیم (فتبارک الله احسن  
 الخالقین) ظاهری (ان رحت الله قریب من المحسنین) باطنیدر (فروح و روحان)  
 مشامی (و سجدوه بکرة و عشیا) صبح و شامیدر (سماهم فی وجوههم)  
 وجه مکرمی (والکاظمین الغیظ و العافین عن الناس) خلق عظیمیدر (لا یغتب  
 بعضهم بعضا) لسان شیرینی (کلوا مما فی الارض حلالا طیباً) دهان لطیفیدر  
 (سقیهم ربهم) جرعه سی و جام لام (لی مع الله وقت) جذبه سیدر ❀ قاسم ❀  
 ای پرتو جمال الهی چه کویت \* وی فیض فضل نامتاهی چه کویت \*  
 خواهم ز اطف و جود تو شکر ی کنم ادا \* آن هم ز جود دست الهی چه کویت \*  
 کر کائنات خصم شود از کسی چه باک \* ای جان و دل تو پشت و پناهی  
 چه کویت \* وصف تو بر صحیفه دلها نوشته اند \* بالا راز سفید و سیاهی  
 چه کویت \* حیران شد دست جان و دل عاشقان ترا \* نشناخته کسی بگماهی  
 چه کویت \* کاهی بغمزه ره صد کاروان زنی \* که مرشد طریقت راهی



چه گویمت \* جان خواستی ز قاسم بپساره ای صنم \* جانها کدای تست  
 وتوشاهی چه گویمت \* پس ای طالب قرب جوار ربانی چونکه رسول الثقلین  
 وسید الکنونین علیه صلوات الله وسلامه به تبعیت ایلہ سندخی تحصیل قرب  
 نوافل ایلہ سن جانب قدس الوهیدن سکا بو وجهله خطاب عزت اولور که  
 ✽ مشوی ✽ چون شدی من کان لله ازوله ✽ چونکه سن وله وخرتکدن  
 من کان لله اولان عبادم زمره سنه داخل اولدک ✽ مشوی ✽ من ترابشم که  
 کان الله ✽ بن دخی سنک ایچون اولورم که (من کان لله کان الله له) حدیث شریفی  
 بو انجاددن خبر ویرمشدر ای محرم حریم جلال وهمدن نسیم قرب وصال  
 عبدخاص ایزد تعال مولانا ی نیک خصال عظم الله روحه بالفصل والا جلال  
 من کان لله ازوله دیوب حیرت ووله دن الله ایچون اولان کمنه ایلہ نه معنایه  
 اشارت بیورمشلردر ذوق ابتدکی واوصاف مزبوره کیم لک شانلرنده صاد قدر  
 یلمدکی ✽ قاسم انوار ✽ کان لله کفت وکان الله له \* وصف مستان  
 طریقت دروله \* یعنی از مستی خود فانی بباش \* بعد ازین خوش رو که  
 روشن کشته ره \* راه روشن شدز فیض آفتاب \* رنگ ظلمت رفت باروی سیه \*  
 چل چله بنشست صوفی ره نیافت \* جلجله بهتر بود زآن چل چله \* خانه  
 واپرداز غیر حبیب \* دورازا نصافت بارده دله \* رمز مستان طریقت  
 فهم کن \* وارهان جان را زقلب ناسره \* قاسمی در زلف بند یار ماند \*  
 خوش بود دیوانه کازا سلسله \* امدی معلوم اوله که قیام عباد پاک نهاد  
 اعمال صالحه وخالصه وتوجهات کلیه ایلہ تصفیة قلوب وتزکیة نفوس ایلوب  
 مکاشفة ذوقیه ونور هدایت وهیبه ابصار بصیرترین مکمل ایلسه انهار علوم  
 یقینیه اودیة فهملرنده جاریه وامواج بحار حکم حقیقیه قلب وسیع مصفا لرنده  
 متلاطمه اولوب عالم قدس دن اولان راهبن تحقیق علمینک معا نبینی ادراک  
 ایدرل وحضرات اسمائیه ده عالم الوهیدن اولان بحایب اسرار غیبیه نک  
 حقایق ودقایقسه واصل اولورل وباطنلرنده لیاح انوار صفات باهره اولوب  
 عقول وافکار متلاشیه اولور وذوقا ووجدان من غیر فکر ورویة بطریق الورود  
 اسانلرندن حکم ومعارف جریان ایدر و بو مرتبه دنصکره عند الوقوع  
 فی عین القدم ذکر اولنان عباد خواصک رسملری بقابالده محو و محق واحوال  
 حدثان وصروف زمانک اوزرینه قهر واستیلا ایلہ غلبه ایلان سلطان ازلک  
 معاینه سیله دریای ابدو بحر شهود ذاته منطمس وغرق اولوب احساس حواس  
 واحوال ناسدن غایب وفضای هیمنده واله و حیران اولورل \* پس حالت

مطلب  
 حدیث من کان لله  
 کان الله له

مزبورده (العبد وما یملکه کان لمولاه) ودخی من (کان لله) معناسی عیان اولوب  
 حضرت حق و فیاض مطلق دخی بر موجب (کان الله له) رش انوار جذبات  
 وافاضه آثار الطاف بی غایات والباس خلسه فاخره اسماء وصفات ایدوب  
 کند و ذاتنه بجلا و مصفا بر مرآت ایدر و عبد مزبور دن هر نه صدور ایدر ایدر  
 موافق رضای الهی اولوب عبدک آنده علاقه سی اولمزا بن الفارض \* وفین بها  
 و ریت عینی ولم ارد \* سوای خلعت اسمی و رسمی و کینتی \* فسرت الی مادونه  
 وقف الی \* وضلت عقول بالعواید ضلت \* فلا و صف لی والو صف رسم  
 کذا \* کالاسم و سیم فان تکین فکین اوانعت \* لکن کاه تعین و عبودیتی جهت ندن  
 و کاه حق تعالی ربوبیت والو هیتی حیث ندن عبد مزبور خطاب بیورر که  
 ﴿ مشوی ﴾ که تویی کویم ترا کاهی منم \* ای عبد فانی و کامل سکا کاه سنسن دیرم  
 و کاهی سن دکل سن وفان سن بنم دیرم ﴿ مشوی ﴾ هر چه کویم آفتاب روشنم \*  
 (هر نه دیر اسم آفتاب روشنم) مثلاً حضرت فخر کائنات علیه اکمل التحیاتی  
 نظر اغیار دن پوشیده قلم اغیچون کاهی (انک لانهدی من احببت) و کاهی  
 (انک میت و انهم میتون) دیو بیورر و کاهی اصحاب اسرار و حد تک چشم لرنده  
 جلوه ایچون (و مار میت اذر میت ولیکن الله رمی) دیو بیورر و کاهی حقیقت  
 وحدانیت اشارت ایدوب (ان الذین یالیعونک انما یبایعون الله) دیو بیورر ﴿ مغربی ﴾  
 آفتاب وجود کرد اشراق \* نورا و سر تسر گرفت آفاق \* سرفرو کرد پرتو  
 خورشید \* در تنزل زهر در یچکه و طاق \* مطلق آمد بجانب تقید \* کشت  
 تقید عازم اطلاق \* درد اورا شراب شد درمان \* زهر اورا دما شد تریاق \* آمد  
 ایام قرب عهد وصال \* رفت هنکام بعد و هجر و فراق \* اسم خود محو کن  
 ازین طومار \* رسم خود بر تراش ازین اوراق \* وصف اورا مدان بخوبیش  
 مضاف \* نعت اورا مکن بخوبیش اطلاق \* هستی اورا بود با استقلال \* نیستی  
 هر ترا باستحقاق \* روز اخلاق خویش فانی شو \* تا که حق مر ترا شود اخلاق  
 \* دیده دام کن ز خالق خلق \* تابیننی بدیده خلق \* که جزا و نیت درسرای وجود  
 \* بحقیقت کسی دکر موجود \* حاصل کلام ﴿ مشوی ﴾ هر یک تا بنم زمشکات دمی \*  
 هر فنده کیم بر صاحب نفسک مشکاتندن درخشان ایدم و بعض نسخنده  
 زمشکاتی دمی واقع اولم شد بر تو تقدیر چه معنی بو وجهله او اور که هر نه مظهره که  
 تجلی ایدوب بر مشکاتدن بر دم نابان اولام ﴿ مشوی ﴾ حل شد آنجام مشکلات  
 عالمی \* اول محله و اول حینده عالمیا نک جمیع مشکلاتی حل اولور \* بیت \*  
 تعالی الله قدیمی کو یکدم \* کند آغاز و انجام دو عالم \* حاصل کلام بنم نور



جذبات و عکس تجلیاتم هر قنغی مشکات قلبه پرتو ایدرسه بر نفسک ایچنده  
 اول عبد مجذوب قلبنده ایکی جهان مشکلاتدن بر مشکل قالیوب بغیر سؤال  
 و جواب حل اولور ارباب عشقه روشندر که مر شد کاملک حضورینه وارمزدن  
 اول طالبک بعض سؤال ایده جک مشکلاتی اولغله سؤال ایتک نیتی ایله حضور  
 ساداتنه وارد قده برده واصل اولور که نور جذبات و تجلی ذات و صفات  
 ظاهر و باطن یک رنگ وحدت ایدوب اصلا مشکلی قالمز و سؤال ایده جکی  
 خاطرینه کلسه مقدا اولان خاطره سنده شرمسار اولور زیر احوال مزبورده  
 عبد مزبورک قلبنده علم اولین و آخرین نقطه محبت و تجلی وحدته جمع  
 او اوب نقوش کثرات کیدرودخی ( العلم نقطه کثره الجاهلون ) نه معنادر یلور  
 زیرا ❖ مشوی ❖ ظلمتی را کافتابش بر داشت ❖ شول جهل ظلمتی که آفتاب  
 عقل رفع و ازاله قیلدی ❖ مشوی ❖ از دم ما کرد دان ظلمت چو چاشت ❖  
 بزم دم تجلی مزدن اول ظلمت قوشلق وقتی کبی روشن اولور بعض نسخه ده  
 اشبو بیت دخی واقع اولمشدر ❖ م ❖ هر یکجا نار یکی آمد ناسزا ❖ از فروغی  
 ماسزد شمس ضحا ❖ هر قنده کیم بر ظلمت ناسزا و تار یکی نار واکلدی بزم  
 فروغ هدایت مزدن خورشید ضحی کبی اولور مر ادا اولان غفلت و پندار و جهل  
 و انکار ظلمت بدر که دم انبیا و اولیادن نور اضحای چاشتدن انوردر انکیچون  
 طریقه برآمیده اولان بعض سالکریاسر انبیا و اولیا یا کرم انبیا و اولیا و یادم  
 انبیا و اولیا دیوار و اح انبیا و هم اولیادن استمداد ایدوب فی الحال آثار جلیله سن  
 مشاهده ایدرلر ❖ کاشنی ❖ دمدن توره دی مکررم آدم ❖ آدم دم ایش دمیله  
 همدم ❖ صورت بوله لی دم ایله اعیان ❖ معنی بوزیدر کورینن اکوان ❖ آدم دم ایله  
 چو همدم اولدی ❖ جزو یله کله اودم دم اولدی ❖ اولشانه کوره روان او اوب  
 حی ❖ کوسردی بوزین نه ایسه هر شی ❖ کورندی اولاد عده پنهان  
 ❖ ظاهر کوزنه ثبوت اعیان ❖ نفخی از لک ابد دمنده ❖ آدمده بولندی انده  
 بونده ❖ کر آدم ایسک حقیقی انسان ❖ اوزو جهکی کورنه ایسه هر آن ❖  
 ترک ایلیجک رواق و طاقی ❖ وجهک کورینور جهان باقی ❖ اولمدین اولن  
 قیامت اولور ❖ صوردن نفسی علامت اولور ❖ صور اونی کبی دریلوراندن ❖  
 دعوت کیم ابره قلوبه جانندن ❖ اولوب دیر یله قیامتی کور ❖ بیزینه علامتی صور  
 ایمان دیلسک امامه او یغل ❖ اول وجهه کوره ایمانی طویغل ❖ مؤمن اولاسن  
 یقینه حقه ❖ اقرار ایدوبن دیلو کله صدقه ❖ هر کیمکه ایده شهودنی غیب ❖ مؤمن  
 اول ایش یقینه بی رب ❖ ای نور دیده آدم بو وصف اولنن آدم اول آدمدر که

❖ **مثنوی** ❖ آدمی را او بخویش اسماعود ❖ حق جل و علا بر موجب  
( و علم آدم الاسماء كلها ) اول آدمه و قدیم آدمه اولان اولادنه کنده  
اسما و صفاتی کو ستردی ❖ **مثنوی** ❖ دیگر انرا ز آدم اسمای کشود ❖  
و آدمدن غیری یه اسمایی آدمدن فتح ایلدی و بر موجب ( انا جعلناک خلیفه  
فی الارض ) اولاد آدمی استخلاف ایدوب بین الحق و الخلق جامع برزخ قیلدی  
پس نفس انبیا و اولیا نفس رحمانی اولوب اهل ملکوت و ملکه تعلیم اسما  
ابتدیلر و شخصلری صورته متعدد معناری حقیقته متحد اولدی ایمدی مستخلف  
ایله مستخلف بیننده اولان اتحاد و اتصال معلومک اولد یسه ❖ **مثنوی** ❖  
خواه ز آدم کبر نورش خواه ازو ❖ اول نفس رحمانی و فیض ربانی بی دیرسک  
جامع برزخ اولان آدمدن اخذ ایله و دیرسک بلا واسطه حقندن اخذ ایله یعنی  
کرکسه انسان اکمل بالذات سن کندک اولوب بلا واسطه حقندن اخذ  
نورایش سن و کرکسه انسان کمله تبعیت ایدوب رش نوره انی واسطه  
قیلش سن اصلا فرق یوقدر ❖ **مثنوی** ❖ خواه ازخم کبری خواه از کدو ❖  
شراب عشقی ایسترسک کو بدن طوط یعنی ایچ و ایستری قباقدن ایچ ابکیسی  
دخی بر در زیر مراد قابله انوار جذبات رحمانیه در خشان اولوب مرتبه  
شهوده و ارمق ایدی پس مراد حاصل اولد قدن صکره بواسطه و بغیر واسطه  
خاطره سنده اولیه سن و کذلک شول ارباب فنا که مر شد اعظم ایله کمال  
اتحاد و اتصال حاصل ایدوب ارشاده مأمور اوله نور جذبات و تجلیاتی  
ایسترسک اول خلیفه کاملدن اخذ ایله و ایسترسک خلیفه الله اکملدن اخذ ایله  
نورده فرق یوقدر زیرا معنی اعطا کبرو مر شد اکملک در ❖ **مثنوی** ❖ کین  
کدو باخم پیوستست سخت ❖ زیرا که بو کدوی وجود خلیفه خم وجود مستخلفه  
متصلدر و یا خود بو آینه قلب مر د فانی خم صبغة الله اولان انسان اکملک دل  
دریاموا جنه متصل و پیوسته در ❖ **مثنوی** ❖ نی چوتو شاد آن کدوی نیک بخت ❖  
ای قید بند انانیت و محبوس زندان بشریت اولان بر غفلت اول کدوی نیک بخت  
سجلین لذات جسمانیه و مقتضات طبیعه ایله شاد و خندان دکلدربلکه محو محض  
و حدت مطلقه اولوب دریای احدیته غرقه در ❖ **شعر** ❖ آینه تیره شد ز چه تیرست  
آینه ❖ چون رو بروی دوست ندارد دره رانه ❖ مرآت دل بمصقله ذکر صافی کن  
تاروی دوست را بنماید معاینه ❖ **مثنوی** ❖ گفت طوبی من رأی مصطفی ❖  
حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم پیوردی که سعادت و دوات و طیب  
و لطافت اول کسینه که بنی کوردی ❖ **مثنوی** ❖ والذی بیصر لمن وجهی رأی ❖



مطلب  
حدیث طوبی لمن  
رآنی

ودخی شول سعادت منده عزت و دولت که اینی کورن کسسه بی کوردی کاروی  
عن عبدالله بن بشر رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (طوبی  
لمن رآنی وآمن بی وطوبی لمن رای من رآنی ولمن رای من رای من رآنی وآمن بی  
طوبی لهم وحسن مأب) یعنی سعادت شول اصحاب صفا انسا به که بنی کوردی  
وبکا ایمان کتوردی وعزت شول تابعین فائزین به که بنی کورن اصحابی کوردی  
ودولت ابدی شول تبع تابعین که تابعین کوزوب بکا ایمان کتوردی و اصحابه محبت  
ایدوب شریعتهم تبعیت قیلدی طوبی وجنت انلر ایچوندر وهلم جرا دیده  
حقیقت ایلر رسول علیه السلاهی کورنلری کورنلری وانلاری کورنلری کورنلره  
جنات عدن وحسن مأب محققدر ای طالب فوز فلاح امیددر که ارباب  
نجاحدن اولوب مجرد چشم سر ایلر کورنلردن اولیه سن زیر چشم سر گوشت  
وبوست ایلر بورنمش قابلدن غیرین کورمن ابدی اول اولیای اصفیایک  
ومغن وحقیقت وعلم ومعرفتن کورنلر ایچون دیده بصیرتک کشاده ایدوب  
(وتریهم ینظرون الیک وهم لایبصرون) ودخی (وما یؤمن اکثرهم بالله الا  
وهم مشرکون) دیوقول کرایم سبحانی ایلر کولکل کوزلی کور و قیلری  
ایمان یقینیدن دورا ولان زمره دن جانکی خلاص ایده سن آه ای عاشق ربانی  
عین القضاة الهمدانی زبده الحقایق نام کتاب پرد قایقنده تمهید ایمانده بیوررلر که  
سالکان حضرت الهیت بر فتون وتفاوت آمدند بعضی از ایشان ببناء دین  
شدند وآگاه خود وحقیقت کار آمدند خود را دیدند که زنا را داشت پس  
خواستند که ظاهر ایشان موافق باطن باشد زنا را نیز بر ظاهر بستند و گفتند که  
اگر باطن که مسکن ربوبیتست آکنده بکفر وضلالت بود و از زنا خالی نباشد اگر  
ظاهر که محل نظر خلقتست زنا را در دباکی نیست در بغافهم خواهی کردن بانه چه  
دانی که چه گفته میشود کروهی دگر مست آمدند زنا را نیز بر بستند و سخنهای  
مست نه آغاز کردند بعضی را که ابگشتند و بعضی را مبتلا غیبت  
او کردند چنانکه این بچاره را خواهد بودند انم که کی خواهد بود هنوز  
دورست و بعضی را بر دیوانگی حل کردند و مقصود ایشان آن بود که  
نارسته شوند از آفت وزجت قالب نام دیوانگی بر خود افکنند که  
صداع وزجت خلق باری کرانست از عقل دیوانگی اختیار کردند و از  
زجت خلق و دنیا نجات یافتند چنانکه رونده گفته است ❖ رباعیه ❖  
هر زمانم جان و دل نزدیک دلبر میشد \* وز جمال و حسن رویش هر دو کافر  
میشود \* پس میان جان و دل این قالبیم زجت شدست \* بی تی و قالب مرادم

خود مبسر میشود \* ان في الخمر معنى ايس في المنب تا از خلدق نكذرى  
 بخاق زسى ( ومن يخرج من بيته مهاجرا الى الله ورسوله ثم يدركه الموت  
 فقد وقع اجره على الله ) اين معنى باشد \* بيت \* بوراده قالسون اشبود  
 كفتار \* فيلام بحر شرجه يته رفتار \* پس مر دسعا دتمند نور محمدى وعلم  
 احمدى في بالذات علت غائية مكونات اولان فخر عالم صلى الله عليه وسلمدن  
 اقتباس ايلسه و بر كسند دخی اندن اقتباس ايلسه الى يوم القرار مادامكه انوار  
 اسرار و علم و معارف عين اول اوله آخر ده اولان كسند دن اخذ ابدن كسند دخی  
 حضرت فخر كائنات عليه اكمل التحياتدن اخذ ايتش كيدر مثلاً \* مشوى \*  
 چون چراغى نور شمعى را كشيده \* چونكم بر چراغ بر شمع نورنى چكده  
 يعنى بر چراغ كيم بر شمع تاباندن اقتباس نار ايدوب اولدخى درخشان اولدى  
 \* مشوى \* هر كه ديد آراغبين آن شمع ديد \* هر كيمكه اول چراغ ثانى بي  
 كوردى بلا شك ولاش بهمة عينا و يقينا اول شمع اولى كوردى \* مشوى \*  
 همچنين تا صد چراغ از نقل شد \* كذلك نسق من نور اوزره يوز و بسكه هزار  
 و هزار چراغ نقل اولسه \* مشوى \* ديدن آخر اقامى اصل شد \* چراغ  
 آخرى كورمك اصل و اول اولان شمعك لقاسى اولدى كقال عبد الكريم  
 الجبلى في كتابه المسمى بالانسان الكامل في الباب السنين و سر هذا الامر تمكته  
 صلى الله عليه وسلم ( من التصوير بكل صورة فالارب اذا رآه في الصورة المحمدية  
 التى كان عليها في حال حيوته فانه يسميه باسمه و اذا رآه في صورة مامن الصور  
 و علم انه محمد فلا يسميه الا باسم تلك الصورة ثم لا يوقع الاسم الاعلى الحقيقة  
 المحمدية الا تراه صلى الله عليه وسلم لما ظهر في صورة الشبلى رضى الله عنه  
 قال الشبلى لتلميذه اشهد انى رسول الله و كان التلميذ صاحب كشف فعرفه  
 و قال اشهد انك رسول الله و هذا امر غير منكور و هو كما يرى الناسم فلانا  
 في صورة فلان و اقل مراتب الكشفيات ان يسوغ به في اليقظة ما يسوغ  
 في النوم لكن بين النوم و الكشف فرق و هو ان الصورة التى يرى فيها محمد  
 صلى الله عليه وسلم في النوم لا يوقع اسمها في اليقظة على الحقيقة المحمدية  
 لان عالم المثال يقع فيه التعبير فيعبر عن الحقيقة المحمدية الى حقيقة تلك الصورة  
 في اليقظة بخلاف الكشف فانه اذا كشف لك عن الحقيقة المحمدية انها  
 متجلىة في صورة من صور الادميين يلزمك ايقاع تلك الصورة على الحقيقة  
 المحمدية و يجب عليك ان تأدب مع صاحب تلك الصورة تأدبك مع محمد  
 صلى الله عليه وسلم لما عطاك الكشف ان محمدا عليه السلام متصور بهذه

مطلب

ظهور خاتم الانبياء  
 في صورة الشبلى وغيره



الصورة فلا يجوز ذلك بعد شهود محمد صلى الله عليه وسلم فيها ان تعاملها بما  
كنت تعاملها به من قبل ثم اياك ان تتوهم شيئاً في قولي من مذهب التا سخي  
وحاشا رسول الله ان يكون مرادى بل ان رسول الله عليه صلواة الله من التمكن  
في التصور بكل صورة حتى يتجلى في هذه الصور وقد جرت سنته صلى الله عليه  
وسلم انه لا يزال يتصور في كل زمان بصورة اكملهم ليعلى شانهم ويقيم ميلانهم فهو  
خلفاء في الظاهر وهو في الباطن حقيقة لهم انتهى كلامه ايمدى شهود چراغ آخر  
مشاهده لقاء شمع اول اولديسه ﴿ مشوى ﴾ خواه از نور بسين بستان تو آن \*  
هيچ فرقى نيست خواه از شمع جان \* ابستر سك سن انى صكره كى چراغك نور دن  
ال ابستر سك شمع جان اولان زبده اكو ان دن ال اصلا وقطعا برفرق يوقدر  
واختلاف چراغ مانع اتحاد نور دكلدر عمر بن الفارض \* يشاهد منى حسنهما  
كل ذرة \* بهاكل طرف جال في كل طرفه \* فلو بسطت جسمي رأيت كل جوهر \* به كل  
قلب فيه كل محبة \* واغرب ما فيها استحدث وجادلى \* به الفتح كشاف مذهب اكل ريبه \*  
﴿ مشوى ﴾ خواه بين نور از چراغ آخرين \* ابستر سك نوري آخر كى چراغ دن  
مشاهده اله \* ﴿ مشوى ﴾ خواه بين نور از چراغ غايرين \* ابستر سك نوري  
اول كه چراغ دن تماشا قيل فرق وتميز يوقدر همان مراد اول عينه واصل  
اولق ونور حقيقى كوكم كدر و آفتاب محمدى طلوع ايتكدر فغنى بر جدن طلوع  
ايدرسه ايتسون آفتاب كبر و اول آفتابدر ﴿ مغربى ﴾ كامابى وكه شمابى تو \*  
مى نكوبى چنين چرايى تو \* هر زمان كسوفى دكر پوشى \* بلباسى دكر بر آيى تو \*  
دائم كز جهان نه ليكن \* مى ندانم كه از كجايى تو \* جز تو كس  
نيست نازا ايند \* زجه برفع نمى كشايى تو \* رنكهاى  
عجيب بر آميزى \* نقشهاى غريب نمايى تو \*  
مغربى تو ترا نميدانى \* بحقيقت  
بدان كه ما يى تو \*

م

تم الجلد الثاني في المطبعة العامرة و يليه الجلد

الثالث اوله \* در معنى اين حديث كه

انزل بكم في ايام دهركم \*

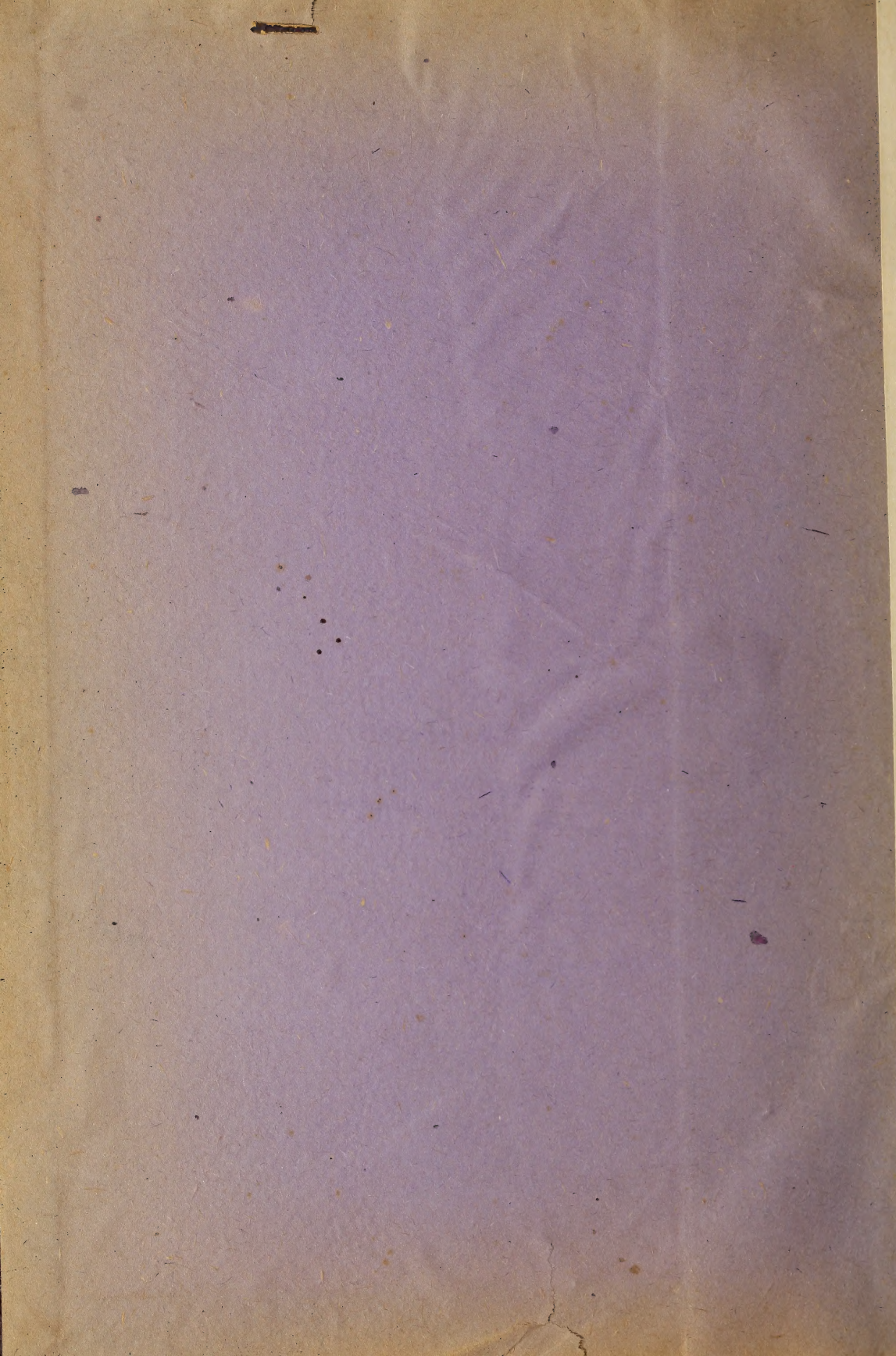
















3 1761 10039674 6